و انسان خدا را آفرید

تألیف وتدوین دکتر الف - ب

فهرست مطالب

شماره صفحه

پیشگفتار

بشر طی قرون متمادی، نه تنها بر سایر حیوانات روی زمین برتری خودرا به ثبوت رساند، بلکه طبیعت و جلوه های گوناگون آن را نیز مقهور خود کرد. به اختراعات و اکتشافات شگرفی نائل آمد. ذرات اتم را شکافت و بر روی کره ماه که اجداد او روزگاری دراز آن را خدای خود می پنداشتند، قدم نهاد. بی شک آنچه از ترقیات این «انسان عاقل» قرن بیستم دیده می شود، تنها مقدمه ای است برپیشرفت ها و اکتشافات بزرگتری که در آینده به آن ها دست خواهد یافت. ولی علیرغم همه ترقیات علمی و فنی و دست آوردهای فلسفی در حل بسیاری ازمبهمات و چند و چون زندگی، بشر هنوز درزمینه اعتقادات دینی و باورهای ماوراءالطبیعه، به ساده دلی اجداد خود که هزاران سال قبل در جنگل ها وغارها زندگی می کردند، باقی مانده است. بشر اولیه از رابطه علت و معلول آگاه نبود. در رنج از گرما و سرما، سوزش آفتاب و گرسنگی و بیماری، تکیه گاهی می جست. با مغز ابتدائی خود، از هرچه در مخیله او می گذشت خدائی می ساخت و دربرابر آنچه خود ساخته بود به زانو درمی آمد. از گناهان خود طلب عفو می نمود و برای سلامتی و ازدیادمحصول، قربانی ها تقدیم آن می کرد.

گذشت قرن هادراصل وجوهراین پندارتغییرمحسوسی نداده است.خدایان ساخته تصوربشر، اشکال و اسامی گوناگون به خود گرفته اند. محدوده، عمل آن ها به تدریج وسعت یافته وبه هیئت قادرمتعال ومقدرکننده سرنوشت افرادبشردرآمده اند، ولی ماهیت و جوهراصلی خدای ساخته اندیشه ودست انسان، به همان صورت نخستین باقی مانده است. بسیاری ازمعتقدات مردمی که درآستانه، قرن بیست ویکم میلادی زندگی می کنند برپایه، باورهای دینی و سنت های کهن مذهبی و احساسات تند و آتشینی بنا شده است که از اجدادما به ارث باقی مانده وبامنطق و عقل فرسنگ ها فاصله دارد.

مدعی آن نیستم که هرآنچه نوشته ام کامل و عاری از اشتباه و نقص است. ولی عمیقا معتقدم که حساس ترین و بغرنج ترین مسئله ای را که بشر درطول تاریخ خود به آن برخورد نموده است، مطرح نموده ام. این کتاب با جملاتی کوتاه، عباراتی ساده و رساودرخوردانش عموم طبقات تهیه گردیده است تا همگان از آن بهره گیرند و پس از تفکر و تعمق در حقیقت ادیان و مذاهب، به سئوالاتی که مطرح شده، پاسخی منطقی بیابند.

امیدوارم این بحث مورد توجه قرار گیرد کسری ها و کمبودها و نقائص کتاب، دور از تعصبات دینی و لجاج، با قلم های توانا یادآوری شود، تا نسخهء نهائی به قلم همگان نوشته آید.

درباره دین و مذهب بیش ازهرموضوع دیگری کتاب ورساله نوشته شده ومطالب بسیاری ازاین رسالات درنوشتن این کتاب سرمشق بوده وحتی عباراتی نیز ازآنها به عاریت گرفته شده است. موقع رامغتنم می شمارم و بدین وسیله ازتمامی صاحبان قلم ونویسندگانی که ازاندیشه وقلم آنان بهره گرفته ام، سپاسگزاری می کنم واگر به علت کثرت تعدادکتب وسنگینی هزینه چاپ،ذکرنام آنان درپایان کتاب مقدورنشد، پوزش می طلبم.

بشر از نظر معتقدات دینی، هنوزدرعصر معجزات زندگی می کند. باور این مطلب که خسوف وکسوف از معجزات الهی است و یا مردم عادو ثمود، به مجازات گناهانی که مرتکب شده بودند، به امرخدا یک شبه ازصحنه، گیتی محو شدند و بسیاری دیگر از این قبیل، هنوز پایه اعتقادی دینی غالب مردم جهان مارا تشکیل می دهد.آنچه مانع بیداری مردم و تفکر و تعقل در ارزیابی معتقدات متعصبانه دینی و مذهبی است، در درجه اول حضور دائمی باورهای موروثی در کلیه شئون زندگی بشر است. از اولین سخنانی که مادران به نوزادان خود می آموزند، تا آخرین جملاتی که بر جنازه، آنان تلقین می شود، از نخستین درس هائی که اطفال دردبستان ها فرا می گیرندتا نمایشات و فیلم های تلویزیونی، امواج ماهواره ای و حتی عبادت گاههائی که به عنوان آثار تاریخی درایام تعطیل و مسافرت ها از آن ها بازدید می شود، همه و همه اثر تلقینی خلسه آور و مخدر تدریجی خودرا بر قوای دماغی و ضمیر باطن شخص بالغ می گذارند و جهت اعتقادی او راتنها به یک سوی منحرف می نمایند.

آنچه این دستگاه های تلقینی دینی را در طول عمر تقویت و تغذیه می نماید و آتش معابدرا همیشه فروزان نگه می دارد، کوشش بی حدمکتب داران دین و متولیان مذهبی است که منافع اقتصادی ودنیائی خودرادرسکرن معتقدات دینی واشاعه باورهای خرافی می دانند و آخرین توانائی خودرا در پایداری و زنده نگه داشتن آن به کار می برند.

هدف از نوشتن این کتاب، طرح یکی ازپیچیده ترین مسائل حیاتی و تاریخی بشر به طورهمگانی، و یافتن پاسخی منطقی به سئوالی است که تمام افراد بشر در طول عمر خود به آن می اندیشندوآن راجستجو می کنند. بگذارید تاعقایدونظرات مختلف مردم آزادانه گفته شودتا در پرتو جرقه ها و درخشش های حاصل از تصادم عقاید و اندیشه ها، جوهر حقیقت پدیدار شود. بیائید تا با بازکردن پنجره های بسته، راه را برای ورود هوای تازه علمی و اندیشه های ناسفته به درون این محوطه مسدود، که به شدت بوی کهنگی به خود گرفته است، هموار کنیم. افکارنو بامعتقدات کهنه موروثی به بحث و گفتگو به نشینند، عقل و خردجانشین تعصبات کورکورانه دینی و معتقدات تحمیلی اجدادی گردند. همگان حاکمیت عقل را پذیرا شویم، از تعصب و لجاج بپرهیزیم، با تفکر و مطالعه بیشتر به کمک دانش و تجربه، آنچه را که عقل و منطق روا نمی دارند، دور افکنیم و طرحی نو دراندازیم.

کتاب اول:

خدا درماقبل تاریخ، خدایان مرده و فراموش شده.

بخش اول: دین در دوران ماقبل تاریخ.

بخش دوم: دین در تمدن های باستان رخدایان مرده و فراموش شده.

فصل اول : خدا دربین النهرین
فصل دوم : خدا درمصر
فصل سوم : خدایان یونانی
فصل چهارم : خدایان روم باستان

بخش اول:

دین دردوران ماقبل تاریخ

پس ازآن که داروین فرضیه، معروف خود و قبول یکی ازانواع میمون ها را به عنوان ریشه اصلی و جدّ انسان، در کتاب اصل انواع (Origin of Spices)،درسال ۱۸۵۹ میلادی به دنیا عرضه کرد، هیاهوی بسیاری در جهان برپا شد.عده ای از روحانیون و متعصّبین مذهبی به مخالفت با این فرضیّه برخاستند و گفتند که هیچ شاخه ای از میمون ها را نمی توان به عنوان ریشه، اصلی انسان پذیرفت. انسان، همانطوری که در تورات آمده است، به دست خداوند از گل ساخته و آفریده شده است. از طرف دانشمندان نیز تحقیقات دامنه داری دراین زمینه به عمل آمد. انواع و اقسام اسکلت آدمی از دوران قدیم جمع آوری و دراثبات این نظریه قدم های مثبتی برداشته شد. امروزه تمام دانشمندان براین نکته اتفاق نظر دارند که بشر دارای ریشه، حیوانی است و در اثر تکامل طبیعت به صورت کنونی درآمده و هیچ اختلافی از نظر ساختمان بدنی و فیزیکی بین انسان و سایر حیوانات نزدیک به خانواده، او وجود ندارد. باتوجه به همانندی بسیاری که میان گروه خون آدمی و خون میمون ها وجود دارد، و با توجه به نتایجی که از بررسی کروموزوم های انسان و میمون به دست آمده، روشن شده است که انسان و میمون وابسته به یکدیگرند. انسان از آسمان به زمین نیفتاده و خلقت او از گل نیز افسانه ای بیش نیست. انجمن ملی جغرافیائی امریکا به یاری دستگاه های دقیق اتمی اعلام نموده که موجوداتی انسان نما در حدود یک میلیون سال پیش در روی کره زمین پیدا شده اند و در حدود دویست هزار سال ازعمر اجداد ما می

گذرد.

از چگونگی ونحوه، زندگانی انسان های اولیه اطلاعاتی در دست نیست. قدر مسلم،بشر دردوران اولیه زندگانی خود،مانند سایر حیوانات، میدان تفکر محدودی داشته و تمام اندیشه، او دراطراف غذا، محل خواب و توالد و تناسل دور می زده است. هنوز مغز بشر آمادگی لازم برای خلق خدایان و ابداع افسانه ها و اسطوره های الهی را پیدا نکرده بوده.

هزاران سال ازحیات انسان ماقبل تاریخ گذشت تا به عصر حجر قدیم و سپس به دوران حجر جدید رسید و توانست اندک اندک از قوه، تفکری که طبیعت در وجود او نهاده بود،استفاده نماید. آثار باقیمانده از دوره، حجر قدیم (Paleolithic)، که قدمت آن را دانشمندان تا حدود پانصد هزارسال حدس می زنند، نشان می دهد که انسان در این دوره از حیات خود فاقد خلاقیت بوده و آثا جالبی از خود باقی نگذاشته است. دوره ، حجر جدید (Neolithic) را می توان سرآغاز تحول ساختمان مغزی بشر دانست. دانشمندان، پیدایش زبان را مربوط به این دوره ازتاریخ بشر می دانند. به تدریج که ارتباط افراد و اجتماعات بیشتر می شد، تجربیات از نسلی به نسل بعد منتقل می گردید و قدرت سازندگی و فعالیت ذهنی بشر نیز توسعه می یافت. از این دوره، انسان به تدریج به آماده نمودن محیط برای زندگی بهتر دست می زند و کوشش می کند طبیعت را با تقاضاهای خود منطبق سازد. هرچه به دوره های بعد زندگی بشر نزدیکتر می شویم، تجربیات او بیشتر و سرعت پیشرفت او به سوی تکامل افزایش می یابد.

انسان، مانند سایر حیوانات رده بالای خلقت، هیچگاه انفرادی زندگی نکرده است و از این نقطه نظر نیز به میمون ها شباهت تام دارد. انسان ها برای تأمین معاش خود باهم به شکار و صید می رفته اند، باهم می زیستند و به اقوام و قبیله، خود دلبستگی پیدا می کردند. همین امر موجب پیدایش عقاید و باورهای قبیله ای و انتقال این عقاید به نسل های بعد، ازطریق وراثت می گردید. متقابلاً عقاید و باورهای هم آهنگ، وابستگی بیشتری بین افراد هرقبیله بوجود می آورد. دراین جوامع، فرد تابع قبیله بود و باورها و عقاید مشترک، عامل وابستگی افراد به یکدیگر.

دانشمندان، دراین دوره ازانسان شناسی به آثاری برخورده اند که مؤید وجود

اجتماعاتی از چند خانواده است. چنانچه در بررسی بقایای انسان های نئاندرتال (Neanderthales) درغارهای اروپا، چند اجاق مجاور یکدیگر مشاهده شده است. هر یک از این اجاق هامعرف یک خانواده جدابوده که با خانواده های دیگر در صید و شکار همکاری می نموده است .

غذای بشر دوادوار اولیه حیواتی و عصر حجر قدیم، بستگی تام به ناحیه ای داشته که درآن زندگی می کرده . اگر در سرزمینی سبز و خرم،با درختان میوه، فراوان به سر می برده، سبزی و میوه غذای اصلی اورا تشکیل می داده، و اگر درکنار دریا و یا درمحلی که شکارفراوان بوده، زندگی می نموده، ماهی و گوشت غذای اصلی اوبوده است. به همین مناسبت، به طور قطع و یقین نمی توان گفت که انسان از ابتدا علف خوار و یا گوشت خوار بوده است. بشر از سبزی و یا گوشت به تناوب و به هرکدام که زودتر و سریعتر دسترسی پیدا می کرده، استفاده می نموده و وابستگی به نوع خاصی از غذا نداشته است.

نخستین جایگاه استقرار انسانهارا می توان غارها و یا درنقاط محفوظ درداخل کوهستان ها دانست. مقابر مردگان نیز درمحل هائی ساخته می شده که دسترسی به آنها برای ادای احترام مشکل نبوده است.

طرز تفکر بشر اولیه درباره، مذهب مسلماً از حدود تفکر سایر حیوانات تجاوز نمی کرده است. برای پیدایش دین نمی توان به طور قطع و یقین دوره، خاصی را معین کرد. هردوره از تمدن بشر دارای دینی متناسب با محیط جغرافیائی و اجتماعی خود بوده است. لازمه شناسائی خدا و آگاهی به معتقدات مذهبی هردوره از حیات بشر، شناخت خود انسان و جامعه ای است که به آن خدا معتقد بوده اند. خدا در هرجامعه ای انعکاس تصورات و تفکرات خود آن جامعه بوده است. متأسفانه چون هنوز بشر موفق به اختراع خط نشده بوده و آثار مکتوبی از این دوره از زندگی بشر در دست نیست، عقاید دانشمندان نیز نمی تواند از حدود فرض و حدس تجاوز نماید. ولی آثار باقیمانده از دو گروه از انسان های متعلق به بعداز یکصدهزارسال قبل از میلادمسیح، مثلاً آثارنئاندرتال ها و مقایسه آن با آثارباقیمانده ازکرومانیون ها (Cro-Magnons) وجود تحولاتی را ازنقطه نظر باورهای دینی انسان ثابت می کند. نحوه، آراستن قبور و آماده کردن مردگان، حکایت از وجود نوعی عقاید مذهبی درباره مردگان دراین دوره ازتاریخ بشر می نماید. نئاندرتال ها مردگان خودرا با تشریفات خاص به خاک می

سپردند ازاین دوره ازتاریخ بشر درغارشیدار (Shemdar) درشمال عراق، جسد انسانی یافت شده که در روی بستری از انواع گل ها و در زیر توده عظیمی از سنگ مدفون شده است. هم چنین درتچیک تاش (Techick Tach) در ترکستان، جسد طفلی پیدا شده که با ۵ جفت شاخ بزکوهی که به شکل دایره دراطراف جسد گذاشته شده بوده، زینت شده است. درمونت سیر سئو (Monte Circeo)جمجمه انسانی،در بین دایره کوچکی از سنگ های زینتی ریز به دست آمده است. در این قبور، غالباً مردگان به رنگ قرمز رنگ شده و هدایائی نیز درمجاورت جسد قرار داده شده است.

در حدود سی هزارسال قبل از میلاد مسیح، نئاندرتال ها به تدریج جای خود را به دسته، دیگری از انسان ها به نام «انسان عاقل Homo sapsens»، اجداد انسان های امروزی، واگذار کردند. انسان عاقل به سرعت درقسمت های مختلف اروپا و آسیا و سیبری مستقر شد. هوموساپیس «با جمجمه های بزرگتر، قدی بلند و اندامی قوی تر از نئاندرتال ها،ازنقاط سردسیر به نقاط معتدله مهاجرت کردند و روش کوچ نشینی و صحراگردی پیش گرفتند. معاش این دسته از مردم بیشتر از راه شکار تأمین می شد. هیچکس علت این که چرا انسان های این دوره مردگان خودرا به رنگ قرمز می آلودند و درکنارجسد هدایائی قرار می دادند، نمی داند. درمانتون (Menton) در جنوب فرانسه، اجسادی از این دوره ازحیات بشر یافت شده که با دستبند و گردن بندهائی از صدف سوراخ شده، زینت شده و با چاقوهائی از سنگ چخماق و ادواتی از بزکوهی مجهز بوده اند. به علاوه مجسمه های معروف به ونوس، ازعاج، استخوان و یا سنگ،درمقابر این دوره یافت شده است. معروفترین مجسمه ونوس که درسراسر خاک اروپا تاسیبری غربی دیده شده است، مجسمه، معروف به ونوس ویلن دروف (Venus Willendrof) است که برای اولین بار در خاک اتریش به دست آمد. این مجسمه ها تماماً دارای یک وجه مشترک هستند و آن صورت های بدشکل، سینه، کپل و آلات تناسلی بزرگ و کمتر توجهی به سایر قسمت های بدن شده است. دانشمندان معتقدند که توجه انسان درساختن این مجسمه ها به اعمال جنسی،بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه ونوس، معرف الهه باروری و حاصل خیزی و رویش محصول بوده است. و همین طرز تفکر و نیایش الهه باروری بعدها موجب پیدایش ایشتر (Ishtar) آرتمیس (Artemis)،و سی بل (Cybele)، دربین سایر اقوام گردید. در این دوره ازتاریخ مذهبی بشر،اثری ازخدایان نر مشاهده نمی شود. شاید مادرخدائی و الهه پرستی هنوز

رواج داشته است. ازبررسی مقابر و آثارباقیمانده از این دوره، دانشمندن به این نتیجه رسیده اند که شاید «انسان های عاقل» در این عصر معتقد به بازگشت مردگان و زندگی ارواح شده بودند، و با این که این اعمال را از نظر احترام به درگذشتگان انجام می دادند، و یا مسئله ترس از ارارواح و امکان مداخله انان در زندگی بازماندگان دربین بوده، و ازهمین نظر وسائل ترضیه خاطر و رفاه مردگان را فراهم می نموده اند و درقبور آنان موادخوراکی و وسائل شکار قرار می داده اند. این اعتقاد حتی امروزه در بین قبایل بدوی پراکنده درجنگل های افریقای مرکزی نیز دیده می شود. مومیائی کردن اجساد مصری ها،در ادوار بعد،براساس همین احترام به ارواح اجداد و قبول این مطلب بوده است که بشر پس از موت به زودی به حیات مجدد باز می گردد.

انسان عاقل درکارنقاشی و صورت نگاری نیز مهارتی داشت. اشکالی که درغار سه برادران (Les Trois Freres)درجنوب فرانسه و یا درناحیه سلوتر (Solutre) و هم چنین درشمال اسپانیا،ازخود به یادگارگذاشته اند، نمونه کاملی از هنرهائی در فن و هنر نقاشی است. منظور اصلی از این نقاشی ها معلوم نیست. شاید ازغار به عنوان معبد استفاده می شده است. چهارپنجم نقوش را اشکال حیواناتی از قبیل اسب، گاومیش و گوزن تشکیل می دهد.دانشمندان پس از بررسی نقوش غارها به این نتیجه رسیده اند که باورهای مردم این دوران به نحوی با سحر و جادو ارتباط داشته ست. دراین نقوش مردانی با قیافه هائی به شکل حیوانات درحال اجرای رقص های بدوی دیده می شوند. در غار سه برادران،تصویری از انسان با سری به شکل بزکوهی شاخ دار، چشمانی شبیه به جغد، صورتی ریش دار با پنجه هائی شبیه خرس و دمی شبیه به دم اسب نقش شده است. مشابه این نقش،که دانشمندان آن را «جادوگر بزرگ» نام نهاده اند، درغالب غارهای آن نواحی دیده شده است. آنچه بیشتر عقیده، مربوط به وجود سحر و جادو را دراین دوره تقویت می کند، وجود سنگ ریزه های رنگارنگ گوناگونی است که در قبور و آثار مربوط به این دوره کشف شده است.

دراواخردوره حجر جدید، بشر به تدریج ازغارها بیرون می آید و درکنار رودخانه ها و دریاچه ها و محل هائی که تهیه آذوقه و صید برای او آسانتر بوده، سکنی می گزیند و به ایجاد واحدهای مسکونی می پردازد، و در صدد یافتن ساده ترین راه برای شکاروتهیه مایحتاج زندگی برمی آید. برای خوددست افزارهائی زچوب درختان و یا سنگ های مناسب تهیه می کند. به طور تقریب می توان گفت که در

حدود هشت تا ده هزار سال پیش،بشر برای جلوگیری از گرسنگی،به اهلی نمودن حیوانات شکاری و جمع آوری دانه های غذائی می پردازد. و وقتی که غذای آینده خود را تأمین شده می بیند، به تثبیت زندگی خانوادگی، تکمیل وسائل تولید و رفاه خود رو می کند. زندگی اجتماعی،موجب گسترش باورها می شود. کنجکاوی بشر برای علم به اشیائی که در محیط زیست او وجود داشته اند، هزاران پرسش گوناگون را پیش می کشند. از این دوره از زندگی بشر است که خدا و دین در ذهن بشر متولد می شوند و قدرت های فوق طبیعی نقش تعیین کننده خود را آغاز می کنند و به تدریج برتمام شئون جامعه گسترش می دهند، درشکل گیری اجتماعات و تمدن تأثیر می کنند. به نحوی که قوانین حاکم براجتماع و حتی شکل ساختمان های شهرها،تا حد زیادی،تحت تأثیر اعتقادات مذهبی قرار می گیرند.

وحشت و ترس و احتیاج، عاملین اولیه پیدایش خدا و مذهبند. بشر ازآنچه نمی شناخته، هراس داشته و وحشت،باعث ایجاد احترام و ستایش آن شیئی ناشناخته می گردیده. بشر از اولین مراحل زندگی،باعوامل طبیعت برخورد می کند، به طلوع و غروب آفتاب، باد و باران، شب وروز، سرما و گرما، رعد و برق و بیماری و مرگ می اندیشد و درصدد یافتن راهی برای حفاظت خود دربرابر خشم عوامل طبیعت برمی آید. او می خواهد منبع و منشاء هریک از این پدیده ها را کشف و با آنها ارتباط برقرار نماید، و نظرمساعد هریک ازعوامل را به خود جلب کند، تا در مواقع لزوم و دربرابر حمله، سایر عوامل ازاو حمایت و محافظت کند. پویائی بی حد بشر، تفکر و کنجکاوی درکشف علل بروز حوادث، به منظور برآوردن احتیاجات مادی و اقتصادی درمرحله اول، و حفاظت او دربرابر عوامل طبیعی از قبیل سرما و گرما، گرسنگی و بیماری و مرگ، درمراحل بعدی، اورا به راهی سوق می دهد که منتهی به آفرینش خدایان می گردد.

بشر خلاق و سازنده، همانگونه که برای رفع نیازمندی های خود به اختراع و تکمیل وسائل کار و تولید ابزار می پرداخت، درباب مذهب نیز از ادامه تفکرات باز نمی ایستد و فعالیت مغزی خودرا، علیرغم فقر علمی، همچنان گسترش می دهد و دامنه تخیلات و میدان افسانه سازی خودرا آنقدر بالا می برد تا به جائی می رسد که چون کرم ابریشم، در درون پیله، افکار واهی و معتقداتی که خود تنیده بوده، گرفتار می شود، و ابداعات و افسانه های اختراعی اش، ارباب و فرمانروای ذهن او می

شوند.

اعتقدات انسان دراین دوره ازتاریخ حیات بشر،به طور خلاصه عبات بودند از:

پرستش ارواح: اعتقاد به وجود روح و پرستش ارواح یکی از مواردی است که درتمام اقوام اولیه بشر وجود داشته است. انسان، دراین دوره ازجهات خود معتقد شده بود که درتمام اشیا - اعم از جاندار و غیرجاندار، روح وجود دارد و تمام عالم پرازارواح اشخاص و یا اشیاء می باشد. روح انسان درموقع خواب ازبدن او جدا می شود و به هنگام بیداری به جای خود باز می گردد. درآخرین دم حیات،برای همیشه بدن را ترک می گوید و درعالم، بطور مجرّددربین صخره های افراشته، غارهای عمیق و چشمه سارها به زندگی ادامه می دهد.

انسان های ابتدائی،ارواح را موجوداتی زنده، دارای احساسات و عواطف و اراده می پنداشتند و معتقد شده بودند که زندگان باید با ارواح به نحوی برخورد کنند که موجبات رنجش ارواح فراهم نگردد، تا ارواح نیز در زندگی به آنان کمک کنند. اگر ارواح به خشم آیند، موذی وخطرناک می شوند. بدی ها، نا خوشی ها و نا راحتی ها را تماماً از ناحیه ارواح تصور می کردند. ازاین رو برای جلب رضایت خاطر ارواح مردگان، تدفین را با مراسم و شعائر خاص انجام می دادند. این مراسم،غالباً با تقدیم قربانی های حیوانی ویا انسانی از زنان و غلامان همراه بوده است. به علاوه مقداری خوراکی، تعدادی اسلحه و وسائل شکار و صیدماهی و حتی اشیاء قیمتی از قبیل جواهرات درقبور مردگن می گذاشتند. دربعضی نواحی مردگان را آتش می زدند. اعتقاد به بقای روح انسان پس از مرگ، که درغالب ادیان زنده جهان به طور محسوسی دیده می شود ویکی ازارکان واصول این ادیان راتشکیل می دهد. از بقایای اعتقادات نسان های پس از دوره حجر جدید درباره وجود و بقای روح پس ازمرگ است که نسل به نسل به طور توارث تا به امروز حفظ گردیده و درادیان صورت دستور خدائی به خود گرفته است. برگذاری مراسم سنگین تدفین، عزاداری روزهای بعد از مرگ، تقدیم هدایا و خوراکیها، مراسم شب هفت، غذاخوردن و غذا دادن به دیگران درجوار قبر متوفی که امروزه متداول است، گرچه حاکی از احساسات محبت آمیز اقوام و بستگان متوفی است، ولی ریشه آن را باید در اعتقادات بشر اولیه جستجو کرد.

اعتقاد به وجود روح و تأثیر ارواح برحیات اقتصادی بازماندگان، موجب پیدایش طبقه، جدیدی دراجتماع شد. طبقه ای که مدعی بودند که می توانند با ارواح

ارتباط برقرار نمایند و آنان را تحت اختیار خود درآورند. بیماران و کسانی که از ناراحتی های روانی رنج می بردند، به تصور این که ارواح خبیثه در وجود آنان لانه کرده اند، برای معالجه به این طبقه ازافراد قبیله مراجعه می کردند. دراثر اعتمادی که ،کثریت افراد قبیله به جادوگران، شمن ها و ساحران پیدا کرده بودند، دستورات آنان را بدون چون و چرا اجرا می کردند. همین دستورات و اعمال ساحران و جادگران پایه و ریشه اعتقادات اولیه مذهبی بشر را تشکیل دادند.

عملیات ساحران و جادوگران و شمن ها، منحصر به شفای بیماران و بیرون راندن روح خبیث از بدن بیمار نبود، بلکه غالب شئون قبیله را دربر می گرفت،حتی در کاشت یا درو محصول و چیدن میوه، زائیدن مواشی، حضورساحران ضروری بود و مراسم و مناسک خاصی برپا می شد. طبقه روحانیون قبایل، که بعدها به نام های برهمن، کشیش و آخوند و القاب گوناگون دیگر در ادیان و مذاهب پیداشدند، مدعی بوده و هستند که راه دسترسی به خدا و اجابت درخواست بندگان دراختیار وانحصار آنان می باشد و می توانند با تقدیم قربانی و هدایا و با ذکر اوراد و ادعیه خاص، توجه خدایان را جلب نمایند،تا بندگان را مشمول عنایت و الطاف خودقرار دهد. تقدیم قربانی به خدایان برای پاک کردن گناهان با خون قربانی، یکی از مراسمی بود که در بین اقوام ابتدائی توسط ساحران و شمن ها اجرا می گردید. درمواردی که اوراد و ادعیه موثر واقع نمی شد و حاجت دردمندان برآورده نمی گردید، برای جلب نظر قوای غیبی، ساحران و جادوگران، به تقدیم قربانی مبادرت می کردند. مراسم تقدیم قربانی به پیشگاه خدایان که دربین هندوها، یونانیها و رومیها و یهود مرسوم بوده و حتی امروزه یکی ازواجبات دین اسلام را تشکیل می دهد، از اعتقادات بشر دوره حجر سرچشمه گرفته و به وراثت به اعقاب «انسان عاقل»، منتقل شده است. بدیهی است تقدیم قربانی نیز مستلزم وجود مناسک و اوراد و ادعیه خاص بود. به تدریج که ساحران و جادوگران جای خودرا به کاهنان و کسانی که مدعی ارتباط با خدا و قوای غیبی بودند،واگذاشتند، محل های مخصوصی نیز به نام معبد و پرستشگاه برای اجرای مراسم قربانی اختصاص یافت. قواعد معینی وضع شد و عمل قربانی جزئی از مراسم مذهبی گردید.

اعتقاد به وجود جن ، همزاد، دیو و فرشته نیز از همین اعتقادت انسان پایان دوره حجر جدید، و باورهای مربوط به ارواح سرچشمه گرفته است.

پرستش مظاهر طبیعت نیزازاعتقادات بشر ماقبل تاریخ و منشعب از اعتقاد به وجود روح در اجسام محسوس و نا محسوس است. بشر،درطول حیات خود تا به امروز، هرچه در روی زمین و درآسمان وجود داشته، پرستیده و برای هریک ازآنها قدرت مافوق الطبیعه ای قائل شده است. سنگ پرستی، از متداول ترین نوع طبیعت پرستی بود شهاب های آسمانی، احجار عظیم الجثه، احجار تراشیده به صور گوناگون، و احجاری که در طبیعت به اشکال عجیب و یا رنگ های نادری بودند، هریک، روزی مورد پرستش قرارگرفته اند. حیوان پرستی، از قبیل پرستش ببر، گرگ، مار، شغال، و اقسام دیگر حیوانات، در اقوام مختلف وجود داشته است. گاوپرستی به عنوان الهه باروری و حاصل خیزی، از باورهای مشترک مذهبی بین مردمان ساکن سواحل مدیترانه و خاورمیانه بوده است. آفتاب، ماه، ستارگان، رعدو برق، دریا، باد و باران و آتش و سایر عوامل طبیعت نیز روزگاری عنوان خدائی داشته اند.

از معتقدات دیگر بشر چندهزارسال پیش، توتم پرستی (Totemism) بود. این عقیده که به نوبه خود منشعب از پرستش طبیعت است، بر این اساس استوار بود که هرقبیله یکی از جانداران، نباتات ویا هرشیئی محسوس دیگری را به عنوان پدر و بوجودآورنده، قبیله می پذیرفت و آن را پرستش می کرد. افراد قبیله معتقد می شدند که توتم، مدافع آنان دربرابر خطرات است. هرقبیله،توتم خودرا خجسته می دانست و کوشش می کرد به آن تقرب جوید. ازدواج بین پرستش کنندگان یک توتم جائز نبود و این افراد می بایستی زن ویاشوهر خود را درقبایلی که به توتم دیگری اعتقاد داشتند جستجو می کردند. توتم پرستان، ازنظر احترام و یا ترس، غالباً در مکالمات و یا نوشته های خود نام توتم را بزبان نمی آوردند و یا نمی نوشتند. بلکه ازآن به کنایه یاد می کردند و یا محل نوشته را خالی می گذاشتند.

توتمیسم راه را برای ظهورفتیشیزم (Fetishism)یعنی اعتقاد به سحر و افسون و احترام فوق العاده به غیر ذیروح، بازنمود و این اعتقاد را به وجود آورد که بعضی احجار و اجسام دارای آن چنان قدرت سحر آمیز و روح توانائی هستند که می تواند منشاء آثرنیک و نتایج مفیدی برای شخص باشند. احترام فوق العاده و درحد پرستش مسلمانان به حجرالاسود، یا دردست کردن انگشتری که دارای نگین، یا نقش خاص باشد، ازعقیده، فتیشیزم ریشه گرفته و خود موجبات بت پرستی را فراهم اورده است

عقاید مربوط به تابو و مانا نیز مولود عقیده روح پرستی است. تابو که یک

لغت منسوب به مردم پولینزی (Polynesia) ازجزایر جنوب شرقی آسیا دراقیانوس آرام است. برای اولین مرتبه توسط کاپیتان کوک انگلیسی مورد توجه قرار گرفت. او دریافت که مردم این جزایر نسبت به پاره ای از اشیاء ازخود حساسیت و وسواس خاص نشان می دهند و دست درازی و بی حرمتی به آن را حرام و جرمی مستوجب مجازات می دانند. رئیس قبیله، جسد میّت، گیسوان مجعد و یا بور، خون، اسلحه و امثال آن، همه می توانستند تابو باشند. بومیان جزایر هاوائی، مجازات نقض مقررات مربوط به تابوها، مرگ می دانستند. ولی بومیان جزایر پولینزی،مجازات این قبیل اشخاص را به دست قوای غیبی و «مانا» ی موجود درتابو واگذار می کردند. مانا عبارتست از قوای خارق العاده ای غیبی که دروجود بعضی از اشیاء و یا حیوانات موجود است. مانا،قابل انتقال به هرشیئی دیگر اعم از جامد و یا جاندار هست. برای تسخیر مانای موجود در اشخاص و یا اشیاء مورد نظر، به جادوگری متوسل می شدند تاآن شخص و یا شیئی، با اراده و نظر ساحران اعمالی را انجام دهد.

یکی دیگر ازاعتقادات بشر در این دوره ازتاریخ، مقدس شمردن و احترام فوق العاده ای بود که به مکانی خاص و یاشیئی معینی می گذاشتند و معتقد بودند که آن شیئی و یا آن مکان دارای روح غیبی و قوای فوق طبیعت است و می تواند منشاء خوبی و یا بدی برای انسان باشد. تنها عده مخصوصی از اهل قبیله از امتیاز دست زدن و یا نزدیک شدن به آن شیئی و یا آن مکان برخوردار بودند. احترام درحد پرستشی که بعضی ازاقوام امروزی به بعضی از سنگ ها و امکنه می گذارند، نتیجه عقاید اجداد آن اقوام به تابو و مانای موجود درآن شیئی بوده که به وراثت به اولاد آنان منتقل شده است.

پس از ذکر این مقدمه وقت آن رسیده است که به اتفاق سری به کارگاه خداسازی بشر بزنیم و ازنزدیک با خدایانی که بشر درطول تاریخ زنده، خود تا به امروز،آفریده، آشناشویم.

قبل از پایان این بخش از کتاب، باید به این نکته توجه داشت که آنچه اساس هرديني راتشکیل می دهد، اعتقاد به وجود نوعی خدا و یا خدایان است و آنچه هرديني را ازسایر ادیان متمایز می کند، نوع خدا و یا خدایان مورد پرستش و میزان قدرت وصفاتی است که مؤمنین و معتقدین به آن خدا برای معبود خود قائلند. بوجودآمدن هرخدا،ومیزان اقتدار او نیز رابطه، مستقیمی با نظام تولیدی و ویژگیهای

محیط و شیوه، زندگی انسانهائی داشته که درآن محیط زندگی می کرده اند. چنانچه خدایانی که انسان در دوره، شبانی آفریده و پرستش کرده، با خدایان دوره، کشاورزی از هرحیث متفاوتند. به طورکلی پیروان همه، ادیان معتقدند که خدای مورد پرستش ایشان واجد قدرت مرموز مافوق قدرت بشری است. پرستش آن خدا،موجب خوشحالی و رضایت خاطر خدا و بالنتیجه سعادت فرد خواهد بود و برعکس نافرمانی از اوامر او، غضب و عذاب الهی و بدبختی بشر را به دنبال خواهد آورد.

بخش دوم: خدایان مرده وفراموش شده

فصل اول : خدا دربین النهرین
فصل دوم : خدا درمصر
فصل سوم : خدایان یونانی
فصل چهارم : خدایان در روم باستان

فصل اول:

خدا دربین النهرین

بین النهرین، یامزوپوتمیا (Mesopotemia) ، ازهیچیک از عوامل طبیعی که حافظ سرحدات آن باشد، برخوردارنیست. برعکس فراوانی آب و حاصل خیزی خاک مشوق خوبی برای ورود مهاجمین خارجی به این سرزمین بود. به همین مناسبت، دوران اقتدار سلسله سلاطینی که براین سرزمین حکومت می کردند، کوتاه بود و باهجوم اقوام دیگری ازبین می رفتند. اعتقادات دینی و مذهبی نیز، به تبعیت از تغییر حکومت، دستخوش دگرگونی می شد.

ماهیگیرانی که درکرانه های رودخانه دجله و فرات و خلیج فارس زندگی می کردند، به تدریج کلبه های نئی خودرا به قراء و دهات و بالاخره به شهرها واگذارکردند وشهرهای اور (Ur)، اما (Ema)، نی پور (Nippur)، اُرک(Uruk)، لاگاش (Lagash)، و بابل بوجود آمدند. بین النهرین، گهواره، تمدن خاورمیانه وجایگاه ظهورعقایددر ادیان است. خط و چرخ و بسیاری ازعلومی که بعدها دریونان و روم و یا در دنیای امروز ما گسترش کامل یافته اند، ازاختراعات و ابتکارات سومریها هستند.

خاورمیانه،سرزمینی است که بزرگترین ادیان امروزی بشر از قبیل یهود و مسحیت و اسلام را دردامان خود پرورش داده و بزرگ کرده است.

انچه مردم این سرزمین را بهم پیوند می داده، مذهب و باورهای مشترک دینی بوده و حتی قدرت کاهنان نیز ازادیان و مذاهب سرچشمه می گرفته. اولین و مهم ترین ساختمان هرشهری، معبد آن شهر برد که به نام زیگورات، یا معبد تپه ای نامیده می

شد. معبد ارتفاع ساختمان های شهر بلند تر و مشرف بر تمامی شهر بود. این بنا که ازخشت خام و یا پخته درست می شد، ازحساس ترین مراکز فعالیت های مذهبی و تجاری شهر محسوب می گردید. تمام راه های شهر،به معبد ختم می شد. مهم ترین قسمت معبد، اتاق مقدس بود که در آن مجسمه خدای شهر قرار داشت. هر روز مجسمه را تمیز می کردند، لباس تازه می پوشاندند و غذا می دادند. غذا و لباس خدای شهر توسط پرستش کنندگان فراهم می شد. تنها اشخاص معینی حق ورود به اتاق مقدس و دسترسی به خدای شهر را داشتند.

درداخل معبد، علاوه بر پرستشگاه و محل اجرای مراسم عبادی، محل های مخصوصی نیز برای داد و ستد، تقدیم قربانی و تعلیم و تربیت و آموزش اطفال وجود داشت. کاهنان، که جانشینان شمن ها در قبایل شده بودند و خودرا نمایندگان خدایان شهر می دانستند، تنها طبقه، روشنفکر و با سواد شهر بودند، و به خط میخی آشنائی کامل داشتند. انجام کلیه امور تجاری شهر و معبد و اداره موقوفات و املاک وسیع معبد،دردست آنان بود. کاهنان برای عامه مردم اوراد و ادعیه می نوشتند. برای حاجتمندان، مناجات و افسون و سحر می کردند. تعبیرخواب و غیبگوئی از روی خطوط جگر سفید و دعانویسی نیز به عهده، آنان بود. به همین مناسبت کاهنان در شهرها از اهمیت و اعتباربسیاری برخوردار بودند و دراثر مداخله درعملیات تجاری معبد و شهر،بسیارغنی وثروتمند شده بودند. این خادمان خانه خدایان که شغل طبابت و ساحری را نیز بعهده می کشیدند و نقش دانشمندان را بازی می کردند، درمحل های مخصوصی شبیه به قصر های مجلل سلطنتی در داخل معبد و برفراز شهر زندگی و کلیه امور شهر را اداره می نمودند. کاهنان،مردمان بسیار فعالی بودند و سازمان منظمی داشتند. دفاتری از خشت خام برای نگاهداری حساب ها درست کرده بودند.

شکوفائی اقتصاد و بقا و حیات مردمان ساکن این سرزمین، وابستگی تام به تغییرات جوی داشت. اگر درزمستان بارانی نمی بارید، چراگاه ها و مزارع درتابستان خشک می شدند و قحطی به وجود می آمد. نزولات فراوان آسمانی،سیل برپا می کرد و هست و نیست مردم را ازبین می برد. بالارفتن درجه حرارت موجب ازبین رفتن مجاری آب و خشکی زمین و اتلاف مواشی بود. به همین مناسبت،دیانت سومریها که بعداً در سرزمین بین النهرین گسترش یافت، ازمبانی ابتدائی پرستش قوای طبیعت، روح پرستی و فتیشیزم سرچشمه گرفته بود. هرشهری یک یا چند عنصر از عناصر

طبیعت را به خدائی برگزیده بود و مردم معتقد شده بودند که خدای آنان شهر و مردم رادرمقابل خطرات حفظ خواهد کرد. ساکنین هرشهر،امتیازات خاصی برای خدایان خود قائل بودند و آنان را در قوت و قدرت تواناتر از خدایان سایر شهرها می پنداشتند

پرستش خدایان باننغمات ساز و آواز توأم بود و برای نرم کردن دل خدایان، آهنگ های دلپذیر می سرودند. هرگاه دعا و نماز و ساز و آواز نظر لطف خدارا جلب نمی کرد، به کاهنان متوسل می شدند، مبالغ هنگفتی به آنان می پرداختند تا کاهنان با افسون و سحر و جادو نظر موافق خدایان را جلب نمایند.

پانتئون خدایان در بین النهرین پر از اسامی گوناگون بود. مورخین تا چهارهزار خدا در بین النهرین ثبت کرده اند. علاوه بر خدایان مذکور، آشوری ها حیواناتی را به اشکال مختلف با سرانسان - مثلاً گاو بالدار باسرانسان - می ساختند و در قصر ها و عمارات مقدس قرار می دادند و آنهارا فرشته می نامیدند.

مهم ترین خدایان سومریها عبارت بودند از:

آنو (Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان که در شهر ارک (Uruk) مورد پرستش بود.

ان لیل (Enlil)،خدای اراضی تحت الارضی و خدای جنگ،در شهر نی پور.

نین تورا (Nintura)،پسر ان لیل، درشهر لاگاش.

ای نانا (Inanna)، یا الهه عشق و باروری که از دیرباز مورد پرستش اقوام ساکن این سرزمین بوده، در شهر اور.

سین (Sin) خدای ماه.

بابار (Babbar)،یا اوتو (Utu)، یا شمس خدای آفتاب، درشـــــــــهر لارسا (larsa).

ا آ (Ea)،یا ان کی (Enki)،خدای آبها، در شهر اریدو (Eridu)

نین ترد (nintud)، یا ایشتر مادرکل، در شهر کیش.

نام ان لیل، خدای اراضی تحتانی و جنگ، در کتیبه های تمام مناطق و شهرهای قدیم بین النهرین به کرات دیده شده است و وحدت سومر در اثر پرستش این خدا درتمام نواحی بود. معبد اصلی ان لیل در شهر نی پور بود. ولی این اسم ازنظر احترامی که برای ان لیل و معبد او قائل بودند، به تمام سرزمین بین النهرین اطلاق می شد. در شهر «ارک» (Uruk) دو معبد اصلی کشف گردیده که متعلق به سه هزارسال قبل از میلاد

مسیح می باشد. یکی متعلق به انو (Anu)، خدای خدایان و سلطان آسمان ها و دیگری متعلق به ایناننا (Inanna)، الهه عشق و باروری بوده است. اینانا،بدون شک خدائی بوده که مردم بین النهرین آن را از زمان های دور می پرستیدند. مجسمه این الهه از گل و سنگ و تصویر منقوش، درتمام نقاط مسکونی دوران سومر قدیم دیده شده است.

هرخدای مذکری دارای همسر و معبد خاصی بود. تنها اینانا ازاین قاعده مستثنی و درتمام بین النهرین مورد پرستش بود. هیچ خدائی نسبت به این که مردم خدایان دیگر را نیز پرستش کنند،حسادتی از خودشان نمی داد و مردم می توانستند برای پرستش هرخدائی که مایلند،حتی به معابد محقر شهر نیز مراجعه کنند.

سومری ها و بابلی ها معتقد بودند که زندگی بشر کلاً و کاملاً در اختیار خدایان است. برای توفیق و پیشرفت در زندگی،باید خدایان از او راضی باشند. روزهای معینی به جشن و پرستش خدایان اختصاص داده شده بود و مراسم عبادی خاصی در معبد برپا می شد و مجسمه، خدایان را درکوچه های شهر می گرداندند. برای نشان دادن درجه سرسپردگی و یا طلب حاجت، قربانی هائی به خدا تقدیم می کردند. مردم عادی نمی توانستند مستقیماً و بلاواسطه به حضور خدایان راه یابند، بلکه می بایستی بادادن صدقه و نذورات به خدام خدا، به پیشگاه او معرفی می شدند.

خدایان به تدریج به مجموعه های سه گانه تقسیم شدند. مردم بین النهرین علاوه بر بت ها وعوامل طبیعی زمینی، به آسمان ها نیز توجه خاص داشتند و ماه و خورشید و ستارگان را به عنوان مظاهر خدائی می پرستیدند، و ارواح لطیفه را درآسمانها جستجو می کردند.

اعتقاد به وجود ارواح و صدماتی که ممکن است ارواح ناپاک به انسان وارد کنند، رکن اساسی اعتقادات سومری هارا تشکیل می داد. کاهنان برای بهبودی بیمارانی که تصور می کردند دراثر لانه کردن ارواح ناپاک درجسم اشان بیمار شده اند، تدابیری از قبیل تهیه داروهای گیاهی و یا نوشتن افسون و اوراد مذهبی اتخاذ می کردند.

کاهنان پس از تثبیت اقتدارخود در شهر، به خیال بسط قدرت افتادند. جنگ بین شهرها آغازشد. این جنگ ها درحقیقت جنگ بین خدایان بود. هرشهری که مغلوب

می شد. خدای ان شهر اقتدار خودرا از دست می داد و مردم آن شهر مجبور به پرستش خدای شهر فاتح بودند. تأثیر مذهب در شهرهای بین النهرین به حدی بود که حتی قومیت و ملیت افراد را نیز تحت الشعاع قرار می داد.

درحدود سه هزارسال قبل ازمیلاد مسیح، سومریها،درنواحی جنوبی بین النهرین و درجوار خلیج فارس،موفق به تشکیل دولت شدند و قدیمی ترین شهر بین النهرین، اور، را مرکز سلطنت قرار دادند. نام این شهر به عنوان زادگاه ابراهیم درکتاب مقدس یهود آمده است. کلده در ابتدا به قسمت های جنوبی بین النهرین اطلاق می شد، ولی به تدریج این کلمه عمومیت یافت و تمام کشور به این نام موسوم گردید. نام این کشور در سفر آفرینش،شنعار ذکر گردیده است.

درحدود ۲۴۰۰ سال قبل ازمیلاد، آکادیها برسومریها غلبه کردند. تمدن و سلطنت آکادیها را پایه گذاری نمودند. مشهورترین سلطان این سلسله سارگون آکادی ۲۳۸۴ - ۲۳۴۰ ق. م، پادشاهان اوما ولاگاش راشکست داد و وسعت کشور خود را تادریای مدیترانه رساند. در زمان سلطنت آکادها بعضی ازخدایان سومری نام خودرا به خدایان سامی واگذار کردند. مثلاً ال خدای خدایان سامی،جانشین «آنو»، الهه ای نانا به ایشتر، ان کی به اآ، خدای آفتاب به شمس، خدای ماه به سین (Sin) خوانده شدند. افسانه های سومری به زبان سامی یا زبان آکادی در آمدند ترکیبات سامی،در جملات و نوشته ها پیدا شد. درزمان سلطنت آکادها، چهارخدای اصلی در بین النهرین مورد پرستش بودند:

شاماش یا شمش (Shamash)، خدای آفتاب.

ال یا انو (El یا Anu)،خدای خدایان و خدای آسمان.

ان لیل (Enlil)، خدای زیرزمین.

اآ (Ea)، خدای آب ها.

درزمانی که سمت کاهنی به مقام شاهی ملحق نشده بود، شاهان بادادن رشوه، آسایش و زندگانی مرفه و مجلل کاهنان را تأمین می کردند و کاهنان نیز متقابلاً با تأیید اعمال شاه در استفاده از اختیارات مطلق و مستبدانه، از او حمایت می نمودند. نواده، سارگون آکادی به نام نارام سین (Naram sin)، ادعای خدائی کرد و برنام خود علامت الوهیت را اضافه نمود و مقام کهانت شهر را به دست گرفت. کم کم عبارت «شاه - کاهن، نماینده خدا در روی زمین» دراساطیر سومری - آکادی راه یافت و

سلطان بشری شد که از افراد دیگر به خدا نزدیکتر بود و چون کهانت معبد را نیز به عهده داشت مقدس محسوب می گردید. درآثار به دست امده از دوران آکادها، بالای سرشاه، نقش خدا حك شده و هم او بود که ارتش را دررمان جنگ رهبری می کرد. لقب «شاه - کاهن»،تا انتهای تاریخ سلاطین بین النهرین ادامه داشت و شاه نماینده خدا در روی زمین بود. چون قدرت شاه از مذهب سرچشمه می گرفت، شاه خود را تنها در مقابل خدایان مسئول می دانست. درنقوشی که از دوران تمدن آکادها و سایر پادشاهان بین النهرین به دست آمده، شاه را خیلی بزرگتر از تصویر سایر مردم نشان می دهد که کلاه بزرگی به علامت الوهیت برسردارد. درجشن های بهاره، شاه با یك کاهنه،که معرف الهه «ایشتر» (یا ای نانا)، الهه عشق بود، در معبد بزرگ همبستر می شد. این امر که علامت پیوند دربار و معبد بود،موجب اتحاد و هم آهنگی درعامل اداره جامعه می گردید.

درحدود دوهزارسال قبل ازمیلاد، قوم دیگری ازنژاد سامی با عاموریتی بر سومریها و آکادها تاختند. سراسر سرزمین بین النهرین را تصرف کردند و پایتخت را به بابل منتقل نمودند. مشهورترین پادشاه این سلسله حامورابی (Hammurabi) (۱۷۹۲ - ۱۷۵۰ ق.م) نام داشت که قلمرو حکومت خودرا وسعت بسیار داد. هم او بود که اولین قانون مدون بشر رابر دو لوحه سنگی نقش نمود. (۱) شهربابل،از دوران سلطنت او تا سال ها بعد بزرگترین شهر خاورمیانه محسوب می شد.

وقتی حامورابی به سلطنت رسید شش خدا در دو مجموعه سه گانه، در رأس سایر خدایان مورد پرستش بودند:

مجموعه اول

(Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان، إن لیل (Enlil)،خدای اراضی تحت الارضی و جنگ، و إآ (Ea)، خدای آبها.

مجموعه دوم

شمش (Shamash)خدای آفتاب، سین خدای ماه و ایشتر یانین تو، مادرکل.

---

۱ - این دولوحه فعلاً درموزه میلد شیکاگو نگاهداری می شود.

دربین این خدایان ایشتر ازهمه محبوب تر بود و اورا الهه توالد وتناسل می دانستند. شوهرش تاموز یا تاموس (Tammuse)، خدای آفتاب بود و بانی وصفت صفت عشق را نیز از مختصات ایشتر قرارداده بودند. همانطورکه زهره ملکه آسمان و ستارگان بود، ایشتر نیز ملکه زمین گردید. این الهه، دربین ایرانیان اسم دیگری به خود گرفت و به آناهیتا ملقب شد.

بزرگترین رقیب ایشتر در روی زمین، مردوخ (MarduK) بود. تاقبل از روی کارآمدن سلسله عاموری و ازبین رفتن سومری ها و آکادی ها، مردوخ خدای کوچک محلی بود که اعتبار چندانی نداشت. ولی پس از آنکه حامورابی به سلطنت رسید و قلمرو حکومت خودرا گسترش داد و کشورهای فلسطین و مصر رانیز ضمیمه متصرفات خود کرد، بابل عظمت و شکوه خاصی به دست آورد و بالطبع، خدای مردم این شهر نیز به موازات ازدیاد قدرت حکومت مرکزی، اقتدار و شوکتی یافت و خدایان دیگر را تحت الشعاع خودقرار داد و تعدادی از آنان را در خود جذب نمود. چنانچه آ خدای شهر اریدو، و نابو خدای سرنوشت، مقام الوهیت خودرابه مردوخ واگذارکردند و همه معتقد شدند که مردوخ خدای خدایان، خدای آسمان و زمین است و به همین ترتیب تمام نوشته های مذهبی معابدو شهرها نیزاصلاح و نام سایر خدایان ازلوحه ها حذف شد.

در اساطیر سومری آمده استکه پس ازآنکه مردوخ، اژدهای دریاهای شور به نام تیامت (Tiamat) را ازکمر به دونیم کرد، ازنیمه آن سایبانی درست کرد که جلوی آب های نازل از آسمان را بگیرد و از نیمه دیگر جایگاهی ساخت و بر روی آب های زمین قرارداد. سپس درگیتی نظم و ترتیب برقرار نمود. در حرکت ستارگان، نمو گیاهان و رشد و باروری جانوران، وضعی ثابت ایجاد کرد،تا آنکه نوبت به آفرینش انسان رسید.

درحدود هزارسال قبل ازمیلاد، آشوریها به بابل تاختند و آن شهر را تسخیر کردند. آشور بانیپال،بابل را مقر سلطنت خود قرارداد. شاهان آشور نفس نابسیهارا پذیرفتند و خدایان بابلی را پرستش کردند. در رأس این خدایان، به جای «ان لیل» خدای جنگ سومریها، آشور قرارگرفت و کشور خودرا به نام همان خدا نامیدند. وقتی آشوری ها به جنگ می رفتند، فرمانده کل آشور بود و سایر کشورهارا نیز به نام این خدا فتح می کردند. اشوری ها به مردم کشورهائی که در جنگ شکست می خوردند آزادی اجرای مراسم و مناسک مذهبی می دادند، ولی اگر شورش می کردند خدایان آنان را اسیر می کردند و در معابد آشوری با احترام به اسارت نگه می داشتند

نبوکد نصر (بخت النصر) (Nebuchadnezzar) ازسلاطین این سلسله به فلسطین حمله کرد و پس از تصرف و ویران کردن اورشلیم، یهودی ها رابه اسارت به بین النهرین اورد و تا زمانی که کورش شاهنشاه ایران،بابل راتصرف و یهودی هارا آزاد کرد، هم چنان در سارت بابلی ها بودند. ازاین تاریخ به بعد، بابل رو به ویرانی رفت و اکنون خرابه های این شهر قدیمی،نزدیک قصبه، حلّه درخاک عراق دیده می شود.

ایرانی ها،پس از فتح بابل،مردم سرزمین های متصرفی رادر پرستش خدایان و اجرای مناسك عبادی آزاد گذاردند. بعضی ازخدایان و الهه های بابلی، تاپیدایش و اشاعه دین اسلام در بین النهرین،مورد پرستش بودند.

سومریها و بابلی ها به آسمان و ستارگان نیز توجه خاصی داشتند و معتقد شده بودند که اجرام سماوی و ستارگان در سرنوشت افراد مؤثرند و از طریق حرکت ستارگان می توان به آینده اشخاص و اسرار غیبی پی برد. به همین جهت،ترصد ستارگان و رمل و اسطرلاب (Strology) دراین دوره در بین النهرین رواج کامل یافته بود و از آنجا به سایر نقاط خاورمیانه سرایت نمود. به تدریج دامنه، این پیشگوئی ها ازقلمرو حرکات ستارگان فراتر رفت و سومری ها و بابلی ها به این اعتقاد رسیدند که درهرحادثه، خارق العاده و یاتولد مخلوقات غیرعادی، حرکات حیوانات، شکل شکاف کوه ها و یا دیوارها، اثری از انگشت خدایان وعلامتی برای حوادث آینده وجود دارد. اگر کسی می خواست ازدواج کند و یا پادشاهی به جنگ برود، نخست با کاهنان مشورت می کرد و کاهنان نیز با مطالعه چین و شکن جگر حیوانات قربانی، نظر خدایان را در خودداری و یا اقدام به آن عمل ابراز می داشتند. دسته مخصوصی ازکاهنان،برای تفسیر حرکات ستارگان و پیشگوئی، ازروی مطالعه براتفاقات روزمرّه، تربیت شده بودند و کتب متعددی برای مراجعه و کشف رمز این اتفاقات نوشته شده بود.

ازقرن هفتم قبل ازمیلادبه بعد، این علم که درابتدا جز موهومات و خرافات چیز دیگری نبود، وارد مرحله واقعیات شد. جدول هائی برای حرکت ستارگان تنظیم گردید که مبتنی برقواعد ریاضی و رصد کواکب بود. زمان خسوف و کسوف،به حساب دقیق ریاضی تعیین گردید. همین مطالعات سومری ها و بابلی ها پایه و اساس علم هیئت (Astronomy) امروزی را تشکیل می دهد. دانشمندان حتی فرضیه، مرکزیت خورشید درمنظومه، شمسی و حرکت سایر سیارات این منظومه به دورخورشید را،به علمای سومری و بابلی نسبت می دهند.

سومری ها زمان رابه هفت روز تقسیم کرده بودند و هر روز رامتسب به یکی از ستارگان می دانستند. منطقه البروج را به دوازده مجموعه کواکب تقسیم و هر منطقه ای را به نام یکی ازحیوانات ازتوتم های محلی نامیدند(حمل - ثور - جوزا و . .) این اسم گذاری ها، تقسیم سال به دوازده ماه و هرماه به چهارهفته و هر هفته به هفت روز،هنوز دربین ملل امروزی مرسوم و متداول است.

بابلی ها و سومری ها، درفنون ریاضی و حساب نیز پیشرفت های حیرت انگیزی نموده بودند. گرچه هنوز عدد صفر(۱) رانمی شناختند ولی سلسله اعداد خود رابراساس تقسیم بندی شصتی قرار داده بودند که هنوز نیز مورد عمل و استفاده است. واحد این تقسیم بندی شصت است. دائره را به ۳۶۰ درجه، ساعت را به ۶۰ دقیقه،و هردقیقه را به ۶۰ ثانیه تقسیم کرده بودند.

سومری ها دارای قوه، تخیل و تصور بسیار قوی بودند و افسانه های مذهبی بسیاری از خود به یادگار گذاشته اند. در یکی از افسانه ها،در باب چگونگی خلقت انسان می نویسند، که چون خدایان ازشخم زدن زمین، حفرکانال برای آبیاری و کشت نباتات برای تهیه غذا،خسته شدند، ان کی،درصدد برآمد ازگل رس موجودی بسازد. خدای مادر به او حیات بخشید. نتیجه این همکاری خدایان،پیدایش انسان بود. ازآن به بعد،انجام کارهای مربوط به شخم زمین و تهیه مواد خوراکی برای خدایان، به عهده، انسان واگذار شد. همین طرز تفکر به اسطوره های یونانی و مصری راه پیدا کرد. یهودی ها در دوران اسارت خود دربابل، از افکارمذهبی بابلی ها بهره کافی گرفتند و خلقت آدم ازگل رس را درفصل آفرینش وارد کردند و ازآنجا به سایر ادیان ابراهیمی نفوذ نمود.

یکی ازاسطوره های بسیار مشهور سومری ها، که درکتب مذهبی ابراهیمی نیز عیناً نقل شده، افسانه، طوفان است. این داستان که ظاهراً ازطغیان دو رودخانه،

---

۱ - درزمان خلافت عباسیان، عدد صفر ازهندوستان درعلوم حساب اسلامی وارد شد. لئوناردو پیسا (Leonardo Pisa) درترجمه علم حساب مسلمانان به ایتالیائی، آن را سفیروم (Cephirum) نامید که به تدریج به زفیروم و زرو(zero) تبدیل شد.

بزرگ دجله و فرات و زیرآب رفتن قسمت بزرگی از اراضی بین النهرین در زمان های قدیم ریشه گرفته، در قسمتی از داستان گیل گامش (Gilgamesh) نقل شده است اصل این داستان به صورت شعر در ۱۲ لوحه و هرلوحه دارای ۳۰۰ خط کامل درکتابخانه، اشوربانیپال که درحدود ۷۳۰ ق.م سلطنت می کرده پیدا شده است. این اسطوره به حدی مورد علاقه مردم و در همه جا شایع بوده،که حتی به زبان های دیگر نیز ترجمه شده بود. نسخی از این داستان به زبان های هیتی و هوریان در کشفیات باستانشناسی درآسیای صغیر و فلسطین به دست آمده است.

گیل گامش پادشاه کولاب (Kullab) به شاهی شهر اور می رسد. مادر او الهه نین سن (Ninsun) بود و ازاین جهت، خود گیل گامش واجد درسوم صفت خدائی بود. وظایفی که او برعهده مردم گذاشت، به حدی سنگین بود که برای خود او مشکلات بسیاری بوجود آورد. گیل گامش،برمشکلات و دشمنان فائق آمد، ولی دوست عزیز خود، ان کیدو (Enkidu) را از دست داد.گیل گامش،از ترس آ نکه مبادا روزی مرگ به سراغ او نیز بیاید، در صدد مشورت با جد جاودانی خود، اوتنا پیش تیم (Utnapishtim)،برآمد، تاشایدبتواند به اسرار این که چگونه یك نفر ممکن است عمرابدی پیدا کند، واقف شود. گیل گامش،پس از مصائب بسیار که درالواح شرح کامل آن آمده است، به مردجاودانی طوفان دسترس پیدا می کند. درلوح ۱۱ ازاشعار، اوتنا برای گیل گامش داستان طوفان را حکایت می کند:

خدایان چون ازگناهان بشر و سر و صدای بسیار او به خشم آمدند، تصمیم گرفتند که با طوفانی شدید نژاد او را براندازند و آدم را از صفحه، گیتی محو کنند. ان کی (یا اآ) که آدم را ساخته بود و به «اوتنا» نیز بسیار علاقمند بود، در صدد برآمد او را ازخطر طوفان آگاه کند. منتهی،چون نمی خواست اسرار مجمع خدایان را فاش سازد، خانه نئین اوتنا را،در موقعی که مطمئن بود اوتنا درون خانه است، مورد خطاب قرار داد و به او گفت خانه خود را خراب کند و کشتی بزرگی که ۱۲۰ ذراع اضلاع آن و چهل ذراع ارتفاع آن باشد،بسازد. بقیه داستان را از زبان اوتنا بشنویم:

من خاندان و کسان خودرا در این کشتی جا دادم. از جنبندگان مزرعه و دام و صنعتگران بلاد خود،عده ای را با خود به کشتی بردم. در روزمعین که رب شمش مقرر داشته بود، و درآن روز خدای ظلمات باران های سنگین روان داشت، من به کشتی رفتم و درها رابستم. روزموعود نزدیك شد. ازافق ابرهای سیاه برخاست و

رعدی هولناک به غرش آمد. خدایان نابو و مردوخ، از پیش رفتند. طوفان به نهایت رسید. نور و روشنی به ظلمت و تاریکی مبدل شد. سیلاب،تمام سطح جهان را فراگرفت و آب از قلل جبال بالاتر رفت. آب هاجاروی فنا بر روی انسان ها کشیدند. هیچکس به یاد دیگری نبود و هیچکس طاقت سربرداشتن و به آسمان نگریستن نداشت. چون کار به این جا رسید، خدایان، خود ازاین طوفان به هراس افتادند. پس برخاستند و به آسمان رفتند. چنان که مانند سگ ازترس خم شده بودند. الهه ایشتر، چون زنی به هنگام زایمان، ناله می کرد و آن ملکه خدایان زارزار می گریست. آدمیان همه درگل و لای مدفون گشتند. چون روزهفتم رسید، آشفتگی آرام گرفت و طوفان مانند لشگری مهاجم عقب نشست. دریاها ساکن شدند و سیلاب خاموش گشت. من دریچه را گشودم و به آن دریای بیکران نظرافکندم. شیون و زاری آغاز کردم. سراسر آدمیان درگل فرو رفته بودند. دشت ها و مزارع، همه چون باتلاقی وسیع دربرابر دیده، من می نمود. پرتو خورشید به چهره، من تافت. خم شدم و نشستم و گریستم. اشک ز دیدگان من روان بود. چون به جهان نگریستم همه دریا بود. پس از دوازده روز خشکی نمودار گشت. کشتی به سوی سرزمین نی سیر (nisir) روان بود. کوه نیسیر آن را محکم به خود گرفت، و ازآن پس بی حرکت ماند. پس من کبوتری رها کردم و به بیرون فرستادم. آن پرنده از هرطرف بدقت بال گشود. چون مقر و مکانی نیافت،به کشتی بازآمد. پس پرستوئی پرواز دادم او نیز به هرسو پرید و چون جای آرامشی نیافت،ناگزیر به کشتی مراجعت کرد. پس باردیگر زاغی ازکشتی آزاد ساختم. آن پرنده فرورفتن آب را ملاحظه کرد پس آوازی سر داد و دیگر برنگشت. من هرچه داشتم به چهارگوشه ، جهان رها کردم و برفراز قله کوه قربانی گذراندم و شراب مقدس نوشیدم.

اوتنا داستان طوفان را برای گیل گامش حکایت می کند، ولی هیچ کمکی درباره منظور اصلی او و جاودانی شدن انسان نمی تواند به او بکند. تنها گیاهی به او می دهد که جوانی را به پیران باز می گرداند. وقتی که گیل گامش در راه مراجعت برسرچاهی مشغول شستشوی بدن خود بود، ماری گیاه را می بلعد و بلافاصله پوست می اندازد و جوان می شود. گیل گامش،افسرده و دل آزرده،به اور باز می گردد. در راه مراجعت به سر زمین خود، برفراز دریای مغرب، دوشیزه دریا به نام سابی تو (Sabitu) به او می گوید:

«تو ای گیل گامش به سرگردانی به کجا می روی؟ حیات جاودانی را که در جستجوی آن هستی،هرگز نخواهی یافت. روزی که خدایان انسان را آفریدند، مرگ را در سهم او گذاشتند و حیات جاودانی را برای خود نگه داشتند. این سرنوشت بشر است. تو ای گیل گامش،روز و شب را به خوشی بگذران. شکمت را از غذاهای لذیذ پرکن، از هر روز زندگی لذت ببر، روزو شب برقص و بازی کن، لباس های پاکیزه بپوش، سرت را بشوی و درآب غوطه بزن. از طفلی که دست های تورا گرفته، مراقبت کن. در این شادمانی همسری را که دوست داری نیز شریک نما.»

این افسانه در ادیان ابراهیمی،با عوض شدن نام قهرمان داستان،عیناً نقل شده است. درتورات، طوفان نوح ازمعجزات یهوه و درقرآن، منسوب به الله است.

فصل دوم:

خدادرمصر

کشورمصر،برخلاف بین النهرین،با موانع طبیعی محصور شده است. بحر احمر و دریای مدیترانه، درشرق و شمال و صحرای لیبی ازطرف غرب مانع هجوم بیگانگان به این سرزمین بودند و به همین دلیل،حکومت هادرمصر ازدوام و ثبات بیشتری برخوردار می شدند و مذهب نیز به نوبه خود،کمتر دستخوش تغییرات بود وبه ندرت تحت نفوذ افکار و عقاید همسایگان یا مهاجمین قرار می گرفت. تاریخ مصر یکی از قدیمی ترین تواریخ ملل گذشته است. مردمانی که دراواخر دوره حجر جدید در کرانه های رودخانه نیل و مرداب ها به صیدماهی اشتغال داشتند، به تدریج بساختن کلبه های متین و تولید ادوات و آلات کار پرداختند. کلبه های متفرق به هم پیوستند و قراء و قصبات و شهرها به وجود آمدند. هرناحیه ای، جامعه ای مستقل برای خود ایجاد کرد. خدایان هرجامعه، هم بستگی افراد و وحدت جامعه راتأمین می کردند. پس ازگذشت مدتی خط تصویری (Pictographic) اختراع شد. دو دستگاه سلطنتی،در شمال و جنوب مصر به موازات هم رشد نمودند. در انتهای دوره حجر جدید،جنوبی ها بر شمالی ها تسلط یافتند و دولت واحدی را تشکیل دادند. پس از مدتی،نوبت به شمالی ها رسید که تاج فرعونی را به سر نهند.

عقاید مذهبی در مصر، مانند عقاید سایر اقوام ابتدائی، بر اساس احتیاجات مادی، تنازع بقا و کشمکش بین حیات و مرگ،آغاز شد و از مبادی بسیار ساده مذهبی، یعنی پرستش ارواح، توتم پرستی و ایمان به قوای غیبی شروع گردید و به

پرستش خدایان متعدد (Polytheism) منتهی شد. هرشهر برای خود توتمی انتخاب کرد. دربعضی از شهر ها،بین سه تا نه توتم وجود داشت. غالب این حیوانات معرف یکی از قوای طبیعت بودند که در شکوفائی اقتصاد و فراوانی محصول عامل مؤثری شمار می رفتند. مثلا باز بلند پرواز معرف خورشید و مارکبری که بر روی زمین داغ چنبره می زد، سمبل باروری و افزایش محصول بودند. بدین ترتیب هرشهری جانور مخصوصی را مورد پرستش قرار داد و آن حیوان را به عنوان حافظ مردم و نگهبان شهر،پذیرفت. مثلاً شهر فیوم (Fayum) تمساح را به عنوان معبود خود انتخاب نمود درتبس (Thebes)،خدای آمون به صورت قوچ مورد پرستش بود. ممفیس (Memphis) ماده شیر و گاو نر (Appis) را به عنوان حامیان شهر و مردم برگزید. به همین ترتیب، درسایر شهرها شغال، بوزینه، اسب آبی، موش، لك لك، گربه، مارماهی، قورباغه، و سایر حیوانات مورد احترام و پرستش بودند و آن را تجلی از مظاهر غیبی می دانستند. کم کم سر این حیوانات را بر بدن انسان قرار دادند و به آن صفت الوهیت بخشیدند، و این موجود جدید را،به عنوان جلوه ای ازخدا و حافظ شهر،پذیرفتند. پس از مرگ هریك ازاین حیوانات مورد پرستش، لاشه آن را مومیائی و در تابوتی با مراسم خاص به خاك می سپردند.

مصری ها عقیده داشتند که خدایان نیز مانند بشر احتیاج به استراحت، غذا و لباس دارند. به همین دلیل، پرستش روزانه تنها پس ازآنکه خدایان با سرودهای مذهبی و موزیك از خواب بیدار می شدند، شستشو می کردند، لباس می پوشیدند و صبحانه می خوردند، آغاز می شد.گاهی مراسم عبادی روزانه،باجشن و مسافرت خدایان همراه بود. این جشن ها گاهی کوتاه و تنها مراسم مختصری بود علاوه بر مراسم روزانه، و گاهی چند روز به طول می کشید و مصادف بود بامسافرت خدایان ازراه رودخانه نیل. چنانچه آمون،از معبد ملی خود درکارناك (Karnak) به معبد کوچك دیگری در لاکسور(Luxor)، که به منزله خانه خصوصی اوبود، مسافرت می کرد و در آنجا چند روزی با همسر خود، «موت» (Mut)، بسر می برد. سپس با همان تشریفات به معبد اصلی مراجعت می کرد. «هاتور» (Hathor)، خدای دیگر مصری ها، برای بازدید سالانه از معبد هوروس در «ادفو» (Edfu)، قریب ۱۶۰ کیلومتر از محل خود در «دندرا» (Denderah)، با قایق مسافرت می کرد. در ایام مسافرت خدایان،تعطیل عمومی بود و دسته های مذهبی در ساحل رودخانه در جهت حرکت قایق حامل خدا،

براه می افتادند. عده ای از زائرین،تمام طول مسافرت خدا را پیاده طی می کردند. در طول مسافرت، خدایان را از انظار مخفی نگه می داشتند. اگر مسافرت زمینی انجام می گرفت، معبد حامل خدا، بر روی شانه، چند نفر حمل می شد و اگر از راه رودخانه بود، معبد را درقایق قرار می دادند. این قایق ها، گرچه از چوب ساخته شده بودند، ولی آن هارا به نحوی تزئین می کردند که به نظر اول قایق نئی بود،تا ثابت کند که این مراسم از زمان های بسیار دور وجود داشته اند. انجام کلیه عملیات مربوط به آماده نمودن خدایان برای پرستش، دریافت نذورات و قربانی های تقدیمی، به عهده، کاهنان بود که خودرا رابط بین بشر وخدا می دانستند و باخواندن اوراد و ادعیه و انجام مراسم مذهبی، چنین وانمود می کردند که خدایان را مجبور به اجابت درخواست مردمان می نمایند. ازهمین نظر،مصری ها به کاهنان و ساحران، هم احترام می گذاشتند و هم ازآنان می ترسیدند. معابد،دراثر جمع آوری نذورات و وجوهاتیکه مردم می پرداختند، بسیار غنی و ثروتمند شدند و ازنفوذ خوددر بین مردم برای اداره، مملکت و سیاست بازی استفاده می کردند. در حقیقت گردانندگان واقعی سیاست مصر، همین کاهنان بودند. در مواقعی که فرعون به جنگ می رفت و یا مریض بود، کاهن بزرگ معبد آمون حکمران مصر بود. علاوه بر کاهن اعظم، تعداد بسیاری، به ترتیب سلسله مراتب، سمت مرد روحانی معبد را داشتند. فراعنه نیز برای استفاده از نفوذ کاهنان درمواقع احتیاج و سربازگیری، خودرا منسوب به یك خدا و معبد خاص می دانستند. در جشن بهاره سد (Sed)فرعون با عصای فرعونی و نشان هوروس که علامت خدائی او بود، به معبد می رفت. آن‌را طواف می کرد و از معبدتقاضای قدرت می نمود. انتساب فرعون به هرمعبدی، موجب تقویت آن معبد می شد و متقابلاً کاهن آن معبد نیز دربالابردن مقام خدائی فرعون کوشش می کرد.

درجامعه مصری، مانند سایر جوامع ابتدائی، اتحاد شهرها برپایه، هم آهنگی باورها و عقاید مذهبی استواربود و مذهب،تنها عامل نظام دهنده، جامعه محسوب می شد. مناسك و تشریفات هم آهنگ مذهبی، موجب وابستگی بیشتر مردم به یکدیگر می گردید. نفوذ مذهب درعقاید مردم به حدی بود،که وقتی هیکسوس ها (Hyksos) ازصحاری فلسطین به مصر حمله کردند وآن را متصرف شدند، برای جلب قلوب و حمایت مردم خودرا منتسب به ست (Seth) یکی از خدایان مصری نمودند و اورا مورد پرستش و احترام قرار دادند. درمصر،کتاب مقدسی مشابه توراه یهود و یا

قرآن مسلمین که مورد قبول و احترام پیروان آن ادیان باشد، وجود نداشت. مصری ها نیز،مانند یونانی ها،برای خود اسطوره هائی ساخته بودند که تعداد کمی از ن ها دست نخورده باقی مانده است. آنچه باقی مانده،قسمت های مختصری از اسطوره های بزرگی هستند که اگر کنار هم قرارگیرند، راهنمائی، گرچه بطورناقص، به بقیه د ستن خواهد بود. مصری ها معتقد بودند که جهان در ابتدای خلقت پُر از آب بود. همه جا را آب فرا گرفته بود. ازمیانه، آب ها تپه ای نمایان شد و حیات آغاز گردید. خدایان متعددی برفراز تپه و درمیان آب ها پدیدار شدند و خدایان دیگر را خلق کردند.معابد بزرگ بر روی تپه ساخته شد.

مظاهر طبیعت که در امر کشاورزی مؤثر بودند،چون آفتاب، رودخانه نیل و زمین بارور، ازجمله خدایانی بودند که درسراسر مصر ستایش می شدند. اوزیریس (Osiris) مظهر رودخانه، نیل، (Horus) خدای آفتاب و ایزیس (Isis) الهه زمین بود. پرستش اوزیریس و افسانه مقبت ظاهراً از لیبی به مصر نفوذ کرده و دراسطوره های مصری جای گرفته بود. به طوری که پلوتارک (Plutarch) مورخ یونانی، در داستان های کهن مصری می نویسد، از ازدواج گب (Geb) خدای زمین با (Nath) الهه آسمان، اوزیریس به دنیا آمد. اوزیریس، وقتی به سن رشد رسید با خواهر خود، ایزیس، ازدواج کرد. روزگاری این زن و شوهر در مصر زندگی کردند تا صاحب فرزندی به نام هوروس شدند. ست (Seth)، خدای تاریکی و خشکسالی، به برادر خود، اوزیریس، حسد برد و پس از مکر و حیل بسیار اورادستگیر کرد و به قتل رساند. جسد اورا درتابوتی نهاد و از راه رودخانه نیل روانه دریا کرد. همسر او (ایزیس)پس ازتحمل مشقات بسیار، تابوت و جسد را در دریا درسواحل شامات پیدا کرد و به مصر باز گرداند و در محلی مخفی نمود. ست،از مخفیگاه جسد آگاه شد.آن را به دست آورد و جسدرا به ۱۴ پاره تقسیم کرد و هرپاره را درناحیه ای ازمصر مدفون ساخت. از آن زمان این ۱۴ ایالت، از برکت وجود پاره ای از بدن اوزیریس، بسیار حاصل خیز و بارور شدند. هوروس، پسر اوزیریس، در نیزارهای کناره، نیل پرورش یافت و چون بزرگ و قوی شد، به خونخواهی پدر برخاست. در جنگی طولانی که با عموی خود، ست، نمود براو غالب شد. اورا دستگیر کرد و دست بسته نزد مادر آورد. ولی ایزیس اورا بخشید و به یاری تات (thoth)، خدای حکمت و خرد، که به صورت لک لک با بدن انسانی مجسم می شد، اوزیریس را دوباره زنده کرد ولی

اوزیریس دیگر روی زمین نماند و خدائی روی زمین را به پسرش هوروس سپرد و خود به تحت الارض و دنیای مردگان رفت و برای همیشه درآنجا سلطنت خواهد کرد.

ازآنجا که هوروس، نام خدای شاهان مصر سفلی و ست نام خدای شاهان مصر علیا بود، اسطوره کفیت، درحقیقت نمایشگر اختلافات مصر سفلی و مصر علیاست که در بدو امر باغلبه جنوب برشمال و حمله‌ء ست به اوزیریس آغاز شد و سپس با حملات بعدی هوروس و ضمیمه شدن مصر علیا به مصر سفلی، مناقشات خاتمه یافت.

هوروس، پسر اوزیریس، مدت سه هزارسال به اسامی گوناگون در سراسر مصر مورد پرستش بود و این خدارا مایه‌ء گرمی زمین و رشد و نمو غلات و گیاهان می دانستند. در هرساعتی از ساعات روز،آن را به نام مخصوصی می نامیدند. چنانچه رَع (Raa)، خدای نیمروز، با تمام عظمت و جلال خورشید نمایش داده می شد. خپرس (Khepres)، خورشید صبحگاهان، درزورقی نشسته و به آسمان صعود می کرد والوم، خورشید شامگاهان، بازورق خود به طرف مغرب روانه بود.

وقتی که تبس (Thebes) یا شهر صددروازه مرکزیت یافت، خدای آفتاب دراین شهر به نام آمون (Amon) ملقب شد و آن را با اسمی که درسایر شهرها متداول بود درهم آمیختند و آمون – رع را به وجود آوردند. معبد آمون درشهر کرناک، ازمعابد عالی و نفیس خدایان مصری بود. الهه موت (Mut) با سرکرکس، زوجه آمون شد، و ازآنها خدای ماه یا خونسو (Khonsu)، بوجود آمد. فراعنه مصر خود را فرزندان هوروس می دانستند و قدرت خودرا منشعب از قدرت خورشید تصور می کردند. همسر فرعون، کاهنه‌ء معبد آمون بود و فرزندان آنان نیز زادگان آفتاب .

یکی دیگر از حیوانات مورد پرستش فلاحان مصری، جعل (پشکل غلطان) (Scarab) بود. این حیوان،ازنظر سرشت عَمل و فعالیتی که برای گلوله نمودن سرگین حیوانات برای تخم گذاری درآن از خودنشان می داد، همیشه سرمشق فلاحان مصری بود. برای این حیوان حرمت و قداست خاص قائل بودند و تصویر آن را بر روی مدال های سینه و یا نگین انگشتر نقش می کردند.

وقتی که ممفیس در مصر سفلی مرکزیت یافت، خدای دیگری به نام پتاح مورد پرستش قرارگرفت و اورا خدای خدایان و خالق جهان نامیدند. به اعتقاد مصری ها، «پتاح» خدائی بود که از ازل وجود داشت و با کلام خود همه چیز را خلق کرد. هرچه او به زبان می آورد، آناً موجود می شد (کن فیکون). پتاح، آدم را ازگل خلق کرد.

این خدا را درکفنی مانند کفن اجساد مومیائی شده مجسم می کردند، تا نشان دهند که پتاح از زمان های بسیار بسیار دور و قبل از سایر خدایان وجود داشته است

کونومو (Knumnu)، یاخدای کل را با سری ازانسان با سرقوچ مجسم می کردند.

انوبیس (Anubis)، یا خدای زیرزمین و دنیای مردگان، سری از شغال داشت

الهه آسمان، نوت (nut)، به شکل ماده گاو ایستاده مجسم می شد که دو چشم او یکی خورشید و دیگری ماه بود.

گب (Geb)، خدای زمین، به شکل مردی بود که بر روی شکم درازکشیده و از پشت او گیاهان و رستنی ها روئیده بودند.

وجود این خدایان مانع از آن نبود که خدایان وارداتی ازکشورهای همجوار نیز مورد پرستش قرار گیرند. چنانکه آناهیتای ایرانیان، به نام اناای تیس (Anaitis) و ایشتر بابلی ها به نام ایشتار، در مصر مورد پرستش بودند. علاوه بر این خدایان، فرعون خدی زنده مصری ها بود و اورا مظهر رب الارباب وزاده، هوروس می دانستند و بری اثبات خدائی فرعون، در تصاویری که از او می کشیدند تصویر فرعون با هیکلی بسیار بزرگتر از هیکل سایرین نقش می شد.

برای هریک از این خدایان، در هر شهری معبدی برپا بود و انجام امورمذهبی و اجرای تشریفات عبادی و قربانی ها، به دست کاهن یا کاهنان مخصوص سپرده شده بود. اعتقاد شدید مصری ها به ارواح و توتم پرستی، موجب به وجود آمدن و رواج کامل سحر و جادو و طلسم دراین سرزمین شده بود و کاهنان علاوه براجرای وظایف مذهبی، به نوشتن اوراد، خواندن ادعیه مخصوص و لعن و نفرین و با تقاضای خیر و برکت برای مردم و بیرون کردن ارواح خبیثه از بدن بیماران،اشتغال داشتند.

نخستین بارقه، توحیدوپرستش خدای نادیده

درقرن۱٤ قبل ازمیلاد مسیح، فرعونی به نام آمنوفیس (AmenhotepIV) ۱۳٤۹ - ۱۳٦٦ ق.م) به تخت سلطنت جلوس کرد. این مرد به ابتکار تازه ای درجهان مذهب دست زد. او اندیشه، پرستش خدای یکتای نادیده را به مصر عرضه نمود و قرص آفتاب را به عنوان سمبل خدای نادیده پذیرفت. خدای نادیده را به نام آتون

(Aton) نامید و اسم خودرا نیز به آخن آتون (Akhenaton)، (امورد پسند آتون) تغییر داد. معبد جدیدی برای پرستش آتون بنا نهاد و سرودها و ادعیه بسیاری در پرستش خدای یکتا تنظیم نمود. درمعبد آتون، هیچگونه مجسمه ای و یا محرابی برای تقدیم قربانی وجود نداشت. فرعون، پرستش امون و سایر خدایان مصری و همچنین کلیه مراسم قربانی را قدغن کرد. این نخستین بارقه، توحیدی دیری نپائید و فرعون درجوانی درگذشت. بعد از او امورمذهبی دوباره به دست کاهنان قدیمی افتاد و خدایان پیشین به معابد بازگشتند(۱) وتا غلبه رومی ها به کار خدائی خود مشغول بودند. تئودوسیوس (Theodosius) (۳۴۵ - ۳۹۵م) قیصر روم، معابد مصری را مسدود کرد و آئین مسیحی را جانشین خدایان متعدد مصری نمود.

دنیای پس از مرگ

یکی ازمعتقدات مصری ها که درباره آن تعصب بسیاری ازخود نشان می دادند، اعتقاد به حیات پس ازمرگ بود. هرفردمصری در دوران زندگی خود، به حیات پس از وفات می اندیشید و مقبره ای متناسب مقام اجتماعی خود و لوازم و اثاث برای زندگی در دنیای دیگر تهیه می کرد. مصری ها معتقد بودند که بدن انسان از دو عامل روح و جسم تشکیل شده است. عامل اول،پس از وفات شخص پیش خدایان بازمی گردد. ولی عامل،دوم یعنی جسم، در زمین می ماند. در آخرین لحظات عمر پرنده ای به نام بع (Ba) یا سری چون انسان، بر روی جسد پرواز می کند.

پس ازمرگ، باعلاقه و محبتی که بین روح و جسم درطول مدت زندگانی ایجاد شده ، روح دوباره به سوی جسد باز می گرددواگر جسد بدون عیب و نقص نباشد،روح آرامش نخواهد یافت. باید به طریقی،از جسم محافظت نمود تاروح پس از بازگشت سرگردان نباشد و محلی برای زندگی داشته باشد. همین اعتقاد،موجب پیدایش وترقی

۱- بنا بر طومارهائی که ازسینوهه پزشک مخصوص همین فرعون باقی مانده، به تحریک کاهن معبد بزرگ آمون، که بر اثر بسته شدن معبد، قدرت خودرا از دست داده بود، سینوهه فرعون را مسموم کرد و کشت

شگفت انگیز صنعت مومیائی اجساد در مصر شد. به حدی که اجساد مومیائی شده در مقابر مصری که دراثر کاوش های باستان شناسان به دست آمده ، به نحو حیرت انگیزی هنوز نیز سالم و بی عیب هستند. درمواقعی که یك فرد مصری درآتش می سوخت و او بین می رفت و یا در دریا غرق می شد، مجسمه و یا تصویری از او به عنوان جانشین جسد تهیه می کردند. مقدار کافی غذا و شراب در قبرمیت می نهادند به علاوه دربالای قبر نیز روزنه و یا منفذی تعبیه می کردند تا مرغ روح بتوا ند به آسانی به سوی جسد بازگردد و با استفاده از اطعمه و اشربه ای که در مقبره موجود است، به حیات خود ادامه دهد. درکنار جسد مجسمه کوچکی می گذاشتند تا کا (Ka)، روح دیگری که مظهر قوای دماغی میت و منبع حرکات و تفکرات او ست، پس از مرگ به درون مجسمه حلول کند و حوادث و خاطرات عمر میت را که بر درو دیوار مقبره نقش شده، تماشا نماید. برای آسایش این مجسمه نیز صندلی و میز و تیر و وسایل زندگی فراهم می کردند. اگر میت ازخانواده، متشخص بود، مقداری جواهرات همراه جسدمیت به خاك می سپردند. برای آن که میت بتواند ازدریای مشرق عبور کند و به سفینه، خدای آفتاب برسد، قایقی با وسائل کافی درمقبره، او می گذاشتند. یکی دیگر از وسائلی که مسلماً با جسد هرمیت به خاك می سپردند، کتاب اموات بود. این کتاب شامل افسون ها و اورادی بود که مجسمه های خادمان میت، با خواندن آنها، ارباب خودرا به زندگانی عادی اعاده می دادند. مردمتوفی نیز با خواندن قسمت هائی ر این کتاب‌می توانست ازموانع مختلف و شیاطینی که در سراسر راه خود به بهشت ازیریس با آنها برخورد می کرد، عبور نماید. اورادی از این کتاب بر روی کفن میت، در داخل تابوت، و یا بردیوارهای مقبره نوشته می شد.

مصری ها معتقد بودند که روح پس از مفارقت از بدن، در طبقات زیرین زمین در حضور ازیریس، که برتختی نشسته است، و چهل خدای دیگر حاضر می شود. اورا محاکمه می نمایند. اعمال بد و خوب او توسط انوبیس (Anubis)، خدائی که سر شغال دارد، درترازوئی سنجیده می شود. روح میت با مناجات از اعمال خود دفاع می کند و اعمال بد را انکار می نماید. آنگاه دل و جگر او را بیرون می اوردند و در ترازوئی که درکپه، دیگر آن پر شتر مرغ وجود دارد، می کشند. اگر کپه، دل و جگر به واسطه اعمال نیکی که متوفی در زندگی خود انجام داده، سبك تر باشد، خدای تات (Thoth) که سر لك لك دارد، به عنوان کاتب اعمال اورا می نویسد و به ازیریس گزارش می کند

و به روح اجازه ورود به سرزمین ازیریس داده می شود. او می تواند به خوشی و شادمانی در سایه، درختان بلند،با همسر و دوستان خود زندگی کند و غلامان متعدد از او پذیرائی می کنند و اراضی سیه را با گاوهای نر شخم می زنند و سنبله های بلند و طلائی می چینند و پس از سه هزار سال،دوباره به زمین باز می گردد و اگر جسد او هنوز سالم و بی عیب باشد،درآن حلول می کند. اگر کپه اعمال میت سنگین تر از پر شتر مرغ باشد، اورا دربرزخ دوزخ به انواع مجازات ها شکنجه می کنند تاروح میت پاک شود. و اگر اعمال بد او بسیار بد باشد، عفریتی به شکل تمساح او را می جود و می بلعد. ولی روح سلاطین و امراء به وسیله، الهه نات (Nath) به سرزمین ستارگان برده می شوند و درآنجا از زوال و فنا محفوظند.

فصل سوم:

خدایان یونانی

سرزمین یونان، مرکب از یک شبه جزیره و جزایر متعدد کوهستانی است که در جنوب شرقی اروپا، در سواحل مدیترانه قرارگرفته است. هنگامی که هجوم اقوام مختلف آریائی به اروپا آغاز شد، قبایلی چند از آریائی ها، به نام های ایونی، دوریان و آخین، به تدریج از رودخانه، دانوب گذشتند و به یونان وارد شدند و بومیان اصلی جزیره، هلادیک ها، را به سواحل جنوبی راندند. چون قبیله یونی، اولین قبیله ای بود که به این سرزمین وارد شد، در نزد ملل شرقی‌نام یونان به تمام شبه جزیره و جزایر وابسته اطلاق گردید. یونانی ها، وطن خود را هلاس و ساکنان این سرزمین را هلنز می خوانند و غربی ها نام یکی دیگر از قبایل آریائی، گریسیا، را که به یونان هجوم برده بودند، برای نامیدن این سرزمین انتخاب نموده اند. ساکنان شهرهای آتن و اسپارت، ازاعقاب ایونی ها و دوریان ها هستند. از قرن ششم قبل ازمیلاد، ایونی ها درآتن تمدن درخشانی را بوجود آوردند و درعالم فلسفه و هنر، آثار فنا ناپذیری از خود به یادگار گذاشتند.

قبایل اولیه، آریائی دریونان، براساس معتقدات مذهبی قدیم خود، همان خدایانی را که درکتاب ودا اریایان نام برده شده است می پرستیدند. دررأس این خدایان، دیوس پی‌تار (Dyuspitar) بود که در سرزمین جدید با اندکی تغییر در تلفظ، به زئوس پاتر (Zeuspater) تغییر نام داد.

در پانتئون خدایان یونانی، علاوه برخدایان آریائی، خدایان دیگری که به همراه

اقوام بعدی به یونان مهاجرت کردند، و با خدایانی که درشرق یونان و آسیای صغیر مورد پرستش بودندنیز وارد شدند.

جزایر کوهستانی یونان به تنهائی برای زندگی جای مناسبی نیستند و فقط یک دهم از اراضی قابل کشت و زرع می باشند. تنها،دریا به صخره های آتشفشان حیات می بخشند. یونانیان از طریق دریا به تشکیل کلنی ها و بسط تجارت پرداختند. ستارگان آسمان، تنها راهنمای ملوانان سرگردان یونانی در مسافرت های طولانی آنان بودند. به تدریج ستارگان راهنما، نام خودرا به خدایان بخشیدند. مریخ (Mars)، عطارد (mercury) یا هرمس، کیوان (Kronos) و زهره (Venus)، صفات انسانی به خود گرفتند و در کوه المپ بر فراز شهرهای یونان مسکن گزیدند. این خدایان به هر شکل و هیئتی که مایل بودند، ظاهر می شدند. انسان ها، با دعا و قربانی و ریختن شراب وتقدیم هدایا، به پرستش خدایان می پرداختند. به اعتقاد یونانیان، انسان مستقیماً و یا ازراه مصاحبه با دوستانی که خدایان به شکل و هیئت آنان درآمده اند و یا ازطریق رؤیا و خواب، با خدایان مرتبط می شود و اوامر آنان را می شنود. معبّرین خواب و یا اشخاصی که درهنر حدس زدن دستورات خدایان مهارتی داشتند، نظر مشورتی خدایان را برای یونانیان تعبیر و تفسیر می کردند. رعد و برق، شهاب های آسمانی، ازعلامات شوم محسوب می شدند. دودُنا (Dodona) و درخت عظیم بلوطش، از اماکن مقدس بودند و یونانی ها برای شنیدن صدای خدایان، به زیارت به آنجا می رفتند.

درهزاره اول قبل از میلاد، دوشاعر بزرگ یونانی به نام های هومر (Homer) و هزیود (Hesiod)،اشعار حماسی دروصف این خدایان و اعمال هریک سرودند.(۱) گفته های این دو شاعر، به صورت کتب دینی و اسناد مذهبی یونان درآمد. این

---

۱ - کتاب هزیود به نام «کارها و ایام» (Works and days) بیشتر درباره اطلاعات کشاورزی و کارهائی است که هر روزه باید انجام داد. و - درباره مراسم خانوادگی، با تفسیرهای تمثیل گرایانه در اطراف روزهای ماه. هزیود نتیجه می گیرد که خوشبخت آنچنان کسی است که با اطلاع از تمام این مطالب، بدون این که مورد کوچکترین ایراد باشد، به سوی ابدیت روانه شود.. به صدای پرندگان گوش کند، از کارهای بد بپرهیزد. راه سعادت، کوشش در انجام وظائف مذهبی و اجتناب از مناهی می باشـــد.

خدایان که در حقیقت هریک مصرف یکی از مظاهر طبیعت بودند، به صورت ادمیان خاکی در آمدند و دارای صفات ازلیت و الوهیت شدند. خدایان بر حیات ادمیان تسلط کامل داشتند و می توانستند آنان را خوشبخت سازند و یا به دیار عدم بفرستند.

خدایان یونانی به هیچ وجه وحشت آور و رعب انگیز نبودند. یونانیان، زئوس را به صورت پدری مجسم می کردند که برفراز کوه المپ نشسته و تمام همّ خود را مصروف آسایش مردم می کند و کوشش دارد شادی زندگی و الام مردم را بکاهد.

دوره، رواج اسطوره های یونانی، مصادف بادوره، شکوفائی هنر معماری و مجسمه سازی در یونان بود و هنرمندان بهترین قامت ها و صورت هارا به خدایان هدیه می کردند و در آکروپول (Acropolis) در معرض تماشای عموم قرار می دادند. این مجسمه های زیبا،مظهرایمان و باورهای مذهبی یونانیان بودند.

حماسه های هومر و هزیود، درتمام یونان قدیم بر سر زبان ها بود و تاثیر بزرگی در ایجاد وحدت ملی و پرورش و تربیت جوانان داشت. جوانان، درجشن ها و اعیاد و گردهمائی های روزانه، اشعار هومر و هزیود را به عنوان سرودهای مذهبی به آواز بلند می خواندند و دوازده خدا،(شش نر و شش ماده) را درنظر مجسم می کردند که برفراز کوه المپ نشسته و دنیارا اداره می نمایند؛

خدایان مقیم کوه المپ عبارت بودندار:

زئوس	Zeus	خدای خدایان
پوزئیدن	Poseidon	خدای دریاها
هفائیستوس	Hephaestos	خدای صنعت و کوره آتش
هرمس	Hermes	خدای تجارت و مسافرین
آرس	Ares	خدای جنگ
آپولون	Appolon	خدای موسیقی و هنر
دیون	Dione	زوجه، زئوس و الهه حامی زنان
آتنا	Athena	الهه عقل و خرد
ارتمیس	Artemis	الهه شکار
هستیا	Hestia	الهه کانون خانواده
افرودیت	Aphrodit	الهه عشق و جمال
دمتر	Demeter	الهه زراعت و حاصلخیزی

زئوس (zeus) :

خدای خدایان که در روم به نام ژوپیتر نامیده می شد، در اول خدای نور و آسمان بود. ولی اندك اندك به صورت بزرگترین خدا و صاحب اختیار مطلق جهان درآمد که می توانست همه چیز را ببیند و همه چیز رابداند و هیچ چیز ازاو پنهان نبود. او اندامی قوی و رفتاری پر جلال و شکوه و گیسوانی انبوه و پریشان داشت و همیشه عصائی سه شاخه و بلند، به عنوان مظهر خدائی در دست او بود.

زئوس از ابتدای خلقت، خدای خدایان نبود، بلکه اورانوس (Uranus) خدای بزرگ و اولین فرمانروای عالم و شوهر گئا (Gaea) الهه زمین، خدای خدایان بود. از اورانوس، تیتان ها (Titans) و سیکلپ ها (Cyclopes)، و سایر خدایان به وجود آمدند. اورانوس بچه های خودرا به محض تولد در زیرزمین مخفی می کرد. گئا، فرزندان خودرا به شورش برضد پدر تحریك می نمود. ولی هیچ کدام جرأت حمله و مقابله بااورانوس را درخود احساس نمی کردند. تاآن که کرنوس (Cronus)، جوانترین پسر اورانوس، به دنیا آمد. گئا اورا مجهز به داسی کرد تا پدر را ازبین ببرد. کرنوس نیز از کمین گاهی،ناگهان به پدرحمله کرد و پاهای اورا قطع نمود. از بدن اورانوس الهه های انتقام و قصاص (Erinyes) فوران کردند و به آسمان رفتند. ازآن زمان به بعد، آسمان از زمین جدا شد.

کرنوس بعد از پدر فرمانروای عالم شد و با خواهرش رآ (Rea) ازدواج کرد. چون در سرنوشت او بود که به دست یکی از پسران خود از بین خواهدرفت، فرزندان خودرا به محض تولد می بلعید. وقتی زئوس متولد شده رآ به راهنمائی گئا، مادر خود، تخته سنگی را در پارچه ای پیچید و بر روی زانوهای کرنوس نهاد. او هم به تصور این که پسر خود اوست،تخته سنگ را بلعید. رآ، پسر خودرا درغاری درکرت مخفی کرد و پرورش داد تاکاملا بزرگ و قوی شد. روزی که کرنوس عسل فراوانی خورده بود و بر روی سبزه ها به خواب رفته بود، زئوس ناگهان بر او حمله کرد و دست و پای او رامحکم با زنجیر بست. کرنوس که خود را شکست خورده دید، تمام بچه های خود را که بلعیده بود، یکایك برگرداند. سپس زئوس پدرخودرا درچاه بی انتهای تاتار انداخت و پسران او و گئارا آزاد کرد. ولی تیتان ها از اطاعت او سرباز زدند جنگ بین خدایان آغاز شد. زئوس، به کمك برادران خود، تیتان هارا ازبین برد و خدای خدایان شد. گرچه زئوس کوچکترین اولاد کرنوس بود، ولی برادران بزرگتر و خواهران

اورا به سروری بپذیرفتند. تنها یکی از تیتان ها به نام پرومته، که در جنگ بین خدایان شرکت نکرده و بی طرف مانده بود، از بیعت با زئوس به عنوان خدای بزرگ سر باز زد و از راه های دیگر مقصد خودرا دنبال کرد تا انتقام خود را از زئوس بگیرد. زئوس نیز چون می دانست که پرومته از سری آگاه است که به زندگی زئوس وابستگی تام دارد، نمی توانست پرومته را ازبین ببرد.

درافسانه خدایان یونان، پرومته سازنده و پدید آورنده انسان است. هم او بود که با کمک دریا و زمین، گِل نخستین انسان را بسرشت و قالب زد. بعداً آتنا، دختر زئوس، درآن گل روح دمید و آدم بوجود آمد. پرومته به آدم کشاورزی، صنعت و علوم دیگر آموخت (۱). زئوس که از کار پرومته سخت برآشفته بود، برای تسکین خشم خود، آتش حیات جاودانی را ازدرون روح آدم بیرون کشید و او را به صورت موجودی فناپذیر در آورد، چون بازهم خشم زئوس فرو کش نکرد، تصمیم به نابودی نوع بشر گرفت. بدین جهت، ناگهان به رودخانه ها و آب ها فرمان داد تا طغیان کنند وسراسر روی زمین را زیر خود غرق نمایند. ولی این بارهم پرومته هوشیار و مراقب بود. بدین جهت،قبل از آمدن طوفان به پسر خود، اوکالیون، و زن او پیر که دختر برادر پرومته بود، دستور داد تا کشتی بزرگ دربسته ای بسازند و برآن بنشینند. نُه روز و نُه شب کشتی بر روی امواج در حرکت بود تاروز دهم طوفان فرو نشست و کشتی برقله، کوه پارناس فرود آمد. درانجا، اوکالیون، قبل ازهرکاری مراسم قربانی در پیشگاه خدای خدایان به جای آورد. زئوس نیز در اجابت تقاضای اوکالیون، قول داد که نوع بشر را از نابودی نجات دهد (۲).

زئوس درتمام یونان مورد پرستش بود. در بعضی نواحی نام قله کوهی را به نام زئوس صادقه می کردند و او را مثلاً زئوس لیکوانی، زئوس لافیستوس یا زئوس اولیمپوس می نامیدند و به همین مناسبت وظائف و اختیارات جدیدی را نیز بر وظائف

---

۱ - شرح مفصل این بخش از اسطوره، خدایان یونان را بعداً در زمان افلاطون خواهیم شنید.

۲ - ازآنجا که افسانه، سومری طوفان، قرن ها قبل از اسطوره یونانی سروده شده است، به جرات می توان گفت که یونانی ها این داستان را براساس افسانه، طوفان سومری که درسراسرخاورمیانه و آسیای صغیر شایع بوده، تنظیم کرده اند.

و اختیارات اولیه او اضافه می کردند. مثلاً او که در اول خدای بزرگ و پدرآسمانی و حاکم بربادها بود، به تدریج محافظ وحامی شهرها و قاضی ودادور رسیدگی به شکایات مردم، کاهن عیبگو و حمایت کننده ابرها،لقب گرفت. درهر شهری برای او زوجه ای تراشیدند، ولی زن اصلی و دائمی او هرا (Hera) بود. هرا دراول الهه بومیان شبه جزیره بود و در جزیره اوبه سکونت داشت. هرا،به همراه سایر خدایان یونانی به روم مسافرت کرد و به نام جونو (Juno) درصف الهه های رومی درآمد.

زئوس،که وصف زیبائی هرا را شنیده بود، روزی به جزیره اوبه رفت و عاشق هرا شد. برای این که باعث سوء ظن او نشود، به صورت کبوتری سفید درآمد و در فصل زمستان به پیش هرا پرواز کرد و چنین وانمود کرد که از شدت سرما بی حس شده است. هرا،که تحت تاثیر احساسات شدید قرار گرفته بود، کبوتر را به سینه‌ء خود چسباند تا گرم شود. ناگهان زئوس به صورت اصلی خود درآمد. ولی تا موقعی که قول نداد که با هراازدواج خواهد کرد، هرا به او روی خوش نشان نداد. هرا چهار فرزند به نام های هبه، الهه جوانی، ایلی تی، الهه وضع حمل، آرس، خدای جنگ و هفائیستوس، خدای صنعت و کوره آتش،برای زئوس آورد.

زئوس قبل ازازدواج با هرا، زنان و معشوقه های بسیاری داشت و بعداز ازدواج با هرا نیز از عاشق پیشه گی دست نکشید. یکی از معشوقه های زئوس،مه‌یا رب النوع محافظین زمین بود. مایا،که عاشق و دلباخته زئوس بود، از ترس حسادت هرا به آکادی رفت و دربالای کوه سیلن مسکن گرفت و درآنجا محرمانه با زئوس عشقبازی می کرد. ثمره‌ء این عشق بازی ها، پسری به نام هرمس، یکی ازدوازده خدای کوه المپ، بود.

پوزئیدن (Poseidon) :

این خدا در روم به نام نپتون (Neptunus) معروف شد . پوزئیدن خدای دریاها بود، ولی درکوه المپ منزل داشت. او برادر بزرگتر زئوس بود و اندام او شباهت تامی به اندام زئوس داشت. درجنگی که بین زئوس و تیتان ها درگرفت، او به یاری برادر شتافت و پس از مغلوب شدن تیتان ها، زئوس و برادران او میراث عظیم کرنوس، یعنی سراسر عالم را بین خود تقسیم کردند. زئوس خدای آسمان و آدمیان شد. هادس (Hades) برادر دیگر، خدای زیرزمین و تاریکی ها و پوزئیدن خدای

دریاها و اقیانوس ها. ولی دوبرادر اطاعت از زئوس را به گردن گرفتند. پوزئیدن نیز مانند برادر خود زئوس، عاشق پیشه و هوسران بود و دوشیزگان زیباروی بسیاری را تصاحب نمود.

هفائیستوس (hephaistos) :

این خدا درروم به نام ولکان (Volcanus)،مورد پرستش بود هفائیستوس ازخدایان برجسته کوه المپ، خدای صنعت، آتش و آهنگری بود و وسائل زرهی و جنگی برای مبارزان تهیه می کرد. در دست او همیشه چکشی بود و کلاه مخروطی شکل کارگری بر سر داشت. هفائیستوس، برخلاف سایر خدایان که زیبا و خوش اندام بودند، زشت رو، ناموزون و از هر دوپا از روزتولد لنگ بود. زئوس پس ازتولد هفائیستوس، از ترس این که مبادا سایر خدایان او را مسخره کنند، پاهای هفائیستوس را گرفت و او را به آسمانها پرتاب کرد. امّا دختر اقیانوس، هفائیستوس را ازآبها نجات داد و درغاری بزرگ کرد. مرتبه دیگر که نزاعی بین زئوس و همسرش هرا در گرفته بود، هفائیستوس،به حمایت از مادر،دراین دعوای خانوادگی مدخله کرد. این مرتبه زئوس اورا آن چنان به آسمان ها پرتاب کرد که هفت شبانه روز درآسمان می چرخید تا بالاخره درآب های لموس سقوط کرد. بعد ازآن،هفائیستوس دیگر به کوه المپ برنگشت و در کارگاه آهنگری خود به پیشرفت صنعت مشغول بود. زن او، افرودیت الهه عشق و شهوت بود. این خدای زشت رو، در عشقبازی آن چنان حریص بود که دراین راه،جز پدرش زئوس، خدای دیگری با او درخورمقایسه نبود.

هرمس (Hermes) :

این خدا در روم مرکور (Mercure) نامیده می شد. هرمس ازخدایان قدیم یونان و در اصل حافظ شبانان و نگهبان خانه ها بود و به تدریج به صورت خدای مسافران درآمد. او پسر زئوس از معشوقه، او مایا بود. کارهرمس، هدایت اموات به سرزمین هادس و منادی زئوس از سرزمین تحت الارض بود. او را به علامت ستون سنگی مربع شکل،که برفراز آن گاهی از اوقات سر مجسمه هرمس نیز نصب شده بود، نشان می دادند که پیراهنی بلند با کلاهی لبه دار برتن و کفش هائی با بال و پر، برپا داشت.

آرس (Ares) :

پسر قلدر و جنگ طلب زئوس، دائماً درپی اشوب و جدال با سایر خدایان بود و به همین مناسبت همیشه مورد سرزنش و عتاب پدرقرار می گرفت. این خدا،در روم نام مارس (Mars) به خود گرفت و بسیار مورد احترام و ستایش بود.

آرس،از زن رسمی و قانونی زئوس، هرا، به دنیا آمده بود و دلاوری و بیباکی او در بین خدایان مشهور بود. او در نهان با افرودیت، زن برادرخود هفائیستوس، نرد عشق می باخت. وقتی هفائیستوس از این جریان مطلع شد،به روی خود نیاورد و در خفا توری از زنجیری به نازکی مو و به قدرت پولاد درست کرد و به زنش گفت که به مسافرت می رود. افرودیت که ازحیله شوهرش بی خبر بود، آرس را خبر کرد. موقعی که هر دو در بستر کنار هم آرمیده بودند، هفائیستوس از کمین گاه بیرون آمدو تور را بر روی آنها انداخت و هر دورا درحین عشقبازی درتور محصور کرد. در اثر سروصدا و هیاهوی این سه نفر، سایر خدایان بدیدن منظره آمدند. هفائیستوس، درمقابل قول آرس که خسارت را جبران خواهد کرد، آن ها را آزاد نمود. افرودیت،به جزیره قبرس رفت و درآنجا دختری به نام هارمونیا از آرس به دنیا آورد و خود،زوجه پادشاه تب شد. آرس نیز راه آسیای صغیر پیش گرفت و رفت.

آپولون (Appolon) :

این خدا در روم به نام خودش مشهور بود. خدای موسیقی و هنر و یکی از مشهورترین خدایان یونانی و رومی. آپولون،خدای نور و روشنائی و خدای پیش بینی و غیب گوئی نیز خوانده می شد. ولی شهرت او بیشتر برای موسیقی بود که با بربط برای پسران جوان و دوشیزگان نغمه سرائی می کرد. آپولون،طرفدار پهلوانان و ورزشکاران نیز بود و خود او زه کمان را به قدرت زیادی می کشید. آپولون توانست پیتون را که از شهر دلفی آمده بود، به قتل برساند و از آن پس به عنوان حامی دلفی معرف شد. آپولون را به نام هلیوس خدای آفتاب نیز می نامیدند که هر صبحگاه، سوار برعرابه زرین خود، تمام آسمان را تا غروب می پیمود و پس از غروب در کشتی طلائی به جای اول باز می گشت تاصبح روز بعد،سفر خودرا مجدداً آغاز کند. این خدا در سراسر یونان به خصوص درجزیره رُد (Rhodes) مورد پرستش بود و او را در هیئت جوان زیباروئی که تاجی برموهای مجعد داشت و برعرابه چهار اسبه سوار بود،

مجسم می کردند. جشن او مصادف با آغاز مسابقات ورزشی بود.

آتنا (Athena) :

رب النوع عقل و خرد و ازخدایان درجه اول کوه المپ . این الهه در روم به نام مینروا (Minerva) مشهور شد. مردم یونان، به خصوص اهالی آتن، به این الهه بسیار علاقه مند بودند. او دختر زئوس ازمتیس الهه عقل بود و همیشه زئوس را از این نقطه نظر تحت الشعاع قرار می داد. چون پرومته به زئوس گفته بود،که اگر از متیس صاحب فرزند شود، آن فرزند آنقدر عقل و هوش خواهد داشت که پدر را از تخت خدائی به زیر آورد، زئوس از ترس، متیس را با فرزندی که در رحم داشت بلعید، ولی خود او به سردرد عجیبی مبتلا شد. هفائیستوس، خدای صنعت،به کمک پدر آمد و با ضربت تبری سرزئوس را شکافت و آتنا الهه زیبای عقل و خرد، از سر زئوس خارج شد. زئوس از روز اول به این فرزند بیش از دیگر فرزندان علاقه مند شد.

آتنا در روزهای نخست الهه جنگ بود و در روز تولد نیز زرهی درخشان بر تن و نیزه ای نوک طلائی در دست داشت. این الهه، برخلاف افرودیت، باعشق و عشق بازی میانه ای نداشت. فن رام کردن اسب و ساختن کشتی را او به انسان آموخت، ولی هنر واقعی او پارچه بافی بود. هم او بود که در گلی که پرومته ساخته بود، روح دمید و به مجسمه آدم حیات بخشید.

آرتمیس (Arthemis) :

الهه زیبا و جوان خوش اندامی که در روم نام دیانا (Diana) به خود گرفت، از بزرگترین خدایان کوه المپ، دختر زئوس و خواهر دوقلوی آپولون و مادر آنها لتو بود. این الهه‌از عاشق پیشه گی بیزار و جز به تیراندازی و شکار به چیز دیگری علاقه نداشت. از این الهه بیش از سایر خدایان یونانی، تابلو و مجسمه تهیه شده است‌ودرباره او شعرا وپرستندگان قلمفرسائی کرده اند. درتابلوهای نقاشی، این الهه جامه ای کوتاه در بردارد و گیسوان او حلقه حلقه تا پشت گردنش آویزان است. کفشی از پوست مار برپا دارد. بازوان و ساق پاهایش برهنه است. بعدازآن که آرتمیس به سن رشد رسید، ناحیه آرکادی را که درآن شکار فراوان بود، برای سکونت انتخاب کرد.

هستیا (Hestia) :

الهه آتش کانون خانوادگی، در روم به نام وستا (Vesta) مورد پرستش طبقه سران بود. این الهه نیز مانند اتنا و ارتمیس، خیلی جدی و پاکدامن بود و از عشق بازی ها دوری می جست. معبد او جائی بود که در ان اتش دائمی وجود داشت و هر وقت یکی از افراد جامعه ازدواج می کرد، قسمتی ازاین اتش را به او می دادند تا درکانون نوبنیاد خود برافروزد. محققین بر این عقیده هستند که الهه هستیا را قبیله ایونی با خود به یونان به ارمغان آورده است و این الهه مولود خیال پردازی های شاعران یونانی نیست، و درباره او نیز اسطوره ای وجود ندارد. در اساطیر یونانی، هستیارا فرزند کرنوس، یعنی قدرت قبل ازتولد زئوس می دانند. از این حیث که این الهه نخستین رب النوع کوه المپ بود، همه خدایان، حتی زئوس به او احترام می گذاشتند. او هیچوقت در دسیسه های بین خدایان شرکت نمی کرد و قسم خورده بود همیشه باکره بماند و از روابط عاشقانه پرهیز کند.

افرودیت (Aphrodite) :

الهه عشق و محبت و شهوت، در روم به نام ونوس (venus) مورد پرستش بود. ظاهراً این الهه تصویری از ایشتر سومریهاست. در نهایت زیبائی و لطف، بدون رعایت پاکدامنی، افرودیت دختر زئوس از زن اول او دیون (Dione) بود. افرودیت همیشه به صورت زن جوان بسیار زیبا با اندامی هوس انگیز نشان داده می شد. زئوس چون معتقد بود که شوهر زشت بهتر قدر زن زیبای خودرا خواهد دانست، اورا به ازدواج هفائیستوس درآورد، ولی افرودیت با او وفادار نماند و با آرس برادر شوهرش نرد عشق می باخت.

دمیتر (Demeter) :

این الهه که در روم به نام سرس (Ceres) شناخته می شد، الهه گندم و حاصلخیزی و محصولات زمینی بود. دمیتر، دخترکرنوس و خواهر زئوس بود. او قیافه ای جدی و زیبا داشت، باگیسون طلائی به رنگ خوشه رسیده گندم. شرکت در جشن های دمیتر که به جشن های الوسیس(Eleusis) معروف بود، سفر مذهبی بزرگی محسوب می شد. این جشن ها همیشه با مراسم مرموز و پنهانی همراه بود و

فقط کاهنه ها و دخترانی که در خدمت معبد دمیتر بودند، حق شرکت در این مراسم را داشتند.

زئوس، خدای خدایان به او چشم داشت، ولی دمیتر حاضر به همخوابگی با زئوس نبود. زئوس، به صورت گاوی درآمد و با او عشقبازی کرد. ثمره، این عشقبازی دختری بود به نام کورئا که بسیار مورد علاقه، مادر بود. روزی که کورئا در چمن زاری بازی می کرد و گل می چید، نرگس زیبائی دید. بی اختیار به سمت گل رفت تا آن را بچیند. ولی ناگهان زمین باز شد و هادس خدای زیرزمین، کورئا را به زیر زمین برد. مادر که نمی توانست دوری فرزند را تحمل کند، دست به انتقام جوئی زد و به زمین فرمان داد که حتی یك دانه گندم هم تولید نکند. خشکسالی و قحطی همه جا را فرا گرفت. خدایان درکوه المپ به چاره جوئی برخاستند و قاصدی پیش دمیتر فرستادند. او گفت، تا دخترش را نبیند اجازه نخواهد داد که گندم از زمین بروید. هادس، برحسب فرمان زئوس، کورئا را به روی زمین باز گرداند، ولی قبل از بازگشت کورئا، چندحبه انار، که دریونان علامت زناشوئی بود، به او خوراند. وقتی کورئا به روی زمین بازگشت، مادر از او پرسید: «دخترجان در آنجا که بودی چیزی خورده ای؟ اگر نخورده ای می توانی با من به کوه المپ بیائی و اگر خورده ای باید به تاریکی ها باز گردی». کورئا اعتراف کرد که قبل ازآمدن چند حبه انارخورده است. رنگ از رخ مادر پرید. خدایان به وحشت افتادند. خدای خدایان که ازخشم دمیتر می ترسید، با وساطت سایر خدایان، توانست رضایت مادر را به این طریق جلب کند، که کورئا چهارماه از سال را در زیر زمین پیش هادس و هشت ماه از سال را روی زمین نزد مادرش بگذراند. مادر نیز درمقابل، حاصلخیزی را به زمین بازگرداند و خود به کوه المپ آمد.

در مراسم رفتن کورئا به زیر زمین، فقط زنان یونانی حق شرکت داشتند، ولی در جشن بهاره که موسم بازگشت کورئا به سطح زمین بود، هزاران نفر از زن و مرد شرکت می کردند و مراسم مجللی برپا می شد.

غیر از دوازده خدائی که در کوه المپ مسکن داشتند، الهه و خدایان دیگری از قبیل، ایریس الهه زیبای قوس و قزح، باکوس خدای شراب و مستی، سنتورها که نیمی انسان و نیمی اسب بودند نیز وجود داشتند. در پانتئون خدایان یونان بیش از سی هزار خدا وجود داشت. یونانیان معتقد بودند که از آمیزش خدایان با انسان ها، موجودات موذی و زشتی از قبیل سیکلوپ (Cyclope)، هارپی (Harpy)، گرگی

(Gorgon) و سربوس (Cerbus) به وجود آمده اند.

بنا به عقیده، یونانیان، تمام ارواح، به استثناء ارواح کسانی که به خاک سپرده نشده اند، به وسیله، قایق شارون ازرودخانه، آشرون (Acheron) عبور می کند تا به سرزمین هادس برسند. این سرزمین،توسط سربوس محافظت می شود و به هیچ مرده ای که وارد سرزمین هادس شود، جازه خروج و ترک محل داده نخواهد شد. تدفین مردگان واجد اهمیت بسیار بود. کوتاهی در انجام مراسم کامل، لعنت خدایان را به همراه می آورد. جسد جنگجویان با لباس و اسلحه کامل و اجساد سایر مردگان را می سوزاندند و خاکستر آن را بازاری و عزاداری به خاک می سپردند و تپه ای از خاک برآن می پوشاندند. برفرازتپه سنگی می گذاشتند که بر روی آن،نام ومشاغلی را که متوفی در زندگی عهده دار بوده، نقش می کردند.

خشم خدایان با قصاوت های مفسده انگیز، کوتاهی در انجام مراسم تدفین مردگان، اعمال خشونت آمیز در منزل میزبان، کشتن میهمان،برانگیخته می شد و برای خنثی نمودن اثرات شوم و نابودکننده آن، یونانی ها به تقدیم قربانی، دعا و پاشیدن شراب مبادرت می کردند.

عبادات یونانیان برای انجام نذرها و برآوردن حاجات از طریق تقدیم نذورات و خواندن مناجات، انجام می شد. هم چنین به تقدیم شیرینی، حبوبات ومیوه های نوبر به معبد ویا قربانی مبادرت می کردند. برای هریک ازخدایان،حیوان مخصوصی را قربانی می نمودند، مثلاً برای خدای آفتاب،سگ و برای خدای دریاها،اسب تقدیم می شد و مراقب بودند که برای خدایان نر، حیوان نر و برای الهه ها، حیوان ماده قربانی شود.

یونانی ها بهشت (Elysium)،را مکانی می دانستند برای نیک بختان و هادس را جایگاه بدبختان و معتقد بودند که اموات ، پس از محاکمه در پیشگاه هدیس، به یکی از این دو سرزمین فرستاده خواهند شد.

یونانیان ایام مخصوصی درهفته برای استراحت نداشتند. ولی درطول سال بعضی از روزهارا به جشن اختصاص داده بودند و از تمام نواحی برای شرکت در جشن در نقطه، معینی جمع می شدند. مثلاً جشن اتن، در زمستان به نام جشن (Anthesleria). و یا جشن زمستانی کورنتا،که در آن فقط زن ها شرکت می کردند و یا جشن پهلوانی و زور آزماتی،که در شهر اسپارتا در تابستان برگذار می شد

یونانیان به سحر و جادو و غیب گوئی نیز اعتقاد داشتند و گاهی دلفی (Delphi) را غیب گوی اسرار می دانستند. هرودت می نویسد،که قدیمی ترین معبد پیشگوئی و تنها معبد درزمان حیات او، معبد دُدنا (Dodona) و درخت عظیم بلوط آن بود،که در روی ان پاسخ به سئوالات مربوط به سلامتی و آبستنی حك شده بود حاجتمندان بعداز زیارت معبد، در همان جا می خوابیدند تا پاسخ سئوالات خودرا در رؤیا دریافت کنند. مقامات دولتی نیز،در خصوص سیاست مملکتی،از همین روش تبعیت می کردند.

معابد اس کلیپیوس (Asclepios) (خدای شفای بیماران)، درمواقع اضطراری و شیوع بیماری های واگیر دار، از طرف دولت برپا می شدند. ثروتمندانی که با مراجعه به این معابد شفا می یافتند،پاداش خوبی به معبد می پرداختند. ازبیماران فقیر وجهی مطالبه نمی شد. این معابد در شهرهای کرینث (Corinth)، اپی دوروس (Epidauros) و پرگامون (Pergamon) باداشتن محیط بسیار پاکیزه، ورزش های بدنی، رژیم غذائی، حمام در آب سرد و استراحت کامل، برای شفای بیماران شهرت بسیاری پیدا کرده بودند.

یونانیان به قدرتی مافوق قدرت خدایان نیز معتقد بودند. قدرتی که حتی زئوس نیرومند در برابر اراده او تعظیم می کرد. این قدرت مافوق قدرت خدایان را، موایرا (Moira) یا سرنوشت می نامیدند. خدایان یونانی، درعین این که مافوق بشر بودند، ولی قدرت آنان در چنگال خدایان دیگر از قبیل خشم و وحشت و مرگ،محدود و محصور می شد.

گسترش اسطوره های یونانی درباره، خدایان مصادف با رونق دنیای فلسفه و علوم در یونان بود. فلاسفه،در برابر خدایان و اسطوره های آنان تعظیم نمی کردند و به مخالفت با این عقاید می پرداختند. گرچه سقراط جان خودرا در این راه از دست داد، ولی شاگردانش و سایر فلاسفه، اصولی را بنیان گذاری کردند که انسان را به تفکر درمسائل مذهبی رهبری می کرد. فلاسفه، یونان عقیده به وحدت وجود را تدریس می کردند و می گفتند که گرچه اشیاء به ظاهر متفاوتند، ولی تمام اشیاء صورمختلف یك شیئی واحدند. ولی در این که آن شیئی واحد،که مبداء و منشاء تمام عالم است، چیست؟ بین آنان اختلاف نظر بود. عده ای چون طالس (Thales) آن شیئی را آب می دانستند. برخی هوا تصور می کردند. دسته ای دیگر چون هراکلیتوس

(Heraclıptus) آن را آتش می پنداشتند. کزنفون (Xenophone)فیلسوف دیگر یونانی، آن نیروی خالقه را مربوط به خدای یگانه، بزرگتر ازهمه خدایان یونانی می پنداشت که همه چیز رامی بیند و همه چیزرا می داند.

افلاطون،منکر وجود خدایان یونانی نبود، ولی انتقاد او ازچگونگی توصیف خدایان و بی عدالتی و خطاکاری بود که در اساطیر به آنها نسبت داده می شد. به عقیده، او،مافوق تمام خدایان و بالاتر ازتمام صورت ها و اشیاء، آفریدگاری وجود دارد که خیر محض است. هم اوست که در ازل صور گوناگون اشیاء و خاک، آب و باد و کوه و دشت و دریارا به وجود آورده است. انسان نیز دارای روحی است که در جسم او مکان دارد. انسان دراثر توالدهای پیاپی، به طرف خیر محض سیر می کند تا سرانجام به حق مطلق، ملحق گردد.

افلاطون درکتاب جمهوریت از زبان پروتاگوراس (Protagoras) داستان آفرینش را چنین بیان می کند:

«روزگاری بود که در آفاق و افلاک فقط خدایان وجود داشتند و از موجودات فانی اثری نبود. امّا چون زمان برای آفریده شدن اینان فرارسید، خدایان تصمیم گرفتند که خمیره، خلقت را ازگل و آتش و سایر آمیزه های مختلف این دوماده، که در اعماق زمین وجود داشت، سرشته کنند. هنگامی که مراحل ابتدائی آفرینش تکمیل شد و کمی ماند که این حیوانات فانی چشم به دنیای وجود باز کنند، خدایان به پرومته (promethe) واپی‌متِه (Epımethe) ،دستوردادند،که این لاشه های مرده‌ئی به حیات را با انواع نیروها و استعداد ها که برای حفظ بقای آنها درمیدان زندگی ضروری است، مجهز نمایند. اپی متِه به پرومته گفت،بگذار من این صفات موردنیاز را میان لاشه هئی که منتظر زنده شدن هستند، تقسیم کنم، سپس تو سرکشی کن و ببین آیا روش توزیع من رضایت بخش بوده یانه. پرومته این پیشنهادرا قبول کردو اپی متِه مشغول کار شد ونیروها و صفات مورد نیازرا در بین لاشه ها تقسیم کرد. به برخی نیروی جسمانی داد ولی حرکاتشان را سنگین کرد. به موجودات ضعیف تر عضلاتی چابک داد و به بعضی ازلاشه ها پر داد تا هنگام خطر پرواز کنند و ازخطر دور شوند. گروهی ازموجودات را برای زندگی درسوراخ ها و شکم خاک مجهز کرد. به همین ترتیب،هرکدام از لاشه های بی جان را با ابزارهاو اعضای ویژه ای که درلحظه، خطرنگهبان آنان باشد، مجهز کرد و وسائلی در اختیارشان گذاشت که مانع از انهدام و فنای نسل آنها به دست

سایر موجودات باشد. سپس هریک از این موجودات را به وسائلی مجهز کرد تا در برابر قهر طبیعت و آفات آسمانی ناشی از اختلافات جوی مقاومت کنند. آنگاه بعضی را با پوست کلفت و باموهای چسبیده پوشاند. آنگاه برای هرگروه از این موجودات غذائی که با نحوه، خلقت اعضای آنها سازگار باشد، اختصاص داد. به بعضی علف زمین، به عده ای از میوه، درختان، و برای برخی از ریشه نباتات و یا گوشت سایر حیوانات تعیین کرد. ولی ناگهان متوجه اشتباه بزرگ خود شد و فهمید که هنگام توزیع ضروریات زندگی، تمام نیروها و خواص را که دراختیار خود داشته میان حیوانات تقسیم نموده و دیگر چیزی برای دادن به انسان در دست ندارد. درهمین لحظه، پرومته برای نظارت در نحوه، تقسیم نیروها از دور پدیدار شد و دراولین برخورد باحیوانات، به اشتباه اپی متئه پی بردو فهمید که انسان باوضعی بیدفاع، عریان و پا برهنه به جای مانده و فراموش شده است. دراین حین، لحظه، حساس دمیدن روح به لاشه ها نیز نزدیک می شد. پرومته، به ناچار، به خلوتگاه دوتن از خدایان به نام های هفائیستوس و آتنا دستبرد زد و حرفه، پنهانی خدایان را که ساختن ابزارهای فلزی، آتش و بافندگی بود، دزدید و تسلیم انسان کرد. به این ترتیب، انسان عقل و فراست و بینائی لازم را برای ادامه حیات به دست آورد و این موجود، تنها آفریده ای شد که سهمی از راز خدایان را دراختیار داشت. هم او بود که تصاویری ازخدایان ساخت و معابدی برای پرستش آنان برپا کرد. هنوز مدتی از آفریده شدنش نگذشته بود که توانست فن سخن گفتن ونامگذاری اشیاء راکشف کند. خانه، لباس، کفش و رختخواب بسازدووسائل تغذیه ازنعمت های زمینی رافراهم آورد. ولی خدایان نیزسرنوشت ناگواری به علت فراموشکاری اپی متئه و دستبرد پرومته به کارگاه خدایان، نصیب هردوکردند.»

پس از شیوع فلسفه دریونان وبوجودآمدن مکتب رواقیون، که اطاعت و تسلیم محض درمقابل نوامیس و قوانین عالم هستی رامنشاء سعادت جاودانی می دانستند و مکتب اپیکوریان، که سعادت را دردرک لذات جسمانی و برخورداری کامل از زندگی می پنداشتند، اندک اندک ازجنبه، باورهای اسطوره ای دیرین کاسته شدویونانیان بیشتر به مکتب فلاسفه روی آوردند. باظهوردین مسیح و برپاشدن کلیساهای مسیحی در شهرهای مختلف یونان، یونانیان نخستین کسانی بودند که به تدوین کتب مسیحی مبادرت کردند. با قبول دین مسیح به عنوان دین رسمی روم، یونانیان نیز رسماً به این آئین پیوستند.

فصل چهارم:

خدایان در روم باستان

شبه جزیره ایتالیا نیز،مانند سایر قسمت های اروپا،به دفعات مورد تهاجم اقوام مختلف آریائی قرار گرفت. دراواسط هزاره دوم قبل ازمیلاد،شاخه ای ازنژاد آریا به نام لاتین ها از کوه های آلپ گذشتند و درکرانه های رودخانه «تیبر» سکنی گزیدند و ناحیه خودرا «لاتیوم» نام گذاشتند. درهمین اوان، اتروسکان ها (Etruscans)، شاخه دیگری از آریائی ها، ازسواحل شرقی ایتالیا وارد این سرزمین شدند. یونانی ها نیز قسمت های جنوبی شبه جزیره را متصرف گردیدند. اتروسکان ها که مردمانی فعال و تاجر پیشه بودند، برلاتین ها تسلط پیدا کردند. ولی دیری نپائید که نوبت به قوم لاتین رسید. اینان شهر روم را بنیاد نهادند و به سرعت ترقی کردند. به طوری که دراندک زمانی مالک تمام شبه جزیره شدند و بادرهم شکستن قدرت و نفوذ کارتاژ دراواخر قرن سوم قبل ازمیلاد،امپراطوری بزرگ روم راپایه ریزی کردند که مدت چندین قرن برتمام اروپا و قسمتی از آسیا حکمرانی می کرد.

رومی ها درابتدا آئین مذهبی بسیار ساده و فاقد هرگونه اسطوره ای داشتند. دیبانا،که معبدش درکنار دریاچه نمی نزدیک روم قرار داشت، معبود رومی ها بود و همه اهالی در اعیاد و جشن ها به آن معبد می رفتند. این مذهب که به نام نوما (Numa) مشهور بود،(۱)نوعی ارواح پرستی مخلوط با عقاید سحر و افسون بود. چون رومی ها قومی زراعت پیشه بودند، توالد و تناسل، تکثیر درختان و بارور شدن نباتات و گیاهان، کانون فکری آنان راتشکیل می داد. به همین مناسبت خدایان اولیه

۱- Numa Pompilius دومین پادشاه رومی ازنسل لاتین ها بود.رومیها اوراخردمندترین و متفکرترین سلطان روم باستان می دانند. اصلاح تقویم،تأسیس مدارس مذهبی ازاقدامات وست

رومیها در ارتباط با امور زراعی و باروری درختان بودند و هیچیک از خدایان مورد پرستش به صورت انسان و یا غیر انسان تجلی نمی کرد. رومی ها، برای هریک از امور کشاورزی مورد علاقه خود، روحی قائل بودند و ارواح را در پیشبرد امور زراعی و تکثیر و تزیید مؤثر می دانستند. مثلاً برای کمیابی در امر کشاورزی ساتورنوس (Saturnus)، برای تخم پاشی اینسیتور (Insitor)، برای کشت وجین [illegible] - سی ناتور (Subruncinator)، برای درو کردن، مسور (Messor)، برای رشد غلات و حبوبات، سرس (Ceres)، برای حصار، کنسوس (Consus)، برای شکوفه ها فلورا (Flora)، برای رسیدن میوه ها، پومونا (Pomona)، برای محافظت جنگل، فونوس (Faunus)، برای حفظ مزارع و کشتزارها، لارس (Lares)، برای مراتع و چمن زارها، پالس (Pales)، برای علائم سرحدی مزارع ترمینوس (Terminus)، و برای [illegible] والترنوس (Vulturnus) احترامی درخور پرستش قائل بودند. طوایف قدیم رومیان، که در آن، دور انجام عمل کشاورزی و یا خودداری از انجام آن کار به تفصیل بیان شده بود، مسطور بود. در رأس تمام این ارواح، خدای قربانی ها دیوس پیتر (DyusPiter)، که در ایتالیا نام ژوپیتر (JuPiter) به خود گرفته بود، قرار داشت. برای او معبد بزرگی بر روی تپه کاپیتول به نام معبد (Jupiter Capitolinus) برپا کرده بودند و مراسم خاصی در جشن و یا بازگشت سردار فاتحی، در معبد برپا بود.

در امور مربوط به خانه نیز دسته دیگری از ارواح دارای مقام روحانی و مورد پرستش بودند.

ژانوس (Janus) روح دروازه ها، وستا (Vesta) روح اجاق کانون خانواده، ژنیوس (Jenius) روح مولد مردان خانواده و نیرومندی، ژونو (Juno) روح مورد علاقه زنان خانواده. مردان مکلف بودند با ژانوس روابط حسنه داشته باشند. این روح دارای احترام و پرستش خاصی بود، دعای ساعات اولیه روز و اول هر ماه اختصاص به او داشت. کلمه ژانویه، که اولین ماه هر سال اروپائی است، از اسم ژانوس اقتباس شده است. در مقابل، زنان کوشش می کردند با وستا روابط نزدیک برقرار کنند. برای تولد پسر ارشد، در روز زنیوس مراسم خاصی برپا می کردند.

در مقابل مذهب مردم در مزارع و در خانواده ها، دولت نیز سازمان مخصوصی برای پرستش خدایان تشکیل داده بود. در این سازمان امپراطور رئیس کاهنان محسوب می شد و تشریفات خاص پرستش را رهبری می کرد. به تدریج امپراطوران انجام این

وظائف را به نمایندگان خود واگذار کردند. در روم، ۱۰٤ روز از سال به پرستش خدایان و ارواح گوناگون اختصاص داده شده بود. برای هرخدا،کشیشان مخصوص همان خدا در معبد او مراسم پرستش را به جا می آوردند.

به تدریج دراثر معاشرت رومی ها با اتروسکان ها و یونانی ها و اقوام دیگر که سرزمین آنان جزء مستملکات روم شده بود، تعدادی ازخدایان مهاجر بر درپانتئون خدایان رومی وارد شدند. خدایان رومی که در ابتدا ژوپی تر، مارس، و کری نیوس بودند، به ژوپی تر، ژنو ومی نروا تغییر کردند و در معبد کاپی تولین مورد پرستش قرار گرفتند. قسمت بزرگ و مهم معبد،به ژوپی تر اختصاص داده شده بود و دو خدای دیگر، در دست راست و چپ او قرار داشتند. ژنو، ملکه آسمان و زمین که بسیار مورد علاقه بانوان بود، با ژوپی تر ازدواج کرد. خدایان به هیئت انسان ها متظاهر شدند. می نروا، به صورت زنی مسلح به نیزه و زره درآمد. ژانوس، به صورت مردی که دارای یک سر و دوچهره از دوطرف بود، نمایش داده شد. پیکره، خدایان درمعبد مورد پرستش قرار گرفتند. یونانی ها که ازجنوب وارد شبه جزیره، ایتالیا شده بودند، به نشر آداب و مناسک مربوط به پرستش هریک ازخدایان یونانی پرداختند و خدایان خود از قبیل نپتون (خدای دریاها)، آپولو (خدای هنر و موسیقی)، ولکان (خدای صنعت و کوره، آتش)، ونوس (الهه زیبائی)، ژنوس (خدای دروازه ها)،را به پانتئون خدایان رومی به ارمغان فرستادند. رومی ها نیز همان آداب و مراسمی را که در موقع پرستش این خدایان در یونان معمول بود، در روم به جا می آوردند. رسم کاهنی و غیبگوئی را که در معبد دلفی (Delphi) در یونان متداول بود، به روم منتقل کردند و مجموعه پیشگوئی های منتسب به کاهنه (Cumaean Sibyl)،را از یونان به روم آوردند و به لاتین ترجمه کردندو در معبد کاپی تولین قرار دادند. چندکاهن رامأمور مراقبت و نگهبانی مجموعه نمودند و درمواقع بروز حوادث بزرگ،به آن مجموعه مراجعه می کردند.

گسترش امپراطوری روم و توسعه، تجارت، به ناچار مذهب روم را تحت تأثیر معتقدات مردمان ممالك دورتر و مستعمرات رومی قرار داد و اندیشه های مذهبی آنان را در مذهب روم وارد کرد. چنانچه مذهب ما (Ma) و خدای باکوس (Bacchos) ازآسیای صغیر، ایزیس و ازیریس تحت نام سراپیس (Serapis) ازمصر،ومیترا از ایران به روم مهاجرت کردند.

رومی ها دراثر معاشرت با یونانی ها و خواندن اساطیر یونانی، به حماسه سرائی علاقه مند شدند و بسیاری ازاساطیر یونانی را،پس از رنگ امیری،به سبک و اسلوب رومی در آوردندو درتاریخ مذهبی روم واردکردند. سرگذشت هائی برای ژوپی تر، ژونو ومی‌نروا نوشتند، واسطوره روملوس رادرباره چگونگی بنیانگذاری روم بوجود آوردند.

روملوس(Romulus) پسر سیلویا، دختر نومی تور(Numitor) پادشاه البا بود. آمولیوس (Amolius) که تاج و تخت نومی توررا غصب کرده بود، دستور داد تاروملوس رابابرادرش به دریا اندازند. ولی سبدی که دوطفل شیرخوار درآن بودند به کنار تپه پالاتین (Palatine) گیرکرد. گرگ ماده ای که برای آب خوردن به کنار رودخانه آمده بود، از صدای گریه بچه هامتوجه سبد شد و سبد را از آب بیرون کشیدو آن را کشان کشان به درون غار خود برد و بچه هارا شیر داد. چندی بعدتصادفاً چوپان نومی تور ،ازآنجا گذشت. بچه ها را دید و آن ها را به خانه، خود برد و بزرگ کرد و تعلیم داد. این دوبرادر، کودکی و جوانی خودرا باچوپان پدرشان گذراندند و وقتی بزرگ شدند، آمولوس را از تخت وتاجی که غصب کرده بود برکنار کردند. روملوس سلطه خودرا بر سرزمین پدربزرگ برقرار نمود. دو برادرتصمیم به ایجاد شهری گرفتند. روملوس میل داشت آن رابرفرازتپه پالاتین بناکند. ولی برادرش، رموس (Remus)، تپه آون تین، در حدود سه یا چهارمایل پائین تر راترجیح می داد. چون همراهان نظر روملوس را پسندیدند وتپه پالاتین رابرای بنیان گذاری شهر انتخاب نمودند، رموس به آن طرف کوه های آلپ رفت و شهر ریمس (Reims) را بنانهاد و روملوس شهر روم را پایه گذاری کرد. چون در روم فقط مردان زندگی می کردند، از روملوس تقاضای همسر کردند. روملوس جشن مذهبی بزرگی برپا کرد و از سابین ها (Sabines) دعوت نمود تا با زنان و دختران خود درجشن شرکت کنند. درمیانه، جشن، رومی ها ناگهان برمردان غیر مسلح سابین تاختند و زنها ودخترهارا گرفتند و بردند. بدین ترتیب،بین دو قبیله حالت جنگ اعلام شد. ولی با وساطت دختران سابین که به ازدواج رومی ها درآمده بودند،این عائله خاتمه یافت و دو ایالت متحد شدند. روملوس پس از ۳۷ سال سلطنت، با کالسکه طلائی پدرش، مارس، به آسمان ها صعود کرد.

ازحدود یک قرن قبل از میلاد مسیح به بعد، مذهب دولتی در روم به خصوص دربین اشراف رو به انحطاط نهاده بود ومردم اعتقاد چندانی به مذهب و پرستش خدایان

نداشتند. امپراطوران روم،برای حفظ وحدت قومی و جلوگیری ازهم گسیختگی روم، در صدد ابداع ایده ئولوژی نوین و پیدا کردن معبودی برای ستایش برآمدند، تا جانشین خدایان مذهبی که به صورت بحث های تفریحی درآمده بودند، بشود و رومی ها را زیر پرچم واحدی جمع آورد. به نظر امپراطوران، کسی لایق تر از خود امپراطور برای احراز مقام خدائی و جلب اعتقاد قلبی مردم روم نبود. اگوستوس برای پدرخوانده خود، ژولیوس سزار، معبدی برپا کرد و آن را (Divus Julius) نام گذاشت. سنای روم در سال ٤٤ قبل از میلاد،به موجب قانونی به ژولیوس سزار لقب خدائی داد. بعداز مرگ اگوستوس، او نیز در ردیف خدایان قرار گرفت و معبد و پرستشگاهی برای او ساخته شد. ازآن تاریخ به بعد، تمام امپراطوران در ردیف خدایان درآمدند و نام آنان بعداز مرگ درکنار دیگرخدایان ثبت شد. تمام خدایان دولتی به استثنای خدایان سه گانه، ژوپی تر، جونو و مینروا، به تدریج مقام خدائی خود را به امپراطوران روم واگذار کردند و ژنی امپراطور درتمام مستملکات روم مورد تقدیس قرار گرفت. حتی، دو نفر از امپراطوران به نام های کالیگولا (Caligula) و دُمی سیان (Domitian)، درزمان حیات خود ادعای خدائی کردند و مورد پرستش قرارگرفتند. نرون امپراطور دیوانه روم، خودرا همردیف آپولو،خدای هنر و موسیقی،می دانست.

میتراپرستی:

پرستش میترا شاید تنها آئینی باشد که درچهار مدنیت مختلف درنقاط دور از یکدیگردردنیامعمول بوده است،درکتیبه ای که اردوران هیتت ها(درحدود ۱۳۵۰.ق.م) درآسیای صغیر کشف گردیده، اورا بنام میتراشیل (Midrashil) می نامند.پرستش میترا، در آئین زردتشتی و هندو دارای ریشه، عمیق و تاریخی بوده و مربوط به زمانی است که اقوام آریائی در سرزمین و زادگاه مادری خود، قبل از مهاجرت به سوی ایران و هند، اقامت داشتند. پس از تماس رومی ها با ایرانیان، افکارمذهبی زرتشتیان به روم سرایت نمود و میترا پرستی مقام ارجمندی دربین رومی ها و تمام مستملکات روم ، دراروپا و آسیا پیداکرد. آثار میترا پرستی در اشعار استاتیوس (Status) که به سال ۹۶ قبل از میلاد در روم درگذشت، دیده می شود.

معبد میترا دراواسط قرن دوم میلادی در روم برپا شد و تا قرن پنجم میلادی هم چنان پرشکوه باقی بود. بقایای معابد متعدد دیگر میترا،در نقاط دوردست امپراطوری روم تا حدود ویلز (Wales) در انگلیس، در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده است، ولی مرکز اصلی آن در شهر روم بود و عده زیادی از رومی ها، فرماندهان ارتش و سرباران و تجار، از این آئین پیروی می کردند. معابد میترا، بسیار کوچک و به نحوی ساخته می شد که مشابه معابد اولیه، بشر در درون غارها باشد. از سقف مدور این معابد، آسمان دیده می شد ودراطراف معابد،نیمکت هائی برای نشستن میترا پرستان می گذاشتند. مقابل در ورودی، نقش برجسته، میترا معمولا بر روی سنگ گردی قرار داشت. موضوع نقش، تقریباً درتمام معابد یکسان و نشانگر میترا در

حال قربانی گاو بود که به وضوح تمام اعمال و حرکات اعضای بدن میترا را نشان می داد. زانوی چپ میترا،برپشت گاو،وپای راست، بر روی سم راست گاو،قرار داشت. میترا با دست چپ، با تمام قدرت سرگاورا به بالا می کشید و با دست راست دشنه را دربدن حیوان فرو می کرد. سگی درحال جهیدن به طرف خونی که از گلوی گاو جاری بود، نقش می شد و عقربی به آلت رجولیت گاو آویزان بود.

جشن تولدمیترا،درتمام امپراطوری روم، در روز۲۵دسامبر هرسال برپا می شد. چون معبدگنجایش ورودگاو قربانی رنداشت،مراسم قربانی درخارج ومقابل معبدصورت می گرفت.

بعداز قبول مسیحیت از طرف کنستانتین به عنوان مذهب رسمی امپراطوری روم، میتراپرستی نیز به تدریج ازخاطره ها محو شد. ولی روز ۲۵ دسامبر، یعنی روز جشن تولد میترا، به عنوان روزتولدعیسی پذیرفته شد و هنوز نیز درکلیه کشورهای کاتولیک و پروتستان، این مراسم باتشریفات خاص رواج دارد. مراسم وعقایددیگری از میتراپرستی که درآئین مسیح مشاهده می شود،عبارتنداز:

عشاء ربّانی و به کاربردن نان و شراب درمراسم نیایش.(۱)

تولد میترا از مادر باکره.

رستاخیز و داوری میترا در روز جزا.

روزیکشنبه، روزمهر، که هنوز درزبان آلمانی (Sonntag) و به انگلیسی (Sunday) گفته می شود.

ناقوس،که درپرده برداری ازمجسمه میترا نواخته می شد.

آب مقدس، در پرستشگاه میترا و کلیسا.

---

۱ - این مراسم ازآئین زرتشت و میترائیسم به دین عیسی نفوذ کرده است. زرتشتیان نان را پس از تلاوت دعا می خوردند و آن را دراون (Draon) می نامیدند و شراب مخصوصی به نام هوم به هنگام نیایش می نوشیدند

کتاب دوم : دین در هندوستان، جنوب و شرق آسیا

بخش اول : دین در هندوستان

فصل اول : هندوئیسم

فصل دوم : جنیسم

فصل سوم : بودیسم

فصل چهارم : سیکهیزم

فصل اول:

هندوئیسم

هندوستان، زادگاه چهاردین ازادیان زنده عالم است:

۱- هندوئیسم که فاقد بنیانگذاراست و پیدایش آن را بین سال های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م حدس می زنند.

۲ - بودیسم که بنیانگذار آن گوتما،ملقب به بودا (به روشنائی رسیده) متولد ۵۶۰ ق. م بود.

۳ - جنیسم، که ماناپوتا،ملقب به جینا (فاتح) متولد بسال ۵۹۹ ق. م آن را پایه گذاری کرد.

٤ - سیکهیزم، که توسط نانک،ملقب به (معلم) متولد بسال ۱٤۶۹ میلادی بنیانگذاری شد.

به استثنای آئین سیک، که اصول دین و تشریعات مذهبی خودرا بیشتر از اسلام اقتباس نموده ، در سه دین دیگر،درستکاری و تقوا، صفا ، فکر و اندیشه مذهبی است. جسم و مادیات زندگی در این دنیا،درمرحله، ثانی قرار می گیرند. آنچه مورد نظر است، عوالم مربوط به روح و زندگانی بعدی روح است.

به نظر پیروان جینا، عمل انسان مایه سعادت و یا سرچشمه، بدبختی های آتی روح می باشد. انسان حاصل اعمال خودرا درو می کند. اعمال و رفتار انسان باید از الایش های مادی مصون باشد،تاروح به مرحله صفا و طهارت برسد.

به عقیده بودا، بدبختی وصلال بشر زائیده آرزوهای پایان ناپذیر مادی اوست بشر باید با ترک آرزوهای دنیائی خود، درعالم روحانیت عقلانی وارد شود،تاروح او آسایش جاودان پیدا کند.

اندیشه های مذهبی هندو دراطراف این مطلب دور می زند که جسم انسان باعث ضلالت و گمراهی اوست. رستگاری انسان در رها نمودن مظاهر فریبنده و گمراه کننده دنیای مادی وعالم جسم است. باید به جهان روحانیت پناه برد تا با وصول به نیروانا یعنی حقیقت محض، سعادت جاوید یافت.

دین هندو (۱) متعلق به دورانی است که اقوام مختلف آریائی از قسمت های مرکزی آسیا به جنوب و غرب سرازیر شدند و معتقدات مذهبی خودرا به ارمغان همراه بردند. دسته ای ازآریائیها از سلسله جبال هندوکش به طرف هندوستان مهاجرت کردند و به تدریج مردم بومی را به داخل جنگل ها راندند و خود مالك آن سرزمین شدند. رفته رفته از شبانی به زراعت و شهر نشینی روی آوردند. ولی ازنظر مذهبی، به آداب و رسوم نیاکان خود باقی ماندند و قسمت کوچکی ازمعتقدات بومیان رانیز جذب مذهب خود کردند. رئیس هرقبیله ازاقوام آریائی به نام راجه (Raja) نامیده می شد و این سمت به حکم وراثت از پدر به پسرمنتقل می گردید. راجه ها،با داشتن خدم و حشم فراوان،برسایر افراد قبیله ممتاز بودند و برای حفاظت و حراست خود ومایملك خود، سپاهیان و جنگجویانی فراهم آوردند.آنها بدین ترتیب پایه، نظامی را که بعدها دراجتماع هندوستان به نام کاست (Caste) خوانده شد، طرح ریزی کردند. در ابتدا انجام مراسم مذهبی و تقدیم قربانی به خدایان به عهده، رئیس قبیله بود که درهوای آزاد، بر روی سبزه ها، درجوار رودخانه و کنار آتش فروزان،برگذار می شد. ولی به تدریج که برتعداد افراد قبیله و برجاه و جلال راجه ها افزوده گردید، انجام تشریفات مذهبی، مراسم تقدیم قربانی و دعا به درگاه خدایان ، به عهده طبقه دیگری ازاجتماع به نام روحانیون واگذار شد و طبقات چهارگانه اجتماع یا کاست (Caste) تکمیل و در حدود ۵۰۰ ق. م شکل نهائی به خود گرفت:

۱ - طبقه امرا و فرماندهان: راجه ها (Rajanyas) ، که بعدها به نام کشاتریا (Kashatrias)،خوانده شد.

---

۱ ین کلمه ،اصطلاحی که ایرانی ها برای نامیدن مردم این سرزمین به کار می برند اخذ و منتشر شده است خود هندوها این آئین را تعالیم ابدی (Sanatana Dhama) می نامند

۲- طبقه روحانیون: برهمن ها (Brahmans)

۳- تجار و مالکان: وانی شیاها (Vaishyas)

۴- خدمتگذاران و چاکران: شودراها (Shudras)

سیه پوستان بومی و مردم غیرآریائی که به نام «پاریا» یعنی بالجیب در مقابل «ریا» یعنی نجیب، خوانده می شدند، خارج از طبقات چهارگانه فوق و در ردیف حیوانات از قبیل سگ و خوک محسوب می گردیدند. علامت بارز این دسته زمردم، رنگ تیره چهره، آنها بود. نجس ها (Untouchables) ازاعصار قدیم مجبور به قبول مشاغل پست از قبیل مرده کشی، حمالی، رفتگری و دباغی بودند و همه جا و همه وقت مورد اهانت قرار می گرفتند. مس بدن آنان حرام بود. حتی در بعضی از نقاط هندوستان،مجبور بودند درموقع عبور از خیابان های شهر، حضور خودرا بصدای بلند اعلام نمایند تامردم طبقات بالا ازآنان دوری گزینند. اگر از دور برهمنی را می دیدند، می بایست فوراً خود را پنهان می کردند. اگر از دکانی چیزی می خریدند، دکاندار جنس را به دست آنان نمی داد، بلکه آن را دربیرون دکان بر زمین می نهاد تا خریدار بردارد و برود. مزاوجت با نجس ها حرام و آب خوردن از دست آنان ممنوع بود. تعداد ین مردم نگون بخت، که گاندی آنهارا هاریجان ها (Harijans) می نامید، درحدود ۵۰ میلیون نفر است.

هریک از طبقات،به نوبه خود،به ده ها طبقه، فرعی و اصناف جزء تقسیم می شود. برای افراد هریک ازاین طبقات معاشرت و مزاوجت و اکل و شرب با افراد طبقه، دیگر ممنوع است. درسه طبقه، اول نظام اجتماعی هند، هرپسر بچه ای که به سن بلوغ می رسد، ازنظر شعائر مذهبی،یک نخ سه لایه مقدس دریافت می کند که معرف طبقه، اجتماعی او در جامعه است و هرگز نباید از تن او جدا شود. برای طبقات بالای نظام، یک سیستم سخت گیاه خواری و اجتناب از مشروبات الکلی وجود دارد و عضوی ین طبقات نباید آب از دست کسانی که از طبقات پائین ترهستند، بپذیرند برای آن که ازسایرطبقات شناخته شوند، افراد هرطبقه کلاه و عمامه مخصوصی به سر می گذارند فرزندان هرطبقه مکلف به پیروی ازحرفه پدرخود می باشند. درحال حاضر شماره صناف این طبقات تا ۲۰۰۰ می رسد. لزوم وجود طبقات اجتماعی درنزد هندوها متکی براین عقیده و استدلال است،که اشخاصی که در طبقات پائین اجتماع به دنیا امده اند، به دلیل گناهانی است که درحیات قبلی خود مرتکب شده اند و از این رو

مستوجب مجازات می باشد و کسانی که درخانواده ای از طبقات بالای اجتماع زندگی می کنند، به علت اعمال خوبی است که در زندگی پیشین خود انجام داده اند.

متأسفانه همین عقیده و استدلال غیرمنطقی و غیرعقلانی مانع بزرگی در راه برقراری مساوات و اجرای عدالت اجتماعی درجامعه هند را فراهم آورده. گرچه درطی سال های اخیر، درنظام طبقاتی (Caste) هند تجدید نظرهای بزرگی به عمل آمده و بعضی جهات آن قانوناً منع گردیده است، ولی همین سنت ها هنوز پایه و اساس تمدن هند را تشکیل می دهد و بسیاری ازمسائل از قبیل ازدواج، هم کاسه شدن و معاشرت خانواده ها راتحت الشعاع خود قرار داده است و طبقه چهارم اجتماع را،به دلیل این که درانتظار تولد دیگری هستند،از معاشرت باطبقات بالا منع می کند.

برگذاری مراسم عبادی وتقدیم قربانی به خدایان، این فرصت رابرای برهمن ها فراهم آورد تابرای خود امتیازات بسیاری قائل شوند. هرچه بردامنه، تشریفات عبادی افزوده می شد، قدرت و امتیازات برهمن ها نیز افزایش می یافت و فاصله بین طبقات بیشتر می شد.دامنه، نفوذ برهمن ها به تدریج به زمین و آسمان، عالم حاضر و دنیای غائب،کشیده شد و عامه مردم معتقد شدند که برهمن ها در زمره، مقدسانند و به رموز عالم غیب واقف می باشند. مانو ،کتاب مقدس هندو، برهمن را هم رتبه، خدا و تولد اورا تجسم الوهیت درپیکر انسان،می داند. برهمن ها در عامه مردم این باور را به وجود آوردند که چنانچه قربانی با رعایت مراسم لازم توسط برهمن ها انجام بگیرد، مقبول خدایان نخواهد بود و نظر خدایان را برای اجابت خواسته های مردم جلب نخواهد کرد. بدین طریق،دولت و مردم همه تحت اختیار برهمن ها قرار گرفتند.

برهمن ها در هر فرصتی و مراسمی ا زقبیل تولد، بلوغ، ازدواج، جنگ، مرگ، بخشش گناهان و خواندن دعا، مبالغی به نام دشکینا (Deshkana) دریافت می کردند. برهمن ها دخالت درامور سیاسی مملکت و جنگ را ازحقوق مسلم خود می دانستند. این طرز تفکر خاص، که درحقیقت نوعی انسان خدائی و پرستش فرد به عنوان تجلی الهی است، درخلال قرن ها که از عمر این آئین می گذرد، هنوز جایگاه خودرا در بین هندوان حفظ کرده است و معتقدند که برهمنان، از دور تسلسل حیات و مرگ رستگار شده و عمر دوباره نخواهند داشت و پس ازوفات به نیروانا ملحق خواهند شد. هندوها آرزو می کنند که پس از موت، روح آنان در جسم زن برهمنی و یازن شاهزاده ای حلول کند، تا در زندگی آتی ازامتیازات خاص این طبقات بهره مند شوند

و از زحمت توالدهای مکرر و مرگ دوباره رهائی یابند.

در دوران اولیه پیدایش وداها، برای پرستش خدایان معبد خاصی وجود نداشت و آریائی ها، بنابر سنت قبیله ای، بر روی چمن و در هوای آزاد می نشستند. ولی بافزون شدن مناسک عبادی و تقدیم قربانی های فراوان، معابد بوجود آمدند. در بدایت امر، معابد باچوب ساخته می شد. چون چوب دوام زیادی نداشت، معابد دیگری، به سبك و با مصالحی که در دربار راجه ها به کار می رفت، بنا گردید. چون باور عمومی براین بود که خدایان در بلندی ها و کوهستان ها زندگی می کند، درمعابد نیز علاوه بر دیوارها، مناره ها وگنبدهای بلندی برپاگردید وعلامت الوهیت دروسط معبدگذاشته شد. قبل ازآغازتشریفات مربوط به‌نیایش،دعای خاصی به نام‌اگنی خوانده می شد و طلب بخشایش برای گناهان به عمل می آمد. شراب سوما(Soma) به نام خدایان برزمین پاشیده می شد و مقداری ازآن را نیز به حاضران می نوشاندند. برهمن، نماز و مناجات اصلی یعنی برهما (Brahma) را می خواند و هنگام تقدیم قربانی، غزل دیگری به نام ساماودا را زمزمه می کرد. مهمترین و برجسته ترین مراسم قربانی به نام اسوه مدها (Asvah Medha) بود که درآن ۶۰۹رأس حیوان را بامراسم خاص قربانی می کردند. هندوهامعتقد بودندکه هرکس این مراسم رابه جای آورد به کلیه آرزوهای خودمی رسد.

برهمن ها برای انجام وظائف مذهبی واجرای تشریفاتی که به عهده، آنان واگذار شده بود، ازجمله آموختن سرودهای مذهبی، کلاس های تعلیماتی به نام «ودگرتی (Udgarti) تأسیس کردند. شاگردان و مربیان همین کلاس ها به تهیه، اوراد و ادعیه ساحری وتکمیل کتب ودادست زدند.به شیتی که برداثره نفوذ برهمن هااضافه می شد، کتاب برهمانا(۱) نیز قطور تر می گردیدو هر روزصفحات جدیدی مشتمل برسرودهای مذهبی تازه براوراق قدیم افزوده می شد. کتب مقدس هندوها عبارتند از :

۱ - ریگ ودا (Rigveda) [سرودهای دانش].ریگ ودا مهمترین کتاب مذهبی هندوهاست و عقیده دارند که مطالب آن به عقلای قوم (Rishis) الهام شده است. به همین دلیل آن را تعلیمات ابدی (Sanatana Dhama) می نامند. ریگ ودا مشتمل بر ده جلد قطعات منظوم حمد و ثنا و شعار مذهبی است. هرجلد از ریگ ودا به نام

---

۱ برهمانا نام مجموعه ای بزرگ،حاوی ادعیه، آداب وتشریفات قربانیها، مناسك وعبادات است که درحدودقرن هفتم قبل ازمیلاد به تدریج تدوین وتکمیل گردیده است.

ماندالا (Mandala) نامیده می شود و مشتمل بر ۱۰۲۵ سرود است. ریگ ودا ظاهراً درقرن هشتم قبل ازمیلاد بر روی کاغذ آمده و حاوی ادعیه بسیار زیبا در پرستش طبیعت و قدرت های طبیعی از قبیل خورشید، ماه، باد، باران، زمین و آسمان، هوا، آتش، غروب و طلوع آفتاب می باشد. نیازهای حاجتمندان بیشتر در رابطه با طول عمر، داشتن فرزندان پسر، ازدیاد گله و محصول کشاورزی، رهائی از مرگ، استیلا بردشمنان و رفاه کلی دنیوی است. تمام کتاب به نظم نوشته شده است. در ریگ ودا درباره، آغاز خلقت می نویسد:

«درآغاز، نه هستی بود و نه نیستی. نه هوا بود و نه دربالای آن آسمان. هیچ چیز از هیچ نوع، حرکتی نمی کرد و کسی نبود که چیزی را به حرکت درآورد. نه مرگ بود و نه زندگی، نه روشنائی نه تاریکی. تنها یك چیز بود و دم می زد. امّا دَم از او بیگانه نبود. آری یکتا بود. از من مپرس که یکتا که هست؟ و چه کرد؟ و چگونه این جهان را بوجود آورد؟ اگر بگویم در او تمایلی پیداشد و روح و حرکت را بوجودآورد، او را با خود همانند کرده ام. کیست که بگوید جهان چگونه بوجود آمد؟ تنها یکتا می داند که جهان چگونه بوجود آمد. او که دربالای آسمان براین جهان حکمفرماست، این راز را می داند،یا که شاید اوهم نمی داند.»

ریگ ودا، دوعالم جسمانی و عالم روحانی را از یکدیگر مشخص می نماید و قائل به دو عالم مجزای روح (Purusha) و ماده (Prakriti) می شود. عالم روح را بنیان نظم اجتماعی و طبقات مختلف می داند و می نویسد دربدن انسان، دهان معرف طبقه روحانی (Brahmins)، دستان به منزله، طبقه فرمانروایان (Rajanyas)، کمر و پهلوها طبقه مالکان و تجار (Vaishyas)، و پاها، معرف طبقه، خدمتگزاران (Shudras) هستند. (۱)

---

۱ - چون تنها مشاغل پست ازقبیل روفتگری و خدمتگزاری به طبقه، پائین اجتماع(Shudras) واگذار می شد، از این جهت درنوشته ودا نیز از همین نظریه پیروی شده و پاها به نام طبقه، خدمتگزار(شودرا) نامیده شده اند.

۲ - یاجورودا (Yajur Veda) مکمل ادعیه و اوراد ریگ ودا در ین کتاب درباره چگونگی پیدایش مخلوقات روی زمین می نویسد:

«او اثیر را به وجود آورد و از اثیر هوا پدید آمد. هوا تغییر شکل یافته روشنائی پدیدارشد سپس هوا و روشنائی با هم حرارت را به وجود آوردند و ازحرارت اب پید شد و آب مایه، ساختمان موجودات جاندار شد. بدین طریق که نخست نطفه، گیاهی را به وجود آورد و از گیاهی نطفه، زندگی به موجودات مهیب و شگرف منتقل شدکه از مرداب ها و باتلاق ها سر درآوردند و در جهان پراکنده شدند. پس ازآن نطفه، زندگی به دوحیاتین و لاک پشت ها و بعد به جانوران دیگری که امرزر هستند و سپس به آدمی انتقال یافت.»

۳ - ساماودا (Sama Veda)، حاوی سرودهای مذهبی که درمواقع تقدیم قربانی ترنم می شود.

٤ - آتاروا ودا (Atharva Veda)، مشتمل براقسون ها و اوراد و کلماتی که به قصد سحر و جادو نوشته شده و تأثیر ابتدائی ترین مذاهب بومی در این کتب به وضوح دیده می شود. نظر اغلب محققین براین است که قسمت اعظم این کتاب دراثر اختلاط عقاید آریائی ها با مردم بومی سرزمین هند بوجودآمده است. این کتب،در زمان های بعداز نگارش سه کتاب نخستین نوشته شده و حاوی شش هزار قطعه شعر می باشد که ۱۲۰۰ قطعه، آن از ریگ ودا اخذ و بقیه درباره، اعمال مربوط به ساحری و جادوگری تنظیم گردیده است.

خدایانی که درریگ ودا طرف مخاطب می باشد، همان خدایان قدیم آریائی ها و مهم ترین آنها عبارتند از:

۱ - دایوس پاتر (Dyus pater)خدای خدایان، که تمام اقوام آریائی ورا می پرستیدند و به همراه اقوام مهاجر به سرزمین های جدید به ارمغان برده شد. دریونان زئوس پی تار (Zeus pitar) و در روم ژوپی تر (Jupiter) نام گرفت.

۲ - پری تی وی ماتار (Prithivi Matar) خدای زمین.

۳ - میترا (Mithra) خدای مهر.

٤ - ایندرا (Indra) خدای طوفان و جنگ.

در منظومه ریگ ودا به کرات ازخدای جنگ و طوفان نام برده شده. این خدا پشتیبان جنگجویان آریائی است. در سرودهای اولیه مربوط به آفرینش جهان، ایندرا

عـمل خلقت معرفی می شود که هستی را از نیستی به وجود آورد. داستان های بیشماری درباره قدرت و اعمال معجزه آسای او گفته شده است. او با آذرخش خود اژدهائی که معبر آب را سدکرده بود، ازبین برد و باغلبه برخورشید، سحرگاه را که در دم او اسیر بود، نجات داد. تصویر فیل عظیم الجثه ای را با پاهای گشاده و عمامه جواهرنشان شاهی بر سر، نقش نمود. نام ایندرا و همسرش ایندرانی (Indrani) به کرات در سرودها برده می شود.

۵ - وایو (Vayu) ، خدای باد و حامل عطر و بوهای خوش.

۶ - رودرا (Rudra) ، این خدا دشمن آریائی ها محسوب می شد و جان و مال آنهارا نابود می کرد. پرستندگان این خدا با خضوع و خشوع از او می خواستند تا به فرزندان آنها رحمت و بخشش عنایت فرماید.

۷ - سوریا (Surya) ، الهه پرتو آفتاب.

۸ - ساویتا (Savita) ، خدای شعاع آفتاب.

۹ - شیوا (Shiva) ، خدای مرگ و خدای نجات، رویاننده گیاهان و نباتات. این خدا بعدها درنزد هندوها مقام بزرگی یافت و امروزه دربین سه خدای مورد پرستش (Trimurti)، مقام اول را به خود اختصاص داده است.

۱۰ - ویشنو (Vishnu) ، خدای آفتاب،که با قدم های بلند سراسر کره زمین را درسه گام می پیماید و زمین را ازشرظلمت شب نجات می دهد. این خدا حامی انسانیت است و در مواقع خطر به کمک آنان می شتابد و یکی از سه خدای تثلیث هندو است.

۱۱ - اوشاس (Ushas) ، الهه سپیده دم. دوشیزه ای جوان با لباس های سفید که بر عرابه ای از طلای ناب سوار است و اسبان خالدار به یک چشم بهمزدن او را به مسافت های دور می برند.

۱۲ - ماروتس (Maruts) ، ارواح کوچک طوفانی که به سرعت باد حرکت می کنند.

۱۳ - یاما (Yamas) ، اولین انسانی که در روی کره زمین به وجود آمد. او پس از مرگ،خدای مردگان شد و برعالم اموات حکومت می کند. هندوها درموقع سوزاندن اجساد مردگان،برای یاما سرود می خوانند.

۱٤ - واروna (Varouna) ، خدای خدایان، خدای گنبد آسمان که تمام قوا و نیروهای طبیعت در هرمکان و در هرزمان در اختیار اوست. او جهان را از فضای ابدی

حفظ می کند. هم اوست که درباره هرکس قضاوت می نماید. نگهبانان او در همه جا مراقب اعمال نیک و بد هرکس می باشند. برای طلب آمرزش و بخشایش گناهان،باید به درگاه او استغاثه و دعا کرد. به عقیده هندوها،وارونا باهمکاری میترا، گیتی را اداره می نماید گردش جهان، پیدایش شب و روز، رشد اطفال و پیرشدن جوانان،همه در اثر نظم مخصوصی به نام های (Rita) و دهاما (Dhama) است که وارونا درعالم برقرار نموده است.

وارونا،یکی از خدایان قدیم آریائی هاست که به هندوستان به ارمغان برده شده است. خدای خدایان و برپاکننده، آسمان و زمین. توسط دسته، دیگری ازاقوام آریائی به یونان نیز مهاجرت کرد و درآنجا اورانوس (Uranus) نام گرفت.

۱۵ - آگنی (Agni) ، خدای آتش، نور و خرد، و طرد کننده ارواح شریر، پاک کننده، ناپاکی ها و ارتباط دهنده، آسمان و زمین، حیات بخش همه موجودات و تولید کننده مجدد آنها. آنچه برهمنان برآتش بخور می دهند و یا قربانی می کنند، به امید آن است که شاید آگنی، خدایان را به آن محل هدایت کند

«باشد که آگنی که مورد ستایش پیشگویان قدیم و جدید است، خدایان را به این محل هدایت کند.»

اوپانیشادها (Upanishads) «نزدیک بنشین»

«درقلب این جهان محسوس، در تمام تغییراتی که در آن حاصل می شود، خدای لایتغیر جا دارد. برتغییرات ظاهری غالب آی. ازآنچه برای دیگران ثروت تلقی می شود،کناره بگیر و از لذت درون بهره ببر.» اولین بیت اوپانیشاد

«هیچ زمانی نبوده است که من وجود نمی داشته ام، نه تو و نه تمام پادشاهان. و درآینده نیز زمانی نخواهد بود که ما وجود نداشته باشیم. همانگونه که روح از بدن نوزاد به بدن جوان و سپس به بدن پیرمردی منتقل می گردد، در زمان مرگ نیز همین روح به بدن شخص دیگری منتقل می شود. انسان عاقل از این تغییر متحیر نمی گردد»

اوپانیشاد ۱۳ ، ۲ ، ۲

درطی سال های ۳۰۰ ق.م تا ۳۰۰م، اندیشه های تازه ای در درون هندوئیسم به جوشش آمد. گرچه عقایدجنیسم و بودیسم در پیدایش این افکار و شکل گیری هندوئیسم جدید بی تأثیر نبوده اند، لی جوشش اساسی در درون خود پیروان ودیک

آغاز و دروس نیمه سحرآمیزی که توسط معلمین وارث وداها،داده می شد، پایه هندوئیسم جدیدرا استوار کرد. این تعلیمات به نام اوپانیشاد ها شناخته می شوند. این معلمین، درگیردفاع ازخدایان و یا مراسم قربانی ها نبودند. آنان ضمن تلاش برای یافتن راهی به سوی حقیقت، درصدد کشف طبیعت انسانی برآمدند و به این نتیجه رسیدند،که آنچه ماهیت وجوهر وجود هرشخص (Atman) را تشکیل می دهد، هیچ چیز جز ان حقیقتی که جهان هستی را احاطه کرده است، نیست. راه رستگاری را باید بیشتر از شناسائی روحی و داخلی خود شخص آغاز کرد. اوپانیشادها، مانند تمام کتب روحانی هندو، هریک به یکی از چهار مجموعه وداها وابسته هستند. این کتب درحقیقت سلسله مقالاتی هستند که طی ششصد سال به زبان سانسکریت به نثر نوشته شده اند. دراین کتب، طبقات ممتاز هندو به بحث و گفتگو می نشینند و یکی ازبزرگترین اندیشه ها و تفکرات مذهبی بشر را بوجود می آورند. برهما، که درکتاب مقدس ودا به معنای نیایش و یا دانش مقدس به کار برده شده، در اوپانیشادها برای مشخص کردن ذات متعال مورد استفاده قرار می گیرد. دراین کتاب، تمام اشیاء و پدیده ها به عنوان تجلیات یک قدرت واحد که درقلب عالم می تپد، ظاهر می شوند. برهما،به عنوان وجود مطلق، نامحدود، ازلی و ابدی، حاضر مطلق، غیرقابل توصیف، نه مذکر و نه مؤنث، جوهر روح هستی، روحی که تمام افراد بشر خواهان پیوستن به آن هستند، معرفی می گردد. به گفته، اوپانیشادها رستگاری شخص در رهائی آرام و وارستگی از قید تمام تعبیرات، حتی تناسخ و کارما،و جذب کامل دروجود برهماست.

اوپانیشادها درپایان بحث به این نتیجه می رسند که :

« درآغاز عالم فقط برهما بود. روح و ذاتی که با قوه عقل وتصور قابل ادراک نیست، تمام اشیاء اعم ازمادی ومعنوی، حیوانی ونباتی ویاارواح همه وهمه،غرق دریای وحدتند و پایان آنها،ذات قائم با لذات ولایتناهی است و آن حق است، اوفنا ناپذیراست، جاوید است، همه جا حاضر و نگهبان عالم است. او فرمانروای جهان هستی است. او روح فضا و کیهان را تشکیل می دهد. وقتی دنیا از بین رفت، او باقی می ماند. برهما، در تمام عالم خارج موجود است. آنچه ما به وسیله حواس خود درمی یابیم، عین وجود اوست. بنا برفلسفه اوپانیشادها،روح آدمی و روح کیهانی، ناشی از شیئی واحدند و یا به زبان اوپانیشادها، تو او هستی (Tat vam asi). هیچ جدائی بین روح فردی و روح کیهانی و برهما، وجود ندارد. همه چیز جلوه ای ازاوست.

امروزه هرکتاب مذهبی هندوستان، داستان سوتاکتو (Svetaketu) را ز اوپانیشددها نقل می کند.پدر سوتاکتو از او خواست تا یك انجیر را به دونیم و هر نیمه را به همین ترتیب به نیمه های دیگر تقسیم کند. سوتاکتو، آنقدر پاره های انجیر را به دونیم کرد که دیگر چیزی دیده نمی شد. پدرش به او گفت که همه چیز ازهیچ به وجود می آید در دل یك ذره بسیار کوچك غیرقابل تقسیم، قدرت عظیمی نهفته است که پایه و مایه جهان هستی است. ایمان داشته باش ای سوتاکتو، تو «من» تو تجلی مجموعه «من» ها درکمال حقیقت هستی. همانگونه که نمك ازمحلول آب و نمك، جدا کردنی نیست، روح واحد نیز به همین نحو درتمام موجودات نفوذ کرده و وجود دارد. بدان که حقیقتی که دروجود شخص موجود است، همان حقیقت محض(برهمن) است. «آن کس که این جهان راآفریدهمین جهانست. خالق ومخلوق یکی است.این حقیقت را بدان که توخداهستی،برای اینکه نمی توانی جزآفریننده چیزدیگری باشی.چون بیرون ازوجودآفریننده،هیچ جای دیگری وجودندارد که توبتوانی درآن محل زیست کنی»

شریعت وداها با پیدایش اوپانیشادها به پایان می رسد از این پس بحث در اطراف شخصیت «من (Atman) » و پذیرش این مطلب است که در جهان تنها یك حقیقت وجود دارد و تمام اجسام و اشیاء تجسم آن روح واحدند. این فلسفه که به نام مونیسم (Monism) خوانده می شود، پایه، فلسفی آئین جدید هندو را تشکیل می دهد. برای آنکه انسان به مرحله تکامل برسد و به نیروانا ملحق گرددو سعادت جذبه با روح کیهانی(Param atman)پارام اتمن،راپیدا کند،بایدروح به طهارت وصفای کامل نائل شود،خطای انسان در«من» بودن اوست.انسان برای خود نفسی جدا ازوحدت مطلق قائل می شود. مادام که بشر در جهل و نادانی «من» غوطه وروددوئیت و جدائی بین «من» و روح کیهانی قائل است، دردور تسلسل مرگ و زندگی باقی خواهد ماند و هنگامی از این رنج و تعب خلاصی خواهد یافت که ازجهل و ضلالت «من»،بیرون آید و نفس خودرا با روح کیهانی منطبق سازد.درتعیین روش واصول این نحوه تفکر، اختلاف نظرهای بسیاری بوجود آمد. تفاسیر و کلمات قصار (Sutras)، بسیاری نوشته شد. چون غالب نوشته ها از شدت اختصارقابل فهم نبودند، تفسیرهای دیگری به روی کاغذ آمد.مجموعه وچکیده این تعلیمات،درقرن ششم میلادی جمع آوری و کتابی به نام (Brahma sutra) منتشر گردید،که بعدها نام ودانتاسوترا (Vedanta sutra) به خود گرفت بزرگترین مفسرین ودانتا سه نفر به اسامی شانکارا (Shankara) ۷۷۸

۸۲ میلادی، راماتوجا (Ramanuja) متوفی به سال ۱۱۳۷ میلادی و مدهوا (Madhava) ۱۱۹۷ - ۱۲۶۷ میلادی،بودند که در بین انها شانکارا از همه نامی تر است این شخص در حقیقت موجد و زنده کننده مجدد هندوئیسم در برابر جینیسم و بودیسم بود و سرودهای مختلف روحانی در پرستش شیوا نوشته است. او پاره ی زعقاید مذهبی خود درباره غیر حقیقی بودن صورظاهری اجسام را ز بودیسم به عاریت گرفت و درفلسفه خود وارد کرد. او برای حقیقت، دومرحله فرض می نماید در مرحله ابتدائی و پائین که شامل قسمت اعظم مظاهر زندگی می گردد، تمام اشیاء را موقتی و درحال انتقال می داند

درنظر شانکارا، صور ظاهری اجسام، جزخطای باصره (Maya) چیز دیگری نیست. حتی اعتقاد بر این که هریك ازما انسان های جدا از یکدیگر هستیم نیز، اشتباه محض است. حقیقت اینست که دردنیا تنها یك چیز وجود دارد که نه تنها «من» (Atman) ،بلکه هرچه در جهان هستی وجود دارد، جزئی ازآن جسم واحد است.

درهمین دوران ششصدسال از ۳۰۰ ق.م تا ۳۰۰ میلادی،اصول بهاکتی (Bhakti) (سرسپردگی به خدای خاص)، به عنوان مذهب عامه مردم،وارد هندوئیسم شد و بدین ترتیب ریشه وبنیاد هندوئیسم دیرین،بدون حشو وزوائد بعدی، مورد تأیید قرارگرفت. خدایان ودا، جای خودرابه خدایان آریائی واگذار کردند ویا در وجود آنان حل شدند. چنانچه رودرا، خدای قادر ودیك، با شیوا، خدای رقاصان که مجسمه های او در آثار دوران قدیم آریائی ها در اکتشافات باستانی دره هند پیدا شده، یکی شدند. مسئله خلاص به خدای خاص(Bhakti) و فوائدروحانی یوگا، درکتابی به نام بهاگاوادگیتا (Bhagavad gita)،(سرودالهی) مشروحاً مورد بحث قرار گرفت. این کتاب که به صورت اشعار حماسی تنظیم گردیده، یکی از مشهور ترین کتب مذهبی هندوها و در نظر بسیاری،به منزله تورات آنان محسوب می شود. درباره آن بیش ازهرکتاب دیگر این آئین شرح وتفسیر نوشته شده است. برطبق اصول بهاکتی، سرسپردگی و اخلاص به خدائی خاص وظیفه هر شخص است. زیرا وصول به رستگاری (Moksha) (۱) تنها به

---

۱ - مکشا (Moksha) = آزادی از دورسلسل حیات و مرگ و آن وقتی به دست می آید که دراثرتقوی، دانش و عشق به خدا تمام سنگینی و وزن کارما که علت و سبب توالدها و مرگ های مکرر است، ازبین برود

وسیله‌ء خدایان میسر است. دراین جا مطلب کاملاً روشن نیست که آیا تنها اراده‌ء خداوندی موجب رستگاری است و یا این که کوشش انسان برای وصول به این مرحله نیز ضروری می باشد. برای جواب گوئی به این سئوال، دو فرضیه به وجود آمده است. یکی رابطه‌ء گربه با نوزادان خود و دیگری بچه میمون و مادر او. در مورد اول، نوزادان گربه در انتقال از محلی به محل دیگر و دور شدن از محل خطر، متکی به اراده و مهر مادر هستند که آن هارا با دهان و دندان به محل امنی منتقل می نماید. در مورد دوم، برعکس این بچه میمون است که به محض احساس خطر با چنگ های خود محکم به بدن مادرمی چسبد و مادر اورا به محل امن منتقل می کند. غالب مبلغین و معلمین هندو، تفسیر دوم را می پذیرند و معتقدند که بشر باید با اراده کامل و از روی خلوص نیت به خدای مورد پرستش سرسپرده باشد،تا خدا نیز موجبات رستگاری اورا فراهم آورد.

دوران ششصدساله را می توان عصر داستانسرائی و افسانه پردازی نیز نامید. آنچه ازاسطوره ها بر سر زبان ها بوده و بهترین باورهای هندی راتشکیل می داد، دراین فاصله‌ء زمانی بر روی کاغذ آمد. گرچه در بعضی ازاین داستان ها اشارات صحیح تاریخی نیز دیده می شود، ولی موضوع اصلی آن ها جدال دائمی بین خوب و بد، و نظم و هرج و مرج در زندگی بشر است، و اطمینان به این مطلب که سرانجام غلبه با خوبی و نظم است، و در مخلاف شك و تردید،همیشه راهی برای نجات وجود دارد.

پایه‌ء فرضیه‌ء دوداستان رامایانا (Ramayana) ومهاب هاراتا (Mehabharata) متکی براین تصور است که تاریخ به دو دوره، خوب وبد تقسیم می شود. درآغاز عدالت و نیکوکاری، نظم و ترتیب (Dhama)دردنیا اثر گذاشتند، ولی درطی چهار دوره، معیارها فاسد شدند و خدایان تصمیم گرفتند جهان را نابود کنند و دوباره بسازند.

کانون فکری داستان های هندورا این عقیده عمومی تشکیل می دهد که خدایان برای نجات بشر، در هر دوره ای به صورت انسان متجلی می گردند. داستان رامایانا،که حاوی ۲٤۰۰۰ بیت است،مربوط به دوران دوم جهان و زمانی است که هنوز نظم و ترتیب دست نخورده باقی بود. این داستان، حکایت دسیسه بازی ها و دوز و کلك چینی هاست. راما با سیتا (Sata) عقد ازدواج می بندد. ولی راوانا (Ravana) پادشاه سیلان، با مکر و حیله، زوجه راما را از چنگ اوبدرمی کند و با خود به

جزیره سیلان می برد و پنهان می نماید. راما، افسرده و غمگین، از هانومان، خدای میمون ها، مدد می خواهد. میمون ها همه با هم پلی بین هندوستان و جزیره سیلان برپا می کنند. راما و هانومان از پل می گذرند. هانومان با بالا رفتن از درختان بلند مخفیگاه سیتا را کشف می کند. جنگ سختی بین راما و راوانا درمی گیرد. راوانا درجنگ کشته می شود و سیتا نجات می یابد و پس از آن که به وسیله آتش در معرض امتحان قرار می گیرد و عصمت او تأیید می شود، به شوهر خود ملحق می گردد. راما، دراین داستان مظهر صداقت وراستی و یکی ازتجلیات (Avatars) دهگانه ویشنو، درهشت آسمان است. داستان راما، نه تنها از کودکی به اطفال آموزش داده می شود، بلکه نام راما، پایه زندگی روزمره هندوها را نیز تشکیل می دهد. درآغاز هرکاری، از او استمداد می طلبند و درپایان کار وتوفیق درانجام آن، ازاو سپاسگزاری می کنند.

افسانه ماهاب هاراتا (Mahabharata)، مشتمل بر ۹۰۰۰ بیت، و حکایت جنگ خانگی است که در اواخر دوره سوم اتفاق افتاده و تا دوره چهارم، یعنی تادوره ازهم پاشیدگی ها و نادرستی ها، به درازا می کشد. دراین داستان، دو دسته از پسر عمو ها به دعوی سلطنت برمی خیزند. پس از جنگ طولانی، پنج برادران پندور، (Pandora) برسایر مدعیان سلطنت غلبه می کنند. عکس العمل برادران پاندورا در طول مدت جنگ، پایه و اساس موضوع داستان است. یودهیشت هیرا (Yudhisht Hira) برادر بزرگتر، عقیده دارد که جنگ بیهوده است و در صدد برمی آید که از آن کناره بگیرد. اخذ تصمیم به برادر سوم، آرجونا، که سردار بزرگی است، واگذار می شود. آرجونا با نظر برادر بزرگتر موافق است و نمی خواهد با اقوام و خویشان خود به نبرد ادامه دهد. داستان در فصل مربوط به «سرود الهی»، به اوج حماسی خود می رسد. آرجونا با کریشنا (Krishna) ارابه ران خود، که در حقیقت هشتمین تجلی ویشنو است، به بحث و گفتگو می نشینند و این مکالمات سرود الهی را به وجود می آورد:

«من برهما هستم، همان خدای واحد ازلی. قربانی منم، دعا و نماز منم، نیاز مردگان منم، این جهان بی پایان منم. پدر، مادر، اجداد، نگهبان و منتهای معرفت منم. کتاب های ریگ ودا، ساما ودا، یاجوروودا، طریقه و راه، مربی و خداوندگار، قاضی، شاهد، صومعه، پناهگاه، دوست و دشمن، سرچشمه حیات و دریای زندگی،

هرچه می آید و هرچه می رود، پدر و بزرگر، محصول بی حد و شمار و حصاد، همه منم. مرگ منم، زندگانی منم. حیات دراین جهان که می بینی و حیات درآن جهان که می بینی، همه منم و بس. ای شاهزاده خودرا به من ده، مرا پرستش کن و مرا خدمت نما. به عشق و ایمان دست دوستی به من بده، تا من تورا از بند گناهان و خطاهای تو آزاد سازم، یقین کن، هرکس که به من ایمان آورد هلاک نخواهدشد. دل و خیال خودرا با من متعهد ساز و در من ثابت باش و مرا پرستش کن. در برابر من به سجده درای و در منتهای سعادت و شادی خود بدان، تا روح سرگردان تو در دامن من آرامش یابد. تنها سرسپردگان می توانند مرا ببینند و بشناسند و به سوی من آیند.»

برای متقاعد ساختن شاهزاده به ادامه ی جنگ، کریشنا به او می گوید که انجام فرائض صنفی برهر عمل دیگری تقدم دارد. موقعیت اجتماعی ما مستلزم انجام وظائفی است. خودداری از انجام وظیفه راه رستگاری نیست. عمل، مهم تر از بی حرکتی است. نتایج و عواقب انجام وظیفه صنفی هرچه باشد، باید به تکلیف عمل نمود و نباید پاداشی انتظار داشت. اگر انجام وظیفه با روح اخلاص همراه باشد، گناه نیست. کار، دانش و اخلاص، طرق مختلف وصول به رستگاری هستند.

ازجمله داستان های دیگری که در اطراف تجلی ویشنو به صورت انسانی برسر زبان هست، داستان بهاگاواتاپورانا (Bhagavata purana) است. در این داستان، ویشنو به صورت شاهزاده قبیله یاداواس (Yadavas) در می آید. در اطراف تولد و کودکی اوداستان های محیرالعقول بسیاری گفته می شود و ازفرط سرسپردگی، گاهی به طفل تپلی پر حرارتی تشبیه می شود. شاهزاده، در جوانی از پسر عموی شریر و بزهکار خود، کاسما (Kasma)، می گریزد و باگاوچرانان وریندابان (Vrindaban) به سر می برد. افسانه ازمهارت او در نواختن فلوت، قدرت او در معشوق و گمراه کردن زنان و دختران گاوچرانان و دن ژوان بازی های او حکایت ها نقل می کند. و در پی اثبات این مطلب است که شاهزاده (یاویشنو) به منزله پدر، برادر بزرگتر، دوست نزدیک و در عین حال شوهر و دلباخته، پرستش کنندگان خویش است.

جواب این سئوال که چرا ویشنو درلباس گاوچرانان مجسم می گردد و چرا گاو در نظر هندوان مقدس است را باید درعقاید مذهبی آریائی ها، درزمانی که هنوز در سرزمین مادری خودزندگی می کردند وگاو را تجسمی از الهه زمین و نمونه ای ازعطایای الهی به بشر می دانستند، جستجو کرد. این اندیشه، مذهبی دیرین به تورث به

هندوهای امروزی منتقل شده و اثرات آن در زندگی روزمره آنان به خوبی مشاهده می شود. غذا دادن به گاو، در نظر هندوها، نوعی پرستش و حتی شاش گاو، مقدس و قابل استفاده است و برای تطهیر کسانی که به غیر عمد از قوانین نظام طبقاتی تجاوز نموده اند، به کار می رود. گرچه بعضی ازهندوهاگوشت خوارند ولی اکثریت هندوان براساس همین عقیده مذهبی کهن و احترام به گاو، به گیاهخواری روی آورده اند.

افسانه های دیگری نیز درباره تجلی ویشنو (Avatars) به صورت لاک پشت، گراز و ماهی، برای نجات انسان، درهندوستان بر سر زبان هاست. هندوها معتقدند که ویشنو برای آخرین بار در هیئت کریشنا، بیانگذار بودیسم، به زمین آمد و در آینده نیز برای آخرین بار به هیئت کالکی ظاهر خواهد شد. آن وقت آخرین مرحله دور زمان است که ویشنو سوار براسب سفید،با شمشیری از آتش، برای نجات عالم قیام خواهد نمود و دنیا به پایان می رسد.

دراثرترویج فلسفه اوپانیشادها،عقایدمذهبی جدیدی درباره تناسخ (Samsara) و بازگشت روح به زندگی مجدد، در آئین هندو پیدا شد. به موجب این باورها، به جز روح کسانی که در اثر صفا و طهارت کامل پس از وفات به نیروانامی پیوندند، وبه روح کسانیکه دراثرکثرت شرارت وبدی اعمال دراسفل السافلین برای همیشه معلق می مانند، ارواح بقیه مردم دوران تجدید حیات را طی می کنند و پس از فوت شخص، در بدن نوزاد دیگری حلول می نماید. این تجدید حیات روح آنقدر ادامه پیدا می کند تا روح در اثر اعمال نیک شخص و صفای کامل، به نیروانا ملحق گردد، یا دراثر شرارت ها و اعمال بدانسان در زندگی، به اسفل السافلین برود.

به دنباله، پیدایش فلسفه تناسخ، فلسفه دیگری به نام کارما (Karma) (۱) در آئین هندو به ظهور رسید. براساس فلسفه کارما، نوع حیات آینده هر روح براساس اعمال و رفتاری که شخص متوفی و صاحب اصلی روح در زندگی گذشته خود انجام داده، تعیین می گردد. به این معنا که اگر شخص متوفی در زندگی گذشته خود دارای اعمال نیک و رفتار پسندیده ای بوده و قوانین مانو ونظام طبقاتی رااقعاً رعایت کرده باشد، روح او احتمالاًدرجنین زن برهمنی و یا زن شاهزاده ای حلول خواهد نمود و پس

---

۱ - کرما درلغت به معنی کار و عمل است ولی در فلسفه مذهبی هندو از آن در معنای «نتیجه، عمل» استفاده می شود

ازمرگ برهمن و یا شاهزاده، از دور تسلسل حیات و مرگ رهائی خواهد یافت و به نیروانا ملحق خواهد شد. اگردر زندگی گذشته بدکردار و شریر بوده، روح او ممکن است در جسم زن مرده شوئی، ماده حیوانی، کرمی و یاعلفی وارد شود. در ائین هندو قانون کارما،مانند سایر قوانین طبیعت، عام و ثابت است. برای اعمال شخص، هیچگونه قضاوت و داوری بعدی وجود ندارد. توبه و شفاعت از طرف فرد‌گ‌هکر و یا عفو و بخشش از طرف خدایان، بی معناست. هر آدمی محصول کشته خود را درو می کند و مجموع اعمال و افعال او،در حیات بعدی او وشکل و هیئتی که باید به آن شکل و هیئت به زندگی مجدد باز گردد، مؤثر است و بس. تردید در باره کارآئی کارما،زشت ترین صورت کفر است.

اعتقاد به تناسخ ارواح و قانون کارما توام با سیستم اجتماعی طبقاتی(Caste)، نوعی زندگی عرفانی و ترك لذات جسمانی، دوری جستن از فعالیت های مادی را در بین هندوها به وجود آورد. پیروان این مسلك، وصول به سر منزل رستگاری روحانی و پیوندبانیروانارادرترك علائق دنیائی وحسی پذیرفتند. استغراق و محو در روح کل، نزد هندوها اهمیت بسیاری یافت. برای وصول به این مرحله اررستگاری (Moksha) تفکر و تعقل و ترك لذات جسمانی را کافی ندانستند و برای ازبین بردن اراده فردی و فنای محض در کل مطلق، مکتب دیگری به نام یوگا به وجود آمد. این مکتب توسط فیلسوف دیگری از پیروان مکتب سانکهایا،به نام پاتان جلی (Patanjala)،پایه گذری شد. پیروان این مکتب معتقدند که برثر تحمل ریاضت های شاق، بدن باید محدودیت بدنی را تحمل نماید و قسمتی از اعمال بدنی،حتی تنفس،نیز تعطیل گردد، تا حرکی صاحب قوای معجزه آسائشوده، و از مرز زمان و مکان و از دورتسلسل حیات و مرگ بگذرد ونجات یابد. پاتان جلی فلسفه خودرا در کتابی به نام راکایوگا (Ragayoga) تدوین و منتشر کرد. او اعمال و رفتار شاقی را برای تزکیه نفس پیشنهاد می نماید که ضبط نَفَس، تمرکز تمام قوای دماغی باتکرار کلمه مرموزاوم (A-U-M)، جزء کوچکی ازآنهاست.

آنچه امروزه به نام دین دربین هندوان رواج دارد، ترکیبی است از همه گونه باورهای درهم امیخته و اوهام و خرافات گوناگون، اعتقاد به ارواح خیر و شر، بت پرستی، حیوان پرستی، طبیعت پرستی وغیره. هندوئیسم،اعتقادات مختلف و گاه ضدو نقیض را در بر می گیرد:

۱ اکثریت مردم به وجودخدامعتقدندوعده ای دیگر،منکر وجود خدا هستند

۲ - عده ای ازهندوان عقیده دارند که احترام به حیات سایر جانداران ایجاب می کند که انسان گیاهخوار باشد. دسته ای دیگر، حیوانات رادرمقابل معبد قربانی می کند و با شادمانی در ضیافت گوشت بریان سهیم می شوند.

۳-عده ای شیوارابه خدائی می پذیرند،دسته دیگربه پرستش ویشنومشغولند. تعدادی دیگرکریشنا وبارامارا خدامی دانندوبادرمقابل الهه های دیگرزانو می زنند.

٤ - درغالب قرا- حتی ساکنین یک قریه، درپرستش خدای واحد بایکدیگر همعقیده نیستندو ازهمین روهم آهنگی واتحاد بین مردم بسیاری ازقصبات کمتردیده می شود.

٥ - یک هندو،ممکن است یک و یا تعداد بسیاری از خدایان را ستایش کند.

٦ - یک هندو، ممکن است به یک خدا اعتقاد داشته باشد و در عین حال دربرابر خدایان دیگر، به عنوان جلوه ای از همان خدای مورد اعتقاد خود، زانو بزند.

۷ -او ممکن است تجلّی خدای مورداعتقاد خودرا درموجودی قابل لمس و یا فاقد شخصیت بپذیرد.

درحقیقت هندوئیسم را می توان اتحادیه ای از آئین های مختلف و عادات و سنن دیرین و یا انجمنی ازاندیشه ها و افکار مختلف مذهبی تلقی کرد که در آن هیچ گونه هم آهنگی و یا برخوردی دیده نمی شود و اعضای ارکستر هریک نوای مخصوصی با آلت موسیقی مخصوص خود می نوازند و مداخله درکاریکدیگر رانیز جائز و روا نمی دانند. هندوئیسم رابهتر است آئین و روش زندگی نامید تا نوعی اندیشه، مذهبی.

نظریه ای که تقریباً دربین تمام هندوها مورد قبول است و به آن عقیده دارند، مسئله تناسخ ارواح (Samsara) وتوالدهای مکررومردن های متوالی است که همانطورکه گفته شد، خود بوجود آورنده فلسفه دیگری به نام کارما (Karma) شده است. هدف هر هندو درزندگی وصول به رستگاری (Moksha)، رهائی ازناخواسته های زندگی،ازقبیل نگرانی ها،فسادومدی ها، ودردرجه اول ازدورتسلسل حیات و مرگ و دستیابی به آرامش و امنیت، زندگی جاوید بدون بازگشت به حیات دیگر، و بالاخره الحاق به نیرواناست.فلسفه مربوط به رستگاری شخص، درمدوپیدایش هندوئیسم وجود نداشته و این فکر همزمان باپیدایش فلسفه تناسخ، درآئین هندو پیدا شد ورکن اساسی وهدف مذهبی راتشکیل داد.عشق به رستگاری وازادی تنهانه عوامل روحی وابستگی

دارد ودرزندگی سیاسی شخص به هیچ وجه اثری نمی گذارد. دستورات اوپنیشادها تنها بنظر به آزادی ازقید جهالت مذهبی است. وقتی که شخص به حقیقت امر پی برد و ناپدیدارها وخطا های باصره و اشتباهات را به دور انداخت. به اصول دانش (Jnana magra) که به رستگاری (Moksha) منتهی می گردد، دست خواهد یافت. دانش ازراه تفکر و در خود فرو رفتن همراه با عملیات یوگا و ریاضت و تکرار کلمه سحر آمیز « اوم » که معرف ذات بی منتهاست، به دست می اید. بنابه فلسفه اوپانیشادها،برای ان که انسان به مرحله تکامل برسد و لیاقت الحاق به نیروانا و سعادت جذبه در روح کیهانی را پیدا کند، باید روح به طهارت و صفای کامل نائل شودو نفس خود را با روح کیهانی منطبق سازد. و این امر مستلزم یک سلسله مقدمات فکری و مبادی عقلانی است تا آن که نفس انسانی به درجه، کمال برسد وکارمااز میان برداشته شود. بعد ازهنگام تولد تازمان وفات، با اعمال صالحه خود به حدی مستحق اجر و پاداش گردد، که پس از وفات، روان و به آسمان ها صعود نماید و یا لااقل در زندگی آتی در جنین زن برهمنی و یا زن شاهزاده ای حلول کند. شخص باید با تقدیم هدایا و قربانیها به خدایان، پرستش قرص خورشید به هنگام طلوع و ذکر اورادوادعیه خاصی که شرح مفصل آنها در کتاب مانو (Manu) (۱) نوشته شده است، به این مرحله ازطهارت نفس و صفای روح نائل شود.

غالب مردم هندوستان ازفلسفه دین چیزی نمی دانند و برسبیل عادت، روشی را که از نیاکان خود به توارث آموخته اند، بدون کوچکترین تغییری، پیروی می کنند. یک سلسله تشریفات و مناسکی که به عقیده آنان موجب نجات و رستگاری است و پس ازمرگ، روان آنان را به نیروانا ملحق و یا لااقل درجنین زن برهمنی و زن شهزاده ای جای خواهدداد،بدون تفکر انجام می دهند. درخانه خودبرای خدایان معبدی می سازند، نام خدای موردپرستش راباخلوص تمام برزبان می آورند و درمواقع لزوم از خدایان مورد

۱- مانو که در حقیقت فقه و شرایع و مناسک عادی و مذهبی هندو است در حدود ۱۵۰ سال ق. م تدوین شده و حاوی کلیه محرمات و واجبات، آداب پرستش آفتاب، شرح اغذیه حلال و حرام، مراسم تراشیدن موی سر، آداب ازدواج، اوراد مخصوص مردگان، رعایت حقوق طبقات مختلف اجتماعی، وظائف زنان درمقابل مردان و به طور خلاصه دربرگیرنده، کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی و مذهبی یک فرد هندو است.

ستایش دیگران نیز استمداد میطلبد. این خدایان که تعداد آنها از هزاران بیش است، نه تنها درشهرهای بزرگ بلکه در هرگوشه وکناری، پای درختی، کنار رودخانه ای و یا برفراز تپه ای جا دارند.

هندوها،علاوه برزیارت خدایانی که درخانه و یا درمحلات مجاور محل سکونت آنها وجوددارند، برای زیارت سایر خدایان، به اماکن مقدس نیز مسافرت می نمایند این مکان ها منحصر به معابد بزرگ نیستند، بلکه هرنقطه ای درهرگوشه ی از خاک هند، که درباره، آن افسانه ای برسر زبان ها باشد، مکان مقدس تلقی می شود. شکاف کوه ها، چشمه سارها، کنار رودخانه ها و یا هرمحلی که معبدی درآن وجود دارد، ممکن است مکان مقدس شناخته شودومورد پرستش هزاران هزارهندو قرار گیرد.

هندوها هرساله به هاروار(Harwar) در شهر الله آباد، بنارس و به سواحل رودخانه، گنگ، مسافرت می کنند. درآب گل آلود رودخانه فرو می روند، آب را مزه مزه می کنند وتبرك می جویند. ازیك کناره رودخانه ازسرچشمه به طرف مصب سرازیر می شوند و ازکناره، دیگر برمی گردند، دسته گل زردی به آب رودخانه می افکنند و پس از زیارت یك یا دو معبد، از معابد سر راه، با ظرف کوچکی محتوی آب رودخانه گنگ، خوشحال به خانه باز می گردندوظرف آب را به عنوان تبرك تا سفر زیارتی بعد درخانه حفظت می کنند. نیك بخت کسانی که دریکی از سفرهای زیارتی فوت کنند و به شیوا ملحق گردند. هردوازده سال یکبار،تعدادی درحدود ده میلیون هندو در ناحیه کومبه ملا (Cumbeh mela)، محلی که رودخانه گنگ (Ganges) و رودخانه جومنا (Jumna) بهم متصل می شوند،درجشن بزرگ مذهبی شرکت می کنند. واران آسی (Varanasi) ،محلی درساحل رودخانه گنگ است که هر هندو آرزو می کند درآن محل بمیرد و خاکستر او، پس از سوزاندن جسد، بر روی آب های مقدس پاشیده شود. سادهو (Sadhu)، به مرد مقدسی اطلاق می شود که در خدمت خدای خاصی باشد. بعضی ازآنان مرتاضان گوشه نشینند و عده ای کارگران دوره گرد. هواخواهان ویشنو پیشانی خودرا با سه خط عمودی رنگ می کنند و خدمتگذاران شیوا،خطوط افقی برصورت خود می کشند.

تنوع عقاید و باورهای مذهبی درهندوستان به قدری زیاد و پیچیده است که همه گونه احساسات و افکار مذهبی را شامل می شود. هندوئیسم، یك سیستم دینی - اجتماعی است که دربین هندوها جوانه زده، رشد کرده و به حد امروزی رسیده است

مردهندو می تواند در اعمال مذهبی خود بسیار متعصب و شدیداً معتقد و یا مسامحه کار و بی اعتقاد باشد. و مادام که به طور آشکار نظام طبقاتی (Caste) را زیرپا نگذاشته است، می تواند به عنوان یك هندوی متعصب و خوب شناخته شود ودر حیات آینده روزگار بهتری داشته باشد. درهند،هیچکس به نوع اعتقاد مذهبی همسایه خود علاقمند نیست و توجهی ندارد که او ازچه آئینی پیروی می کند .بلکه مورد علاقه اوست، این است که آیا می تواند با او هم کاسه شود و باهم غذا بخورند یاخیر؟

درمعابد، آئین نیایش به صورت انفرادی صورت می گیرد و غالباً باتقدیم هدایائی به تصاویر و یا مجسمه خدایان همراه است. پرستش بت ها به صورت طواف به دور بت است. طواف باید به صورتی انجام گیرد که مجسمه همیشه درطرف راست بدن باشد.

درمراسم عبادی، احتیاجات خدایان توسط پرستش کنندگان مرتفع می گردد. پرستش کننده در عبادت صبحگاهی (Vaishnavite) شانزده عمل مختلف از قبیل شستشوی پاهای مجسمه، آب کشیدن دهان، حمام کردن، لباس پوشاندن، عطر زدن، خال گذاشتن و غذادادن به مجسمه را باید انجام دهد تا اورا آماده برای پذیرائی ازمردم بنماید. درطول مدتی که این تشریفات در دست اقدام است، سرودهای مذهبی همراه با موسیقی راك هندی ترنم می شود. زنگ ها به صدا درمی آیند و بخورات برآتش می سوزند. وقتی مجسمه آماده شد، سایر پرستش کنندگان برای ادای احترام (Juga) به معبد نزد خدا می آیند و در سفره الهی که مرکب از آب و غـــــــذائی به نام پرسادا (Prasada) است، شرکت می کنند. معمولاً تنها مجسمه، بزرگ را که نمایشگر حضور برهما در معبد است، در روز آب و غذای می دهند و شب ها به رختخواب می گذارند.

درآئین هندو،مجسمه به منزله، خدا نیست وهندورا نمی توان ازاین نظربت پرست خواند. بلکه مجسمه مظهری است از وجود برهما. برای هر هندوی متعصب، هر قسمت ز معبد پیامی روحانی به همراه دارد. مثلاً وسط محراب قلب پرستش کنندگان و مناره ها،معرف محل پرواز ارواح به آسمان ها هستند. به هنگام ادای مراسم پرستش، یك برهمن نیز ممکن است قسمت هائی از ودا را قرائت کند. ولی این امر اختصاص به برهمن ها ندارد،بلکه افراد هر یك از طبقات سه گانه بالای اجتماع که در انتظار حیات مجددی نیستند، می توانند ادعیه و قسمت هائی ازکتاب مقدس را برای پرستش کنندگان قرائت کنند. پرستش کنندگان پس از تقدیم هدایائی ازقبیل گل یا پول، به

دور محراب طواف می کنند و به قهقرا از معبد خارج می شوند. هندوها می توانند مراسم عبادی را درخانه های خود انجام دهند - در این صورت مراسم براساس طبقه ای که پرستش کننده دران طبقه قرار دارد متفاوت خواهد بود. برهمن ها نسبت به اجرای مراسم عبادی خیلی دقیق و سخت گیرند.

عده ای از هندوها اتاق مخصوصی را به نام زیارتگاه به کار پرستش اختصاص داده اند که درآن تابلو یا مجسمه هائی ازخدای مورد پرستش. اب وآتش برای طهارت و گردهای رنگارنگ برای تزیین وجود دارد.

افراد طبقات سه گانه بالای اجتماع،که بنا به عقیده عمومی چندین بارتابه مرور به دنیا آمده اند و درآینده حیات دیگری برای آنان نخواهد بود، مراسم عبادی ر سه مرتبه در روز، پس ازانداختن ریسمان مقدس بر روی شانه، چپ وگره زدن آن به پهلوی راست، انجام می دهند. جنس این ریسمان برای برهمن ها،از پنبه و برای امرا و شاهزادگان،از کنف و برای ملاکان و تجار،از پشم است. به علاوه افراد هریک از طبقات سه گانه، علامت مخصوص طبقه خودرا به پیشانی می چسبانند. مراسم پرستش صبحگاهی، با زمزمه کلام سحر آمیز « A-U-M » آغاز می شود. سپس پرستش کننده نام خدای مورد نظرامرتباً تکرارمی کند. ونام عقلای قوم (Rishis) رابرزبان می آورد.دسته موئی به سرخودگره می زندواین قسمت ازریگ ودارا تکرارمی کند:

«ما به جلال و عظمت افتخار آمیز آفتاب تابان متوسل می شویم تا فراست و بصیرت به ما الهام فرماید.»

هندوها،درموقع عبادت تاکمربرهنه می نشینند، پاهای خودراروبهم قلاب می کنند. چشم ها را به نوك دماغ می دوزند و صورت را به طرف خورشید می گردانند. پس از انجام مراسم عبادی فوق، آب می نوشند و ضمن تکرار نام خدا، بقیه، آب را به اطراف می پاشند. شش قسمت از بدن را به نام خدا لمس می کنند. دعای ریگ ودا راتکرار می کند و مراسم عبادی را با تقدیم آب به تصویر خدا و یا مجسمه به پایان می رساند.

مراسم عبادی غروب نیز شبیه مراسم عبادی صبحگاهی ولی کوتاه تر است. مراسم عبادی روز ممکن است با آموزشهای مذهبی گرو (Guru) که تعلیمات لازم رابرای انجام مراسم در منازل می دهد، همراه باشد.

برهمنان و غالب افراد طبقات سه گانه بالای اجتماع، بدون مداخله در امور

مذهبی روستائیان و عوام، درجوار احجار و بت های امان، به پرستش خدایان سه گانه خود مشغولندومعتقدند که این سه خدا، تجلی یك روح مطلق (Ishvara) هستند که از ازل وجود داشته و تا ابد خواهد بود.هم او مبداء هستی و علت پیدایش جهان و جهانیان است. ازاین جوهر وجود و هسته، اصلی،سه نیروی برهما، ویشنو و شیوا جلوه گر شدند. پرستش این سه نیرو،تثلیث ویاسه گانه پرستی (Trimurti) را در هندوستان تشکیل می دهد. این خدایان دارای همسر وفرزندان متعدد هستند در،آغاز این سه خدا درعرض یکدیگر قرار داشتند، ولی به تدریج دراثر رقابت و خصومت پیروان هریك ازخدایان، شیوا دررأس سایر خدایان تثلیث ،بالا رفت.

۱- **برهما:** او خالق کل است. ولی پس از آفرینش جهان و زمین، فعالیت او به تبدیل اجسام واحد به تعداد بیشتری از موجودات، محدود شده است. برهمارا به صورت پادشاهی نقش می کنند که دارای چهار سر و چهار دست است. در دست های او یك کوزه، یك تسبیح، یك قاشق مقدس و مقداری دعا وجود دارد. گاهی اورا سوار برقو و یا نشسته برنیلوفر آبی، برای اثبات این مطلب که برهما از کسی زاده نشده، نقش می کنند. برهما،نویسنده وداها و قانونگذار هندوهاست. همسر او به نام ساراس واتی (Sarasvati) (الهه آب های مقدس) نامیده می شود. برهما می تواند در عین حال به صور مختلف تجلی نماید به همین دلیل پرستش خدایان متعدد در نظر هندوی، پلی تئیسم(Polytheism) و یا تثلیث تلقی نمی شود زیرا هریك از این خدایان، تجلی ازوجودبرهما است. خداممکن است به اسامی مختلف نامیده شود، ولی همه این اسامی حکایت از وجود یکتای برهما می کنند.

۲ - **شیوا:** یکی ازبزرگترین خدایان منطقه جنوب و جنوب شرقی آسیا، خدای کشنده و هلاك كننده، مظهر فعالیت و یا بی حرکتی و استراحت مطلق منبع خوبی و یا بدی، به طور خلاصه شیواخدائی است که تمام صفات مختلف،برای تشکیل وحدت،در او جمع است. اگر کسی می میرد و یا برگ درختی به زمین می افتد، معلول اراده و قدرت شیوا است. ولی بایدتوجه داشت که در کشوری که سمسارا (Samsara)یا تناسخ ارواح به عنوان یکی از اصول مسلم، ثابت و تغییر ناپذیر طبیعت،شناخته شده، مرگ و نیستی معنا ندارد. بلکه مردن عبارت است از انتقال حیات فعلی به زندگانی دیگر. بدین سبب عمل شیوا موجب سعادت بشر و سر سری عالم است،نه نابودی و نیستی کامل.

شیوا را در نقش مختلف مجسم می کنند. شیوا را، به تقلید از مجسمه های بسیار قدیمی که در اکتشافات باستان شناسی پیدا شده، در نقش الهه رحمان و یا به صورت انسانی با بعضی نیمه مرد و نیمه زن یا دست های متعدد، گردن بندی از سر مرده گان بر گردن، تبرزین و روبند خاکی در جسمه هلالی از ماه بر روی سر که جسم او را مار احاطه کرده اند مجسم می نمایند. و یا تصویری از مرد برهنه ی با آلت تناسلی به حالت نعوظ کامل که درمقابل او زن برهنه ای بر روی نشسته و به آلت مرد نظاره و یا آن را مس می کند، ترسیم می کنند. مجسمه ها و یا تصاویری که متعلق از شیوا و یا سایر خدایان در حال اعمال جنسی می سازند، بمنزله صحیحی است که برای پرستش کنندگان و خدایان هندو حکم مرجع است. این تصاویر را هندوها در معرض دید در اتاق های منازل خود و یا در معابد آویزان می کنند و با احترام کامل به آنها می نگرند.

یکی دیگر از نقوش شیوا، مجسمه و یا تصویر مرتاضی است که در حال تفکر بر روی خاکستر نشسته و گیسوان خود را پریشان کرده است. و یا در حالت رقص بر روی جسد شیطان، که چهار بازو از دو طرف گشاده و در هوا دست افشانی می کند.

همسر شیوا از امتیازات خود شیوا برخوردار است و در نقاط مختلف آسیا به اسامی گوناگون نامیده می شود. در نقطه ای او را پرباتی (Parbati) دختر هیمالیا، و در جای دیگر او را اوما (Uma) نور، درگاهی بزرگ (Durga) (دست نیافتنی) و یا کالی سیاه می گویند و در تمام نقاط مانند خود شیوا او را می پرستند. فرزند شیوا از پرباتی دو چهره گردو دار، گانیشا (Ganesha) نام دارد که با پیکر انسانی با سر فیل در تمام معابد شیوا نمایش داده می شود.

۳ – ویشنو، محافظ کل و مظهر مهر و محبت، خدائی که از فراز آسمان ها مراقب احوال انسان هاست و در مواقع خطر به یاری آنان می شتابد. ویشنو محبوب مردم هند است. صورت او را درنقش مردی با چهار دست و بازو مجسم می کنند که در یک دست حلقه، قرص، در دست دیگر گرز آهنی به علامت پادشاهی و در دو دست دیگر، صدف حلزونی و گل نیلوفر آبی به علامت عصمت و طهارت گرفته است. بر سر او تاجی است، پاهای او کبود و جامه ای زرد به تن دارد، موقع خواب بر روی چنبره ماری استراحت می کند. یا او را به عنوان نشانه خورشید سوار بر عقاب بزرگی (Garuda) در حال عبور از آسمان ها نقش می نمایند. ویشنو برای نجات انسان ها ده مرتبه به صور

مختلف ظاهر شده که از همه معروفتر کریشنا، ارابه ران شاهزاده آرجونا و رب می باشد

یك فرد هندو در زندگی خود باید چهار هدف و وظیفه را دنبال نماید:

۱ - تکلیف نسبت به خدایان که او را دهاما Dhama «شریعت» می گویند.

۲ - انجام وظایف دنیائی یا آرتا Artha

۳ - لذائذ جسمانی یا کاما Kama

۴ - وصول به مرحله «کمال یا مُکشا Moksha

یکی دیگراز معتقدات مذهبی هندوها حرمت فوق العاده و درحد پرستشی ست که به گاو می گذارند. درنظر هندوها گاو رمز تقدس و عظمت است و هر عضو بدن این حیوان را جایگاه یکی ازخدایان می دانند. حتی فضولات و مدفوع او نیز قابل تقدیس است و نباید دور افکنده شود. دربول این حیوان بدن خود را شستشو می دهند. عقیده به تقدس گاو که با آمدن آریائیهابه سرزمین هندواردشده وتاکنون به قوت اولیه خود باقی مانده، یکی از موجبات اختلاف شدید هندوها و مسلمانان است. قتل گاو در نظر هندوها از گناهان کبیره محسوب می شود و هر کس که مرتکب این عمل شود از کاست اخراج می گردد.

جشن های مذهبی هندوها غالبا مصادف با تغییر فصل است و مهم ترین آن ها عبارتند از:

هولی(Holli) ، هولی بزرگ ترین جشن مذهبی هندو است. دراین جشن بهاره که به مناسبت کریشنا بر پا می شود، طبقات اجتماعی (Caste) و ممنوعیت های مربوط به آن به کلی فراموش می شود. هندوها بدن و جامه های خودرا به رنگ های سرخ و زرد می آرایند و تمام مدت جشن را با شادی و شادکامی می گذرانند.

دیوالی (Divali)، «جشن نورها» که به مناسبت کالی (Kali)، همسر شیوا و لاك شیمی (Lak shimi)، همسر ویشنو، در پائیز برپا می شود. در این جشن بر سر در خانه ها چراغ های کوچك و یا چرغ های فتیله ای می افروزند و هزاران نفر از هندوها به زیارت اماکن مقدس مثل وریندابان (Vrindaban)، مرکز زیارتی پیروان ویشنو و یا به واران اسی (Varanasi) در الله آباد می شتابند.

فصل دوم :

جنیسم (Jainism)

نیمه، اول هزاره، قبل ازمیلاد مسیح، جهان شاهد انقلابات بزرگ مـــــذهبی و بوجود امدن ادیان جدید بود. افکارمذهبی که حاوی اندیشه های نو انقلابی بودند به سرعت منتشر می شدند. سیاحان و قطار جاده، ابریشم، با استفاده ازاوقات فراغت و بیکاری فراوانی که در اختیار داشتند، این اندیشه هارا که همراه خود به ارمغان برده بودند، همه جا بازگو می کردندودراثرتکرار، خود به صورت سیلمی مذهبی در می امدند. درفاصله زمانی کمتر از دویست سال،هفت آئین جدید مذهبی به ظهور رسید. نقطه، این تغییرات بزرگ مذهبی با ظهور زرتشت در ایران بسته شد و به تدریج امواج افکارجدید به دیگر نقاط عالم سرایت کرد و مذاهب یهود، جینی، بودائی، کنفوسیوسیسم ، تائوئیسم و مونیسم به وجود آمدند. شش تن از فلاسفه بزرگ یونان، طالس، اناکسیماندر، اناکسیمس، گزنفون، فیثاغورث و هراکلیت، گرچه این ها پس از زرتشت به دنیا آمدند، ولی مربیان و حاملان همین افکار انقلابی مذهبی در یونان و معاصران انقلاب مذهبی هند بودند.

قرن ششم قبل از میلاد، برای هندوستان عصر تغییرات مذهبی و فروپاشی نظم و شالوده سیاسی - اجتماعی قدیم بود. تعدادی ازامیرنشین ها و قبیله ها،به جمهوری های کوچك مستقل تبدیل شدند که چون فاقد قدرت سیاسی لازم بودند، به حکومت نشین های بزرگتری متکی گردیدند. درفاصله زمانی بین انتقال قدرت و ازبین رفتن نظام قبیله ای تابه وجودآمدن نظام جانشین، افراد جامعه خودرا در سرگردانی اجتماعی و اخلاقی حس می کردند که منجر به تشنجات مذهبی وپیدایش ادیان مختلف گردید. آنچه بر سرعت تحولات مذهبی می افزود، امتیازات خاصی بود که برهمن ها درنظام طبقاتی (Caste) برای خود قائل شده بودند. برهمن ها خود را سرآمد طبقات اجتماعی می پنداشتند و می گفتند که تنها برهمن ها می توانند از دور تسلسل حیات و مرگ و توالدهای مجدد رهائی یافتندوپس از مرگ به نیروانا ملحق شوند. زیاده رویها و تقدس گرائیهای برهمنهابامخالفت سایر طبقات اجتماعی،به خصوص طبقه، شاهزادگان و امراء،مواجه و سرانجام به پیدایش دوددین جدید،جینیسم و بودیسم، منتهی شد.

سیاستگذاران این دو آئین، که هر دو از طبقه، شاهزادگان بودند، وجود هرگونه خدا را منکر شدند. آسمانی بودن وداها و امتیازات طبقاتی را مردود شناختند.

اصول ادیان جینیسم و بودهیسم از اعتقادات شرامانا‌ها (Shramanas) که در قرن ها قبل از انقلاب مذهبی هند می زیستند و عقایدی مشابه عقاید «ماهاویرا» را تعلیم می دادند، ریشه گرفته است.

ناتاپوتاواردهامانا (Nata Putavardhamana)، که در بین پیروان خود به ماهاویرا «قهرمان بزرگ» و یا جینا «فاتح» مشهور است، پسر دوم سیدهارتا (Siddhartha) ازطبقه، کشاتریا(Kshatryia)، یکی از فرمانروایان محلی بود که در سال ۵٤۰، ق.م در کوندا گراما (Kundagrama) درنزدیکی شهر جدید پاتنا (Panta) درایالت بهار (Bihar) هندوستان به دنیا آمد. ماهاویرا،ازطرف پدر و مادر از طبقه، اشراف بود و به سبک و روش شاهزادگان در قصر مجلل پدر خود تربیت شد و پرورش یافت. بعضی ازمحققین او را مجرد و عده ای متأهل و صاحب یک فرزند دختر نوشته اند.ماهاویرا پس از موت والدین خود درسن ۲۸ سالگی ترک زندگی خانوادگی گفت و به هیئت گدای مرتاضی درجستجوی حقیقت ورستگاری وخلاصی ازدورتسلسل حیات و مرگ برآمد. درآغاز، روشی را که پارسوا (Parsva)، مرتاض دیگر هندی در ۲۵۰ سال قبل از او وضع نموده بود، پیش گرفت. پارسوا را پیروان جینا،بیست و سومین و جینز بیست و چهارمین معلم بزرگ و راهنمای بشریت (Tirthankaras) می دانند.

درطول ۱۲سال، ماهاویرا چون ولگردان به همه جامسافرت کرد و نهایت سختی و ناراحتی را برخود روا داشت. درروزهای نخست، تنها یك جامه برتن داشت ولی پس ازسیزده ماه، تنهاجامه، خودرانیزبه دور انداخت وبرای بقیه، عمر برهنه به سر برد.در روزهای گرم تابستان، درزیرآشعه، سوزان آفتاب می نشست ودرزمستان های سرد بدون هیچ گونه بالا پوشی مسافرت می کرد. نه به امور دنیا علاقه ای ازخود نشان می داد و نه وابسته دنیای دیگربود. نه آرزوی حیات داشت و نه اشتیاق مرگ. در هیچ شهری بیش از ٥ روز نمی ماند و درهیچ قریه ای بیش ازشبی به سر نمی برد. ازبیم ایجاد دلبستگی و علاقه، ازمصاحبت و مجالست با مردمان پرهیز می کرد. همیشه درافکارخود غوطه وربود و معتقد شده بود،که طهارت نفس جز از راه تحمل رنج و ریاضت و خودداری از کشتن سایر جانداران(Ahimsa) به دست نخواهد آمد. تنها در ایام بارندگی دریك محل توقف می کرد. زیرادرفصل بارندگی،حشرات وحیوانات

مختلف در صحرا و جاده ها پراکنده می شوند و او می ترسند مبادا در حین عبور تعدادی از آنها را ناخودآگاه لگدمال کند و این مخالف عقیده ای بود که در تمام عمر خود از آن پیروی می کرد.

برطبق روایت کتاب مقدس جینی، ناتاپوتا درسال سیزدهم درحین ریاضت به نیروان دست یافت وبه بلوغ کامل (Kevata) نائل گشت و به جین «فاتح» ملقب شد مهاویرا،ازآن پس به میان مردم بازگشت و به تبلیغ آئین جدید پرداخت و به صورت یک معلم تا پایان عمر به وعظ و تعلیم مشغول بود. به عقیده مهاویرا، علت تمام بدبختی های بشر، اتصال بین جسم مادی باروح خالص و جاودانی اوست. برای رهاسازی روح و وصول به مرحله نیروانا، باید جسم راتحت فشار و شکنجه قرار داد. رستگاری،در آزادسازی روح ازتعلقات دنیوی است.

«قانون برجسته جینی ها را همانگونه که هست ازمن فرا گیر، تعصب و فریب، حرص و آز، خشم و غرور، آدم عاقل باید از همه این ها اجتناب کند. اگر اورا بزنند نباید عصبانی شود. اگر به او دشنام دهند نباید احساساتی شود. باید فکرآرام و متین، باید همه چیز را تحمل کند و سرو صدای بیهوده راه نیاندارد.»

غایت منظور و هدف نهائی مذهبی مهاویرا و سایر معلمین و راهنمایان هم عصر او، در درجه اول،یافتن راهی برای رهائی از دور تسلسل حیات و مرگ، و وصول به نیروانا بود. فلسفه جینیسم ازجهات مختلفی با فلسفه هندوها و بودیسم اختلاف دارد. جینا معتقد بود که تعداد نامتناهی موجودات ذیروح (Jiva) و غیر ذیروح (Ajiva) وجود دارند که هریک دارای تعدادی بی شمار صفات خاص خود می باشند. حقیقت و ماهیت اجسام، بیرون ازآگاهی وادراک ما قراردارد. ولی ازآنجا که تعداد ارواح موجود درجهان هستی نامحدودند، عده ی زیادی ازآنها به اجبارازراه تناسخ (Samsara) به دورتسلسل جهانی رانده می شوند.قسمتهائی ازجهان بدون آغاز و بی پایان هستی نیز دردورتسلسل جهانی قرار می گیرند.هریک ازادوارجهانی، به مراحل فرازو نشیب تقسیم می شود و هریک ازمراحل، تمدن بشری را به سوی شکوفائی و یا سقوط سوق می دهد. درحال حاضر (دوران حیات مهاویرا) ما درپنجمین مرحله از مراحل نشیب به سر می بریم. گرچه ظهور و سقوط تمدن ها معلول گردش جهانی و ادوار مختلف آن هستند، ولی ازنقطه نظر ادمی، انسان در وصول به رستگاری ازاد است. تنها ارواح آزاد شده از دور تسلسل حیات و مرگ، ازحقیقت اجسام آگاهند. روح آزاد و در حالت

اصلی، در همه دوران چه درگذشته و چه درآینده، برهمه چیز واقف است، اما وقتی در درون جسمی حلول نمود، دانش او به علت محدودیت جسمی تنزل می کند و محدود می شود. مثل عامیانه ای که برای تشریح این فلسفه گفته می شود،حکایت شش نفر کور است که هریک‌قسمتی از بدن فیل بسیار بزرگی رالمس می کنند و فیل را براساس ادراکات خود تعریف می نمایند. یکی،فیل را حیوانی شبیه به مار می داند، دیگری دیواری بلند ازگوشت تلقی می کند، سومی،فیل به نظرش شبیه ریسمانی است و چهارمی،او را با ستون استواری مقایسه می کند و به همین ترتیب هریک نظری کاملاً مغایرباحقیقت امر ابرازمی کنند. تنهاروح آزاد، ازحقیقت وجود فیل آگاه است.

بنابرآئین جنیسم، ارواح موجود دراجسام به پنج طبقه تقسیم می شوند:

۱ - ارواح اجسامی که تنها واجد حس لامسه هستند، مثل زمین، آب، هوا، آتش و کلیه موجوداتی که ما به نام نباتات می نامیم.

۲ - ارواح اجسامی که دارای دو حس لامسه و ذائقه هستند، مثل کرم و صدف.

۳ - ارواح اجسامی که می توانند ازسه حس لامسه، ذائقه وبویائی بهره ببرند، مثل حشرات.

٤ - این دسته شامل ارواحی است که ازچهار حس لامسه، ذائقه، بویائی و بینائی برخوردارند، مثل پروانه و ملخ.

۵ - در مرحله، پنجم،حیواناتی قرار دارند که واجد پنج حس کامل هستند، چهار دسته ازحیوانات در این رده قرارمی‌گیرند: موجودات شریر، موجودات سطح بالا، انسان و ارواح بهشتی.

درباره انتقال‌ارواح‌ازهریک ازسطوح پنجگانه به سطح دیگری، از درجات پائین به بالا و یا بالعکس، مهاویراعقیده هندوها مبنی بر وجود قانون جهانی «کارما» را با تغییراتی می پذیرد ومی گویدهرحرکت، هراندیشه، هرکلام وهرعملی نتیجه ای به بار خواهد آورد و این نتیجه به نوبه خودموجب به وجود آمدن اثر دیگری خواهد بود. تسلسل علت و معلول و تاثیر آنها در بوجود آمدن اثرات متوالی دیگر، به نام قانون «کارما» خوانده می شود. کارما از نظر جینا، عامل مشخصی است، در صورتی که هندوها آن را قانونی از قوانین طبیعت می دانند. به عقیده، جینا، کارما از ذرات بسیار ریز تشکیل شده‌که همانگونه که گل برخمیرکوزه‌گری می چسبد، بر جوهر روح

رسوب می نماید. توالدهای متوالی و اثرات اعمال ناشایست، در طی سال ها برضخامت این قشر می افزاید. انتقال روح درهرتولدی و قرارگرفتن ان درهریک ازطبقات پنجگانه بالا، باتوجه به ضخامت قشرکارما،تعیین می گردد. هرچه قشرکارما ضخیم تر باشد، روح درمرحله تناسخ،درطبقه، پائین تری قرارخواهد گرفت. برای وصول به رستگاری (Moksha)، شخص باید بااعمال نیک خود از غلظت قشر کارما بکاهد و روح را رهائی بخشد. اعمال ناشی ازخودخواهی و بی رحمی برغلظت قشر می افزاید کارمای حاصله از ریاضت ارادی،باعث پراکندگی کارمای قبلی چسبیده به روح و در نتیجه سبک شدن روح می شود و درآخرین مرحله، صفا و پاکی، روح می تواند برفرازجهان هستی به پروازدرآید و برای همیشه به نیروانا ملحق و ازحقایق امورآگاه گردد. در مورد شخصیت هائی امثال مهاویرا که به مرحله، رستگاری درآخرین حیات خود رسیده اند، تنها باقیمانده کارماست که آنان را به زمین متصل می کند و وقتی که این باقی مانده نیز ازراه روزه و ریاضت ارادی از بین رفت، به عالی ترین بهشت خدایان و استراحت ابدی نائل خواهد شد.

جینا،نه تنها اعتقاد به جبر و سرنوشت رانعلیم نمی دهد، بلکه اصولامنکر وجود خدا، روح جهانی، قادر متعال و اسامی مثل آنها می باشد. براساس تعلیمات او چیزی برای پرستیدن وجود ندارد. عقاید شرک آمیز هندوها درباره خدایان را مردود می داند و حتی صحبت در اطراف پرستش و ستایش را محکوم می نماید.

« انسان تو خودت دوست خودت هستی چراآرزوی دوست دیگری ورای خودت را داری؟ »

به عقیده ماهاویرا، انسان باید تنها به عمل و کردار خود متکی باشد و به آن توسل جوید. دعا به درگاه خدایان،امری زائد و بیهوده است. استمداد و استعانت از بشری و یا کتابی نیز بی اثر است. روحانیون و برهمنان، کوچکترین تأثیری در زندگی روحانی افراد دیگر نمی توانند داشته باشند.وداها، اسمانی و مقدس نیستند و سر سوزنی در خلاصی شخص از قانون خلل ناپذیر کارما، تأثیر ندارند. تنهاراه وصول به سرمنزل سعادت و نیروانا، ریاضت است و بس. ریاضت هائی که باعث انقطاع انسان از جهان مادی می گردد و تمام قوای عقلانی، بدنی و شهوانی را دراختیار روح انسان قرار می دهد.

یک فردجینی نباید برای طلب کمک و یا ترحم حتی به ارواح آزاد شده متوسل

گردد. بلکه باید در راه کوشش برای آزادی و وصول به رستگاری، از ارواح آزاد شده الهام بگیرد. به ندرت اتفاق می افتد که روحی دردورتسلسل تناسخ به مرحله پنجم و مراحل پنج گانه ارواح ارتقاء یابد و در بدن انسانی حلول کند. بنا براین هرکس باید از هر فرصتی برای رستگاری و نجات روح خود استفاده کند و سه روش زیر را به کار بندد

۱ - دانش درست

۲ - ایمان درست

۳ - کردار درست

دانش درست ازراه شناسائی آئین جینا، ایمان درست ازراه عقیده به آئین جینا و کردار درست ازراه به کار بردن دستورات او حاصل می گردد. درراه نخستین،بدون کردار درست و عملی نمودن آنچه از راه دانش و ایمان به دست آمده، پشیزی ارزش ندارد. به همین مناسبت راهبان جینی وکلیه پیروان این آئین باید سوگند یاد کنند که عمال خودرابرگفته هاودستورات جینا منطبق نمایند.

مهم ترین واساسی ترین دستورماهاویرا، احترازازکشتن ویا آزارسایر جانداران (Ahimsa)) است. استفاده از زور و آزار سایر جانداران حتی به طور غیر عمد باعث به وجودآمدن کارمای زیان بخش است. آزار عمدی، شدیدترین نتایج را به بار خواهد آورد. چون درهرگوشه ای ازخاک، به خصوص درکشورگرم و مرطوب هندوستان، جانوران، حشرات و سایر جانداران مختلف زندگی می کنند، با اجرای قانون آهیمسا، میدان فعالیت و معاش جینی ها بسیار محدود است. یک فرد جینی باید گیاهخوار باشد. او نمی تواند به مشاغلی از قبیل کشاورزی، نجاری، اره کشی درختان، قصابی، آشپزی و آهنگری اشتغال ورزد. ازاین جهت،جینی ها به تجارت و مرابحه روی آورده اند و هریک ثروت سرشاری کسب کرده اند.

برطبق تعلیمات جینا، هریک از موارد چهارگانه زیر سر چشمه و علت به وجودآمدن کارمای مضر است:

۱ - وابستگی و تعلق خاطر به اشیاء مادی دنیائی، مثل غذا، لباس، منزل، زن، جواهرات و ثروت.

۲ - تسلیم شدن به احساسات شدید انسانی، مثل خشم و عصبیت، غرور، فریب، حرص و آز، دوستی و تنفر، تقلب و فریب.

۳ - قراردادن جسم و روح متحداً در خدمت اشیاء مادی.

٤ - باورهای نادرست و غیر حقیقی.

برای سبک نمودن روح و کاهش ضخامت قشر کارما، هر فرد جینی باید متعهد شود که به دستورات دوازده گانه زیر عمل نماید:

۱ - بی آزاری نسبت به کلیه جانداران (Ahimsa).

۲ - راستگوئی و صداقت.

۳ - احتراز از دزدی.

٤ - پاکدامنی و عفت.

٥ - قناعت به حداقل مایحتاج زندگی و اشیاء دنیائی.

٦ - حداقل مسافرت و در نتیجه محدود نمودن گناهان و آزار سایر جانداران به طور غیر عمد.

۷ - عدم وابستگی و علاقه به همه چیز.

۸ - اجتناب از بدگوئی و غیبت دیگران، برداشتن اسلحه و یا نفوذ شیطانی در دیگران.

۹ - صرف حداقل چهل و هشت دقیقه در هر روز برای تفکر و در خود فرو رفتن (Samayika) - صلح کامل با دنیا - تفکر در این که روح آدمی در صورت طهارت تا چه حد قدرت عروج دارد. در صورت امکان این تمرین سه مرتبه در روز انجام گیرد.

۱۰ - صرف قسمتی از روز در اندیشه تعهدات مذهبی خود و اعمالی که باید از آن ها اجتناب کند.

۱۱ - هرچندگاه، ۲٤ ساعت با روزه کامل به هیئت مرتاضان به سر کند و از استفاده از عطریات، زینت آلات، خوردن غذا، آشامیدنی ها، زن و اسلحه در طول این مدت پرهیز نماید. روزها سه تکه لباس و شب ها دوتکه بیشتر نپوشد و بدین طریق پیوندی بین خود و سایر راهبان (Posadha) به وجود آورد.

۱۲ - حمایت از جامعه مرتاضان و اهدای هرچیزی که ممکن است بهر قبول نمایند، از قبیل غذا، آب، لباس، کوزه، پتو، حوله، رختخواب، حصیر و سایر لوازم زندگی.

هریک از پیروان جین که طالب مدارج عالیتر روحی هستند، باید حقیقت (Deva)

را ستایش کند. معبودی مثلآیکی ازمعلمان و رهبران بشریت (Tirthankara) - را برای خود برگزیند. به معلمان مذهبی (Guru) احترام گذارد. به تعلیمات جینا (Dhama) ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. از قمار، خوردن گوشت، می گساری، زناکاری، شکار، دزدی و عیاشی پرهیز کند. شش بار درهرماه زندگی زاهدان پیش گیرد. ازخوردن سبزی های نا پخته احتراز کند. بین غروب آفتاب و بر آمدن کامل خورشید ازخوردن غذا و نوشیدن آب اجتناب کند،تامبادا حشره ای که در غذا و یا آب افتاده، تصادفا خورده شود. از زن خود دوری گزیند و بلن اورا که ممکن است موجب اغوی او گردد هرگز نبیند. هرگز به کاری که او را به امور دنیائی وابسته و آلوده نماید و ویرانی زندگی به بار آرد، دست نزند. به باقیمانده غذا اکتفا کند. لباس مرتاضان بپوشد و در بناهای مذهبی و یا درجنگل، تنها زندگی نماید.

با رعایت دستورات فوق یك فرد جینی به جرگه، مرتاضان واقعی وارد می شود و واجد صفاتی می گرددکه جینا آنهزا صفات مردان می نامد. او دررفتارخودجدی، رحیم وخوش خلق،خوش رفتار،عاقل و افتاده ومهربان، درگفتارخودمراقب، سپاسگزار و نیکوکار است. از ارتکاب گناه می ترسد و به پیران و عادات کهن احترام می گذارد. ورود به حلقه مرتاضان مستلزم انجام تشریفات بیشترو رعایت قوانین خاص مرتاضان نیز هست. شخص داوطلب، در قدم اول تمام مایملك و البسه و جواهرات خود را به اقوام ویا به دیگران می بخشد. سرخود را می تراشد و لباس مرتاضان به تن می کند. لباس او از سه تکه بالاتنه و دوتکه پائین تنه تشکیل می شود. رنگ لباس،به توجه به فرقه انتخابی،تفاوت می کند. تمام دارائی او مشتمل خواهد بود بر لباسی که برتن دارد، چندتکه پارچه که باآن ها حشرات را ازخود دور می کند و یادرمقابل دهان و بینی خود می گذارد تا هوا را از وجود حشرات تصفیه نماید، چندکاسه چوبی برای گذاشتن غذا، یك جارو برای برکنار کردن حشرات از مسیر خود. از این لحظه به بعد، او یك ولگرد بی خانمان است. تعهداتی را که او باید به عهده گیرد از تعهدات پیروان عادی شدیدتر و مؤکدتر است. او نباید مرتکب زور، آزار و یاقتل هریك از جاندارانی که درهریك از طبقات ۵ گانه قرارمی گیرند،به طورعمد و یاغیر عمد،شود و نباید آنچه را که به او هدیه نشده است تصاحب نماید. او نباید در مقابل هیچ حدثی تعظیم کند، ویاارتباطی باجنس مخالف خود داشته باشد. اونبایدهیچگونه عشق و وابستگی دوستی و محبت نسبت به هرشخص ویا هر شیئی دروجود خودذخیره نماید.اونبایدتمر

و یا تمایل نسبت به هرصدائی، رنگی، بوئی درخود حس کند. به عبارت بهتر،او باید نسبت به هرچیز که با یکی از حواس پنج گانه بشر قابل درک است، بی تفاوت باشد. او باید بر ادراکات، کلمات و کردار خود حکومت مطلق داشته باشد. او باید غذای روزانه خودرا از راه گدائی تأمین کند و نباید اهمیت بدهد که به او صدقه می دهند.

مهاویرا،نظام طبقاتی (Caste) هندوهارا به شدت محکوم می کرد و تمام پیروان خودرا، که غالباً ازطبقه اشراف و امرا بودند،درشرایط مساوی ودریک نظام رهبانی قرار می داد. ماهاویرا، پس از سی سال تعلیم درسال ۴۶۸ ق. م در قصبه پاوا (Pava) نزدیک زادگاه خود، باخودداری از خوردن غذا و نوشیدن آب، خودکشی کرد. پیروان او نیز،برای وصول به رستگاری، نذر می کنند که در دوران پیری و سنین آخر عمر، با تأسی به روش پیشوای خود، از راه اعتصاب اختیاری به زندگی خود پایان دهند. برطبق عقاید دیگامبرا (Digambra)،راهی برای رستگاری زنان وجود ندارد، مگر آن که در تولد آتی خود به صورت مردی به دنیا آیند.

دستورهای مذهبی ماهاویرا به طور شفاهی تا زمان بهادرآباهو (Bhadrabahu) سینه به سینه نقل می شد و بهادر آباهو تمام شریعت جینارا از بر می دانست. پس از درگذشت بهادر آباهو، در آغاز قرن سوم قبل از میلاد، تعالیم ماهاویرا در ۲۱ قسمت (آنگا Angas) نوشته و جانشین ۱۴ متن قبلی پوروانس(Purvas) گردید. متن جدید گرچه مورد قبول فرقه «سفید جامگان» قرار گرفت، ولی «آسمان جامگان» که معتقد بودند که شریعت قبلی مفقود گردیده، متن جدیدرا مردود شناختند.

مدت دو قرن پیروان مهاویرا جمعیت کوچکی را تشکیل می دادند. وقتی که بنیانگذار سلسله موریان (Mauryan) به نام شاندراگوپتا (Chandra-gupta) ۳۲۱ - ۲۹۷ قبل ازمیلاد، ازتاج و تخت خود صرف نظر کرد و به آئین جینا درآمد، تعداد پیروان ماهاویرا افزایش فوق العاده یافت وجینیسم درشرق و غرب توسعه پیدا کرد. قحطی بزرگی دردوران سلطنت موریان ها اتفاق افتاد و عده زیادی از پیروان ماهاویرا ازدره گنگ به طرف جنوب و ایالت دکن مهاجرت کردند. این جمعیت در سر زمین میسور، معبد بزرگی برای پرستش و اجرای مراسم عبادی برپا نمودند که از زیباترین بناهای هندوستان ودنیا محسوب می شود. به طوری که شایع است، وقتی که بهادرآباهو،پس از دوازده سال اقامت در جنوب،به بهار مراجعت کرد، مشاهده نمود که در اغتشاشات حاصله از قحطی، راهبان آئین جینا در شمال، شیوه، قدیم برهنگی را

ترک گفته و جامه برتن می کند. همین امر باعث بوجود امدن دو فــــرقه سوتام بارا (Svetambaras) (سفید جامـــــــگان)، مقیم شمال، و دیگام بارا(Digambaras) (آسمان جامگان)، مقیم جنوب هندوستان گردید و این جدائی در اولین قرن میلادی تثبیت شد. شریعت سفیدجامگان مشتمل بر ۸۴ باب در قرن پنجم میلادی به زبان اردها - مگادهی (Ardha magadhi) نوشته شده است.

انکار وجود خدا درآئین جیناباید به این معنا تعبیر شود که پرستش و دعا نیز دراین آئین وجودندارد. جینی ها از بین تمام خدایان و بت هاومقدسین، تنها روح آزشده رهنمایان بشریت (Tirthankaras) راستایش می کند. ولی دعای آنان برای طلب مغفرت ، ترحم وبخشایش گناهان نیست.، بلکه این ادعیه به منزله، پیام به کسانی است که برای رستگاری روح خود در تکاپو و کوشش هستند. البته این جنبه، مسلکی و نظری مسئله است. ولی درعمل، پرستش درآئین عملی جینا صورت دیگری پیدا کرده است تعدادی از پیروان ماهاویرا، به خدایان هندو،برای طلب کمک،متوسل می شوند. دربسیاری از معابد جینی ها، تصاویر و مجسمه های خدایان هندو درکنار مجسمه های راهنمایان بشریت دیده می شوند. خودماهاویراچهره ای درردیف کریشنا، ویشنو و شیوا به خود گرفته، ومجسمه او در ردیف مجسمه های سایر خدایان و مقدسین هند، مورد پرستش هستند. برهمن های هندو مراسم تولد،ورود، ازدواج و مرگ پیروان ماهاویرا را برگذار می کنند. چون درآئین جینی، نظام جدیدی که بتواند جانشین نظام طبقاتی هندو (Caste)گردد پیش بینی نشده، نظام طبقاتی هندو در آئین جین دوباره جای خودرا پیدا کرده است. با آنکه ماهاویرا درتمام تعلیمات خود ز زهد و تقوی و عدم دلبستگی و علاقه به دنیای مادی سخن گفته، پیروان جینی امروز به شتن ثروت های گزاف و پول سرشار مشهورند.

درخانه، هرجینی محرابی از چوب ساخته شده که درآن تصاویر و مجسمه هائی ز ماهاویرا و سایر راهنمایان بشریت قرار دارد. هر فرد جینی مؤمن، سحرگاه و قبل ز طلوع آفتاب از خواب بر می خیزد و با حلقه هائی که از ۱۰۸ غنچه گل درست شده درمقابل ۵ تن از مقدسین دعا می کند و به طرف شرق و غرب و شمال وجنوب دست به سینه تعظیم می نماید و وقتی برای پرستش به معبد نزدیک می شود، جوراب و کفش خودرا در خارج از معبد از پای در می آورد. دردالان معبد خالی از زعفران برپیشانی خود می گذارد و دعای نیساهی(Nisiahi که از راه،کناره گیری از گناه و وابستگی

های دستانی کمک می نماید)را تکرار می کند. درداخل معبد اجازه می خواهد تاپای تیرتن کرارا بشوید. پس ازکسب اجازه، جواهرات و گل های قدیمی را از مجسمه جدا می کند. سپس پاهای مجسمه را با آب، شیر و پنج شهد دیگر می شوید. مجسمه را خشک می کند ودرچهارده نقطه از بدن مجسمه، از سرتا انگشتان پا، بارعفران خال گذری می نماید. درطول تمام این تشریفات،سرود های مذهبی ترنم می شود. بخور می سوزانند وچراغ ها رادراطراف معبد می گردانند. غذاهائی ازبرنج پخته بر روی میزهای خارج از معبد برای مستمندان می گذارند. درپایان مراسم، پرستش کنندگان در مقابل مجسمه سه بار تعظیم می کنند و دعا می خوانند سپس عقب عقب به طرف درخروجی می روند و دعای بیساهی (که به آنان اجازه می دهد درباره به امور دنیائی مشغول شوند)را تکرار می کنند. بادست های بهم پیوسته با تعظیم ازدرمعبدخارج می شوند.

در دوران طولانی تاریخ سیاسی هندوستان،جنیسم گاهی از حمایت و جانبداری بعضی از سلاطین و شاهزادگان برخوردار بوده و معابد مجللی برجود آمده است. ولی با طلوع مجدد هندوئیسم و برپائی مراسم عبادی بهاکتی (Bhakti) دربرابرمجسمه های شیوا (Shiva) و ویشنو (Vishnu) درقرون وسطی، آئین جینا روبه رکود نهاد و تنها به دو نقطه هندوستان، گجرات و برجستان (Barjasthan) (مرکز سفیدجامگان)و دکن ومیسور(مرکز آسمان جامگان)،محدود شدوتابه امروزنیز به همین وضع باقی است.ولی جینیسم،برخلاف بودیسم، زادگاه اصلی خودراترک نگفت ودرخاک هندوستان باقی ماند. علت این امراحتمالاًشدت ایمان پیروان این آئین بوده که نفوذ اجتماعی و ثروت و اقتدار خود را برای پایدارنمودن و رفع ناراحتیهای جنیسم به کار انداخته اند. مقارن ایامی که پروتستانیسم دراروپا رونق گرفت، فرقه‌ء دیگری ازسفیدجامگان به نام استهاناکاواسی (Sthanakavasi) ساکنین عمارت،ضمن قبول اصول عقایدماهاویرا، برعلیه هرگونه بت پرستی برخاستند وعبادات درمعابدرامخالف تعالیم ماهاویرا اعلام نمودند.

برای مذهبی که پیروان آن ازسه میلیون نفر تجاوز نمی کند، جینیسم در هندوستان ازنفوذی به مراتب بیشتر از تناسب عددی خود برخوردار است . به حدی که اثرات آن درزندگی روزمره هندوهاوحتی دربین شخصیت های مهمی چون مهاتماگاندی (Mahatma Gandi) نیز به روشنی دیده می شود.گاندی گرچه از پیروان جینا نبود، ولی چون در بین جینی ها پرورش یافته بود، سیاستهای ضداستعماری او تحت تأثیر تلقینات جینا شکل گرفته بودند.

فصل سوم :

بودیسم

من در بسیاری از توالدها برای یافتن سازنده جهان هستی سهیم بودم ولی او را نیافتم. توالدهای متوالی بسیار دردناکند ای سازنده ی بنا، دگرباره خانه ای نخواهی ساخت. تیرها شکسته و تیرها نابود شده اند. شوق وصل به نیروانا، نابودی کامل خواهش های نفس را در پی آورده است.

دهاماپدا ٤-١٥٣
Dhamma puda

بودا (منوّر و رستگار شده) بنیانگذار دین بودائی، به سال ٥٦٠ ق. م در شمال هندوستان، در قصبه لوم بی نی (Lumbini) نزدیک مرزهای کنونی هندوستان و نپال، به دنیا آمد. پدرش شودهانا (Shuddhodanna) یکی از راجه هائی بود که بر ایالت کوچکی فرمانروائی داشت.

افسانه های گوناگونی درباره تولد و دوران کودکی بودا گفته شده و حتی زندگانی قبل از تولد بودا نیز، براساس فلسفه تناسخ، از این اسطوره سازی ها برکنار نمانده است. مثلا می گویند، که قبل از حلول روح بودا در جنین مادری، بودا از جایگاه خدایان در بهشت توشیتا (Tushita) به زمین نظر انداخت تا بهترین محل و شایسته ترین مادر را

برای زندگانی آینده خود و مناسب ترین زمان را برای آغاز تعلیمات مذهبی انتخاب کند. او شمال هندوستان را به عنوان مرکز تعلیماتی، و با تقواترین زن، مایا، را که درجه طهارت و تقوای خودرا تا صدهزارسال قبل در زندگانی های گذشته نشان داده بود، به عنوان مادر برگزید. یک شب مایا درخواب دید که فیل سفیدی وارد رحم او شده است. ده ماه بعد، دریکی ازباغ های لوم بی نی، روزی که قرص ماه تماماً نمایان بود، مایا پسری به دنیا آورد. روزتولد بودا زمین لرزید، عوامل ماوراء طبیعی همه حاضر شدند. مایا هفت روز بعداز تولد بودا،مرد. چون، زنی که شخصیتی مانند بودا را به دنیا آورد، نباید ازآن پس به هیچ خدمت دیگری درآید.

نام سیدهارتا (به مقصود رسیده)، برای نوزاد انتخاب شد. کمی بعد،بنابرسنت اشراف هندوستان، نام یکی از اجداد معروف او را نیز برنام قبلی او اضافه نمودند و کودک به نام سیدهارتا گوتاما (Siddharta Gautama) نامیده شد. بودا، نامی که فعلاً سید هارتا گوتاما به آن شناخته می شود، در حقیقت لقب افتخاری اوست که به تدریج نام اصلی طفل را ازخاطره ها محو نموده است.

بوداتحت سرپرستی خاله خوددرخانواده اشرافی پدرش باناز ونعمت پرورش یافت. چون درسرنوشت او پیش بینی شده بود که درآینده فرمانروائی بزرگ و یا ولگردی بی خانمان خواهد شد، پدرش برای جلوگیری ازبی خانمانی پسرش، به تربیت و تعلیم او در قصر همت گماشت. به طوری که در نوشته های بودائی از خود سیدهارتا گوتاما نقل می کنند: «من خیلی لوس و نُنر بار آمده بودم. بدنم با روغن های صندل بنارس روغن مالی می شد. لباسهای من منحصراً ازپارچه های بافت بنارس تهیه می گردید. سه قصر تابستانی، یک قصر زمستانی و یک قصر برای فصول بارانی در اختیارم بود. روز و شب سایه بانی از پارچه سفید بالای سرم، و رامشگران و خوانندگان زن مرا احاطه کرده بودند».

سیدهارتا گوتاما،با شاهزاده خانمی از امیر نشین های مجاور ازدواج کرد و صاحب پسری شد که او را راهولا (Rahula) (زنجیر) نام گذاشت. به طـــوری که در کتب خاکانا نقل شده است، در سه سفری که به خارج از قصر نمود،بادیدن سه منظره مختلف که هرگز قبل ازآن ندیده بود، بودا با حقیقت زندگی آشنا شد.

درسفر اول،پیر مردفرتوتی رادرراه خود ملاقات کرد. در سفر دوم، مرد رنجوری را دید که از شدت درد به خود می پیچید. در سفر سوم،او شاهد تشییع جنازه ای شد

که بازماندگان به خاطر از دست دادن عزیز خودبه شدت می گریستند. او فهمید که این سه حالت سرنوشت عمومی وکلی بشر است. در سفر چهارم خود، مردراهبی را دید که کاسه، گدائی به دست، شادمدانه می گذشت. این مناظردرروح او مؤثر افتادند و به او فهماندند که تمام لذات و سرگرمی های زندگی بیهوده و پوچند. او دریافت که عاقبت جوانی، پیری و دردو رنج و مرگ درکمین انسان است. او درجستجوی حقیقت برآمد. نیمه شبی آهسته ترک خانه و زن و فرزند گفت. لباس های خودرا بخشید. جامه، زردی پوشید. موی سر خودراتراشید و به نزد دوتفر از راهبان (Guru) که در غاری زندگی می کردند رفت و به آموختن تعالیم برهمن ها و تمرینات سخت بدنی یوگا پرداخت تایکانگی و پیوستگی بین « من » (Atman) وحقیقت محض « برهما » به وجود آورد. ولی چون این روش موجبات رضایت اووحصول به مقصود را فراهم نکرد، از راهبان کناره گرفت و مصمم شد سخت ترین ریاضت های بدنی را برخود هموار نماید. به اتفاق پنج نفر از مرتاضان هندی به ریاضت پرداخت. به طوری که پس از مدتی از او جز پوست و استخوانی باقی نماند. چون از طریق استدلال و روش ریاضت، که در راه معمول و مرسوم هندوستان بودند، به نتیجه، مطلوب نرسید و دریافت که ریاضت نمی تواند اورا از دور تسلسل حیات و مرگ رهائی بخشد و به آزادی و رستگاری برساند، ترک روش ریاضت گفت. بودا به این نتیجه رسید که توجه به جسم اورا به جائی نمی رساند. آنچه می تواند در یافتن راه حقیقت او را یاری نماید، توجه به روح و ضمیر باطن شخص است. او به خاطر آورد که چگونه درنخستین روزها از راه تفکر،به حقایقی درباره سرنوشت زندگی وآینده بشر پی برده بود. زیر درخت انجیری که بعدها به نام درخت تنویر افکار (بودهی Bodhi یا به طور خلاصه درخت BO) معروف شد، نشست و تنها، به مسائل روحی و تفکر پرداخت. پنج نفر مرتاض اورا ترک گفتند و به راه خود رفتند.

بودا در افق خیال خودپاسخ سئوالاتی را که در جستجوی آنها بود،بیدا کرد. او به عالی ترین درجه دانش بشری راه یافت و به بودا ملقب شد.

بودا در دومین شب بیداری خو،به قانونی که بردورتسلسل بی انتهای حیات و مرگ حکومت می کند، پی برد. به عقیده او نه تنها بشر،بلکه هر جزئی و هر قسمتی از جهان هستی دستخوش تغییر و نابودی است. هرچه به وجود آید، لاجرم باید روزی نابود شود. نه انسان ها و نه هرچه در دنیا وجود دارد، به خودی خود و به تنهائی

کامل و مجزا از یکدیگر نیستند. بلکه هریک، از عوامل مجرد دیگری تشکیل شده اند که به نوبه خود در حال تغییر دائم هستند. همیشه درحالت جداشدن از یکدیگر ، یا ترکیب با یکدیگر و بوجود آوردن اشکال نوی دیگرند. این جداشدن ها و یا ترکیب شدن ها تصادفی نیست، بلکه در تحت نظم و قانون خاصی انجام می گیرد. قانون حاکم و سرنوشت ساز در مورد انسان، قانون کارماست که طبیعت تولد ثانوی شخص راتعیین می کند. اعمال نیک به خودی خود، زندگی نیکوتری رادرآینده بوجود خواهد آورد و اعمال بد،موجبات حیات مجدد پست تر و پائین تری را فراهم می‌کند. بدین ترتیب،طبیعت هر تولدی به وسیله، کارمای حیات قبلی تعیین می گردد. این نظم ثابت اخلاقی دنیاست که هیچکس نمی تواندازآن بگریزد. دهاما (Dhama درمعنی قانون حاکم) نه تنها شامل این نظم اخلاقی است، بلکه عوامل فیزیکی حاکم بر دنیا را نیز در بر می گیرد. چهار عامل زمین، آب، آتش و هوا، احساسات، قوی محرک اراده، قوّه استدلال شخصی، ضمیر و وجدان، جهالت، شهرت، زیبائی، ثروت، رنگ ها و صداها، تعالیم راست یاخلاف حقیقت، روابط جنسی، خواب، گرسنگی، بیماری، رشد، پیری و مرگ و به طور خلاصه،هرچه در این جهان هستی می توانید تصور کنید و نام ببرید، همه نتیجه، همکاری این عوامل مجزا از یکدیگر و رعایت نظم قانون حاکم هستند. به نظر می رسد که انسان موجودی مجزا است، ولی حقیقت امر غیر از این است. این تنها یك خطا و تصوری بیش نیست. انسان درجریان پرتلاطم دهاما گرفتار است که دائماً بر او اثر می گذارد و اورا تغییر می دهد و حتی پس از مرگ به صورت و هیئت دیگری دوباره او را به دنیا می آورد.

با این توضیح، آئین بودیسم فلسفه هندوهارا مبنی براین که «من» (Atman) درتمام توالدهای دور مسلسل حیات ومرگ ثابت می ماند، نمی پذیرد و عقیده دارد که آن که مرده، با آن که متولد شده، دو انسان متفاوتند، و تنها ازنقطه، نظر کارما با یکدیگرمشترکند.

در سومین شب تفکر در زیر درخت مو، بودا به چهارحقیقت که کانون و هسته، مرکزی تعلیمات بودائی را تشکیل می دهند، پی برد:

۱ - حقیقت اول : شناسائی وتصدیق وجود رنج و محنت، به این معنا که حیات هرموجودی همیشه توام با درد و بدبختی است. یا به کلام خود بودا، تولد، پیری، بیماری، نگرانی، فقر، اضطراب، دلسردی و نا امیدی، عدم وصول به مقصود،

همه مایه دردند.

۲ - حقیقت دوم : شناسائی علت رنج ها و آلام.توجه به امیال سیری ناپذیر (Tanha)، آرزوی تجدیدحیات، عیش توام با نوش، شوق به خوشگذرانی، عشق به دامه حیات، میل به کامیابی و موفقیت، میل به تصاحب(تانکا TanKa) همه علل به وجود آمدن دردند.

۳ - حقیقت سوم : راه نابودی رنج و درد.ترك امیال و امال، طردهوا و هوس، رهائی از آرزوها، دوری از شهوت رانی و هوای نفس.

٤ - حقیقت چهارم : راهی که آدمی را به خلاصی از دردها و رنج ها رهبری می کند و آن با انجام اصول مقدس هشت گانه زیر میسر است:

۱ - علم درست و دریافت صحیح و کامل از چهار حقیقت.

۲ - اندیشه و افکار درست ونیك، صلح جوئی و دوری ازهر گونه تمایلات شدید احساسی وتنفروبدخواهی.

۳ - گفتار درست، احتراز از دروغ، صحبت های بیهوده و غیبت. گفتار هرکس باید عاقلانه و درست و در جهت ایجاد مسالمت باشد.

٤ - کردار درست. عمل هرانسانی باید متکی بر اصول اخلاقی باشد. قتل، دزدی و زناکاری از اعمال ناپسند ممنوعه هستند.

۵ - کوشش درست در تقویت احساسات نیك و احتراز از هیجانات شیطانی.

٦ - مراقبت درست در کناره گیری از تمایلات نفسانی و میل به تصاحب توام با حرص.

۷ - تمرکز افکار و آرامش درست برای آزاد کردن شخص ازهرچه رنگ تعلق و وابستگی به خود گیرد.

۸ - شغل درست. قبول حرفه ای که موجب آزار و یا ناراحتی هیچ کس نباشد به طور خلاصه هشت راه پیشنهادی بودا، ناظر به موارد سه گانه زیر است:

۱ - اخلاق (گفتار درست، عمل درست، شغل درست)

۲ - نظم روحانی (کوشش درست، تمرکز درست، توجه درست)

۳ - روحی و درونی (علم درست، روش درست)

نیروانا: برطبق تعالیم بودا، تصور وجود انسان به طور مجرد و به تنهائی حاصل خطای باصره و اشتباه دید است. حقیقت این است که اجسام مختلف سازنده

عالم هستی، وابسته به یکدیگر و دائماًدرحال تغییرند. قبول موجودیت «من» مردود است «من» و «مال من» کلماتی عاری از حقیقتند. کسی که به این امر وقوف یافت، دیگر به کلمه خیالی «من» نمی چسبد دقیقاً همین چسبندگی کاذب و قبول موجودیت «من» است که مایه درد و رنج می باشد. آنچه به نام «من» خوانده می شود، مجموعه بی ارزشی است از امیال و آرزوهای جسمی. شخص باید به دست خود این ریشه خودخواهی و امیال بی ارزش رابسوزاند و از بین ببرد و آمال و آرزوها را در درون خود خفه سازد و بدین طریق سبب اصلی تولد ثانوی را منهدم کند تادور تسلسل حیات و مرگ قطع گردد و به نیروانا ملحق شود. کسی که به درجه آراهات (Arahat) رسیده باشد، قانون «کارما» درباره او بی اثر است. او بار دیگر به دنیا نخواهد آمد. زیرا تجدید حیات، مخصوص کسانی است که روح آنان محتاج تصفیه و تطهیر است. بودا درهیچیک ازتعالیم خود ازجهان بعد از آراهات و ارواحی که به نیروان پیوسته اند، سخنی نمی گوید. شاید به نظر او وصول به نیروانا، دستیابی به سعادت کامل و یا بهشتی مطلق بوده است.

شاید فلسفه «بی منی Un -Atman» به نظر عده زیادی که درمکاتب دیگری تعلیم و تربیت یافته اند، منطقی و قابل قبول نباشد. ولی همین فلسفه،سهم بزرگی در قلمرو مذهبی بودا به عهده دارد و فلسفه نیروانا به نحو عجیبی به فلسفه «بی منی» گره خورده و وابسته شده است.کلمه نیروانا معرف پایان کوشش مذهبی بودا است.

نیروانا در کلام عامه به معنی «هیچی» است که با منظور و مقصود فلسفی بودا فرسنگ ها فاصله دارد. درکتاب تری پی تاکا (Tripitaka) درباره معنا و تفسیر نیروانا، می نویسد:

«نیروانا عرصه ایست که درآنجا زمین، آب، آتش و هوا وجود ندارد. نیروانا فضای بی انتها یا سرزمین هوشیاری نیست. منطقه خالی و یا مرز بین قابل تمیز و غیرقابل تمیز هم نیست. نه این کلام و نه هیچ کلام دیگری. آنجائی که خورشید و ماه وجود ندارند. من آن را در آمدن و یا درحال رفتن نمی نامم و یا آن را درحالت ثبوت و سکون، سراغاز و یا در حالت محو شدن نمی خوانم. نیروانا بدون پایه و شالوده، بدون ابتدا، بدون توقف است. نیروانا پایان دردها است.»

این تعاریف که درنظر بسیاری شاید تنها به «هیچی» قابل تعبیر باشد، مناس

مجموعه تعلیماتی (Dhama) آئین بودیسم راتشکیل می دهد. نیروانا درنظر بودائی، تنهاچیزی است درعالم هستی که غیرقابل تغییراست. به چیزی متکی ووابسته نیست زیرافرتی ان را به وجود نیاورده و میل به تصاحب نیز درآن تاثیری ندارد شاید نیرواناتنها ازراه تفکر و در خود فرورفتن قبل ازمرگ قابل لمس باشد. ولی این تنها راه لمس نیروانا نیست، زیرا قوانین دیگری نیز دست اندر کارند.

بودا،مقدار مکاشفاتی که در زیر درخت بو به او دست داد، هرگونه ذهن و رغبتی را در خود کشته یافت. حالت وجد و سرور خاصی در خود احساس کرد که منتهی به تسلیم محض و رضای خاطر او بود. بودا دریافت که برای او تولد دیگری وجود نخواهد داشت و به عالی ترین مراحل روحی دست یافته است. وقتی زآن حالت بیرون آمد، به زادگاه خود بازگشت و به نشر حقیقت و تعلیم مردم پرداخت.

درافسانه ها آمده است که شیطان (مارا Mara)،که قبلاً نیز کوشش نموده بود تا ،ورا ازجستجوی راه حقیقت باز دارد، بازهم به اغوای بودا پرداخت و به او گفت که حتی تعمیم این مطالب به مردم، مفید هیچگونه فایده ای نخواهد بود. مردم زآن حد از دانش برخوردار نیستند تا مطالب اورا درک کنند. بودا نیز به شك افتاد. ولی برهمای مهربان (Brahma Sahampatta) به بودا گفت که حتی اگربه خاطر چند نفری از مردم هم باشد، مکاشفاتی را که بر او دست داده است و حقایقی را که کشف نموده، به سایرین بیاموزد. بودا تصمیم به تعلیم گرفت و اولین موعظه خودرا بر مردم بنارس عرضه کرد. ۵ نفر مرتاضی که اورا ترك کرده بودند، در جمع مردم حاضر بودند. به او گرویدند و اولین شاگردان او شدند. به زودی عده، زیادی که مجذوب شخصیت، قدرت کلام و مطالب روحانی بودا شده بودند، به گرد او جمع آمدند.

مکتب بودا و آئین جینی در حقیقت عکس العملی بود که جامعه، هند دربرابر زیاده روی های برهمن ها و امتیازات خاص و بیحدی که این طبقه برای خود قائل شده بودند، از خود نشان داد. هر دو این مذاهب تشریفات هندوئیسم را رائد و مردود خواندند. وداها وپرستش خدایان ودائی راامری لغو وبی معنی دانستند. هردو مسلك، مخالف اصول طبقاتی - اجتماعی(Caste) هندوئی بودند. بودا عقیده داشت.

«مقام هرکس،درهریك از طبقات،باید برحسب ارزش ها و ویژگی های اخلاقی او تعیین شود، نه براساس وراثت و یا ضوابط اجتماعی ومذهبی»

بودا می گفت: «درهرکس که حقیقت و درستکاری وجود داشته باشد، او فرد

مبارکی است. او برهمن واقعی است. کسی که عصبانی می شود، کینه در دل می گیرد، به جانداران آسیب می رساند، دروغ می گوید، خود را بزرگ و دیگران را حقیر می داند، او یک فرد خارج از طبقه و مطرود است.»

اختلاف عمده ای که بین آئین جنیسم و مذهب بودیسم وجود دارد، در انتخاب راه تطهیر روح و وصول به نیرواناست. جینیسم راه رستگاری را در ریاضت، محرومیت های شدید جسمی و زهد مطلق می داند، ولی بودیسم، روش اعتدال و میانه روی و استفاده از عقل سلیم را تعلیم می دهد. بودا در «موعظه باغ غزالان» می گوید:

«دراین عالم تمام اشیاء دارای دو مرز هستند. مرد سالک باید از هر دو طرف بپرهیزد. زندگی سراسر عیش و نوش و شهوترانی ناپسند و زشت است. متقابلاً زندگی سراسر رنج و ریاضت نیز نامطلوب و لغو است. مرد سالک و به حقیقت رسیده (Tathagata)، از این دو مرز افراط و تفریط اجتناب می کند و نقطه وسط را که عدالت حقیقی است انتخاب می کند.» به نظر بودا، انسان عاقل باید با تمرین و ممارست به ساخت حکیمانه، حالت روحی خود بپردازد، بدون آن که کوچکترین نیازی به تشریفات و مناسک سنتی مذهبی داشته باشد. بودابرای تمام پیروان خود پنج چیز را ممنوع کرد.

مرتکب قتل نشوید، دزدی نکنید، زنا نکنید، دروغ نگوئید و مواد مسکر آور ننوشید. هر بودائی بایستی همه روزه این جملات را تکرار کند: «من به بودا متوسل می شوم. من به شریعت (دهاما) ایمان می آورم و در پناه سانگها (معابد بودائی) آرامش می جویم.»

بودا برای راهبان ممنوعیت های دیگری، علاوه بر پنج مورد فوق، اضافه نمود:

ترک غذا در مواقع ممنوعه، خودداری از رقصیدن و یا شرکت در مجالس رقص و آواز و یا تماشای صحنه های لهو ولعب، پرهیز از کشتن جانداران، خودداری از تملک اشیائی که به آنها اهدا نشده، پرهیز از بی عصمتی و بی عفتی، احتراز از مکر و فریب، احتراز از پرخوری و شکم پرستی، احتراز از خوابیدن در بستر نرم، احتراز از قبول زر و سیم، اجتناب از استعمال زیورها و عطرها.

هر راهب بودائی باید تمام دستورات و اصول مذهبی فوق را رعایت نماید و چنانچه عملی خلاف آن از او سر زند، باید در مجمع راهبان و همکیشان، که ماهی دو بار تشکیل می گردد، به گناهان خود اعتراف کند.

مردود شناختن سیستم طبقاتی - اجتماعی، برقراری مساوات در بین تمام افراد و وضع مقررات ساده مذهبی و میانه روی در اعمال روزانه به عنوان تکالیف دینی، موجب

انتشار سریع بودیسم درهندوستان وجذب عده زیادی از مردمان خارج از طبقه به این مذهب گردید. حتی شاهزادگان و امرا نیز به دور بودا گرد آمدند.

بوداعده ای ازراهبان رابرای هدیت کسانی که به خود بودا دسترسی نداشتند، به اکناف و اطراف هندوستان فرستاد. معابدمتعددی به نام سانگها (Sangha) بوجودامد

درمواقعی که هوا خشک و خوب بود، بودا و مریدانش برای تبسع و جذب مردمان بیشتر به بودیسم، مسافرت می کردند. وقتی که فصل بارندگی آغاز می شد، همه در یک محل می ماندند و دردیرها به تعلیم می پرداختند. تمام معلمین آئین بودا باید جامه، زرد بپوشند. سروصورت خودرا بتراشند و برای تهیه، غذای خود کاسه، گدائی به دست گیرند و در ساعات معینی ازروز،به تفکر و تکرار اوراد بپردازند. بودا هرگونه تفکرات پیچیده مذهبی و مباحث ماوراءالطبیعه راطرد کرد و بی مفهوم دانست. در آئین بودا،پرستش شخص و یا خدا وجود ندارد. بودا خدا نیست و از طرف خدا نیز برای هدایت خلق فرستاده نشده و نمی تواند برای آمرزش وبازخرید گناهان مردم شفیع و وسیله باشد. معجزه در تعلیمات بودا محل و مفهومی ندارد.تعلیمات بودا (Dhama) مهم تر ازخود بوداست. او راه عملی را پیش گرفت و آنچه را که مخالف عقل سلیم بود،مردود شناخت. بودا می گوید: «من درباب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده ام و درباب وحدت روح و جسم سخنی نگفته ام و از بقاء روح بعداز وصول به درجه کمال (ارامات Arabat)، کلامی برزبان نیاورده ام. زیرا بحث دراین قبیل موارد، متضمن فایده ای نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمی باشند. از این رو ازبحث درباره، آنها گذشتم. و درعوض،ماهیت شقاوت و گمراهی و اصل و سبب آن، و راه نجات ازآن را شرح و توضیح دادم. زیرا این مسائل، برای زندگانی بشر سودمند و پایه و بنیاد دین می باشند. انسان باید نیروی نفسانی و شهوت و غضب را بشناسد و آن را در قبضه، اختیار خود درآورد تا از هوا و هوس و امیال نفسانی نجات یافته و به نیروانا واصل گردد».به عقیده، بودا،راه نجات هرکس، اتکاء به نفس واعتماد به نیروی ذاتی خود اوست. شخص باید ازطریق تهذیب و تزکیه نفس و کشتن ارزوها و از بین بردن میل به تصاحب، خودرا پاك و مطهر نماید.

بودادرکتاب «دهاماپودا»(راه فضیلت) که قسمتی از«تری پیتکا»(سه سبد) را تشکیل می دهد، می گوید:

«هرگز نمی توان تنفر را با تنفر زبین برد. تنفر تنها با محبت از میان برداشته

می شود. یکبار انسان با محبت برخشم خود فائق شود. یکبار او بر بدی ها با خوبی ها غلبه یابد.»

بودا، ضمن طرد هرگونه قدرت متعال و بی معنی دانستن پرستش، نماز و دعا، دو عقیده ازمجموع عقاید هندوها را وارد مذهب خود کرد. درنظربودا، اصل مسلم و ثابتی که درجهان حکمفرماست، قانون «کارما» است.

«نه در دل آسمان، نه در اعماق دریاها، و نه در شکاف کوه ها، نقطه ای پیدا می شودکه انسان بتواند به آنجا پناه ببرد و از مکافات عمل خود رهائی یابد.»

« گر مردم متوجه این مطلب بشوند که قسمت اعظم بدبختی ها و مصیبت هائی که در آن گرفتارند، به دست خودشان به سرشان آمده است، درآن صورت اصلاح بزرگی در جامعه به وجود خواهد آمد.» نحوه، عمل «قانون کارما» بدین صورت است که با توجه به شیوه عمل شخص در دوران زندگی، پس ازمرگ ازکارمای او درجسم شخص نیکوکارتر و یاشرورتری حلول می کند وحیات جدیدی رااز سر می گیرد. آنقدر این دور تسلسل مرگ و زندگی ادامه می یابد و تکرار می شود تا آنکه روح، دراثر اعمال نیک شخص، تطهیر یابد و به نیروانا ملحق شود و آرامش پیدا کند.

عقیده دومی که بودا ازهندوها اخذ کرد و تعبیرات جدیدی برآن افزود، عقیده مربوط به تناسخ ارواح است. بودا در مسئله تناسخ و انتقال روح از بدنی به بدن دیگر، می گوید:

«روح ماده، مستقلی نیست تااز یک جسم به جسم دیگر منتقل شود. بلکه حیات، نتیجه بهم پیوستگی بدن و روح است و این هردوتابع یکدیگرند. آنچه از حیات شخص به زندگانی شخص دیگرمنتقل می گردد، صفات زندگانی شخص اول یا «کارما» زندگی اوست که به حیات شخص دوم انتقال می یابد.» درنوشته های بودائی برای توضیح بیشتر این فلسفه، امثله بسیاری زده شده. مثلاً می نویسند: «هنگامی که کسی شمعی را به وسیله شمع فروزان دیگری روشن می کند، آیا نور شمع اول به جسم شمع دوم منتقل می شود؟ بدیهی است که نه. بلکه این همان تجدید حیات است، بدون آنکه روح جسم اول به جسم دوم منتقل شده باشد. بدین ترتیب، کارما از وجود یک نفر به جنین نفر دوم منتقل می شودبدون آن که فرد دوم شبیه فرد اول باشد.

در مورد جهان هستی و خالق متعال، عقیده بودا بر این است که آنچه در این

جهان هستی می بینیم و یا احساس می کنیم همه دائماً درحرکت و تغییرند و به اشکال مختلف درمی آیند. ثبات و بقا درعالم بی معنا و مفهوم است. می آیند و می روند ظاهر می شوند و ناپدید می گردند. قادر متعال و یا صانعی وجود ندارد که حرکات اجسام و تغییر شکل ظاهری آنها راطرح ریزی کرده باشد. بلکه تمامی اشیاء در حکم واحدند و یك وحدت عمومی درجهان حکمفرماست. همه موجودات، علیرغم شکل وظاهر متفاوت آن ها، به یکدیگرمربوط و متحدند. وقتی انسان « من » بودن را فراموش کند وجود راجزئی ازوحدت کل بداند، در عالم بی انتهای نیرو نا حل خواهد شد و ازبرکات آرامش و آسایش وحدت مطلق عالم وجود برخوردار خواهد گردید.

کتاب مقدس بودائی ها تری پیتاکا (Tripitaka) (سه سبد) نام دارد و مشتمل بر سه کتاب است:

ویناپاپیتاکا (Vinaya Pitaka) (سبد انضباط) حاوی قوانین و قواعد مربوط به کسانی که تازه به آئین بودا در آمده اند.

سوتا پیتاکا (Sutta Pitaka) (سبد آموزش) مشتمل بر مباحثات و تعلیمات شخص بودا.

آبهیدهاماپیتاکا(Abhid hamma Pitaka) (سبد متافیزیکی) شامل نکات ظریف و پیچیده فلسفه بودیسم و مباحث نظری دینی.

کتاب تری پیتاکا، از ۲۹ بخش تشکیل شده وطول هربخش بین ۱۰ تا ۱۸۳۹ صفحه متفاوت است. در کتاب تری پیتاکا، بحث مفصلی نیز درباره بهشت غربی (Sukhavati) دیده می شود بهشتی که درآن نه تنها آرامش و سکون حکمفرماست، بلکه زیبائی و غنای رنگ ها، شکوفه های حیرت انگیز درختان سدر، عدم تمایز بین بشر و خدایان، عدم وجود شب و روز ، بالاخره سعادت کامل از هرجهت برقرار است. تعریف و داستان بهشت غربی درحکایت آمی تابها(Amitabha) بیان گردیده آمی تابها، راهب بودائی، قسم یاد می کند که او بودای دیگری خواهد شد .گر درنتیجه عمل او بهشتی بوجودآید که تمام کسانی که به او دعا کرده اند، درآنجا جمع شوند و پس ازمرگ به خوشی درآن زندگی کند. درنتیجه سرزمین سوك هاواتی «بهشت غربی» به محلی تبدیل می شود که در آنجا تمام موانع در سر راه طالبان رستگاری از بین می رود و راه وصل به نیروانا هموار و صاف می شود. سرآغاز راه طولانی پیوند به نیروانا، به آخرین نقطه وصل تبدیل و محلی می شود که نیك بختان پس از مرگ

به شادکامی دراینجا به سرمی برند.

صحنه قضاوت نهائی، درکتاب تری پیتاکا،به این ترتیب ترسیم شده است:

نگهبان افراد بدکار را کشان کشان به پیشگاه یاما پادشاه جهنم می آورد. او خطاب به آنان می گوید،آیا شما وقتی که روی زمین بودید آن پنج نفر پیام آوری را که برای اندرز دادن به شما فرستاده شده بود، ندیدید؟ یك طفل خردسال، یك پیرمرد فرتوت، یك مریض، یك آدم گنه کاری که رنج می کشید و لاشه یك مرده؟ مرد بدکار جواب می دهد،من آن هارا دیدم. یاما دوباره می پرسد، آیاتو دردرون خود فکرنکردی که من هم درمعرض تولد، پیری و مرگ می باشم؟ پس بگذار کارخوب انجام دهم. آدم بدکارجواب می دهد، خیر من این کاررا نکردم. من از فرط حماقت به این امور نیندیشیدم. سپس یاما سرنوشت اورا اعلام می کند: «این کارهای بد تو، کارهای مادر، پدر، اقوام، دوستان و آشنایان تو نیست. تو تنها همه آن هارا انجام داده ای. تو تنها نیز بایدمحصول دسترنج خودرا دروکنی.» (۱)

کتاب تری پیتاکا،به دوزبان پالی، قانون فرقه هینایانا(Hinayana) بودائیان مقیم جنوب آسیا و سیلان و به زبان سانسکریت، قانون فرقه ماهایانا (Mahayana) بودائیان مقیم شمال آسیا،نوشته شده وازرمان قدیم به همان صورت حفظ گردیده است.

بودا علاوه برترك لذائذ جسمانی وکشتن امیال وآرزوها، داشتن زن و فرزندرانیز نکوهش می کند، زیرا به نظر او،این زنان هستند که دورتسلسل حیات و مرگ و بالنتیجه مایه بدبختی بشر را فراهم می کنند. به همین دلیل،در بدایت امر از ورود زنان به آئین خود جلوگیری می کرد.

بودا در این امر با مهاویرا هم داستان است که هر چیز که از دست دادن آن موجب رنج وناراحتی است، بایدترك گفت ونباید به هیچ چیز دلبسته و علاقه مند شد. هرکس باید مانند حیوانات صحرا، بی خانه و بی خانمان و بی زن و فرزند بسر برد و درپی تطهیر نفس خودباشد و درعین حال،بایدرحم و شفقت رانسبت به همنوعان خود پیشه سازد و عمرخودرا وقف نیکی به افراد بشر کند. ضمیر خودرا آن چنان از محبت همه عالم پر نماید که برای حفاظت آنان، تا حد فدانمودن حیات خــود پیش رود. روش

---

۱ - بودا تالیف Oldenberg ص ۲۴۳

ترکیه نفس و پرورش محبت دردرون معتقدین به ائین بودا بدین طریق است که شخص به ارامی، مربع درگوشه ای می نشیند، چشم هارا می بندد و در اعماق قلب خودحالت محبت و دوستی نسبت به کلیه موجودات و جانداران را ایجاد می کند و پرورش می دهد و می خواهد که دل او آکنده ازمحبت بیدریغ گردد، بدون آن که انتظار پاداش و یامحبت متقابل داشته باشد. بدیهی است این نوع دوستی،هیچ گونه شباهتی به محبت وعلقه بین دو دوست و یا اقوام و بستگان ندارد. زیرا ازدست دادن دوستان و اقوام موجب دردورنج است و حال آن که خیرخواهی عمومی دور ازهرگونه الم و مصیبت بعدی است. به علت وجود همین تعالیم است که درسرزمین های بودائی ملایمت و ملاطفت گسترده ای به چشم می خورد و درتاریخ بودائی خشونت هیچ نقشی نداشته و یاالاقل درمقایسه با سایر مذاهب خشونت کمتری از خود نشان داده است. بودا درخطابه معروف به باغ غزالان می گوید:

« اگرکسی از روی حماقت در موردمن خطائی مرتکب شود،من درمقابل و را در سایه محبت بی شائبه خود می گیرم. هرچه از ناحیه او بدی بیشتر شود، از ناحیه من خوبی افزون خواهد شد.»

بودا درسال ۴۸۰ قبل از میلاد درسن هشتاد سالگی درشهرکوشی ناگارا (Kushinagara) درگذشت و به گفته، پیروانش به نیروانا پیوست. شاگردش آناندا جسد اورا سوزاند و خاکسترش را در ده نقطه مختلف از سرزمین هندوستان به خاک سپرد. برروی هریک ازاین نقاط معبدی به نام استوپا (Stupa) برپاشد که محل نیایش بودائیان است. در کتب بودائی از آخرین سخنرانی بودا، به هنگام مرگ،چنین می نویسند:

«آناندا بر مرگ من گریه مکن، آیا بارها به تو نگفته ام که ما باید روزی از تمام اشیاء و اشخاصی که به دور ما هستند جدا شویم و آن ها راترک گوئیم این یک امر طبیعی است. مردعاقل می داند که تمام اشیائی که محصول مراقبت و زحمات ما هستند،روزی ازبین خواهد رفت. تنها حقیقت است که همیشه پا برجاست چرا من باید در پایداری این بدن خودخواه اصرار ورزم، درحالی که فقط حقیقت جاوید است تو آناندا،تا این زمان به خوبی عمل نموده ای و تمام کوشش خودرا به کار برده ای، تو نیز به زودی از دست اهریمن های بزرگ نفس پرستی، خودخواهی، تصورات واهی و شک و تردید، رها خواهی شد.»

بودا پس از مرگش دربین پیروانش شخصیت دیگری پیدا کرد. بودا که در تمام عمر خود مردم را به پیروی از یك راه زندگی اخلاقی، کنترل نفس، اتکا به خویشتن بدون پرستش و نیایش به درگاه خدایان، دعوت می کرداصولاًمنکروجودقدرت متعال و الوهیّت بود، اندکی پس از مرگش به صورت خدائی مورد پرستش قرار گرفت، و آن چنانکه درتمام ادیان مرسوم است، معجزات و کرامات بی شماری به او نسبت داده شد حتی مدعی شدند که او یك هستی قدیم و ازلی و یك تجسم مطابق برنامه و حاصل یك باروری مادر ، طبیعی بود. او به نیت رهائی بشر نازل شد. او دانای مطلق،نجات بخش بشروتجلی اربرهماوویشنو،خدایان هندوبود. مجسمه های گوناگون، به اشکال و اندازه های مختلف از او ساخته شد و پیروانش در برابر مجسمه ها به زانو درآمدند.

پس ازمرگ بودا،درباره چگونگی تفسیرگفته های بودا،بین اعضاء جامعه راهبان بحث در گرفت. دوفرقه مقابل هم قرار گرفتند. یکی تراوادین ها (Travadins) (تعلیم بر اساس نوشته های قدیم) که قائل به تفسیر کلمات بودا نبودند و دیگری فرقه ماهاسانگ هی کا ها (Mahasanghikas)، که اکثریت پیروان بودارا تشکیل می دادند و به نرمش بیشتری در اعمال و رفتار پیروان معتقد بودند.

گروه اول بعدها به هینایانا (Hinayana) (عرابه کوچك)وگروه دوم به ماهایانا (Mahayana) (عرابه بزرگ) ملقب شدند. تراوادین ها (یا هی نایانا) معتقد به کوشش فردی برای رستگاری می باشند. دراین راه کمك و یاری الهی و مصاحبت خدائی رالازم ندارند. مراسم عبادی در معابد و تعظیم دربرابرمجسمه و تصاویر، حتی دربر مجسمه بودا را مردود می شمارند و معتقدند که چون بودا به نیروانا پیوسته و در آن عالم محو گردیده است، تعظیم و ستایش او بی معناست. به عقیده تراوادین ها امکان آن که کسی به مرتبه بودا برسد، بسیار کم است و رسیدن به مرحله مرد مقدس (Arhart) نیز مستلزم کوشش بسیارمی باشد. چون بنا به عقیده طرفداران این فرقه تنها راهبان (Bhikshu) می توانند به رستگاری دست یابند، هریك ازافراد بودائی طرفدار هینایانا کوشش می نماید مدتی از عمر خودرا دریکی از دیرها، به عنوان راهب به سر برد. پیروان این فرقه، گوتامارا تنها بودا نمی دانند. در نوشته های اولیه درباره شش پیشرو مذهبی و یك بودا که درآینده خواهد آمد، مطالبی دیده می شود در نوشته های مؤخر این فرقه،صحبت از تعدادی در حدود ۲۸ بودا است که دربین آن ها گوتاما از همه مهم تر است. تعالیم فرقه، هینایانا، گرچه باتعالیم خود بودا و روش را

که او در زندگی اتخاذ کرده بود، همطراز و در یك سطح است. ولی به علت شدت عملی که هیناپانا ازخود نشان می داد،نتوانست در کشوری که مردم به خدایان متعدد معتقد بودند و دربرابرمجسمه خدایان وسایر ارواح مقدس زانو می زدند، قبولیت عامه کسب کندوگسترش یابد.

به عقیده، ماهاسانگ هیکاها یا(ماهایانا)رستگاری اختصاص به عده معدودی و یا کسانی که دارای امتیازات خاص هستند، ندارد. بلکه همه، مردم می توانند رستگار شوند. در آئین بوداتی که ماهایانا تعلیم می دهد، گذشت و اغماض بیشتری در مورد زهد و تقوای عمومی در نظر گرفته شده . بنا برعقیده طرفداران این فرقه شخص گوتاما،موجودی بودآسمانی که برای نجات بندگان به زمین نزول کرد. بودا دارای جنبه لوهیّت وسزاوار پرستش و عبادت است. دراین فرقه علاوه بر قبول اصول بوداتی مورد قبول فرقه، هیناپانا، نوشته های دیگری نیز درموسازی بودیسم نوشته شده که حتی بعضی از نوشته های مؤخر برکتب قدیم ترجیح داده می شود. یکی از شخصیت های بارز تعلیمات فرقه، عرابه بزرگ ، بدهی سات وا (Bodhisattva) است. او کسی است که سرنوشت اورا برای تنویر افکار بوداتیان برگزیده. او برای نجات بشریت و رستگاری هرچه بیشتر مردم،تصمیم خودرامبنی براین که به حیث بودای دیگری ظاهر شود، برای مدت نامحدودی به تأخیر انداخته است. بدهی سات را مزکنا سرگندیادکرده ست که حتی تا آخرین لحظه قبل از حلول در جین انسانی، به هرکس که بتواند کمك کند. به همین منظور او حتی بازگشت به نیروانا را بر خود منع کرده تا بتواند بیشتر به نفع بشریت خدمت نماید. هرکس که در جستجوی رستگاری است، می تواند به کمك و حمایت او امیدوار باشد. او در همه حال به یاری درماندگان خواهد شتافت.

پیروان فرقه ماهایانا عقیده دارند،که تعداد بوداها به اندازه دانه های شن ست که تماما در وجود هستی مطلق (Dharmakaya) متمرکزمی باشند اگر دهرماکایا را بتوان دید،در آن صورت بودای حقیقی (Adibuddha) در وجود او دیده خواهد شد. گوتما خود پرتوی از وجود هستی مطلق بود.

درقرن سوم قبل ازمیلاد،پادشاه مقتدری به نام اشوکا بر هندوستان سلطنت می کرد. اشوکا،دراثر جنگ های بسیار،قلمرو حکمروائی خودرا بر قسمت عمده سرزمین هندوستان گسترش داد. لیکن افراط درخونریزی اورا از عمل خود نادم و آشفته ساخت. به دین بوداتی در آمد و تعلیمات بودا را در سراسر هندوستان به مرحله اجرا

گذاشت خود به زیارت اماکنی که بودا آن هارا محترم و مقدس می پنداشت، رفت و سعی کرد به دین بودا صورت جهانی ببخشد. عده ای را به عنوان مبلغ و سفیر بودا به جهت مختلف دنیا روانه کرد. مبلغین او در اندک زمانی تا حدود مصر و یونان پیش رفتند و مقدمات انتشار جهانی آئین بودارا فراهم آوردند. اشوکا را باید در حقیقت، دومین سپانگذار آئین بودائی دانست. او پسر خودرا در سال ۲۵۰ قبل از میلاد به ریاست هیئتی از مبلغین به سیلان فرستاد. مذهب بودامحل مناسبی برای اشاعه و توسعه پیدا کرد و به سرعت در تمام جزیره منتشر شد. کتبی که درهمین دوران درباره بودا و آئین او به زبان پالی نوشته شده، هنوز به همان صورت اولیه خود باقی مانده و از قدیمیترین اسناد و کتب متعلق به عصر بودا است.

مسلک بودیسم در کشورهای برمه، سیام، چین و ژاپن نیز بدون برخورد به مانع بزرگی به اشاعه خود ادامه داد. به طوری که امروزه بزرگترین مذهب مورد اعتقاد مردم خاور دور است.

نکته قابل توجه،سیاستی است که برهمنیزم درمقابل مخالفان جدید خود پیش گرفت. برهمنیزم،مذاهب بودیسم، جینیسم را نه تنها تکفیر نکرد و از آنها انتقادی ننمود، بلکه برعکس، قسمتی ازعقاید این دو مذهب، ازقبیل آهیمسا (Ahımsa) را نیز پذیرفت و در آداب و معتقدات خود جاداد. اتخاذ همین سیاست آن را بر حریفان خود غالب کرد. طرفداران جینیسم امروزه به حداقل خود رسیده اند و بودیسم نیز جز در قسمت کوچکی ازهندوستان، از این سرزمین بیرون رانده شده و برهمنیسم قطعیت مطلق به خود گرفته است. (۱) بودیسم در دنیای امروز نیز دستخوش تحولات بزرگی می باشد. در بعضی از کشورهای جنوب شرق آسیا،به خصوص در برمه و سریلانکا، کوشش زمامداران برآن بوده که با احیای بودیسم و بوجودآوردن اختلاطی از مکتب کمونیسم وبودیسم، باکاپیتالیسم وسیاست استعماری دول غرب، مقابله نمایند. در سال ۱۹۴ نخست وزیر برمه، یونو (Unu). دراین راه کوشش بسیار نمود. عدم علاقه

۱- آخرین ضربه ای که بر پیکربودیسم درهندوستان واردامد، پیدایش سلسله سلاطین مسلمان هندبودکه بقهروزوربرایی کشورمسلط شدندوآنچه ازسازمان بودائی درشمال هندوستان مانده بود، نابودکردند.

پویندگان بیروانا به مالکیت زمین و جمع آوری ثروت، اختلاط دو مسلک بودیسم و کمونیسم را آسان تر می کرد و انتقادات کمونیسم به هیچوجه متوجه بودیسم نمی شد سیاست مستعمراتی دول غربی درکلی های سابق خود درآسیا، درنزدیک شدن این دو مسلک تأثیر بسیاری داشت. ولی چون اتحاد دو مکتب ناهماهنگ، بدون در نظر گرفتن مصالح اجتماعی و تنها بر اساس سیاست وقت بوجود آمده بود، مخاطرات و ضررهای اجتماعی آن به زودی آشکار شد.

فصل چهارم:

سیکهیزم

آئین (Sikh) سیکه یکی از ادیان متأخرترها ودرحقیقت کوششی است برای ایجاد پلی بین دو دین هندوستان، اسلام و هندو ازنظر تفکرات روحانی هیچ نکته تازه و جالبی، جز آنچه در این دو دین وجود دارد، در آئین سیکه دیده نمی شود. وحدت وجود خدا، تسلیم محض دربرابر اراده خداوندی دین اسلام، آمیخته با بعضی عقاید مذهبی هندو از قبیل «کارما» و «مایا»، اساس وپایه این آئین را تشکیل می دهد.

نانک نخستین کسی نبود که در راه تلفیق و هم آهنگ نمودن دو دین اسلام و هندو قدم برداشت. قبل از او کسان دیگری مانند راما ناندا (Ramananda) و شاگردش کبیر پنتیس (Kabir Panthis) همین راه را پیمودند و مقدمات کار را برای نانک فراهم آوردند.

نانک (Nanak)، در چهل و پنج کیلومتری جنوب غربی لاهور در سال ۱۴۶۹ میلادی به دنیا آمد. بنا بر مفاد کتاب جانم ساکهیس (Janam Sakhis) (داستان زندگی) که بهترین منبع اطلاعاتی درباره زندگی نانک می باشد، والدین او از افراد متوسط عادی بودند و فقیرانه روزگار می گذراندند. پدرش یک هندو ودراستخدام یک ارباب فئودال و مادرش نیز زنی بسیار باتقوا و مذهبی بود. نانک در سی و شش سال اول زندگانی خود فرد مفیدی نبود. گاهی به شبانی و زمانی به انبارداری اشتغال داشت. ولی پس از مدت کوتاهی ازکار خود زده می شد وترک شغل می گفت. پدرش برای اشتغال به شغل ارزشمندی به شهر سلطان پور رفت. نانک نیز به آن ولایت سفر

کرد و با وساطت پدرش به شغلی گمارده شد. نانک با وظیفه شناسی به کار مشغول بود و شب ها را به اتفاق دوست خود، «مردانا» که از مسلمانان ایرانی بود، به خواندن سرودهای روحانی و مناجات به درگاه خدا می گذراند. در اثر تکرار اوراد و غلو احساسات، حالت شور و بحران مذهبی او به درجه ای رسید که روزی، پس از آن که در آب رودخانه غسل نمود و بیرون آمد، سر به جنگل نهاد و بگفته معتقدان و پیروان «اورا» مکاشفه ای دست داد و در پیشگاه باریتعالی حاضر گشت. خدا به او جامی از نوشابه بهشتی نکتور (Nector) (شهد روحانی) عطا فرمود که او بامسرت پذیرفت. خداوند به او گفت: « من با تو هستم من تو را و همه کسانی که نام تو را بپذیرند خوشحال نموده ام. برو نام مقدس مرا تکرار کن و دیگران را نیز وادار کن که همین کار را بکنند. هرگز به دنیا آلوده مشو. نام مرا تکرار کن دادن صدقات و خیرات، وضو و عبادت و تفکر و اندیشه را پیشه خود ساز. نام من خدا، اولین برهما و تو نیز گورو (Guru) (۱) الهی هستی. نانک درجواب خدا،سرود جاپ تی (Japti) را خواند:

«خدا یکی است. نام او حق است آفریدگار مبرء از خشم و غضب و مبرا از بیم و هراس، فنا ناپذیر، زاده نشده، قائم بالذات، بزرگ و مهربان. حق از ازل بوده و در حال حاضر نیز هست. ای نانک حق در اینده هم خواهد بود.» (۲)

نانک پس از چندروز از جنگل بیرون آمد و به لباس مرتاضان هندی ملبس شد. یک لنگ ساده به کمر بست و خودرا پیام آور خدا و مأمور الهی خواند و مردم را به پرستش «حق» دعوت کرد. ازآن پس،به تمام اطراف و اکناف هندوستان روانه شد و به تبلیغ کیش خود پرداخت. در تمام این مسافرت ها، مصاحب نزدیک او همان مرد نای نی نواز ایرانی بود. جامه ای که او برتن می کرد، همانند مذهب او، ترکیبی بود از البسه هندی وخرقه مسلمان ها. تاجی به روش قلندران برسرمی نهادوحلقه ای از استخوان ها به گردن می آویخت.

۱- گورو لقبی است که به مبلغین مذهب هندو که درحل مشکلات مذهبی هندوها را یاری می نمایند، داده شده است.

۲ - این سرود اولین عبارات آدی گرانت(Adi Granth)، کتاب مذهبی سیکه هار تشکیل می دهد و سیکه ها هر صبحگاه، آن را می خوانند.

چون نانک نظام طبقاتی هندوها (Caste) را مردود می دانست و می گفت، «طبقات کاست جز شوخی چیز دیگری نیست»، عده زیادی از مردم طبقه چهارم و نجس ها (Untouchables) به پیروان او ملحق شدند. توفیق قطعی نانک در موطن اصلی او، یعنی پنجاب بود. اکثریت جمعیت پنجاب رامسلمانان و هندوها تقریباً به طور مساوی تشکیل می دادند. تعارضات واختلافات مذهبی موجب مناقشات و درگیری های دائمی بین پیروان هر دو آئین شده بود. پیام نانک‌نوید صلحی بود برای پایان دادن به اختلافات و درگیریهای معتقدین هردو آئین. عده کثیری از مردم پنجاب به نانک پیوستند. او مریدان خودرا به نام « سیکه » یعنی شاگرد می نامید و خودرا به لقب گورو (Guru)، یعنی معلم مذهبی ملقب کرد.

نانک در۶۹ سالگی، اندک زمانی پس از مرگ مردانا، درگذشت. درباره مرگ او داستان بسیار جالبی روایت می کنند که به اسطوره های یونانیان بی شباهت نیست. «گورو که می دانست پایان کار اونزدیک است، یکی ازمریدانش به نام لاهینا، به لقب آنگاد ملقب و به جانشینی خود انتخاب نمود. پسران گورو از پدرشان اطاعت نکرده بودند... وقتی بر اطرافیان او روشن شد که نانک گورو در شرف مردن است، گورو رفت و در زیر یك درخت اقاقیای خشك شده نشست. ناگهان درخت سبز شد و شکوفه داد. مسلمانان که نام خدای واحد را از گورو شنیده بودند گفتند،که اورا پس ازمرگ به آئین مسلمانان به خاك خواهند سپرد. پیروان هندوی او برعکس گفتند،که اورا خواهند سوزاند. وقتی از نانك خواستند که دراین مورد نظر خودرا ابراز کند، گفت:« بگذارید هندوها در طرف راست من و مسلمانان در طرف چپ من گل قرار دهند. هر کدام ازدو دسته که صبح فردا هنوز گل های خودرا تازه یافتند بدن من را در اختیار گیرند.

سپس گورو ازمریدان خود خواست تا سرود بخوانند. پس از آن یك ملافه بر روی خود کشید و بعلامت سر خدارا تعظیم کرد و نور خودرا با گورو انگاد مخلوط نمود. فردا صبح، وقتی ملافه را ازروی او برداشتند چیزی در زیر ملافه نیافتند و گل های طرف راست و چپ نیز درنهایت شادابی بودند. تمام سیك ها به حالت احترام نقطه ای را که نانك درانجادرازکشیده بود،سلام دادند.» در «کارته پور»، درکنار رودخانه «راوی» در ایالت پنجاب، مسلمانان یك مقبره و هندوها یك معبد به افتخار او بنا کردند،که هردوی ان ها توسط آب رودخانه شسته شده و ازبین رفته است.

همانگونه که در بین پیروان کلیه مذاهب عالم مرسوم است که برای بزرگ تر

جلوه دادن بنیانگذار دین خود پس از مرگش نسبت های خارق العاده و معجزات ماوراء الطبیعه به او نسبت می دهند. پس ازمرگ نانك نیز معجزات بسیاری از او حکایت شد. علاوه بر داستان ناپدید شدن جسدش پس ازمرگ، می گویند که او درخت انجیر و درخت اقاقیای خشك شده را آناً سرسبز و پر شکوفه کرد. فیل مرده ای را زنده نمود. به جسد انسانی،حیات مجدد بخشید. یك جذامی را شفا داد. وازرمین خشك،چشمه ابی پدید آورد. هنوز نیم قرن ازمرگ او نگذشته بود که پیروان شیفته او، نانك را به مقام «الوهیت ارتقاء» دادند و در سرودهای خود گفتند: «گورو نانك خداست، برهمای متعالی است»

پس از درگذشت نانك ۹ گورو، یکرسمت رهبری سیکه هارا به عهده داشتند:

نانك	Nanak	۱۵۳۹ - ۱۴۶۹
انگاد	Angad	۱۵۵۲ - ۱۵۰۴
امّرداس	Amar Das	۱۵۷۴ - ۱۴۹۷
رام داس	Ram Das	۱۵۸۱ - ۱۵۳۴
ارجان	Arjan	۱۶۰۶ - ۱۵۶۳
هرگویند	Har Govind	۱۶۴۴ - ۱۵۹۵
هررائی	Har Rai	۱۶۶۱ - ۱۶۳۰
هرکریشان	Harkishan	۱۶۶۴ - ۱۶۵۶
تك بهادر	Tegh Bahadur	۱۶۷۵ - ۱۶۲۱
گوبیندسینگ	Gobind singh	۱۷۰۸ - ۱۶۶۶

غالب اصول و عقاید مذهبی سیك ها در دوران رهبری پنج گوروی اول شکل گرفت. پیروان نانك به گروه فدائیان مذهبی سیکه ها تبدیل شدند. قسمتی از عقاید هندوهای شمال رانیز به خود جذب نمودند.

تاریخ عقاید مذهبی سیك ها در حقیقت دودوره، متفاوت را طی نموده است یکی از زمان پیدایش نانك به عنوان پیشوای مذهبی و بنیانگذار آئین جدید سیکه در حدود ۱۵۰۰میلادی تازمان فوت اکبرشاه و به سلطنت رسیدن جهانگیر شاه در هندوستان،و دیگری از ۱۶۰۰ میلادی تا درگذشت آخرین گورو در سال ۱۷۰۸.

گورو آنگاد علاقه شدیدی به ورزش و تناسب اندام داشت و همین روش را بین پیروان خود رایج نمود. مسابقات مختلف ورزشی برقرار کرد و ازنظر قوای بدنی افرادی آماده و ورزیده بوجودآورد. گورو «آمرداس»، برای ایجاد هم آهنگی و پیوستگی بین افراد سیکه و از بین بردن اثرات نظام طبقاتی (Caste) در جامعه سیک، غذا خوری عمومی(Langar) ، که هزینه ان را اجتماع سیک ها می پرداخت، تأسیس کرد.(۱) به همین دلیل، وقتی که جهانگیر شاه راه مخالفت و خصومت باغیر مسلمانان درپیش گرفت، دربرابر سیکه ها با مردانی ورزیده و آماده و متحد و یك دل روبرو شد. تعبیر این عبارت نانك که «نه هندو و نه مسلم»، موجب بوجود آمدن شخصیت مذهبی و هیئت سیاسی و نظامی مستقلی به نام «سیکه»، درمقابل سایر ادیان گردید که مورد حمایت سایر مخالفان «کاست»،به خصوص طبقه کشاورزان (Jat)،نیز بود.

گورو ارجان، در زندان مسلمانان درگذشت و یا بگفته، سیکه هادر زندان کشته و شهید شد. همین امرموجب اتحاد بیشتر سیکه ها و مقاومت دربرابر مسلمانان گردید. روحانیت تبدیل به نظامی گری و جنگ علنی شد. حملات پی درپی مسلمانان که از هرجهت نسبت به قوای سیکه ها برتری داشتند، سیکه هارا مجبوربه عقب نشینی کرد. بعد از مرگ گوبیند در ۱٦٤٤میلادی، هررائی به کوهستان های حوالی پنجاب پناه برد. پسروجانشین او نتوانست از انتقام اورنگ زیب پادشاه هندراسان باشد ودردلهی، درخانه خود تحت نظر درگذشت. وقتی اورنگ زیب دستور داد معبد سیکه هارا ویران کنند، تگ بهادر که در بنگال باخانواده خود زندگی می کرد، درصددجمع آوری سیکه ها برای مقابله با مسلمانان برآمد. اورنگ زیبداورا به دلهی (Delhi) آورد و درآنجا شهیدگردید. پسر او «گوبیند سینگ»، که درزمان موت پدر۹ ساله بود، جانشین پدر شد و باوجود صغر سن، درطی سی سال جنگ با مسلمان ها، سردار رشیدی از آب درآمد و سیکه هارا با موفقیت علیه مسلمانان برانگیخت. گرچه جنگ های گوبیند با

---

۱ - گرچه این اقدام گوروی سوم برمیزان دوستی و وابستگی افراد سیکه به نحو محسوسی افزود، ولی نتوانست ریشه عقایدی را که نظام طبقاتی هندوها برخاطره سیکه ها باقی گذاشته بود، کاملا محوکند. هنوز هم ردپای عقیده به نظام طبقاتی، در مراسم مختلف و معاشرت های سیکه ها دیده می شود

مسلمانان سرانجام به شکست سیکه ها منتهی شد، ولی موفقیت او بیشتر در ایجاد همبستگی و هم آهنگی درجامعه سیکه و تحولات بزرگی بود که برای پایداری و بقای چنین جامعه ای به وجود اورد. باتغییراتی که گورو گوبند درآئین سیکه وارد آورد، صلاحیت و مسئولیت گورو از آن به بعدازیک شخص معین،به جامعه سیکه ها و کتاب مقدس، منتقل گردید و مجموع این دو، عالی ترین مرجع مذهبی را امروزه تشکیل می دهد.

درآئین سیکه ها کشیش و آخوند و مرد روحانی برای برگذاری مراسم مذهبی و یا تبلیغ وجود ندارد و هریک از افراد، مسئول راه یابی به خدا و انجام مراسم و مناسک مذهبی خویش است. تنها عده کمی برای قرائت «ادی گرانت» تربیت می شوند. همین امرپیروان این آئین را از معتقدین به سایر مذاهب متعصب تر و بیشتر وابسته به یکدیگر، بار آورده است. رابطه فرد با خدا وراه وصول به رستگاری، برپایه، تجربیات شخصی و تفکر و در خود فرو رفتن و اندیشه کردن نهاده شده است تاتبعیت مکتبی و تلقینات اجباری ویا فشارجامعه. شخص بایدبا مطالعه مراحل مختلف زندگی خود، پی بردن به خودخواهی ها ، جهالت و غرور، حرص بی حددرامور مادی، درصدد یافتن راه وصول به خالق جهان هستی برآید. قوای مغناطیسی جهان مادی، شخص را در درك حقایق زندگی نابینا می کند. تمام جهان هستی به منزله، دریایی است که انسان ها بدون امید به نجات و رهائی، درآن غوطه می زنند و غرق می شوند. تنها راه رهائی برای گنه کاران، رحمت الهی است.

«اگر آن یکتای مهربان نظری از روی محبت به کسی بیندازد ، در آن هنگام او مصاحب گوروی حقیقی و واقعی خواهد گردید.»

خدا،بحوبندگان راه حقیقت حضور خودرابه طرق مختلف ثابت می کند و شخص را از زندگی شیطانی می رهاند و به جماعت دیگر ازطالبان راه حق وحقیقت ملحق می نماید.اگرشخص درتمام عمارندگی کند وآیات مقدس رادرستایش و پرستش پروردگار عالم تکرار نماید، بیداری باطنی در حقیقت وجود او ظهور خواهد کرد و در وجود خدا محو خواهد شد. اصطلاحی که سیك ها دراین مورد به کار می برند،«من موك» (Manmukh) و «گروموك» (Gurumukh) است که دراین جا «گورو» به معنی خدا و معلم حقیقی به کار می رود. زیارت حقیقی و پرستش خدای یگانه، درقلب شخص صورت می گیرد نه باطی مسافات بعید و دیدن اماکن مقدسی مانند مکه و بنارس

های رودخانه گنگ. ذکرنام خدا، به منزله، کانون و هسته مرکزی برای تطهیر روح و رستگاری بشر است.

به طوری که دربین سیکه ها شایع است، گویند پیروان خودرا جمع کرد و از این خواست تا پنج نفرداوطلب فداکاری و قربانی شوند. این آزمایشی بود برای تعیین درجه فداکاری وسرسپردگی سیکه ها به آئین خود. پس ازمدتی تفکر، پنج نفرداوطلب پیش آمدند. گویند نه تنها این ها را قربانی نکرد، بلکه آنان را به لباس جدیدی ملبس کرد و به سایر پیروان خود به عنوان برگزیدگان و محبوبان خودمعرفی وبه لقب سینگ (Singh) (شیر) و کاأر (Kaur) (شاهزاده) ملقب کرد. ازآن پس، این گروه پنج نفری اجتماع راهنمایان سیکه (Khalsa) را تشکیل می دهند. هر پسر و دختری که به سن چهارده سالگی برسدمی تواند داوطلب عضویت در خلصه گردد. دراین مراسم که به نام تعمید خوانده می شود، بعدازخواندن اوراد مخصوص، شربتی از شکر و آب برسر و چشمان داوطلبان می پاشند و قواعدو اصول عضویت درخلصه را به انان می آموزند. اعضای این گروه نباید موی بدن خود را بتراشند. باید از زنا و دخانیات و خوردن گوشت حیواناتی که به رسم و روش مسلمانان ذبح شده اند، پرهیز کنند. این پرهیزکری به تدریج صورت عمومی به خود گرفته و از طرف قاطبه پیروان این آئین رعایت می گردد.

گوروگوبند، تشریفات جدیدی برای پیروان خود وضع کرد. پنج شیئی را که درزبان پنجابی باحرف کاف شروع می شوند، ازجمله اشیائی قرار داد که هرسیکه باید همیشه همراه خود داشته باشد:

١ - کیس Keis (موی سروصورت)
٢ - کنگا Kanga (شانه مو)
٣- کاشرا Cashera (زیرپوشی تا سر زانو)
٤- کارا Kara (دستبند و النگوی فلزی)
٥ - کرپن Karpan (چاقو یا خنجر)

این دستورات از طرف عموم سیکه ها به شدت رعایت می شود و درلابلای عمامه هرسیکی خنجر کوچکی نهفته است. درسال ١٧٦٥ میلادی گنگره ملی سیکه ها (خالص ها) درامریتسار به ضرب سکه پرداخت که روی ان شعار «دنیا ، شمشیر و پیروزی مدام» حک شده بود. بدین ترتیب ایمان به خدای مطلق متعال به پیروزی

نظامی برجهان،متصل شد. درسال ۱۸٤۹،مهاراجه دولیپ سینگ به طور کامل تسلیم نیروهای انگلیسی شد و جواهرمعروف کوه نور را به ملکه انگلیس تقدیم کرد
در قلب عقاید و مراسم مذهبی سیکه ها کتاب مقدس «گوروگرانت صاحب» (Guru Granth Sahib)، جادارد. گرانت،گلچینی است از اشعار نویسندگان مختلف، مجموعه ای از تفکرات نانك و سایر گوروها درباره خدا ونصایحی درباره زندگی عرفانی. این کتاب مشتمل بر ۲۹٤۸۰ بیت است. آدی گرانت (کتاب بزرگ اصلی) درسال ۱٦۰٤ میلادی توسط گوروی پنجم ازروی نوشته ها و مطالبی که ازنانك در خاطره ها ویادرکتابخانه ها باقی مانده بود ، تدوین گردید و تألیفات عده ای دیگر ازنویسندگان وگوروهای قبلی نیز به آن اضافه شد. بعدها، درزمان گوروی نهم و دهم، سرودهای دیگری نیز براین کتاب افزوده گردید. کتاب دیگری به نام «داسام گرانت» توسط پیروان گوروی دهم،براساس مطالب کتاب قبلی و آثار گوروی دهم،تنظیم و تدوین شد که در حد آدی گرانت مورد احترام و تقدیس است. درنوشتن گرانت، از شش زبان مختلف هندی و زبان فارسی استفاده شده و به همین دلیل،کسانی که بتوانند این کتاب را صحیح و بدون اشتباه بخوانند و معانی آن را درك کنند، بسیار نادرند. غالب سیکه ها ازمفاد این کتاب چیزی نمی فهمند.
سیکه ها معتقدند که مبادی این آئین مستقیما به قلب بنیانگذار آن وحی شده و خداوند وراماًمور ساخته که برای نجات بنی آدم از ظلمت، قیام کند. درکتاب مقدس گرانت،نوعی تجلی مرئی از خدای نامرئی به چشم می خورد. بر همین اساس،کتاب آدی گرانت به عنوان مظهر الهی و خدای مجسم،سیکه هادرگورداوار(Gurdawar درمعبد) در امریتسار(Amritsar) باتشریفاتی در حد پرستش نگاهداری می شود. هر روز صبح آن را در پارچه زربفت گران قیمتی می پوشانند و با احترام بسیار در زیر سایه بان حریر نشانی درهوای آزاد و بر روی تختی قرار می دهند. شامگاهان، کتاب رابرای استراحت به خوابگاه خود منتقل و در تخت طلائی دراتاق مخصوص می گذارند و در آن را قفل می کنند. درطرف دیگر معبد امریتسار، نسخه دیگری ازاین کتاب را درتمام اوقات شبانه روز، باصدای بلند می خوانند. وحدت خدای متعال، مضمونی است که مرتبا در کتاب تکرار می شود و قطعات شورانگیز عرفانی، قسمت اعظم مطالب آن را تشکیل می دهد. این کتاب،کانون تعلیمات دینی سیکه ها و راه وصول به حقیقت الهی است. سیکه ها دربرابر آن تعظیم می نمایند. همان گونه که هندوها

دربرابر تصاویر و مجسمه های خدایان و مسیحیان در مقابل مجسمه عیسی و صلیب کلیسا وقتی که نوزادان رابرای نخستین بار به معبد می برند، کتاب گرانت را به طور تصادف می گشایند، قسمتی از ان را می خوانند،تا نام طفل را بر اساس اراده خداوندی از روی کلمات و نوشته های گرانت حدس بزنند و اورا به نامی که خداوند مقرر فرموده، بنامند. در مراسم ازدواج، عروس به دنبال داماد، چهار بار به دور گرانت طواف می کند و سرودهای مذهبی ترنم می کنند. باشد که در زندگی آینده خوشبخت و سعادتمند شوند. در مراسم عزا و مرگ، قسمت هائی از کتاب گرانت رابرای مدت هفت تا ده روز می خوانند. در بعضی از اعیاد، خواندن کتاب مقدس تا دوروز ادامه دارد.

نام خدا در کتاب مقدس سیک ها سات نام (Satnam نام حق) است که درابتدای هریك ازسرودها به طورمتوالی تکرار می شود. ولی اورا به نام های دیگری، مثل گورو (Guru) معلم و یا به نام های بعضی از خدایان هندو،هم چون «برهما» و یا «راما» نیز خطاب می کنند. تنها صفتی را که نانك سزاوار خدا می داند، هاری (مهربان Hari) است زیرا، به نظر او،این صفت بارز و برجسته، مختص طبیعت خدا است.

تعالیم سیکه بسیار ساده و روش اصلی عبارتست ازتفکر واندیشه درباره خدا و تکرار نام او.

«بالاترین وظیفه هرکس تکرار نام خدا است.»

«نام بسیار منزه رامارا به خاطر داشته باش و هرچیز دیگر را رها کن.»

«رستگاری انسان در معرفت حق است. به دست آوردن رضایت حق، عبادت حق و جذب حق شدن.»

افکار مذهبی گرانت، قسمتی از دین اسلام و قسمت دیگر از اندیشه های مذهبی هندوها ریشه گرفته است. گرانت،درباره اراده مطلق خداوند درانجام کلیه امور، با تقلید از آیات قرآنی، می نویسد:

«حق یکتا، قادر مطلق و تعیین کننده سرنوشت کلیه، مخلوقات است. همه موجودات به فرمان خدا بوجود امده اند. به فرمان خدا انجام وظیفه می کنند. به فرمان خدا تسلیم قدرت مرگ می شوند و به فرمان خدا در واحد حقیقی جذب می گردند.»

«ان یگانه مهربان،به هرکس که با نظر لطف نگاه کند، اورا از گمراهی و عذاب

نجات داده است.»

و با اقتباس از اندیشه عرفانی هندوئیسم، درباره وحدت وجودی فرد با روح برهمن، در اوپانیشادها که می نویسد: «هر آن کس که می داند من برهما هستم خود نیز سراسر برهما است.»

گرانت می گوید:

«آن کس که خویشتن را چون روح جهانی (سوهام Soham) می شناسد او به راز جهان هستی اعتقاد دارد.»

در گرانت کراراً از «تاج قند»، بهشت مخصوصی که به نجات یافتگان وعده داده شده، بحث می نماید.

در آئین سیکه، در درجه نخست، سعی بر آن بوده است که اختلافات مذهبی موجود بین هندوها و مسلمانان به نحوی حل گردد. نانک با طرد بت پرستی و آهیمسا و حلال دانستن گوشت حیوانات، مسلمانان را به آئین خود دعوت نمود و با قبول دو اصل مهم آئین هندو، یعنی تناسخ و کارما، نظر هندوها را نیز تأمین و به قبول این دین راغب و شائق کرد. نانک درباره دو اصل تناسخ و کارما می گوید:

« این همان چیزی است که خود او کاشته و اکنون نیز خود او می خورد. انسان به حکم الهی دچار سرنوشت تناسخ گردیده است.» گرانت ۲۰۶

«ای برادر من، انسان برحسب نتیجه اعمال خوب و یا بد قبلی خود در جهان زائیده می شود. هرطور که انسان به کارد، همانگونه نیز درو خواهد کرد.»

نانک به شاگردان خود می گفت برای احتراز از رجعت و نجات مجدد، از یاد خدا غافل نباشند و نام خدا را تکرار کنند تا گرد کارما که بر روح آنان نشسته شده زدوده شود و با محو شدن آن، به حقیقت مطلق راه یابند.

فلسفه دیگری از مذهب هندو که در آئین سیکه جای والائی به خود اختصاص داده، فلسفه مایا است. براساس این فلسفه که مورد قبول هندوها و سیکه ها هردو می باشد، خداوند ماده را خلق کرده تا نقابی از باطل بر روی حقیقت اشیاء کشد و عالم هستی را به صور گوناگون جلوه گر نمود. زمین و آسمان، انسان و حیوان، نبات و جماد، همه همان صور مختلف هستی هستند که پوششی بر روی حقیقت می باشند. همه اندیشه های باطل و فریب دهنده هستند. فقط خدا، مبداء حقیقت خلقت است و بس. گرچه پیروان این عقیده ناخودآگاه قسمت اعظم مسئولیت اختفا حقیقت و کشیدن

بعاب بطل بر روی اشیاء را به گردن خدا می اندازند. ولی آئین سیکه خودرا گرفتارتبه حقت شیطان و جنگ خدایان نمی کند و راه دیگری برای بیان استدلال خود جستجو می نماید و می گوید که اگر انسان غرور و خود خواهی و نادانی را،بادعا وذکر دائمی نام خدا،در وجود خود ازبین ببرد و نابود سازد، از قیدپوششی که بر روی حقیقت وجود او کشیده شده است رها می گردد و به خدمت خدا در می آید. برای رسیدن به این مرحله از اتحاد با خدا (Sakaj) و رستگاری، کمک و اراده معلم حقیقی ضروری است. بدون اراده خداوندی،هیچکس قادر به رسیدن به مرحله اتحاد عشقی با خدا نخواهد بود و بیماری غرورخودخواهی و جهالت او از بین نخواهد رفت. انسان باید بارها و بارها دور تسلسل زندگی و مرگ راطی نماید. وقتی این دور تسلسل به پایان خواهد رسید، که شخص به معلم واقعی بپیوندد. کسانی که عشق و اشتیاق خدمت به خدا درقلب آنان شعله ور است، می توانند به خدمت معلم بزرگ درآیند. و این مستلزم کوشش درانجام وظایفی چند از قبیل جاروکردن محل اجتماع درمعبد (Gurdward)، پختن غذا برای خوراک در محل، حفظ شئونات و معرفی جتماع سیزه سیکه ها به دنیای خارج است.

نانک بر اساس سنت معمول در صدر اسلام ،قائل به تعیین جانشین و راهنمای مذهبی (گورو) برای هدایت معتقدان به آئین سیکه بود و پیروان خودرا به اطاعت بی چون و چرا از اوامرالهی و دستورات گورو،توصیه می کرد.

اولین قسمت کتاب مقدس در دین اسلام و سیکه ها، به طرز شگفت آوری مشابه یکدیگرند و نیایش خدای یکتا که پیروان هردو آئین هرصبحگاه ادا می کنند، دارای مفهومی نزدیک بهم هستند. علاوه برآن،درادعیه و اورادگرانت سرودهای بسیاری به چشم می خورد که با مفهوم آیات قرآنی برابرند. ازجمله نکات مشترکی که در دو دین اسلام و سیکه وجود دارد،احترام فوق العاده ایست که پیروان هر دو دین، به بنیانگذاران آئین خود به اسم رسول خدا و کتاب مقدس مورد اعتقاد و هم چنین معابد مکه و آمریتسار به عنوان خانه، خداوپرستشگاه مؤمنین، می گذارند. ولی درمقابل، سیکه ها اعتقادی به روزقیامت، دمیدن صور اسرافیل و یاروزه گرفتن ندارند. نانک باعبادات ظاهری و صوری هندوها و مسلمانان که در معابدومساجد به جا می آورند، مخالف بود و می گفت، این عبادات، بدون تفکر عمیق درباره خدا، پشیزی ارزش ندارد. اینها فقط حرکات بدنی وتکرار کلمات تلقینی هستند که بر روی نان نام

عبادت نهاده اند. مردمعتقد، آن چنان کسی است که دعایش از روی خلوص نیت و تعقل و تفکر باطنی باشد. از جنگ و جدال بپرهیزد. حق دیگران راضایع نکند و عمر خودرادرمصاحبت نیکان و نکوکاران بگذراند. همان طوری که گرسنه درطلب نان و تشنه در جستجوی آب است، اونیزجویای وصل به حق باشد. همسرخودرا بخواهد و به زنان دیگر، حتی به میل و رغبت، نگاه نکند. از استعمال دخانیات و شرب مسکرات احتراز کند.

درزمان گوروی سوم، امرداس، معبدجدیدی به نام «هارمندیر» (Harmandir) (معبد خدا) برای پرستش برپا شد. این معبد که بعدها نام آمریتسار (صاپاپذیری) به خود گرفت، در دریاچه کوچکی در۴۵ کیلومتری جنوب شرقی لاهور بناشده و ازآن تاریخ تا کنون معبد اصلی و پرستشگاه کلیه پیروان این آئین به شمار می رود و یکی از بناهای بسیار زیبای هندوستان است.

یکی از نکات مشخص آئین سیکه، اعتقاد به این مطلب است که نانك و نه نفر جانشینان او، دارای حقیقت واحد و روش بینی یکسان درباره خدا بودند. در اصل،هر ده نفردرحکم واحدند. براساس باورسیکه ها،این ده معلم مانند شمع هائی بودند که هریك با شعله، وجود دیگری افروخته شدند و غالب آنان درسال های آخر حیات خود به معلمی جامعه اشتغال داشته اند. هریك برای انجام این وظیفه اجتماعی به وسیله معلم قبلی، براساس روحانیت باطنی و طهارت، برگزیده شده بودند.

از آنجا که آئین سیکه در پنجاب قدرت گرفت، به صورت یك کیش محلی و قبیله ای درآمد و به همان صورت باقی ماند. دین سیکه یك دین جهانی، مانند ادیان بودائی، اسلام و مسیحیت نیست و برای تعمیم و گسترش آن کوششی به عمل نمی آید و مبلغی هم، وجود ندارد، بلکه هم چون دین یهود، تنها به حفاظت و نگاهداری آن در داخل اجتماع معتقدان به این آئین اکتفا می شود.

سیکه ها در هر نقطه ای از جهان که زندگی می کنند، وابستگی کامل خودرا به مذهب و زادگاه اصلی خود، متعصبانه حفظ می نمایند. به حدی که لغت سیکه به صورت کلمه ای مترادف با پنجابی درآمده است. تقریباً تمام پیروان این آئین عکس هائی از نانك، معبد آمریتسار ومناظرمختلف پنجاب را درمنازل خود نگه می دارند تا آن که فرزندان سیکه هائی که به ممالك دوردست مهاجرت کرده اند، شایدهرگز به خاك پنجاب قدم نگذاشته و پنجاب را ندیده باشند، ولی مراسم پنجابی درتمام خانه های

سیکه ها رعایت می شود. به خصوص در مورد تعیین همسر و ازدواج، خانواده های داماد و عروس اینده، به جای شخص داماد تصمیم می گیرند و شوهر اینده دختر راتعیین می کنند. بدیهی است که رژیم طبقاتی(Caste)، رل بزرگی را در امر انتخاب بر عهده دارد و اعضای هر طبقه، عروس ویاداماد آینده خودرا از همان طبقه، مشخص خود بر می گزینند. برای تعلیم کودکان و نگاهداری و تقویت روح همبستگی و اتحاد جامعه سیکه ها به موطن اصلی خود پنجاب، کتب مذهبی و ادبی بسیاری به زبان پنجابی تهیه و منتشر شده است.

در طی سال های بعد ازجنگ دوم بین الملل، درجامعه سیکه ها که برای پیداکردن کار و اقامت به کشورهای غرب اروپا مهاجرت کرده بودند، تغییرات اساسی رخ داده است. کودکان آنان در مدارس غربی باراه و روش های جدید تعلیم و تربیت آشنا می شوند و جامعه سیکه دراشاعه آئین خود در سرزمین های جدید فعال گردیده است. ازسال ۱۹۶۰که هیئت مبلغان سیکه در انگلیس و امریکا و کانادا تأسیس شد، ساختمان های متعددی درگوشه وکنارممالك غربی به معبد تبدیل وعده ای از افراد امریکائی را به این آئین درآورده اند. ولی امرتبلیغ دین سیکه هنوز عمومیت ندارد و عقیده کلی برآن است که پیروان واقعی که به «خلصه» افتخار می بخشند، در اجتماع خود سیکه ها زندگی می کنند.

پیدایش آئین سیکه درهندوستان، نه تنها نتوانست مشکلی از مشکلات مذهبی این کشور راحل نماید، بلکه برعکس بردامنه، مناقشات مذهبی بین هندوها و مسلمانان افزود و خود نیز به عنوان رکن سوم، وارد منازعات شد و امروزه گره کور سیاسی و مذهبی بزرگی را برای کشور هندوستان فراهم آورده است.

بخش دوم

دین در چین و ژاپون

فصل اول : تائوئیسم

فصل دوم : کنفوسیونیسم

فصل سوم : شینتوئیسم

فصل اول:

تائوئیسم

ادبیات چین، با تکیه بر تمدن قدیمی و درخشان، از نظر اساطیر بسیار غنی است و در مورد هر موضوعی داستان های گوناگون ازگنجینه ذخایر ادبی خود عرضه می کند. درباره چگونگی خلقت جهان، اساطیر چینی می گویند:

«درابتدا گیتی آشفته و در هم بود. نظم و ترتیبی وجودنداشت. زمین و آسمان معلوم نبود. همه آشفته و مغشوش بود. درحدودچهارمیلیون سال قبل،نخستین آدم به نام پان کو (Pan Ku) به وجود آمد. او به تدریج رشد کرد و چندین برابر انسان امروزی شد. سپس به کار نظم جهان پرداخت. باقلم و چکش آهنین خود، هیجده هزار سال کار کرد و کار کرد تا توانست زمین و آسمان را از هم جدا کند. خورشید و ماه و ستارگان را درآسمان، درمحل های خود مستقر سازد. بعدبه کار زمین پرداخت. دریاها رابه وجود آورد و کوه هارا برافراشت و اراضی مزروعی را ایجاد کرد. وقتی که مُرد، هر قسمت از بدن او یکی ازکوه های مقدس چین شد. ازنفس اوبادها، ازصوت او رعد، از استخوان های او فلزات، ازقطرات عرق او باران و ازحشرات و کرم هائی که از بدن او تولید شده بودند، آدم ها به وجود آمدند.»

ادیان چینی از درنقطه نظر دربین سایر ادیان جهان منحصر به فردند.

۱ - برخلاف غالب ادیان بزرگ جهان، درادیان چینی خدا کانون وهسته مرکزی دین را تشکیل نمی دهد.

۲ - ادیان چینی منحصراًزائیده تمدن و محصول اندیشه و افکارمتفکرین چینی

هستند و در پایه ریزی و بنیانگذاری این ادیان هیچ دین غیر چینی نفوذ و دخالتی نداشته است. مذاهب کنفوسیوس و تائو، قبل از دورانی که چین با دنیای خارج روابط سیاسی وتجاری برقرارکند، بوجودآمدند.به همین علت،این دومذهب صورتی غیرازصور سایر مذاهب جهان به خود گرفته اند شاید به همین دلیل،عده ای از پژوهشگران، آئین کنفوسیوس رابه عنوان دین قبول ندارند و آن رامکتب فلسفی - اخلاقی می شناسند. حال آن که این آئین، طی قرون متمادی و تا قبل از نفوذ کمونیسم دراین کشور، بردل های مردم چین حکومت می کرده است.

از مذاهب اولیه چین اطلاعات کاملی در دست نیست. ازنوشته های باستانی، به این علت که الفبای چینی فاقدحروف صدادار بودند، هیچ اشاره و نشانه ای ازچگونگی باورهای مردم به دست نمی آید. تنها خاطره ای ازخدائی که شانگ تی(Shang- ti) و یا تین هی (Tien - he) نامیده می شد، به طور نامشخص باقی مانده که پرستش او با تقدیم قربانی ها در هوای آزاد توام بوده است. مانندمراسم قربانی دردین یهود، این مراسم نیز مشتمل بر کشتن حیوانات، پاشیدن خون قربانی به اطراف معبد و سوزاندن قربانی برآتش بوده که، علیرغم نفوذ ادیان تائوئیسم، بودیسم و مسیحیت درچین، مراسم تقدیم قربانی تا به وجود آمدن رژیم کمونیستی هم چنان معمول بوده است.

آنچه مسلم است،درهزاره دوم قبل ازمیلادمسیح، دنیای ارواح و غیبگوئی ها در افکار مردم و شکست و یا توفیق امپراطوران سلسله شانگ (Shang) (۱۷۵۱-۱۰۵۰ ق. م) نقش عمده ای به عهده داشته است. امپراطوران، موفقیت و یا ناکامی خود درکارها را مدیون رضایت و یا خشم ارواح می دانستند. امپراطوران چین، از راه پیشگوئی های پیچیده، در صدد پی بردن به نظرات و امیال ارواح برمی آمدند تا کردار خودرا با خواسته آنان منطبق سازند و بر اساس نظر ارواح عمل نمایند. آثاری که در کشفیات این دوره ازتاریخ چین به دست آمده، نشان می دهد که چگونه غیبگو بر حسب تقاضای امپراطور، سئوال را بر ارواح عرضه می کرده و جواب آن را نیز بر روی کاسه سنگ پشت ویا استخوان شانه کاری می نوشته است.

چینی ها معتقد بودند که سراسر عالم مملو ازارواح مختلف است. زمین و آسمان پر از این موجودات و طبیعت نیز به وجود آنان زنده است. حرکت بادها، ریزش باران، رعد و برق،همه از اثر وجود ارواحند. رودخانه زرد، چشمه سارها، سلسله جبال مقدس چین، جایگاه ارواح نیکو، (Shen) و تیرگی ها ونقاط دورافتاده وخلوت، منزل ارواح

شرور و موذی(کوی Kewi) است و اگرکسی بدون چراغ افروخته از این مکان ها عبور کند، مورد اذیت و آزار ارواح موذی قرار خواهدگرفت. ارواح موذی، در آب، درهوا، و در روی زمین،به صورت جانوران شرور و درنده،مزاحم انسان ها هستند. چینی ها برای دفع شرایین ارواح، به انواع ادعیه و سحر و جادو متوسل می شدند. خروس را، از این نظر که بشارت آمدن صبح و غلبه «شن» بر «کوی» را می دهد، حیوانی می دانستند که می تواندبرای غلبه بر ارواح خبیثه مفید باشد. خون خروس را شفای امراض قلبی می پنداشتند و بر روی کسانی که به صرع، سکته، و یا سایر عوارض قلبی دچار بودند، خون خروس می پاشیدند. مجسمه خروس را بر سردرخانه ها و دروازه ها نصب می کردند، تا اثرات بد «کوی» راخنثی نماید. برافروختن آتش و شمع و پوشاندن در و دیوارخانه ازکاغذهای سرخ روشن،با نقش انواع طلسمات،را باطل السحر می پنداشتند.

در روز اول سال (مصادف بااول فروردین) خانه تکانی مفصلی می کردند تاخانه را از ارواح ناپاک بروبند. چینی ها به روح کانون خانوادگی به نام تساتوشن (Tsao- shen)، و هم چنین به هشت روح جاوید که در کوهستان های مرتفع زندگی می کنند نیز معتقد بودند و می گفتند که این ارواح جاوید، آدمیانی بوده اند که دراثر زهد و ریاضت و اعمال صالحه مرتبه و منزلت جاوید یافته اند و اکنون با همان جسم و پیکر در زیر درختان کاج درارتفاعات بالای کوهستان ها منزل دارند و به نوشیدن می و نواختن نی مشغولند. تساتوشن، در دودکش آشپزخانه زندگی می کند و ازهمانجا مراقب اعمال خانواده است. دربیست و چهارمین روز آخرین ماه سال (در حدود ۲٤ اسفند)،به نیاز او، غذا و شراب بسیار اهدا می کردند. تصاویر تساتوشن را بر روی کاغذ نقش و با مقداری اسکناس در زیر دودکش آشپزخانه می سوزاندند تا روح کانون خانواده، سوار بر شعله های آتش و دود، به آسمان ها برود و از رفتار خانواده گزارش خوب بدهد.

دردوران سلسله چو (Chou) (۱۱۰۰ تا ۲۲۵. ق. م)، پرستش نیاکان در چین شایع بود. کنفوسیوس با وارد نمودن احترام به اقوام و پیرمردان در دوران حیات و به اموات پس ازمرگ،درتعلیمات خود، به این سنت دیرین عمومیت بخشید. چینی ها عقیده داشتند که پس از مرگ، روح متوفی در سه نقطه منزل می گیرد. قسمتی به آسمان ها می رود، قسمت دوم برای دریافت قربانی ها در گور مزدجسد می ماند و قسمت سوم درالواح اجدادی و پایرستش گاه خانوادگی می ماند. بایدبه روح درسفرهای

او کمک کرد. به همین علت مراسم تدفین مردگان با مناسك عبادی و تشریفات بسیار همراه بود، تا در فراهم کردن کلیه ملزومات سفر متوفی کوتاهی نشود. تعیین محل دفن حائز اهمیت بسیار بود. دراین باره قبلا بازمَالامی که در شناسائی حال و تعیین محل قبر تخصص داشتند(فنگ شوئی سین شنگFeng Shui Sien Sheng) مشورت و محل آن را قبل از دفن میت دقیقاً تعیین می کردند. تمام اعضاء فامیل به کمک راهبی دعا می خواندند و هدایائی از غذا و آتش از پول،تهیه می دیدند. خشم ارواح شرور مخالف نیز با شیون ها و زاری های بلند و با تقدیم هدایا تسکین داده می شد. وراث ازقبر محافظت می کردند و مرتباً به زیارت آن می رفتند و گاه به گاه هدایائی برای آن قسمت از روح که درکنار جسد در قبر مانده بود،می دادند. صد روز پس از وفات، مراسم یادبودی در منزل بزرگترین وارث برپا می گردید. لوحه اجدادی به وسیله یك راهب تقدیم وارث بزرگ خانواده می شد. این لوحه معمولاً حاوی تصاویری از متوفی، نام و نام خانوادگی، درجه و مرتبه او در اجتماع بود. کسانی ازاعضای فامیل که به تازگی ازدواج کرده بودند، دربرابر لوحه تعظیم می کردند. دربعضی ازاین مراسم هدایائی ازخوراکی ها نیز اضافه می شد. وجود لوحه باعث همبستگی و اتحاد بیشتر خانواده و تقویت ضمانت مشترك آنها می گردید.

در چین،هیچیك از سه دین تائو، کنفسیوس و بودائی انحصاری نیستند و هرکس می تواند علاوه بر اعتقاد به یکی از این ادیان، اعتقادات مذهبی دیگری نیز داشته باشد.

آئین کنفسیوس و دین تائو به شدت ازعقاید و باورهای گذشتگان متاثر شده و تداوم همین عقاید تازمان حاضر درسرزمین چین به خوبی محسوس است. چینی ها، مانند سایر ساکنان کره زمین تاچندی پیش، عقیده داشتند که کره زمین مسطح است و ساکن، آسمان چون سرپوشی برفراز آن قرار دارد. خورشید و ماه و سایر ستارگان به دور زمین می گردند. به عقیده چینی ها، عمارت سلطنتی خاقان چین در وسط کره زمین قرار گرفته است. در اثر پیدا شدن فصول چهارگانه، نباتات رشد می کند و یا می میرند، و حوادث دیگراتفاق می افتد. زمین و اسمان،تابع قوانین منظم و تغییر ناپذیری هستند. تولد، موت، بود و نبود، هستی و نیستی، نمی تواند در نظم موجود تغییری بوجود اورند. چینی ها برای بیان علت و چگونگی وجود چنین نظمی درعالم و در طبیعت، به فلسفه ای به نام «تائو» متوسل می شدند.

تائو درزبان چینی به معنای راه و طریق و بستر رودخانه است. ولی در صطلاح فلسفی مفهوم وتعبیردیگری از آن مستفاد می گردد. دراولین سطور کتاب تائوتچینگ (Tao Teching) ، که درشش قرن قبل ازمیلادمسیح برروی کاغذآمده، درتعریف تائو می نویسد:

«تائوئی که بتوان آن را تشریح کرد، تائوی جاوید نیست. نامی که بتوان آن را تعریف کردنام لایتغیر نیست. عدم، نام پیشین آسمان و زمین وهستی، مادر تمام اشیاء است.»

«مسیر راه های بشر به وسیله راه های آسمانی مقید می شود و مسیر راه های آسمانی به وسیله راه تائو. تائو به خودی خود به وجود آمده و اساس جهان هستی و الگوی رفتار انسانی است». لائوتسه (٦٠٤ - ٥١٧. قبل از میلاد)، تائو را راه و روشی می داند که در ازل طرح ریزی شده و تمام موجودات، در صورتی که در گردش طبیعی خود به مانعی برخورد نکند وحرکت آن ها کند نشود، براثر وجود تائو به حرکت خود به سوی کمال ادامه خواهد داد. تائو،چون سرچشمه حیات ونیروی هستی، درهمه موجودات وجود دارد. تائو،قبل از پیدایش جهان هستی، وجود داشته و پس از خلقت اشیاء ، وموجودات در وجودآن ها ظاهر می شود و آن ها را به سوی کمال پیش می برد. با آن که تمام اشیائی که درجهان هستی وجود دارند، مظاهر گوناگون تائو هستند، ولی تائو،خود فاقد شکل و صورت است. تائو یکی و یکتاست. یکی دوتا می شود، دوتا سه تامی شود و به همین ترتیب تا پایان اعداد. ولی نفس ازهمان یکتاست،به انضمام اعداد بی پایان دیگر که تائو درآن هامستقر است. تمام صورطبیعت و وقایع روزانه که اتفاق می افتد، در معنی یکسانند و تمیزی بین آنها داده می شود. همه از یک منشاء بوجود آمده اند وبه همان سرمنزل بازمی گردند. هدف ازحیات انسان نیز،متناسب ساختن حرکت خود با حرکت تائو و حرکت به سوی کمال است. البته انسان می تواند آزادانه راه دیگری برخلاف جهت حرکت تائو بر گزینند. در این صورت شنا کردن بر خلاف جریان آب است و حاصل آن جز درد و رنج بیهوده چیز دیگری نخواهد بود. شناسائی تائو و هماهنگی با حرکت او، موجب شرافت نفس، طول عمر، روئین تنی و فنا ناپذیری است. صفاتی را که لائوتسه برای تائو قائل می شود عبارتند از: اصیل، ازلی، بدون شکل، بی نام، بدون تغییر و منشاء تولید همه چیز.

پایه گذاری فلسفه تائورا که بعدها به مذهب جادوگران و ساحران تبدیل شد، به

لائوتسه (Lao - Tze) نسبت می دهند. از زندگی این حکیم چینی اطلاعات بسیار کمی در دست است. به طوری که بعضی از محققین در این که اصولاً چنین شخصیتی وجود می داشته، اظهارتردید می کنند. برخی او رایکی از فلاسفه، پا به سن گذاشته معاصرکنفوسیوس می دانند که، درصورت صحت تواریخ، لائوتسه بایدمعاصر انبیاء یهود دردوران اسارت آنان می بوده آنچه ازتاریخ زندگی این فیلسوف چینی در دست ست قسمتی ازبیوگرافی است که «سوماچین» مورخ مشهورچینی دررابطه با لائوتسه نوشته است:

«لائوتسه اهل استدلال و تقوا بود. هدف او پوشیده داشتن خود و گمنامی بود. لائوتسه قسمت اعظم عمر خودرا در چو گذراند. هنگامی که زوال و فساد چو را پیش بینی نمود، آن جارا ترك گفت و به مرز آمد. متصدی گمرکات به او گفت ازآنجا که شما دوست دارید بازنشسته شوید، من ازشما درخواست می کنم به خاطر من یك کتاب بنویسید. پس از آن لائوتسه کتابی در دوبخش نوشت، که مشتمل بر پنج هزار و اندی کلمه بود و درآن مفاهیم تقوا و تعقل را مورد بحث قرار داد. سپس آنجارا ترك گفت و هیچکس نمی داند او در کجا از دنیا رفت.» (۱)

قرن ها پس ازدرگذشت لائوتسه از او قدردانی به عمل آمد. درسال ۱۵۶ میلادی،حکومت وقت دستور داد به نام او قربانی کنند و معبدی برای او بنا نهند. در سال ۵۸٦ میلادی، به هنگام تعمیر معبد در کتیبه ای نوشتند: «لائوتسه متوالیاًدر افرادحلول می نماید». درفاصله، سال های ۶۵۰ تا ٦۸٤ میلادی، به عنوان امپراطور اسبق نامیده شد و بالاخره درسال ۱۱۱٦میلادی به مقام الوهیت (Soothill) رسید.

پایه، تائوئیسم بر تسلیم و رضا در برابر جریان حوادث و مسیر طبیعت گذاشته شده ست هرگاه اشیاء در طریق طبیعی و بدون مداخله، شیاطین، عوامل شرّ و یا آدمیان خطاکار، سیرکنند بانهایت تناسب وکمال حرکت خواهند کرد وبه سهولت و نرمی پیش خواهند رفت. هرچیز که تائو به وجود آورد، در موقع خود ضروری و خوب بوده است. حقیقت و باطل، دو امر نسبی هستند و برحسب مذاق هر فرد مفاهیم آنها تفاوت می کند. مردداناحواس خودرابرای درك اشیاء متغیّردرعالم ماده،خسته نمی کند. بلکه

۱- هیوم، ادیان زنده دنیا

و در احوال کلی سیر می کند تا در تائو منزل گیرد. انسان نباید با اعمال و رفتار خود مخالفتی و ناهماهنگی در مسیر آرام طبیعت ایجاد کند. اصطلاحی که فیلسوفان تائوئی دراین مورد به کارمی برند وو - وی Wu Wei (عدم فعالیت) است انسان باید با عدم فعالیت روش عدم تعدی، سکون وتسلیم محض رادرمقابل عوامل طبیعی و پیش آمدها، پیش گیرد و حتی بدون به کاربردن اعضای بدن به انجام کاری که مورد نظراوست،مبادرت نماید.تائو چین (۴۲۷ - ۳۶۵م) (Tao Chien)، حالت سرگردانی توام باتسلیم و رضاراچنین بیان می کند:

«خودرا در معرض امواج بزرگ تغییرات بگذار.

نه از آن خوشحال باش و نه از چیزی ترسان.

وقتی زمان رفتن رسید، بدون کوچکترین هیاهوی بیهوده، فقط برو.»

هرشخص باید با سکون و آرامش وتطبیق رفتار و گفتار خود با تائو، طبیعت تائو را در وجود خود ایجاد کند و همه اشیاء را آزاد بگذارد تا به سیر طبیعی خود ادامه دهند. انسان باید در اطراف تائو اندیشه و تفکر نماید ولی او را پرستش نکند. از آنجا که تائو مسیرحرکت و سرنوشت همه چیز و همه کس راتعیین می کند و در حقیقت قوه حاکمه محسوب می شود، اطاعت ازمسیر حرکت تائو و تطابق رفتار و اعمال خود با آن، بالاترین ایمان مذهبی خواهد بود. درتائو ته چینگ (Tao - te - ching) می نویسد: «در اثر هم آهنگ و موزون شدن با حرکت و مسیر تائو، شخص به آن چنان قدرتی دست خواهد یافت که هیچ زورآوری بر او فائق نخواهد شد. هیچ حربه ای بر او کارگر نخواهد بود. چنین شخصی دارای عمرطولانی است». دراین کتاب حتی یک کلمه که دلالت بر اعتقاد به وجود خدا و اطلاق تائوئیسم به عنوان دین بنماید، دیده نمی شود. نصایح اخلاقی او در جهت نیکی و احسان نسبت به دوستان و حتی به کسانی است که نفس شریری دارند:

«من به آن کسان که به من نیکی می کنند، نیکی می کنم. امّا به آن ها که به من نیکی نمی کنند، بازهم نیکی می کنم. این چنین نیکی باقی می ماند و بس.»

«این که خلایق را دروغگو می شماری، عیب ان در خود توست، که سخن انان را باور نمی کنی.»

«درعالم هیچ چیز به نرمی وضعیفی اب نیست. بااین همه چون نخواهند اشیاء بسیارمحکم وسخت رانابود کنند، هیچ عاملی به قوت آب نیست. پس نرمی و لطافت،

سختی و خشونت را مغلوب می سازد و ضعیف، عاقبت بر قوی غالب می شود.»

«آسمان از آن جهت عمر دراز دارد، زمین بدین خاطر زیاد دوام دارد که آن ها از خود و یا برای خود زندگی نمی کنند. مرد حکیم، شخص خودرا آخر قرار می دهد. بزرگترین سعادت آن است که انسان، مانند آب، به همه چیز نفع برساند و دست آخر خود نیز پائین ترین مکان ها را اشغال نماید.»

«گناهی بزرگتر ازجاه طلبی و هیچ مصیبتی سخت تر از عدم قناعت به سهم خود، و هیچ تقصیری عظیم تر از آرزوی زیادتر داشتن نیست.»

سال ها پس از درگذشت لائوتسه، حکیم دیگر چینی به نام چوانگ - تزو (Choung -Tzu) که نگران حل مشکلات زندگی بشر بود، مکتب فلسفی اورا پی گیری کرد و در اشاعه تائوئیسم کوشش بسیار نمود. از این حکیم سی و سه مقاله، با نشانی سیس و روشن باقی مانده است. چوانگ - تزو ضمن تفسیر عقاید لائوتسه، دربعضی از موارد حتی از استاد خود پا فراتر نهاد و با قلم توانای خود به تائوئیسم حرکت نموی در جامعه چین بخشید.

چوانگ تزو در مورد تبدیل و تحول عوامل طبیعی و عکس العملی که شخص عاقل بایددربرابر تحولات و حوادث از خود نشان دهد، می نویسد: «روزها و ماه ها و سال ها به تناوب و پی درپی می آیند و می گذرند و هرچه در مسیر راه خود بیابند باخود می برند و نابود می کنند. این دورتسلسل ایجاد و نابودی، تا بی نهایت ادامه دارد. در عین این که هریك ایجادکننده هستند، نابود کننده دیگری نیز می باشند. صفات مثبت و منفی بشرازقبیل دوستی و دشمنی، جذب و دفع، رغبت و نفرت نیز برطبق قانون علت و معلول، دریکدیگر مؤثرو دافع یکدیگرند و اثر همدیگر را خنثی می نمایند. ولی این حالات هیچ کدام سکون و آرامش مطلق به همراه نمی آورند. مرد دانا، خیالات و خواب های این جهان را امری جزئی و بی اهمیت تلقی می کند روزها را به فرصت به سر می برد و دنیارا بیهوده می شمارد. او دراحوال کلی سیر می کند و با پیروی از روش وو - وی «Wu -wei» درتائو جای می گیرد. مکانی که تمام ذرات وجود، دوگانگی و تفاوت را از دست می دهند. همه یکی می شوند و به آرامش مطلق و سکون کامل می رسند. وقتی شخص به این حالت رسید، تائو سراسر وجود او را درامی گیرد.»

چوانگ - تزو درباره خوبی و بدی اشیاء می گوید: «خوب مطلق دائمی و یا

بدمطلق دائمی وجود ندارد. ازآنجا که دراین جهان قاعده تبدیل وتغییر به طور منظم جریان دارد، طبیعت هرموقع چیزی را لازم بداند،موجود می اورد و وقتی آن را دیگر ضروری تشخیص بدهد،ازبین می برد.بنا براین هرچیز درموقع خودلازم و خوب بوده که به وجود آمده، ولی نمی توان آن شیئی را خوب مطلق دائمی دانست. بد و خوب مطلق دائمی در جهان وجود ندارد. بلکه تمام اشیاء در حد خود مساویند. هرچیز در شرایط زمانی مخصوص لازم و خوب است. حقیقت و باطل نیز هردو امرنسبی هستند و برحسب تفسیر هرکس، مفاهیم آنها تغییر می یابد.»

چوانگ تسو برخلاف کنفوسیوس ومکتب تعلیماتی او عقیده داشت که تعالیم اخلاقی فلاسفه،موجب دخالت درگردش وسیرطبیعی تائو وبالنتیجه آشفتگی امور خواهدبود. وی می نویسد،که درروزگاران قدیم روزگاری بود که حشرات وحیوانات در روی زمین پراکنده بودند وانسان به آرامی وآسودگی زندگی می کرد. درختان و گیاهان رشدوتمو طبیعی می کردند و حیوانات باهم درامان بسرمی بردند وهیچکس از راه راست منحرف نمی شد،تاآنکه حکماء ودانشمندان به عرصه رسیدند به اندرزمردم پرداختند ووظیفه هرکس رانسبت به دیگران تعیین کردند ودرلباس تعلیم آداب ورسوم شریعت، به مداخله درمسیرتائو پرداختندتا آنکه جامعه به بی نظمی وآشفتگی امروز رسید.

کتاب دیگری که در بین پیروان تائو ازاهمیت و احترام خاص برخوردار است و سال ها پس ازچوانگ تزو نوشته شده، کتاب «رساله ای در باب اعمال و جزای آن ها» (تای شانگ کانگ پینگ پی ین Tai shang Kang ping pien) است. درآئین تائو ۵ عمل حرام است: قتل نفس، میخوارگی، دزدی، زناکاری و دروغگوئی.

فضیلت انسانی در: ۱ - محبت به پدر و مادر. ۲ - وفاداری به معلمان، رؤسا وحاکمان. ۳ - مهربانی به عموم مردم. ۴ - پرهیز از اعمال زشت. ۵ - فداکاری در راه خدمت به غیر. ۶ - کندن چاه آب و کاشتن درخت. ۷ - ساختن راه ها و پل ها. ۸ - تعلیم بی سوادان. - ۹ - آزاد کردن بندگان. ۱۰ - خواندن کتاب های مقدس است.

پایه گذاران دین تائو،با چنین مبانی فلسفی و باتسلیم در برابر پیش آمدها و حوادث و عوامل طبیعی،بدون کوچکترین فعالیت جسمی، با آرامش خاطر و بدون دغدغه و نگرانی، زندگی را به سر آوردند.

گرچه مسلك تائوتیسم به عنوان فلسفه، پیشرفت زیادی نکرد، ولی موجد مذهب دیگری براساس اختلاط گفته های بنیانگذاران این آئین و اوهام و خرافات و سحر جادو شایع بین مردم،گردید. مطالبی که لائوتسه و چوانگ تزو درباره ابدی بودن (هسین Hsein) و روئین تن شدن بدن، یا کیمیای سعادت،گفته بودند،به مذاق مردمی که ازدیرباز درجستجوی اکسیری برای حیات جاودان بودند، بسیارخوش آیند بود. تائوتیسم،با آرزوهای دیرین انان هماهنگ شد و به صورت مذهب جادوگران و ساحران و طالبان حیات جاوید و سعادت ابدی درآمد. لائوتسه درکتاب خود گفته بود:

«دراثرهم آهنگ وموزون شدن باحرکت تائو، شخص به آن چنان قدرتی دست خواهد یافت که هیچ کس برابر عاتق نخواهد شد. هیچ حربه ای برا وکارگر نخواهد بود، و دارای عمری طولانی خواهد گردید.»

هم چنین چوانگ تزو در کتابی که به همین نام منتشر نمود متذکر گردیده بود:

«هرکه به که تائو واصل گردد، به حیات ابدی نائل خواهد شد. چنانچه در روزگاری که فوهسی (Fu Hsi) خاقان چین بود، به تائو واصل شد و از این رو راز بقا و سرّ عمرجاوید رابه دست آورد. آن خاقان زرد، پس از میل به این امر، بر ابرها سوار شد و به آسمان صعود نمود.»

همین مطالب سرلوحه تبلیغات تائوتیسم جدید گردید. کتب متعدد درباره سحر و جادو و کیمیاگری، چگونگی دسترسی به اکسیر حیات جاوید و یا سلامتی ابدی، مصونیت دربرابر امراض گوناگون، روغن ومعجون برای روئین تن شدن، نوشته شد. به این ترتیب ازتلفیق افکارفلسفی مربوط به نظم عالم واوهام وخرافات شایع بین عوام، مذهبی به وجود آمد که ازیك طرف معرّف زندگی معنوی حکمای چینی تلقی می شد، و ازسوی دیگر عقاید عامیانه مربوط به حضور ارواح خبیثه وتاثیرآن ارواح، در زندگی روزمره انسان ها رادر بر می گرفت.تائوتیسم جدید براین پایه هایی ریزی شد.

حتی امپراطوران چین نیز از اثرات این تبلیغات دینی و تعبیر فلسفه به جادوگری،برکنار نماندند. شی هوانگ تی (Shi Houang-ti) در۲۱۲میلادی، کشتی های خود را به جزایر جادوئی فرستاد تا گیاه جاودانگی را کشف کند. امپراطور کای یوئن (Kai -Yuen) (۷۱۳ - ۷٤۲ میلادی) مقداری از « سنگ طلائی »، ساخته، جادوگران تائو را مصرف نمود،تابه طورمعجزه آسا برنیروی بدنی او افزوده گردد. امپراطور وُوتسانگ(Wu Tsang)،ازداروهای همین ساحران استفاده نمود تا بتواند

مانند پریان در هوا پرواز کند. در سال ۱۹۰۰ میلادی در قیام بوکسرها (Boxers)، پیروان یکی ازفرقه های تائو، بااعتقادبه این مطلب که بگفته، رهبر آنان بدن آنها رویین تن شده وگلوله های ارتش چندملیتی اروپائی و امریکائی بربدن آنها کارگر نخواهد بود،دسته دسته به حمله می پرداختند و دربرابرآتش مسلسل به زمین می افتادند. یکی از کسانی که ازتائوئیسم جدید واشتیاق وافر مردم چین برای دستیابی به وعده های تائوئیسم حداکثر سوء استفاده را نمود، مردی بود به نام چانگ تائولینگ (Chang Tao-ling) این مرد که ازمشرق چین به غرب آمده بود و اطلاعاتی نیز درباره آداب و تشریفات مذهبی زرتشتیان داشت، درنیمه دوم قرن اول میلادی انجمنی سری تشکیل داد و جمع کثیری را به گرد خود جمع کرد و رفته رفته صاحب قدرت و نفوذ سیاسی بزرگی شد. پیروانش اورا ستایش می کردند و معتقد شده بودند که روح لائوتسه بر او ظاهر شده و اوراتعلیم داده تااکسیر جاودانگی را کشف کند و بسازد. وقتی در سن ۱۲۰ سالگی درسال ۱۵٤ میلادی وفات یافت، شهرت دادند که ازفراز کوه بر ابری سوار شد و به آسمان ها رفت. نفوذ کلام او به حدی بود که حتی جانشینان او پس ازمرگش ازقدرت و نفوذاو استفاده می کردندوقرن ها به اندوختن مال وحکومت بر دل های مردم ادامه می دادند، تا در انقلاب کمونیستی ازکوهستان ها رانده شدند و فرقه منحل گردید.

فرقه، دیگری توسط شخصی به نام چانگ چو (chang - chu) و برادرانش، در قرن دوم میلادی به وجودآمد که دارای صدهزار پیرو وتا برقراری حکومت کمونیستی پا برجا بود.

امروزه وظائف عمده رهبر تائوئیسم (پاپ)، مقابله با امراض، دفع دسیسه های ارواح خبیثه و فروختن دعا و طلسم است.

یکی دیگرازابداعات تائوئیسم جدید، طرح مسئله بهشت و دوزخ است. باآن که لائوتسه درکتاب خود در مورد اعتقاد به هستی متعال چیزی تعلیم نداده و نصایح اخلاقی او همه در زمینه احسان به دوستان و به کسانی است که نفس شریر دارند، معهذا، پس از به وجودآمدن تائوئیسم جدید، میلیون ها نفر از مردم چین درچهره، این حکیم بزرگ تجلی یک هستی متعال را جستجو کردند. تائوئیسم جدید، مدعی شد که بهشت در روی زمین و در جزایر سان هسین شان (San-hsen-shan) است. این جزایر در محل نامعلومی در دریای شرق بین چین و ژاپون قرار دارد. ولی هیچ کس آن را

سپرده است و هرکس به آن جا راه یافته،بازنگشته است. خاقان چین بالاترین مقام را دربهشت داراست. لائوتسه درنزد خاقان چین و پان کو،اولین انسانی که زمین و آسمان را ازهم جدا کرد نیز، در بهشت است.و این سه نفر، تثلیث تائوئی یا سه گوهر طاهر را تشکیل می دهند.

تاثیری که تکثیر کتب مربوط به سحر و جادو و تبلیغات روحانیون مکتب تائو دربین مردم چین گذاشته، به حدی است که تائوئیسم امروزه تنها ازجنبه، سحرو جادوگری موردمطالعه قرار می گیرد .وازفلسفه اصلی آن فرسنگ هافاصله گرفته است.

با پیش آمدن انقلاب کمونیستی، مدت هاست که دین تائو رو به زوال نهاده و سرنوشت آن نیز مانند سرنوشت سایرادیان چینی معلوم نیست.شایدهم باید آن را مرده انگاشت.

فصل دوم :

کنفوسیونیسم

گرچه طبیعت مذاهب دوره شانگ و چو، به علت فقدان مدارک کافی، کاملاً روشن نیست، ولی نشانه هائی ازهمبستگی وتداوم اندیشه های مذهبی این دوره باد‌هائی که بعدها درچین به ظهور رسیدند، باقی است. عقیده مربوط به وابستگی مذهب با جهان هستی- که بعدها به مفهوم ین (yin) ویانگ(Yang) یا نیروی روشنائی و قدرت تاریکی، نرمش و سختی، نر و ماده، تعبیر گردید(۱)- نمایشگر و مؤید هم بستگی عقاید مذهبی هر دو دوره می باشد. عقیده مهم دیگری که در تمام طول تاریخ مذهبی چین نقش بزرگی داشته، و دلیل دیگری برتداوم عقایدمذهبی است، نگرانی درانجام وظیفه وعلاقه به رفاه جامعه است. دردوران حکومت امپراطوران شانگ و چو،مردم چین مصرانه اعتقادداشتندکه ملکوت آسمان نیزمانندهرانسانی می بیند و می شنودوبه همین نحو نگران رفاه مردم وآسایش جامعه می باشد.نگرانی جهان هستی درباره سعادت ورفاه بشر،که پایه، اندیشه های مذهبی مکاتب دوران بعدرا نیزتشکیل

---

۱ - بنا براین عقیده، در عالم هستی دو قوه متضاد یعنی یانگ (قوه مثبت) و ین (قوه منفی) وجود دارد که از عمل و انفعال آنها عالم هستی به وجود آمده است. تی - ین تی، خدی خدایان، در عرش اعلی برفرازآسمان جادارد. هرشئی واحددرعین حال ممکن است دارای صفات مثبت(Yang) وصفات منفی(Yin) باهم باشدکه هریک ازاین حالات مثبت ویامنفی برحسب عملی که آن شئی انجام می دهدبرآن عارض گردد.

می دهد. مذاهب چینی را به اصول اخلاقی نزدیک تر و از ادیان دیگری از قبیل دین یهود و اسلام که ترس ازخدا و عذاب الهی اساس و پایه تعلیمات ابهاراتشکیل می دهد، متمایز می کند. حس نگرانی درانجام وظائف، درتشریک مساعی و درک روزانه مردم چین ازمفهوم رابطه افراد با والدین، مقامات مافوق و سایرمردم، تاثیر عمیقی داشته و فلسفه مذهبی کنفوسیوس هم بر همین اساس پایه گذاری شده است

ر احاکه دراثین کنفوسیوس، بحثی درباره پرستش خدا و بهشت و دورخ دربین نیست، بعضی ازمحققان، مکتب کنفوسیوس رادین تلقی نمی کنند. این اختلاف نظر ازچگونگی تعبیر و تفسیر اصطلاح چینی «چیا» (chia) (مکتب اندیشه ها و افکار فلسفی) و «چیائو» (chiao) (تعلیم و مذهب)بوجود آمده است. اصطلاح نخستین، بیشتر درمورد متفکرین نامی، فلاسفه، تعالیم آنان، سنت ها وعقاید بزرگ موروثی، و اصطلاح دوم دربار، مذهب و درمعنای بسیارگسترده آن، به راه های منحصر به فردی که مردم سنت های موروثی را به پایه های عقایدمذهبی پیوند می دهند، اطلاق می شود.البته وجه تمایزی بین افکار فلسفی و آئین پرستش و سرسپردگی به زندگی مذهبی، وجود دارد. ولی سنت چینی هیچ وقت لزوم دربرابرهم قراردادن و تعارض این دو اصطلاح راحس نکرده است. به عبارت دیگر، این دو لغت درنظر مردم چین،دو جهت مختلف از یک شیئی واحد را عرضه می نماید که گرچه درظاهر مختلفند ولی باطناً باهم مرتبط و دریک مسیرحرکت می نمایند. چنانچه حکما و متفکران بزرگی در کنفوسیونیسم، تائوئیسم و بودیسم در چین به ظهور رسیدند و درعین حال درهمین ادیان، استادان برجسته ای برای تبلیغ این مکاتب، به عنوان دین واجرای آداب پرستش ومناسک عبادی،وجودداشته اند. و دین کنفوسیوس، قرن ها دین رسمی دولتی وملی ویکی ازسه دینی بوده که به عنوان سان چیائو (San Chiano) درچین به رسمیت شناخته شده بودند.

اصطلاح کنفوسیونیسم از ابداعات مبلغان مسیحی فرقه، ژزوئیت هاست که در قرن هفدهم میلادی به چین وارد شدند. ژزوئیت ها گرچه با اداب مذهبی و مراسم عبادی پیروان کنفوسیوس موافق نبودند، ولی این مکتب را تنها ازنقطه نظر دینی شرح و توصیف می کردند.

اصطلاحاتی که خود چینی ها برای بیان کنفوسیونیسم به کارمی بردعبارتند از:

جوچیا(Ju chia). باشاره به پروش فکری کنفوسیوس و بررسی احوال او از نقطه نظر دانش و حکمت .

جوچیائو (Jo Chiao)، از نقطه نظر مذهب و اسم خود بنیانگذار

کونگ چیائو (Kungchiao)،(به نام فامیل کنفوسیوس - کونگ.)

لی چیائو (Li chiao)، براساس اصول فلسفی که کنفوسیوس تعمیم می داد، لی،

تمام این اصطلاحات متضمن اشاراتی به معتقدات مذهبی و آئین عبادی نیز می باشد.

جوچیائو (Ju-chiao) درسال ۵۴۹ ق.م. در ایالت شوشوینگ متولد شد و درسال ۴۷۹ ق.م، درسن هفتاد سالگی، بدون آن که موفقیتی به دست آورده باشد، وفات یافت و در همان سرزمین به خاک سپرده شد. و این پس از درگذشت او بود، که مردم به اهمیت و ارزش گفته های او پی بردند و به او گرویدند. جو، جوانترین پسر خانواده بود و فقط سه سال داشت که پدرش درگذشت و او مجبور شد برای کمک به معاش خانواده از اوان کودکی به سختی کارکند. درسن ۱۵ سالگی شروع به آموختن کرد. در ۱۹ سالگی ازدواج نمود. در بین سنین ۲۱ تا۵۱، به تدریس در مدرسه خصوصی که خود او تأسیس کرده بود، پرداخت و موضوعات مختلفی از قبیل تاریخ، شعر ،ادبیات، آداب اخلاق، حکومت، علوم طبیعی و موسیقی را تدریس می کرد. دربین سنین ۵۰ تا ۵۵ سالگی به عنوان حاکم و کلانتر شهر و سپس به سمت قاضی استان، منصوب شد. او موفق شد مردم راخلع سلاح کند و صلح و امنیت را به استان مقر حکومت خود بازگرداند. ولی دراثر دسیسه بازی های استان های دیگر، مجبور به استعفا گردید. ازآن پس تمام وقت خودرابه تعلیم و تربیت شاگردان خود اختصاص داد. پس ازمرگ کنفوسیوس،شاگردانش سه سال در جوار مقبره او زندگی کردند، سپس به موطن خود بازگشتند. ولی شاگرد ارشد او، تسه گونگ(Tze-Kung). سه سال دیگر هم درجوار مقبره او باقی ماند. شاگردانش پس از بازگشت به زادگاه خود، به نشر تعالیم حکیم در نقاط مختلف چین پرداختند.

صرف نظر ازدین بودائی که یک آئین وارداتی است، اختلاف عمده ای که بین دو دین کنفوسیوس و تائو وجود دارد. اینست که تائوئیسم،درطلب راز زندگی، به مطالعه طبیعت می پردازد تا اسرار آن را کشف کند. ولی کنفوسیونیسم سرّ سعادت

را در بین مردم و در قلوب ایشان جستجو می نماید. حکمای دین تائو هنگامی که از آشفتگی اجتماع، زندگی حیله گرانه مردم و دزدی و غارت می نالند، تنها به ایراد پاره ای از سخنان حکیمانه اکتفا می کنند و خود را از معرکه بیرون می کشند و مداخله در مسیر امور را جائز نمی شمارند و نمی خواهند که اتفاقات خارجی بر آرامش و سکون و اعمال آنان تسلطی داشته باشد و حال آنکه کنفوسیونیسم، افراد طبقات مختلف اجتماع را به رعایت آداب و قواعد اجتماعی، حسن سلوک و انجام وظیفه به نحو احسن، متوجه می سازد. ولی هیچ یک از این دو دین، درباره پرستش موجودی به نام خدا، انجام مراسم دعا و نماز و تشریفات عبادی، تعلیمی نمی دهد.

گرچه کنفوسیونیسم بیشتر از جنبه اخلاقی آن که توسط خود کنفوسیوس و پیروانش منسیوس(Mencius ۳۷۱ - ۲۸۹ ق.م.) و هسون تسو (Hsun-tsu ۲۹۸- ۲۳۸ ق.م.) پایه گذاری شده، شناخته می شود، ولی نباید تصور کرد که از قدرت متعال در هیچیک از نوشته های معلمین این دین سخنی به میان نیامده است. بلکه اعتقادات مذهبی که از باورهای دیرین چین به ارث برده شده نیز، جائی به خود اختصاص داده اند. در موارد مختلف کنفوسیوس از شانگ تی (Shang Ti قدرت متعال) تی ین (Tien عرش و آسمان) و مینگ (Ming سرنوشت) و ارتباط آنها با ایمان شخصی، نام می برد. خود او تمامی آداب و تشریفات مذهبی عصر خویش را به دقت انجام می داد و ایمان کاملی به پرستش و ستایش اجداد داشت. جمع شدن در اماکنی که پدران جمع می شدند، انجام تشریفات مذهبی و سرودن معانی که پدران می سرودند، حرمت گذاشتن و محبت کردن به کسانی که مورد احترام و محبت پدران بوده اند را از خصال برگزیده فرزندان می دانست. در کتاب مینگ آمده است که کنفوسیوس معتقد بود که امپراطور وو Wu و برادرش، مردمان متقی و دین داری بودند، به دلیل آن که معبد مخصوص اجداد خودرا به خوبی حرمت می کردند و هر بهار و پائیز درآنجا حاضر می شدند و قربانی می کردند. روزی شخصی از او پرسید که چرا مردم برای تسائوشن، روحی که درآشپزخانه نازل هست، حرمت زیاد قائلند. کنفوسیوس گفت که این سخنان لغو و بیهوده است اگر کسی برخلاف احکام آسمان مرتکب گناهی شود، دعا و شفاعت ارواح درباره او اثری نخواهد داشت. شاگرد دیگر کنفوسیوس، هسون تسو (Hsun Tsu) که از سایر حکماء کنفوسیونیسم بیشتر تابع اصول عقلانی و منطق است، از استاد خود قدمی فراتر می نهد و بوجود آمدن

جامعه را اثربصیرت ومغز متفکر، می داندوکتاب اوتنها درسانه، مول اسرار و وجود قدرت غیبی، قایل درک است. معهذا عامل بزرگی که بر تمامی تعلیمات کنفوسیوسیسم سلطه دارد،رعایت اخلاق،دارتباط مردم با یکدیگر است. کوشش کنفوسیوس بیشتر براست که اعتقاد به ارواح و ملکوت آسمان را که به توارث در میان مردم مانده بود، ازجرگه، اعتقدات شخصی بیرون کند و به اخلاق،جنبه، دینی ببخشد.بطراز چنانچه کسی قواعداخلاقی راکاملا رعایت نماید، برحسب مشیت آسمان عمل کرده است.

محور اصلی تعلیمات این مصلح بزرگ اجتماعی را تشویق مردم به انجام وظائف اجتماعی به نیکوترین وجه به خاطر رفاه جامعه، تشکیل می دهد. او کوشش داشت دین را برپایه، انسانیت (Jen) استوار سازد. انسانیت و انسان بودن، هدفی است که هرفرد باید قبل از همه چیز درتغییرات ذاتی خود دنبال نماید. روزی یکی از شاگردانش از او پرسید که وظیفه آدمی نسبت به ارواح مردگان چیست؟ او درپاسخ گفت: «ما که هنوز وظیفه خود را نسبت به زندگان انجام نداده ایم، چگونه نسبت به ارواح مردگان کاری به عهده بگیریم؟ نخست باید از روی صدق و یقین تکلیف خودرا نسبت به مردم و انسانیت انجام دهیم و درباره ارواح به احترام اکتفا کنیم.»

انسان کامل (Chun-Tzu چون - تزو)،درنظر کنفوسیوس، فرزندی است که محبت والدین را همیشه دردل دارد، شوهری است که با همسر خود وفادار و صمیمی است. پدری است که با فرزندان خود مهربان و عادل است. دوستی است که با دوستان خود مؤدب و یك رنگ است، عاملی است که نسبت به فرمانده و رئیس خود وفادار و امین است. انسان کامل،همیشه به پنج صفت پسندیده آراسته است. عزت نفس، علو همت، خلوص نیّت، شوق در عمل و نیکی در سلوك. انسان کامل،با دلی پاك و ازروی خلوص نیّت عمل می کند. غایت مطلوب، ازصفای باطن و تزکیه نفس حاصل می گردد.انسان کامل به فضائل اخلاقی خود (Jin) واقف است و بالطبع متمایل به عمل نیك (Li) میباشد و ادب کاذب ظاهری در نظر او ارزشی ندارد.

«من آنچه به ظاهر شبیه حقیقت ساخته شده ولی حقیقت نیست، دشمن می دارم. اگرانسان به حقیقت انسان نباشد، انجام عبادات برای او چه سودی خواهد داشت؟ سرودن نغمات مذهبی، برای او چه حاصلی به بار خواهد آورد؟»

کنفوسیوس قبل از هرچیز یك معلم اخلاق جامعه بود و در فلسفه دینی خود تابع اصول و قواعد انسانیت. او هیچگاه وارد بحث های مربوط به ثواب و گناه نمی شد

و در مراسم ظاهری دینی نیز هر عملی را که برخلاف موازین عقلی و اصول انسانیت و فاقد هدف اجتماعی بود،نمی پسندید.هدف تعلیماتی او دسترسی به معرفت عقلی و خدمت به جامعه بود.

آموختن و به کاربستن آموخته ها،خشنودی خاطر دربی دارد.

اگر به راه خطا رفتی، ازبرگشتن مترس.

دانش کهن را بیاموز و دانش نورا فرا گیر، تا شایسته معلمی باشی.

درآنچه شک داری، ساکت باش و درسایر مطالب با احتیاط سخن بگو، تا کمتر خطا کنی.

مرد بزرگ،دیر وعده می دهد و زود به وعده خود عمل می کند.

هرچه را که می شنوی غربال کن و آنچه را که خوب است، برگزین.

درست این است که مهربانی را با مهربانی و دشمنی را با مروت پاسخ گوئیم.»

روزی تسوکونگ درکلاس درس از حکیم پرسید: «آیا کلمه ای وجود دارد که بتواند به عنوان قاعده عمل برای تمام زندگی فرد در نظر گرفته شود؟»

استاد جواب داد: «آیا معامله به مثل چنین کلمه ای نیست؟ آنچه تو به خود نمی پسندی درحق دیگران انجام مده.این قانون طلائی،به طوری که بعضی ازدانشمندان آن را به این نام می نامند، می تواند سرمشق زندگی دروصول به انسانیت باشد.

کنفوسیوس تأکید می کند که این قاعده باید در ۵ رابطه همیشه مورد نظر باشد.

در روابط کارفرما و کارگر

در روابط پدر و فرزند

در روابط شوهر و همسر

در روابط برادر بزرگتر و کوچکتر

در روابط دو دوست بایکدیگر

دستورات مؤکد او،دراطاعت فرزند از پدر و رعایت حال فرزند از جانب پدر، پایه نظام قوی خانوادگی و عنصر اساسی فرهنگ پردوام چین است.

درکمتر مذهب ویا مکتبی دردنیا به اندازه، آئین کنفوسیوس، علاقه و وفاداری به خانواده و احترام متقابل اعضای خانواده به یکدیگرتوصیه شده است. پسرباید از پدرش اطاعت کند و چون پدروفات یافت، پسرارشدجای اورادرخانواده می گیرد. هر پدری باید برای سعادت و سلامت افراد خانواده خود بکوشد و فرزندان را با خصال

حمیده و صفات نیکو تربیت کند.

هیچ نظام اخلاقی و یا مذهبی در جهان، با چنان قوت و شدتی که کنفوسیوسیسم امرا وفرماندهان را متوجه انجام وظایف و حسن سلوك با مردم می کند، سفارش ننموده است. کنفسیوس عقیده دارد که اصلاحات جامعه باید از مقامات بالا آغاز گردد، قوانین باید در درجه اول از طرف هیئت حاکمه رعایت شود تا اوضاع کشور بهبود یابد. روزی یکی از حکمرانان از استاد پرسید: «آیا نباید یاغیان و متمردان را نابود کرد تا نظم برقرار شود؟» او درجواب گفت: «در حکومت، مجازات اعدام چه ضرورت دارد؟ اگر شما از روی خلوص نیت و عقیده کامل نیك باشید، مردم نیز نیك و خوب خواهند بود. تقوا و فضیلت پادشاهان، مانند باد است و طبیعت افراد،مانندگیاهان چمن، البته گیاه دربرابر ورش باد خم می شود و تسلیم می گردد.» اگر هیئت حاکمه به نیکی و عدالت رفتار کند، جرم و خیانت به خودی خود ازبین خواهد رفت و عدالت اجتماعی برقرار خواهد شد. حکومت خوب، تابع طهارت و پاکی شخص حاکم است نه تابع وضع قوانین گوناگون. مردم باید با تبعیت از رفتارمقامات، به خوبی و نیکی عادت کنند. ترس از قانون،ممکن است مردم را مدتی از ارتکاب جرائم بازدارد، ولی طبیعت و فطرت آن هارا تغییر نخواهد داد. نیکی و خوبی باید درنهاد مردم جایگزین شود و خودداری ازارتکاب جرم، سیرت ذاتی آنان گردد.حکومت ها باید برای آسایش مردم تحت فرمان خود بکوشند و احتیاجات عمومی را مرتفع نمایند. تمام کسانی که در یك کشور زندگی می کنند، درگفتار و کردار، دیگران را برادر خود بدانند و رعایت کمال اخلاق و ادب را بنمایند. خانواده ها باید حدود و حقوق تمامی افراد خانواده را رعایت کنند.

کنفوسیوس دربین بنیانگذاران ادیان زنده دنیا، یکی از سه نفری است که متون مورد تعلیم خودرا به دست خود نوشته اند. دو دیگر یکی زردتشت بود که قسمتی از گاتاها ازنوشته های اوباقی است و دیگری لائوتسه که تائوتچینگ را به رشته تحریر درآورد. کتبی که کنفوسیوس خود نوشته و آن هارا تعلیم داده عبارتند از:

شوچینگ	Shu Chung	مروری برتاریخ چین
شی چینگ	Shi Chig	کتاب شعر
ای چینگ	I Ching	تبدلات و غیب گوئی
لی چی	Li Chi	زبده ای ازآداب معاشرت
چون چیو	Chun Chiu	بهارو پائیز(تاریخ محلی)

چهارکتاب نخستین، مجموعه ای از گفتار حکیمانه پیشینیان و کتاب پنجم تماماً نتیجه، افکار خود اوست.

استاد به هنگام تدریس هریك از کتب فوق، عقاید شخصی خود را نیز بر متن کتاب می افزود و توضیحاتی به شاگردان می داد. شاگردان این توضیحات وعقاید استاد را بیاد داشت می کردند. بعد از وفات کنفوسیوس، چهار کتاب دیگر بر اساس همین توضیحات و عقاید کنفوسیوس، از طرف شاگردان او نوشته شد.

۱ - انالکت (Analects) (مجموعه منتخبات)،مجموعه ای ازنکات برجسته تعالیم استاد که ضمنا موثق ترین منبع اطلاعاتی درباره زندگی شخص کنفوسیوس نیز محسوب می شود.

۲ - تعالیم مین یا چونگ یانگ (Chunb - Yung یا Mean)،تفسیری برکتاب لی چی.

۳ - تاهسوئه (Tahsueh)،که براساس فصلی از لی چی نوشته شده.

٤ - منکیوس (Mencius)،که حاوی اعتقادات استاد درباره خیر و نیکی و رعیت اصول آداب اجتماعی است و صدسال پس از وفات او نوشته شده.

کنفوسیوس درکتاب لی - چی شرح مبسوطی درباره معانی مختلف لی (پاکی، طهارت، ادب و انسانیت) و اثراتی که رعایت آنها در اصلاح جامعه خواهد داشت، بیان می کند و اضافه می نماید که اگر « لی » درروابط پنج گانه رعیت گردد، مسمماًدرهرخانواده، درهرقریه، درهرشهر، و بالاخره درهرکشور، اعتدال و حسن روابط کامل برقرار خواهد شد.

نخستین شکوفه های افکار و اندیشه های کنفوسیوس، متفکرین بزرگی مانند مانسیوس (Mencius) و هسن تسو (Hsun- Tsu) رابه ثمر رساندند که بیشتر برای تعبیر فلسفی مراسم عبادی لی (Li) مشهوربند.هسون تسو، درباره اعتقاد به رواج ودخالت آسمان دراعمال وسرنوشت بشر،قدمی ازاستاد خودفراتر نهادوعقیده داشت که انسان نبایدازآسمان شکوه وشکایت کند که چرا جریان اموربروفق مراداونیست زیرا آسمان،یك موجود مستقل و مجسم نیست و نمی تواند به ادعیه انسان پاسخی بدهد وقتی مردم برای آمدن باران دعا می کنند و اتفاقا باران هم می بارد،دلیلی بردخالت آسمان دراجابت دعای مردم نیست. این امر دراثرترکیب «ین»و «یانگ» اتفاق افتاده وباران باریده است و اگر مردم دعائی هم نمی کردند، بازهم درهمان زمان باران می آمد.

پس راه حصول مراد به دردست آسمان است و نه دردست زمین،بلکه منوط ومربوط به خوداستار است و بس. هسون تسو،باعقیده تائوئیست هادرابنجاهمراه است که تائو، سامان کیهان و قاعده دنیای وجوداست. برحسب تائو،فصول چهارگانه بوجود می آیند، خورشیدمی درخشد و ستارگان درمدارات خودگردش می کنند وجهان هستی پیوسته بسوی کمال سیر می کند.

کنفوسیونیسم جدید و متفکرین دیگری مانند چوهسی (Chu- Hsi ۱۲۰۰ - ۱۱۳۰) و انگ یانگ مینگ (Wang - Yang- Ming ۱۵۲۹ - ۱۴۷۲)،ثمرات بعدی این مکتب هستند، که هریک در راه ارائه طریق تکامل و راهنمائی عملی، قدم هائی برداشتند. مکاتب تعلیماتی آنان به ترتیب به نام های لی هسوه(Lihsueh تعلیمات اصولی) وهسین هسوئه (Hsin Hsues تعلیمات مغزی) نامیده می شد.درحقیقت هردو این مکاتب،دردرجه اول درارتباط باتربیت عقلانی و بحث کلی درباره چگونگی وصول به این مرحله است.چوهسی عقیده دارد که شخص باید راه درازی را در پرورش نفس و اعمال اخلاقی طی کند تا به مرحله انسانیت (Jen) برسد. چوهسی،کسانی را که ازپیروی ازقواعد استادمنحرف شده اند،گمراه خوانده و مسائلی راکه ازمبادی تائوئیسم وبودیسم درکنفوسیونیسم نفوذنموده بود،بیرون کرد وآن را بسادگی واصالت اولیه خودبازگرداند. چوهسی مخصوصا بر روش آزمایشات اشیاء (Ko -Wu)، برای وصول به مرحله انسانیت تکیه می نماید، آزمایشاتی که دردرجه اول برای شناسائی خود شخص، برای آگاهی بر طبیعت خود او، برای تکامل و نیکوتر ساختن آغاز می شود. چو، فلسفه خودرا به این ترتیب خلاصه می کند:

وجوهر آسمان و زمین،که مولد و به وجودآورنده همه چیز است، انسانیت است (Jen) .

مکتبی که کنفوسیوس و شاگردانش من سیوس و هسون تسو بنیانگذاری کردند، درزمان حیات آن ها و حتی تا چند قرن بعد رونقی نداشت. تا آن که خاقانی به نام وو تی (Wu Ti)،از سلسله هان درسال ۱۳۶ ق.م. به سلطنت رسید او آئین کنفوسیوس را پذیرفت و حکماتی را که به این دین اعتقاد داشتند به تربیت مردم گماشت. ازآن تاریخ تابیش از ۲۰۰۰ سال بعد،آئین کنفوسیوس، دین رسمی ملت چین شد دولت چین کنفوسیوس را بزرگترین حکیم شناخت و القاب ومناصب رسمی به روان او نثار کرد. مقام و احترام حکیم خردمند روز به روز بالا رفت. برای پرستش او

در پایتحت و در مراکز هریک ازایالات چین‌معابدی برپاشد. برای او همه ساله سالی دوباردرپکن،مراسم نیایش برگذار می شد. ازآن تاریخ به بعد شاگردان او، مردم و حتی شاهزادگان و امپراطوران، برسر مزاراوحاضر می شدند و ادای احترام می کردند. کشور چین درتاریخ مدون بیش از چهارهزار ساله، خود، شخصیت دیگری را تا این حد مورد احترام قرار نداده است.

درسال ۶۳۰ میلادی تائی تسونگ (Tai Tsung) خاقان چین، فرمانی صادر کرد و شهرداری هرشهر را مجبور کرد،تا معبد خاصی برای کنفوسیوس برپا کند و مراسم ستایش او را به جای آورد. عکس ها و تصاویری به رسم بود،تی ها،از کنفوسیوس تهیه و در معابد آویزان گردید.

درسال ۱۵۳۰ میلادی خاقان چین منشوری صادرکرد و تمام القاب و عناوینی که تا آن تاریخ به کنفوسیوس اعطا شده بود، منسوخ نمود و او را تنها معلم مقدس باستانی نامید ومعابد او نیز به سادگی اولیه بازگشتند.

در دین کنفوسیوس هیچ نظام کشیشی، روحانی، برهمنی وجود ندارد و برای مردم عادی و مقامات دولتی آئین پرستش مخصوصی معین نشده است. پرستش نیاکان که از عبادات بسیار قدیمی چین و دنباله، محبت خالصانه پدر فرزندی است، انجام خدمات مبتنی بر عشق و محبت نسبت به والدین درزمان حیات آن ها و ماتم و تأسف برمرگشان، پس ازدرگذشت آن ها، تقدیم هدایا وغذادرمواقع مختلف سال بر مزار آنان، رعایت لی در روابط ۵ گانه، معامله به مثل درجامعه، اصول عبادی کنفوسیونیسم را تشکیل می دهد.

دین کنفوسیوس با تمام مزایای اخلاقی و کوششی که برای ایجاد جامعه ای سالم می نماید، زنان را در سطحی به مراتب پائین تر از مردان قرار داده است و عقیده دارد که اگر بین زن و مرد تمایزی قائل نشویم، بی نظمی به وجودخواهد آمد.

درسال ۱۹۱۱ آزادی مذهب به مردم چین اعطا شد و پس از انقلاب کمونیستی ، پایه اعتقادات مذهبی متزلزل و آینده هردینی درچین مبهم شد.کسی نمی داند،آیا دین کنفوسیوس باتمام نفوذی که دراخلاق خانواده و فرهنگ چینی دارد، می تواند درمقابل تهاجم افکار ماتریالیستی پایدارماندنیاخیر؟

فصل سوم:

دین در ژاپون

ژاپون سرزمینی نیست که مردم آن نیازی به نیایش داشته باشند، زیرا که خود یک موجود الهی است.
هیتو مارو Hitomaro
شاعر قرن ششم میلادی ژاپون.

دین درژاپن،به مشابه قالی پرنقشی است که تارو پود آن را ست ها، عقاید بسیارکهن و مذاهب مختلف تشکیل می دهند و هرکس محو زیبائی قسمتی از رنگ آمیزی هاست. یك فرد ژاپونی ممکن است برآئین شینتو عروسی کند، مردگان ورا راهبان بودائی به خاك بسپارند و یا از هیچیك ازعقاید مذهبی پیروی نکند، ولی آنچه برقلب و روح هرفرد ژاپونی حکومت می کند، خود ژاپون است. هرنقطه ای ازخاك کشور آفتاب تابان، هرکوه، هر دره، هر رودخانه و هر دریاچه و یا جنگلی، خدا و جزئی از وجود هر ژاپونی است که آن رامی پرستد. مردم ژاپن،به علت کثرت خدایان مورد پرستش، کشور خود را«سرزمین خدایان» می نامند و عقیده دارند که امپراطور نواده مستقیم الهه آفتاب (Amaterasu) و هر فرد ژاپونی ازجهتی با یکی از خدایان نسبت فامیلی دارد و این صفت قداست منحصر به مردم ژاپون است.

درکتاب کوجی کی (Koji- Ki) درباره چگونگی خلقت جهان هستی و اولین مخلوق خدا یعنی ژاپون آمده :

«درابتدا عالم آشفته و در هم بود. همه چیز مبهم ونامعلوم بود. به مرور ایام آسمان و دریاها ازهم جدا شدند و خدایانی چند درعالم پدید آمدند و نابود شدند تا آن که ایزاناگی (Izanagi) و همسرش ایزانامی (Izanami) به وجودآمدند. ایزاناگی با نیزه جواهر نشان خود دنیارا که به صورت ماده غلیظی بود، بهم زد. آنقدر به کارخود ادامه داد تامایه سفت شد، سپس با سرنیزه خود این ماده غلیظ را به اطراف پاشید و جزایری چند بوجودآورد. از ایزاناگی و همسرش سی و پنج خدا و الهه بوجود آمدند که آخرین آنها، کاگوتسو چی (Kagu - Tzuchi) یا خدای آتش بود که به هنگام ولادت مادر خود راسوزاند و به دنیای زیرزمین فرستاد. ایزاناگی به جستجوی همسر خود به دنیای زیرزمین رفت. ولی چون دیر رسیده بود، ایزانامی به صورتی زشت و کریه در آمد. ایزانامی که مایل نبود همسرش صورت زشت او را ببیند، با همسرش به جنگ پرداخت. ایزاناگی به عالم روی زمین برگشت. برای آنکه بدن آلوده خود را تمیز نماید، عصا و جامه و کمر بند خود را به کناری نهاد و دردریای ژاپون درآب غوطه ور شد. ازهریک ازقطعات لباس و بدن او خدایانی به وجودآمدند. ازگوشه چشم چپ او، الهه خورشید (Amaterasu)، ازگوشه چشم راست او الهه قمر (Toumiki -yomi)، وازسوراخ های دماغ او، خدای طوفان (Susa - no -wo)، خلق شدند. روزی الهه آفتاب برجزایر ژاپون نظرافکند، آنجاراآشفته ومختل دید. نبیره خود نی نی گی (Ni - Ni - Gi) رابه زمین فرستاد تا برآنجا حکومت کند و کشاورزی نیز به او آموخت:

«به این سرزمین بارور و پوشیده ازنیزار و پر از خوشه های برنج نزول نمای، برآن حکومت کن. تو ای فرزندعالی نسب من، بدانجا برو. امیدوارم که رفاه و نعمت درکنار دودمان تو باشد امیدوارم که آن نیز هم چون آسمان و زمین تا ابد برقرار باشد.» (۱)

---

۱ - این سرود که در کتاب نیهون جی ص ۱۷ نوشته شده، جزئی از ادعیه مقدس مردم ژاپون است و اطفال خردسال هرصبحگاه آن راتکرار می کند.

نی نی گی فرمان مادر بزرگ را اطاعت کرد وبه ژاپون آمد. نواده او جیموتنو (Jimu - tenno) اولین خدائی بود که به صورت انسان درآمد وامپراطور ژاپون شد بعدها، تاریخ،به تدریج خاندان اشراف و بزرگان و کم کم عامه مردم،ازخدایان دیگر به وجود آمدند و در این سرزمین ساکن شدند.

شینتو،نامی است که بر مجموعه وسیعی از مراسم مذهبی که ازدوران ماقبل تاریخ ژاپون تا کنون مرسوم بوده، اطلاق می شود. نام اصلی دین شینتو، کمی نومی چی(Kami - no - michi) (راه خدایان) است. ولی آنچه امروزه شهرت دارد، ترجمه، چینی آن به صورت «شینتو» یا «شین تائو» است.

از دوره های قبل از پیدایش حکومت واحد مرکزی در یاماتو (Yamato) در قرن هشتم قبل از میلاد، اطلاعات کامل و روشنی درباره چگونگی دین در ژاپون در دست نیست. مذهب به شکل بسیار ابتدائی خود،در مرحله روح پرستی (آنیمیسم) دربین مردم رایج بوده و ژاپونی ها اعتقاد داشتند که قوای مافوق طبیعی در درون هریك ازعوامل طبیعی و سایر اشیاء از قبیل کوه ها، درخت ها، دریاها، و در بعضی ازحیوانات وجود دارد. به تدریج،پرستش طبیعت و اعتقاد بوجود ارواح نیاپش اجداد درهم آمیختند و افسانه شینتو را به وجود آوردند. این دین، ازاین نظر که هدف آن پیروی از یك آرمان سیاسی و پرستش یکی از قدیمی ترین سلسله سلاطین دنیاست، دربین سایر ادیان جهان منحصر به فرد است.

قدیمترین آثارمکتوب مذهبی ژاپون،که دربین مردم ژاپون خاصه پیروان شینتو ازافتخار و احترام فوق العاده ای برخوردار است، دو کتاب کوجی کی (Kojiki) (یادداشت های باستانی) که درسال ۷۱۲ میلادی و کتاب نیهون جی(nihonji) (وقایع ژاپون) یا نی هن شوکی(Nihonshoki) که درسال ۷۲۰ میلادی نوشته شده است. رگ گرئی واستعمال کلمات رکیك دراین دوکتاب بحدی است که نظیر آن را درهیچیــــك از کتب دینی نمی توان یافت. سومین کتاب مقدس «یـــــنی شینتو یبگی شی کی (Yengi - Shi -Ki) است که مشتمل بر ۵۰ جلد و حاوی منابع دین شینتو و اورادی است که هنگام نیایش و یا درتشریفات مذهبی باید ایراد کرد.

نام مصطلح برای خدا، «کامی Kami» است که معنای ساده آن متعالی و برتر است. ولی مفهومی که این کلمه در ذهن هرژاپونی به وجود می آورد، به مراتب وسیع تر از معنای ظاهری آن است و شامل همه چیز و همه موجودات از پرندگان، چارپایان،

گیاهان، درختان، دریاها و کوه ها و امپراطوران ژاپنی (به طورخلاصه هرچه که بتواند به خاطر قوه ذاتی و قدرت فوق العاده مورد احترام باشد، می گردد. تعداد خدایان در دین شینتو بر اساس کتاب نیهون جی،هشتاد گروه، و براساس کتاب کوجی کی، هشتصد گروه می باشد و هر گروه شامل هزاران خدا است. نخستین خدایان همان «ایزاناگی» و همسرش «ایزانامی» هستند. خدایان نیز مانند تمام موجودات زنده، متولد می شوند، ازدواج می کنند، صاحب اولاد می شوند مریض می گردند و بالاخره می میرند و دراماکن مخصوصی دفن می شوند. امپراطور ژاپن می تواند خدایان مرده را دوباره زنده کند. شخصیت خدایان نیز مانند انسان ها متفاوت است. بعضی از آن ها دروغگو و متقلبند، به همین دلیل ممکن است ازدرجه خدائی جمع شوند کما این که امروزه هیچ کس در ژاپن مجاز نیست به سوسانو وو(Susa - no - wo) (خدای طوفان)، نسبت خدائی بدهد. تقریبا تمام خدایان موردپرستش، عوامل طبیعی و وابسته به سرزمین ژاپن هستند. این حقیقت جغرافیائی که کشور ازچهارجزیره بزرگ تشکیل و در مسافت زیادی از شمال به جنوب کشیده شده نیز، در بوجود آمدن اماکن زیارتی و معابد مؤثر بوده است.مشهورترین و قدیمی ترین معبد شینتو که هنوز واجد اهمیت ملی است، در شهر ایسه (Ise) درجزیره اصلی هونشو (Honshu) درکنار دریا و در جنوب شرقی کیوتو (Kiyoto) پایتخت قدیم ژاپن، قرار دارد، معبد الهه آفتاب (Amaterasu)، بیش از هر نقطه دیگر خاک ژاپن مورد احترام و بازدیدمردم و محلی است که نخست وزیر جدیدمملکت، اعضای کابینه خود را درآنجا معرفی می کند. در معبد درونی (Naiku) یک آئینه مدور که سمبل قرص خورشید است، و بنابر نوشته های مذهبی شینتو از طرف الهه آفتاب، به اولین امپراطور هدیه شده است، وجود دارد:

«فرزند من، وقتی تو به این آئینه نگاه می کنی تصور کن که به من نگاه می کنی، امیدوارم برای تو یک آئینه مقدس باشد.»

دراین معبد، یک شمشیر و ریسمانی ازجواهرات از دوران بسیار قدیم نگه داری می شود. یکی از شاهزاده خانم ها،به عنوان کاهنه معبد،از آن محافظت می نماید تمام پیروان دین شینتو و مردم ژاپن وظیفه، خود می دانند که لااقل یک بار در عمر خود معبد ایسه را زیارت کنند. از دوران «یاماتو» به بعد،که امپراطور درکانون مذهب شینتو قرار گرفت، معبد ایسه وابسته به خاندان سلطنتی گردید. خود امپراطور در

داخل معبد مراسم و سنن باستانی مذهبی را اجرا می کند. درمواقعی که ژاپون با مشکل بزرگ ملی مواجه است. امپراطور شخصا در معبد حاضر می شود و برای خدایان و اجداد خود دعا می کند. ازسال ۱۸۶۸ به بعد،وقتی سلطنت برای بار دوم حالت مرکزیت در سیاست ژاپون به خود گرفت. تا شکست در جنگ اقیانوس ارام در سال ۱۹۴۵، معبدایسه و شخص امپراطور ازبالاترین قداست روحانی برخوردار بودند.

درایسه، معبد دیگری به نام معبد بیرونی (Geku) وجود دارد که به نام الهه غذا (Uke - Him)،نامگذاری شده است. معبدمشهور دیگردر بزرگترین جزیره جنوبی، معبدی است که در ایزومو (Isumo) باشده و به اعتقاد پیروان شینتو تمام خدایان (کامی) ژاپون سالی یک باردراین معبد اجتماع می نمایند. بین این دو معبد، پایتخت های پیشین ژاپون، نارا (Nara)، و کیوتو (Kyoto)، قرار گرفته است . شهر نارا بداشتن معبد کاسوگا (Kasuga)، به خود می بالد. معبد مهم دیگر، معبد «میجی» (Meiji)، در شهر توکیو است، که به افتخار میجی،امپراطور سابق ژاپون برپا شده و تنها در روز تحویل سال نو، سه میلیون از مردم ژاپون آن را زیارت می کنند. کوهستانی بودن کشور نیز اثرات بزرگی در شکل گیری زندگی مذهبی مردم داشته است. درقله، بسیاری ازکوه ها معابدی وجود دارد و عده بسیاری که طالب طهارت نفس وتقویت قدرت روحی هستند، به زیارت این معابد می روند. معروفترین آنها کوه فوجی است،که حالت سمبل ملی و نیمه مذهبی برای تمام ملت ژاپون به خود گرفته است.

کیوشو (Kyushu)، جنوبی ترین جزیره از مجموعه جزایر ژاپون، به علت نزدیک بودن به کره، دارای معابد قدیمی و تاریخی است. بعلاوه نزدیکی این جزیره به راه های تجارت دریائی با غرب، باعث آن شد که در قرن شانزدهم میلادی مرکز فعالیت های مذهبی مسیحیان فرقه کاتولیک، و هم چنین شاهد صحنه های شکنجه و شهادت آنان باشد. چون کاتولیک ها درناکازاکی (Nakazaki)، از حکمران کیوشو، طرفدار جدائی طلبان، حمایت می کردند، تحت فشار وشکنجه بسیارقرارگرفتند. کیوشو، مرکز تثبیت قدرت امپراطور طرفدار مذهب شینتو،دربرابر حکومت نظامی مرکزی نیز بود. و وقتی که قدرت حکومت نظامی در ادو (Edo)،(توکیو فعلی) بعداردوقرن و نیم حکومت بلامنازع پایان یافت، امپراطور سلطه، خود و نفوذ شینتو بر سراسر ژاپون را ز این جزیره اغاز و گسترش داد و شینتو راکه دراثر نفوذ روزافزون بودیسم و

کنفوسیونیسم،تقریباً فراموش شده بود، احیا کرد.

تاریخ ورود بودیسم به ژاپن، به قرن ششم میلادی و ورود ان از طریق کره به سرزمین افتاب تابان برمی گردد. اولین سنگ بنای حقیقی بودیسم در زمان شاهزاده شتوکو (Shotoku) (۶۲۲ - ۵۹۳م)،گذاشته شد. این شاهزاده، مذهبی از مخلوطی از بودیسم و کنفوسیونیسم به نام (ریوبو Ryobu)را به عنوان مذهب ملی پذیرفت. دسته جات راهبانی که متعاقبا به ژاپن وارد شدند، اطلاعات بیشتری درباره مذهب بودادراختیار مردم قرار دادند و بر دامنه، گسترش آن افزودند و با ساختن معابد متعدد بودائی درنواحی‌مختلف، رونق بسیاری به این آئین بخشیدند. تعلیمات بودائیها در ژاپن بر اساس عقاید فرقه «ماهایانا» (عرابه بزرگ) بود که در حدود ژاپن به شعب و فرق متعدد تقسیم شد و هریك از این فرقه ها به نوبه خود به فرقه های کوچکتر، براساس ابتکارات محلی و این که به کدام قسمت از تعلیمات بودا ارجحیت داده شود، تقسیم گردیدند. به طوری که کتاب جیبی مذهبی ژاپن حاکیست در حال حاضر بیش از هفتادفرقه فرعی درفرقه شینگون (Shingon)، نه فرقه فرعی در فرقه تندئی(Tandai)، نه فرقه فرعی درفرقه می شی رنیت (Michirenite)، شانزده فرقه فرعی درفرقه زن (Zen)،ده فرقه فرعی درفرقه زمین پاك (Pure land)، از دین بودا مشغول فعالیت هستند. هریك از این فرق دارای تأسیسات،عمارات وراهبان مخصوص به خود می باشند.

درمنازل بودائی ها محرابی برای پرستش و اجرای مراسم مذهبی وجود دارد که معمولاً حاوی تصویر و مجسمه ای از بودا و سایرمقدسین که یادآورد گذشتگان هستند، می باشد. کتابی حاوی قسمت هائی ازکتاب مقدس بودا، محلی برای بخورات وسایرلوازم دیده می شود. درپرستش صبحگاهی، قسمتی از منتخبات کتاب مقدس قرائت و بخورات برآتش ریخته می شود. مقدار کمی اغذیه نیز ممکن است در محراب وجود داشته باشد. نفوذ بیشتر بودیسم در ژاپن از نقطه نظر برگذاری مراسم تدفین است. قبرستان ها معمولاً سالی‌دوبار درمواقع اعتدال بهار و پائیز مورد بازدید بازماندگان قرارمی گیرد. موسم دیگر یادبود مردگان، در وسط تابستان (O -bon) ست که با برافروختن آتش فروزان و رقص دسته جمعی همراه است.

چون اجرای برنامه های وسیع پیشرفت مملکت مستلزم اتحاد و یك پارچگی تمام افراد کشور بود، امپراطور به افسانه، دیرین شینتو و تجدید حیات مذهب متوسل شد

و د ستان الهی بودن خاندان سلطنتی را در اذهان زنده نمود. کلیه نقش ونگاره، زنگ هی بزرگ و نقاره های بوداتی و کلیه آثاری که از سایر مذاهب، در معابد شینتو و یا در آداب و مراسم مذهبی نفوذ نموده بودند، به دور انداخت. ژاپونی ها متقابلاً به ندای امپراطور پاسخ مثبت دادند. تجلی خدا درجسم میکادو (Mikado)، با خوشحالی مورد قبول عموم مردم قرار گرفت. هیچکس به خود اجازه نمی داد به صورت امپراطور مستقیماً و یا احیاناً از بالا نگاه کند. همه ساله درروزتولد امپراطور در سراسر کشور مراسم با شکوهی برپا می شد. همین امر موجب ازدیاد قدرت و سلطه امپراطور، و یك پارچگی کشور و آمادگی برای ترقی شگرف صنعتی گردید. ژاپون توانست درمدتی کمتر ازیك قرن، درردیف بزرگ ترین کشورهای صنعتی جهان درآید. درقانون اساسی سال ۱۸۸۹،برای امپراطور،حق توارث ابدی وسلطنت جاویدپیش بینی شد.برای پایدار نمودن حس وطن پرستی درکلیه افرادژاپونی، اداره مخصوصی برای حفظ وحمایت دین شینتو تأسیس وعبادات به دو دسته عبادات دولتی(Jinja-Shinto) و عبادات فرقه ای (Kyoba-Shinto) تقسیم شدند. عبادات دولتی که تاسال ۱۹٤۵ و پایان جنگ با ژاپون ادامه داشت، عبارت بود از آداب و مراسمی که بیشتر به منظور تحریك غرور ملی و شهرت حس وطن پرستی تنظیم گردیده بود. تمام افراد می توانستند دراین مراسم شرکت کنند. درخواست های نیایش کنندگان به طور عمده شامل:

آمدن باران درمواقع خشکسالی، محصول خوب، محافظت دربرابر زلزله و آتش سوزی، صاحب فرزند شدن، سلامتی و طول عمر امپراطور، دوام صلح و آبادانی، سلامتی سفرای امپراطور درکشورهای خارج، دفع دشمنان ژاپون، موفقیت ارتش و رفاه عمومی مردم ژاپون، بود.

درسرتاسر ادعیه رسمی،هیچگونه درخواست روحانی و خیر اخلاقی دیده نمی شد. تعلیم مذهب شینتو درمدارس، جزو دروس اجباری درآمد. هرصبحگاه، نوآموزان مجبور بودند دربرابر تصاویر امپراطور تعظیم و برای دوام وبقای او دعا و روح اجداد خود را ستایش کنند. ژاپون،درتبلیغات مذهبی خود به حدی پیشرفت که تا سال ۱۹٤۵،تعداد یکصد و ده هزار معبد دولتی، به سبك و تقلید ازمعماری شهر یسه، درنقاط مختلف کشور بنا شد که به هزینه، دولت اداره میگردید.

بعدازجنگ اقیانوس آرام و شکست ژاپون، در اولین روز سال نو امپراطور هیروهیتو،خطاب به مردم ژاپون اعلامیه ای صادر کرد و درآن به افسانه، قدیمی شینتو

و انتساب خاندان سلطنتی به الهه خورشید، پایان داد.

«پیوند بین ما و مردم مبتنی بر اسطوره نیست. ان ها برمبنای این حرف غلط که امپراطور جنبهء الهی دارد و این که مردم ژاپون همه از نژادهای دیگر برترند و باید بر دنیا حکومت کنند استوار نیستند تنو(امپراطور) یك خدای زنده نیست.»

آزادی انتخاب مذهب به کلیه افراد اعطا گردید. از طرف متصدیان به دین حکومتی شینتو اجازه تداوم داده نشد. کلیه کمك های دولتی به معابد شینتو قطع گردید. تعلیمات دینی در مدارس برچیده شد.

گرچه در بدایت امر وقفه ای در جریان پیشرفت معابد حاصل شد، ولی تنها دوره کوتاهی بیش نپائید و اشتباه بزرگی خواهد بود که اگرتصور شود، در اثر این اقدامات، دین شینتو، بودیسم و یا شخص امپراطور، نفوذ معنوی خود را دربین ملت از دست داده اند، و به نظر نمی رسد که درآینده نیز در کششی که بین این عوامل و ملت ایجاد شده است، تغییری حاصل شود.

علیرغم اقدامات متعقبه، معابد شینتو ازمحل اعاناتی که مردم به طیب خاطر می پرداختند، تعمیر شد و شینتو صورت یك مذهب تمام ملی به خود گرفت. اکثریت مردم ژاپون که از شکست درجنگ رنجی و دل آزرده بودند،به مذهب روی آوردند و از روی ایمان و عقیده به آن علاقمند و وابسته شدند. درهرخانه ای پرستشگاه کوچکی (Kami - dana) بوجود آمد که در آن قطعه چوب و یا کاغذی حاوی اسامی اجداد خانواده نصب بود. آئینه گردی نیز،به نشان آئینه معبد ایسه،درآن محل قرار داده شد. روزهای مقدس، افراد خانواده درمعبد خانوادگی و یا دریکی ازمعابد نزدیك، به عبادت می پردازند. امروزه هر سه دین شینتو، بودیسم و کنفوسیونیسم، در کنار هم برادر وار،به حیات خود ادامه می دهند و مردم نیز به هرآئینی که مایل باشند مراسم عبادی خود را اجرا می کنند. آنچه درتمام مراسم عبادی مقام اول را داراست، جنبهء وطن پرستی، محبت خانوادگی،علاقه و مهر پدر- فرزندی و اطاعت و احترام درحد پرستش به امپراطور است.

علاوه بر معابدی که درشهرهای بزرگ قرار دارند، معابد متعدد دیگری نیز درشهرهای کوچك، دهکده ها، کنار جاده ها و هرنقطه ای که دارای مناظر زیباست، دیده می شود. هرمعبدی به دلیلی، مثلاً پدیده های طبیعی از قبیل کوهستان، رودخانه، چشمه سار، یك حادثه تاریخی، سرسپردگی های خصوصی و یا سیاسی و

دلایل متعدد دیگربه حیات مذهبی خود ادامه می دهد. چنانچه معبد کاشیما (Kashima) در سواحل اقیانوس کبیر درجزیره هونشو (Honshu) به علت آثار نظامی و صنایع جنگی و معابد اطراف او به سبب این که پایه های ساختمان معبد در چشمه آب خنکی قرار گرفته و یا حصار دورمعبد، قطعه سنگ بزرگی را که تنها قله آن پیداست، احاطه می کند و مردم عقیده دارند که دنباله سنگ در زیر زمین گربه ماهی بزرگی را که موجد زلزله است نگه می دارد و یا معبدی به نام یکی از خدایان کتاب «نیهون جی» و یا «کوجی کی» اسم گذاری شده، زیارتگاه بسیاری از مردم ژاپن است.

درداخل هریك ازمعابد شینتو،شیئی مخصوص(شینتائی Shintai) از زمان های بسیار دور به علامت قداست و رمز قوه فوق بشری معبد، نگاهداری می شود. هیچکس از ماهیت آن اطلاعی ندارد. چون هیچکس آن را ندیده است. این شیئی ممکن است فاقد هرگونه ارزش مادی باشد. ولی تمام کسانی که به آن معبدمراجعه می کنند آن راعزیز و گرامی می دارند و سالی یك بار با تشریفات خاص آن را سوار بر ارابه ای درخیابان های شهر می گردانند و به جایش می گذارند.

تمام معابد شینتو دارای شکل ظاهری هم آهنگی هستند. اولین چیزی که دراین معابد به چشم می خورد، دروازه بزرگی (Tori - i) مشتمل بر دو پایه بلند عمودی است که دو قطعه چوب موازی افقی بر روی آنها قرارگرفته و انتهای قطعات افقی به طرف آسمان پیچ خورده است. این دروازه ها دربعضی از مواقع خیلی دور از معبد و درخیابان های پر رفت و آمد، درکنار مغازه ها و ارابه های میوه فروشی قراردارند. ممکن است یکی، دوتا و یا یك خط طولانی از این دروازه ها که به معبداصلی منتهی می گردد، دیده شود. یا جاده ای که هر دو طرف آن اشجار مقدس کاشته شده ، زائران را به معبد هدایت کند. درداخل صحن معبد، سنگ آب بزرگی محتوی آب تمیز است که بر روی آن طاقی و درکنارآن چمچه ای وجود دارد. نیایش کنندگان دست و صورت خودرامی شویند، کلاه و نیم تنه خودرابرای ادای احترام ازتن بیرون می کنند و دربرابر پلکان ساختمان می ایستند. کف دست هارا به علامت ثنا و التماس بهم می چسبانند. معبد اصلی که به اشکال مختلف معماری ساخته می شود، معمولا مشتمل است بریك سالن پرستش (Haiden)، و یك سالن اصلی(Honden)،که در پشت سالن پرستش قرار دارد. سالن اصلی معمولاکوچك ترازسالن پرستش است،چون محل اقامت خداست،

زائران به این سالن وارد می شوند. گاه گاهی دستجاتی از زائران برای دعا به سالن پرستش داخل می شوند. ولی زائران انفرادی،دربیرون سالن پرستش، مراسم عبادی خود را به عمل می آورند. سکه ای درداخل صندوق هدایا می افکند. زنجیر زنگی را، که از طاق آویزان است می کشند و زنگ را به صدا درمی آورند. دوکف دست را بهم می زنند و سر را به علامت احترام به زیر می اندازند. با کمال خشوع و خضوع مشغول دعا می شوند و درخواست خود را بیان می کنند. پس از دعا،دومرتبه دوکف دست را بهم می زنند، تعظیم می کنند و از معبد خارج می شوند. وقتی به دروازه خروجی رسیدند، دوباره به طرف معبد برمی گردند و تعظیم می کنند. صدای زنگ و کف زدن ها برای آن است که حضور خودرا در معبد به آگاهی خدا (کامی)،که درسالن اصلی است، برسانند.

جلوی سالن پرستش معمولا طناب ضخیمی (Shimenawa) و نواری از کاغذ سفید تاشده، که به اماکن مقدس اختصاص دارند، قراردارد. بعضی اوقات این علامات را به دور تخته سنگ بزرگی و یا درختی می پیچند،تا همه بدانند که این سنگ ویادرخت نیز معبد کامی است.

نیایش، انفرادی و درخواست ها،به خاطر دریافت خیرات مادی و یا درخواست شخصی قبل از مسافرت، قبل از امتحان، قبل از تقبل انجام کاری است. تقدیم هدایا و نذورات نیز ازجمله عبادات محسوب می شود. درحال حاضر آنچه به عنوان هدیه به معابد الهه خورشید و الهه غذا در ایسه تقدیم می شود، عبارتست از چهار فنجان مشروب - ۱۶ نعلبکی برنج - ٤ نعلبکی نمک ماهی - میوه جات - علف دریائی، پارچه های ابریشمی و پول نقد.

از دیگر مراسم مذهبی شینتو، تطهیر نفس (O - Harai) است که سالی دوبار در خرداد و آذرماه به عمل می آید. دراین مراسم،روحانیون شینتو،صورت های کوچکی از انسان که ازکاغذ و یا کاه ساخته شده، در معابد بین پرستش کنندگان می گردانند. هرکس صورتی را به عنوان همزاد خود انتخاب می کند.آن را به بدن خود می مالد و به این طریق تمام پلیدی ها و چرکی های خود را به آن صورت منتقل می کند و صورت را به مرد روحانی باز می گرداند. درپایان مراسم،روحانیون صورت ها را به رودخانه و یا دریا می ریزند و پلیدی های مردم را به دریا منتقل می کنند و پاک از آنها می شوند. خود امپراطور هم برای آمرزش وزراء و مردم ژاپن دعا می کند و

براساس اختیاری که از طرف الهه خورشید به او تفویض شده، گناهان انان ر می بخشد. مردم ژاپون به بهشت و دوزخ و وجود دنیای دیگر معتقد نیستند و می گویند که بهشت و دوزخ در دل خود انسان است.

معابد ژاپونی بر سه نوع است:

- معابد محلی و محل سکونت کامی (Uj:gami)

۲ - معابدی که برای موفقیت در تجارت و کسب و کار به زیارت آن ها می روند و به دور معبد طواف می کنند، از قبیل معبد اینازی (Inari) ، که امثال آن در هر نقطه کشور دیده می شود.

۳ - معابد ملی،که دارای اهمیت نیمه سیاسی نیز می باشد مثل معابد شهر ایسه و ایزومو (Izumo) و معابدی که برای خدای جنگ، افسران نامی و شجاع کشور و یا به یادبود کشته شدگان در جنگ بنا شده است.

تقریباً عموم ژاپونی ها در روزهای اول یا دوم یا سوم سال نو (ژانویه) و عده ای نیز نیمه شب ۳۱ دسامبر به معبد می روند. در این روزها تیرهای چوبی که بر یک سرآن تکه پر نصب گردیده، طلسم های محافظت، و نوارهای کاغذی که نام معبد بر روی آن نوشته شده، فروش فوق العاده ای دارند. ژاپونی ها این اشیاء را درمنازل، درقفسه کمی درمحل مرتفعی نگه می دارند و اشیائی را که ازسال قبل نگه داری شده، در موقع زیارت معبد، به معبد باز می گردانند، تا کارکنان معبد در آتشی که به همین مناسبت خواهند افروخت، بسوزانند.

مهم ترین رکن مذهب شینتو ، اعیاد (Matsuri) مذهبی است. زیرا دلیل وجودی بسیاری ازمعابد در همین اعیاد نهفته است. اعیاد شینتو معمولاً با راه انداختن دسته یا بازار مکاره، نمایشگاه و فروشگاه های متعدد همراه است. به همین مناسبت،عده زیادی برای خرید یا بازدید اقوام در این اعیاد شرکت می کنند و تحرکی درکلیه قسمت های اجتماعی به وجود می آید. قطارهای اضافی و سرویس های اتوبوسرانی به حرکت درمی آیند. بلیط های مسافرتی ازیکی دوماه قبل از جشن کمیاب می شوند. جشن های بهاره و پائیزه از سایر اعیاد مهمتر هستند. از جشن های مهمی که عده، زیادی درآن شرکت می کنند جشن جیون (Gion) درکیو تو (Kyoto)، جشن تاکایاما (Takayama) درناحیه هیدا (Hida)،و جشن های چی چی بو، (Chichiu) درکوهستان های غربی توکیو است. در جشن های چی چی بو،

گردونه ها با فانوس روشن می شوند و در شب، هنگامی که کامی معبد شهر به ملاقات کامی نزدیک ترین کوه بزرگ عابت می شود، مسیر خدا بافانوس نورانی می گردد. در بسیاری ازاوقات جوانان شهر با لباس های محلی، پرچم ها و تخت روان هارا در خیابان های شهر می گردانند. تقریباً تمام مردم و شرکت کنندگان در جشن عرق برنج (Sake)، که مخصوص جشن های شینتو تهیه شده و درمعابد در بسته بندی های تمیز به مردم داده می شود، به مقدار زیاد می نوشند. اگر منظور ازجشن یادآوری حادثه، تاریخی و یا محلی باشد، نمایشاتی بالباس های مخصوص زمان حادثه داده می شود. غالب این جشن ها بارآه انداختن معبد متحرکی (Mikoshi) از محل معبد اصلی به علامت مسافرت کامی و گردش درشهر، همراه است. معمولاً تمام کسانی که درجشن شرکت می کنند، برای ادای احترام و نیایش در معبد حاضر می شوند، بمکه یک نفر به نمایندگی عده ای و درخواست موفقیت برای همسایگان، تقدیم برگ سبز از درخت ساکاکی (Sakaki)، و دعا خواندن به معبد می رود.

ادعیه و مناجات های مربوط به غریک ازجشن ها درکتاب «نیگی - شی کی» که ازمتون مقدس متأخردین شینتو است، نوشته شده و به طورعمده شامل درخواست نیایش کنندگان، مدح و تمجید و لیست پیشکش هائی است که تقدیم خدا می شود و یا در آینده خواهد شد، وغالباً به صورت داد و ستدهای مشروط تجارتی است؛ «چنانچه خدایان محصول بیشتری به من ببخشند... من هم درمقابل با تقدیم اولین محصول میوه خود آنان راستایش خواهم کرد.»

مهم ترین جشن های مذهبی کشاورزی عبارتند از:

جشن نشاء کاری،در دومین ماه سال به هنگام نشاء کردن برنج

جشن جوانه زدن برنج در چهارمین روز از چهارمین ماه سال

جشن چیدن برنج در یازدهمین ماه سال که با رقص و آواز دسته جمعی همراه است و تا زمانی که این جشن برگذار نشده از خوردن محصول تازه خودداری می کند.

جشن چشیدن برنج که از طرف امپراطور درسال تاجگذاری برگذار می شود.

یکی ازخصائص دین شینتو، تکالیفی است که ازنقطه نظر پاکی وپاکیزگی بر عهده پیروان خودمی گذاردوازطرف اغلب ملت به حد کمال رعایت می شود و به تقلید از جدّ بزرگ خود «ایزاناگی»، درآب غوطه می زنند و خود را پاکیزه نگه می دارند.

کتاب سوم: دین درخاورمیانه

بخش اول : زرتشت و مزدیسنا

بخش دوم : موسی و دین یهود

بخش سوم : عیسی و مسیحیت

بخش چهارم : محمد واسلام

بخش پنجم : بهائی گری

بخش ششم : نتیجه و پایان کتاب

بخش اول : زرتشت و مزدیسنا

فصل اول : زرتشت

فصل دوم : آئین زرتشت و دین زرتشتیان

فصل سوم : بهشت ودوزخ ودنیای پس ازمرگ

فصل چهارم : معراج در دین زرتشت

بخش اول: زرتشت و مزدیسنا

فصل اول. زرتشت.

زرتشت یا زرتشترا و یا زرواسترا، دهقان زاده ای بود از تبار آریائی ها که در میان این قوم به دنیا آمد. تاریخ و محل تولد او به تحقیق معلوم نیست و در اوستا نیز به تاریخ تولد ویادوره ای که زرتشت درآن دوران زندگی می کرده،اشاره صریحی نشده است. بعضی از محققان،تاریخ تولد اورا ٦٥٠ تا ٥٥٠ قبل از میلاد مسیح حدس می زنند. عده ای دیگر، چون ادوارد مایر، تاریخ تولد زرتشت را تا حدود هزارسال قبل از میلاد عیسی پیش می برند. ازمفاد نوشته ای بر روی سینی طلائی که دراکتشافات باستان شناسی به دست آمده و متعلق به آریا رامنس برادر کورش (٦٤٠- ٥٩٠. قبل ازمیلاد) می باشد، چنین مستفاد می گردد که درقرن هفتم قبل ازمیلاد،دین زرتشت درایران و دربین خانواده سلطنتی نفوذ کرده بوده و معتقد به این آئین شده بودند. با توجه به این حقیقت تاریخی که درابتدای ظهور زرتشت دولت مقتدری مانند ساسانیان از این آئین حمایت نمی کرد تا با قوه قهریه آن را در سراسر کشور شایع و ثابت نماید و تنها عامل گسترش این آئین، افکار و قبولیت عامه مردم بوده است، اگرنفوذ دین زرتشت رادرقرن هفتم قبل ازمیلاد مسیح بین خاندان سلطنتی ملاک پژوهش قراردهیم، لاجرم بایدبپذیریم که ظهورزرتشت قرن هاقبل از قرن هفتم پیش ازمیلادعیسی صورت گرفته است. بعضی ازمحققان با مقایسه عبارات و لغات و محتوی اشعار گاتاهای زرتشت با وداهای هندو، تاریخ تنظیم گاتاها را مقارن تاریخ تنظیم ریگ ودا،یعنی بین سال های ١٥٠٠تا ١٤٠٠قبل ازمیلادحدس می زنند

درباره محل تولد این معلم بزرگ اخلاق نیز بین محققین اتفاق نظر وجود ندارد. عده ای محل تولد او را شمال غربی ایران، درنواحی قفقاز و آذربایجان و عده ای دیگر شمال شرقی ودراطراف دریاچه اورال و شمال ترکستان حدس می زند و درتایید نظر خود سبب ها و لهجه ای را که زرتشت درنوشتن گاتاها ازآن ها استفاده کرده، ارائه می نمایند. در وندیداد، درباره مسکن اولیه، آریائی ها چنین آمده است.

«نخستین سرزمین نیکوئی که من، اهورا مزدا، آفریدم، ایر وییج (بهمه، ایران) بود، کنار رود ونگهوداتیتی، آن جا ده ماه زمستان است در ماه تابستان و اینان سردند برای آب ها، سردند برای زمین، سردند برای درختان»

بدون شك این تعاریف، با سرزمین سبز و خرم و تابستان های گرم منطقه ای چون قفقاز و شمال آذربایجان،تطبیق نمی کند و برعکس بانواحی سیبری و اراضی بالای ترکستان بیشتر مطابقت دارد و ازهمین سرزمین بوده که آریائی ها به آسیای میانه مهاجرت کردند. به هرحال آنچه مسلم است، زرتشت آریائی خالص و تمام عیاری بود،که به نام انسانیت و برای تهذیب اخلاق بشریت،ازهمه مردم جهان برای پیوستن به آئین خویش دعوت نمود.

برطبق نوشته های مزدیسنان، زرتشت درکودکی نورسیده ای بافراست بود. نزدآموزگاری تعالیم مذهبی را فرا گرفت، درجوانی کمربند مقدس (کُشتی) دریافت کرد.دربیست سالگی بدون موافقت والدین، ترك خانه پدری گفت و در جستجوی نور حقیقت برآمد. در سی سالگی بحران فکری او به حد کمال رسید. مکاشفاتی بر او دست داد و به پیشگاه اهورا مزدا باریافت.

«ناگهان شبحی که بلندی قامت‌او نه برابر انسان بود بر او ظاهر شد.» (۱)

«پس فرشته به او گفت تاروان پاك خودرا آماده صعود به آسمان ها در پیشگاه اهورا مزدا نماید. زرتشت اطاعت کرد و به آسمان ها رفت. پیرامون خدای بزرگ، فرشتگان بسیار بودند. پرتو تابش فرشتگان به حدی بود که سایه زرتشت محو گردید. اهورا مزدا به زرتشت نظر افکند و به او تعلیم داد و اورا به پیغمبری برگزید و امر به تعلیم حقایق و آئین بهی داد.»

---

۱ - زرتشت بعدها این شبح را وهومنه (بهمن - پندار نیك) نام نهاد.

درگاتاها، در سرود معروف به «شکوه گاو» به طور برجسته صحبت از این دعوت الهی و انتخاب زرتشت به پیامبری است. بعلاوه درگاتا ها،به مکاشفاتی که زرتشت درمحضر اهورا مزداو یا با فرشتگان مقرب درگاه الهی داشته، اشاره می کند.

«من مانند وخشور پاک تورا ای اهورا مزدا می ستایم. وقتی که وهومنه نزد می آمد و از من پرسید کیستی؟ و به که وابسته ای؟ و نشان تو در این روزگار چیست؟ من به او گفتم من زرتشتم. دشمن دروغ،که تا غایت توانائی وجود با دروغ نبرد می کنم و پشتیبان نیرومند راستکرداینم و سرانجام به عالم بی پایان خواهم رسید و درآن جا تورا ای مزدا ستایش خواهم کرد و نغمه ها به یاد تو خواهم سرود. تو ای روان پاک مقدس، تورا ای اهورا مزدا،می ستایم. هنگامی که وهومنه نزد من آمد از من سئوال فرمود که آهنگ چکار داری؟ درپاسخ گفتم، حرمت و ستایش آتش مقدس تو،آهنگ من است و تا تاب و توان دارم،در طریق حق کوشش می کنم. راستی را به من نشان ده، تا آن را بطلبم. چون تو به من گفتی به راستی برو و راستی را تعلیم ده، مگر به من امر نکردی که ازچه بپرهیزم و چه چیزرا فرمان ببرم؟ تو گفتی به فرمان «سروش» گوش فرا ده وسرنوشت پراز گنج دریی ست. و پاداش نیک، در انتظار مردمان نیکوست» (۱)

زرتشت،مدت ده سال به تبلیغ دین خود پرداخت و به همه جا سفر کرد ولی جزمرد فقیری، پیرو دیگری نیافت. تغییر بزرگی که درزندگی مذهبی او رخ داد و به رواج آئین او کمک کرد، هنگامی بود که ویشتاسب، از امرای محلی آن عصر، به او گروید و دیانت زرتشتی را پذیرفت. گویند،که چون زرتشت اسب ویشتاسب را که درنظر او بسیار عزیز بود معالجه نمود، ویشتاسب هم آئین اورا پذیرا شد. برادر و مشاوران او نیز به دین زرتشت گرویدند. زرتشت با دخت مشاور شاه عروسی کرد و دختر خود را به زنی به نجیب زاده، دیگر درباری داد. ازآن تاریخ دین زرتشت رو به گسترش نهاد و تعداد پیروان او افزایش یافت. زرتشت درحمله تورانیان به شمال ایران درسن ۷۷ سالگی کشته شد. سه همسر، سه دختر و سه پسر او به هنگام موت اودر قید حیات بودند.

۱- ص۳۶۵ Early Zara ostrianism. H.Moulton

فصل دوم:

آئین زرتشت ودین زرتشتیان

آئین زرتشت یامزدایسنا (Mazdayazna)، اولین دین توحیدی جهانی است که به وسیله یک نفر بنیانگذاری شده و تنها دین توحیدی است که لااقل بخشی از تعلیمات مذهبی آن،به دست خود بنیانگذار نوشته شده است. تنها دینی است که تورات ازآن (گذشته ازدین مورد علاقه خود) و ازپادشاهان زرتشتی ایرانی به خوبی یاد می کندو ازآن ها تحسین و قدردانی می نماید. یهوه، کوروش پادشاه زرتشتی را مسیح خود می نامد و بدین ترتیب چندین قرن قبل از تولد عیسی و استفاده ازنام مسیح به عنوان منجی قوم یهود، این کلمه عبری درباره پادشاه ایران درتورات به کار رفته. علاوه برآن درباب چهل و چهارم ازکتاب اشعیای نبی، کوروش بانام «چوپان من» نامیده شده است..

اهمیت ظهور زرتشت بیشتر از نظر زمان و جامعه ایست که او در آن زمان و مکان،آئین خود را به دنیا عرضه نمود. زرتشت در دورانی یکتاپرستی را به جهانیان ارائه کرد که زمینه، اجتماعی و افکار عمومی برای قبول و اعتقاد به وجود خدای واحد به هیچ وجه آماده و مساعد نبود. وجود خدای واحد، بی جا و بی مکان، بدون وابستگی به قوم و عشیره خاصی، برای کسانی که پیرو هزاران خدای محسوس و نامحسوس بودند، مفهومی نداشت. زرتشت در محیطی به دنیا آمد که مردم تحت تعلیمات مغ ها، دیوها و ارواح را به عنوان خدایان جداگانه می پرستیدند و ازآن ها برای پیشرفت امور روزانه، خود ازسحر و جادو مدد می طلبیدند و برای اجابت

درخواست خود و ارضای خاطر آنان و کسب فیض، قربانی های فراوان تقدیم می کردند. زرتشت برای برانداختن معتقدات خرافی و آداب و رسوم کاهنان که به نام مذهب مردم را تحمیق و ازجهالت آنان سوء استفاده می کردند، قیام کرد. او تمامی ارواح و دیو ن را اهریمن نامید که با اهورامزد، مظهر نیکی و پاکی، درستیز هستند و مردم ر ا، پرستش مزدا بار می دارند. گاتاهای زرتشت در چنین محیط آلوده به خرافات واوهام و محالف، دریک جامعه، بسته عشایری بدون تماس بادنیای خارج،نوشته شد و اعلام کرد که اهورا مزدا خالق همه پدیده های نیک جهان است. همه مخلوقات او هستند و او تنها خداست. زرتشت درگاتاها هیچ گونه امتیاز و برتری خاصی درمقابل کاری که انجام می داد، برای خود و پاداش قائل نشد. او شادی و آرامش ضمیر را برای همه مردم جهان طلب و آرزو می کرد.

زرتشت،دربین کسانی که دعوی پیامبری نموده اند،نخستین کسی بود که به تعلیم دینی پرداخت که باید به صورت جهانی و داوطلبانه مورد قبول قرار گیرد.

درآئین زرتشت، اهورامزدا نیز، برخلاف دیگر خدایان مورد پرستش مردم زمین، طالب قربانی ورشوه و پاخواهان قدرت نمائی و اعمال زور و خشونت برای جلب پیروان بیشتر،نیست. او چون دوستی توانا با مردم درتماس است نه مانند خدایان زورگو، مستبد و قهار و جبار. درآئین زرتشت،هیچ اثری از شعائر و تشریفات سنگین مذهبی، آن چنانکه در سایر مذاهب و تحت نظر کاهن و کشیش و آخوند وجود دارد، دیده نمی شود و ستایش خداوند به مناسک خاص وابسته نیست. نکته مهمی که درگاتاها جلب نظرمی کند و در هیچیک ازکتب مقدس ادیان ابراهیمی دیده نمی شود اینست که، سرودهای زرتشت همه گفتار خود او هستند نه کلام خدا. زرتشت حتی یک بار هم ادعا نکرده که گاتاها کلام اهورا مزدا و وحی الهی هستند.

کتاب مقدس زرتشتیان، اوستا است و به زبان اوستائی، که بازبان سانسکریت در یک مطح بوده، نوشته شده وآن مجموعه ایست حاوی مطالب گوناگون که به پنج قسمت تقسیم می شود. غالب آنها پس ازدرگذشت زرتشت نوشته شده و به متن اصلی الحاق شده است.

۱ - یسنا (Yesna) (ستایش)، این بخش مهم ترین قسمت اوستا است و دارای ۷۲ فصل یا هائی تی (Haiti) می باشد. گاتاها، که قسمت هائی از یسنارا تشکیل می دهند و توسط شخص زرتشت سروده شده اند، اره‌های۰ بیست و هشتم

تا پایان «های» سی و چهارم و ارامار «های» چهل و سوم تا پایان «های» پنجاه و یکم و «های» پنجاه و سوم از یسنا را تشکیل می دهد. گاتاها عبارتند از قطعات کوتاه و منظوم درباره اخلاق، شیوه زندگی و اصول خداشناسی، که به سبکی ساده و روان سروده شده اند.

۲ - ویسپرد (Vispered)، که حاوی سرودهائی درباره ایزدان و نقل قولی از یسنا است و دارای بیست و سه کرده (فصل) می باشد.

۳ - یشت ها (Yashti)، (ستایش و ندبه) که مخلوطی از نظم و نثر و سرودهائی درباره خدایان آریائی است، که بعداً به آئین زرتشت اضافه شده و رنگ و بوی زرتشتی به خود گرفته اند. شماره یشت ها بیست و یک و مطلب هر یشت درباره ایزدی است که یشت به نام او تنظیم و نامگذاری شده، به عنوان مثال:

هرمزد یشت : درباره اهورا مزدا و یشت یکم.

اردی بهشت یشت : به نام ایزد درمان و درمانگری و دومین امشاسپند. (۱)

آبان یشت : درباره ایزد مؤکل آب و یزدان پنجم.

مهر یشت : درباره میترا، ایزد نور و روشنائی و یشت دهم.

سروش یشت : مظهر فرمانبرداری و حرف شنوائی و یشت یازدهم.

۴ - خرده اوستا : این کتاب در زمان شاپور دوم پادشاه ساسانی (۳۱۰ - ۳۷۹ م.) بر اساس مطالب اوستای بزرگ نوشته شده و حاوی اوراد برای انجام آداب دین، نماز و برگذاری جشن هاست.

۵ - وندیدا : (قانون ضد دیو) مطالب این کتاب غالباً در فقه و شرایع آداب طهارت و پاکیزگی و امثال آن می باشد و از فلسفه، اصلی آئین زرتشت به دوراست.

در زمان ساسانیان ، کتابی در تفسیر و ترجمه، اوستا به زبان پهلوی به نام «زند و یا زند - اوستا» و کتاب دیگری درتفسیر و ترجمه زند از زبان پهلوی به زبان فارسی دری، به نام «پازند» نوشته شد.

---

۱ - به معنای تن، مشی به معنای مردنی و سپند به معنای مقدس و مجموعا به معنای مقدس فناپذیر است.

گاتاها، به زبان مردم سه هزار تا سه هزار و پانصدسال قبل و به صورت شعر نوشته شده و روی سخن زرتشت با مردم عوام است و هیچ قوم خاص و یا شخص معینی مورد خطاب نیست. زرتشت اجرای اعمال نیک را،به عنوان بهترین وسیلهٔ تقرب به اهورا مزدا، دستیابی به سعادت و پاداش دنیوی و اخروی،تعلیم می دهد. درگاتاها از مسائل دینی، تشریفات و مناسک مذهبی و شرایع، مطلبی دیده می شود. هیچ نامی از ایزدان و خدایان بی شمارآریائی وجود ندارد. تنها سخن از پرستش اهورا مزدا، خدای یگانه، آفریننده جهان درمیان است.زرتشت به پیروان خود انتخاب راه نیک و مبارزه باکژی ها و پلیدی ها را تعلیم می دهد.

دین زرتشتی را بهتر است با دو عنوان مختلف، آئین زرتشت و دین زرتشتی مطالعه کنیم.

درآئین زرتشت که درگاتاها بیان شده،هیچ اشاره ای به اسطوره های مختلف مذهبی دیده نمی شود. زمان و مکان به صورت مبهمی درهم آمیخته است . مسائل ماورا ءالطبیعه، داستان های اوهامی و تخیلی، کمتر موردتوجه می باشد.

درآئین زرتشت، سخنی ازچگونگی خلقت آدم و حوا، خوردن میوه ممنوعه، راندن آنان از بهشت،یا سایر اسطوره های تخیلی،از قبیل این که مردی خودرا به کشتن داد تا گناه سایرین بخشوده شود، در میان نیست. درآئین زرتشت هر فرد مسئول اعمال شخص خود،برای تعیین سرنوشت خویش است. آئین زرتشت، غایش قدرت اراده درمبارزه با پلیدیها است. و شاید همین امر راز بقای چند هزارساله این دین، علیرغم یورش ها و مخالفت ها بوده است.

زرتشت در دعای خود می گوید:

«ای اهورا مزدا، اینك در برابر تو می ایستم و به عنوان عبادت، همهٔ اندیشه نیك، گفتارو کردار نیك، به جا آورده را، تقدیم درگاهت می کنم.»

«ای مزدا، اینك دست های خودرا در نماز برافراشته، بیش از هر چیز، خرسندی مینوی افزاینده را خواستارم و می خواهم همه کارهای خودرا از روی راستی و پاکی انجام دهم و خرد خودرا با بینش نیك تو،همساز سازم، تا روان آفرینش را خشنود گردانم.»

یك مرد زرتشتی خوب،در نظر بنیانگذار این آئین،کسی است که :

«فقیری را نجات دهد، نسبت به افراد درستکار بامحبت باشد و با افراد دروغگو

بدرفتار. درمقابل دشمنان به طور برابر بجنگد. در مقابل دوست، انچه دوستان می پسندند انجام دهد. بیشترین مقدارذرت، سبزی و میوه رابکارد و بکشتی راستی و درستی مشغول باشد.»

در پیام های زرتشت، رابطه بین انسان و اهورا مزدا، به گاهان و روحانیون هستند و به فرشتگان بالندار. بلکه آنچه انسان را به سرحد کمال و وصول به رستگاری هدایت می کند، فضائل برجسته انسانی است، این فضائل وقتی مربوط به انسان باشد، صفت عالی بشری،ووقتی منسوب به خدا باشد، معنویت الهی نام می گیرند. صفاتی را که زرتشت برای اهورا مزدا می شمارد و عقیده دارد که امور جهان در پرتو این صفات شکل می گیرند، عبارتنداز:

۱ - وهومنه (Vohu - manah) (بهمن) به معنای منش نیک، راستی، عشق و محبت به همنوع.

۲ - اشاوهیشتا (Asha - vahishta) (اردی بهشت) نظم و عدالت، راستی، نظام طبیعت.

۳ - خشترا (Kshathra) (شهریور) فرمانروائی و قدرت الهی، کوشش و فعالیت.

٤ - سپنتا آرمئی تی (Spenta - A'maiti) (سپندارمذ - اسفند) تواضع، ایمان و پارسائی.

٥ - هئه اورتات (Haurvatat)(خرداد) تندرستی، رسائی.

٦ - امرتات (Amertat)(امرداد)جاودانی، گزند ناپذیری.

۷ - سروش (Sroush)(سراوشه) ندای وجدان، فرمانبرداری ازخداوند.

انسان باید با بهره گیری ازاین هفت پرتو الهی و پرورش آن ها در درون خود، موجبات خوشبختی و رفاه دیگران و رستگاری و جاودانگی خویش را فراهم آورد.

شالوده آئین زرتشت براین نکته اساسی بنیان گذاری شده که دنیا و وجود هرشخص میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است. دربرابر هرخوبی، بدی وجوددارد. چنانکه دربرابرراستی، دروغ و دربرابرحق، باطل،دربرابر حیات، مرگ. به همین قیاس دربرابر سپنتامئن یو، روح شریر انگره مئن یو جای دارد.

«اینک دو روان نخستین درجهان توامان جلوه گر گشته اند. یکی نیک و یکی بد در پندار و گفتار و کردار. دانایان،از این دو، نیکی را بر گزیدند و نبهان بدی را

اختیار کردند. روز نخست که این دو روان توام با یکدیگر پدید امدند، یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را. درپایان هستی، بدترین جایگاه برای هوا خواهان دروغ و بهترین ان برای طرفداران راستی خواهد بود. از این دو، ان که پیرو دروغ است بدترین کردار را برگزینند و آن که با فروغ مینا ناپذیر اراسته است و کسی که باایین کامل و کرداردرست اهورامزداراخشنود می سازد، راستی را برگزیند.»

«تا اخرین روز، نه درجهان کنش و گویش و منش، و نه در عالم ارواح و جسام، دو روان با یکدیگر هم آهنگ نخواهند شد.»

بدین ترتیب و به عقیده، زرتشت، دوروح نیکی و بدی از بدو آفرینش به ضدیت با یکدیگر برخاستند. تاپایان خلقت نیز نه درگفتار و نه درکردار، نه در عالم برین و نه در دنیای زیرین، بین آن ها سازش و توافقی نخواهد بود. ولی درگاتاها حدود مسئولیت اهورا مزدا درآفرینش روح شریر و عنصر پلید روشن نیست ومعلوم نشده که آیا انگره مئین یو درسرآغازخلقت با سپنتا مئین یو، با هم به دنیا آمدند و یا آن که اهورا مزدا خالق اهرمن است؟وهمین امرموجب پیدایش دو عقیده مختلف درباره، آئین زرتشت شده است. عده ای آئین زرتشت را توحیدی و دسته ای دیگر ز پژوهشگران، زرتشت را معتقد به دوئالیسم منحبی و دوگانه پرست می دانند. هریك دلائلی برای اثبات نظریه خود ارائه می دهد که ورود به حوزه، بحث و نظرات آنان، ازهدف و منظور این کتاب خارج است. ولی آنچه منطقی به نظر می رسد این است که باتوجه به این نکته که در سراسر اوستا کوچك ترین اشاره ای به پرستش اهرمن، به عنوان مبدا، ستایش و خدا، شده است، اطلاق دوگانه پرستی به آئین زرتشت موردی پیدا نمی کند. آئین زرتشت وجود دوعامل، مولد نیکی و بوجود آورنده شرو بدی را می پذیرد. ولی ابدیت و جاودانگی را در سهم اهورامزدا می گذارد و می گوید که در پایان جهان، اهرمن به دست خالق جهان هستی معدوم و نابود خواهد شد.

مارتین هاوگ (M.Haug)، خاور شناس معروف آلمانی که برای نخستین بار گاتاهای نوشته، شخص زرتشت را از سایر متون زرتشتی جدا ساخت و آن هارا اصیل خواند، عقیده دارد که زرتشت، توحیدی را تبلیغ می کرد که از یکتا پرستی قوم یهود به مراتب خالص تر بود.

زرتشت، حقیقت صفات و ماهیت درونی انسان را بیان می کند و با زبان ساده به مردم می گوید که در درون هر بشری دو نوع روح متضاد و متخاصم، دو اندیشه

مخالف، پیوسته باهم در ستیزند. این دو روح،هر دو صفات ذاتی انسان هستند. خشم و غضب، رأفت و مهربانی، راستگوئی و دروغ، دوستی و دشمنی، کینه و گذشت، همه صفات متضادی هستند که دردرون شخص، به فعالیت مشغولند و می توانندموجد بهترین و بادردناک ترین لحظات زندگانی باشند. روزی که اهورا مزدا انسان را آفرید، به او آزادی کامل در پندار، گفتار و کردار عطا کرد. آزادی درانتخاب راه زندگی ریکت برجسته آئین زرتشت است.

«ای خداوند جان و خرد، تو به بندگان خود نیروی اختیار راه نیك و بد بخشیدی تا راهی را برگزینند که راهنما به آن گرویده و پارهبردروغین نشان داده است.»

«انسان آزاده و راست دین،با اراده کامل و آگاهانه، راستی را برمی گزینند.»

«راه سپنتامئین نور،روشنی درونی، سامان و نظم و زندگی پدید آورد.»

«مردم تنها از راه سپنتامئین نو به آرمان خود می رسند.» (۱)

واگر شخص راه بدی را انتخاب کند، علاوه برعذاب وجدان و تولید زحمت و ناراحتی برای دیگران، کیفرالهی رانیز برای خود ذخیره کرده است.

تفسیر کلمات ساده زرتشت و حقایق مسلمی که او می گوید، احتیاج به استمداد از قوای غیبی و ماوراءالطبیعه ندارد. این که زرتشت ازآغاز خلقت و قصه آدم و حوا اسمی نبرده، خود مؤید این حقیقت است که تمام افکار زرتشت متوجه زندگانی اجتماعی و واقعی بشر در روی کره خاکی بوده و ارائه بهترین راه برای بهبود و پیشرفت جامعه، محتوای رسالت او را تشکیل می دهد. آنچه زرتشت سروده، دستورالعمل زندگی برای ایجاد یك جامعه، سعادتمند است. زرتشتیان قدیم دردعاهای روزانه خودمی گفتند:

«مزد خداوند دانا پیمان می بندم که همیشه نیکوکاری و نیکی پیشه کنم. راستی را برگزینم و با فره ایزدی بهترین کار را درپیش گیرم ... از دزدی و نابکاری و آزار به جانوران و ویرانی و نابودی ده ها و شهرهائی که مزدا پرستان منزل دارند بپرهیزم.»

---

۱ - گتاها: ۲۱/۷-۲ و ۳-۴۷

زرتشت، رابطه انسان با اهورامزدا را برپایه دوستی و رفاقت بنا می کند نه براساس ترس ازعذاب دوزخ و اطاعت محض. او از خداوند،به همانگونه که از دوست خود طلب یاری می کند، استمداد می طلبد. اطاعت ازاهورامزدا توام با عشق واحترام است.

زرتشت را به تحقیق می توان یکی ازبزرگترین اموزگاران جامعه بشری دانست. آئین زرتشت، بدون درنظر گرفتن انحرافات مذهبی که بعدها درآن به عمل آمد، درحقیقت، مکتب انسانیت و احترام کامل به حقوق بشر است درقالب یکتا پرستی. هیچ مصلح اخلاقی دیگری، درهیچ زمانی، نتوانسته است کلمه ای بر عالیترین اصول اخلاقی که زرتشت وضع نموده است بیافزاید؛ پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک. به اعتقاد زرتشت، نیکی وبدی زائیده اندیشه شخص است. این طرز تفکر آدمی است که اعمال نیک و بد ، زشت و زیبا را می آفریند. این دو مینو اگر از اندیشه بگذرند در گفتار پدید آیند و سپس صورت عمل به خود گیرند. فلسفه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک نیز براساس همین واقعیت مسلم طرح ریزی و بوجود آمده است.

آئین زرتشت رامی توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ - خدای بزرگ یکتا اهورا مزدا است که جهان هستی را آفرید. اومقدس است و پلیدی ویا زوال بر او راه ندارد.

۲ - هستی، میان دوروح و نیروی راستی و دروغ تقسیم شده است. اهورامزدا راستی را آفرید.

۳ - مردم درانتخاب راه نیک و یا دروغ ازآزادی کامل برخوردارند.

٤ - از آنجا که مردم در انتخاب راه زندگی آزادند، سرنوشت خودشان را نیز خودشان پایه ریزی می کنند و هیچ نیروی ماورا ءالطبیعه ای درسرنوشت آنان مؤثر نیست. اگر نیکی را انتخاب کنند، بی مرگی و فراخی، پاداش جاودان آنان است. بدکرداران میزکیفر اعمال خود را می بینند.

۵ - سرانجام اهورامزدا بر اهرمن، و نیکی بر بدی فائق خواهدآمد.

٦ - مظهر و نمای آشه، اتش است و آتشکده جایگاه نیایش و پرستش اهورا مزدا است.

زرتشت در سرود ۹ - ۳۲ می گوید:

« موزگار بدتعالیم مذهبی را تعریف می کند و با آموزش های نادرست خود انسان راگمراه و ازهدف اصلی منحرف می سازد. او انسان را از توجه به راستی و درستی، اندیشه، نیک و پاک، باز می دارد. »

بن بیش نیس زرتشت، درست همان چیزی بود که پس از درگذشت و اتفاق فتاد پس از حمله اسکندربه ایران و ازهم پاشیدگی امپراطوری هخامنشیان، درمبانی عتقادی ایرانیان نیز تغییرات بزرگی بوجود آمد و آنچه به نام دین زرتشت از آن پس تبیغ می شد، شباهت مختصری در بعضی قسمت ها با آئین زرتشت داشت. خرافات و معتقدات ادیان دیگر،به ویژه معتقدات قدیم آریائی ها، درقالب دین زرتشت به مردم عرضه شد. هرچه از پادشاهان بزرگ هخامنشی دورتر می شویم آثار ادیان ابتدائی در دین زرتشت بیشتر دیده می شود. آنچه زرتشت در تمام حیات خود با آن ها مبارزه می نمود و آن ها را اهریمنی می خواند، وارد آئین او گردید. مغ ها و کاهنان ادیان پیشین، درلباس موبدان زرتشتی،به انتشار عقاید کهنه وخرافی خود پرداختند. قوای طبیعت که درگاتاهای زرتشت پدیده های طبیعی بودند، مورد ستایش و پرستش قرار گرفتند. تقدیم قربانی به تعداد زیاد، پرستش ایزدها و نوشیدن مسکرات،رونق گرفت. زرتشت جانشین برجسته ای نداشت تابتواند حافظ پیام های او باشد و در انتشار آن ها بکوشد. ویشتاسب هم شاه مقتدر و بزرگی نبود که به وسیله، او آئین زرتشت چنانکه او پایه گذاری کرده بود حفظ گردد. لاجرم آئین زرتشت و اندیشه یکتاپرستی دچار انحرافات و تغییرات بسیاری شد. اله و الهه های متعدد باقدرت و نیروی ماوراءالطبیعه، در اطراف اهورا مزدا پدیدار شدند. صفات عالیه ای که زرتشت به نام مظهریت الهی تعلیم می داد، پروبالی گرفتند و به صورت فرشتگان همکار اهورا مزدا در آمدند و با سرفرماندهی اهورامزدا، مجمع مقدسین جاودانی را تشکیل دادند. فرشتگان دیگری به نام یزدان (Yazata) در دین جدید ظهور نمودند. هر عنصر خوب و سودرسان و ربانی، جزو ایزدان محسوب شد. خدایان باستانی آریائی به آئین زرتشت وارد شدند و مورد ستایش قرار گرفتند در کتب مقدس زرتشتیان،نام چهل یزدان ذکر شده که از همه مهم تر عبارتند از:

میترا: خدای نور و روشنائی. اوستا از میترا به نام خدای مقتدر و جنگ ور نام می برد که به اورمزد، برای غلبه براهریمن، کمک می کند. درکتیبه هائی که از دوران هخامنشیان به دست آمده، نام میترا در ردیف اهورامزدا ذکر گردیده و از او

طلب یاری شده است. میتراپرستی به تدریج در سراسر خاورمیانه شایع شد و از آنجا به روم مهاجرت کرد. جشن میترا هر سال درایران در ۱۶ مهرماه و درروم روز ۲۵ دسامبر برپا می شد.

ایزد اوشا :(Ushas) (خدای سحرگاه)، ایزدباران، ایزد علم، ایزد (پهلوانی)، وایو (Vayu) (خدای باد)، ایزد ماه، ایزد آب...

یکی از خدایانی که همطراز اهورا مزدا در عقاید زرتشتیان پیدا شد، الهه آناهیتا (ناهید) بود. اوستا او را به عنوان الهه پاکی و بی عیبی می ستاید. این الهه مانند ایشتار، الهه بابل، الهه باروری زنان و گله ها، سرسبزی و خرمی باغات و مزارع نیز بود. در بابل، شوش، اکباتان و سارد، برای او مجسمه ها برپا داشتند. در کتیبه ارتا گزر سس دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ . ق.م) از این الهه ستایش شده است.

در یشت ها، که پس از یسنا از متون قدیمی اوستا هستند، داستان های تازه ای پیدا شدند. سروش به اتفاق میترا به اهرمن حمله می کند. اهورامزدا نیز به نوبه خود با حالت غضب پیاده هزار دهبه بان و ده هزار بارسپاهی،به اهرمن هجوم می برد. ایزدان، همانند خدایان هندوها، در انتظار تقدیم قربانی از طرف نیازمندان و تعظیم و تکریم آنان می نشینند. جلب رضایت ایزدان، فقط با تقدیم رشوه به دلالان و واسطه ها یعنی موبدان و روحانیون میسر می گردد. نیایش بدون حضور موبد و کاهن مورد قبول خدایان قرارنمی گیرد. وقتی که درجنگ نهائی قوای اهورا مزدا براهرمن فائق شود، اورمزد به هیئت و شکل موبد موبدان به این دنیاخواهد آمد و با کمک ایزد سروش تشریفات مذهبی را انجام خواهد داد. اهورا مزدا زوجه های متعدد می گیرد. زمین و آب و دیگر عناصر طبیعی، به صورت الهه هائی به حرم اهورامزدا درمی آیند. دریسنا از دختران اهورا مزدا سخن به میان می آید. بند ۳۰ از گاتاهای زرتشت که می گوید:

«از اول خلقت عالم دوروح ناسازگار و متخاصم در جهان وجود داشته است.»

آن چنان تعبیر شد که، در ازل دوخدای نیکی و بدی در برابر یکدیگر به کار هستی و نابودی پرداختند. نام انگره مئین یو، در متون متأخر اوستا، به همان اندازه که نام اهورامزدا برده می شد، تکرار می گردد.

به این ترتیب آئین زرتشتی، و اصل توحیدی که زرتشت نخستین پایه گذار جهانی آن بود، بدواً به آئین دوخدائی و سپس چندخدائی تبدیل می گردد. دربرابر

فرشتگان نیک نهاد، دسته ای از اهریمنان پلید و زیانکار بوجودمی آیند. انگره مئین یو، مظهر زشتی و پلیدی، به صورت خدای مستقلی همطراز اهورا مزدا، فعالیت خود را آغاز می کند. یکی خالق نیکی ودیگری بوجود آورنده پلیدی ها. نیروی اهریمنی، به وجود هزاران دیو و شیطان منتقل می گردد که انگره مئین یورا درانجام پلشتی ها مدد می کنند. سرما، یخبندان، مارها و افعی ها، حرارت سوزان و هم چنین کلیه صفات زشت انسانی، مثل شهوت، غضب، حسد و غیره، همه مخلوقات انگره مئین یو شمرده می شوند. برطبق فصل ۲۲ اروندیداد، انگره مئین یو ۹۹۹۹ مرض بوجود می آورد که بدترین و شوم ترین آن مامرگ است. سحر و جادو درآئین پاک زرتشت رسوخ می نماید وبعضی از عبارات یسنا برای انجام این قبیل امور، مفید تشخیص داده می شود. نوشیدن شربت (Haoma)، برای باطل کردن سحر و جادو و دفع شراهریمن، توصیه می شود.

نام زرتشت نیز از این پیرایه ها برکنار نمی ماند. زرتشت که در زمان حیات، خودرا «شبان فقرا» می نامید، جنبه الوهیت یافت و معجزات بسیار به او منسوب شد. درباره تولد او گفتند که :

«یک شعاع آسمانی از منشاء نور بی پایان نازل گردید و به مادر زرتشت منتقل شد،تولد او ازیک مادرپاکره، شگفت انگیزی را موجب شود»

زرتشت به موجودی ازلی تبدیل شد که گاو از سه هزار سال قبل، تولد و ظهور او را بشارت داده بود. زرتشت به یک شخصیت متعالی آسمانی، ستاره، بشریت، شایسته، پرستش درکنار اهورا مزدا تغییر یافت، که درتحسین او فرشتگان، خورشید و ستارگان همه همصدا هستند و تمام موجودات جهان روزتولد او را به همدیگر تبریک می گویند و اهریمن ناله کنان متواری می شود. او بود که زمین و آسمان را به حرکت آورد. هنگامی که زرتشت طفل شیرخواره ای بود، اهریمن در دو موردگله های گاو و اسب را به سوی گهواره او روانه کرد تا شاید او را زیر سم گاوان و ستوران معدوم کند ولی پیشاهنگ گاوان و پیشرو اسبان بر سر گهواره زرتشت بایستادند و او را از آسیب سایر حیوانات حفاظت کردند.

از عناصر دیگری که باید از ابداعات دوران بعد از وفات زرتشت شمرد، «فره وشی» ها یا «فروهر» ها هستند. فره وشی درآغاز، روان نیای مرده بود که در برای پرستش زندگان، به آنها خیر و برکت می داد. لیکن در ادوار بعد « فروهر » ها به

صورت موجودات لطیف نامرئی در آمدند که هم آدمیان و هم فرشتگان را محافظت می کردند. بعدا این عقیده بوجود آمد،که هر موجود زنده ای، فره وشی خاص دارد، که عنصر ابدی و روح ازلی اوست. بعد از مرگ شخص، فره وشی او به حیات خود ادامه می دهد و به نور مطلق می پیوندد. زندگان باید برای آنها غاز بخوانند و قربانی تقدیم کند. بنا بر اوستای متأخر، اهورامزدا قبل از آفرینش جهان مادی، دنیای فره وشی را خلق کرد که فَرَوهرهای تمام موجودات در آن به صورت روحانی وجود داشتند. سپس،این دنیای فره وشی را به جهان مادی فرستاد و آخرین موجودی را که اهورا مزدا به زمین خواهد فرستاد، فروهر سوشیان، یا (سوشیانت)، نجات دهنده، موعود است که پس از آن آخرالزمان خواهد شد.

بنابرداستان های زرتشتی، در مبداء خلقت، درعرش اعلی مجلس مشاوره ای بین اهورا مزد و موجودات مقدس روحانی، ایزدان و فره وشی ها صورت می گیرد تا درباره آفرینش انسان و قالب بخشیدن به فره وشی او تصمیم بگیرند. (۱) دراین جلسه گفتگوئی هم برای ساختن قالب مادی گاو، به عمل می آید که روح گاو از سرنوشت و آینده خود گله ها می کند،که شرح آن در هات ۲۹ مفصلاً مذکور است.

یکی ازعقاید متأخر زرتشتی،تطهیرانسان برای حفاظت در مقابل عوامل پلیدی و شر است. رعایت پاکیزگی اصولاً از مسائلی است که زرتشت به پیروان خود تاکید می کند، و آن را بهترین فضیلت می داند:

«برای بشر،پاکیزگی و طهارت، پس ازخود حیات، بهترین چیز است.»

وای مرد درستکار،وجود خودرا تطهیر نمای.»

این تعلیمات طهارتی که دربردارنده پاکی درونی از طریق افکار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک و هم چنین طهارت و پاکی ظاهری و جسمی بوده، به تدریج مفهوم دیگر جادوگرانه ای به خود می گیرد. تطهیر،گاهی با آب و گاهی با شاش گاو به عمل می آید. برای تطهیر ناپاکانی که در اثر غفلت و گناه آلوده شده اند،دیوی در درون آنان خانه کرده است، ازمایه مقدس نیرنگ (Nirang)،که مخلوطی از شاش گاو و خاکستر است، استفاده می نمایند. تشریفات مربوط به تطهیر را «بر شنم» می نامند.

---

۱ - اثرات نفوذی این داستان را دراسلام، درآیات ۲۸ به بعد سوره بقره و مبحث انسان - خدائی در اسلام مطالعه فرمائید.

شخص گناهکار و یا دیو زده را به برشنم گاه می برند و سی شور می کنند یعنی روبهمرفته سی مرتبه او را با آب و مخلوط شاش گاو و خاکستر می شویند. درطول مدت تطهیر، موبد اوراد و ادعیه مخصوصی را ادا می نماید و معتقدندکه به این ترتیب دیوی که در بدن شخص ناپاک (رمن Riman)لانه کرده است از بدن او خارج خواهد شد. ولی رمن باید نه روز و نه شب دیگر در برشنم گاه بماند و ادعیه مخصوصی را بخواند و تشریفات مذهبی دیگری را طی کند تا کاملاً پاک شود. زنانی که دوران عادات ماهانه خود را می گذرانند و یا کودک مرده به دنیا آورده اند، باید سه روز و سه شب جدا از همه اهل خانواده زندگی کنند و چیزی را لمس ننمایند. سپس خود را شاش شوئی کنند و از نیرنگ بنوشند تا پاک شوند. متأسفانه، بسیاری از این خرافات هنوز نیز بین زرتشتیان رایج است و موبدان در پایدار نگهداشتن این خرافات نقش اساسی دارند. یک زرتشتی معتقد و مؤمن، پس از برخاستن از رختخواب، اولین عملی را که باید انجام دهد این است که صورت خود را با کمی شاش گاو، یا شاش بزماده بشوید و دعائی را زمزمه نماید تادیوهائی که درشب قبل دربدن او لانه کرده اند از تن او خارج شوند.

زرتشتی ها، آب و خاک و آتش را عناصرمقدس می دانند و معتقد هستند که نباید به پلیدی ها آلوده شوند. برپایه، همین اعتقاد،از به خاک سپردن و یا سوزاندن اجساد مردگان احتراز می کنند و معتقدند که گناهی که هیچگاه توبه درآن مورد قبول نمی شود، به خاک سپردن مردگان است. در قدیم،اجساد را برتابوت سنگی و یا بر روی آهک درهوای آزاد قرار می دادند. ولی امروزه اجساد رادرکوههادرجایگاه مرتفعی می گذارند تا طعمه مرغان، حشرات و حیوانات درنده گردد. سرویاهای مرده به طوری بسته می شود که حیوانات نتوانند استخوان های مرده را با خود ببرند و آب و گیاهان را آلوده نمایند. هر عضوی از اعضای مرده که از بدن او جدا شده باشد، حتی مو و ناخن او، درحکم خود مرده و نجس است و هرکس آن را لمس نماید باید غسل کند. جانوران مردار خوار ازقبیل کرکس، مار، مگس، مورچه و کژدم نیز همه مصنوع اهریمن و نجس می باشند و از بین بردن آن ها به تعداد زیاد جزء عبادات محسوب می شود اگر کسی این حشرات را لمس کند، باید فورا بدن خود را بشوید. تف انداختن در معابر،گناه بزرگی است. حتی هوائی که از سینه خارج می شود مولد نجاست است . به همین مناسبت،موبدان درموقع افروختن آتش مقدس درآتشکده، دهان و بینی خودرا با

پارچه ای می پوشانند تا آتش مقدس را از لوث پلیدی ها محفوظ و دور نگه دارند
افراد زرتشتی نیز هر وقت که بخواهند به آتشکده وارد شوند، قبل از ورود به معبد
دست و روی خودرا کاملا با آب می شویند، کفش خود را بیرون می آورند، قسمتی از
اوستا را می خوانند و دربرابر آتش مقدس نماز می گذارند. هدیه خود را با مقداری
چوب صندل،به موبد تقدیم می کنند. درمقابل، مقداری خاکستر از او می گیرند و آن
را به نیت کسب فیض، به چشم و صورت خود می مالند و پس ازدعا آهسته آهسته به
قهقرا تا کفش کن می روند و بعد از آتشکده خارج می شوند.

بنای ساختمان آتشکده،به ظاهر باسایر ابنیه فرقی نداردودرنظر اول به هیچ وجه
جلب توجه اشخاصی را که با محل آشنائی ندارند، نمی نماید. غالبا اتاق کوچکی است
در گوشه خانه، که مخصوص نگاهداری آتش مقدس و عبادت است. افراد هروقت که
بخواهند می توانند،بارعایت تشریفات،به آتشکده وارد شوند. مهم ترین روز زیارت
آتشکده، روز نوروز است. درآن روز زرتشتیان، پس از استحمام، جامه های نو می
پوشند و به آتشکده می روند و مراسم نیایش به جای می آورند. سپس صدقات فراوان
به فقرا و بینوایان می دهند و تمام روز را به دید و بازدید دوستان و اقربا باشادی و
سرور به سر می برند.

اعراب،پس از تسلط بر ایران، دراثر تعصب نژادی و مذهبی، پیروان زرتشت
را مجوس و آتش پرست نامیدند. این نام ها که به غلط بر روی مزدیسنان گذاشته شده
بود، حتی تاچندی قبل نیز درایران معمول ومصطلح بود. حال آن که زرتشیان به آتش
و به خورشید، به عنوان سمبل نور وپاکی نگاه می کنند وآن رامظهر قدرت اهورا مزدا
می شمارند و فروزان نگه داشتن آتش را وظیفه مذهبی خود می دانند. احترام و تقدیس
آتش دربین آریائی ها، ازنیاپرستی سرچشمه می گرفته، و نگاهداری آتش فروزان در
خانواده ها همیشه برعهده پسر بزرگ خانواده بوده است.

عبادت و پرستش اهورامزدا نزد مزدیسنان عبارت است از تکرار یک سری اوراد
و ادعیه پیش ساخته که به مناسبت هرجشنی ویا عبادتی نوشته شده . معمول ترین
ادعیه زرتشیان عبارت است از آشم وهو (Ashem - vohu) و یتها اهو وئیری
(Yatha - Ahu - vairya) یا اهون و ئیری.

هر فرد زرتشتی چون احساس کند که زمان مرگ او فرا رسیده، اقراری را که
فرورتا (Faravarata) می نامند، می خواند:

«با اندیشه نیک و گفتار نیک، از هرگونه گناه تنی و روانی که از راه اندیشه،گفتار و یا کردار درباره گیتی یا جهان مینوی از من سر زده، بدونگین و پشیمان بوده و توبه می کنم.»

درتقویم مزدائی شبانه روز به پنج گاه تقسیم می شود و مزدیسنان دراین پنج گاه نمازها و نیایش هائی به جا می آورند.

۱ - هاون گاه (Havani) یا بامداد که نماز هاونگاه خوانده می شود

۲ - ربیت وین (Rapithvin) که نمازربیت وینگاه یا نمازظهر ادا می شود.

۳ - ازیرین (Usayerin) که نماز ازیرینگاه یا نمازعصرتا آغاز شب ادا می شود.

۴ - ائی ویس روثرابن(Aiwis ruthrim) که نماز شب رامی خوانند.

۵ - اوشاهین (Ushahin) که نماز اوشهن گاه یانمازسپیده دم خوانده می شود.

هرگاه از پنج گاه شبانه روز، نمازی ویژه خود دارد. ضمناً پنج نیایش نیز وجود دارد که هنگام برگذاری هرنماز، مزدیسنان می خوانند: خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، آب نیایش و آتش نیایش.

مضمون نمازهای پنج گانه و نیایش ها همه در ستایش اهورامزدا و تشکر و سپاس از نعمت های او و راهنمایانی ست که مردم را به راستی و درستی هدایت می کنند و به مردم سود می رسانند. نمازها به طور ایستاده، دست به سینه و به طرف نور (خورشید یاماه) ادامی شود.

دیگر ازتشریفات مذهبی مزدیسنان، سدره پوشیدن و کُشتی بستن است. این رسم از دوران کهن باقی مانده و قبل ازظهور زرتشت نیز وجود داشته است. خود زرتشت نیز از آموزگار مذهبی خود کُشتی دریافت کرده بود. سدره عبارت است از پیرهنی کشید و بلند که ازنخ پنبه یا آستینی کوتاه و بدون یقه درست شده است و کشتی عبارت است از کمر بندی ازپشم‌سفید ازهفتادو دو رشته که به دست زن موبدی بافته شده باشد. هرخانواده، زرتشتی موظف است فرزندان خود را بین سنین هفت تا پانزده سالگی،سدره پوشی کند و کُشتی به بندد. این مراسم طی جشنی که خویشان و اقوام حضور دارند، انجام می شود و موبدان سدره را برتن اطفال می کند. کشتی را سه بار، به علامت سه بنیاد آئین زرتشت،پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، به دور کمرآنها می بندند.درموقع اجرای مراسم اورادمخصوصی نیز ازاوستا تلاوت می کنند.

سدره و کُشتی باید همیشه برتن یك مزدا پرست باشد.

گسترش یا افول دین زرتشت تابع ترقی و یا تنزل قدرت کشور ایران بود هرگاه سلاطین مقتدری برایران حکومت می کردند و امپراطوری بزرگ هخامنشی و یا ساسانی به وجود می آمد، دین زرتشت اهمیت و رونقی می یافت. و هر زمان که این سرزمین پامال ستوران سربازان خارجی چون اسکندر و عرب می شد، دین زرتشتی نیز دوران تنزل و افول خود را طی می کرد. به همین دلیل،از تعدادی از اعیاد بزرگ مزدیسان از قبیل،جشن خرم روز که روزاول دی ماه برپا می شد و درآن روز پادشاه بارعام می داد، جشن سده دردهم بهمن، جشن روزتولدزرتشت در ششم فروردین ماه، کمتر اثری باقی مانده، ولی جشن های دیگری درفصول مختلف سال با تشریفات خاص هنوز برپا می شود. جشن های دیگری نیز درشش روز آفرینش قسمت های مختلف جهان هستی و انسان **(گاهنبار)** وجود دارد که هریك ممکن است یك یا چند روز به طول انجامد. مزدیسان در این اعیاد جامه های نو به تن می کنند و روز رابه شادی به سر می برند.

فروردین	جشن نوروز	از اول تا ۱۳ فروردین
فروردین	فروردینگاه	یا فرود ان که درآن روز فره وش ها یا ارواح از آسمان

به دیدار بازماندگان خود به زمین می آیند و از این رو برای شادباش و خیر مقدم آنان بر سر کوه ها آتش می افروزند و مراسم خاصی برپا می دارند. (۱)

اردیبهشت	اردیبهشت گان	روز سوم اردیبهشت
اردیبهشت	**گاهنبار**	(میدیوزرم) روزآفرینش آسمان در ۱۵اردیبهشت ماه
خرداد	خردادگان	روز ششم خرداد
تیرماه	تیرگان	روز ۱۳ تیرماه
تیرماه	**گاهنبار**	(میدیوشهیم) روز۱۵تیرماه روزآفرینش آب ها
مردادماه	امردادگان	روزهفتم مرداد
شهریور	شهریورگان	چهارمین روز شهریور
شهریور	**گاهنبار**	(پتیه شهیم) سی ام شهریور و روز آفرینش زمین

۱- شب قدر و آیه ٤ سوره قدر تحت تأثیر افکار و باورهای فروردینگاه درقرآن آمده.

مهرماه	مـــهـــرگـــان	شانزدهم مهر ماه. روزعید و پرستش میترا
مهرماه	**گاهنبار**	(ایاسرم)روز سی ام مهرماه وروزآفرینش نباتات و گیاهان
ابسان	ابـانـگـان	روزدهم ابان
آذرماه	آذرگــــان	روزنهم اذرماه
دی ماه	دیـــگـــان	هشتمین روز دی ماه
دی ماه	دیـــگـــان	پانزدهمین روز دی ماه
دی ماه	**گاهنبار**	(میدیارم) بیستم دیماه و روزآفرینش جانوران
دی ماه	دیـــگـــان	بیست و سوم دی ماه
اسفند	**گاهنبار**	روزآخر اسفند و روزآفرینش انسان یا همس پت متی دایا (Hamaspath maidaya)

فصل سوم :

بهشت ودوزخ ودنیای پس‌ازمرگ

دین زرتشتی،اولین دین توحیدی است که درآن از بهشت و دوزخ و دنیای دیگر و روز رستاخیز سخن گفته شده و همین عقاید،منشاء باورهای متشابهی در ادیانی که بعدها با این دین درتماس بوده اند، گردیده است.

زرتشت در پیام های خوددرباره عالم ماوراءالطبیعه وغیر محسوس، تعلیماتی نمی دهد. اگر هم اشاره ای درگاتاها دیده می شود، بسیار مبهم و کلی است . وقتی گاتاها ازبهشت برا ی نیکوکاران، و عقاب برای طرفداران «دروغ» صحبت می کند، به خوبی روشن است که منظور، راحتی و یا عقاب وجدان و ضمیر باطن شخص است. دربند ٤ - ٣٠ ازگاتاها می خوانیم:

« هنگامی که این دوگوهر به هم می رسند، نخست پدیدآورند زندگی ر و چنین باشد تا پایان هستی. بدترین منش برای هواخواهان دروغ، و نیکوترین برای طرفداران راستی.»

«کسی که به سوی پارسائی آید، جایگاه او درآینده روشنائی است. ولی بدکاران زمانی دراز با شیون و افسوس درتیرگی به سرخواهند برد. زندگانی بدکاران، وجدان آن ها را به سوی کردار خودشان خواهدکشاند.» ۲۰ - ۳۱

«روان راست دین،با پیروزی جاودانی قرین خواهد بود. رنج مردان کژدین، پایدار است.» ۷ - ٤٥

از مجموع گفتار زرتشت معلوم است که هدف او از بهشت و دوزخ محل معینی چون باغ عدن و یا سیاه چال های جهنم نیست. بلکه منظور او آرامش و یا عذاب و ناراحتی درونی شخص است که دراثر اعمال نیک و یا بد او ایجاد می گردد و زندگانی را به کام او شیرین و یا تلخ می کند. درگاتاها،پاداش کسی که به راستی و درستی گرایید و درصدد ساختن جهانی نو و پاک برآید ، جایگاه مینوی و «خان و مان نیک» ، و کیفر کسی که به کژی روی کند، «خان و مان بد» و جایگاه تیره دلان،تعیین شده است. درگاتاها از بهشت و دوزخ وپل «چین وات» (Chanvat) که ارواح باید ازآن عبور کند نیزیاد شده است. ولی توصیفی درباره چگونگی ساختمان بهشت و دوزخ و یا عرض و طول پل چینوات و نحوه، رسیدگی به حساب های نیک و بد ارواح، نمی دهد و به کنایات برگذار می کند.

پس از درگذشت زرتشت، این سمت از آئین او نیز دستخوش تحول عظیمی شد . افکار جدیدی درباب زندگی پس ازمرگ و رسیدگی به حساب اعمال نیک و بد اشخاص دردنیای دیگر، درآئین زرتشت راه یافت.

بنا برباورهای مزدیسنان، انسان از دوعامل جسم و روح و مجزا از یکدیگر آفریده شده و زندگی هر فرد دارای دوجنبه مختلف می باشد. به همین دلیل،هرفرد باید از دوجهت و در دومرتبه مورد قضاوت قرارگیرد. دومرتبه پاداش ببیند و یا مجازات شود. یکی روحی و یکی حسی. روان هرکس بعد از وفات، تاسه روز به سر جسد می نشیند و دراعمال گذشته خود تفکر می نماید. از روز چهارم،زندگی روح در دنیای دیگر آغاز می شود. اگر درگذشته آدمی نیکوکار بوده، فرشتگان پاک گهر او را نوازش می کنند و اگر آدم شریری بوده، دیوان پلید برفراز سر او، او را آزار می دهند. به همین مناسبت، تا سه شب و هرشب تا برآمدن آفتاب، درآنجائی که سر مرده قرار دارد،آتش روشن می کنند تاروان ز آزار دیوان دراَمان باشد. چون روزچهارم فرا رسد، روان مرده به سوی پل چینوات (Chinvat)حرکت می کند. دربرابر پل، میترا و همکارانش سروش و گوشواران ، برای رسیدگی به حساب گذشته روان، حاضر و آماده اند. در دست گوشواران ترازوئی است که دریک کپه آن اعمال نیک و در کپه دیگر اعمال بد او را می سنجند. سپس کارنامه او را به دست راست و یا دست چپ او می دهند. فرمان درباره او صادر می شود و روان به سوی پل چینوات حرکت می کند. برفراز پل، ضمیر او (Daen)، بر او آشکار می گردد. اگر نیکوکار باشد، ضمیر او به

صورت دوشیزه ای زیبا،واگر بدکردار باشد، به هیئت عجوزه ای زشت رو،بر او نمایان خواهد شد. میمان پل تیغه ای تیزتراز لبه شمشیر است و در زیر ان دوزخ جای دارد.(۱) چون روان مرده به این محل برسد، اگر راستکار باشد، لبه، تیغ در برابر او پهن خواهد شد و گذرگاه وسیع و نرمی را برای عبور او ایجاد می کند و اگر بدکردار و دروغ پیشه باشد، راه بر اوبسته می شود و پس از سه گام تیغ او را به دونیم می کند و به درون دوزخ می فرستد. کسانی که در ترازوی عدالت اعمال نیك و بدآمان مساوی باشد، به همستکان (Hamestkan برزخ) فرستاده می شوند و آن محلی است میان زمین و آسمان. دوزخ نیز ازچندطبقه تشکیل می گردد. پائین ترین طبقه آن در اعماق زمین قرار دارد و محلی است تاریك که بوی گند ازآن متصاعد می گردد. درخصوص وضع دهشتناك جهنم، اوستا می گوید: «تاریکی، خوراك پلید، و کلمات اندوهناك.»

در دوزخ زرتشتیان، از شعله های آتش سوزان خبری نیست. زیرا آتش مقدس است و نباید به پلیدی ها آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را عذاب می دهد، سرمای سخت و ظلمات است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که بادست قابل لمس است. روان گنه کاران،در حالی که با زنجیر بهم بسته شده اند،به دوزخ کشانده می شوند. شکنجه ها به قدری طاقت فرسا ست که پس ازگذشت سه روز شخص تصور می کند نه هزار سال در دوزخ گذرانده است. از هرجهت ناله و فریاد گنه کاران بلند است.

جهنم مکانی برای اقامت دائمی ارواح نیست. بلکه تادیب گاهی است که درآنجا روح هرکس مجازاتی متناسب با گناهان خود می بیند تا پس از تادیب و بازگشت به طبیعت پاك خود و اتحاد مجدد روح و جسم، آماده همجواری خدا گردد.

بهشت نیز در آن سوی پل چینوات قرار دارد و آن جایگاه خوشی و سرزمین اندیشه های نیك است. سرزمینی که آفتاب هرگز درآنجا غروب نمی کند. بهشت نیز دارای طبقات مختلف است که به طرف بالاصعود می کند. روح آدمی، به تناسب اعمال و رفتار گذشته خود، در یکی از این طبقات،تاروز رستاخیز،جای می گیرد وپیوسته صعود می نماید تابه بالاترین طبقه یعنی خانه نغمات (گاروثمان) برسد.

---

۱ - درکتاب برند هشن (Bunda - hushn) گزارش مبسوطی درباره عبور روان از پل چینوات داده شده برای اطلاعات بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

قضاوت دوم در مورد جسم، درروز رستاخیز و پس از زنده شدن تمامی مردگان، در دیوان عدل الهی (آکا) به عمل خواهد آمد. وظیفه هر فرد درزندگی انتخاب روشی است که جسم را جایگاه وبخشنده لایزال، سازد، او باید، اندیشه پاك برای اجرای اعمال نیك و نیایش به درگاه مزدا را پیشه نماید و ازکارهای شیطانی، مثل غضب، دروغگوئی، حرص و دروغ،برحذر باشد برای ان که شخص بتواند دراعمال خود عاشگر خواسته های روح خدائی باشد، باید تعادلی بین امیال جسمانی و عوالم روحی برقرار نماید. برابن اساس،هرفرد زرتشتی باید در تکثیر مخلوقات مادی خدا و حمایت و نگاهداری از آنان بکوشد. برتعداد گله های گاو و رمه خود بیافزاید. خود نیز ازدواج کند و نوزادانی به دنیا آورد. مجرد ماندن گناهی برعلیه وظیفه دینی است. او نباید با عیاشی و شهوترانی،از این هدیه خدائی سوء استفاده کند و از حدود دینی تجاوز نماید. به عقیده زرتشتیان،راهبانی که مجرد می مانند، همانند کسانی هستند که درشهوت رانی افراط می کنند، هر دو خلاف اراده خداوندی عمل می نمایند و گناهکارند. هیچکس نباید ازخوردن غذا امساك کند و روزه بگیرد:

« کسی که چیزی نمی خورد، نیروی کافی برای انجام کارهای سنگین مقدس ندارد. »

هم چنین نباید درخوردن غذا و شکم بارگی آنقدر افراط نماید که باعث ناراحتی جسم گردد. سلامتی روح و صحت بدن، دوعامل مجزا ازیکدیگرند و درنگهداری هردو باید کوشید. کلام و سخن، از مخلوقات نیك خداست. وظیفه مذهبی هرفرد ایجاب می کند در پرورش سخنان نیکو و به کاربردن آن ها بکوشد. ازآنجا که اهریمن درکار مرگ و فساد دنیای مادی دست دارد، هر فرد باید از ارتکاب عملی که اهریمن را درانجام اعمال شیطانی اویاری دهد،اجتناب کند. کثافات، اشیاء فاسد و بیهوده، محل هائی هستند که اهریمن درآنجا لانه می گیرد. به همین دلیل،زرتشتیان نظافت خانه، مراسم ازدواج، تولد و مرگ، حفظ الصحه شخصی، همه را با پاکیزگی کامل و به نیت این که بدی را ازدنیا پاك و آن را به صورت طاهری که خدا در روز نخست آفریده باز گرداند، اجرا می نمایند.

برای تعیین روز رستاخیز، اوستا معتقد به دور زمان است. عمر دنیا در دین زرتشتی ۱۲ هزارسال است. درسه هزارسال نخست، اهورامزدا و اهریمن درکنار یکدیگر بودند جهان روشنائی در بالا و عالم تاریکی در زیر، و هوا بین آن دو فاصله بود.

اهورامزدا نخست اشیاء بهشتی و ارواح پاک راآفرید. دنیائی که او آفرید دنیای خوبی و روشنی بود. فساد و زشتی درآن راه نداشت. هیچیک ازکارهای ناپسند و زشت، اهورا مزدائی نیستند. وقتی اهریمن مخلوقات اهورا مزدا را دیددرصدد ویرانی و آلوده نمودن آن ها بافقر، مرض و مرگ برامد. درسرزمین های مسطح، درائرتکان های شدید، کوه ها و دره ها را بوجود آورد. خورشید را ازجایگاه صحیح خود منحرف نمود. آتش را به دود آلوده کرد. جنگ بین اهورامزدا و اهریمن آغاز شد که به شکست اهریمن منتهی گردیدو سه هزارسال درتاریکی بی حرکت افتاد. اهورا مزدا، دراین فاصله گاو و جانوران سودمند و انسان را آفرید. سپس دوره، سه هزارساله آمیزش نور و ظلمت، جنگ بین خیر و شر دوباره آغاز شد. بعد معجزه ای رخ داد. درانسان وگاو که فناپذیر شده بودند، نطفه بوجودآمد. از نطفه گاو، گله ها پدیدارشدند. و ازنطفه انسان، درختی روئید که برگ های زیادی داد و ازبرگ های این درخت اولین زن و مرد رشد کردند و با محیط زیست خود جدائی ناپذیرشدند. اهریمن خواست ازجهان بگریزد، ولی دریافت که درتله افتاده است. بدین ترتیب نبرد بین خوبی و بدی، زشتی و زیبائی صورت ابدی به خود گرفت. سه هزارسال پس از پیدایش اولین آدم، زرتشت برای هدایت مردمان ظهور کرد. درهنگام ظهور او سه هزار سال بیشتر به پایان عمر جهان باقی نبود. درپایان هر هزارسال، از نطفه زرتشت و ازشکم دختر باکره ای که ازآب دریاچه بارور شده، موجودات خارق العاده ای به نام های هوشیدر (اوشتر Aushtar) و هوشیدرماه (اوشتارماه Aushtarmah) وسوشیان یا(سوشیانت) به دنیاخواهندآمد. پس از تولد سومین موجود، نبرد نهائی بین خیر و شر آغاز می شود. همه مردگان برمی خیزند و قیامت برپا می شود. ستاره، دنباله داری به نام گوچهر برزمین می افتد. زمین شعله ور می شود و همه معادن فلزات گداخته و چون سیل بر فراز زمین به طرف دوزخ سرازیر می شوند. هرچه دربستر سیل باشد، طعمه، فلزات مذاب خواهد شد. آنچه از عناصر بدی ودروغ درنهاد آنها موجود است، می سوزد، ولی برای راستگویان و نیکوکاران، سیل فلزات مذاب گواراتر از شیر گرم است. اهریمن و دیوان مددکار او درکام فلزات مذاب فرو خواهند رفت و نابود خواهند شد. آنان که از این تصفیه عمومی به سلامت جسته اند درکمال خرمی و خوشی زندگی جاوید خواهند داشت. در زمین و آسمان ، نومردان چهل ساله و نورسان ۱۵ ساله با همسالان خود به شادی زندگی خواهند کرد. هرکس را زن خویش دهند و فرزندرا به او بازگردانند، همان گونه

که در دنیا زندگی می کردند. ولی فرزند زائی نخواهد بود. همه باصدای بلند به مدح اهورا مزدا و فرشتگان اعظم او خواهند پرداخت. اهورا مزدا درآن وقت کارخود را تکمیل می کند. سوشیان نیز به همراه یاران خود، آداب «یزشن» را به جا خواهد آورد. گاو نر را سر می برند و ازچربی آن هوش (Hush)، می سازند و به همه افراد می دهند. بدین ترتیب همگی جاودانه و بدی خواهند شد. زمین به ماه بالا می رود و به بهشت که درماه جای گرفته، متصل خواهد شد.

معراج دردین زرتشت

یکی ازمطالب بسیار جالب دین زرتشت،معراج ارداویراف (Ardaviraf) مقدس به آسمان ها برای زیارت اهورامزدا است. برای اطمینان ازاین مطلب که آیا نمازها و دعاها و قربانی هائی که از طرف جامعه روحانیت زرتشتی تقدیم اهورامزدا و سایر ایزدان می گردد، صحیح و سالم به مقصد می رسد و دیوان و اهریمنان ازآن ها بهره ی نمی برند، جامعه روحانیت زرتشتی تصمیم می گیرد یکی ازروحانیون را به آسمان ها عزام دارد و این مطلب را شخصاً از اهورا مزدا سئوال نماید.

«پس موبدان و دستوران دین انجمن آراستند و براین شدند که ما را چاره باید خواستن د از ما کسی رود و ازمینوگان (ساکنین بهشت)آگاهی آورد که این پرستش و درون (نانی که پس از تلاوت ادعیه خاص صرف می نمایند)(۱) و آفرینگان (دعائی که بر بعضی اغذیه و اشربه مثل شیر و شراب می خوانند) نیرنگ و پاتیابی که به جا آوردیم، به یزدان رسد یا به دیوان .... دربین جمع ویراف را برگزیدند. پس ویراف سر و تن شست و جامه نو پوشید و به بوی خوش ببویاند. تختی آراسته، فرش نو پاکیزه گستردند و برتخت و برفرش پاکیزه بنشست. پس دستوران دین، از شراب و بنگ (مشروب خواب آور) سه جام زرین پر کردند. یک جام به اندیشه نیک، یک جام به گفتار نیک و سه دیگر به کردار نیک، و به ویراف دادند. آن می و بنگ بخورد و به

---

۱ - ازجمله اعتقادات زرتشتیان که دردین عیسی نفوذکرده و پابرجا شده است، مراسم عشاء ربانی است که قرن ها قبل از ظهور عیسی بین زرتشتیان و میترا پرستان معمول بوده است.

بستر حفت و آن دستوران و هفت خواهران (زنان ویراف) هفت روز و شبان، با آتش همیشه سوزوبوی گذاره (معطر) به پیرامون ویراف نشستند و به هیچ آئین غفلت نکردند.»

درپایان روز هفتم، روح ویراف ازپل چینوات (پل صراط) باز می گردد. ویراف خرم و با اندیشه پاك ازخواب بیدار می شود و برحاضران از اهورامزدا و امشاسپندان و زرتشت مقدس و سایر ایزدان درود می گوید و داستان سفرخود را حکایت می کند:

« درشب اول، سروش و آذر به من گفتند که زود آمدی پیش از زمان به عالم بالا آمدی. ویراف می گوید پیامی دارد. سپس ایزدان دست او را می گیرند و به پل چینوات نزدیك می شوند. ویراف روح کسانی را که سه شب قبل از بدن جدا شده اند می بیند که مشغول دعا خواندن هستند. وسه روز بعدروان مقدس بابوی خوش حرکت می کند و کردار خود را به صورت کنیزکی نیکو بدن می بیند با قامتی رسته و پستان های برجسته. آن روان مقدس از او می پرسد که تو کیستی که هرگز در زندگی هیچ کنیزکی نیکوتر و کالبدی با ارج تر (۱) از تو ندیدم. کنیزك پاسخ می دهد که من کنش تو هستم. پس پل چینوات به پهنای ۹ نیزه باز شد. من به یاری سروش و آذر به آسانی از پل گذشتیم. پس درپناه مهرایزد ورشن رسیدیم. بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد (افزاینده کیهان) و فره دین مزدیسنان و فَروَهَر اهروان و دیگر مینوکان برمن (اردویراف) نخست نماز بردند. و من دیدم که رشن را که ترازوی زرد زرین به دست داشت و نیکان و بدان را اندازه می گرفت.»

سپس اردویراف به اتفاق سروش و آذر به تماشای بهشت و دوزخ می روند تا نیکی و فراخی، سرور و خرمی و آرامش و شادی و خوشبوئی بهشت و تاریکی و تنگی و بدی، رنج و ناپاکی، عقاب و درد و بیماری، سهمگینی و ریشگونی (جراحت) و تعفن دوزخ را ببینند. او به جائی می رسد که مردمانی چند بهم ایستاده اند. از سروش و آذر می پرسد که این ها کیانند و آنجا چه محلی است؟ به او می گویند که آن محل همستکان است و آن روانان تا حشر درآنجا خواهند ماند. چون گناه

---

۱ - شباهت بسیاری بین عبارات مندرج در این قسمت از سفرنامه، اردویراف و روایتی که ازقول محمد، پس از بازآمدن از معراج نقل می شود، وجود دارد که درخورمطالعه و تأمل است.

و ثواب آنها برابر است. سپس فراتر رفتند و به مقام ستاره رسیدند.جائی که روان پرهیزکاران چون ستاره تابناک است و تخت و نشیمنگاه آنان بسیار روشن بود. می پرسد،اینجا کدام است و این مردمان کدامند؟ می گویند،که آن جا پایه‌ء ستاره است و این ها روان کسانی است که به دنیا پشت نکردند و گاتا نسرودند. ولی به سبب ثواب های دیگری،مقدس شده اند. چندقدم فراتر به ماه پایه می رسند و انجمنی ر نیکان می بیند.

درگام سوم درهورشت (مقام کردارنیک)، روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بود می بیند. سروش و آذر به او می گویند که این ها مردمانی بودند که خوب پادشاهی و سرداری کردند. درگام چهارم به گروثمان (عرش) می رسند،که مکان آسایش تام است. روان پاکان به استقبال او می آیند. روان کسانی که با نوشیدن آب حیات بقای جاوید یافته اند.

«سپس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست مرا بگرفت و مرا به مقام اهورا مزدا وامشاسپندان دیگر و اهروان و فرَوَهر زرتشت و دیگربرادر ن و پیشوایان دین برد. بهمن به من گفت که این است اهورامزدا که من بر او نیایش می کردم و نماز می بردم. او گفت که نماز اردویراف درست آمده و به این جایگاه ویژه رسیده است و فرمود که سروش و آذر مرا ببرند و پاداش نیکان را به من نشان دهند.»

سپس سروش و آذر، اردویراف را به کنار رودخانه بزرگی می برند که روان عده زیادی درکنار آن ایستاده اند. می پرسد،که این جا کجاست و این ها کیانند؟ می گویند،که این رودخانه حاصل اشک‌چشم کسانی است که برخلاف حکم دین، ازپس درگذشتگان ریخته اند. کسانی که درکنار رودخانه اند،آنانند که از پس مردگان شیون و زاری می کردند. آنان که آسان می گذرند،کمتر گریسته اند.

اردویراف باردیگر به پل چینیوات باز می گردد ومی بیند که روان گناهکار سرگردان است و باد سرد متعفنی به استقبال او می آید. «درآن باد دین Daen (ضمیرباطن) گناهکار،عمل خود را به صورت زن بدکاره گنده و زشت رو می بیند. روان به او می گوید تو کیستی که من از تو زشت روتر موجودی ندیده ام. اومی گوید که من کنش تو هستم. فراتر دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه، تنگ، بیمناک، تاریک و متعفن و هرکس که درآن بود چنین می اندیشید که تنهاست. همه جا جانوران موذی بود و روان بدکاران را در چنگ می گرفتند و خرد می کردند

روانی را دیدم که به شکل ماری ازمقعد او فرو رفته و از دهانش بیرون آمده و ماران بسیار اندام او را فرا گرفته بودند. می گویند اومأبون بوده است. روان زنی را دیدم که طشت طشت پلیدی مردمان را می خورد. گفتند،که او درایام عادات ماهانه به آتش مقدس نزدیک شده است. روان مردی رادیدم که خون حیض و چرک به دهانش می ریزند. گفتند،او بازنی درحالت حیض جمع شده است. روان زنی رادیدم که به پستان آویزان بود. گفتند،که او با مرد بیگانه ای روسپی گری کرده. روان زنی را دیدم که زبان خود را به گردن خمی کشید و سرنگون آویخته شده . گفتند،این روان زنی است که شوی و سرور خود را پاسخ داد.» (۱)

به همین ترتیب،ارواح عده زیادی از گناهکاران را می بیند که هریک به نحوی در شکنجه هستند. سپس سروش و آذر دست او را گرفتند و به «پرچکانی داینی» (کوهی که پل صراط ازآن شروع می شود) بردند و دوزخ را نیز به او نشان دادند. بعد او را از دوزخ بیرون آوردند و گفتند:

«تو بنده نیکی هستی به عالم طبیعی برگرد و هر چه دیدی و دانستی برای اهل گیتی بگوی و هرکه راست و درست گوید می دانم و می شناسم.»

در دورانی که بنی اسرائیل دربابل اسیر بودند و با فرقه های مختلف مذهبی تماس داشتند، دین زرتشتی درعقایدآنان تاثیر بسیاری کرد که دربخش های مختلف تورات گفته خواهد شد. به طور خلاصه اگر یهودیت توانست شکل یکی از ادیان جهانی، با اعتقادات پیشرفته به خود بگیرد و بهره از صورت خدای قبیله ای بدر آید و حالت خداوند یکتا پیدا کند، دراثرتماس بادین زرتشتیان بوده است.

پس ازشکست دارا به دست اسکندرمقدونی وتسلط یونانیان برایران، اشاعه دین زرتشتی دچار وقفه بزرگی شد. سلوکیدها که هدفشان نشر تمدن یونانی درایران بود، توجهی به دین محلی نداشتند و به آئین زرتشت آسیب فراوان وارد آوردند. این تفرقه تا زمان حکومت ساسانیان طول کشید. شکوفائی دین زرتشتی درطول سلطنت ساسانیان به حد اکثر خود رسید. پس از حمله اعراب به ایران، دین زرتشتی فروغ و تابش جهانی خودرا برای همیشه ازدست داد.اعـــــراب که درسده اول تاریخ اسلامی،

۱ - برای اطلاع بیشتر ازسرنوشت سایرگنهکاران، به سفرنامه آردویراف مقدس مراجعه شود

حتی تا مدت ها بعد، تنها روش زور و استفاده از شمشیر را برای اشاعه دین اسلام به کار می بردند، ارآزار و شکنجه زرتشتیان و جلوگیری ا زانجام تشریفات مذهبی آنان به هر عنوان، کوتاهی نکردند. درنتیجه هنوز صدسال ازحمله اعراب به ایران نگذشته بود که جمع کثیری از پیروان زرتشت ازایران مهاجرت کردند و در هندوستان و سایر کشورهای حوزه دریای هند و دور از دسترس اعراب،سکونت گزیدند هندوها با مهربانی و سلامت نفس بازرتشتیان برخورد نمودند و آنان را در اجرای تشریفات مذهبی خودآزاد گذاردند. داستان مهاجرت پارسیان به هندوستان و استقرار آنان در این سرزمین در کتابی به نام «سنجان» در ۱۶۰۰ میلادی نوشته شد. اکنون درهندوستان در حدود یکصدهزار پارسی (زرتشتی) زندگی می کنند،که به علت رنگ سفید چهره و قامت بلند،از هندوها متمایز هستند. پارسیان در برگذاری مراسم و آئین مذهبی خود بسیار دقیق هستند. جامعه پارسیان هند ازنظر تمول و ثروت نیز مشهورند، بهترین هتل ها و فروشگاه ها و کارخانجات بزرگ به آنان تعلق دارد. جمعیت پارسیان هند،نه تنها در جمع آوری ثروت و تجارت ابراز لیاقت کرده اند، بلکه دراعمال خیر نیز در هیچ همیشه پیشقدم بوده اند.

برای زرتشتیان، قرن دهم میلادی، نه تنها زمان مهاجرت های دسته جمعی به خارج از ایران بود، بلکه این قرن، قرن فعالیت های ادبی و مذهبی آنان نیز محسوب می شود. کتاب اوستا، از زبانی که تنها عده معدودی آن را می فهمیدند به زبانی که مورد استفاده عموم باشد، ترجمه شد و در دسترس مردم قرار گرفت. مقالات متعددی در دفاع ازآئین زرتشت در برابر حملات تبلیغاتی سایر ادیان، و به خصوص اسلام، برشته تحریردرآمد.

کسانی که در ایران ماندند،دراثر شکنجه و ظلم اعراب، به نواحی دور از شهر های بزرگ و حواشی کویر مرکزی ایران پناهنده شدند. تنها شجاعت و ایمان زرتشتیان به آئین نیاکان خود باعث بقای این دین در ایران گردید. اعراب،آنان را مجوس و گبر به معنای مترادف با کافر می نامیدند، و زرتشتیان را از اجرای مناسک عبادی باز می داشتند. گاه آنان را مجبور می کردند جامه زرد بپوشندتا ازمسلمان ها متمایز شوند علیرغم تمام ناراحتی هاو مشکلاتی که اعراب برای زرتشتیان فراهم می کردند و شکنجه و آزاری که براین قوم وارد می آوردند، پیروان زرتشت در حفظ دین و اجرای اداب و ائین مذهبی خودکوشیدند و به هر زحمتی بود آتشکده هارا تابه امروز فروزان

نگهداشتند.

امروزه دین زرتشت یکی ازچهار مذهبی است که در ایران به رسمیت شناخته شده و زرتشتیان ایران ازازادی کامل در اجرای مراسم مذهبی خود برخوردارند.

بخش دوم: موسی و دین یهود

فصل اول: سابقهء تاریخی

فصل دوم: دین یهود

۱ - پیمان

۲- خدای نادیده

الف - نام خدا

ب - مقرّ یهوه

پ - معجزات یهوه

ت - صفات یهوه و انسان - خدائی

فصل سوم کتاب مقدس یهود

فصل چهارم شعائر و قربانی ها

فصل پنجم دنیای پس از مرگ و بهشت و دوزخ

فصل ششم انتظار ظهور ناجی

فصل هفتم اعیاد و جشن ها

فصل هشتم مراسم عبادی روزانه

فصل نهم فرزندان آدم تا موسی

الف - نوح

ب - ابراهیم

پ - یعقوب و یوسف

فصل دهم موسی

فصل یازدهم دوران داوران - آغاز سلطنت یهود و اضمحلال آن

فصل دوازدهم انبیاء بنی اسرائیل

فصل سیزدهم دورهء جدید کهانت و پراکندگی قوم یهود

فصل چهاردهم فرق مختلف یهود

فصل پانزدهم فلسفه یهود. اثرات دین یهود. تشکیل مجدد دولت یهود

فصل اول:

سابقهء تاریخی

سرزمین گرم و خشکی که بین دو رودخانه فرات و دجله تا دریای مدیترانه کشیده شده و امروزه به نام های عراق، اردن، فلسطین، شبه جزیره، سینا و شامات شناخته می شود، در اعصار کهن،مسکن چادرنشینانی بوده که درطلب آب و چراگاه بهتر برای گله های گوسفند، بز و خر خود،در هرجهت درحرکت بودند. مردم این سرزمین را قبایل مختلفی از نژادهای سامی و آریائی از قبیل هیتی (Hittites) آموریان،هوریان، کنعانیان وخوریان تشکیل می دادند.معتقدات دینی بسیارساده ای براساس پرستش قوای طبیعت، سنگ و ارواح داشتند. زندگی چادرنشینی و صحرا گردی به آنان اجازه نمی داد، مذهبی با شعائر سنگین بپذیرند و مناسک عبادی را با تشریفات زیاد برگذار کنند. دراین منطقه هیچ گاه دولت مقتدر بزرگ محلی وجود نداشته و اکثر فرمانروایان کوچک متعدد، تحت حمایت دولت های بزرگ همسایه از قبیل بابل، مصر، ایران، یونان و روم، به طور ملوک الطوایفی حکمرانی می کردند.

پس ازدرگذشت حامورابی، سلطان مقتدرآشور وتضعیف آشوری ها،دراثر فشار و هجوم قبائل مختلف آریائی، قبایل صحراگرد مجبور به جلای وطن و حرکت به سوی غرب وسرزمین های مجاوردریای مدیترانه شدند. دستجاتی ازاین قبایل بادیه نشین، در معیت هتیت ها، متحداً به دلتای رودخانه نیل حمله کردند. این مجموعه قبایل مختلف،که درتاریخ به نام «هیکسوس » ها(Hiksos) معروف هستند، برمصر شمالی استیلا یافتند و قریب یک قرن ونیم،از ۱۷۵۰ تا ۱۵۸۰. قبل ازمیلاد،برآن سرزمین

حکومت کردند. تا بالاخره اهالی مصر بر آن ها شوریدند و آنان را ازخاک خود بیرون راندند. دسته‌ای از همین قبائل صحراگرد،که همراه مهاجمین و یا بعدا به جستجوی کار به مصر آمده بودند،تا زمان «رامسس دوم» درمصر ماندند. رامسس آن هارا به بیگاری گرفت. پس از وفات رامسس و کم شدن فشار حکومت مصر، این عده نیز به تدریج ازمصر خارج شدند و به سرزمین اجدادی خود بازگشتند.

این سرگذشت کوتاه و مبهم، ولی حقیقت مختصر تاریخی، خمیرمایه اسطوره، بزرگی به نام دین یهود را تشکیل می دهد که به نوبه خود به عنوان شالوده و زیربنای دو دین دیگر جهان ما به کار رفته است.

با پیدایش دین یهود، بزرگ ترین تحول دینی درتاریخ بشریت و عالم ادیان به وقوع پیوست. بشر عالی ترین شاهکارفکری مذهبی خودرا، تحت عنوان خدای نادیده، به جهانیان عرضه کرد. دین یهود، نخستین دینی است که خدابه صورت انسانی با بشر سخن می گوید. اوامر خود را ابلاغ ودرجزئیات امور زندگی روزانه او دخالت می کند. تا این زمان، مردم این بخش از ساکنان خاورمیانه، یکی از عوامل طبیعت، سنگ، روح و یابتی را که خود تراشیده بودند، دارای قدرت فوق طبیعی می پنداشتند و در برابر او زانو می زدند، با او سخن می گفتند و انتظار دریافت پاسخی از جانب خدا نداشتند. از این پس و با پیدایش دین یهود، انسان - خدائی،چهره، دیگری به خود می گیرد. انسان،خدای جدیدی بوجود می آورد و با تمام صفات نیک و بد انسانی خود، او را به آسمان ها پرواز می دهد تا قدرت خدائی خود را برتمام عرصه، گیتی گسترش دهد. در کتاب مقدس یهود می نویسد:

« خدا گفت بگذار انسان را به صورت ما و شبیه ما بسازیم تا برماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و برتمامی زمین و همه، حشراتی که بر زمین می خزند حکومت کند.» پیدایش ۲۶ - ۱

با جا به جائی دو کلمه از این عبارت، بزرگترین تحول مذهبی پدیدار شد. خدا در وجود انسان شکل گرفت، ودرانسان تکامل یافت و با انسان پیش رفت. انسان صفات خود را به خدا نسبت داد و هرانچه آرزو می کرد دروجود او مجسم نمود. خدایان از این دوره به بعد خشم می گیرند، می بخشند،نافرمایان را شکنجه می کنند، دشمنان را نابود می سازند. قدرت خودرا با اعمال معجزه آسا به نمایش می گذارند،مردمان مطیع راپاداش می دهند، حسادت می ورزند، مکرمی کنند. از کرده،

خود پشیمان می شوند، درجنگ ها پیشاپیش لشکریان پیروان خود، به دشمنان حمله می کنند، سنگ پرتاب می کنند، تیر می اندازند، شمشیر می کشند، آدم می کشند و بالاخره باتولد عیسی، خدا شخصا به زمین نازل می شود:

«آن که مسیح را می بیند، خدا را دیده است.» یوحنا ۹ - ١٤

خدا در وجود عیسی مدتی با همنوعان خود زندگی می کند. با آنان غذا می خورد و راه می رود، نصیحت می کند و بعدازآن که به دست همنوعان یهودی خود کشته می شود، بار دیگر به آسمان ها پرواز می کند و به کار خدائی خود می پردازد.

فصل دوم:

دین یهود

محور بنیانی دین یهود را دواصل زیر تشکیل می دهد:

۱- پیمان یهوه با قوم یهود و انتخاب بنی اسرائیل به عنوان قوم برگزیده، خود.

«آنگاه که برترین خدایان، به ملت ها نصیب خویش راداد. او حدود امت هارا برحسب تعداد خدایان تعیین کرد. نصیب یهوه، قوم اوست و یعقوب قرعه، میراث او. یهوه او را در بیابان ویران یافت، در بیابان خراب و هولناک.اورا احاطه کرده و منظور داشت. اورا چون مردمک چشم خود محافظت کرد. مثل عقابی که آشیانه ، خود را حرکت دهد و بچه های خود را فرو گیرد، و بال های خود را پهن کرده آن هارا بردارد و آن ها را بر پرهای خود ببرد. این چنین، یهوه به تنهائی او را هدایت کرد. و با او هیچ خدای دیگری نبود.»

تثنیه ۸/۱۳ - ۳۲

پیمان، حاکی ازموافقتی است که بین دوطرف به وجود آید. برخلاف بعضی از عقود ازقبیل هبه و وصیت، پیمان مستلزم ایجاب و قبول از هر دوطرف قرارداد می باشد، ولی در هیچیک از پیمان های تورات،صیغه قبول از طرف ضعیف قرارداد دیده نمی شود و سیاق عبارات از پیمان هائی که شاهان هیتیت بر مردمان ساکن قلمرو حکمرمائی خود تحمیل می کردند، سرمشق گرفته است. پیمان های شاهان هیتیت، که نمونه هائی از آنها در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده، همیشه واجد سه نکته، زیر بوده اند.

۱ - مقدمه تاریخی ازاعمالی که شاه برای رفاه ملت درگذشته انجام داده است.

۲ - فهرستی ازتکالیفی که شاه یک طرفه برعهده ملت می گذاشت.

۳ - فهرستی از پاداش ها و مجازات ها.

درتمام پیمان های یهوه با قوم یهود نیز سه نکته بالا مورد نظر بوده و حاوی شمه ای از اعمالی است که یهوه در گذشته برای قوم اسرائیل انجام داده، تعددی قید و شرط و تکلیف و بالاخره فهرستی از پاداش ها و بدبختی ها.

نخستین پیمان تورات، پیمانیست که یهوه با نوح منعقد نمود:

«اینک من پیمان خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار می کنم و با تمام جانورانی که با شما باشند از پرندگان، بهائم و همه حیوانات زمین باهر چه که از کشتی بیرون آید. حتی جمیع حیوانات زمین پیمان خود را با شما استوار می سازم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین خراب گردد.» پیدایش ۹/۱۲- ۸

و به عنوان نشانه میثاق بین خود و نوح می گوید:

« اینست نشان پیمانی که می بندم. درمیان خود و شما قوس خودرا در ابر می گذرم به نشان آن عهدی که میان من و جانوران خواهد بود. آن را خواهم نگریست تا آن پیمان جاودانی را که میان خدا و جانورانست به یاد آورم.» پیدایش ۹/۱۵- ۱۲

این پیمان، مقدمه پیمان های بعدی و تکالیفی است که تورات برعهده قوم اسرائیل می گذارد. پیمان بعدی،بین یهوه و ابراهیم، نیای قوم یهود، بسته می شود. مقدمتاً یهوه به روش شاهان سرزمین های خاور نزدیک به ابراهیم یادآور می شود، که او بودکه به ابراهیم گفت از ولایت خود، از خانه پدر خود، به سوی سرزمینی که به او نشان خواهد داد، بیرون شود. سپس در مورد وعدو وعید ها می گوید:

«از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ گردانم. و به آنان که مرا مبارک خوانند برکت دهم و لعنت کنم آن که تو را ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» پیدایش ۱۲/۳- ۱

«اکنون تو چشمان خودرا برافراز و از مکانی که درآن هستی به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. زیرا که تمام این زمین را که می بینی به تو و به ذریت توتا ابد خواهم بخشید و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنان که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود. برخیز و درطول و عرض زمین گردش کن. زیرا که آن را به تو خواهم داد.» پیدایش ۱۳/۱۸-۱۴

بعد از وعدو وعیدها،درمورد تکالیفی که طرف ضعیف پیمان باید به عهده

بگیرد و انجام آن رابه عنوان نشانی از برقراری پیمان بایهوه رعایت کند، می گوید:

«اینست پیمان من که نگه خواهید داشت و درمیان من و شما و ذریت تو، بعد از تو هر ذکوری مختون شود و گوشت قلفه خودرا مختون سازید تانشان ان عهدی باشد که میان من و شماست. هرپسر هشت روزه ازشما مختون شود. هر ذکوری در نسل های شما خواه خانه زاد، خواه زرخرید از اولاد هر اجبی که از ذریت تو نباشد، هرخانه زاد تو وهر زرخرید تو البته مختون شود تا پیمان من در گوشت شما، پیمان جاودانی باشد.» پیدایش ۱۳ /۱۰-۱۷

و در مورد متخلفین ازاین دستور، یهوه مجازات مرگ پیش بینی می کند و می گوید:

« و امّا هرذکور نامختون که گوشت قلفه او مختون نشود،آن کس از قوم خود منقطع شود زیرا که عهد مرا شکسته است.» پیدایش ١٤- ۱۷

یهوه بار دیگر پیمان خودرا با یعقوب نواده ابراهیم تجدید می کند و به او می گوید:

«من هستم یهوه خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق. این زمینی را که تو برآن خفته ای به تو و به ذریت تو می بخشم و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد و ز تو وازنسل تو جمیع قبائل زمین برکت خواهند یافت........ و تا به آنچه گفته ام به جا نیاورم تو را رها نخواهم کرد.» پیدایش ۱۳/۱۶ - ۲۸

بعد از قریب ششصدسال سکوت، یهوه دردامنه کوه سینا با موسی و تمامی مردمی که به همراه موسی از مصر آمده بودند، پیمان خود را تجدید می کند و مقدمتاً به بنی اسرائیل یادآور می شود:

«من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و ازخانه غلامی بیرون آوردم.» خروج ۲-۲

سپس در مورد تکالیف بنی اسرائیل در برابر خدای خود می گوید:

«تو را خدایان دیگر غیر ازمن نباشد. صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه درآسمان هاست و از آنچه درزمین است و از آنچه درآب و در زیرزمین است برای خود مساز و نزد آن ها سجده نکن و آن هارا عبادت منما. نام یهوه خدای خودرا به باطل مبر. زیرا خداوند کسی که اسم او را به باطل ببرد، بی گناه نخواهد شمرد روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمائی. شش روز مشغول کار باش و همه کارهای خود را به

جا آور، امّا روز هفتمین سبت یهوه خدای توست. درآن روز هیچ کار مکن. تو و پسرت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که در درون دروازه های تو باشد. زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریاها و آنچه که درآنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس کرد. پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای عمرتو درزمینی که یهوه، خدایت به تو می بخشد دراز شود. قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن. برهمسایه خود شهادت دروغ مده. به خانه همسایه خود طمع مورز. به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هرچیزی که ازآن همسایه، توباشد طمع مکن.» خروج ۱/۱۷ - ۲۰

یهوه درسفر(۱) تثنیه (Deuteronomy)، که در حقیقت بیانیه، خداحافظی موسی با قوم اسرائیل است، پیمان خود وتکالیف بنی اسرائیل رامجدداًیادآور می شود:

«من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و خانه بندگی بیرون آوردم... من که یهوه خدای تو هستم خدای غیورم و گناه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم از آنان که مرا دشمن می دارند می رسانم و رحمت می کنم تا هزار پشت برآنان که مرا دوست دارند و احکام مرا نگه می دارند.» تثنیه ۱۰/ ۶ - ۵

«زیرا که تو، برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تورا برگزیده است تا از جمیع اقوامی که بر روی زمینند، قوم مخصوص برای خود او باشی. پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد وازخانه بندگی از دست فرعون پادشاه مصر فدیه داد. پس بدان که یهوه خدای تو، اوست خدا. خدای امین که پیمان و رحمت خود را با آنان که او را دوست می دارند و او امر او را به جای می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد و آنانی که او را دشمن می دارند،بر روی ایشان مکافات رسانیده ایشان را هلاک می سازد. پس اوامر و فرائض و احکامی که من امروز به جهت عمل کردن به تو امر می فرمایم نگاه دار.» تثنیه ۱۲/ ۹ - ۷

---

۱ - سفر (Sepher)، به کسر سین و فـ، به معنای کتاب بزرگ و در اصطلاح، به هریک از قسمت های پنجگانه، اول کتاب مقدس یهود اطلاق می شود.

چند قرن پس از موسی، در زمان داود، یهوه پیمان خود را با قوم یهود تجدید و توسط ناتان نبی به او ابلاغ می کند.

قوم برگزیده خدابرای بار دوم به بوته فراموشی سپرده می شود و پیمان سینا از خاطره ها محو می گردد. تنها پس از شکست بنی اسرائیل به دست آشوری ها و دوران اسارت در بابل است که یهوه به یاد قوم یهود می افتد و انبیاء پس از تبعید به سکوت طولانی یهوه، پایان می دهند.

«تورا درلحظه، کوتاهی ترک کردم. امّا برحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشاندم. امّا به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم نمود. چنانکه قسم خوردم که آب های نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد. هم چنان قسم می خورم برتو غضب نکنم و تورا عتاب ننمایم. هرآینه کوه ها زایل خواهند شد و تل ها متحرک خواهند گردید، لیکن احسان من از تو زائل نخواهد شد و پیمان سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» اشعیا ۱۰/۹ - ٥٤

عُزرا و نحمیا،پس از یادآوری اعمالی که یهوه در گذشته برای نجات بنی اسرائیل انجام داده، پیمان جدید یهوه ر به مردم سرگشته یادآور می شوند.

اختلاف بارزی که بین دو پیمان قدیم و جدید یهوه با قوم اسرائیل در«تورا» به چشم می خورد، اهمیت فوق العاده ای است که پیمان جدید به قانون وشریعت می دهد و اجرای آن را بر ملت یهود تحمیل می نماید. پیمان جدید،صورت امریه، الهی و راهنمای جاودانی به خود می گیرد. نوشته های کومران و آثار ربانی ها در این دوره و حکومت مذهبی یهود پس از باز گشت از اسارت، همین نظر را در مورد پیمان جدید تعقیب می کند.

وجود پیمان های متعدد یهوه باقوم یهود در «تورا»، و اعتقاد قاطع به این مطلب که قوم یهود تنها قومی است که خداوند از بین اقوام مختلف اختصاصاً برای خود انتخاب نموده، واجد اثرات عمیقی درگردش جریان اعتقادی و سیاسی بنی اسرائیل بوده و این قوم را از عموم مردمی که ازباورهای مذهبی دیگری پیروی می نمایند، جدا کرده است. هر قدر دامنه کناره گیری قوم یهود گسترده تر می شد، سوءظن همسایگان غیریهودی افزایش می یافت و اثرات ناگوار بیشتری درطول تاریخ برای قوم یهود به همراه می آورد. تعصب بی حد بنی اسرائیل دراعتقادات خود، نفرت و فشارهای سبعانه، ساکنان کشورهائی که یهودی ها در بین انان زندگی می کردند،

موجب همبستگی شدید افراد یهود در سراسر دنیا گردیده است. امروزه در دنیا قریب ۱۸ میلیون یهودی وجود دارد که در حدود شش میلیون در امریکا، سه میلیون در فلسطین و بقیه درسراسر اروپا و برخی کشورهای آسیائی از قبیل عراق و ایران زندگی می کنند. عده‌ء کثیری ازآنان نیز در روسیه و کشورهای اروپای شرقی مقیم اند. درعادات و رسوم عبادی، روش زندگی و حتی درتلفظ و به کاربردن زبان عبری هم ممکن است بین آن ها اختلافاتی وجود داشته باشد، ولی دراصل،همه خود را افراد یک ملت می دانند که به وسیلهء دین به هم پیوندخورده اند. همه ابراهیم را نیای بزرگ خود و کنعان را سرزمینی می دانند که یهوه برای تملک ابدی به قوم برگزیده خود بخشیده است. نام این سرزمین درافکار تمام افراد یهودی، حتی در ذهن کسانی که مایل به اقامت دائم در فلسطین نیستند، مقام شامخی را به خود اختصاص داده و آن سرزمین را مقدس می دانند. همین نحوه تفکر سرانجام به ظهور صهیونیسم (Zionism) و تشکیل دولت اسرائیل منتهی شد.

۲ - اعتقاد به وجود خدای نادیده:

الف - نام خدا:

خدا در دین یهود، یهوه (Yehovah) نام دارد. این نام برای نخستین بار در داستان موسی بیان می شود. ولی این نام، همیشه نام خدای قبیله یهود نبوده و یهوه نیز دفعتاً واحده به نام خدای عالمیان و خالق جهان هستی،نامیده نشده است. بلکه به تدریج و با پیشرفت و تغییر نحوه تفکر نویسندگان تورات، یهوه نیز مراحل مختلفی را طی کرده و در هردوره مصرف جهان بینی و طرز تفکر مردم زمان بوده است.

درنهایت امر، تصور وجودخدا درافراد قبایل یهود، مانند تصور افرادسایر قبایل اولیهء مقیم سرزمین های خاورنزدیک، ازمراحل ابتدائی «فتیشیزم» (Fetishism)، عقیده به وجود موجودات خیالی و ارواح (Animism) آغاز شد تا پس از گذشت قرن ها به مرحلهء چند خدائی (Polytheism) و توتمیسم (Totemism) رسید. خدایان مورد پرستش قبایل یهود نیز در هرزمان و به اقتضای محیط زیست و عقاید مردمی که یهودی ها در مجاورت آن ها زندگی می کردند، تغییر می نمودند.

احجار و ستون های سنگی که در طبیعت در اثر مرور زمان و شستشوی باران های متوالی به اشکال غیرعادی درآمده بودند، درنظر آنان مقدس و در خور احترام

بودند و درمهاجرت های خود به زیارت این اماکن می رفتند وقربانی تقدیم می کردند. بعضی از این سنگ ها را بامحلوطی از روغن و خون قربانی می شستند، تقدیس می کردند وآن ها رابیت ایل(خانه، خدا) می نامیدند.چنانچه:

«یعقوب سنگ زیر سر خود را تقدیس کرد. روغن برسر ان ریخت و ن موضع را بیت ال (Beth - el) نامید.» پیدایش ۱۸ - ۲۸

گذاشتن سنگ ها به طور ایستاده و تقدیس آن ها با شعائر خاص نیز از باورهای مردم بادیه نشین و قبایل یهود بود و آن را مصباح یا مصّبه می نامیدندو برای آن ها روح و حیات باطنی نیرومندی قائل بودند. در تورات درسفر آفرینش می نویسد:

«درمحلی که یعقوب باخدا صحبت کرد، یعقوب بنای سنگی برپا کرد و بر روی آن به افتحار خدا شراب و روغن ریخت و آن را بیت ال نامید.» پیدایش ۱۵ - ۳۵

بعضی از اماکن تاریک و جنگل ها،در نظر مردم این سرزمین،جایگاه ارواح خبیثه بودند. برخی از ارواح راسرچشمه خوبی و عده ای را سرچشمه بدبختی و سیه روزی شان می پنداشتند. برای ارواح گوناگون و خدایان متعدد، نیروی ماورالطبیعه قائل بودند و قدرت خدائی را به نام ال یا ایل یا الیم و در جمع الوهیم (Elohim) می نامیدند. کلمه، اسرائیل و نام هائی که یهود برای فرزندان خود انتخاب می کرد از قبیل اسمع ایل (فرزند ابراهیم) ال آزر (کاهن بزرگ و فرزند هارون) و هم چنین اسامی فرشتگان مقرب بارگاه یهوه (اسراف ایل، عزرا ایل، میکا ایل، جبرا ایل، رفا ایل، اورا ایل، اوحد ایل) همه نشانه هائی از وابستگی مذهبی قوم یهودیه به سنت پرستش ال و دلیل برآنست، که حتی قرن ها پس از تاریخی که تصور می شود ابراهیم در آن تاریخ زندگی می کرده، ال از احترام خاصی دربین یهود برخوردار بوده ست. برای نامیدن خدا ازکلمات دیگری نیز مانند ادونیس (Adonis) مبیخ یا ملک (Melech) بعل (Baal) نیز استفاده می شده است.

امور روزانه قبایل،تحت نظر رئیس قبیله حل و فصل می گردید. رئیس قبیله یا پدر عشیره، رئیس مذهبی، قاضی و نیمه خدای زنده قبیله بود. هرقبیله را به نام جد اعلای آن قبیله می نامیدند. چنانکه اعقاب یعقوب،پس از آن که نام او به اسرائیل تغییر کرده، بنی اسرائیل نامیده شدند.

از آنجا که این قبایل همیشه در حرکت و کوچ بودند و نمی توانستند خدای واحد مشترکی داشته باشند. هرقبیله برای خود خدای ویژه ای انتخاب می کرد. این خدا در

حقیقت عصری از اعضای همان قبیله و مقر او درچادر رئیس قبیله، درخیمه ملاقات بود که آن را « قرته » یا« عطفه » می نامیدندو چون حرمی مقدس و به منزله تابوی قبیله بود. در موقع کوچ قبیله، خیمه، خدارابرخرپا استری سوار می کردند و هرجا که برای مدتی اقامت می کردند،خیمه، مقدس رانیزدرجایگاه مخصوص برپامی نمودند. تمام افرادقبیله،منجمله خدای قبیله، می بایستی درتأمین منافع قبیله می کوشیدند و دشمان قبیله رانابود می ساختند.(۱)مفهوم خدا درقبایل یهود، درحقیقت یك رهبر موروثی بودکه درمواقع تقدیم قربانی و هدایا، شخص خدا نیزدرمراسم شرکت می کرد.

ابراهیم قبل از خروج از شهر « اور» و مهاجرت به غرب، به اعتقادات پدران خود، میاپرستی پایبند بود و ال را خدای خود می دانست. وقتی که به نواحی کنعان و مجاور کوه سینا رسید، پیرو اعتقادات مردم کوهستان شد و الشدای را به خدائی پذیرفت. این خدا،تا زمان ظهور موسی،مورد پرستش قبیله بنی اسرائیل بود. موقعی که یهوه مأموریت بازگشت به مصر و نجات قوم اسرائیل را به موسی واگذار کرد،به او گفت:

«من به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام واقعی خود ظاهر نشدم بلکه آنان مرا الشدای می نامیدند.» خروج ۲ - ۱

«موسی به خدا می گوید اگر بنی اسرائیل از من بپرسند که نام خدا چیست من چه جواب بگویم؟»

خدا به موسی پاسخ داد: « اهـ یه - اشر- اهـ یه» (من آنم که هستم)تو باید به اسرائیلیان بگوئی « اهـ یه » مرا به جانب شما فرستاده است. به اسرائیلیان بگو یهوه (Yehovah)، خدای پدرانتان، خدای ابراهیم، خدای اسحق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است. این نام من است تا ابدلاباد و در تمام نسل های بعدی مرا چنین خواهند نامید.» خروج ۱۴ - ۳

در تورات،در بعضی موارد،اسامی دیگری از قبیل الوهیم، یهوه الوهیم، یهوه صبایوت میر برای نامیدن خدا به کار رفته و رویهم رفته ۶۷۰۰ بار از نام یهوه و در حدود دو هزار بار،از اسامی دیگری برای نامیدن خدا استفاده شده است.

---

۱ - درمبحث موسی و صحیفه یوشع به تفصیل بیشتری درباره همکاری یهوه باقوم یهود در برانداختن و کشتن دشمنان بنی اسرائیل سخن گفته خواهد شد.

بعضی ازمحققین،نام یهوه را منتسب به قبیله «یودا»، یکی از قبایل یهود ساکن سرحدات شمالی مصر، می دانند و عقیده دارند که یهوه پرستی ازنام این قبیله سرچشمه گرفته و نام اصلی خدا نیز « یودا » بوده. وقتی که داود، از مردان همین قبیله به سلطنت رسید،برای ایجاد اتحاد و همبستگی در قبایل مختلف یهود، خدای یودارا برای پرستش جامعه یهود برگزید. عده ای دیگر، باتوجه به الواحی که درکاوش های باستان شناسی درجنوب وادی حلفه متعلق به دوران امنوفیس دوم فرعون مصر (۱٤۰۲ - ۱۳٤٦ قبل ازمیلاد)، به دست آمده و در آنها نقش یهوه در سرزمین سوشو دیده می شود، معتقدند که نام یهوه،قبل از موسی،دربین قبایل ساکن شبه جزیره سینا معروف و آن نام خدائی وابسته به کوه سینا بوده وتورات نام یهوه را ازنام خدای بدویه نشینان این منطقه گرفته است. به نظر این دسته از محققین، یهوه همان خدای طوفان و آتشفشان و مقر او نیز درکوه سینا بوده است. آنچه این نظر را تایید می کند، نوشته های خودتورات است. درتورات ظهور یهوه در کوه سینا همیشه بادود و آتش و غرش آسمان و لرزش زمین توام بوده است:

«درپای کوه، خدا به موسی گفت که تمام اقوام اسرائیل خود را پاك و منزه کنند. لباس های خود را کاملاً بشویند و سه روز دیگر برای ملاقات خدا به پای کوه بیایند. ولی هیچ کس حق ندارد از کوه بالا بیاید. صبحگاه روز سوم، رعد و برق شدیدی شد. ابر غلیظی تمام کوه را پوشاند. صدای شیپور در کوه طنین انداز شد. تمامی مردمی که در قرارگاه بودند به وحشت افتادند.موسی از بین مردم بیرون آمد و به پیشواز خدا رفت و درپای کوه ایستاد. تمام کوه سینا از دود پوشیده شده بود. زیرا خدا درآتش در میان آتش فرود آمده بود. این دود،چون دود کوره های بزرگ به هوا می رفت و تمام کوه با شدت می لرزیدوطنین شیپور شدیدتروشدیدتر می شد.» خروج ۲۰/ ۱۹ - ۱۹

«چون موسی به فرازکوه برآمد، ابرکوه رافراگرفت وجلال خداوندبرکوه سینافرو گرفت ومنظر جلال خداوندمثل آتش سوزنده برقله کوه بود.» خروج ۱۷/ ۱٦- ۲٤

در داستان الیا ورفتن او به کوه هورب (۱) (Horeb) نیز ابتدا طوفان عظیمی

---

۱ - اسامی مختلفی از قبیل: هورب - سیر - سینا و پران برای محل استقرار خدا درتورات ذکر شده که منظور همان کوه سینا بوده و هرنویسنده، بنا به سلیقه، خود اسمی انتخاب کرده است.

بر می خیزد و سنگ های کوه از جا کنده می شوند و پیشاپیش خدا حرکت می کنند. زمین لرزه شدیدی رخ می دهد و بالاخره اتش فروزان یهوه ظاهر می شود. شاهان ۱ -۱۱/۱۳- ۱۹

ولی نباید پیدایش یهوه درقبایل یهود را به منزله یکتاپرستی تلقی کرد. بلکه تا قرنها بعد و قبل از اسارت یهود به دست بابلی ها و آشنائی انان با افکار مذهبی زرتشتیان، نه یهوه خود را خدای یکتا و خالق جهان هستی می پنداشت و نه یهودی ها به پرستش یك خدا اکتفا می کردند. به عبارت دیگر هیچگاه اجداد اقوامی که در تورات به نام بنی اسرائیل معرفی می شوند، یکتا پرست نبوده و وقتی که یهوه پرستی درقوم یهود بنیانگذاری شد، خدایان متعددقبایل یهود دروجود یهوه متمرکز گردیدند، و یهوه خدای تمام قبایل یهود درکنارسایر خدایان شد. به کار بردن لفظ الوهیم به معنی جمع خدایان در تورات،دلیل اعتقاد نویسندگان این کتاب به وجودخدایان متعدد است. موقعی که یهوه در دامنه کوه سینا بر موسی ظاهر شد و ماموریت بازگشت به مصر و نجات بنی اسرائیل رابه او محول کرد، صحبتی ازخدای یکتا وخالق جهان هستی دربین نبود. یهوه خود را تنها خدای قبائل گوناگون یهود می دانست،در کنار خدایان قبایل دیگر، او فقط ازاینی که قوم یهودبه ستایش خدایان دیگرمشغول باشند خشمناك می شود وتهدیدبه انتقام می کندوکاری به کارخدایان سایر قبایل ندارد. او می خواهد قوم اسرائیل متعلق به او باشند و در مقابل او زانو بزنند و سر تعظیم فرود آورند. دراولین جمله، ده فرمان یهوه خطاب به قوم یهود می گوید:

«تو نباید شئ و یا شبیهی از آنچه در آسمان ها و یا روی زمین و یا در آب ها در زیر زمین وجود دارد بتراشی و نباید در برابر آن هاتعظیم وآن هارا پرستش کنی و نباید خدمت آن ها کنی زیرا من خدای تو، خدائی حسود هستم. خروج ۳ - ۲۰

درکتاب دوم پادشاهان درباب اول می نویسد:

«اخزریا (Acharzia) از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود،پائین افتاد و بیمار شد پس رسولان روانه نمود و به ایشان گفت نزدبعل زبوب (Baal - Zebub) خدای اکرون (Ekron) بروید و بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟

فرشته یهوه به ایلیا گفت،برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برو و به یشان بگو،آیا ازاین جهت که خدائی در اسرائیل یافت نمی شود شما به ملاقات مشورت بابعل زبوب خدای اکرون می روید؟»

به عبارت دیگر،یهوه وجود بعل زبوب را به عنوان خدای اکرون نفی نمی کند، بلکه از رسولان می پرسد،که چرا با بودن یهوه خدای بنی اسرائیل، رسولان برای مشورت به ملاقات بعل زبوب خدای اکرون می روند؟

در مزمور ۸۲ صحبت از مجمع خدایان است و خدایان مورد خطاب یهوه، فرزندان حضرت اعلی (الیّون) خوانده می شوند:

«خدا درجماعت خدایان ایستاده است و در میان خدایان داوری می کند..

من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.»

در مزمور ۸۹ می خوانیم:

«ای یهوه دربین خدایان مثل تو نیست.»

در باب دهم از سفر تثنیه، یهوه خود را خدای خدایان می نامد:

«زیرا که یهوه خدای شما، خدای خدایان و رب الارباب و خدای عظیم و جبار و مهیب است.»

در نوشته های انبیاء یهود قبل از اسارت در بابل، نه تنها مطلبی که حاکی از یکتاپرستی و یا اینکه یهوه تنها خدا و خالق عالم است، دیده نمی شود، بلکه از نام یهوه همیشه به همان صورت خدای قبیله‌یهود استفاده شده است.

از طرف دیگر بنی اسرائیل نیز به پرستش یک خدا اکتفا نمی کردند و تاسال ها پس از خروج ازمصروقبول یهوه به عنوان خدای قبیله یهود، بت های فاصلی و سایر خدایان قبیله ای دربین اسرائیلیان مورد پرستش بوده اند. در دوران قبل از اسارت، یهوه پرستی با بت پرستی و اعتقاد به وجود تابو، تفاوت چندانی نداشته و آثار اعتقاد به وجود خدایان متعدد به وضوح در نوشته های انبیاء بنی اسرائیل دیده می شود. در صحیفه حزقیال نبی می نویسد:

«درسال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون درخانه نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودندآنگاه دست خداوند یهوه در آنجا فرود آمد . موی پیشانی مرا بگرفت و روح مرا درمیان زمین و آسمان برداشت و مرا در رؤیاهای خدا به اورشلیم برد......... پس مرابه دروازه صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی دردیوار است. او مرا گفت‌ای پسرآدم دیوار را بکن. چون دیوار را کندم اینک دروازه ای پدید آمد او مرا گفت‌داخل شو و کارهای پلید و شنیع که انسان در آنجا می کند ملاحظه نما پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بت های

خاندان بنی اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و هرکس مجمره ای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می رفت. او مرا گفت‌ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل درتاریکی و هرکس در حجره بت های خویش می کند دیدی ... پس مرا به دهنه، دروازه خانه خداوند که به طرف شمال بود، آورد و اینک در آنجاعده ای از زنان نشسته برای تموز می گریستند. سپس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند برد. در دروازه هیکل درمیان رواق به قدر بیست و پنج مرد بودند که پشت های خودرا به سوی هیکل و روی خود را به سوی مشرق داشتند و آفتاب را که به طرف مشرق بود سجده می کردند. حزقیال نبی ۸/۱۷-۸

هنگامی که اسرائیلیان در کنعان مستقر شدند، مکان های مقدس بومیان را به نام امکنه مقدس یهوه‌مورد پرستش قرار دادند و به تدریج بعل پرستی در آئین یهود وارد شد، به نحوی که غالب شعائری که به موسی نسبت می دهند دنباله آداب بعل پرستی است و به همین دلیل مورد عتاب مکرانبیاء قرارمی گرفتند:

« اسرائیل به یهوه خدای خود که ایشان را اززیردست فرعون پادشاه مصر بیرون آورده بود،گناه ورزیدند و ازخدایان دیگرترسیدند و تماثیل و اشیریم برسر هر تل بلند و زیر درخت سبز برای خود ساختند. بت هاراعبادت نمودند و درمکان های بلندبخورات سوزانیدند......... تمامی اوامریهوه‌خدای خودراترک کرده بت های ریخته شده یعنی گوساله برای خودساختندوبعل راعبادت نمودند.پسران ودختران خودرا ازآتش گذرانیدند. فالگیری وجادوگری نموده و خویشتن را فروختند.» شاهان ۲، ۱۰/۱۸-۱۷

«سلیمان درعقب عشتورت خدای صیدونیان وملکوم بت عمونیان رفت در کوهی که روبروی اورشلیم استمکانی بلند به جهت کموش که بت موآبیان است و به جهت مولک‌مرجس بنی عمون بناکردوهم چنین به جهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خود بخورمی سوزانیدند وقربانی هامی گذرانیدند،عمل نمود.»
شاهان ۱. ۹/۵-۱۱

پس از درگذشت سلیمان و تقسیم کشور به دو ناحیه شمالی و جنوبی، یربعام پادشاه اسرائیل،پس از مشورت با مشاوران خود و برای این که قوم یهود به جهت گذراندن مراسم قربانی به اورشلیم نروند:

«دوگوساله طلا ساخت و به ایشان گفت برای شما رفتن به اورشلیم زحمت است. هان ای اسرائیل،ایهان خدایان تواند که تو را اززمین مصر برآوردند. یکی را در بیت

ایل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد... و اسرائیلیان برای گوساله هائی که ساخته بود، قربانی می گذاردند ... و برای بنی اسرائیل عیدرپا نموده نزد مذبح برامده بخور می گذراند. شاهان ۱، ۱۸/۳۳ - ۱۲

از مطالعه مطالب فوق، آنچه به وضوح به ذهن متبادر می گردد اینست،که پرستش خدایان متعدد درکنار یهوه،از اعتقادات دیرین بین قبائل یهود بوده وگوساله، طلائی را مظهری از خدا می پنداشتند. به همین مناسبت در افسانه، موسی می خوانیم که وقتی مدت اقامت موسی، در کوه سینا به درازا کشید، هارون بر در موسی و دومین شخصیت مذهبی و سیاسی بنی اسرائیل،از مجموع طلاهای افراد قبیله گوساله، طلائی ساخت و به عنوان خدای یهود به آنان عرضه نمود.

یهودی ها در دوران اسارت ۵۰ ساله خود در بابل، با اساطیر و افکار معتقدین به سایرمذاهب آشنائی کامل پیدا کردند. چون مذهب یهود با ظهور انبیاء، متعدد در حال پرهائی و نوسازی بود، اصول توحید، خلقت عالم و عدالت الهی را در افکار مذهبی یهود وارد نمودند. دین یهود به تدریج و به دست انبیاء بعد ازاسارت به صورت دین توحیدی درآمد.داستان آفرینش براساس اسطوره های سومری - بابلی و زرتشتی ساخته شده. یهوه خالق جهان هستی گردید. در صحیفه اشعیای دوم از انبیاء دوران اواخر اسارت یهود می نویسد:

«من یهوه هستم ودیگری نیست.غیرازمن خدائی نی.تا ازمشرق ومغرب بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم ودیگری‌نی. من زمین را ساختم و انسان را برآن آفریدم. دست های من آسمان ها را گسترانید.» اشعیای دوم ۱۲/۵- ۴۵

دوران اسارت بنی اسرائیل را باید عصر تغییرات و تکامل دین یهود دانست. درحقیقت دینی که امروزه مورد قبول یهودیان است، در این دوره پایه ریزی شد و اساطیر آکادی - سومری - و آئین زرتشتی، دین یهود را در جهتی که امروزه وجود دارد، سوق دادند.

ب: مقر یهوه:

جایگاه یهوه،تا قبل از بازگشت موسی ازمصر، در کوه حوریب (Horeb) یا کوه خدا بود. همانجا بود که موسی با یهوه برای نخستین بار دیدار و گفتگو کرد

«و اما موسی گله، پدر زن خود یترو، کاهن مدیان را شبانی می کرد گله را بدان طرف صحرا راند وبه کوه حوریب که کوه خدا باشد آمد. فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته بر وی ظاهر شد. چون اونگریست اینك آن بوته به آتش مشتعل است، امّا نمی سوزد. موسی گفت،اکنون بدان طرف شوم و این امر عریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود. چون خداوند دید که موسی برای دیدن او بدان سوی می آید، از میان بوته به موسی ندا داد و گفت‌ای موسی، موسی گفت لبیك، خدا گفت بدین جا نزدیك میا، نعلین خود را از پاهایت بیرون کن. زیرا مکانی که در آن ایستاده ای مقدس است.» خروج ۳/ ۱-۶

تکرار اصطلاح کوه خدا،درپایان باب چهارم از سفر خروج،و دستور خداوند به هارون مبنی بر این که در کوه خدا به ملاقات موسی برود، تاکیدی است بر تعیین محل اقامت یهوه.

یهوه پس از دادن دستورات لازم برای خلاصی بنی اسرائیل از اسارت فرعون، به موسی گفت:

«پس از بازگشت ازمصر عبریان را برای پرستش به پای این کوه بیاور.» خروج ۳-۱۲

«یترو پدر زن موسی و کاهن مدیان نیز پس از بازگشت موسی درپای همان کوه برای یهوه قربانی کرد و یهوه را بزرگترین خدایان نامید و در حضور خدا، بزرگان و پیران اسرائیل بایترو گوشت قربانی خوردند.» خروج ۱۸/ ۱۰-۱۳

طبق دستور یهوه،بنی اسرائیل درپای همین کوه بدیدن خدا آمدند و موسی با جماعتی از ریش سفیدان و پیران قوم یهود برای دیدن خدا از کوه بالارفتند. یهوه برفراز همین کوه،ده فرمان را که با انگشتان خویش بر دولوحه سنگ حك نموده بود، به موسی داد تا به بنی اسرائیل ابلاغ کند.

وقتی که فرمان حرکت به سوی کنعان صادر شد، یهوه تصمیم گرفت برای آن که

همیشه در مجاورت قوم برگزیده خود باشد، به روشی که در خاور نزدیک و مصر و در بین قبایل صحرا نشین مرسوم بود، برای او نیز خیمه، ملاقات وصندوق میثاق تهیه شود، و از آن پس،در درون صندوق میثاق منزل گیرد و در مسافرت ها همراه قوم خود سفر نماید. ازهمین نظر به موسی گفت:

«به تمام افراد بنی اسرائیل بگو برای من پیش کشی بیاورند تو آن ها را برای من بگیر و مقامی مقدس برای من بسازید تا درمیان ایشان ساکن باشم. خروج ۲۵

«من آنجا زندگی خواهم کرد. خیمه ملاقات و تمام لوازم آن را طبق آنچه می گویم بنا کن. یک طاق از چوب آبنوس به طول دو ذراع (۱) و نیم و به عرض یک ذراع و نیم و ارتفاع یک ذراع و نیم بساز و آن را از داخل و خارج از طلا بپوشان و یک حاشیه طلا نیز در گوشه های آن بده. برای آن،چهار حلقه طلائی بساز و درچهار گوشه آن قرار بده. هرطرف دو تا میله هائی ازچوب آبنوس برای نگه داشتن طاق بساز و آن ها را زطلا بپوشان. میله هارا درحلقه های طاق ثابت کن. در داخل طاق،علامائی را که من می گویم بگذار. تو یک میز طلائی می سازی و یک فرشته طلائی در هر گوشه انتهائی میز قرارمی دهی، بطوریکه فرشته ها با بال های گسترده به طرف بالا روبروی همدیگر، میز را بپوشانند. میز را بر روی طاق قرار بده. و بر روی میز، اساسی را که می گویم بگذار. آنجا محلی است که تو به ملاقات من خواهی آمد. در روی میز و بین دو فرشته که بر روی طاق قرار دارند، من دستوراتم را برای افراد اسرائیل خواهم داد.» خروج ۲۵

«بشقاب ها، فنجان ها،جام ها وساغرهابرای هدایای ریختنی ازطلای ناب بساز و نان تقدیمی را بر روی میزی که با طلاپوشانده شده است، همیشه درحضورمن بگذار. یک شمعدان از طلای ناب بساز،قاعده اش، پایه اش، پیاله هایش، سیب هایش، گل هایش یکپارچه باشد. شش شاخه از طرفینش بیرون می آید، سه شاخه از یک طرف و سه شاخه دیگر از طرف دیگر. سه پیاله به شکل بادام، سیب و گل بر روی یک شاخه و

---

۱ - ذراع (Cubits) یا ارج واحد اندازه گیری بسیار قدیمی متداول درخاور میانه و مصر بوده است وآن فاصله بین آرنج تا انتهای انگشتان است. ذراع مصریان برابر ۲۰/۶ اینچ یا تقریباً ۵۲۴ میلیمتر می باشد. ذراعی که در تورات ازآن بحث می شود برابر با ۱۸ اینچ یا ۴۵۷ میلیمتر بوده است.

سه پیاله دیگر بر روی شاخه‌ء دیگر. به همین ترتیب‌در شش شاخه شمعدان، سیب ها، گل ها و شاخه های شمعدان همه یك پارچه خواهند بود. برای ساختن شمعدان و تمام آلات آن یك تالان (۱) طلا مصرف کن. دقت و توجه کن آن را طبق نمونه ای که درکوه بتو نشان دادم بسازی.» خروج - ۲۵

پ: خیمه‌ء ملاقات

برای آماده کردن خیمه‌ء ملاقات یهوه به موسی گفت:

«چادر ملاقات را از ده پرده کتان نازك تابیده و پارچه های الوان به رنگ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن و بر روی آن ها تصاویری از فرشته ها استادانه نقش کن. طول هر پرده ۲۸ ذراع و عرض هرپرده ۱۴ذراع باشد. پنج عدد ازاین پرده هارا بهم متصل کن و پنج عدد دیگر را بهمدیگر. مادگیهای آبی درکنارپرده ودرمحل اتصال قرار بده و همین کار را در کنار دومین دسته از پرده ها بکن. پنجاه مادگی در دسته اول و پنجاه مادگی در دسته دوم از پرده ها. این مادگی ها مقابل هم خواهند بود. پنجاه تکمه‌ء زرین بساز و پرده هارا با تکمه ها بهم متصل کن و خیمه یك پارچه خواهد شد. خیمه‌ء رونی را از پارچه پشم بز درست کن. برای این کار یازده پرده درست کن. طول هرپرده سی ذراع و عرض آن چهار ذراع باشد. پنج عدد از پرده هارا جداگانه بهم متصل کن و شش عدد دیگر را جداگانه. پرده ششم‌را درقسمت جلو خیمه دولاً کن. پنجاه تکمه‌ء برنجی بساز و تکمه هارا در مادگی ها بگذار و خیمه را بهم متصل کن تا یکی شود و زیادی پرده های خیمه که باقی می ماند، از پشت خیمه آویزان خواهد بود. و طرف گنجه و صندوق میثاق را می پوشاند.» خروج ۲۶

به همین ترتیب‌خداوند چون زرگر و خیمه دوز ماهری دستوراتی در خصوص ساختن گنجه و صندوق میثاق و قربانگاه ازچوب اقاقیا و بربع با عرض و طول معین صادر و هارون برادر موسی را به کهانت معبد خود انتخاب می کند. برای ان که در مواقعی که هارون به حضور خداوند در خیمه داخل و یا خارج می شود، خداوند ازآمدن و رفتن او مطلع گردد به موسی دستور می دهد:

۱- تالان وزن بسیار قدیمی یونانی ها و مردم سواحل مدیترانه بود و هرتالان در حدود ۲۶ کیلو گرم وزن داشته است.

«گرداگرد دامن لباس هارون زنگوله های طلائی قرار بده تا هنگامی که خدمت می کند و هنگامی که در قدس به حضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می رود، صدای آن ها شنیده شود و هارون دچار مرگ انی نگردد.» خروج ۳۴ - ۲۸

موسی صندوق میثاق و خیمه ملاقات راطبق دستور یهوه و نمونه ای که یهوه برفراز کوه به او نشان داده بود، ساخت.

«خیمه رابرداشت و آن را بیرون لشکرگاه دور از اردو برپا کرد و آن را خیمه» اجتماع نامید. تورات و قانون را در مقابل صندوق میثاق نهاد و گفت قانون در برابر یهوه قرار دارد.»

«هرگاه که موسی طالب ملاقات یهوه بود، به خیمه، اجتماع که خارج لشکرگاه بود، می رفت وهنگامی که موسی به سوی خیمه داخل می شد، ستون ابر نازل شده به در خیمه می ایستاد و خدا با موسی سخن می گفت. چون تمامی قوم، ستون ابر را بر درخیمه اجتماع ایستاده می دیدند، همه، قوم برخاسته هرکس به درخیمه خود سجده می کرد و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت. مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید.» خروج ۷/۱۲ - ۲۳

در موقعی که اردو حرکت می کرد، خیمه، اجتماع و تابوت میثاق (آرون هابریت) را بر روی ارابه ای می نهادند و توسط عده ای از قبیله، لوی (Levi)، طایفه خود موسی، حمل می شد. زیرا جز افراد این قبیلهاشخاص دیگر مجاز به لمس صندوق نبودند. هرموقع خیمه و تابوت میثاق را بلند می کردند موسی می گفت:

«خداوندا برخیز تا دشمنان تو پراکنده شوند و آنان که از تو متنفرند دربرابر تو فراری گردند.» اعداد۳۵- ۱۰

و هر موقع تابوت میثاق را بر زمین می گذاشتند، موسی می گفت:

«خداوندا در بین هزاران نفر از بنی اسرائیل باز آی.» اعداد ۳۶- ۱۰

با اندکی دقت در دستورات یهوه در مورد تهیه، خیمه ملاقات، صندوق میثاق، مجسمه های طلائی، لباس و آرایش کاهنان و تصاویری که باید بر روی صندوق میثاق ومیز طلائی نقش گردد، به خوبی مشاهده می شود که این آداب و تشریفات مذهبی زیبنده، مردمان ساکن شهرهای بزرگ است نه در خور شبانان صحراگرد و غلامانی که با شتاب و التهاب ازمصر گریخته اند و در ریگزارهای بیابان های سینا سرگردانند و ر

گرسنگی و تشنگی می نالد. اگرحقیقتا موسی وجودداشته و دینی درصحرای سوران سینا به یهودیان عرضه نموده است، دین او مسلما می بایستی، بسیار ساده و عاری از هرگونه تشریفات سنگین مذهبی می بوده نه به تفصیلی که در توراه نقل شده و خلاصه ای از آن دربالا ذکر شد. آنچه در توراه آمده،شعائری است که یهودی ها پس از تماس با اقوام متمدن دیگر اخذ نموده اند و بیشتر رنگ و بوی کنعانی - بابلی دارد تا دین صحرانشینان کوچ گرا. نویسندگان این بخش از توراه، با الهام از شعائر و تشریفات ادیان شهرنشینان وآمیختن آن بارسوم متداول دربین قبایل صحرا گرد، و بدون درنظر گرفتن شرائط زمان و مکان، مطالبی را بهم بافته و برای جالب تر نمودن داستان مقدار زیادی طلا، پارچه و چوب آبنوس نیز به آن اضافه نموده اند.

خیمه، اجتماع و صندوق میثاق،تا سال ها بعد،تنها خانه و محل زندگی یهوه بود.درجنگ ها پیشاپیش ارتش حرکت داده می شدومراسم مذهبی درحضور صندوق به عمل می آمد.درحقیقت،صندوق میثاق تابوی قبیله بود. وقتی سلطنت به داود رسید وبردشمنان خودفائق آمد، به ناتان نبی گفت:

«من درخانه ای ازچوب سدر زندگی می کنم و تابوت میثاق در خیمه است.»

۱- ۷ ساموئل ۲

و تصمیم گرفت معبدی برای یهوه برپا کند. دو شب بعد یهوه برای داود پیغام فرستاد:

«از روزی که فرزندان اسرائیل را از مصر خارج نمودم تا این تاریخ، در منزلی سکونت نکرده ام و در تابوت میثاق درخیمه سکونت داشته ام و همه جا با داود همگام بوده ام. وقتی عمر او به سر آمد و با پدرانش خوابید، ذریت او برای من خانه ای بنا خواهد نمود.» ساموئل ۲. ۵ - ۷

داود،تابوت میثاق را به صیون در اورشلیم آورد و سلیمان نیز در همان مکان معبدی به نام هیکل برای یهوه بنا کرد و تابوت را در درون معبد گذاشت. تالار پشت ورودی که محراب درآنجا قرار داشت، مصلای مقدس بود. درپشت تالار،اتاق مکعبی بود که تابوت میثاق و قانون را درآنجادربرابریهوه جای داده بودندو کروسم ها (فرشتگان) ازآن محافظت می کردند. هیچ کس حق نداشت از پرده ای که بین مصلای مقدس و اتاق بسیار مقدس آویزان بود، عبور نماید. مگر کاهن اعظم،آن هم فقط یکبار در سال در روز کیپور. اگر احیاناً تابوت میثاق و یا اتاق بسیار مقدس حتیاج

به تعمیر داشت، از روزنه ای که در سقف تعبیه شده بود تا دود قربانی ازآنجا خارج شود، وارد می شدند.

پس از اتمام بنا و قراردادن تابوت میثاق و قانون در اتاق بسیار مقدس-

«خداوند در شب بر سلیمان ظاهر شد. او را گفت که دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه، قربانی ها شود.» دوم تواریخ ۱۲ ۷

دولت اسرائیل مدتی قبل از دولت یودا به دست آشوری ها منقرض شد. یودا که تنها باقیمانده و معرف دین یهود بودنیز به دست همان ملت ازبین رفت و بنی اسرائیل را به اسارت به بابل بردند و معبد هیکل ویران شد. در دوران اسارت، با جذب قسمتی از باورهای مذهبی سایر ادیان در دین یهود، تصور بنی اسرائیل از یهوه به طور کامل تغییر کرد. یهوه از تابوت میثاق بیرون آمد و به آسمان ها پرواز کرد و خالق جهان هستی و تنها خدای عالمیان گردید.

ت: معجزات یهوه:

معجزه عبارتست از پدیده ای غیر طبیعی که درحال عادی امکان وقوع ندارد و از تبعیت رقاعده، کلی و اساسی علت و معلول خارج ست با این توضیح، به جرأت می توان گفت که هیچ وقت، درهیچ نقطه ای ازدنیا، هیچ معجزه ای تحقق نیفتاده و تنها زائیده مغز افسانه سازبشر است که در اساطیر وارد شده.

معجزه و عملیات معجزه آسا، یکی از مشخصات کتاب مقدس است. تا فسانه هر درمغز مردم عامی و افسانه پرست جایگزین کند. معجزات دراسفارپنج گانه آغاز و دنباله، آن در سایر فصول «عهد عتیق» کشیده می شود و در«عهد جدید» در زمان عیسی،به اوج شکوفائی خود می رسد.

از آنجا که انسان - خدائی درتمام فصول کتاب مقدس حکومت می کند، برای ایجادترس و وحشت دردل مخالفان، وبرانگیختن شوق اطاعت وسرسپردگی در روح معتقدان، قدرت نمائی بهترین وسیله است. معجزه نمایش قدرت وعملی است که انسان ها از انجام آن عاجزند. معجزه، هر اندازه بزرگتر و افسانه هرقدرمبالغه امیزتر باشد، اثربخشی آن درمغز مایحتاج عوام،عمیق تر وترس و وحشت بیشترخواهد بود

معجزات کتاب مقدس با رفتن موسی به طرف کوه سینا آغاز می شود:

«موسی گله، پدرزن خود، «یترو کاهن مدیان» را شبانی می کرد. فرشته،

خداوند در شعله‌ء آتش ازمیان بوته براو ظاهر شد. موسی گفت آکنون بدان طرف شوم و این امر غریب رابینم که چرا بوته نمی سوزد. خداوند ازمیان بوته ها ندا داد و گفت«ای موسی.. من هستم،خدای پدرت ابراهیم،خدای اسحق، خدای یعقوب،هرآینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه‌ء ایشان را شنیدم. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من، بنی اسرائیل را ازمصر بیرون آوری.» خروج ۱/۸-۳

« موسی درجواب گفت،اما مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید. پس خداوند به او گفت،آن چیست در دست تو؟ گفت،عصا. گفت،آن را به زمین بینداز. چون موسی آن را به زمین انداخت ماری گردید موسی ازپیشش گریخت. پس خداوند گفت،دستت را دراز کن و دمش را بگیر. پس موسی دست خود را دراز کرد و آن را بگرفت و در دستش عصائی شد.» خروج ۱/۴-۴

«یهوه به موسی گفت،دستت را به زیر بغل خود بگذار. او دستش را زیر بغلش گذاشت. چون بیرون آورد تمام دستش برص گرفته بود و سفید مثل برف بود. یهوه به اوگفت،دستت رادوباره زیر بغلت بگذار. او دوباره دستش را زیر بغلش گذاشت و وقتی که آن را بیرون کشید مثل گوشت بدن خود او بود. یهوه به موسی گفت،هرگاه این دو نشانه را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند. آنگاه آب را از نهر بگیر و بر روی زمین بپاش. آبی که تو از نهر گرفته ای بدل به خون خواهد شد.» خروج ۹/۹ - ۴

بدین ترتیب معجزات در کتاب مقدس آغاز می شود.

موسی نزد قوم یهود درمصر بازگشت و کلام خدا را ابلاغ کرد. قوم بنی اسرائیل به او ایمان آوردند ودربرابر یهوه سجده کردند. سپس موسی وبرادرش هارون نزد فرعون رفتند و پیام یهوه را به او رساندند و ازاوخواستند تا قوم یهود را رها کند تا به صحرا بروند و برای یهوه جشن بگیرند. فرعون بگفته های موسی اعتنائی نکرد و بر شدت فشار بر قوم یهود افزود. یهوه به موسی گفت:

«هرآنچه به تو امر می کنم تو آن را بگو و برادرت آن را به فرعون بازگو کند تابنی اسرائیل را از زمین خود رهائی دهد و من دل فرعون را سخت می کنم تا آیات و علامات خودرا درزمین مصر بسیار سازم.» خروج ۳ - ۷

جالب ترین قسمت ظهور معجزات یهوه، دو دوره بازی کردن خدا است،که ازیک طرف به موسی امر می کند تا از فرعون بخواهد تا قوم بنی اسرائیل را رها کند و از طرف دیگر خود او، قلب فرعون را سخت تر می کند تا به خواسته های موسی، که در

حقیقت گفته، خود خدا است، تسلیم نشود ، و به معجزاتی که اتفاق افتاده توجهی نکند، تایهوه فرصت دیگری پیدا کند و عظمت و جلال خودرا درکمال شکوفائی به نمایش بگذارد. صحنه های جالبتری از قدرت خود را نشان دهد.تادرآینده این معجزات را به عنوان آیات و نشانه های قدرت خدائی درعام توراه، برای نسل های آینده و کسانی که ازاوامر او سرپیچی می کنند، یادآوری کند شدائد ومصیبت هائی را که این قوم در طول مدت اسارت خود درمصر متحمل می شدند، به رخ ان ها بکشند وبلاخره تا:

«به گوش پسر موسی و پسر پسر موسی برسد تا همه بدانند که او یهوه است.» خروج ۲-۱۰

یهوه به فرعون پیغام می فرستد:

«اگرتاکنون تورا و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم،هرآینه از زمین محو شده بودید.لیکن برای همین تورا برپا داشته ام تا قدرت خودرا به تو نشان دهم و نام من در تمام جهان شایع شود.» خروج ۱۵ - ۹

معجزاتی را که یهوه در مصر به نمایش می گذارد به تفصیل در سفر خروج توراه بیان شده و به طور خلاصه از این قرار است

« هارون عصای خود را پیش روی فرعون و ملازمانش به زمین انداخت و اژدها شد فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید. ساحران مصر هم به افسون های خود چنین کردند. هریك عصای خود را انداخت و اژدها شد ولی عصای هارون،عصاهای ایشان را ببلعید.» خروج ۱۳/ ۱۰-۷

چون فرعون از انجام درخواست موسی و آزادی بنی اسرائیل ابا نمود، خداوند به موسی گفت:

«بامدادان نزد فرعون برو و برای ملاقات او کنار نهر بایست و عصائی را که به مار مبدل گردیده به دست بگیر و به آب بزن. هارون نیز درحضور فرعون عصارا بلند کرد به آب زد. تمامی اب نهر به خون مبدل شد و ماهیانی که درآب بودند مردند، و در تمامی زمین مصر خون جاری شد.» خروج ۲۰ - ۷ و جادوگران نیز چنین کردند

یهوه بازهم قلب فرعون را سخت تر کرد،تا از رها کردن قوم یهود ابا کند پس خداوند به موسی گفت:

«به هارون بگو دست خودرابا عصای خویش برنهرها وجویبارها ودریاچه ها دراز

کند و وزغ ها را بر زمین مصر برآورد، به حدی که به خانه فرعون و خوابگاهش و بسترش و خانه بندگان وتغارهای خمیر به کثرت پیدا شوند.» خروج ۴-۸ وجادوگران مصری نیز چنین کردند.

پس از رفتن وزغ هاچون فرعون احساس آسایش کرد. بازهم از رها کردن قوم اسرئیل سر باز زد. خداوند به موسی گفت به هارون بگو:

«عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی مصر پشه پر شود.» خروج ۱۷- ۸ وجادوگران مصر نیزچنین کردند،ولی نتوانستند پشه ها بیاورند.

به همین ترتیب یهوه معجزات دیگری از قبیل آوردن انواع مگس ها، بروز وبا برمواشی مصریان، ایجاد دمل های سوزان بر انسان و بهائم، نزول تگرگ بسیار سخت، صیفه، دستجات ملخ برای از بردن کلیه نباتات و درختان، ایجاد تاریکی شدید به مدت سه شبانه روزدرتمامی سرزمین مصر، به ظهور می رساند. ولی پس ازنمایش هر معجزه، یهوه دل فرعون را سخت ترمی کند،تاباآزادی بنی اسرائیل مخالفت کند. آنگاه خداوند به موسی گفت:

«یک بلای دیگر بر مصر نازل می کنم بعد ازآن،شما را از این جا رها خواهد کرد.» خروج ۳ - ۱۱

«قریب به نصف شب درمیان مصرخواهم آمد و هرنخست زاده که در زمین مصر باشد از نخست زاده فرعون تا نخست زاده کنیز و همه نخست زادگان بهائم خواهند مرد. این ماه برای شما اولین از ماه های سال است.(۱)دردهم این ماه هریکی از شما بره ای بر حسب خانه های پدران خود بگیرید. یعنی برای هرخانه یک بره.... آن را تا چهاردهم این ماه نگه دارید و درعصر ذبح کنید. از خون آن بگیرید وبرهردو قائمه و سر درخانه ای که بره را درآن می خورند،بپاشید و گوشتش را درآن شب به آتش بریان کنید و با نان فطیر و سبزی های تلخ بخورید. از آن هیچ خام و یا پخته درآب نخورید بلکه به آتش بریان کنید. کله اش و پاچه اش و اندرونش را. چیزی ازآن راتاصبح نگذرید و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانید. آن را به این طریق بخورید.

---

۱ ماهی را که امروزه یهودی ها به عنوان ماه اول سال محاسبه می کنند. تیشری Tishrei معادل سپتامبر یا اکتبر است.

کمربسته و نعلین بر پاهای شما و عصا در دست. آن را باتعجیل بخورید. این عید فصح (Paque) خداوند است. دران شب ازرمین مصر عبور خواهم کرد. آن خون علامتی بشدبرخانه هائی که دران ها می باشید. چون خون به بینم از خانه شما می گذرم و هنگامی که مصر رامی زنم آن بلابرای هلاک شما نخواهد بود. این روز یادگاری خواهد بود. دران روز برای خداوند عید نگه دارید و آن را به قانون ابدی نسلاً بعد نسل عید نگه دارید. هفت روز نان فطیر بخورید. در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود دورکنید. در روز چهاردهم ماه درشام نان فطیر بخورید تا شام بیست ویکم ماه» (۱) خروج ۱۶/۱-۱۲

در نیمه شب، خداوند تمام نخست زادگان سرزمین مصر از نخست زاده فرعون تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و نخست زاده بهائم را کشت. فرعون موسی را طلبید و به او گفت:

«برخیزید و از میان قوم من بیرون شوید.» خروج ۲۹ - ۱۲

ولی یهوه دل فرعون را بازهم سخت کرد. پس ازعزیمت بنی اسرائیل،فرعون با تمام سواران و ششصد ارابه جنگی و سرداران خود به تعاقب یهودیان تاخت و در کرانه های دریای احمر به آنان نزدیک شد. بنی اسرائیل،از فرط وحشت و ترس از کشته شدن، به موسی اعتراض کردند. خداوند به موسی گفت:

«عصای خود را بر افراز و دست خود را دراز کن و آب را به دو پاره تقسیم نما. تا بنی اسرائیل از میان دریا و از راه خشکی عبور کنند.» خروج ۱۶ - ۱۴

فرشته خداوند که پیشاپیش اردوی اسرائیل حرکت می کرد، به عقب اردو آمد و ستونی از ابر سیاه میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل ایجاد کرد. موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند با باد شرقی شدید دریارا خشک ساخت. بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی عبور کردند و آب ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود. مصری ها با تمامی ارابه های جنگی و اسبان و سواران ازعقب آن ها به دریا درآمدند. یهوه به موسی گفت:

«دست خودرابردریادراز کن تاآب ها برمصریان و ارابه و سوارانشان برگردد

---

۱ – برای اطلاع بیشتر ازریشه و سابقه این سنت تورات به زیرنویس مبحث شعائر و قربانی ها مراجعه شود

موسی نیز دست خودرا دراز کرد و آ ب ها بر گشته و سواران و ارابه ها و تمام لشگریان فرعون که از عقب بنی اسرائیل بودند، به دریا افتادند و یکی از آنها باقی نماند » خروج ۲۹/ ۲۶-۱۴

وقتی که قوم بنی اسرائیل از سواحل شرقی بحر احمر به جانب کنعان حرکت می کردند، یهوه بارهم مجبور بود برای راضی نگه داشتن این قوم پرتوقع، معجزات هر زمان دیگری به ظهور برساند. وقتی که گرسنه بودند و ازموسی طلب نان می کردند، یهوه «مَن» از آسمان نازل کرد خروج ٤ - ۱۶و برای غذای گوشتی آنان، هزاران پرنده در جنهار بنی اسرائیل قرارداد. خروج ۱۳-۱٦ و وقتی تشنه شدند،به ضربه ی ز عصای موسی از سنگ خارا دوازده چشمه آب بیرون آورد. اعداد ۱۱- ۲۰

یکی ا زمعجزات بسیار جالب و خواندنی یهوه در صحرای سینا، معجزه شکوفه دادن و بار آوردن چوب دستی خشک هارون است:

«خداوند موسی را خطاب کرده و گفت،به بنی اسرائیل بگو و ازایشان عصاها بگیر. یك عصا از هر خاندان. از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بگیر و نام هرکس ر برعصای او بنویس آن هارا درخیمه، اجتماع، جائی که من با شماملاقات می کنم، بگذار. شخصی را که من انتخاب می کنم عصایش شکوفه خواهد داد. موسی آن را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران او را عصاها دادند. یك عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا. موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت نهاد. فردای آن روز،چون موسی به خیمه داخل شد، اینك عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود، شکوفه آورده گل داده و بادام رسانیده بود.» اعداد ۱/۹-۱۷

نباید تصور کرد که با مرگ موسی قدرت نمائی یهوه و معجزات او به پایان می رسد. برعکس،ظهورمعجزات در کتاب مقدس همچنان ادامه می یابد. خداوند به یوشع بن نون خادم موسی گفت:

«برخیز و از اردن عبور کن. از صحرا و لبنان تا نهر بزرگ یعنی فرات، تمامی سرزمین هتیان تا دریای بزرگ، به طرف مغرب آفتاب حدود شما خواهد بود » یوشع ۱-۱

«امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می کنم. تا بدانند که همچنان که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود. » یوشع ۷ - ۳

وقتی کف پای کاهنان حامل تابوت میثاق برآب های اردن قرار گرفت، معجزه

ی که دررمان حیات موسی درکنار بحر احمر اتفاق افتاده بود، تکرار شد. ـب های رودخانه ردن که از بالا می امدند، شکاف خوردند و توده های آب ار مسافت دور بر روی هم انباشته شدند. قوم بنی اسرائیل از رودخانه خشک عبور کردند و به ردن و رد شدند. سپس آب ها دوباره به حال عادی بازگشتند.» یوشع ۱۶ - ۳

درجنگی که بین یوشع و ادونی صدق،ملك اورشلیم و سایر پادشاهان محلی در گرفت:

«چون لشکریان پنج ملك از پیش اسرائیل فرار می کردند و در سراریری بیت حورون بودندآنگاه ،خداوند تا «عزیقه» برایشان از آسمان سنگ های بزرگ بارانید، مردند.آنان که ارسنگ هامردند بیشترازکسانی بودندکه به شمشیر بنی اسرائیل کشته شدند.» یوشع ۱۱/۱۳ - ۱۰

برای آن که لشکریان اسرائیل فرصت کافی برای از بین بردن کلیه افراد دشمن داشته باشند، یهوه،زمان و زمین و ماه و خورشید را در اختیار یوشع قرار داد،در پدیده ای به وجود آورد که به مراتب از معجزات دوران موسی شگفت انگیز تر بود. یوشع به خورشیدوماه دستور داد:

«ای آفتاب بر « جبعون » بایست و تو ای ماه بروادی « ایلون ».. پس آفتاب ایستادو ماه توقف نمود تا قوم اسرائیل از دشمنان خود انتقام گرفتند و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود، زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می کرد.» یوشع ۱۲/۱۵ - ۱۰

یهوه سردار لشکر خودرا با شمشیرهای برهنه به یاری یوشع فرستاد.» یوشع ۱۴ - ۵. تا یوشع بتواند، در یك حمله، برق آسا، ۳۱ پادشاهی را در سرزمین کنعان سرنگون سازد و تمام ساکنان این سرزمین ها را طبق دستور یهوه، قتل عام کند

دیگر از کسانی که صحنه هائی از قدرت یهوه را به صورت معجزه برمردم عرضه کردند، ایلیا و شاگردش الیشع (الیشا) بودند ایضا موفق شد به قدرت الهی مرده ای را زنده نماید. شاهان ۱۹/۲۱-۱۷. و درمقابل دیدگان ۴۵۰ نفر از بعل پرستان وعده کثیری از بنی اسرائیل،بدون استفاده از اتش زنه، چنان آتشی درمذبح خود بیفکند که هر چه در مذبح و حوالی ان بود حتی اب رودخانه را مشتعل نماید شاهان ۱. ۳۸-۱۸

دسته های پنجاه نفری از لشکریان دشمن را که در تعقیب او بودند در اتشی

که ز آسمان نازل کرد، بسوزاند. شاهان ۲، ۱۱ ۱۰ با ضربات ردای خود آب رودخانه، اردن را به دو پاره تقسیم کند باخود و شاگردش از بستر خشک رودخانه عبور نماید شاهان ۲، ۸ - ۲

و بالاخره در برابر چشمان شاگردش «الیشع»، درگردبادی که دراثر عبور ارابه های آتشین با اسبان آتشین ایجاد شده بود،به آسمان ها بالا برود. شاهان ۲ ۱۱ ۲

تنها ردائی از استاد باقی ماند، که الیشع، آن را برداشت و به کنار رود اردن آمد و با ضرباتی که با ردای استاد به رودخانه وارد آورد، آب را به دو نیم تقسیم کرد و از بستر خشک گذشت. شاهان ۲، ۱۴ - ۲

چون به راه خود می رفت،اطفال کوچك از شهر بیرون آمدند و او را مسخره کردند. الیشع به نام یهوه، آنان را نفرین کرد.فی الحال دوخرس ازجنگل بیرون آمدند و ۴۲ نفر از اطفال را دریدند. شاهان ۲، ۲۳ -۲

مردم شهر که روح ایلیا را در او دیدند، برای ملاقات او آمدند و گفتند که آب شهرناگوار است او تشت نوئی ازمردم خواست مقداری نمك در آن ریخت و به آب داد. آب شفا یافت. شاهان ۲، ۲۱ - ۲

زنی از زنان اسرائیل به تضرع نزد او آمد که قرض بسیار دارد و جز ظرفی از روغن چیز دیگری ندارد. الیشع به او گفت برو ظروف خالی از همسایگان به قرض بگیر، درخانه را بر روی خود و پسرانت ببند و ظروف خالی را ازآن روغن پرکن، روغن ها را بفروش و قروض خودرا ادا کن. شاهان ۲، ۴ - ۴

به زنی که به او نیکوئی کرده بود گفت،که سال دیگر درهمان وقت او صاحب طفل پسری خواهد شد پس آن زن حامله شد و پسری در همان وقت که الیشع گفته بود، آورد. شاهان ۲ ۱۷-۴

پسر در بزرگی بیمار شد و پس از مدت کوتاهی درگذشت. مادر نالان به سراغ الیشع آمد، الیشع به خانه، زن رفت و طفل را مرده یافت، در را بست و دعا کرد. بر طفل دراز شد، دهان خودرا بردهان طفل نهاد، دست خود را بر دست او گذاشت گوشت پسر گرم شد. هفت مرتبه عطسه نمود و چشمان خود را بازکرد. شاهان ۲، ۳۶ - ۴

غذای آلوده به سمی را به غذای لذیذی تبدیل نمود. شاهان ۲، ۴۲ - ۴

چند قــــرص نان را بین صد نفر تقسیم کرد و مقداری نیز باقی ماند. شاهان ۲ ۴۴-۴

برص نعمان، سردار لشکر پادشاه آرام را شفا بخشید و در اثر خطائی که نوکر خودش مرتکب شده بود،او را به برص مبتلاکرد. شاهان ۱۰-۵

هنگامی که یکی ازهمراهان او تیر چوبی را می برید، تبر او در آب افتاد الیشع قطعه چوبی را در محلی که تبر در آب سقوط کرده بود به آب انداخت و چوب تبر را بر روی آب آورد. شاهان ۲، ۵ - ۶

دراثر تماس قوم یهود دردوران اسارت با اقوام دیگر و جذب پاره ای از اعتقادات مذهبی آنان،به تدریج نحوه، تصور و تفکر و برداشت بنی اسرائیل از یهوه تغییر کرد. داستان آفرینش،براساس عقایدزرتشتیان و اساطیرسومری بابلی،تکمیل گردید و خدای قهار و جبار و معجزه گرخدای خودرا به خدائی رحیم، عدالت پرورونخواهان انصاف در اصول اخلاقی،جانشین شدت عمل و ایجاد وحشت شد. ازاین پس، یهوه برای پایدار بودن قوم یهوددراعتقادات دینی خود،احتیاجی به ارائه قدرت وظهورمعجزه نمی بیند. به طوری که درنوشته های پس ازتبعیدتازمان ظهورعیسی،دیگرمعجزه ای از یهوه در کتاب مقدس یهود دیده نمی شود. تنهادرزمان عیسی ست که عملیات محیرالعقولی ازنمونه کارهای ایلیا و الیشع باردیگر درکتب مقدس مسیحیان خودنمائی می کند.

صفات یهوه وانسان - خدائی

درقالب ریزی یهوه، قابلیت ها، اعمال و صفات او ، درمحدوده، فکر نویسندگان توراه دقیق مینده و تصویری که توراه از یهوه عرضه می عاید،بازتابی است ر خصائص نژادی ، انسانی است مادی، خودخواه، مستبد، حسودوانتقامجو وقهاروجبار، متعصب و نژادپرست، مظهرقهروغضب، طالب دعاونیازوتقدیم قربانی های فراوان. بندگان باید باعجزولابه و التماس و انجام آداب و مناسك عبادی بسیار وتقدیم رشوه ازقربانی های حیوانی و محصولات زمینی،نظرموافق اورا به خودجلب نمایند. یهوه مایل است قدرت و مورد ،عجاب و تحسین قرارگیرد و همه یهودی ها از انتقام الهی بلرزند. کلمه ای که توراه،ازجمله صفات خداوندی برآن تکیه می کند، «ال کنا» به معنی خدای حسود و انتقام گیرنده است(۱). در بنداول ده فرمان یهوه به بنی اسرائیل می گوید:

« تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد... نزدآنها سجده مکن و آن هارا عبادت منما. زیرا که من یهوه خدای تو می باشم، خدای حسود هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم می گیرم.» خروج ۳/۵ - ۲۰

بنا به خصلت انسانی، یهوه نیز خوبی و بدی اشیاء را بر اساس ارزش تجارتی آن ها محاسبه می کند:

«نام اولین رودخانه فیشون است که تمام اراضی حویله را که درآنجا طلا است، احاطه می کند. طلای آن سرزمین بسیار نیکو است. » پیدایش ۱۱-۲

دربندآفرینش، یهوه چون کوزه گری:

«آدم را ازخاك بسرشت و در بینی او روح دمید تا نفس زنده شد.» پیدایش ۷ - ۲.»

و سپس چون جراح ماهری:

«آدم را به خواب کرد و یکی از دنده های او را برداشت و گوشت درجایش گذشت. سپس از آن دنده که ازآدم گرفته بود، زنی ساخت و نزد آدم آورد » پیدایش ۲۲ - ۲

---

۱ نکته جالب در بیان این صفت تکرار کلمه «ال» به معنی خدا، برای بیان صفت یهوه است

چون مالك باغ بزرگ ربیانی،در غروب آفتاب و

«به هنگام وزیدن نسیم روز، درباغ می خرامد. چون ادم و زنش خویشتن را ز حضور خداوند پنهان نموده بودند، ان ها را نمی دید، یهوه ادم را صدا کرد و گفت کجا هستی؟» آفرینش ۸/۹ - ۳

و وقتی که برنافرمانی آدم و حوا آگاهی یافت، چون مالك باغی بزرگ،دست آنان را گرفت:

«و از باغ بهشت بیرون کرد.» آفرینش ۲۳ - ۲

پس ازآنکه نوح و همراهان و تمام حیوانات بر کشتی سوار و روانه، آب ها شدند:

«خداوند در کشتی را از عقب نوح می بندد.» پیدایش ۱۶ - ۷

یهوه برای سرکشی به کار آدمیان و چگونگی کارهائی که انجام می دهند:

«نزول می کند تاشهر و برجی را که بنی آدم در بابل بنا می کرد ببیند.» و وقتی بادیدن برج بابل، از اتحاد و یگانگی نسل بشر به وحشت می افتد و بشر را قادر به انجام هرکاری می یابد، به ایجاد نفاق بین آنان متوسل می شود.

«اکنون زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند یشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.» پیدایش ۸ - ۱۱

یهوه با دوتن ازفرشتگان مقرب درگاه خود به خانه ابراهیم به میهمانی می رود. ابراهیم با دیدن آنان «به سوی رمه شتافت و گوساله نازك خوب گرفت و به غلام داد تا به زودی آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله را که ساخته بود، پیش روی یشان گذشت و خود درمقابل ایشان زیر درخت ایستاد تاخوردند.» پیدایش ۹، ۷- ۱۸

پس از صرف غذا، دو فرشته به سوی «سدوم» حرکت کردند ولی ابرهیم همچنان در حضور یهوه ایستاد و مدتی به بحث و گفتگو پرداختند.

«چون خداوند گفتگو با ابراهیم را به اتمام رساند، برفت و ابراهیم به مکان خود مراجعت کرد.» آفرینش ۳۳ - ۱۸

تورات، داستان کشتی گرفتن یعقوب با یهوه را چنین می نویسد:

«شامگاه،یعقوب برخاست، دو زوجه و کنیز و یازده پسر خویش را بر داشته از «معبر یبوق» عبور داد و تمام مایملك خودرا نیز عبور داد. یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت و چون او دید که بروی غلبه نمی کند، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب درکشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت مرا

رها کن زیرا که فجر نزدیك است گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نمی کنم به وی گفت نام تو چیست؟ گفت یعقوب. گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود. بلکه اسرائیل. زیرا که باخدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی و یعقوب آن محل را پنی ایل (Peniel) نامید و گفت زیرا خدا را رو برو دیدم و جانم رستگار شد.»
پیدایش ۳۲/۲۲-۳۲

زاین سبب، بنی اسرائیل عرق النسا را که در کف ران است نمی خورند

تمبر یهوه ازکسانی که از اوامر اوسرپیچی کند، به حدی است که حتی به موسی، فرستاده و بر گزیده، خود او نه دربار فرعون، نیز ابقا نمی کند و به این علت که موسی مختون نبوده به او حمله و قصد قتل او را می کند

«آنگاه صفوره سنگ تیزی گرفت و قلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای او انداخته گفت تومرا شوهرخونی هستی.پس یهوه اورا رها کرد.» خروج ۲۷/ ۲٤ - ٤

پس ازخروج یهودیان از مصر، جزو فرامینی که یهوه به قوم اسرائیل ابلاغ می کند می گوید:

«درهرسال سه مرتبه همه، ذکوران به حضور خداوند یهوه حاضر شوند.» خروج ۱۷ - ۲۳ «هیچ کس به حضور من دست خالی حاضرنشود» خروج ۱۶-۲۳

«برای من هدایا بیاورند، این است هدایائی که از ایشان می گیرید:

«طلا، نقره، برنج، لاجورد، ارغوان، قرمز، کتان نازك، پشم بز، پوست قوچ سرخ شده، پوست خز، چوب شطیم، روغن، روغن برای چراغ، ادویه برای مسح و برای بخورمعطر، سنگهای عقیق وسنگهای مرصع برای ایفودوسینه بند.» خروج ۱/۷- ۲۵

«خداوند به موسی خطاب کرده وگفت، وقتی شماره بنی اسرائیل را برحسب شمرده شدگان ایشان می گیری،آنگاه هرکس فدیه جان خودرا به خداوند بدهد. یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس که یك مثقال و بیست قیراط است و این هدیه خداوند است و نقد ارزش اسرائیل بگیر» خروج ۱۱/۱۹-۳۰

«نوبر نخستین زمین خود را به خانه یهوه بیاور.»

یهوه برفرازکوه سینا، چون سنگ تراش ماهری با انگشتان خود بر روی دولوح سنگی، ده فرمان را نقش می کند. سپس به موسی می گوید.

«نزد من به کوه بالابیا و آنجا باش تا لوح های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم دهی به تو بدهم.» خروج ۱۲- ٢٤

و وقتی که موسی،دراثر غضبی که از دیدن طغیان قوم یهود و ساختن گوساله‌ طلائی به او دست داده بود، الواح را به زمین افکند و شکست، یهوه به او گفت:

« دولوح دیگر مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی، برایی لوح ها خواهم نوشت.» خروج ۱ - ۳۴

پس از فرار عجولانه موسی و قوم یهود از مصر، فرعون با ششصد ارابه جنگی و لشکریان بسیار به تعقیب آنان پرداخت. ولی یهوه:

« ردوی مصریان را آشفته ساخت و چرخ های ارابه های ایشان را بیرون آورد تا لشکریان مصری به سنگینی برانند.» خروج ۲۵ - ۱۴

درجنگی که بین یوشع و پنج ملک اموریان در کنعان در گرفت، پس از شکست و هزیمت لشکر اموریان به طرف گردنه بیت حورون:

«یهوه تا «عزیقه» برایشان از آسمان سنگ های بزرگ بارانید ومردند. آنان که از سنگ های یهوه مردند، بیشتر بودند ازکسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.» یوشع ۱۱-۱۰

آنچه درصحیفه یوشع به وضوح به چشم می خورد، تجلی صفات و خصوصیات پادشاهان بین النهرین در وجود یهوه است. بنا بر سنگ نبشته ها و الواحی که در حفریات باستان شناسی این نواحی به دست آمده، یکی از افتخارات شاهان در جنگ با دشمنان این بوده که پس از فتح هر شهری تمام اهالی شهر و حتی سگ و گربه را می کشتند و موجودی زنده باقی نمی گذاشتند و این عمل را نمونه ای از قدرت و اقتدار می دانستند. نویسندگان تورات،تحت تاثیر همین طرز تفکر و برای نشان دادن قدرت یهوه، قتل عام اهالی شهرهای متصرفی راجزو برنامه ها و دستورات جنگی یهوه به قوم اسرائیل قرار می دهند:

«چون یهوه خدایت شهری رابه دست تو سپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش و هیچ دمشی را زنده مگذار و ایشان را بالکل هلاک کن.» تثنیه ۱۳- ۲

تصویری که انبیاء بنی اسرائیل دررؤیا، ازیهوه می بینند و برای خواننده مجسم می کنند، صورت وهیکل انسانی را داردکه برتخت محللی نشسته وبرقرارزمین گردش می کند.

«درروز پنجم ازماه چهارم سال سی ام،چون در میان اسیران «نهر خابور» بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیای خدا را دیدم و کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی

کهن در زمین کنعانیان نازل شد.» خروج ۱/٤ - ۱

و پس از شرح مفصلی که از رؤیای خود درباره طلایه داران و فرشتگان موکب الهی بیان می کند، می نویسد: «بر بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، مثل صورت انسان بر فوق آن بود. از منظر کمراو به بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم و از منظر کمر به پائین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. این منظر شباهت جلال یهوه بود. حزقیال ۲۸/۲۶-۱

اشعیاء نبی درباره ملاقات با یهوه می نویسد:

«درسالی که «عزیاء» پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند نشسته بود و هیکل از دامن های او پر بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند. .... آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت که را بفرستم، کیست که برای ما برود. گفتم لبیک مرا بفرست.» اشعیاء ۹/۱- ۶

ناگفته پیداست که موجود مال پرست و شکم باره ای که همیشه در انتظار دریافت قربانی و دود مطبوع کباب و هوس تحصیل طلا و نقره است، و اعمال و کردار او براساس صفات و اندیشه های بشر تنظیم شده، نمی تواند خالق جهان هستی باشد. خدائی که به قوم یهود دستور می دهد تا سایرین را از دم شمشیر بگذرانند و هیچ ذیروحی را زنده نگذارند، تنها شئ زائیده مغز یهود است که از دید یهودی ها بر دنیا نظارت و قضاوت می کند. یهوه، آن چنان عمل می کند که قوم یهود می اندیشد و آرزوی انجام آن را دارد.

فصل سوم:

کتاب مقدس یهود

هریک از مذاهب بزرگ دنیا دارای مجموعه ای از نوشته ها، روایات، و داستان ها می باشند که پیروان آن آئین، آن را وحی و کلام الهی می پندارند و به آن مجموعه یقین دارند و عمل می کنند. این مجموعه به زبان یونانی،کانن نامیده می شود و همین اصطلاح مورد استفاده پژوهشگران قرار گرفته است.

کانن یهود از سه کتاب:

توراه (Torah)،(۱) نبیئیم (Nevi - im)، و کتوبیم (Ketuvim) تشکیل می شودکه به اختصاروباترکیب نخستین حرف هرکلمه آن را تنخ (Tonakh) می نامند.

توراه،به معنی «آموختن»، و «آموزش» است که با معنای «قانون» که به طور عموم در ترجمه «توراه» به کار برده می شود، متفاوت است. از این لغت در کتاب مقدس یهود در موارد مختلف (تثنیه ۴۴ - ۴ و ۶ - ۲۳ - شاهان ۲، ۲۴/۲۵ - ۲۳ عزرا ۲ - ۳ و ۶ - ۷) استفاده شده ولی اندیشه آموزش و تعمیم در تمام موارد دیده می شود. امروزه لغت توراه برای تعریف اسفار پنجگانه، یا مجموعه قوانین

---

۱ - نام کتاب مقدس یهود به عبری «توراه» است که به عربی آن را توراة یاتورات می خوانند و در ایران نیز به نام عربی آن مشهوراست.

مذهبی یهود، و همچنین برای بیان مکتب خاصی از یهودیت به کار برده می شود

باور دیرین یهود براین بود که توراه قبل از آن که در سینا به موسی وحی شود و حتی قبل از خلقت جهان هستی، وجود داشته است. کتاب «خرد»، تألیف بن سیرا (Ben Sira)، که اصالت آن مورد تردید است، قدمت توراه را برابر با ازلیت خدا می داند. در ادبیات رابی ها، توراه به عنوان یکی از شش یا هفت چیزی که قبل از خلقت جهان وجود داشته اند، تعلیم داده می شد. فلسفه ای که فیلو درباره لوگوس (Logos) بیان می کند و از راه توراه به اثبات وجود خدا می پردازد، متضمن این نظر است که همانگونه که مهندسان با مراجعه به نقشه ساختمانی به پایه ریزی بنا قدم می کنند، خدا نیز با مراجعه به نوشته های توراه، جهان هستی را بنا نهاد. فیلو توراه را مانند ارکان ماوراءالطبیعه ابدی می دانست و عقیده داشت که قوانین توراه نابود شدنی نیستند و برای تمام قرون آینده و تا زمانی که خورشید و ماه می درخشند و عالم هستی باقی است، پابرجا خواهند ماند. توراه با جهان هستی، و جهان هستی با توراه هماهنگی کامل دارند. هرکه مفاد توراه را رعایت کند، تبعه جهان هستی است. قوانین توراه با مهر طبیعت ممهور شده و بهترین تجلی حکومت آسمانی است. همین نظرات و عقاید، پایه و اساس کابالا (Kabbalah) را تشکیل می دهد و باور دارند که توراه قدیم است و در ازل وجود داشته.

عده ای دیگر از فلاسفه یهود مانند یودای بارسلونی (Juda of Barcelona) ابراهیم بن عزرا و یودا هلوی (Yuda Halvi) این عقیده را از این نظر که وجود نوشته مستلزم اشغال مکان و زمان است، معارض با نظریه ازلی بودن و لامکانی خدا می دانند و معتقدند که تنها مفهوم آن نزد خدا وجود داشته است

۱ - توراه **(torah)** شامل اسفار پنج گانه است و هریک از فصول به عبری به نام اولین کلمه هرفصل مشخص می شود:

پیدایش	Genesis	به عبری درآغاز	Breishis
خروج	Exdous	و این ها هستند	Shemos
لاویان	Leveuque	و اورا خواند	Vayikr
عداد	Numbers	و اورا خطاب کرد	Bamidbar
تثنیه	Deuteronomy	و اینست	Devorim

۲ - بینیم (Nevi im) اسا..که مشتمل است بر:

کتب انبیاء سابق

یوشوعا Yoshua، قضات Shofum ،کتاب اول و کتاب دوم ساموئل Shauel .

کتب اول و دوم شاهان Melochim

کتب انبیاء متأخر

یسعیا Isaiah،یرمیا Jiromiah، ازکیل Ezekiel، و ۱۲ نبی باصحف مختصرتر، هوشیا Hoshia، یوال Yoel، عاموس Amos، ارباریا Ovadiah میکا Michah، ناحوم Nachum، هاباکوک Chabakuk، صفانیا Zephaniah، زکریا Zecharia، ملاخی (ملخی) Melachay ، یونا Yona، هاگائی Haggai .

۳ - کتیبیم (Ketuvim) که مشتمل است بر:

الف - مزامیر (Psalms) یا تهلیم (Tehilim)

سرود سرودها Sher - ha - Sherim

پند و امثله (میشله شلمه) - ایوب Yob

ب - پنج تومار شامل غزل الاعزال سلیمان Song of Solomon، مرثیه ها Lamentations، کتاب جامعه Ecclesiastes، کتب استر Esther، کتاب روت Ruth وگفتارهای پیغمبرانه Daniel

پ - کتب تاریخی عزرا Ezra، نحمیا Nehmia وتواریخ ایام،صحیفه ول ودوم

ین تقسیم بندی با اختلاف مختصری درتلمود نیز دیده می شود.

درسال ۲۰۰ میلادی، اجتماعی از کاهنان یهودی، تحت نظر یهودا هناسی (Yehuda Hanasi) به نوشتن کتابی به نام میشنا (Mishnah) مبادرت نمودند. میشنا از کلمه عبری شانا (Shana) به معنی تکرار گرفته شده و درکتاب به معنای آموختن به کار رفته است. این کتاب ازمجموعه ای از قوانین نوشته شده (کتب یهود) و قوانین شفاهی (سنن مذهبی و مراسم نانوشته‌دینی که کاهنان مراقب اجرای کامل ان بودند و در بین مردم معمول بود) تشکیل و مشتمل بر شش فصل (sedarim) می باشد که سنگ زیربنای یهودیت و مبنای دانش روحانیون یهود است

تقسیمات مشناعبارتنداز: فصل اول، درباره اعیاد،قصص،ماه صیام،فصل دوم، درصدقات، ادعیه،زراعت وحدودعقراواغنیا فصل سوم ،درحقوق زنان وقواعد ازدواج و طلاق. فصل چهارم،درقوانین مدنی وجزائی.فصل پنجم درراموال وقفی نذورقربانی

فصل ششم درآداب طهارت ونجاسات،غسل وتطهیر افراد.

درقرن چهارم میلادی،کتاب دیگری در تعبیر و تفسیر قوانین و مندرجات میشنا،توسط اجتماعی از کاهان اورشلیم به نام تلمود، یعنی مطالعه و آموختن، نوشته شد و در کشورهائی از قبیل ایتالیا و مصر،که با فلسطین در ارتباط نزدیک بودند، نفوذ کاملی یافت.

در حدود یک قرن بعد،تلمود دیگری توسط روحانیان یهود مقیم بابل نوشته شد. هردو تلمود دربسیاری ازمباحث مشابه یکدیگرند و مطالب را از دیدگاه مشترکی مطالعه می نمایند. ولی گاهی در تفسیر و نتیجه گیری با یکدیگر اختلاف نظرهائی نیز دارند. تلمود بابلی رایهودی هاچه ازنظرمحتوی و چه از نظر نظم و ترتیب،از تلمود اورشلیمی بالاترمی دانند.پس ازگسترش اسلام درخاورمیانه وبرقراری خلافت اسلامی و شرایطی که به وجودآمد،دگران بابلی،توانستند حاکمیت مذهبی خودرادرسراسر اروپا تثبیت کنندوتلمودبابلی رادرمقام معارضه با تلمود اورشلیمی،به عنوان حجت بقبولانند.

پس ازتفسیری که راشی (Rashi) براین کتاب نوشت، عملاً به صورت تنها کتاب تعلیمات دینی یهود درآمد. این کتاب دارای دومیلیون و نیم کلمه، ویک سوم آن بحث در اطراف تورات نانوشته (Kalakhah) می باشد. بیشتر مطالب تلمود،شامل بحث های خسته کننده دراطراف میشنا، نقل عقایدرابی های متعدد و تذکر پایه و ستدلال هریک ازعقاید است. تلمود را می توان کتاب لغت بزرگی شامل اصطلاحات و ضرب المثل های عامیانه زمان، افسانه ها، قصه های کوتاه ومطالب علمی روز تلقی کرد. تلمود، درنظر غیر یهودی ها، پرونده، درهم و برهم و کتاب لغت بدون راهنمائی است که دسترسی به مفاهیم آن و مقصود و نتیجه، حاصل از بحث ها، غیرممکن است. تلمود، عقاید مختلف درباره، هرموضوع، حتی عقاید اقلیت های بسیار کم اهمیت را بیان می کند و تفسیر این که کدامیک از عقایدمورد قبول مقامات صلاحیت دار می باشد را به خود خواننده واگذارمی نماید.

گمارا (Gemara) به معنی سنت ها و یا تکمیل و معمولا بر مجموعه ای از میشنا وتلمود اطلاق می شود. از این لغت درتلمود بابلی برای مشخص نمودن مباحثات استفاده شده است.

پیروان فرقه، صدوقیه، براین مطلب که تورات تنها حاصل پیامبری موسی و متضمن مقاصد سیاسی و رفاه جسمی و روحی بشر است، تکیه می کنند و می گویند

که جنبه، جنائی تورات،در تکامل انسان و آرامش روح دیده می شود

با توجه به تغییرات بزرگی که در جهان علم و اکتشافات پدید آمد، بسیاری از دانشمندان یهود،از قبیل گریگور Greiger و اسپینوزا،عقاید مربوط به ازلیت تورات را بدون پایه و اساس وکتاب رامحصول تاریخ اولیه یهود، آمیخته باتعصبات خداپرستانه می دانند.

امروزه در کشور اسرائیل،غالب نویسندگان و معلمان مذهبی بر این عقیده، هستند،که تورات وحی الهی به طریقی که تاکنون بحث می شده، نیست. بلکه محصول زندگی اسرائیلیان قدیم می باشد که بر اساس اندیشه ازبین بردن بت پرستی و با خدا پرستی،تنظیم گردیده است.

برطبق اطلاعاتی که دیکسیونرمذهبی انجیلی Evangelical Dictionary of Thelogy دراختیارمی گذارد، قدیمی ترین لیستی که از کتب یهود دردست است متعلق به حدود ۱۷۰ میلادی می باشد که توسط یکی از محققین مسیحی تنظیم گردیده. میلتو دو ساردیس (Melito do Sardis) برای تحقیق در باره، تعداد کتب و ترتیب قرارگرفتن آنها درکنیس یهود، به فلسطین رفت. ولی هیچکدام از کتب را،باترتیبی که درکتب مورد استفاده مسیحیان دیده می شد،منطبق نیافت.

کتاب مقدس یهود نه تنها به زبان هیبرو، بلکه به زبان های مختلف آرامی، سامی وغیر سامی تدوین شده بوده ولی قدیمی ترین نسخه ای که امروزه در دست است شاید صدها سال پس از نسخه اصلی کتاب تهیه شده باشد. مترجمین یونانی که در اسکندریه در طی دوقرن و نیم قبل از میلاد عیسی به ترجمه کتاب مشغول بودند، به رمز تقسیم کتاب به سه بخش توجهی نداشتند و بنا بر تعلیمات یونانی خود، کتب را،براساس موضوع و تاریخ وقوع، طبقه بندی نمودند. درنتیجه حدود بین کتب دوم (انبیاء) و کتب سوم (کتبیم) کاملا فراموش شد. همین امر موجب اختلاف موجود در فصل بندی کتب (عهد جدید)، که بر اساس ترجمه، یونانی تورات تنظیم گردید، باکتب «عهد عتیق» گردید.

تورات مشتمل بر ۶۱۳ دستور است،که زندگی روزمره، هرفرد یهودی را از هر نقطه نظر دربر می گیرد. به طوری که علاوه برقوانین مدنی و جزائی وروابط اجتماعی افراد بایکدیگر، درباره، بهداشت شخصی و رژیم غذائی نیز بحث های مفصلی دارد. خلاصه و عصاره، دستورات توراة در «ده فرمان» منعکس شده است.

۱ – تورا خدایان دیگر غیر از من نباشد. صورتی نتراشید و هیچ تمثالی از آنچه دربالاست و از آنچه پائین در زمین است، و از آنچه در آب زیرزمین است، برای خود مساز. نزدان ها سجده مکن و آن هارا عبادت منما.

۲ – نام یهوه خدای خودرا به باطل مبر.

۳ – روز سبت را یاد کن تا آن را تقدس نمائی

٤ – پدر و مادر خود را احترام نما.

٥ – قتل مکن.

٦ – زنا مکن.

۷ – دزدی مکن.

۸ – بر همسایه خود شهادت دروغ مده.

۹ – به خانه، همسایه، خود طمع مورز.

۱۰ – به زن همسایه ات، غلامش، کنیزش، گاوش، الاغش وبه هر چیزی که از آن همسایه، تو باشد، طمع مکن.

تورات،قانون مذهبی یهود و شالوده قوانین دو آئین دیگر ابراهیمی، مسیحیت و اسلام و بسیاری از قوانین کشورهای گوناگون دنیای امروز را تشکیل می دهد.

اگر از دین یهود به عنوان پایه و زیربنای دو دین دیگر ابراهیمی استفاده نشده بود، امروزه ازتورات، به جز درکتب تاریخ ادیان، بحثی به میان نمی آمد و تنها ازنظر ۱۸ میلیون معتقدان به این آئین تقدیس می شد.

اشاعه و انتشار کتاب مقدس یهود را باید بیشتر مدیون کوشش کلیسای مسیح دانست تا کنیسه های یهود. دین یهود، در حقیقت هنوز نیز یک دین قبیله ایست نه یک دین جهانی. یهودی ها برای تبلیغ مذهب خود درخارج از محدوده، یهودی نشین، به هیچ وجه کوششی نمی نمایند و معتقدند که برای یهودی بودن باید از مادر یهودی به دنیا آمد. نظام تعلیم و تربیت خانواده های یهودی به نحوی است که اطفال از خرد سالی با مسائل دینی آشنا می شوند. روزهای شنبه هرهفته به همراه والدین خود برای عبادت به کنست می روند. ضمیر آنان ازخردسالی و ناخودآگاه، مسائل و تعصبات دینی را در خود جذب می کند و آن چنان از تبلیغات مذهبی لبریز می گردد که در طول عمر احتیاجی به تبلیغات و تعلمات مجدد ندارد. در مقابل، دین عیسی، یک دین جهانی است و کلیسا برای اثبات پایه های دینی خود و الوهیت

عیسی، در حفظ و تقدیس کتاب تا سر حد امکان کوشیده است و برای حقیقی جلوه دادن هر یک از داستان های تورات، کتب متعددی منتشر کرده. مسیحیان معتقدند که کتب عهد عتیق محتوی پیمان هائی است که خداوند نخست با ابراهیم و یعقوب، سپس با موسی بسته و این پیمان ها درحقیقت مقدمه و زمینه ای برای ظهورعیسی و پیدایش منصب الهی درجهان می باشد. اعتبارو اصالت کتاب مقدس (تورات و انجیل) را بیش از هر کتاب مقدس دیگری می دانند و آن را به تمام زبان های زنده دنیا ترجمه کرده اند. یهودی ها و مسیحی ها معتقدند که کتاب مقدس کلام خدا ست. پنج سفر آن وحی الهی به خود موسی و کتب دیگر، الهام به انبیاء یهود است. مطالب این کتب،وقایع حقیقی تاریخی است که به صورت این مجموعه در آمده است.

تعصب و اعتقاد شدید به دین موروثی، سبب شده بود که هیچ فرد یهودی، حتی صاحب نظران و دانشمندان یهود، اجازه، تردید درباره، اصالت کتب را به خود نمی دادند. کلیسای مسیح نیز،در طی قرون متمادی با شدت عمل و برقراری سیستم تفتیش عقاید، جرات تفکر و شک و تردید درباره اصالت کتاب مقدس را زهره شکن نموده بود و کسانی را که کوچک ترین عقیده، شک آلود ومخالفی ابراز می داشتند، به وضع وحشتناکی بر روی توده های هیزم فروزان،زنده کباب می کرد. با پیدایش رنسانس و آزادی ابراز عقیده در اروپا، مطالعات عمیقی درباره، صحت و سقم مطالب مندرج درکتاب مقدس یهود آغاز شد. تناقضات بسیاری در مطالب کتاب آشکار و مقالات متعددی در بی اعتباری داستان های آن نوشته شد.

اسپینوزا، فیلسوف هلندی یهودی، در قرن ۱۷ میلادی، اصول تلقینی دین یهود را مورد انتقاد شدید قرار داد و منکر اصالت آن شد، اسپینوزا گفت: این کتب به گفته، خدا است و به نتیجه، افکار کسانی که به آنان نسبت داده می شود. کتاب دارای ریشه، اساسی است و طبیعت متحول و متغیر نویسندگان متعدد یهود، در سبک نگارش،انتخاب عبارات و دستورات مذهبی،به خوبی دیده می شود

ویلیام کلنسو، ریاضی دان و اسقف انگلیسی در اواخر قرن هیجدهم، دربررسی تورات نوشت:

«آنچه که به موسی نسبت داده می شود فاقد پایه، تاریخی است و سعی نویسندگان در تاریخی جلوه دادن تورات، آن را به صورت کتابی مسخره در آورده است.»

اگر به تاریخ سرزمین فلسطین مروری بکنیم، می بینیم که در این سرزمین هیچ گاه قوم واحدی، قومی که به گفته‌ء تورات دارای ۶۰۵ هزار مرد جنگی و آماده کارزار باشد و سی و یک پادشاهی را مضمحل و شهرهای این سرزمین را به تصرف خود درآورد، وجود نداشته است. این سرزمین به وسیله‌ء حکمرانان و امرای کوچک محلی اداره می شده و توسط دولت های بزرگ وقت، چون مصر، بابل، ایران، یونان و روم دست به دست می گشته است. قبایل مختلفی از نژاد های سامی و آریائی درسراسر سرزمین های بین رودخانه های فرات و دجله تا دریای مدیترانه به طور پر کنده به سر می بردند. ولی اطلاق نژاد و یا قبیله خاص به هریک از قبایل ساکن این سرزمین امکان ندارد. کنعانیان که مدتی بر قسمتی ازاین سرزمین تسلط داشتند، خود از اقوام مختلف بودند. در هزاران سنگ نبشته ای که از بابلی ها و سومری ها ودرحفاری های فلسطین به دست آمده، مدرکی که وجود قوم یهود و مطالب تورات را تائید نماید، تا کنون دیده نشده است. تنها مدرک و نوشته‌ء تاریخی که در آن نامی از اسرائیل ذکر گردیده ،کتیبه‌ء مصری به خط هیروگلیفی است که درمقبره می نپتاخ (Mineptach) دردره‌ء «تب» (طیوه) به دست آمده. این فرعون در بین سال های ۱۲۳۴ تا ۱۲۱۴. ق. م. بر مصر حکمفرمائی می کرده و کتیبه حاکی از فتوحات مصر در سرزمین همسایگان می باشد. این سند در نیمه اول دوران سلطنت می نپتاخ تنظیم گردیده و نام اسرائیل باعلامت قبیله ای که به دنبال آن حک شده، جای تردید باقی نمی گذارد که معرّف یک مجموعه انسانی است نه یک منطقه از سرزمین های متصرفی. در پایان این کتیبه می نویسد که «اسرائیل اربیخ وبن برکنده شدودیگر دربه ای ندارد».

چنانچه مطالب این سند تاریخی را به عنوان حقیقت قبول کنیم، به ناچار باید خط بطلان برتمامی نوشته های تورات درباره خروج بنی اسرائیل از مصر، تشکیل ارتش ششصدهزارمردی و فتوحات بعدی آنان بر شاهان فلسطینی‌بکشیم.

به احتمال قوی قومی که بعدها نام یهود به خود گرفت، ترکیبی بوده از افراد قبائل مختلف مهاجر و صحرا نشین که دارای منافع اقتصادی و سیاسی مشترکی بودند و در تاریخ به نام «اپیروها» [و با تبدیل پ به ب، در زبان های سامی] ابیروها (Hybreux) شناخته شده اند. ابیروها دارای وطن، قبیله و یا نژاد مشخص نبودند بلکه لغت ابیرو یا عبری به هرکسی که در طلب کار و یا به عنوان سرباز اجیر، به خدمت امیری در می آمد، اطلاق می گردید. در قصص و داستان های تورات به کرات

افراد یهودی به نام عبری (Hebreux) نامیده شده اند. در تورات، یوسف را غلام عبرانی می نامد. پیدایش ۱۷ : ۳۹ و یوسف به دو زندانی دیگر مصری می گوید «زیرا فی الواقع از سرزمین عبرانیان (Hebreux) دزدیده شده ام.» پیدایش ۷ : ۱۵-۴۰.

در بند ۱۶ از باب هفت سفر خروج، یهوه به موسی می گوید:

«به فرعون بگو: یهوه، خدای عبرانیان (Hebreux) مرا نزد تو فرستاده است قوم مرا رها کن تا در صحرا مرا عبادت کنند.»

ابیروها فاقد حقوق شهرنشینی و حق مالکیت بودند و درحاشیه، شهرها زندگی می کردند. در تلاش معاش و تنازع بقا، ابیروها با حمایت طبقات مسکین داخل شهرها، برضد هیئت حاکمه قیام نمودند. پس از سال ها کشمکش و جنگ، سرانجام جانشین آنان شدند و دولتی از خود تشکیل دادند. تنها حقیقت ملموسی که سنگ نبشته ها و الواح به دست آمده در حفاری های فلسطین و مصر، آن را تأیید و محققان بر صحت آن اتفاق نظر دارند، وجود همین ابیروها (Hebreux) (یا عبری ها) در سرزمین فلسطین یا بین النهرین است، که، پس از کنعانیان و فیلیسترها، حکومتی در فلسطین تشکیل دادند، مقام اجتماعی و حقوق شهروندی به دست آوردند. ولی، حتی در زمان سلطنت داود و سلیمان، تنها تعداد کمی از ساکنین قلمرو حکومتی آنان را قبایل یهودا، بنیامین، شیمعون، کالیب و لوی تشکیل می دادند. به موازات تحولی که در زندگی اجتماعی و اقتصادی ابیروها به وجود آمد و ارشادی و صحرا گردی به شهر نشینی گرایش پیدا کردند، در اعتقادات مذهبی آنان نیز تحولات تازه ای رخ داد و افکار و اعتقادات ملتی که جانشین آنان در حکومت شده بودند، بر باورهای اجدادی آنان اثر گذاشت.

از بسیاری تکرار نام «ال»، خدای مورد پرستش کنعانیان و قبایل ساکن نواحی فلسطین تا بین النهرین، در اسامی شخصیت های تورات، اسامی فرشتگان مقرب درگاه خدا، و محل هائی که ابراهیم و یعقوب برای پرستش خدا برپا نموده بودند، می توان نتیجه گرفت که اجداد قبائلی که پس ازتشکیل حکومت، نام یهود و بنی اسرائیل بر خود نهادند، معتقد به ال بوده اند. بعدها دراثرمعاشرت و مجاورت با اقوام ساکن مجاور کوه سینا، ابتدا قبیله یهودا و سپس سایر قبایل، یهوه (خدای کوهستان) را به عنوان خدای خود پذیرفتند. پرستش خدای واحد، همبستگی بین قبایلی را که به

ن خدا معتقد بودند، بوجود آورد. در دورانی که بنی اسرائیل در کنعان می زیستند و دولتی وجود داشتند، احتیاج به تشویق مردم به اتحاد و یک پارچگی کمتر حس می شد ولی وقتی که در تبعید خطر ازهم پاشیدگی، این قوم را به طور جدی تهدید می کرد برای ایجاد اتحاد کامل دربین تمامی مردمی که از سرزمین فلسطین به عنوان اسیر آورده شده بودند، دین یهودپایه ریزی شد. شخصیت های جالب و معجزات در خور نمایش، ابداع گردید و دینی از ترکیب داستان هائی که تا آن زمان سینه به سینه در قبایل مختلف روایت می شد، با اسطوره ها و اعتقادات مذهبی سومری، بابلی و کنعانی، بوجود آمد. یهوه، درکانون اعتقادات قرارگرفت و محور اصلی اتحاد قومی شد. منع اختلاط قوم یهود با اقوام دیگر و جلوگیری از ازدواج پسران و دختران یهودی باغیریهودیان، راه را برای وحدت کامل قومی بازکرد و پیوستگی های سببی آن را هموارتر نمود. در بدایت امر، از خدای واحد و خالق جهان هستی و شعائر سنگین عبادی خبری نبود. این قسمت به عهده، کاهنان و روحانیون واگذار شد تا با استفاده و تقلید از شعائر سنگین مذهبی که در بین سایر ملل رایج بود، به تکمیل آن همت گمارند.

اگر خیلی هم بدبین نباشیم و حتی فرض کنیم که موسی شخصیتی حقیقی و واقعی، به صورتی که تورات آن را وصف می کند، بوده و قوم یهود را با عجله و شبانه از مصر فراری داده و از دریای احمر گذرانده، بازهم باید اعتراف کرد که مطالبی که موسی درصحاری بی آب و علف سینا، به قوم یهود گفته، مسلماً درباره جشن های سوکت، پوریم و جشن یهوه برداری از زمین و با قربانی گله های گاو و گوسفند در معبد نبوده است. به طور قطع و یقین، موسی، به بردگانی که ازچنگال فرعون فرار کرده و در بیابان های سینا ازگرسنگی و تشنگی رنج می برده اند، دستوراتی درمورد خرید و فروش بردگان و طرز رفتار باغلامان و کنیزکان نداده است. اگر موسی حقیقتاً وجود داشته، و دینی به بردگان فراری ازمصر، دربیابان ها عرضه کرده، مسلماً این دین می بایستی بسیار ساده و خالی از تشریفات سنگین عبادی و بدون لباس مجلل کاهنان بوده باشد. نه آنچه نویسندگان تورات،به وکالت از طرف یهوه و به نام موسی به عنوان دستورات الهی،به مردم عرضه نموده اند.

از نحوه قانونگذاری و آداب و شعائری که به موسی نسبت داده می شود، به وضوح مشخص می گردد که این دستورات و شعائر مذهبی،در اثرتماس قوم یهود با

قوم پیشرفته تری شکل گرفته و آثار و نشانه هائی از زندگی شهری و نظام یک جامعه، متمدن تری از قوم صحراگرد، در آن دیده می شود. ازجمله قوانینی که در نوشتن تورات اثر مستقیم گذاشته اند، قوانین منسوب به «اورنامو سومری» که درسال ۲۰۶۰ ق. م. تدوین گردیده و مجموعه قوانین حمورابی بوده اند. درتدوین قوانین تورات،حتی نرم شرطی وجملی(اگرچنین اتفاقی افتاد،چنین باید کرد)که درقوانین حمورابی به کار برده شده نیز حفظ گردیده است.(۱)

باتوجه به سبک نوشتن قسمت های مختلف تورات و دوگانگی ها و تناقضاتی که درکتب مشاهده می شود، پژوهشگران به این اعتقاد رسیده اند که تورات در اصل یک واحد بهم پیوسته نبوده و هرقسمت آن جدا از سایر قسمت ها و با فاصله، زمانی بسیار زیاد، نوشته شده است. حتی سفرآفرینش که سرآغازکتاب را تشکیل می دهد و قاعدتاً بایستی قبل از سایر قسمت ها بر روی کاغذ آمده باشد، مدت هاپس از سایر قسمت ها و پس از تماس یهود با بابلی ها و استفاده از افسانه های سومری، وزرتشتی، برای بیان منشاء وتثبیت هویت قوم یهودنوشته ویا تکمیل شده است. جیمزهاکس مؤلف «قاموس کتاب مقدس» می نویسد:

«کتاب اسفار ۵ گانه در زمان موسی نوشته نشده. این کتاب به طور وضوح از چند نسخه جداگانه تشکیل شده است. مثلاًدرسفرآفرینش دو بارحکایت آفرینش نوشته شده. یکی در ۲- ۱ و دوم درباب دوم. نامی که به خالق درحکایت اول داده می شود، به زبان عبری الوهیم و در حکایت دوم یهوه الوهیم است. (۲) درسفرلاویان،شریعت موسی با شریعت مذکور درتثنیه اختلاف دارد و بالاخره بسیاری از صفحات اسفار ۵ گانه نشان می دهد که سال ها پس از موسی نوشته شده و اختلاف سبک نویسندگی عبارات ثابت می کند که این کتاب توسط شخص واحدی نوشته نشده است.»

۱- گر کسی الاغی یا گاوی و یا گوسفندی و یا جانوری به همسایه خود امانت بدهد و آن حیوان بمیرد باید ... و اگر ... برای اطلاعات بیشتر به سفر خروج بابهای ۲۱ - ۲۲ و ۲۳ و سفرلاویان مراجعه شود

۲- این دولغت به فارسی «خدا» و «خداوندخدا» ترجمه شده است.

تورات مقرراتی راکه عزرادرباره منع ازدواج یهود باغیر یهودی درسال ۴۴۴ قبل ازمیلاد برقرار نموده بود. دراسفار ۵ گانه منسوب به موسی وارد کرد، ختنه را از مصری ها و کنعانیان اقتباس نمود و به عنوان شرط پیمان یهوه با ابراهیم قرار داد. تولد موسی درسفر خروج و رها کردن سبد حامل نوزاد بر روی آب های رودخانه نیل، از داستان «سارگون اکادی» شاه سومر در اواخر هزاره دوم قبل ازمیلاد مسیح، اقتباس و تا آنجا که دامنه خیال اجازه می داده، در اطراف معجزات یهوه، محور اصلی اتحاد قومیت، قصه سرائی شده است. برای نفی قربانی کودکان در راه مولوخ، داستان ابراهیم و مأموریت اوبرای قربانی پسرخود، ابداع گردید. اسطوره طوفان سومری وداستان یوسف به نحوی درتورات تعبیریافت تاهویت قوم یهود را تثبیت نماید. صندوق میثاق یا محل اقامت متحرک یهوه، از مصری ها و چادر نشینان صحاری فلسطین و بین النهرین اخذ شد. قربانی،که مهم ترین عمل عبادی یهود را تشکیل می داده، از رسوم بسیار کهن بت پرستان و از شبانان صحرا گرد فرا گرفته شد. جشن های یهود در حقیقت،همان اعیادی بودند که کنعانیان در موقع رسیده شدن محصول های زمینی، بهره برداری از زمین وچیدن محصولات درختی برپا می داشتند. علامت مار،که بر روی صندوق میثاق و یا در معبد بنی اسرائیل نصب می شد، و شکل مسی آن درافسانه موسی به عنوان پادزهر درمان مارگزیدگی آورده شده، ازشعائر کنعانیان و به نشانه باروری گرفته شده است. معبد «بیت ایل» و «بئیر ایل» درداستان ابراهیم «گلگال» و «پنی ایل» و «شکیم» درحکایت یعقوب، همان معابد قدیمی کنعانیان بودند که تورات آن ها را منسوب به یهوه نمود. تشریفات و شعائر مذهبی از کنعانیان اقتباس و نویسندگان متعصب یهود آن رابه رنگ وجلاآلودند و برجستگی خاص به آن ها دادند.

دلائل ابرازی محققین و انتقادات، تورات را به حدی ازحقیقت تاریخی دور نمود که حتی کلیسا، که در طی قرون متمادی از مدافعان سرسخت اصالت کتاب مقدس بود و آن را وحی الهی به دنیا معرفی می کرد نیز سرانجام مجبور شد در گفته های سابق خود تجدید نظر نماید و این نکته را بپذیرد که هیچ بخشی ازتورات اصیل و دست نخورده نیست و قرن ها پس ازتاریخی که تصور می رود موسی دران تاریخ زندگی می کرده ، نوشته شده است. ولی برای آنکه تمام گفته های سابق خود را از بیخ و بن نقض ننماید و در نتیجه پایه های دین مسیح را فرو نریزد. اضافه نمود،که گرچه رسالات قرن ها پس از درگذشت موسی نوشته شده، ولی وقایع آن تاریخی و حقیقی

است و نویسندگان آن ها را با بهره گیری از الهام خداوندی به رشته تحریر درآورده اند.

در فصل چهارم از اعلامیه نهائی شورای واتیکان که مدت سه سال از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ به طول انجامید و با اکثریت ۲۳۴۴ رأی به تصویب رسید، درباره وحی کتب «عهد عتیق» می نویسد:

«با توجه به وضع بشر در دوره مقدم بر نجات بخشی مسیح، کتب «عهد عتیق» به همگان امکان دادند که خدا را بشناسند و انسان را بشناسند و به طرز رفتار خداوند با آدمیان درعین عدالت و رحمانیتش معرفت پیدا کنند. گرچه این کتاب حاوی مطالب ناسخ و ناقصند، با این همه گواه برتعلیم و تربیت حقیقی الهی اند.»

این اعلامیه که با دقت و ظرافت کامل وپس از مطالعه در معانی یکایک کلمات آن ازطرف پاپ، کاردینال ها و اسقف ها وبزرگترین فضلای یکی از ادیان بزرگ دنیا صادر شده، رسماً اعلام و اعتراف می نماید که مطالب مندرج در توراة هم ناقصند و هم ناسخ. ولی معلوم نکرده اند که چرا خداوند که همیشه در فکررفاه و هدایت بشر است، کتاب ناقص و منسوخ توسط پیغمبران خود برای بشر می فرستد.

امروزه دیگر حتی محقق متدینی یافت نمی شود که نوشته های تورات را به عنوان کلام الهی و وحی به موسی در صحاری سینا، قبول داشته باشد. تنها اختلافی که هنوز در بین محققان وجود دارد، مربوط به زمان تحریر وتکمیل هریك از فصول مختلف کتاب مقدس است.

قدرمسلم تاسال ۶۲۱ قبل ازمیلاد و شروع جمع آوری کتاب یهود، مجموعه ای به نام توراة وجود نداشته است. تااین تاریخ در ادبیات قومی، قصصی در طرف موسی، قضات، انبیاء بنی اسرائیل ازقبیل عاموس، هوشیا (Hosea)، ایلیس، میکا، داستان ساموئل، قصص شاهان یهودا و بعضی از مزامیر، مطالب ونوشته هایی به صور پراکنده موجودآمده بود و بعضی از این نوشته ها از نظر ادبی شاهکاری تلقی می شد. ولی هیچ یك از نویسندگان این قصص انتظار نداشتند روزی نوشته های آنان به عنوان پایه معتقدات دینی درکیش یهود قرار گیرد و یا حتی از نوشته های آنان ستایش شود. چنانچه صحیفه «ارمیا نبی» (Yermiah) تامدت چهار قرن پس از نوشتن، در خورکتاب یهود تشخیص داده نمی شد.

شروع جمع آوری روایات توراة به احتمال قوی، با پیدایش پادشاهی و استقرار قوم یهود، هم آهنگ بوده است. دراین دوره گروه کاتبان و دبیران در جامعه به ظهور

رسیدند و به ثبت و ضبط سرودها پرداختند. بنا براطلاعاتی که دائرة المعارف جهانی Encyclopedia Universalis در اختیارمی گذارد، قسمتی از سرودها در مورد پیش گوئی های پیغمبرانه موسی و پاره ای ازقوانین-در قرن دهم قبل ازمیلاد، سفر پیدایش در اواخر قرن دهم، متون مربوط به زندگی ابراهیم، یوسف و کتاب یوشع و کتب انبیائی چون عاموس و یوشع در اسرائیل و اشعیا و میکا در یهودیه در اواخر قرن هشتم قبل ازمیلادنوشته شده است. درنیمه دوم قرن هفتم قبل ازمیلاد، یوشیا دراسرائیل حکومت می کرد و این زمان مقارن با فعالیت های پیغمبرانه ارمیا بود، ولی کتاب او چند قرن بعد شکل قطعی به خود گرفت. پیشگوئی های صفنیا وناحوم مربوط به قبل از تبعید اول و سال ۵۹۸ قبل ازمیلاد است. در دوره تبعید اول، حزقیال، نبی اسرائیل است. ولی کتاب او پس از وفات او تنظیم شد. سقوط اورشلیم و تبعید دوم در سال ۵۸۶ قبل ازمیلاد، اتفاق افتاد و این دوره مصادف با پیشگوئی های اشعیای دوم است.

پس ازآزادی یهودی هاازاسارت،درسال۵۳۸ قبل ازمیلاد،فعالیت های پیغمبرانه مجدداً از سر گرفته شد. کتاب های حجئی زکریا، ملاکی و دانیال ازمحصولات این دوره هستند. درسال ۴۴۴ قبل ازمیلاد،کتاب قانون، که اکثرمحققان آن را توراة کنونی می دانند، توسط عزرا پس ازبازگشت به فلسطین نوشته و برمردم یهود عرضه شد. کتاب استر، که در آن حتی یک بار هم از یهوه نامی برده نشده و اثری از الهام الهی درآن دیده نمی شود،داستان تخیلی مربوط به دوران حکومت یکی از شهنشاهان هخامنشی و برقراری سنت پوریم به فرمان استر زوجه شاهنشاه، و هم چنین کتاب مزامیر را محققان با اطمینان متعلق به دوران تشکیل مجدد روحانیت یهود پس از تبعید می دانند. تاریخ تالیف کتب پندو امثال،بین سال های ۵۰۰ تا ۴۰۰ ق م حدس زده می شود. کتاب حکمت سلیمان،بین سال های ۸۰ تا ۴۰ ق.م و رساله غزل الاغزال را به علت وجود اصطلاحات پارسی و یونانی در رساله، متعلق به دوران پس از تسلط اسکندر بر فلسطین می دانند. روایت مربوط به پیدایش سلطنت و تثبیت آن در کتاب شاهان، پس از تبعید ازحکایاتی که سینه به سینه نقل می شده، بازسازی شده و بدین جهت از سلیمان که بر خطه، کوچکی ازخاور میانه سلطنت می کرده، آن چنان پادشاه با عظمت و پرقدرت، حکیم و فیلسوف نابغه ای ساخته شده است.

باید توجه داشت که این تواریخ به هیچ وجه ملاک تکمیل کتاب مقدس یهود

نیستند بلکه این تواریخ می تواند معرف آغاز نوشتن هر قسمت از کتاب باشد ولی پس از شروع نوشتن، بارها و بارها مورد تجدید نظر و دستکاری قرار گرفته اند حتی مقامات کنیساتی نیز معتقدند که کتاب مقدس یهود، درزمان عیسی و حتی تا یک قرن بعد از آن هنوز تکمیل نشده بوده. اسفار پنج گانه، بهترین نمونه تجدید نظرها و دستکاریهاست. تنظیم این کتاب در اواخر قرن دهم قبل از میلاد آغاز شد و چندین قرن در دست تجدید نظر بود، تاپس از تصنیف و استفاده از متون قوانین حمورابی و افسانه های سومری - بابلی ورزتشتی به صورت کنونی درآمد و قوانینی که عزرا درباره منع ازدواج یهود با غیر یهودی ها درسال ٤٤٤ قبل ازمیلاد تهیه کرده بود، در متن اسفار پنجگانه گنجانده شد.

* * *

مطالب تورات درباره، خلقت جهان هستی و دلائل ابرازی برای توجیه اعمال یهود، در قسمت های مختلف کتاب، به حدی کودکانه و بی مایه تهیه گردیده که شخص از سخافت فکری نویسندگان و تعصبی که معتقدان به این کتاب، در تسمیمی جلوه دادن آن به کارمی برند، در شگفت می ماند:

۱ - تقویم یهود و مطالب تورات، تاریخ وقوع حوادث را با دقت بسیار تعیین می نماید و نتیجه می گیرد که از خلقت آدم تا تولد ابراهیم به حساب دقیق ۱۹٤۸ سال و از مرگ ابراهیم (۲۱۲۳ سال پس ازخلقت جهان) تا کنون یعنی ۱۹۹۳ میلادی، به حساب تقریبی باضریب اشتباه کم، ۳۹٤۳ سال می گذرد.

۲ - درباب آفرینش می نویسد:

«درآغاز خدا آسمان ها و زمین را آفرید. زمین بی شکل و تهی بود. تاریکی و ظلمت پرتگاه ها را پوشانده بود. خدا گفت که نور به وجود آید و نور پدید آمد. خدا نور را از ظلمت جدا کرد... و این روز اول بود.» ۱/۵-۱

«خدا گفت زمین نباتات برویاند. علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که مطابق جنس خود میوه آورد. زمین نباتات رویانید. علفی که مطابق جنس خود تخم آورد و درخت میوه ای که تخمش دران موافق جنس خود بود. خداوند دید که نیکوست... و شام بود و صبح بود روز سوم» پیدایش ۱٤/۱۱-۱

«خدا گفت مشعل ها در فلک آسمان باشند. تا روز را از شب جدا کند و برای نشانه ها و زمان ها و روزها و سال ها باشند. و مشعل ها در آسمان باشند تا بر زمین

روشنائی دهد. و چنین شد. و خدا دو مشعل بزرگ ساخت. مشعل اعظم برای سلطنت روز و مشعل اصغر برای سلطنت شب. و ستارگان. و خدا آن ها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهندو روشنائی را از تاریکی جدا کند و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود و روزچهارم.» پیدایش ۲/ ۱۴ - ۱

«وخدا گفت، همانا همه علف های تخم داری که بر روی زمین است، و همه‌ء درختانی که در آن ها میوه تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. و به همه حیوانات زمین و به همه‌ء پرندگان آسمان و به همه‌ء حشرات زمین که در آن ها حیات است، هر علف سبز را خوراک دادم و چنین شد. و شام بود و صبح بود و روز ششم.» پیدایش ۳۱/۲۹-۱

۳ - تورات درباره‌ء آفرینش انسان می نویسد:

«خداوند خدا، پس آدم را ازخاک زمین بسرشت. و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» پیدایش ۷-۲

مار زن را فریب داد و او رانشویق به خوردن میوه ممنوعه نمود. و وقتی که یهوه به این امر وقوف یافت، تصمیم به مجازات متخلفین از دستور گرفت و به مار گفت:

«چون تو این کار را کردی در بین تمام حیوانات و تمام چارپایان مزرعه لعنت شده هستی. تو روی شکم خود راه خواهی رفت و در تمام روزهای عمرت خاک خواهی خورد.» پیدایش ۱۴-۳

لف - طبق نظر مارتین ایل دانشمند بزرگ انگلیسی و ستاره شناس رصدخانه‌ء کمبریج و لومتر کشیش و دانشمند بلژیکی، در ده تا پانزده میلیارد سال قبل در اثر انفجار بزرگی کهکشان ها، به صورت توده های گازیوجودآمدند و در فضای خالی لایتناهی به اطراف پرتاب شدند. هسته مرکزی توده گازی که بعدها منظومه‌ء شمسی را تشکیل داد، خورشید بود. زمین قسمتی از گازی بود که از هسته‌ء مرکزی جدا شد و دراثر نیروی جاذبه ودافعه درطول مدار معینی به گرد هسته‌ء مرکزی به گردش در آمد پس از سرد شدن سطح خارجی آن،شکل امروزی به خود گرفت. فسیل هائی که از حیوانات ماقبل تاریخ، در نقاط مختلف زمین به دست آمده، حکایت از وجود حیات در کره زمین در حدود چهارصد میلیون سال قبل می کند. استخوان های حیوانی که

می توان آن ها را اجداد انسان های کنونی نامید، مزید این مطلب که تقریب شش میلیون سال قبل جانورانی انسان نما، در روی کره زمین زندگی می کردند. بنا بر این، نوشته تورات مبنی بر این که:

«تنها در حدود ۶۰ قرن از عمر جهان هستی می گذرد

کره زمین در روز اول خلقت به وجود آمد و خورشید در روز چهارم، فاقد هرگونه پایه علمی است و هیچگونه دلیل علمی وجود ندارد که زمین قبل از سایر ستارگان آفریده شده باشد.

ب - با توجه به این که نور و حرارت خورشید برای رشد و باروری بستان ها و درختان عنصر لازم و اساسی است، این قسمت از سفر آفرینش، که سبزه ها و درختان در روز سوم آفرینش روئیدند و بارور شدند وخورشید در روز چهارم خلقت به وجود آمد با عمل کرد قوانین طبیعت مغایرت دارد.

پ - هیچ یک از حیوانات گوشت خوار از قبیل شیر - ببر - پلنگ - کفتار - روباه و هیچ یک از مرغان شکاری مثل عقاب و شاهین و حتی کرکس از علف تغذیه نمی کنند و مطالب مذکور در بند ۲۹ از باب اول سفر پیدایش، با آنچه در حقیقت خلقت اتفاق افتاده است، فرسنگ ها فاصله دارد.

ت - نور جسم نیست تا قابل جدا کردن از چیزی باشد. نور حاصل تشعشعات الکترونیکی است و فقدان آن ظلمت است. نور بدون وجود منبع تولید تشعشعات نمی تواند وجود داشته باشد. بنا براین، نوشته تورات که خدا نور را در روز اول خلقت آفرید و از ظلمت جدا کرد و خورشید، یعنی منبع ایجاد نور را در روز چهارم خلقت آفرید، با هیچ نظریه علمی وفق نمی کند.

ث - کره ماه از سیارات فاقد نور است و نوری که ما بر روی کره ماه می بینیم، تنها انعکاس اشعه خورشید است. ماه را نمی توان به عنوان یکی از ستارگان نورانی تلقی کرد تا مشعلی درخشان برای روشن نمودن زمین باشد.

ج - امروزه تمام زیست شناسان بر این عقیده متفق القول هستند که انسان دارای ریشه حیوانیست و در اثر تکامل به صورت کنونی درآمده و قرابتی که از نظر ساختمان بدنی و ترکیبات خونی، بین انسان و سایر پستانداران نزدیک به خود او وجود دارد، صحت این نظریه را تأیید می نماید. بنا بر این، این گفته تورات که یهوه آدم را از گل رس آفرید، نیز فاقد پایه علمی است.

د – با اینکه بنا به گفته‌ی تورات، یهوه خالق جهان هستی و دانای همه چیز و قادر مطلق است، معهذا هنوز به این نکته واقف نیست که مار خاک نمی‌خورد، بلکه از گوشت حیوانات کوچک‌تر، مثل موش و قورباغه، تغذیه می‌نماید. منتها نویسندگان تورات، تحت تأثیر باورهای عوام که می‌گفتند مار خاک می‌خورد، این قسمت از تورات را به وکالت از یهوه بر روی کاغذ آورده‌اند.

ذ – به طوری که تورات می‌نویسد: یهوه جهان هستی و تمام موجودات و گیاهان و درختان را در شش روز آفرید و روز هفتم استراحت کرد. لغت «روز»، به هر زبانی و به هر اصطلاحی، حاکی از فاصله‌ی زمانی بین طلوع و غروب خورشید است. اگر بنا بگفته‌ی تورات، یهوه خورشید را روز چهارم خلقت آفرید، پس حساب و محاسبه سه روز اول آفرینش بر چه اساسی بوده است؟ و وقتی خورشید وجود نداشته، روز چه مفهومی می‌توانست داشته باشد؟!

ر – اندیشه خلقت جهان در شش روز، مانند بسیاری دیگر از عقاید تورات، از دین زرتشتی به دین یهود رسوخ کرده است. زرتشتی‌ها معتقدند که اهورامزدا جهان هستی را در شش نوبت «گاهنبار» بوجود آورد و در آخرین نوبت، روز آخر اسفندماه، انسان را خلق کرد. یهودی‌ها در اصلاحات و دستکاری‌هائی که در دوران اسارت خود در بابل در تورات بعمل آوردند، این افکار را مناسب تشخیص دادند و در سرآغاز کتاب خود تحت عنوان «سفر آفرینش» نوشتند. ولی نکته شایان توجه اینست که خلقت جهان هستی طبق نوشته تورات، در شش روز تکمیل نمی‌گردد. در هیچیک از بندهای باب اول سفر آفرینش و یا شش روزه خلقت، اشاره‌ای به خلقت آدم دیده نمی‌شود و این قسمت به باب دوم، یعنی هفته دوم خلقت موکول گردیده است.

فصل چهارم:

شعائروقربانی ها

آنچه در تورات در درجه اول اهمیت قرار دارد، شعائر دینی است. غالب شعائری که دربین معتقدان دین یهود رایج است، از کنعانیان اقتباس ودرتورات وارد شده است. کنعانیان در دیربار مظاهر طبیعت را می پرستیدندوخدایانی متناسب بازندگی فلاحتی خود،وقوه رویش نباتات درباغات و مزارع،برای خود پذیرفته بودند. خدای بزرگ درتمام ناحیه جاور نزدیک ال (El) بود و همسر اواشیرات Ashrat نام داشت. خدایان دیگر به نام بعل، که خدایان حاصل خیزی و باروری درختان ونباتات بودند، به فرمان ال کارمی کردند. بعل بزرگ درآسمان مسکن داشت و همسرش انات (Anotte) بود. نمایندگان و بعل های متعددی بودند که در روی زمین زندگی و هریک درناحیه، مخصوص خدائی می کرد . ازبرکت وجودآنان باغات ومزارع سرسبز و پربارمی شدند،دوره، عمر نباتات و سرسبزی درختان، باحیات بعل های زمینی ارتباط داشت. تولد هربعل با روئیدن نباتات و سبز شدن درختان هم آهنگ بود. مرگ هربعلی زردی و خشکی نبات و گیاه را به همراه داشت. تولد بعل مصادف با روزهای اول بهار بود. به همین مناسبت مراسم جشن و سرور برپا می داشتند. برفراز قلل کوه ها، تپه ها و هرجاکه تصورحضور بعل می رفت، معابدی برای پرستش بعل بنا کرده بودند. درمعابد شهرهای بزرگ، مذبحی برای تقدیم قربانی به بعل وجود داشت و مجسمه هائی از سنگ و یا فلز از گاو و مار، که هریک مظهر قوه رویش نبات وحاصل خیزی زمین بودند، درمعابدبعل می گذشتند دونوع قربانی درکنعان متداول بود. یکی اهدای اولین میوه نوبر و محصول انگور و نخست زاده حیوان، ودیگری قربانی دستجمعی که درآن خدایان نیز شرکت داشتند.

یهودی ها دراثر تماس باکنعانیان، این اعتقادات ورسوم رادردین خود پذیرفتند یهوه را جانشین بعل کردند. شعائر عبادی کنعانیان را درلفافه وحی الهی به موسی، دربوراه و رد نمودند. حتی پیکرگوساله را درمحراب های بیت ایل به عنوان رمز یهوه قرار دادند. میوه های نوبر باغ و بوستان، نخست زاده، حیوانات و حتی نخست زاده انسان،در سهمیه، یهوه قرارگرفت.

بر اساس کتاب مقدس یهود، تقدیم قربانی و نیازهای سوختنی بهترین راه جلب رضایت خاطر یهوه است. هابیل نخست زادگان گله خویش را تقدیم یهوه کرد واولین مراسم قربانی درپیشگاه الهی را به جای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت. همین امر موجب برانگیختن حس حسادت قابیل و ارتکاب اولین جنایت در جهان شد.

بعد ازطوفان نوح وقتی کشتی بر زمین نشست:

«نوح مذبحی برای خدا بنا کرد و ازهریك ازبهائم پاك و از هریك از پرندگان پاك قربانی های سوختنی بر مذبح گذراند و خداوند بوی خوش بوئید.» پیدایش ۲۰-۸

و پیمانی با نوح منعقد نمود که ازآن پس هیچ ذی جسدی را ازآب طوفان هلاك نکند. ابراهیم و اسحق نیز به همین ترتیب پس از آن که یهوه برآنان ظاهر شد و با آنان پیمان بست، مذبحی درست کردند و قربانی های گوشتی گذراندند.

درمصر،وقتی یهوه تصمیم می گیرد نخست زادگان مصری، ازانسان و حیوان را بکشد، به قوم یهود دستور می دهدتاهرخانه نخست زاده رمه خودرا بکشد و خون آن را به همراه پیوندباخدا،به چارچوب درپپاشد تادرمقابل بلامصونیت پیدا کند.

بدین ترتیب قربانی و آتش نیاز درکانون مراسم نیایش و پرستش یهوه قرار می گیرد. در سفر اعداد، یهوه به موسی می گوید:

«به بنی اسرائیل بگو مراقب باشید تا هدیه، طعام مرا از سوختنی درزمان هائی که تعیین شده بابوی خوش که مطبوع من است، برای من بگذرانید. به آن ها بگو،این ها فهرست قربانی های گوشتی است که به یهوه تقدیم خواهید کرد. هر روز دوبره، بی عیب یك ساله به طور قربانی دائمی، یك بره صبح و یك بره دیگر را نزدیك غروب قربانی کن و برای نیاز یك عُشر ایفه آرد نرم، مخلوط با ربع هین روغن زیتون زلال، و هدیه ریختنی آن یك هین شراب برای خداوند است. در ایام سبت، دو بره، یك ساله بی عیب دو عشرایفه ارد نرم مخلوط باروغن زیتون » اعداد ۱/۱۱-۲۸

«دراول هرماه، دوگاو جوان و یک قوچ و هفت بره، برینه یک ساله، بی عیب و یک بر سه عشر ایفه ارد نرم امیخته با روغن، به جهت هدیه اردی برای هرگاو دو عشر ارد نرم امیخته با روغن، به جهت هدیه آردی برای هرقوچ، و یک عشر ینه ارد نرم سرشته با روغن به جهت هدیه اردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی عطر خوشبو و هدیه، اتشین برای خداوند باشد.» اعداد ۱۲/۱۴ - ۲۸

هدایای ریختنی انها نصف هین شراب،برای هرگاو و ثلث هین،برای هر قوچ و ربع هین برای هر بره.»

«روز چهاردهم ازماه اول، فصح (۱) خداوند است و روزپانزدهم این ماه عید است که هفت روزنان فطیر خورده شود. به جهت هدیه، آتشین و قربانی سوختنی برای یهوه دوگاو جوان، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید و این ها سوای قربانی سوختنی دائمی است که باید بگذرانید. به این ترتیب،هر روز ازآن هفت روز، هدیه و قربانی های سوختنی با بوی خوش مطبوع برای خداوند بگذرانید.» اعداد ۷۱ - ۲۸

«هرنخست زاده که رحم را بگشاید در میان بنی اسرائیل، اعم از انسان و بهائم، از آن یهوه است.»(۲). خروج ۱ - ۱۳

---

۱ - ذبح بره دربهار که مصادف با تجدید حیات طبیعت است، از مراسم بسیار قدیمی چادرنشینان بیابان گرد صحاری فلسطین و بین النهرین بوده است. چادرنشینان گوشت قربانی را کباب می خوردند و خون آن را به عنوان تجدید پیمان هم خونی، اعضاء بین افراد قبیله ودفع ارواح خبیثه، به چوب و دیرک چادرهای قبیله می پاشیدند. تورات این مراسم را به عنوان قسمتی از دستور یهوه به بنی اسرائیل در سفر اعداد آورده است.

۲ - تقدیم نخست زاده انسان به خدایان دربین النهرین و فلسطین دارای ریشه، بسیار قدیمی است و خانواده ها برای تسکین اتش غضب «مولوخ» اولین فرزند خود را قربانی و تقدیم او می کردند درتورات نیز درمواردمتعدد اشاراتی به این سنت کهن دیده می شود.«حیل (Hiel) درموقع بنا کردن شهر اریحا (Jericho) یک پسر خودرا به هنگام پایه گذاری، و پسر دیگر را در هنگام نصب دروازه های ان قربانی کرد.» شاهان ۱/ ۳۴ - ۱۶

«پادشاه مواب به هنگام جنگ، پسر ارشد خودرا بالای قلعه تقدیم خدایان کرد تا پیروزی در جنگ نصیب او شود.» بقیه زیرنویس در صفحه بعد

تورات در قربانی کردن نخست زاده انسان در راه یهوه تاکیدی که وحی می‌کند «فراوردن نوبر غله و شیره انگور خود تاخیرمنما، و نخست زاده پسران خود را به من بده.» خروج ۲۹ - ۲۲

در باب ۲۸ از سفر لاویان می نویسد:

آنچه برای خداوند وقف شده است، چه از انسان و چه از بهائم، و چه از زمین ملک، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود، البته کشته شود.»

«درروزنوبرها وقتی که هدیه آردی تازه درعیدهفته ای برای یهوه می گذرانید، دوگاو جوان، یک قوچ و هفت بره نر یک ساله نیز قربانی کنید.»

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

تورات این رسم را در دستورات الهی وارد کرد و به طوری که از مفاد کتاب مقدس مستفاد می شود قربانی فرزند تا قبل از تبعید و اسارت در بابل ادامه داشته است

«خداوند می گوید بنی یهوه آنچه را که در نظر من ناپسند است به عمل می آوردند مکان های بلند در توفت که دروادی ابن هنوم است بنا نموده اند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من این کار را امر نفرموده بودم.» یرمیا۳۱/۳۰ - ۷

پس از تبعید، تقدیم نخست زاده انسان مورد انتقاد شدید قرار گرفت. دراثرتعدیلی که در این سنت خشن به عمل آمد، قرار شدبرای نخست زاده انسان هدیه داده شود برای حمایت جنبه دادن دستور منع کشتن نخست زاده انسان، داستان ابراهیم و بردن اسحق به کوهستان برای قربانی درراه خدا و ظاهرشدن گوسفندی به عنوان هدیه نخست زاده انسان، بهم بافته شد

استثنای دیگری که بر اصل قربانی نخست زاده وارد آمد، قربانی نخست زاده خر است درمورد نخست زاده خر تورات می گوید:

«یا باید قربانی شود و گردنش را بشکنید و یا فدیه داده شود.»

دلیل این که چرا نویسندگان تورات، خر را از جمیع بهائم جدا کرده و نامحدودی در ردیف نخست زاده انسان قرار داده اند به روشنی معلوم نیست. شاید به علت این که خر مهمترین وسیله حمل بار و سواری یهود محسوب می شده، تورات برای حفظ و ازدیاد نسل این حیوان بارکش، اصل فدیه دادن برای نخست زاده خر را پذیرفته است.

و درباب نسبت و تهم از سفر اعداد، یهوه دستورات جدیدی برای قربانی های سوختنی که بسیار مورد علاقه اوست صادر می نماید.

علاوه بر قربانی های سوختنی و هدیه ریختنی، تورات برای آمرزش پاره ای از گناهان، تقدیم قربانی های ویژه ای را پیش بینی می نماید:

مجرم پس از اعتراف باید بره و یا بزی را به جهت قربانی گناه نزد کاهن ببرد و کاهن آن را به عنوان کفاره گناه قربانی کند.»

«خداوند موسی را خطاب کرده گفت: اگر کسی خیانت ورزد و درباره چیزهای مقدس خداوند سهواً مرتکب گناه شود، آنگاه برای قربانی گناه خود، قوچ بی عیبی از گله، برحسب نظر تو، از نقره نزد کاهن بیاورد و کاهن آن را کفاره خواهد کرد و مجرم آمرزیده خواهد شد.» لاویان ۱۶/۱۹ - ٥

خشم خداوند نیز تنها با تقدیم قربانی سوختنی تخفیف می یابد.

«یهوه خطاب به الیفاز (Eliphaz) گفت: خشم من بر ضد تو و برضد دو دوست تو فروخته شده است. هم اکنون هفت گاو نر و هفت قوچ بگیر و پیش خادم من ایوب برو و قربانی سوختنی جهت خود بگذارید. بنده من ایوب برای شما دعا خواهد کرد.» ایوب ۷ - ٤۲

راین قبیل دستورات مربوط به قربانی های سوختنی، هدایا، قربانی های کفاره گناهان و جبت بخشش، در سراسر سفرلاویان، بخش مهمی از سفر تثنیه و قسمتی از سفر اعداد، فراوان دیده می شود. این قربانی ها به حدی است که انسان از اشتهای سیری ناپذیر یهوه و شوق و علاقه، بی حدا و به بوئیدن بوی کباب، پیه و چربی،تعجب می نماید

بدیهی است، این عبارات که بیشتر به دستورات ارباب ملک و صاحب گله ی که بهره، مالکانه خودرا از زارعین وشبانان مطالبه کند شباهت دارد، مسلما نمی تواند کلام آسمانی و منسوب به خدا باشد. این جملات بدون کوچکترین تردیدی نوشته، کسانی است که خدارا به جان موسی می اندازندتا اورابه سبب مختون نبودن بکشندوی در شبی تا صبح با یعقوب کشتی بگیرد و چون نمی تواند بر او فائق شود، لگدی به تهیگاه او می زند و می گریزد. این مطالب راراهبان وکاهنانی بهم بافته اند که منابع اقتصادی خودرا درتحمیق مردم ساده دل و استثمارآنان جستجو می کردند.

«تو و پسرانت، کهانت خودرابه جهت مذبح نگه دارید و خدمت بکنید. من

هدایائی را که برای ازدیاد به من تقدیم می شود به طوردائم و ابدی به تو و پسرانت می بخشم. اینها اشیائی است که در بین آنچه که در آتش سوخته نمی شود، به تو می بخشم: تمام هدایای ایشان، تمام اعانه ها، تمام قربانی های گناهان و تمام قربانی های تقصیرات. این اشیاء مال تو و اولادان تو خواهد بود. تمام روغن ها، تمام بهترین محصول میو و غله. تمامی نوبرهائی که بنی اسرائیل برای خداوند می آورند، به تو بخشیدم. هرچه رحم را بگشاید و از هر ذی روحی که برای خداوند می آورند چه از انسان و چه از بهائم ازآن تو باشد. تو نخست زاده انسان را بازخرید می کنی ولی نخست زاده، گاو، قوچ و یا بز را بازخرید نخواهی کرد. آن ها اشیا مقدس هستند. تو خون آن هارا بر محراب می پاشی و چربی های آن هارا می سوزانی. این یک قربانی سوختنی با بوی مطبوع برای خداوند است. گوشت آن ها مال تو باشد. یک عشرر، که فرزندان اسرائیل برای خداوندهدیه می کنند، به تو وفرزندان تو بخشیدم.»
اعداد ۸/۲۵ -۱۸

«چون زمینی را به جهت ملک به قرعه تقسیم می کنید، حصه، مقدس را به طول ۲۵۰۰۰ نی (۱) و عرض ده هزارنی، به عنوان هدیه خداوند کنار بگذارید. این حصه از همه طرف مقدس خواهد بود. و این برای کاهنانی است که خدمت خداوند می کنند تا جای خانه، آنان باشد.» حزقیال ۱/۱۶- ۴۵

قربانی های سوختنی باید منحصرا درمحراب معبد انجام گیرد تا بوی مطبوع کباب در معبد به پیچد. ولی قربانی های کفاره درخارج از معبد صورت می گیرد. تمام این مراسم باید توسط و تحت نظارت کاهن عملی شود. اگر کسی گاو و یا گوسفند خود را برای قربانی به در خیمه اجتماع و نزد کاهن نیاورد و درصحرا ذبح کند، مرتکب قتل شده است. لاویان ۳/۷ - ۱۷

قبل از بنای معبد هیکل، قربانی ها را برفراز بلندی ها و یا مذبح هائی که در مرقع تقدیم قربانی بنا می کردند، می گذراندند. این بلندی ها، همان تپه های مقدس کنعانیان بودند که یهودی ها آن هارا به نام یهوه، تقدیس می کردند. ولی پس ازاقام بنای معبد، درزمان سلطنت سلیمان، قربانی منحصرادرمعبدانجام می گرفت ومهم ترین

---

۱ - نی اندازه، قدیمی و متغیر بین ۱/۷۱تا۲/۹۸ متر بوده است

عمل مذهبی به شمار می رفت. پرشکوه ترین مراسم قربانی،در اعیاد فطر، حصاد، بوق علات و عید جمع درتحویل سال نو بود. سلیمان، گروهی از کاهان کنعانی را که در انجام مراسم قربانی مهارتی داشتند، به عنوان جرگان به معبد اورشلیم آورد و زدوق را که از خاندان کاهان قدیم بود،به کهانت معبدگماشت

دردوران تبعید، معبدی برای قربانی وجود نداشت. یهودی ها با امید تجدید هیکل، قربانی سوختنی و یا کفاره ای را به تأخیر انداختند و مراسم دعا، گردهمائی را در کنشت انجام می دادند. پس از بازگشت بنی اسرائیل به فلسطین با کمک مالی شاهنشاه ایران، معبد دوباره ترمیم یافت و مراسم تقدیم قربانی به یهوه از سر گرفته شد. روحانیت یهود،مسئولی دین و رابط یهوه و مردم گردید. اغلب دستورات و تشریفات معبدی که در تورات وجود دارد،مربوط به همین دوره است

براساس مندرجات تورات، وظائف کاهان عبارتست از:

ذبح قربانی، سوزاندن پیه و چربی، تقسیم گوشت،پاشیدن خون به مذبح و پرده مقدس، حفظ و مراقبت شمع دان ها و سایر وسائل وظروف معبد،دریافت فدیه نخست زاده، انسان وحیوسایر اعانات وپرداخت های مؤمنان،معاینه، بیماران جذامی و برصی، اظهار نظر درباره، گناهان، رسیدگی به اتهامات مربوط به زنا و باکره نبودن عروس، اظهار نظر درباره، حرام و حلال و پاکی و نجسی، نظارت دراجرای مجازات ها و بالاخره بوق زدن در اعیاد.

رسم قربانی تاسال ۷۰ پس از میلاد،که شهر اورشلیم و معبد آن به دست رومی ها به کلی ویران و منهدم شد، هم چنان ادامه داشت و از آن تاریخ به بعد کنشت تنها مرکز اجتماع یهودیان محسوب گردید.

فصل پنجم:

دنیای پس ازمرگ وبهشت ودوزخ

تازمان تبعید، اسرائیلیان به زندگی پس ازمرگ و بهشت و دوزخ معتقد نبودند. در تورات اشاره ای به این موضوعات دیده می شود. عقیده عمومی براین بود که انسان از خاک به وجود آمده و به خاک نیز باز خواهد گشت. پیدایش ۱۹ - ۳

پاداش نیکوکاران و مکافات نافرمایان از دستورات یهوه درهمین دنیا عاید آنان و چند نسل بعد ازآنان خواهد گردید. یهوه دربند اول ده فرمان می گوید:

«من یهوه خدای تو می باشم. خدای حسود که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم می گیرم و تاهزار پشت برآنان که مرا دوست دارند و احکام مرا نگه می دارند رحمت می کنم.» خروج ۵ - ۲۰

عباراتی که تورات، درموردمرگ شخصیت های بـــزرگ خود به کارمی برد، « برد و به قوم خود ملحق شد» و یا «به پدران خود ملحق شد» است. از نظر تورات تفاوتی بین مرگ یک حیوان و مرگ یک انسان وجود ندارد. درباره وجود و بقای روح نیز درتورات مطلب مفصلی دیده نمی شود. تنها درچند مورد به اختصار اشاره ای می کند. درآغازپیدایش، خداوند در بینی آدم روح زندگی دمید، و یا درمورد اشیاء که روح خداوند در آن ها حلول کرد.

یهودی ها معتقد بودند که مردگان به سرزمین اموات یا شئول Sheol می روند ولی از زندگی پس از مرگ و سرنوشتی که درانتظارمردگان خواهد بود، سخنی در بین نبود. تدفین، دربین یهودی ها بیشتر جنبه تشریفاتی داشت تا عقیدتی. تدفین اموات را بدون رعایت تشریفات لازم، باعث سرشکستگی بازماندگان می دانستند.

گور درنظر یهودی ها، منزل ابدی و خانه جاودانی بود. یهوه خرابی کسانی را که از اوامر او سرپیچی کنند به شرح زیر مقرر می دارد.

« گر به من گوش ندهید و جمیع اوامر مرا به جا نیاورید و پیمان مرا بشکنید من این را با شما خواهم کرد. وحشت، سل و تب را برشما مسلط می کنم تا چشمان شما را خسته و روح شما را رنجور کند. شما دانه ها رابدون بهره و فایده خواهید کاشت و دشمنان شما،آن ها را خواهند خورد. من از شما برمی گردم و دشمنان شما،برشما غلبه خواهند کرد. کسانی که شما از آن ها متنفرید،برشما حکومت خواهند کرد. شما فرار می کنید بدون آن که کسی درتعقیب شما باشد. و اگر با وجود این ها به من گوش فرا ندهید، شما را برای گناهان شما هفت مرتبه بیشتر به تناسب گناهان تنبیه خواهم کرد. من غرور و قدرت شما را خورد خواهم کرد. آسمان شما را مثل آهن سخت و زمین شمارا چون مفرغ خواهم کرد. زمین شما محصولاتی به شما نخواهد داد و درختان زمین میوه ای نخواهند آورد و اگر باز هم در مقابل من ایستادگی کنید و به من گوش نکنید، من شمارا هفت مرتبه بیشتر،به تناسب گناهان تنبیه می کنم. وحوش صحرا را برای شما می فرستم که اطفال شمارا ازدست شما بگیرند و گله های شما را از بین ببرند و تعداد شمارا به حداقل برسانند. اگر این تنبیهات شما را اصلاح نکرد وبازهم مقاومت کنید، من هم درمقابل شما می ایستم و برای گناهان شما هفت مرتبه بیشتر شمارا تنبیه می کنم. من شمشیری بر ضدشما برخواهم انگیخت که انتقام پیمان شکنی بامن را بگیرد. وقتی که شما درشهرهایتان اجتماع می کنید، من طاعون و وبا را دربین شما منتشر می کنم. و شما را به دست دشمنانتان تسلیم می نمایم. و اگربا وجود این ها درمقابل من بایستید و به من گوش نکنید، من نیز با غضب درمقابل شما می ایستم وشماراهفت مرتبه برای گناهانتان تنبیه خواهم کرد. شما ازگوشت پسران و دختران خود تغذیه خواهید کرد. من مکان های بلند شمارا ویران خواهم کرد. من مجسمه های شما را که به آفتاب تقدیم کرده اند،درهم خواهم کوبید. و اجساد شما را بر روی اجساد بت های شما قرارخواهم داد. روح من ازشما متنفر خواهد بود. شهرهای شما را به بیابان ها تبدیل خواهم کرد. مکان های مقدس شما را منهدم خواهم نمود. من دیگر بوی خوش عطر های شما را استشمام نخواهم کرد. من مملکت را ویران می کنم و شما را دربین ملل پراکنده می نمایم و با شمشیر درتعقیب شما خواهم بود. من قلب آن عده از شما را که درکشور دشمن زنده می مانند ضعیف خواهم کرد. و صدای حرکت

بك برگ د شما درگوش ان ها خواهدبود. آنها فرار می کند. همان طورکه دربرابر شمشیر می گریزند. ان ها می افتند بدون آن که کسی در تعقیب ایان باشد .»
لاویان ۱۴/۳۹ - ۲۶

درمقابل،به کسانی که از دستورات یهوه اطاعت و فرائض دینی را پیروی کنند، و دربرابر گناهانی که مرتکب شده اند،به تناسب گناه،قربانی های کفاره ای تقدیم کنند، یهوه به آنها عمر دراز و آسایش زندگی وعده می دهد و خاندانشان را هزار نسل برکت و رحمت خواهد داد:

«آنگاه باران های شما را درموسم آن ها خواهم داد و زمین، محصول خودرا خواهد آورد. درختان صحرا میوه خود را خواهند داد. کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور،تاکاشتن تخم. نان خود را به سیری خواهید خورد و در زمین به امنیت سکونت خواهید کرد. به زمین سلامتی خواهم داد و به راحتی می خوابید و ترساننده ای نخواهد بود. برشما التفات خواهم کرد و در میان شما ره خواهم رفت. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.» لاویان ۱۲/ ۴-۲۶

از مفاد نوشته، توراه و مطالبی که یهوه درمورد پاداش فرمانبرداران و مجازات بدکاران به قوم یهود وعده می دهد،چنین مستفاد می گردد که:

۱ - زندگی دردنیای دیگر، آتش فروزان جهنم، نعمت های فراوان و حوریان بهشتی،وجود ندارد. یهوه حساب خوب و بد را در این دنیا با پیروان خود تصفیه می نماید. آنان راپاداش می دهد و یا به جزای اعمال خود می رساند. همه چیز بافرارسیدن مرگ به پایان می رسد.

۲ - درنظر یهوه، گناه فردی و مجازات شخص به تناسب گناهی که مرتکب شده، به هیچ وجه مورد نظر نیست. بلکه کیفرها و یا پاداش ها،دستجمعی و قبیله ای است. یهوه، تمام شهر و تمام کشور را مجازات و آواره، و به ویرانی و انهدام تهدید می کند و یا پاداش می دهد. آتش غضب یهوه،تنها پس از استغفار دستجمعی قبیله و بازگشت آنان به سوی یهوه و اجرای تمام دستورات و فرائضی را که مقرر داشته است، تخفیف می یابد و فروکش می کند.

«وقتی که قوم من که به اسم من نامیده شده اند، متواضع شوند و دعا کنند و طالب حضور من باشند و از راه های بدخویش بازگشت کنند. آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود و گناهان ایشان را عفو خواهم کرد.» تواریخ ۱۴/۲-۷

در دوران تبعید و پس از تماس یهود با زرتشتیان، عقاید تازه ای در دین یهود راه یافت. یهوه خدای قبیله ای به خدای یکتا و خالق عالم تبدیل شد. امشاسپندان زرتشتیان، به خدمت یهوه درآمدند واسامی عبری به خودگرفتند. در متن، چهار فرشته به نام های میکائیل، جبرائیل، رفائیل، اورائیل - اوراایل «Uri el» به یهوه ملحق شدند و اندکی بعد سه فرشته، دیگر به اسامی: اسرافیل، عزرائیل - اوهی یل «Uhi el» به جمع مقدسین پیوستند و جمعا هفت فرشته بارگاه یهوه را تشکیل دادند. یهوه که درتوراه خدای آتشین مزاج، حسود و علاقمند به قربانی و دود کباب بود، واجد صفات ملایم تری از قبیل رحم و عدالت شد.

«من رحمت را پسند کردم نه قربانی را و معرفت خداوندی را نه قربانی های سوختنی را» اشعیاء. ولی نژاد پرستی یهوه کماکان به قوت خود باقی ماند. یهوه تنها با قوم یهود میثاق دوستی دارد و یهودیها قوم برگزیده، اوست.

«خداوند اسرائیل را انتخاب کرد تا نور امت ها گردد» اشعیاء

و از آن ها می خواهد تا فرائض او را رعایت کند و مناسک عبادی را به جای آورند. ازجمله عقاید نوینی که از دین زرتشتیان به دین یهود رسوخ کرد، اعتقاد به وجود شیطان است. عقاید یهود قبل از تبعید، درباره وجود شیطان، درسطح باورهای بدائی بشر مربوط به آنیمیزم و ارواح خبیثه بود. ولی پس از بازگشت از بابل، هریمن زرتشتیان در دین یهود به قدرت عالی پرداخت و برای خود سازمانی تشکیل داد. قدرتی در مقابل یهوه به وجودآورد که در رأس آن شیطان با القاب گوناگون متظاهر گردید. زکریا نبی او را اغواکننده و فریب دهنده، مردم می داند که به کمک دستیاران خود اعمال شیطانی انجام می دهد.

قصه، آفرینش وداستان طوفان نوح را درهمین سال ها کاهنان یهودی از اساطیر زرتشتی، سومری- آکادی رونویسی کردندوایمان بوجوددنیای دیگر و روزحسابرسی را از زرتشتیان گرفتند. دانیال نبی درباره، روز رستاخیز می نویسد:

«در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، برخواهد خاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که ازحینی که ملت ها بوجود آمده اند تا امروز نبوده و در آن، هریک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد. بسیاری از آنان که درخاک خفته اند،بیدار خواهند شد. اما دسته ای به جهت حیات جاودانی و دسته دیگر،به جهت خجالت و حقارت ابدی. حکیمان، مثل

روشنائی افلاک خواهند درخشید و آنان که مردمان را به راه عدالت رهبری کرده اند، مانند ستارگان خواهند بود... امّا تو، دانیال، کلام را مخفی دار و کتاب را مهر نما»
دانیال ۱۴/ ۱ - ۱۲

گرچه جسته گریخته مطالبی درباره زنده شدن مردگان در دنیای دیگر، در بعضی از نوشته ها و رؤیاهای انبیاء دیده می شود.

«در آخر الزمان تمام ارواح اعم از نیکوکاران یا بدکاران، در محضر یهوه حاضر می شوند و به محاکمه دعوت می گردند. اشرار را در دوزخ می افکنند و نیکوکاران راهی بهشت خواهند شد. بهشت جایگاهی سبز و خرم با نهرهای جاری و درختان میوه فراوان است و نیکوکاران در آنجا باشادی بسرودن نغمات و ذکر یهوه مشغول خواهند شد.»

ولی این مطالب به حدی محدود، سطحی، نارسا و گنگ و دوران اشاعه، آنها آنقدر کوتاه بود که نتوانست در بدایت امر، در باورهای عمیق یهود جای ثابتی برای خود دست و پا کند. به تدریج و با گذشت زمان، دامنه، تأثیر اعتقادات مربوط به حیات پس از مرگ، بهشت و دوزخ ووجود ارواح راستی و دروغ، گسترش یافت. در تومارهائی که در نیمه، دوم قرن بیستم در صحرالمیت درناحیه کومران پیدا شده، اثر افکار زرتشتیان دربین یهودی ها به خوبی مشاهده می شود:

«از این دوروح همه، فرزندان آدم ریشه گرفته اند. مردم در راه این دو روح گام برمی دارند. آن ها ارواح راستی و دروغند. جایگاه نور، سرچشمه، راستی است و ریشه دروغ، در سرچشمه، ظلمت. امّا خداوند در خرد ناشکوه خویش، دورانی را برای ویرانی تعیین کرده و به هنگام معهود به کیفر خطاهای فرزندان ناراستی، همه، آن ها را نابود خواهد کرد. آنگاه راستی درجهان آشکارخواهد شد.»

فریسیان که با اسنه ها درتماس بوده اند این عقاید را از این فرقه جذب و درباورهای خود وارد نمودند. ولی هنوز راه درازی با عقاید مسلمانان درباره، جهان دیگر و بهشت و دوزخ فاصله بود.

فصل ششم:

انتظار ظهور ناجی

پس از اضمحلال دولت یهودا به دست آشوری ها و اسارت قوم یهود، انبیاء قوم برای جلوگیری ازهم پاشیدگی قطعی بنی اسرائیل و ایجاد نوراُمید دردل های سرخورده و مأیوس، وعده، ظهور ناجی و برقراری مجدد دولت مقتدر یهود را پیش کشیدند.

اصل این فکر، مانند بسیاری از افکار جدید دین یهود، از آئین زرتشتیان و ظهور سوشیانت، ناجی بشریت در آخرالزمان و غلبه، اهورا مزدا براهریمن، اقتباس شده است. مسیح،قبل از تبعید تنها یک لقب و مترادف با برگزیده، خدا بود. درباره، چنین شخصیتی نظرات مختلف درکتاب مقدس دیده می شود. در تورات، کورش شاهنشاه ایران نیز مسیح نامیده شده است. مسیح، گاهی شائول و زمانی داود است و بعضی وقات جریان خوب از فرزندان داود. ولی پس از اسارت و بازگشت به فلسطین، مسیح به فرستاده، مخصوص یهوه اطلاق می شود و کسی است که با قدرت خرق طبیعی خود،همه، دشمنان را سرکوب و حکومت یهوه را برفراز کوه صهیون برقرار و صلح و آرامش را در جهان مستقر خواهد نمود. و تا موقعی که عدالت درجهان برقرار نگردد مسیح آرام نخواهد گرفت.(۱)

وقتی که عیسی به دعوی رهبری مردم برخاست، یهودی ها به امید رهائی از ظلم و جور حکام محلی و سرداران رومی، خیلی زود به گرد عیسی جمع شدند ولی چون با کشته شدن او هیچیک از وعده هائی که در کتاب مقدس به آنان داده شده بود، تحقق نیافت، ترک او و آئین او گفتند. به همین دلیل،یهودی ها، عیسی را به عنوان مسیح موعود نمی شناسند. پس ازگذشت قریب دوهزارو پانصدسال از زمان پیداشدن اندیشه، ظهور ناجی دردین یهود، هنوزدرانتظار ظهورمسیح دقیقه شماری می نمایند.

---

۱ - برای توضیح بیشتر به فصل اول از دین مسیح مراجعه فرمائید.

این افکار، بر روی دو دین دیگر ابراهیمی که دین یهود درداماں خود پرورش داد، تاثیر بسیاری کرد. عیسویان مدعی هستند که عیسی،مسیح موعود، پسر خداست که مجدداُبرای برقراری حکومت خدا،سوار بر ابرها به زمین بازخواهد گشت. و شیعیان، چشم به راه ظهور مهدی، همه روزه از خدا می طلبند تادرفرستادن او تعجیل نماید.

درسال ۱۳۲میلادی یهودی‌ها به گردسیمون بن کوزبا (Simon ben Koseba) گرد آمدند و بر رومی ها شوریدند. این شورش که مورد حمایت روحانیان وقت نیز بود، در ابتدا به موفقیت های بسیاری دست یافت. اورشلیم به تصرف یهودی ها در آمد و در معبد مراسم قربانی برگذار شد. سیمون، مسیح موعود لقب گرفت ولی شکست پایانی آن فاجعه انگیز بود و به قتل عام یهودی ها و ویرانی کامل معبد منتهی شد.

ازآن پس ۳۴ نفردیگر ازیهودی ها به همین ادعا برخاسته اند و دعوی مسیحیت کرده اند که آخرین آن ها موسی لوزاتو(Moses-Hayyin-Luzatto) متوفی به سال ۱۷۷۴ بود.

فصل هفتم:

اعیادوجشن ها

۱ - اولین جشن مذهبی سال نو، به نام عید «کرنا ها» یا «رش رشانه» (Rosh Rasbaneh) و (شروع سال نو) می باشد که درماه های سپتامبر یا اکتبر برگذار می شود. تلمود برای این جشن اهمیت فوق العاده ای قائل است و آن ر ایام داوری می نامد. در روز اول سال نو تعدادی قربانی سوختنی باید تقدیم کرد.

در روزعید، کاهان در کنیسه ها در کرناها و بوق های ویژه ای می دمند و یك دوره، ده روزه برای توبه و ندامت عمومی اعلام می کند ودرده روز جشن،درباره، پیدایش جهان هستی و داوری الهی صحبت می نماید. درکتاب دعای عبرو می نویسد:

«این روزی است که جهان هستی به امر خدا به وجود آمده و روزی است که خد همه، موجودات را برای داوری زنده خواهد کرد.»

براساس سنت دیرین، یهودی ها در این روزها مخلوطی از سیب و عسل می خورند و برای یکدیگر آرزوی سال خوشی می کنند. در روزدهم از سال نو، روزه، کفاره گناهان یا «یوم کیپور» (Yom kipur) است.

«خداوند موسی را خطاب کردوگفت بنی اسرائیل را بگو درماه هفتم در روز اول ماه، روز استراحت شما خواهد بود. روزنواختن کرناها و برپاداشتن محفل مقدس. هیچ کاری انجام نخواهید داد. وهدیه، آتشین به خدا تقدیم خواهید کرد. روزدهم ازماه هفتم روز کفره گناهان است. محفل مقدس برپادارید. روزه بدارید و هدیه اتشین برای خدا بگذرانید. هیچ کار دراین روز نکنید زیرا روز کفاره است.» لاویان ۲۹/۲٤ - ۲۳

«کسانی که رعایت این دستور را نکنند و روزه ندارند و یا کاری انجام دهند باید از قوم خود منقطع و مجازات ببینند.»

۲ - یوم کیپور: روزدهم از سال نو، که به نام یوم کیپور یا روز پوشانش و کفاره، گناهان نامیده می شود، تنها روزی است که روزه داشتن بر یهودی ها واجب گردیده و روزی است که کاهن اعظم با لباس سفید مجاز به ورود به مکان بسیار مقدس معبد و انجام مراسم عبادی در حضور یهوه می باشد.

تمام یهودی ها از پسر و دختر، غلام و کنیز و حتی چارپایانی که درخدمت یهودی ها هستند، استراحت می کنند و مجاز به انجام هیچ کاری نیستند و آتش درخانه، یهودی ها نباید افروخته شود. روزه ازغروب روز نهم ازماه اول سال آغاز و تا غروب روز دهم ادامه دارد. همه باهم و دستجمعی از اعمال گذشته خود توبه و طلب بخشایش می کنند. یهوه نیز عموم مردم را به طور دستجمعی می بخشد.

قربانی های آتشی که باید به جهت عطر خوشبوی دراین روز برای یهوه گذراند عبارتند از:

«یک گاو جوان، یک قوچ و هفت بره، یک ساله بدون عیب برای قربانی سوختنی و سه عشر آرد نرم سرشته باروغن برای هرگاو، دوعشر آرد برای هرقوچ و یک عشر آرد نرم برای هر بره از هفت بره.» اعداد ٦/ ١-٢٩

علاوه بر قربانی های فوق، یهودی ها بز دیگری به نام بز گناه تحویل کاهن می دادند تا کاهن آن را برای عفریت صحرا یا «ارازل» رها کند. قبل از آزاد کردن بز، تمام حضار دست بر سر بز می مالیدند و معتقد بودند که بدین طریق تمام گناهان خود را به بز منتقل کرده و بزآن ها را با خود به صحرا خواهد برد.

امروزه که معبدی وجود ندارد و تقدیم قربانی به یهوه میسر نیست، کفاره، گناهان از راه توبه و عبادت و روزه داری انجام می گیرد. معتقدین متعصب، ۲٤ ساعت روزه می گیرند، جامه، سفید به علامت پاکی نفس و کفن میت می پوشند. بیشتر وقت خود را درکنیسه، درحال عبادت و خواندن دعا می گذرانند و درپایان روز پس ازگشودن روزه، خود را چون طفل نوزاد مبرا از هرگناهی تصور می کند.

۳ - در روز پانزدهم از ماه اول، یعنی ٥ روز پس از یوم کیپور، عید سایبان ها (Tabernacles) یا سوکت (Sukkot) است.

«در روز پانزدهم از ماه هفتم محفل مقدس برای شما باشد. هیچ کار خدمت مکنید و هفت روز برای خداوند عید نگه دارید.» اعداد ۱۲ - ۲۹

این جشن یکی از سه جشن برداشت محصول است که یهودی ها، از کنعانیان

قتبس کرده اند. دو جشن دیگر به نام های پنتاکوست (Pentacost) و پس ور (Pass - over) معروفند. درجشن سایبان ها، یهودی ها خاطرات روزهای مسافرت و سرگردانی دربیابان های سینا و اینکه خداوند چگونه درطول مدت چهل سال مایحتاج آن هارا فراهم می نمود، زنده می کنند. سایبان هاویاپناهگاه های موقتی، ازشاخه های درختان،درباغچه منازل خود ویانزدیک کنیسه ها برپامی نمایند. درآنجا غذای روزانه خودرا می خورند و درصورت مساعد بودن هوا، شب رادرهمان محل بیتوته می کنند.

انبوه قربانی های سوختنی و هدیه های آشتینی که باید درایام جشن بر ی یهوه گذراند، در سفر اعداد از شماره ۱۳ تا ۴۰ باب ۲۹، از اشتهای سیری ناپذیر یهوه و اشتیاق خداوند به بوئیدن هوای آمیخته با دود چربی و پیه حکایت می کند. درطول مدت جشن که هشت روز ادامه دارد، علاوه برقربانی های سوختنی دائمی و هدیای آردی و ریختنی روزانه و ماهانه، که قبلا دستور داده شده و طبق معمول باید رعایت گردد، باید تعداد ۷۱ گاو، ۱۵ قوچ، ۱۰۵ بره، یك ساله و ۸ راس بز کفاره گناهان، به عنوان هدایای سوختنی، و برای هرگاو سه عشر ایفه، برای هرقوچ دوعشرایفه و برای هربره یك عشر ایفه آرد نرم آمیخته به روغن زیتون، به کاهن معبد به عنوان هدایای آردی و ریختنی داد.

ین جشن ها دراعصار قدیم به شکرانه، برداشت محصول انگور و ساختن شراب در کنعان، دربرابرالهه باروری (Starte) برپا می شد. یهودیان دراین ایام کنیسه هارا تزئین می کنندوبردرودیوارآن انواع گل هاو برگ درختان میوه وتاك آویزان می نمایند.

۴ - روزآخر عید سایبان ها، روز سمخات (Simkhat - Torah) (شادی قانون) است. تومارهای توراه را از صندوق خارج می کنند و بر دیوار کنیسه می آویزند. در این روز، قسمت پایانی توراه را قرائت، ۵۲ بخش را تکمیل و قسمتی ز سفر پیدایش را نیز برای شروع دور جدید،می خوانند. سپس تومارهای توراه را با شادی و جشن توأم با رقص و آواز، درمحوط سینا گوگ به گردش در می آورند

چهارجشن رش رشانه، یوم کیپور، سوکت و سمخات توراه، درماه تیشری یعنی درماه اول سال معمول می گردد.

۵ - جشن نورها (Hanukkah) حنوخ، درماه دسامبر و مصادف با ایامی است که مسیحی ها جشن تولد مسیح را برپا می دارند. جشن نورها به یادبود عبه مکابی ها (Maccabeus) بریونانی ها و برپائی مجدد مراسم معبدی درسال ۱۶۴ قبل

ارمیلاد، گرفته می شود و مدت ان هشت روز است. بسیاری از خانواده های یهودی، شمعدان های هشت شاخه ای به نام منوره (Menorah)، روشن می کند. این شمع دان ها، در حقیقت دارای نه شاخه هستند و از شاخه، نهم برای برافروختن شمع در هشت شاخه، دیگر استفاده می شود. هر روز جشن، یک شمع روشن می کند به نحوی که درپایان جشن، هر هشت شاخه شمعدان افروخته خواهد بود.

۶- درماه فوریه یا مارس، جشن دیگری به نام جشن قرعه ها (Purim) برپا می شود. برای توجیه ربانی این جشن، یهودی هابه ابداع داستانی دست زده اند و آن رامنسوب به رهائی یهودی ها از کشتار دستجمعی درزمان خشایارشاه، شاهنشاه ایران می دانند، که البته باید آن را فاقد پایه و اساس تاریخی تلقی کرد.کلمه پوریم، اشاره به توطئه ایست که هامان،مشاورو وزیر خشایارشاه،برای کشتن تمام یهودی های مقیم قلمرو سلطنت خشایارشاه چیده بود. و مردخای توانست به توسط استر، دختر خوانده خود که ملکه، ایران شده بود،توطئه، هامان را خنثی نماید، هامان و تمام دستیاران اورا به دست شاهنشاه ایران نابود سازدوخودبه عنوان مشاور شاهنشاه، جانشین هامان شود.

دراین روزدرکنیسه ها،صحیفه استر ازکتاب مقدس یهودرا می خوانند و هرگاه نام هامان برده می شودبچه های حاضردرکنیسه،سروصدامی کنندوپای خودرا به شدت به زمین می کوبند.درمنازل،ازروزهای میهمانی وجشن است.لباسهای عجیب می پوشند و شیرینی مخصوصی به نام هامان تاش (Haman Taschen) می خورند.

۷ - پساخ (Pesach) «فصح»، این جش بزرگترین عیدیهود است و تقریبا مصادف با جشن ایستر(Easter) مسیحیان، از قبر برخاستن و صعود عیسی به آسمان ها، پس ازمصلوب شدن است. این جشن یادبودی است ازآزادی بنی اسرائیل از اسارات فرعون.تورات، این جشن را ازسنن بسیارقدیمی شبانان صحاری بین دو رودخانه، دجله و فرات تادریای مدیترانه‌اخذ کرده است. دربین قبایل رمه پرورصحراگرد،رسم براین بود که هرسال اولین بره ای که درگله به دنیا می آمدبه راه خدا قربانی می کردند. گوشت قربانی را تمام اهل قبیله به نشانه، پیمان وحدت و اتحاد، کبابی می خوردند.خون آن را برای طرد اجنّه و شیاطین،به دیرک چادرها می مالیدند. تورات،جشن بهاره چوپانان را با مراسم درو دهقانان،درهم امیخته وازآن جشنی به نام پساخ یاوورعیدخداوند بوجود اورد. این جشن به مدت هفت روز ادامه دارد. و درچهاردهم ماه، هرخانواده بره ای قربانی می کند و خون ان را به چارچوب منزل و یا دیرک خیمه می مالد و آن را تجدید

پیمانی با یهوه می پندارد.

درشامگاه آغاز جشن، خانه را به دقت جستجو می کنند، تا مبادا خمیرمایه ای درگوشه و کنار آن درنهفتی مانده باشد. مدت هفت روز، به یاد ایامی که بنی اسرائیل نان بندگی درمصرمی خوردو درحقیقت بنا بر سنت قدیمی دهقانان، نان فطیر (metzah) مصرف می کنند ازهمین نظرجشن راگاهی جشن «نان فطیر» می نامند.

درشامگاه نخستین روزجشن،که آن را عید سدر (Seder) می نامند، تمام افراد خانواده دور هم جمع می شوندبانظم و ترتیب خاصی که درسیناگوگ برای انجام مراسم عبادی معمول است، می نشینند. پدر خانواده فصلی ازسفر خروج را می خواند. جوان ترین فرزندخانواده ازپدرمی پرسد: «چرا امشب باشب های دیگر تفاوت دارد؟» وظیفه پدر است که حوادث مربوط به سفر خروج تورات را برای بچه ها حکایت کند. و بگوید.

«این قربانی فصح خداوند است که ازخانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زدوخانه های مارا خلاصی بخشید» خروج ۲۷ - ۱۲

سنت براین است که در سرمیزغذا یك محل خالی با سرویس کامل غذاخوری و گیلاس و شراب،برای پذیرائی از الیا (Elijah) که در عصر ظهور مسیح خواهد آمد، نگه می دارند.

گوشت بره قربانی را باید درهمان شب، کبابی و با عجله خورد و از آن برای روز بعد چیزی نباید نگه داشت. هرچه باقی ماند باید به آتش سوخته شود

غروب روز پایان جشن، مجددا تمام اعضای خانواده دورهم جمع می شوند و پدر خانواده آنان را برکت می دهد. قربانی های سوختنی یهوه،در روزهای فطیر عبارتند از دوگاو جوان و یك قوچ و هفت بره نر یك ساله بی عیب، یك نر به انضمام هدیه آردی و هدایای ریختنی. اعداد ۱۹- ۲۸

۸ - پنتاکوست (Pentacost) تا چهل و نه روز بعد از سدر، هیچگونه جشن و مراسم عروسی نباید برپا کرد در روزپنجاهم، جشن شاباعوت یا جشن هفته هست که به یونانی آن را پنتاکوست می گویند. این جشن دراصل همان جشن نوبرها برد کنعانیان بوده که یهودی ها ازآنان اقتباس و آن را روز نزول تورات درکوه سینا قلمداد نموده اند. این روز نیز تعطیل عمومی است و نباید هیچ کاری انجام داد. این روز را یهودی ها در اجتماعات و یادکر اوراد و ادعیه می گذرانند

۹ - در روزنهم از ماه اب (Tishah B'Av)، تقریبا مصادف با نیمه های

جولای و اگوست. قوم یهود خرابی معبد اورشلیم به دست رومی ها درسال ۷ میلادی را یاد می کنند. بعضی از یهودی ها حتی ارتباطی بین این روز و اولین ویرانی معبد درسال ۵۸٦ قبل از میلاد، به دست بخت النصر، نیز برقرار می کنند. این روز درنظر یهودی ها روزماتم و روزه غیر رسمی است. تمام زینت هارا از کنیسه برمی دارند.

۱ سبث. شنبه ازروزهای مقدس یهود است. تورات در موارد عدیده قداست این روز را به یهودی ها خاطر نشان نموده است.

«روز سبث رایاد کن و آن را مقدس بدار. شش روز مشغول کارباش و همه، کارهای خودرا انجام بده. اما روز هفتمین، سبث یهوه خدای توست درآن روز هیچ کارمکن. تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیز و بهیمه ات و مهمان تو که در درون دروازه های تو باشد. زیرا که خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن هست در شش روز ساخت و در روزهفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روزهفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس کرد.» خروج ۹/۱۲ - ۲۰

انجام هرنوع کاری حتی افروختن آتش درخانه ها ممنوع است. برای تخلف از این دستور، تورات مجازات مرگ پیش بینی کرده است.

«پس سبث را نگاه دارید زیرا که مقدس است و هرکه آن را بی حرمتی کند هرآینه کشته شود.» خروج ۱٤ - ۳۱

«چون بنی اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که هیزم جمع می کرد. اورا نزد موسی و هارون و تمام جماعت آوردند. او را درحبس نگاه داشتند. زیرا که اعلام نشده بود که باوی چه باید کرد. خداوند به موسی گفت:این شخص البته کشته شود. تمامی جماعت او را بیرون ازلشگرگاه باسنگ ها سنگسارکنند.» اعداد ۳٦/ ۳۲- ۱۵

روز شنبه، در نظر یهودی ها،روزشادی و صلح کامل است و نقش بزرگی درنگه داری و اتحاد قومی یاری کرده است. سبث با غروب آفتاب روزجمعه آغاز می شود. مادرها به نشان آغاز جشن درخانه ها شمع می افروزند. روزشنبه پدران با پسران خود درمراسم عبادی سیناگوگ شرکت می کنند. در مراجعت، پس ازخواندن کلماتی از فصل ۳۱ ضرب المثل ها، به اطفال صغیر و زن خود برکت می دهند.سپس تمام مدعوین غذائی را که روز قبل فراهم شده،می خورند. در سر سفره قبل از خوردن غذا، پدر به نان (چالا Challah)و به شراب برکت می دهد و آن را بین افراد خانواده تقسیم می کند. یهودی های متعصب در روز سبث به هیچ کاری دست نمی زنند و تمام روز را

درمنزل استراحت می نماید. گرچه نباید در خانه ها آتش افروخته شود، ولی آتشی که از روز قبل روشن شده-همچنان فروزان خواهد ماند. بعضی از یهودی ها برای کارهای روز به که خود مجاز به انجام آن نیستند، مستخدمی(Shabbos goy) استخدام می کنند. مسافرت های دوره‌در روز شنبه بر یهودی ها مجاز نیست. کسانی که با کشتی مسافرت می کنند، روز شنبه از کشتی خارج نمی شوند و همچنان درکشتی می مانند. یهودی های متعصب، معمولامنازلی درمجاورت سیناگوگ برای سکونت خود و خانواده اختیار می نمایند، و با مسافت بین منزل و سیناگوگ را پیاده طی می کنند. چون روز شنبه راندن اتومبیل و یا استفاده از وسائط نقلیه، عمومی بریهودی ها مجاز نیست. این ممنوعیت ها برای یهودی ها نه تنها مشکلاتی ایجاد نمی کند، بلکه به نظر آنان، باعث رهائی از خستگی های حاصل از کوشش در زندگی شش روزه نیز می باشد. شنبه روزی است که او می تواند کاملا از هرکاری کناره بگیرد و به تجدید قوای جسمی و روحی خود بپردازد.

غروب روز شنبه، اعضای خانواده برای انجام تشریفات مذهبی مختصری مجددا به دورهم جمع می شوند. پس از نوشیدن شراب ومقداری شیرینی، پدر خانواده به زن و اطفال خود برکت می دهد.

ماه های دوازگانه یهود عبارتند از

۱- تیشری	Tishrei	(معادل سپتامبر یااکتبر)
۲- حشوان	cheshvan	
۳- کیس لی	Kisley	
۴- تِوِت	Teves	
۵- شوات	Shevat	
۶- آدار	Adar	
۷- نیسان	Nisan	
۸- ایار	Iyar	
۹ - سیوان	Sivan	
۱۰ - تموز	Tammuz	
۱۱ - اب	Av	
۱۲ - الول	Ellvl	

فصل هشتم:

مراسم عبادی روزمره یهود

پایه، اعتقادات مذهبی یهود بر « شما Shema بشنو» گذاشته شده است.

«بشنو ای اسرائیل، یهوه خدای ما، یهوه واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود دوست بدار. این سخنانی که من امروز به تو امر می کنم در دل داشته باش و آن هارا به پسرانت به دقت تعلیم ده و حین نشستنت درخانه و راه رفتنت و وقت خوابیدن و با برخاستنت، ازآن ها گفتگو کن و آن ها را بر دست خود برای نشانی ببند و در پیشانی دربین دو چشمانت بگذار. در چارچوب درخانه ات و بر دروازه های خانه ات بنویس.» تثنیه ۹/۴-۹

هرفرد متعصب یهودی، پرستش یهوه را دراطاعت از اوامر او می داند. از این نظرتوراه (آموزش)درنظر او دردرجه اول اهمیت قرار دارد و توراه را منعکس کننده دستوراتی می داند که یهوه در حدود سه هزار سال قبل درکوه سینا به موسی وحی نمود.

گرچه بسیاری از یهودی ها امروزه چندان پای بند اجرای مراسم مذهبی نیستند وعده ای نیز کوشش می کنند مقررات توراه را با زندگی قرن بیستم هم آهنگ سازند، ولی یهودی های متعصب دراطاعت از اوامر توراه، پایبندی و سرسختی عجیبی از خود نشان می دهند و کلمات آن را به گونه ای تعبیر و تفسیر می کند که بر سایر مردم، حتی غیریهودی ها و پژوهشگران مذهبی، معنا و مفهومی ندارد.

هر دسته از یهودی ها متعلق به کنیسه (Synagogue) خاصی هستند. کنیسه، سیناگوگ، ترجمه یونانی از لغت (Bet Hakeneset) عبری و به معنای محل ملاقات است. اصل و ریشه این لغت معلوم نیست و احتمالا از دوران اسارت یهود در بابل و در زمانی که اجتماع یهودی ها درمعبد امکان ناپذیر بود رواج پیدا کرده است و پس از بازگشت از اسارت، یهودی ها سیناگوگ را به عنوان محلی برای تعلیمات مذهبی و مطالعه تورات بر گزیدند. در طول تاریخ یهود سیناگوگ وظیفه مهمی از نظر حفظ اتحاد و یگانگی قوم یهود بر عهده داشته است. مهم ترین بخش داخلی سیناگوگ، محفظه ای است که به طرف اورشلیم ساخته می شود. در داخل محفظه، طومارهای تورات که روی پوست به زبان عبری نوشته شده، با پوششی از ابریشم و یا مخمل روی دوری شده و تزئینات دیگری از قبیل تاج و سینه بندی از سنگ های قیمتی، نگهداری می شود. بلافاصله دربرابر محفظه، چراغی وجود دارد که همیشه فروزان است. در وسط سیناگوگ، سکوی بلندی برای اداره مراسم عبادی و قرائت تورات وجود دارد. مراسم عبادی، برحسب ترتیبی که در کتاب دعا (سیدور Siddur)، نوشته شده ست، برگدار می گردد. عبادت کنندگان، درسیناگوگ سرهای خود را با کلاه، عرقچین و امثال آن می پوشانند. زن ها روسری به سر می کنند. در سیناگوگ های یهودیان متعصب، زنان و مردان در صفوف جدا از هم می نشینند.

هر روز شنبه، در موقع اجرای مراسم عبادی، محفظه با تشریفات کامل باز می شود و طومارهای تورات را بر سردست در دور سیناگوگ به گردش در می آورند و قسمت هائی از تورات را به زبان عبری و با ترنم قدیم می خوانند. تورات را به ۵۲ بخش تقسیم کرده اند و هرشنبه بخشی از آن را ضمن سایرادعیه و اوراد می خوانند. به نحوی که در روز جشن سمحات (Simkhat)، یك دورکامل تورات خوانده شده ودور مجدد آغاز می شود. وقتی که قرائت به پایان رسید، طومارمجدداً با همان تشریفات به دور سیناگوگ به گردش در می آید. سپس درداخل محفظه تا روز شنبه هفته آینده نگهداری می شود. جمعیت حاضردرسیناگوگ ممکن است، برای ابرازسرسپردگی و ستایش کلام خدا، باگوشه شال دعا (تالیت Tallit)طومارها را لمس کنند و آن را ببوسند.

مراسم عبادی به وسیله کارار (Chazzan) برگزار می شود و رابی ها وظیفه ای دربرگذاری مراسم ندارند. بلکه تعلیمات ایمانی یهودی ها و پاسخ به سئوالات مذهبی، به عهده رابی هاست. رابی هاتنها پس ازدیدن دوره تعلیماتی مذهبی کافی و آموزش

کامل توراه می تواند او بار رابی استفاده نماید.

وقتی پسری به هشت روزه عمر خود رسید،باید ختنه شود. ختنه ممکن است توسط طبیب و جراح متخصص و یا به وسیله کسانی به نام موهل (Mohel)، که قانونا مجاز به عمل ختنه می باشند، انجام گیرد. پس از ختنه نامی از اسامی عبری برای طفل انتخاب می شود که درمواقع عروسی و مرگ به ان نام نامیده می شود. در سنین کودکی، مادر مسئول تعلیمات مذهبی طفل است. به محض این که طفل قادر به سخن گفتن شد، مطالب « شما Shema » به او آموخته می شود. در پنج سالگی پس از اتمام کلاس درس روزانه، او را به سیناگوگ برای فراگیری تعلیمات مذهبی می فرستند. یکی از مواد دروس سیناگوگ، فراگیری زبان عبری و قرائت توراه است. برای دختران، مخصوصا آموزش این مطلب که چگونه باید خانه، یک یهودی را اداره کرد، در درجه، اول اهمیت قرار دارد.

در نخستین شنبه، پس از آن که پسر به سن ۱۳ سالگی رسید،باید توماری از توراه را برای اولین مرتبه حین اجرای مراسم مذهبی درسیناگوگ بخواند. پس از انجام مراسم مذهبی، معمولا جشنی از دوستان و اعضای خانواده برپا می شود. از این لحظه به بعد پسر (Barmitzah)،شخصا مسئول انجام کلیه وظائف مذهبی خود به عنوان یک فرد یهودی خواهد بود و ممکن است در جلسات آزاد دستجمعی در دعاهای عمومی (Minyan) از او نیز دعوت به عمل آید. دختر یهودی،خود به خود در دوازده سالگی به سن بلوغ می رسد و (Bat - Mitzvah) خوانده می شود. در بعضی از سیناگوگ ها برای دختران نیز مراسمی به این مناسبت برپا می کنند.

مؤمنین و متعصبین به آئین یهود، سه بار در شبانه روز، صبح، بعداز ظهر و شب در خانه، خود و یا در سیناگوگ دعا می خوانند. به هنگام دعا خوانی سر خودرا باکلاه های معمولی ویاسرپوشی به نامهای یارملکا (Yarmelka) وکی پا (Kippah) می پوشانند،حتی وقتی که ازمنزل خارج می شوند، سرخودرا به نشان احترام به خدامی پوشانندوبه هنگام ورودبه منزل ازبرابر مزوزا (Mezuzah) می گذرند. مزوزامعرف یکی دیگر ازتعهدات دینی یهودنسبت به یهوه و متشکل از توماری از نوشته های توراه با « شما » تثنیه ۹/٤-٦) است که برروی پوست نوشته شده و در داخل محفظه، چوبی و یافلزی درسمت راست در،ودرهریک ازاتاق های محل سکونت نصب می گردد.

در دعاهای صبحگاهی ممکن است شال دعا (Tallit) بردوش بیفکند. شال دعا معمولا دارای ریشه هائی در چهار جهت به علامت اطاعت از فرامین ده گانه تورات می باشد. در دعاهای روزانه ممکن است حقه چرمی (Tephillin) که بر روی آن آیاتی از تورات (معمولا شماره های ۱ تا ۱۰ از باب ۱۳ خروج و شماره های ٤ تا ۹ از باب ٦ سفر تثنیه و یا شماره های ۱۳ تا ۲۱ از باب ۱۱سفر تثنیه) نوشته شده است، به بازو و یا پیشانی خود ببندند.

فصل نهم: فرزندان آدم ناموسی

چاپ های قدیم کتاب مقدس یهود، معمولا حاوی پیشگفتاری بودند که تاریخ حوادث مهم را از زمان آدم تا عصر حاضر مشخص و خلقت ادم را در حدود ۴۰ قرن قبل از تولد عیسی می نوشتند. چون با اکتشافات علمی دوقرن اخیر، صحت این تواریخ مردود شناخته شد، درچاپ های جدید از ذکر آن ها خودداری می شود.

تقویم کتاب مقدس یهود از آدم تا ابراهیم.

اسم	تاریخ تولد	سن عمر	تاریخ وفات
آدم	-	۹۳۰	۹۳۰
شیث	۱۳۰	۹۱۲	۱۰۴۲
انوش	۲۳۵	۹۰۵	۱۱۴۰
قینان	۳۲۵	۹۱۰	۱۲۳۵
مهلائیل	۳۹۵	۸۹۵	۱۲۹۰
یارد	۴۶۰	۹۶۲	۱۴۲۲
خنوخ	۶۲۲	۳۶۵	۹۸۷
متوشالح	۶۸۷	۹۶۹	۱۶۵۶
لمک	۸۷۴	۷۷۷	۱۶۵۱
نوح	۱۰۵۶	۹۵۰	۲۰۰۶
سام	۱۵۵۶	۶۰۰	۲۱۵۶
ارفکشاد	۱۶۵۸	۴۳۸	۲۰۹۶
شالح	۱۶۹۳	۴۳۳	۲۱۲۶
عابر	۱۷۲۳	۴۶۴	۲۱۸۷
فالج	۱۷۵۷	۲۳۹	۱۹۹۶
رعو	۱۷۸۷	۲۳۹	۲۰۲۶
سروج	۱۸۱۹	۲۳۰	۲۰۴۹
ناحور	۱۸۴۹	۱۴۸	۱۹۹۷
تارح	۱۸۷۸	۲۰۵	۲۰۸۳
ابراهیم	۱۹۴۸	۱۷۵	۲۱۲۳

قبل از شروع داستان شخصیت های مهم تورات براساس کتاب مقدس توجه خوانندگان عزیز را به این نکته اساسی جلب می نمائیم که هیچ دلیل تاریخی برای اثبات این مطلب که نوح، ابراهیم، یعقوب و موسی شخصیت های حقیقی بوده اند و روزی در این دنیا زندگی می کرده اند، در دست نیست. تورات و سایر کتب مذهبی که مطالب خودرا از تورات رونویسی کرده اند، تنها مدارکی هستند که در آنها شرح زندگی این افراد دیده می شود. ولی در هیچ یك از این کتب نیز، نامی از هیچیك از شخصیت های تاریخ حقیقی دیده نمی شود تا کوچك ترین دلیلی برتائید مطالب کتب مذهبی باشد. تحقیقات باستان شناسی نیز، شاید به علت بی اهمیت بودن شخص، شانی بر اثبات وجود این شخصیت ها، در تاریخی که تورات مدعی حیات آنان است، به دست نمی دهد. برعکس، اختلافات زیادی که در روایت هرداستان درکتب مختلف مذهبی دیده می شود، خود دلیلی برافسانه و موهوم بودن داستان است. به ناچار افسانه، زندگی این شخصیت ها را به طور خلاصه،ولی با حفظ کلیه نکات و مطالب اساسی، از تورات نقل می کنم.

الف - نوح :

برطبق تقویم یهود در کتاب مقدس، نوح پسر لمك و نفر دهم از اولادان آدم است که در سال ۱۰۵۶ پس از خلقت زمین به دنیا آمد و نهصدو پنجاه سال عمر کرد و درسال ۲۰۰۶ بعدازخلقت، ازدنیا رفت.

«چون خداوند دید که شرارت انسان در روی زمین افزایش یافته و تمام توجه و دل او به سوی بدی و شرارت گرایش یافته است، ازآفرینش انسان در روی زمین پشیمان شد و دل او به درد آمد. خداوند گفت من از روی زمین انسانی را که خلق کرده ام محو خواهم نمود و با او همه، بهائم و خزندگان و پرندگان آسمان را محو می کنم چون که از خلقت آن ها پشیمانم. ولی نوح درچشم او التفات یافت.» پیدایش ۹/ ۵ - ۶

«خداوند به نوح گفت که زمین به سبب انسان پر ازظلم شده است من آنان را بازمین هلاك می کنم. پس برای خود کشتی از چوب سرو و حجرات درکشتی بنا کن و درونش و بیرونش را باقیر اندود کن. تو و پسرانت و زوجه ات و همسران پسرانت با تو به کشتی خواهید رفت. از تمام حیوانات از پرندگان از انواع آن ها و ازحشرات از هرکدام یك جفت نروماده باخود به کشتی ببر و زنده نگه دار.» پیدایش ۲۱ - ۱۴-۶

«. وازهمه بهائم پاك هفت نر و هفت ماده بگیر و از بهائم ناپاك دو نر و دو ماده

و از پرندگان آسمان هفت نر و هفت ماده.» پیدایش ۴ ۲ ۷

نوح طبق دستور یهوه خداوند عمل کرد. بعداز هفت روز آب طوفان به زمین آمد. در روز هفدهم از ماه دوم تمام چشمه های دره ها و روزنه های آسمان گشوده شدند. نوح و زنش و پسرانش و همسران پسرانش با حیوانات گوناگون و پرندگان و خزندگان و حشرات به کشتی درآمدند. یهوه درکشتی را پشت سرنوح و همراهان او بست. باران چهل شبانه روز بارید. آب ها رو به افزایش رفت و کشتی نوح روی آب حرکت می کرد. طوفان چهل روز بر روی زمین آمد و آب همی افزود.» پیدایش ۱۷/ ۱۱- ۷

«آب برزمین زیادوزیادغلبه یافت تاآنکه همه کوههای بلندکه زیرآسمان ها بودند مستورشدند وپانزده ذراع بالاترآب غلبه یافت وکوههامستور شدند.» پیدایش۱۹-۷

« . . و هرموجودی که بر روی زمین بود محو شدند.» پیدایش ۲۳- ۷

«خداوند نوح و همه حیواناتی را که با وی درکشتی بودند به یاد آورد. بادی برزمین وزانید و آب ساکن شد. چشمه های دره ها و روزن های آسمان بسته شد و باران از آسمان ایستاد و رفته رفته آب از روی زمین برگشت و بعد از انقضای ۱۵۰ روز آب کم شد.» پیدایش ۴/ ۱-۸

«درروزهفدهم ازماه هفتم کشتی برکوه های آرارات قرارگرفت.» (۱) پیدایش ۴-۸

«در روز اول از ماه دهم قله های کوه ها ظاهر گردید.» پیدایش۶-۸

پس از چهل روز نوح دریچه کشتی را بازکرد و زاغ را رها کرد. ولی زاغ پس از اندکی بازآمد. پس از آن کبوتررا رها کرد.کبوتر چون نشیمنی نیافت،برگشت. هفت روز بعد بازکبوتر را ازکشتی رهاکرد.در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت. درحالی که برگ زیتون تازه ای درمنقار داشت. هفت روز دیگر باز کبوتر را رها کرد و او دیگر برنگشت. در روزاول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشت و نگریست و اینک روی زمین خشک بود.» پیدایش۱۴/۷-۸

« . . و درروزبیست وهفتم ازماه دوم زمین خشک شد.» (۲) پیدایش۱۵-۸

---

۱ - به عبارت ساده تر کشتی نوح دوماه و نیم قبل از پیداشدن قلل کوه ها از زیرآب، برقله کوه آرارات قرارگرفته بوده

۲ - به این ترتیب، خود یهوه هم درست به خاطر ندارد که زمین درچه ماهی خشک شد روزاول از ماه اول یا اواخر ماه دوم؟

«نوح مذبحی برای خداوند ساخت و ازهمه حیوانات پاک و پرندگان پاک قربانی های سوختنی برمذبح گذراند و خداوند بوی خوش بوئید ودردل خود گفت بعد از این زمین را به سبب انسان لعنت نکنم. زیرا افکار انسان قلبا و ازجوانی فاسد است.»
پیدایش ۲۲/ ۲۰-۸

محققین بعلت آشفته و مغشوش داستان و جملات متناقض و تکراری را دلیل برآن می دانند که داستان نوح یک پاره و به قلم یک نفر نوشته نشده و شاید بارها در آن تجدید نظرشده تا به صورت کنونی درآمده است.

طبق روایت تورات، طوفان درسال ششصدم از حیات نوح اتفاق افتاده است. با توجه به این که پژوهشگران بر اساس تقویم یهود، دوران زندگی ابراهیم را در حدود سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد عیسی حدس می زنند، طوفان نوح بایستی در حدود بیست و دوقرن قبل از میلاد اتفاق افتاده باشد. از طرف دیگر طبق اسناد و مدارک تاریخی که در دست است، به طور قطع و یقین می دانیم که درآن دوران تمدن های بزرگی در مصر، بین النهرین و چین درحال شکوفائی بوده و مردمانی زندگی می کرده اند که تمدن خود را بدون وقفه به نسل های بعدمنتقل کرده اند. اگر آنگونه که تورات مدعی است، از آمدن طوفان انهدام کلی بشریت (به استثنای نوح و پسرانش) در سراسر کره، زمین مورد نظر خداوند بوده و آب طوفان در تمامی سطح کره، زمین از بلند ترین قلل کوه ها نیز پانزده ذراع فراتر رفته، پس چگونه این مردمان زندگی عادی خود را بعد از طوفان به نسل های بعد منتقل نموده اند و هیچ گونه انقطاع و انفصالی در تداوم وتوالی تاریخ آن ها دیده نمی شود؟

براساس تقویم یهود،نوح درسال ۱۰۵۶پس ازخلقت بدنیاآمدو وقتی که ششصدساله بود،طوفان اتفاق افتادونسل بشرو تمامی موجودات زنده(به استثنا،آنان که درکشتی نوح بودند)تماماً ازروی زمین محوشدند.۲۹۲سال پس ازطوفان، یعنی درسال ۱۹۴۸پس ازخلقت،ابراهیم به دنیا آمد.تورات تمام ماجرای طوفان ونابودی کامل نسل آدم را به بوته فراموشی می سپاردوشرح مفصلی درباره موطن اصلی ابراهیم، مهاجرت او به حران و مصر و حضوراودردربارفرعون مصر،جنگ باکدرلاعُمرشاه می کند. کدام یک ازاین دونوشته تورات حقیقت دارد؟چگونه ممکن است پس ازگذشت قریب سه قرن از طوفان عظیم نوح و نابودی کامل بشریت ازسطح زمین، ازنسل سه پسرنوح چنین مردمانی درسراسرخاورمیانه ومصرپیداشده ودرشعارومصربساط سلطنتو فرعونی بربا

نموده باشند

برطبق نوشته، توراة:

«خداوند به نوح گفت تو و تمامی خانه ات به کشتی درآئید و ازهمه، بهائم پاك هفت نر و هفت ماده با خود بگیر و ازبهائم ناپاك دو نر و دوماده و ازهمه پرندگان نیز هفت نر و هفت ماده باخود به کشتی بر و اذوقه کافی برای انها فراهم کن و نوح موافق خداوند که او را امر فرموده بود عمل کرد.» پیدایش ۱/۶-۷

دانشمندان، تازمان حاضر یك میلیون و دویست و پنجاه هزار نوع مشخص از جانوران و گیاهان روی زمین را طبقه بندی و هریك ازاین طبقات را به صدها طبقه کوچکتر تقسیم نموده اند. تعدادی ازاین حیوانات و پرندگان صحرا درناحیه کوچکی ازکره زمین،که شاید هزارهاکیلومتر ازفلسطین دورباشد، زندگی می کنند.چنانچه خرس کوالاKoalo وکانگارو فقط دراسترالیا، شترمعروف به الپاکاAlpaca و لاما صحرا درامریکای جنوبی و میمون موسوم به سی فاکا Sifaka تنها و تنها درجزیره ماداگاسکاریافت می شوند.حال، پاسخ این سئوال که چگونه نوح توانسته است چهارده نمونه از کلیه، حیوانات پاك و چهار نمونه از تمامی حیوانات ناپاك و چهارده نمونه از پرندگان آسمان را صید و جمع آوری نماید وآذوقه، کافی برای تغذیه یك سال آن هارا فراهم آورد وهمه را دریك کشتی به عرض وطول ۳۰x۵۰x۳۰۰ذراع جای دهد؟ خنده آور به نظر می رسد.

داستان نوح یکی از افسانه هائی است که قوم یهود درمدت اسارت خود دربابل از اساطیر سومری - آکادی اقتباس و برای تثبیت شجره نامه، قوم خود مفید تشخیص داده و با تغییر اسامی به نام های عبری، افسانه را به عنوان یکی ازمحرات تاریخی یهود،درکتاب مقدس نقل کرد.

ب - ابراهیم

بنا به نوشته توراة، ابراهیم نیای بنی اسرائیل پسر تراح (Terack)، درسال ۱۹۴۸پس ازخلقت جهان به دنیا آمد و ۱۷۵ سال عمر کرد. او نفر بیستم به خط مستقیم از اولادان ادم است. مورخان براساس مطالب توراة، زمان حیات ابراهیم را با ضریب اشتباه بسیارکم، در حدود بیست قرن قبل از میلاد عیسی حدس می زنند

نام ابراهیم در ابتدا ابرام و سارا خواهر ناتنی او زن او بود. تراح پسر خود ابرام،

لوط برادرزاده ابرام، و عروس خود سارا را برداشت و از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند. در حران توقف نمودند. تراح، در حران به پدران خود ملحق شد و خداوند به ابرام گفت:

«از خانه پدرخود به سوی زمینی که به تو نشان می دهم بیرون شو از تو امتی عظیم پدید خواهم آورد و تو را برکت می دهم»

پس ابرام بازن و برادرزاده خود و همه، اموال و اندوخته ها، به طرف مقصدی که خداوند به او گفته بود حرکت کرد. به زمین کنعان رسید. درناحیه، سیشم (Sichem) خداوند براو ظاهر شد و گفت:

« این سرزمین را به اولاد تو خواهم داد.»

ابرام درآن محل مذبحی برای خدا ساخت. سپس به طرف کوهی درمشرق بیت ال (خانه خدا) کوچ کرد. قحطی بزرگی اتفاق افتاد وابرام به ناچار به مصر رفت (۱)، قبل از ورود به خاک مصر، به زن خود سارا گفت:

« تو زن نیکو منظری هستی، چون اهالی مصر تورا ببینند گویند این زوجه، اوست پس مرا بکشند و تورا زنده نگه دارند. پس بگو که تو خواهر من هستی تا به ملاحظه، تو، به من نیکی کنند و جانم زنده ماند.» پیدایش ۱۲-۱۲

اهالی مصر سارا را به خاطر زیبائی او به خانه، فرعون بردند و فرعون به ابرام احسان بسیار نمود. اوصاحب میش ها و گاوها، خران و غلامان و کنیزکان بسیار شد. خداوند، فرعون و اهل خانه فرعون را به سبب سارای، به بلای سختی دچار کرد. فرعون زوجه، ابرام را به او پس داد. او با تمامی مایملکش از مصر خارج شد و به محل سکونت سابق خود، درکوه شرقی بیت ال، بازگشت چون چراگاه کافی برای مواشی ابرام و گله برادرزاده اش لوط نبود، لوط به طرف وادی اردن رفت. ابرام نیز از محل سکونت خود به جنگل بلوط ممره (Mamre) درحبرون (Hebron) نقل مکان نمود. دراین ایام سه پادشاه محلی، برضد شاهان سدوم وگومارا، به جنگ پرداختند و پس از

---

۱ - این عبارت تورات«پس تو به حضور یهوه خدای خود اقرار کرده بگو که پدرمن آرامی آواره ای بود و باعده، قلیلی به مصر فروشد و درآنجا غربت پذیرفت» تثنیه ۵ - ۲۶. اشاره ای به موطن اصلی ابراهیم و ورود او به سرزمین مصر است.

شکست آنها تمام اهالی را به اسارت بردند و اموال آنان را غارت کردند. لوط برادرزاده ابرام نیز تمام اموالش اسیر کدُر لا عمر (Kedor la omer) شد. یکی از نجات یافتگان، ابرام را از جریان امر مطلع کرد. ابرام با ۳۱۸ مرد جنگی از غلامان ها شتافت. شبانگاه او و ملازمانش به اردوی شاه حمله بردند و لوط را آزاد کردند و اموالش را به او باز پس دادند. وقتی ابرام فاتحانه مراجعت کرد، ملکی صدوق (Melchi-Sedek) شاه و کاهن سالم شهر (اورشلیم) تاوادی شاوه به پیشواز او آمد و او رابه نام «الیون» (خدای خدایان) تقدیس کرد.

یهوه در رؤیا بر ابرام ظاهر شد. ابرام از این که صاحب فرزندی نبود شکایت کرد. یهوه پیمان خود را با ابرام تجدید نمود و به او گفت که وراث او را که از صلب او بیرون آیند، بی شمار خواهد کرد.

سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر را به ابرام به زنی داد تا صاحب فرزندی شود. هاجر برای ابرام پسری به دنیا آورد و او را اسمعیل نام نهاد. ابرام ۸۶ ساله بود که اسمعیل به دنیا آمد. وقتی که ابرام به ۹۹ سالگی رسید، خداوند بار دیگر بر او ظاهر شد و ضمن تجدید پیمان دیرین، به او گفت:

«از این پس نام تو ابراهیم (۱) خواهد بود، زیراتورا پدرمست های بسیار گردانم و تورا بسیار بارورمی نمایم. این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و تو وذریت تو. بعدازتو هرذکوری ازشما مختون شودوگوشت قلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که درمیان من و شماست.» پیدایش ۱۴/ ۱۰-۱۷

«نام زوجه، تو از این پس ساره خواهدبود. ساره بدین وقت سال دیگر، برای تو پسری خواهد آورد و او را اسحق نام بنه.» پیدایش ۲۰ - ۱۷

«پس از صعودخدا، ابراهیم تمام خانه زادها وزرخریدان را که درخدمت او بودند ختنه کرد.»

«ابراهیم نودونه ساله و پسرش اسمعیل سیزده ساله بودند که درهمان روز ختنه شدند» پیدایش ۲۵-۱۷

«خداوند بار دیگر در جنگل بلوط ممره بر ابراهیم ظاهر شد. ابراهیم چشمان خود را بلند کرد و دید که سه مرد در مقابل او ایستاده اند.» پیدایش ۱-۱۸

۱- اب - را - هام، یعنی پدر مردمان بسیار

ابراهیم از آنان به گرمی استقبال کرد وغذائی آماده نمودوخودزیر درخت بستد، تا آن سه نفر غذا خوردند. پس دو نفر همراهان خدا، برخاسته به طرف سدوم رفتند ابراهیم در حضور خدا هم چنان ایستاد و باهم سخن گفتند. چون خدا از سخن گفتن با ابراهیم فارغ شد، از نزد ابراهیم رفت.» پیدایش ۳۳ - ۱۸

«وقت عصر آن دوفرشته وارد سدوم شدند. لوط از ایشان استقبال کرد و آنان را به خانه، خود برد. هنوز به خواب نرفته بودند که مردم سدوم از پیر وجوان به درخانه، لوط آمدند و از او خواستند تا آن دو مرد را بیرون آورد تا آنان را بشناسند (۱). لوط ازخانه بیرون آمد و التماس کنان گفت، که او دو دختر باکره درخانه دارد، آنان را بیرون خواهد فرستاد تا هرچه می خواهند با آن دو دختر بکنند. ولی ازاین دونفر که زیر سقف او منزل دارند، چشم بپوشند. مردم هجوم آوردند تا در را بشکنند آن دو فرشته لوط را به داخل منزل کشیدند و مردمی را که به درخانه نزدیک بودند به کوری مبتلا ساختند. هنگام فجر، آن دو مرد، لوط دو دختر و زن او را از شهر خارج کردند و به آنان گفتند به پشت سر خود نگاه نکنند آنگاه خداوند بر سدوم و عمورا گوگرد و آتش از آسمان باراند. شهر و تمام سکنه و نباتات زمین را واژگون کرد و زن لوط که به عقب نگریسته بود، به ستونی از نمک مبدل گردید.» پیدایش ۲۷/ ۱-۱۹

لوط ازصوغربیرون آمدودرمغاره ای سکنی گرفت.دختر بزرگتربه کوچکترگفت:

«پدر ما پیر شده و مردی در روی زمین نیست تا به ما در آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم. تا نسلی از پدرخود نگاه داریم. پس در همان شب، پدرخود را شراب نوشاندند و دختر بزرگتر با پدر خویش همخوابه شد لوط از خوابیدن و برخاستن او آگاه نشد. روزدیگردختر بزرگتر به کوچکتر گفت، امشب او را شراب بنوشانیم و تو با او همخوابه شو.» پیدایش ۳۵/ ۳۰ - ۱۹

بدین ترتیب، هردودختربایدرهمخوابه شدند ودرموعد طبیعی دو فرزند پسر به دنیا آوردند.

ابراهیم از بلوطستان «ممره» به «جرار» کوچ کرد و ساره زن خودرا خواهر خود معرفی نمود. ملک جرار، ساره را به زنی گرفت. ولی به سبب خوابی که دید ساره را به

۱- درینجا منظور از شناختن کسی، یعنی ارتباط جنسی برقرارکردن. این لغت درموارد دیگر نیز به همین معنی به کار رفته است.

ابراهیم باز پس داد و گوسفندان، گاوان و غلامان بسیاری به ابراهیم بخشید

ساره،در وقتی که خداوند به او وعده داده بود،حامله شد. پسری زائید و او را اسحق نام نهادند. ابراهیم به هنگام ولادت اسحق صدساله بود. در روزی که اسحق را از شیرمادر بازگرفتند، ابراهیم محلس ضیافتی برپا کرد. درآن محلس، ساره، اسمعیل را دید که خنده و مسخرگی می کرد. از ابراهیم خواست تا اسمعیل و مادرش هاجر را رخانه بیرون کند.

«بامدادان ابراهیم برخاسته نان و مشکی از آب گرفته به هاجر داد و آن هارا بردوش وی نهاد و او را با پسرش روانه کرد. پس هاجر رفت و دربیابان بئر شبع (۱) (Beer Sheba)،می گشت. چون مشک آب تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت و خود به مسافت تیر پرتابی رفته و درمقابل وی نشست تا موت پسررا نبیند. آواز خود را بلند کرد و گریست. خداوند آواز پسر و مادر را شنید و از آسمان هاجر را ندا داد و پرسید تو را چه می شود؟ مترس و پسر را برداشته اورا به دست خود بگیر، زیرا که ازاو امتی عظیم به وجود خواهم آورد. خدا چشمان او را بازکردتاچاه آبی دید. پس رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید. خدا با آن پسر بود و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از سرزمین مصر برای او گرفت» پیدایش ۱۴/۲۲-۲۱

ابراهیم، پس از آن، سال های بسیاری در فلسطین زندگی کرد. خداوند او را امتحان نمود و از او خواست تابگانه فرزند خود، اسحق را بر یکی از کوه هائی که به او نشان خواهد داد ببرد و قربانی سوختنی بگذراند. ابراهیم،بامدادان با دوتن از نوکران خود و الاغی با بار هیزم به طرف کوه حرکت کرد. درنیمه راه از نوکران کناره گرفت و تنها با پسر خود و بار هیزم ازکوه بالا رفت. وقتی به مکانی که خداوند به و نشان داده بود، رسید، پسر خود را بست و بالای توده، هیزم گذاشت. دست خود را دراز کرد تا کارد را بردارد و سراسحق را ببرد،که دو فرشته خداوند از آسمان ندا دادند و به او امر کردند که دست از پسر بدارد.» پیدایش۱۲/۱-۲۲

«خداوند به ابراهیم گفت چون یگانه پسر خودرا از من دریغ نداشتی، هرآینه تو را برکت دهم و ذریت تورا کثیر گردانم.» پیدایش ۱۶-۲۲

---

۱ - بئرشبع ناحیه ایست در جنوب فلسطین در ۴۵ کیلومتری اورشلیم.

آنگاه ابراهیم قوچی را که در عقب او در بیشه ای به شاخ های خود گرفتار شده بود، گرفت و آن را عوض پسر، قربانی سوختنی گذراند و آن موضع را یهوه یـــری (Yehovah yireh) (محلی که یهوه دیده خواهد شد) نامید.

ساره در قـریه، اربع (Arbaa) در حبرون مرد و ابراهیم او را در صحرای مکفیله درمقابل ممری در زمین کنعان دفن کرد. ابراهیم، خادم خودرا به موطن اجدادی خود، اور، فرستاد و یکی ازدختران ملکه، همسر بتوئیل بن ناحور، Bethuel برادر خودرابرای اسحق به زنی گرفت.

ابراهیم، پس از فوت ساره، زن دیگری گرفت و دارای شش فرزند شد. ولی تمام مایملک خودرا در کنعان به اسحق بخشید و به پسران دیگر،عطایائی از آنچه در شرق داشت داد و آنان را به آن دیار روانه نمود.

ابراهیم هنگام فوت ۱۷۵ سال داشت که:

«درکمال شیخوخیت پیر و سیر شد و مرد و به پدران خود ملحق شد و پسرانش اسمعیل و اسحق اورادرمغاره مکفیله (Mac- phelah) درصحرای عفرون دفن کردند.» پیدایش ۸- ۲۵

* * *

۱ - تورات،ابراهیم را بنیای قوم یهود و مهم ترین شخصیت مذهبی بنی اسرائیل معرفی می نماید. او اولین نبی یهود است که یهوه با او ارتباط مستقیم برقرار کرد و اررویرو با او سخن گفت. مسلمانان،ابراهیم را پدر مؤمنان و دوست خدا می دانند و معتقدند که ابراهیم یکتا پرست بوده است. در صورتی که خود تورات چنین ادعائی نمی کند. حقیقت مطلب این است که قوم یهود تا زمان اسارت دربابل هیچگاه یکتا پرست نبوده اند. جمله ای که درسرفصل دین یهود، ازتورات نقل شد، ازوجود خدایان متعدد که در آن زمان به عقیده پژوهشگران به هفتاد خدا می رسیده، حکایت می کند.

۲ - دراین که آیا ابراهیم، حقیقتا روزی وجود مادی داشته و زندگی می کرده و یا آن که ساخته، افکار و تخیلات نویسندگان افسانه پرداز یهود است، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. غالب پژوهشگران دراین نکته متفقند که به فرض قبول وجود ابراهیم در ۴۰۰۰ سال قبل، مسائل ناشناخته درباره او به حدی است که اطلاعات بسیارمختصرتورات را فاقد هرگونه ارزش تاریخی می نماید و نمی توان،تنها بر روی

نوشته های توراه،ابراهیم را پدر بنی اسرائیل نامیده. در سراسر زندگی ۱۷۵ ساله ابراهیم به یک نام اشنا درتاریخ،برخورد نمی کنیم تا بتوان ارتباطی باداستان زندگی ابراهیم برقرار نمود. حتی نام فرعونی که ابراهیم زن خود را به حرم او فرستاد و از دولت سراو صاحب خدم و حشم فراوان شد، درتوراه برده نشده است. مطالبی که بیش از هزار و اندی سال پس ازمرگ او،تنها براساس روایات و خاطره ها، جمع آوری و نوشته شده، مسلما ازسیبان حافظه، راویان برکناربوده ونویسندگان نیزبرای پرکردن نکات فراموش شده و بزرگتر جلوه دادن شخصیت ابراهیم، به نوبه خود داستان هائی برزندگی حقیقی او افزوده اند و او رابه صورت یکی از قهرمانان بزرگ تاریخ بشریت درآورده اند

۳ - اگر پیرایه های اساطیر و اعتقادات افراطی مذهبی توراه را به کناری بزنیم و وجود ابراهیم را نیز قبول کنیم، می بینیم که ابراهیم بیزمردی عادی به مانند یکی از هزاران افراد قبائل صحرانشین بوده که باپدر، برادرزاده و زن خود از اور به حران مهاجرت کرد. پس از فوت پدر،ریاست قبیله کوچک چند نفری به او به وراثت رسید. دراثر فشار اقوام مهاجم و یا درطلب مرتع و چراگاه بهتر، به کنعان کوچ کرد. به علت خشکسالی شدید به مصر رفت و برای حفظ جان و مال خود، سارا را به حرم فرعون فرستاد. پس از مدتی اقامت در مصر دوباره بازن خود و تمام دارائی که در مصر به دست آورده بود، به کنعان بازگشت. چون زنش سارا نازا بود،با کنیز زنش همخوابه شد و صاحب پسری گردید. برحسب اتفاق، زن او نیز برای او پسری آورد.

این وقایع در زندگی هرصحرا نشینی امکان وقوع دارد وچیز غیر عادی به نظر نمی رسد. ازنظر مذهبی نیز،ابراهیم تابع عقاید محیط زیست خود بوده و دردورانی که درجلگه بین النهرین زندگی می کرده، به خدای ال که مورد پرستش اجتماع او بوده، معتقد بوده است. و وقتی به نواحی کوهستانی کوچ کرد، بنا به سنت زمان و مبادله شعائر وآداب مذهبی که درآن دوران بین قبائل رایج بوده، به الشدای (El shaddi)، (خدای کوهستان)،ایمان آورده و اورا پرستش می کرده است. کوشش توراة با نقل این بن جمله به وکالت از طرف خدا:

«من به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام واقعی خود معروف نشدم و آن ها مرا الشدای می نامیدند»خروج ۲-۶ »برای برقراری ارتباط بین الشدای و یهوه و دادن قدمت تاریخی به یهوه است.درصورتی که این دوخدادردو ناحیه مختلف، یعنی کنعان

و سینا، به عنوان خدایان قبیله ای از طرف عشیره های مختلف، مورد پرستش بوده اند

٤ اگر گفته های تورات درباره حوادث ماوراءالطبیعه از قبیل ورود خدا به خیمه، ابراهیم، غذا خوردن و مذاکرات خصوصی دو نفره را از مجموع سرگذشت ابراهیم حذف، و داستان زندگی ابراهیم را بدون تعصبات مذهبی بررسی نمائیم، به این نتیجه می رسیم که هدف از پرداختن داستان به صورتی که در تورات آمده است، یافتن قهرمانی برای متصل نمودن شجره و نسب تمام یهودیها به نقطه واحد وایجاد هویت تاریخی و برادری در بین آنها بوده است و الا ارائه شجره نامه کامل بازماندگان ابراهیم نسل به نسل و یادکر نام و نشان درهزارسال بعد از زمانی که تصور می رود آن ها در آن زمان زندگی می کرده اند، نمی تواند حقیقت داشته باشد. اکتشافات باستان شناسی نیز روایت شیوخ را به نحوی که در تورات آمده تایید نمی کند.

٥ - در بند دوازده از باب ١٦ سفر پیدایش می نویسد:

«غروب آفتاب، خواب سنگین و عمیقی به ابراهیم عارض شد و تاریکی و وحشت بر او غالب آمد. خدا به ابراهیم گفت، بدان که اعقاب تو در کشوری که متعلق به آن ها نیست غریب خواهند بود. و زیر سلطه، بیگانگان درخواهند آمد و مدت چهارصد سال زیر شکنجه و فشار خواهند بود ولی من ملتی را که برآن ها فشار می آورد به سزای خود می رسانم و آن ها با ثروت بسیار ازآن محل خارج خواهندشد.»

بنا به نوشته، تورات، ابراهیم در اواخر قرن بیستم، وموسی درقرن پانزدهم قبل از میلاد، می زیسته اند. بدین ترتیب ابراهیم خواب حادثه ای را می بیند که در حدود پانصدسال بعد، برای دیگران اتفاق خواهد افتاد. مطلبی که کمترعقل سلیمی که گرفتار تعصبات مذهبی نشده باشد، می تواند آن را تایید کند رؤیا عبارتست از انعکاس تفکرات روزمره انسان در زندگی حقیقی. اثراتی که این تفکرات درحافظه، شخص و ضمیر باطن او می گذارند، گهگاه به صورت رؤیا دربستر خواب تجلی می کند و انسان با وقایعی آشنا می شود که در زندگی حقیقی او و عالم بیداری امکان تحقق ندارد. از آنجا که رؤیا، زائیده تفکرات مغزی شخص است، به هیچوجه نمی تواند از محدوده، دوران حیات و اندیشه های شخص فراتر رود. و این که شخصی خواب حادثه ای را ببیند که قریب ٥٠٠ سال بعد، برای دیگران اتفاق خواهد افتاد، به داستان های خیالی و پیشگوئی های رمالان بیشتر شباهت دارد تا به یک حقیقت علمی

متاسفانه از این گونه رؤیاها درکتب آسمانی بسیار دیده می شود. معتقدین به آن ائین از فرط تعصب، این تخیلات افسانه ای را به عنوان حقیقت مسلم و تجلی اوامر الهی می پذیرند.

۶ - بنا برنوشته- توراه، ابراهیم در معیت پدرش، تراح، برادرزاده اش لوط و زنش سارا ، از اور بین النهرین به حران مهاجرت کرد و پس ازفوت پدر به کنعان رفت. اندکی بعد، لوط نیز درطلب چراگاه بهتر به سوی اردن حرکت کرد. توراه بدون توجه به پن مطلب که سارا مارا بوده و ابراهیم اولادی نداشته است، در دوباب بعد، ابراهیم را با ۳۱۸ مردجنگی به مصاف «کدرلاامر» می فرستد،او را شکست می دهد و لوط را ازاسارت آزاد می نماید.

جمع آوری ۳۱۸ مردجنگی، تنها در قبایلی امکان داشته که تعداد افراد آن حداقل از دوهزار نفر تجاوز می کرده ، نه یك خانواده دو نفری و تعداد معدودی خدمه.

پ - یعقوب:

یعقوب شخصیتی است که نام خود را به قبیله یهود می بخشد. قبل ز اوپهودی ها هنوز هویت خاصی نیافته بودند و نامی از بنی اسرائیل و یا نام دیگری دربین نبوده است.

اسحق دو پسر دو قلو، به نام های عیسو (Esau) و یعقوب (Jacob) داشت. پسربخست به شکار ویعقوب به شبانی مایل بودند. چون روزهای عمراسحق به شمارش افتادو کور شد، به پسربزرگتر گفت،تاغذائی ازگوشت شکارکه بسیارمورد علاقه اش برد، فراهم کند تا اورابرکت دهد وجانشین خود کند.امّاربکا(Rebekah)،همسر اسحق که به یعقوب علاقه، بیشتری داشت و مایل برد که او جانشین پدر شود، تهیدی کرد و خوراکی ازگوشت بزغاله فراهم آورد ویعقوب را باظرف غذا پیش پدر فرستاد. اسحق به تصور این که عیسو با خوراکی از گوشت شکار آمده، یعقوب را برکت داد. وقتی عیسو ز شکار بازگشت و غذای موردعلاقه، پدرش را نزد پدر برد، تهید یعقوب برملا شد عیسو قصد جان او کرد. مادر یعقوب از ترس این که مبادا بین دو برادر جنگی درگیرد، یعقوب را به مشرق نزد برادران خود فرستاد. یعقوب مدت بیست سال درخدمت دائی خود به شبانی مشغول بود و با دو دختر او ازدواج کرد سپس با زنان و بارده فرزند و اموالی که طی مدت بیست سال خدمت به دست آورده بود. به کنعان

بازگشت برادرش عیسو، با چهارصد سوار نزدیک او آمد. یعقوب ما یملک خود را به دو قسمت کرد و هریک را به جهتی فرستاد. تا اگر عیسو قسمتی از آن را تصاحب کند نیمه دیگر به سلامت بماند. خود یعقوب، تنها در خیمه ماند. تورات، داستان کشتی گرفتن یعقوب با خدا را در آن شب چنین می نویسد:

«مردی با وی تا طلوع فجر کشتی گرفت. چون دید که بر یعقوب غلبه نمی یابد ضربه ای به کف ران او وارد آورد. تهیگاه یعقوب در اثر ضربه فشرده شد. آن مرد گفت، مرا رها کن زیرا فجر نزدیک است. یعقوب گفت، تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم. آن مرد گفت، نام تو چیست؟ گفت، یعقوب. گفت، از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه «اسرائیل» خواهد بود. (۱) زیرا که تو با خدا و انسان ها مبارزه کردی و نصرت یافتی. یعقوب اسم او را پرسید. او گفت، اسم مرا چرا می پرسی؟ او یعقوب را برکت داد. یعقوب آن محل را پنی ایل (Peni el) (چهره، خدا)، نام نهاد. زیرا که خداوند را از روبرو و چهره به چهره دیدم و روح من رستگار است. خورشید بلند بود، وقتی که یعقوب از پنی ایل لنگان لنگان دور می شد.» پیدایش ۳۱/۲۴-۳۲

عیسو با آغوش باز برادر را پذیرفت و یعقوب در سیشم (Sichem) مستقر شد. خداوند بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد و یعقوب در جائی که با خدا صحبت کرده بود، ستونی برپا داشت و آن را به روغن و خون تذهین کرد و آن مکان را بیت ایل (Beth - el) (خانه، خدا) نامید.» پیدایش ۱۴-۳۵

یعقوب در کنعان در زمین پدران خود سکونت کرد. او یوسف را بیش از سایر پسران خود دوست می داشت و برای او ردائی بلند ساخت. شبی یوسف در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره او را سجده می کردند. او پدر و برادران خود را از خوابی که دیده بود آگاه کرد. پدرش او را توبیخ نمود:

---

۱ - نکته شایان توجه در نام جدیدی که یهوه به یعقوب می دهد وجود کلمه «ایل» در جزء دوم اوست. بین قبایل سامی رسم بر این بود که برای تیمن و تبرک نام خدا را بعد از اسم شخص اضافه می کردند و مثلا او را حبیب الله، روح الله، عبدالله، و امثال آن می خواندند. در اسمی که یهوه بر یعقوب انتخاب کرده نیز، این سنت رعایت شده و نام خدا بر اسم جدید او اضافه گردیده است تا وابستگی یعقوب به «ایل» خدای مورد پرستش مردم خاور نزدیک ثابت گردد. همین مثال وابستگی در اسم «اسمعیل» فرزند ابراهیم و هفت فرشته مقرب درگاه یهوه نیز مشاهده می شود

«این چه خوابی است که تو دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم کرد.» پیدایش ۱۰-۳۷

برادرانش براو حسد بردند و از او کینه به دل گرفتند. وقتی که پسران یعقوب برای چرای گوسفندان رفته بودند، یعقوب، به یوسف گفت

«بیا تا تو را نزد برادرانت بفرستم. الآن برو و سلامتی ایشان و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور.» پیدایش ۱۴-۳۷

«وقتی برادران یوسف او را از دور دیدند، با هم توطئه کردند که او را بکشند و به یکی از چاه ها بیاندازند و به پدرشان بگویند جانوری درنده او را خورده.» پیدایش ۲۰ - ۳۷

لیکن برادر بزرگتر او روبن (Reuben) ایشان را از این کار منع کرد و گفت:

«خون او را مریزید او را در چاهی که در صحراست بیاندازید.» پیدایش ۲۲- ۳۷

به محض رسیدن یوسف، ردای او را از تن او بیرون کردند و او را در چاه انداختند،

«امّا چاه خالی و بی آب بود.» پیدایش ۲۵ - ۳۷

ناگاه قافله ای از اسمعیلیان را که از جلعاد (gilead) می آمد، دیدند. یوسف را از چاه بیرون کشیدند و به بیست پاره نقره او را به کاروانیان فروختند. چون روبن بازگشت و یوسف را درچاه ندید، جامه خودرا درید. آنگاه برادران بزی را کشتند و خون آن را بر روی ردای یوسف ریختند و آن را نزد پدرآوردند و گفتند:

«ما آن را دربیابان یافته ایم. حتماً جانوری درنده او را خورده است. یعقوب رخت خودرا پاره کرد و روزهای بسیاری برای پسرخودماتم گرفت.» پیدایش ۳۴ - ۳۷

اسمعیلیان یوسف را به مصر بردند و به پوطیفار (Potiphar) فرمانده گارد مخصوص فرعون فروختند. یوسف درنظر پوطیفار التفات یافت و تمام مایملک خودرا به دست او سپرد. یوسف خوش اندام و نیکو منظر بود. زن پوطیفار بر او نظر انداخت و از او خواست تا با او همخوابه شود. امّا یوسف ابا می نمود. هر روزه این سخن به یوسف می گفت و او به گوش نمی گرفت تا با او بخوابد.(۱)

---

۱ - اختلافات بزرگی که در داستان یوسف و سایر داستان های مذکور در تورات، درمقایسه با داستان های قرآنی دیده می شود، ناشی از انحرافاتیست که درطی چندین، دراثر دهان به دهان شدن داستان ها بوجود آمده است.

«روزی که یوسف به خانه آمد تا به شغل خود بپردازد، از اهل خانه کسی در خانه نبود. پس زن پوطیفار خانه، اورا گرفت و گفت با من بخواب. امّا یوسف جامه خود را به دستش رها کرد و گریخت. زن، مردان خانه را صدا کرد و به آنان گفت نگاه کنید، شوهرم مرد عبرانی را نزد ما آورده تا ما را مسخره کند. نزد من آمد تا با من بخوابد چون به آواز بلند فریاد کردم،جامه خود را نزد من گذاشت و فرار کرد و بیرون رفت.» (۱) پیدایش ۱۸/ ۱۱ - ۳۹

وقتی پوطیفار داستان زن را شنید، خشمگین شد و یوسف را به زندانی که اسیران فرعون را در آنجا بسته بودند، انداخت. داروغه زندان بر او رحمت آورد و همه زندانیان را به دست یوسف سپرد. در زندان، خبّاز مخصوص فرعون و رئیس ساقیان هریک خوابی دیدند و تعبیر آن را از یوسف درخواست کردند. یوسف به خبّاز فرعون گفت.

«پس از سه روز فرعون او را بر سر دار کند و مرغان گوشت او را بخورند.» پیدایش ۱۹- ۴۰ و به رئیس ساقیان گفت که پس ازسه روز فرعون او را آزاد خواهد کرد و به منصب پیشین خویش بازخواهد گشت و از او خواهش کرد:

«هنگامی که برای تو نیکو شود مرا یادکن و به من احسان نموده احوال مرا نزد فرعون بگو و مرا از این خانه بیرون آور.» پیدایش ۱۴-۴۰

لیکن رئیس ساقیان یوسف را فراموش کرد. دوسال بعد، فرعون خوابی دید که بر کنار نهری ایستاده ناگاه هفت گاو بر خوب صورت و فربه از نهر برآمدندو درمرغزار شروع به چرا کردند. سپس هفت گاو بدصورت لاغر اندام در عقب آن ها از نهر بیرون آمدند و هفت گاو فربه و چاق را خوردند. فرعون از خواب بیدارشد. بار دیگر به خواب رفت. خواب دید هفت سنبله پر و نیکو بریك ساقه گندم می روید و سپس هفت سنبله لاغر و پژمرده بعد از آن روئید و هفت سنبله پُروفربه را فرو برد. فرعون ازخواب بیدار شد و حکیمان و جادوگران را برای تعبیر خواب احضار کرد. ولی همه در تعبیر آن درماندند. رئیس ساقیان به یاد یوسف افتاد و جریان را به استحضار فرعون رساند.

«آنگاه فرعون فرستاد یوسف را خواست. یوسف صورت خود را تراشید. رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون رفت. فرعون خواب خود را به یوسف گفت.» پیدایش ۱۴-۴۱

یوسف به فرعون گفت:

«هردو خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است هفت گاو فربه، نشانه هفت سال فراوانی بسیار در تمام زمین مصر است و هفت گاو لاغر زشت که در عقب آن ها برآمدند، نشانه، هفت سال قحطی می باشد چون خواب به فرعون دومرتبه مکرر شده، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا به زودی آن را پدیدخواهد آورد. پس اکنون فرعون می بایدمردی بصیروحکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد.در هفت سال فراوانی، خمس اززمین بگیرد غله را زیردست فرعون ذخیره نماید تا خوراک برای هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود، ذخیره شود. پس این سخن به نظرفرعون و به نظرهمه، بندگانش پسند آمد. فرعون به بندگان خود گفت،آیا کسی را مثل این توانیم یافت. مردی که روح خدا در دست اوست. فرعون به یوسف گفت،چون که خدا کل این امور را برای تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. تو برخانه من باش و تمام ملت گوش به فرمان تو خواهند بود. فقط تخت شاهی من مافوق تو خواهد بود. فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرد و بر دست یوسف گذاشت. و او را بر ارابه دومین خود سوار کرد و او را به نام «صفنات فعنیح» (Zaphena thpa neach) نامید و اسنات (Assenath) دختر «پوتی فراع» (Pou - phera) کاهن معبد اون (On) را به زنی به او داد.» پیدایش ۴۶/ ۲۵-۴۱

هفت سال فراوانی گذشت و سال های قحطی فرا رسید. ولی در مصر نان فراوان بود. یوسف انبارها را گشود و غله به مصریان فروخت. یعقوب به پسران خود گفت به مصر بروند و از آنجا غله بخرند. ولی از فرستادن بنیامین برادر تنی یوسف خودداری کرد. پسران یعقوب نزد یوسف آمدند و بر او سجده کردند. یوسف آنان راشناخت، ولی خودرا بیگانه نمود. با آنان به درشتی سخن گفت و به جرم جاسوسی به زندان انداخت. پس از سه روز به این شرط با آزادی آنان و فروش غلّه موافقت کرد،که یکی از برادران به عنوان گروگان در مصر بماند وبقیه به کنعان مراجعت کند و برادر کوچک تر را با خود به مصر بیاورند. برادران بایکدیگر نجوا کردند و از رفتاری که درباره، یوسف نموده بودند به زبان عبری اظهار پشیمانی کردند. غافل ازان بودند که یوسف همه، سخنان آنان را می فهمد. یوسف دستور داد تا جوال های ایشان را از غله پرکنند و کیسه پول هریک را درجوال گندم او قرار دهند. وقتی برادران یوسف نزد پدر رسیدند، آنچه بر ایشان گذشته بود حکایت کردند. از پدر خواستند تا برای نجات برادری که در

مصر گروگان گذاشته اند، بنیامین را در سفر آتی همراه آنان بفرستد. یعقوب ابتدا از انجام این امر ابا نمود ولی چون قحطی ادامه یافت و غله های خریداری شده مصرف شد، به وساطت یهودا که ضمانت کرد بنیامین را به سلامت باز گرداند، با فرستادن او همراه برادرانش به مصر موافقت نمود و مقداری از محصولات محلی را نیز به عنوان ارمغان برای «آن مرد» فرستاد. وقتی به مصر رسیدند، یوسف آنان را به خانه خود برد و به آنان غذا داد و پذیرائی کرد. ولی از اظهار آشنائی خودداری نمود. دستور داد تا عدل های آنان را از غله پر کنند و نقدینه هرکس را در دهانه عدلش بگذارند و جام نقره او را نیز در دهانه عدل برادر کوچک تر پنهان کنند و آنان را روانه کنعان نمایند. پسران یعقوب هنوز مسافتی از شهر دور نشده بودند که یوسف غلام خود را به تجسس جام نقره مفقوده فرستاد. چون جام را درعدل برادر کوچک یافتند، او را به جرم دزدی دستگیر کردند. بقیه برادران نیز به شهر بازگشتند. یهودا بر زمین افتاد و با تضرع و زاری به یوسف گفت،که پدر پیرشان یک فرزند خودرا که برادر کهتر بنیامین بود، از دست داده است واگرآنان بدون همراه بردن بنیامین بازگردند، مسلماپدر از غصه خواهد مرد. او که برای سلامت بازگرداندن بنیامین ضمانت نموده است، برای همیشه نزد پدر مقصر خواهد بود. او حاضراست به غلامی برای همیشه در مصر بماند و بنیامین به نزد پدر برگردد.» پیدایش ۳۴/ ۲۱ - ٤٤

یوسف تمام حضار را بیرون فرستاد. سپس خودرا به برادران شناسانید. و به آنان گفت تا به کنعان باز گردند. پدر و اهل خانه را همراه بیاورند و در مصر اقامت کنند. روح یعقوب،از دیدن ارابه هائی که یوسف برای بردن او فرستاده بود،زنده شد. یعقوب به بئر شبع مسافرت کرد و قربانی برای خدا گذراند.

«خدا در رؤیای شب به اسرائیل خطاب کرد و گفت،ای یعقوب من خدا هستم خدای پدرت از فرود آمدن به مصر مترس. من هم با تو به مصر خواهم آمد.»[۱]

---

۱ - درنسخه جدید ترجمه تورات که درحکومت جمهوری اسلامی درایران تجدیدچاپ شده است، برای این که ارتباطی بین یهوه و الله برقرار و قدمت تاریخی به الله درسرزمین یهود داده شود، این جمله به این ترتیب نوشته شده است:

«خدادررؤیای شب به اسرائیل خطاب کرد و گفت ای یعقوب، یعقوب گفت لبیک، گفت من هستم الله خدای پدرت ازفرودآمدن به مصرنترس.» نظیرهمین تعبیردرترجمه جملات دیگرتورات نیزدیده می شود

یعقوب با تمامی فرزندان و اولاد خود به مصر آمد و در ناحیه رامسس مستقر شدند

«همه، نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند که از صلب او پدید شده بودند سوی زنان پسران یعقوب، ٦٦ نفر بودند و پسران یوسف که برایش درمصر زائیده شدند، دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند، هفتادنفربودند.» پیدایش ۲۶- ٤٦

چون قحطی شدیدتر شدو نقره درارض مصر و کنعان برای خرید غله باقی نماند، یوسف به مردم گفت تا مواشی خود را بیاورند و به عوض مواشی به آنان غله فروخت. سال بعد که نقره و مواشی نمانده بود، زمین زراعتی دهقانان را درمقابل بذر خرید و زمین مصر ازآن فرعون شد.

یوسف به قوم گفت:اینک امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم. پس بذر برای شماست و شما می توانید زمین را بکارید و چون حاصل برد شت شود، یک خمس به فرعون بدهید و چهار سهم از آن شما باشد. برای خوراک شما و اهل خانه شما و برای بذر زراعت سال آتی. پس یوسف این قانون را برزمین مصر تا امروز قرارداد که خمس ازآن فرعون باشد.» (۱) پیدایش ۲۷/ ۲۳-٤۷

یعقوب وصیت کرد، که چون با پدرانم بخوابم جسد مرا برداشته در صحرای مکفیله در کنار پدرانم دفن کنید. یعقوب ۱٤۷ سال داشت که به قوم خود ملحق شد. یوسف طبق وصیت پدر، جسد او را درکنعان به خاک سپرد. یوسف صدو ده سال زندگی کرد و قبل ازفوتش از بنی اسرائیل خواست و آنان را سوگند داد که هر َچه خداوند به آنان تعهد نمود و به زمینی که به ابراهیم و اسحق وعده داده شده رفتند، استخوان های او را نیز از سرزمین مصر با خود ببرند.

* * *

۱ داستان یوسف ازجمله افسانه هائی است که باندکی تعمق، ساختگی بودن آن به وضوح به چشم می خورد. اصولا مطالبی که درباره ارتقاء ناگهانی یوسف تا

۱- قانونی که درتوراه درداستان یوسف آمده بعدهادراسلام مأخذتقسیم غنائم قرارگرفت(انفال ٤١)

درجه، خدیوی مصر بیان شده است، نمی تواند عملا وقوع یافته باشد. نویسندگان داستان یوسف یا با معتقدات دینی مصریان بیگانه بوده و یا این بخش را نادیده گرفته اند، تا بتوانند افسانه، شیرینی را بیافرینند و الا هرگز ازقول فرعون حکایت نمی کردند:

«آیا کسی را مثل این مرد می توانیم پیدا کنیم که روح خدا در او باشد.»

فرعنه مصر،خودرا خدای زنده روی زمین می پنداشتند و مقام مذهبی خودرا آنقدر والا تصور می کردند که می توانستند به دلخواه خود خدایان مورد پرستش مردم را مورد عنایت و یا بی مهری قرار دهند و یا اصولا از درجه خدائی معزول کنند.مردی که به خود او تلقین شده که خدای اسان بشر است و نا اسنبد د کامن حکمفرمائی می کند، امکان ندارد قدرت خدائی خود را بایك بنده عبری که به تهام تجاوز به همسر مالك خود زندانی شده، تقسیم نماید و او را فرمانروای کامل الاختیار مصر کند. آن هم تنها به علت تعبیرخوابی که احتمالا در هفت سال دیگر به وقوع خواهد پیوست. اصولاتعصبات ملی مصری به بیگانگان اجازه نمی داددردستگاه های دولتی به مقامات بالادست یابند، چه رسد به آن که نفر دوم از نظر قدرت کشور داری و شخص بعد از فرعون، خدای مصری ها محسوب گردد.

۲- دراین افسانه نیز،مانند سایر افسانه هائی که تورات کوشش می نماید تا آن ها را تاریخی جلوه دهد، مسائلی را که با تاریخ حقیقی ارتباط پیدا می کند مبهم و تاریك باقی می گذارد. چنان که نامی از فرعونی که یوسف در زمان او به صدارت مصر رسیده است،دیده نمی شود ولی نام پوطیفار رئیس گارد مخصوص فرعون را که فاقد هرگونه ارزش تاریخی است ، چندین بار تکرار می کند، تابه داستان صورت تاریخی ببخشد. درتاریخ مدون مصر از هفت سال قحطی مداوم و مالکیت فرعون برتمام اراضی مزروعی و احشام زارعین، هیچگونه اثری نیست.

۳- تورات در بند ۱۱ از باب چهل و هفتم سفر پیدایش می نویسد:

«یوسف، پدر و برادران خود را سکونت دادوملکی در زمین مصر دربهترین زمین، یعنی درارض رعمسیس (Rameses)، چنانکه فرعون فرموده بود، به ایشان ارزانی داشت.»

تاریخ ورود یعقوب به خاک مصر بر حسب اطلاعاتی که توراه در اختیار می گذارد، به طور دقیق سال ۱۸۶۷ قبل از میلادعیسی می باشد. بنا به نوشته توراه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر ۴۳۰ سال بود و ساختمان معبد سلیمان نیز در ۴۸۰ سال پس از خروج بنی اسرائیل از مصر، و درسال چهارم سلطنت سلیمان آغاز شد. آغاز سلطنت سلیمان دقیقا به سال ۹۶۱ قبل از میلاد بوده است. بنا براین

۹۶۱ - ۴ + ۴۸۰ +۴۳۰ =۱۸۶۷

ولی درچین تاریخی ناحیه ای به نام رامسس هنوزدرمصر به وجودنیامده بود رامسس چند قرن بعد متولد شد و به ایجاد ناحیه ای ا رمصر به نام خود دست زد.

۴- توراه، یوسف را به عنوان یکی از قهرمانان بزرگ قوم یهود بوجود آورد و داستان ر به رنگ های جذاب و گیرا جلابخشید تا برافتخارات قوم یهود بیافزاید. ضمنا بین بنی اسرائیل که در زمان ابراهیم در کنعان زندگی می کردند، و یهودیانی که بعد ها توسط موسی از مصر بیرون آورده شدند، رابطه ای برقرار می سازد و راه را برای قدرتنمائی و نمایش معجزات یهوه در مصر هموار کند. عدم ذکر اسناد و شواهد تاریخی وسکوت مطلق و ممتد ۴۳۰ ساله یهوه، پس از موت یوسف تا ظهور موسی، غالب پژوهشگران را معتقد کرده است که اصولا چنین قومی در چنان دوره و زمانی، در مصر وجود نداشته و آنچه بعدها در سرزمین کنعان به نام بنی اسرائیل شناخته شد، مخلوطی از قبایل صحرانشین و مردم طبقات پائین اجتماع و فاقد حق مالکیت به نام ابیروها (Hebrews)بودند که برضد حکام وقت قیام کردند و پس از قرن ها مبارزه بالاخره جانشین آنها شدند و دولتی تشکیل دادند. نام عبرانی نیز از نام همین دسته از مردم گرفته شده است.

فصل دهم:

موسی

«یوسف و همه برادرانش مردند و بنی اسرائیل بارور و کثیر و زورآور شدند فرعونی دیگر برمصر برخاست که یوسف را نمی شناخت. به قوم خود گفت همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. باید با ایشان با سیاست رفتار کرد، و از ازدیاد نسل آنان جلوگیری نمود تا اگر جنگی واقع شود، برای شکست دادن ما به دشمنان ما نپیوندند.» خروج ۱۱- ۱

فرعون به قابله های عبرانی (Hebrews) که یکی به نام شیفرا(Shiphrah)، و دیگری به نام فوعه (Phuah)،موسوم بودند،امر کرد تا نوزادان اسرائیلی را اگر پسر باشند بکشند و دختران را زنده نگه دارند. ولی قابله ها که از خدا می ترسیدند، از فرمان فرعون اطاعت نکردند. سپس فرعون این مأموریت را به تمامی ساکنان مصر محول کرد تا نوزادان اسرائیلی را به رودخانه بیاندازند.

«مردی ازخاندان لوی (Levi)، یکی ازدختران طائفه لوی را به زنی گرفت. آن زن حامله شد و پسری زائید. چون او را نیکو منظر یافت وی را سه ماه پنهان کرد، چون نتوانست او را بیشتر در خفا نگه دارد، سبدی از نی برای او ساخت درون آن را به قیر و زفت اندود کرد. طفل را در آن نهاد و در سبزه‌های کنار رود نیل رها نمود خواهرش از دور ایستاد و مراقب بود تا چه اتفاقی خواهد افتاد. دختر فرعون که به اتفاق همراهان برای آب تنی به کناررهآمده بود، سبدرادرمیان نیزارها دید. مستخدمه خود را برای گرفتن سبد فرستاد چون سبد را گشود، پسربچه ای را دید که گریه می

می کند. پس دلش بروی سوخت و گفت این از اطفال عبرانیانست.» خروج ۶/ ۱ - ۲
خواهر نوزاد به دختر فرعون گفت:
«می خواهید که من یک دایه، عبری برای بچه جستجو کنم تا طفل را شیر بدهد.» خروج ۷ - ۲
دختر فرعون به او اجازه داد. دختر به سراغ مادرطفل رفت. دختر فرعون به مادر طفل گفت:
«این بچه را ببر شیر بده. من اجرت ترا می پردازم.» خروج ۹ - ۲
«زن بچه را گرفت و برد و بزرگ کرد. وقتی بزرگ شد، او را نزد دختر فرعون آورد و برای دختر فرعون مثل پسر خود او بود. او را به نام موسی (Moses) نامید، زیرا او را ازآب بیرون کشیدم.» خروج ۱۱ - ۲
«وقتی موسی بزرگ شد، نزد برادران عبری (Hebrews) خود بیرون آمد و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخت. شخص مصری را دید که شخص عبرانی را که از برادران او بود، می زند. پس به هرطرف نظرانداخت چون کسی را ندید آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان نمود.» خروج ۱۳/ ۱۱ - ۲
روز دیگر که بیرون آمد، دومرد عبرانی (Hebrews) با هم منازعه می کردند. پس به ظالم گفت،چرا برادرو همسایه خودرا می زنی. مرد عبری گفت، کیست که تو را بر ما حاکم ساخته. آیا می خواهی مرا نیز بکشی، چنانکه آن مصری را کشتی. چون فرعون این ماجرا را شنید، قصد قتل موسی کرد. موسی از سرزمین فرعون به طرف مدیان (Midian) گریخت و بر سرچاهی نشست. کاهن مدیان هفت دختر داشت که آمده بودند تا ازچاه آب بکشند و گله پدر خود را سیراب کنند. شبانان سر رسیدند و آنان را از سر چاه دور کردند. موسی به حمایت دختران برخاست و گله، آنان را سیراب کرد. وقتی دخترها نزد پدر خود رعوئیل (Reu- el) بازگشتند، (۱) پدر از آنان پرسید، چگونه امروز به این زودی برگشتید. گفتند مردی مصری ما را از دست شبانان رهائی داد و آب را برای ما کشید و گله را سیراب کرد. پدر پرسید او کجاست؟ چرا او راترک کردید وی را بخوانید تا نان خورد.» خروج ۲۱ /۱۳ - ۲

---

۱ - درفصل سوم از سفر خروج نام کاهن مدیان، یترو (Jithro) ذکر شده است.

«موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود و او صفوره (Zipporah) دختر خود را به موسی به زنی داد. آن زن پسری زائید و موسی او را جرشوم (Gershom) نام نهاد.» خروج ۲۲ / ۲۱ - ۲

موقعی که موسی گله «یترو (Jithro)» پدرزن خود وکاهن معبد مدیان را می چرانید، گله را به طرف بیابان برد و به کوه حوریب (Choreb)«کوه خدا نزدیک شد موسی نگاه کرد و بوته مشتعلی دید که نمی سوزد. گفت:

«بروم و این امر عجیب را ببینم که چرا بوته نمی سوزد.» خروج ۳ - ۳

«چون خداوند دید که موسی بدان جا نزدیک می شود، گفت«یا موسی. موسی گفت«لبیک. خدا گفت«بدین جا نزدیک میا نعلین خود را از پاهایت بیرون کن، زیرا مکانی که درآن ایستاده ای سرزمین مقدس است. من هستم خدای پدرت، خدای ابرهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب.آنگاه موسی روی خود را پوشاند، زیرا ترسید به خدا نگاه کند. خدا گفت«هرآینه مصیبت قوم خودرا که در مصرند دیدم و استغاثه» ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم. من نازل شدم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم. به زمینی که شیر و عسل جاری است، جائی که کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان وحویان و یبوسیان ساکن هستند، بیرم. پس اکنون بیا تا تورا نزد فرعون بفرستم و قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی گفت«من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را ازمصر بیرون آورم. خدا گفت«البته من با تو خواهم بود و علامتی که تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را ازمصر بیرون آوردی، خدا را براین کوه عبادت خواهی کرد.» خروج ۱۳ / ٤ - ۳

«برو پیران قوم را جمع کن، نزد فرعون مصر بروید و به او بگوئید یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده، بگذار تا سفر سه روزه به صحرا برویم تابرای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم.» خروج ۱۸ - ۳

«به فرعون بگو«خداوند می گوید اسرائیل پسر من و نخست زاده منست به تو می گویم پسر مرا رها کن تا مراعبادت نماید و اگر از رها کردنش ابا نمائی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده ات را می کشم.» خروج ۲۳ - ٤

وقتی که موسی به طرف مصر روانه شد، خداوند به او برخورد. چون موسی مختون نبود، یهوه به او حمله نمود و قصد کشتن او کرد. «صفوره سنگی تیز گرفت و

قلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخت و گفت:تو مرا شوهر خون هستی پس یهوه موسی را رها کرد.» خروج ۲۷ / ۲٤ - ٤

موسی نزد پدر زن خود رفت و از او اجازه خواست تا به مصر باز گردد و به برادرانش ملحق شود و ببیند که آیا آن ها زنده هستند. هارون به استقبال موسی آمد و موسی او را از کلیه وقایع و دستورات یهوه با خبر کرد. هارون همه سخنانی را که یهوه به موسی گفته بود، به پیران بنی اسرائیل بازگو کرد.

موسی و هارون به نزد فرعون رفتند و از او به نام یهوه خواستند تا بنی اسرائیل را آزاد گذارد تا از مصر خارج شوند. فرعون نه تنها با تقاضای موسی موافقت نکرد، بلکه برشدت عمل و فشار بر بنی اسرائیل نیز افزود. یهوه به قدرت غائی متوسل شد و معجزاتی به ظهور رساند که در مبحث معجزات به تفصیل بیان گردید.

موسی در مصر،تنها مترجم افکار یهوه نزد فرعون بود. بزرگترین عملی که موسی در کار رسالت خود انجام داد، در دامنه کوه سینا پس از خروج بنی اسرائیل از مصر بود. موسی از این مرحله به بعد رابط مستقیم بین یهوه و قوم یهود است. موسی از کوه سینا بالا رفت. خداوند بر فراز کوه قوانین مربوط به خرید وآزاد کردن بندگان، قوانین مالکیت، آداب اجتماعی،تشریفات وشعائر مذهبی را به موسی گفت تا به قوم یهود برساند. موسی تمام دستورات و سخنان یهوه را نوشت و صبح روز بعد محرابی در پای کوه برای یهوه بنا کرد و قربانی های سوختنی گذراند. او نصف خون قربانیان را به عنوان نشانی از پیمان یهوه باقوم یهود بر روی محراب پاشید. یهوه به موسی گفت:

«ازکوه بالا بیا تا من دستورات کتبی به تو بدهم. موسی به اتفاق هارون، یوشع (Joshua) و هفتاد تن از مشایخ اسرائیل از کوه بالا رفتند و خدای اسرائیل را دیدند. زیرپاهایش مثل آجری درخشان ازیاقوت کبود و به صافی مثل الواح بهشتی بود. اوبرسروران بنی اسرائیل دست خودرادرازنکرد. آنها خدارا دیدند و خوردندو آشامیدند.» خروج۱۱/ ۹-۲٤.خدا به موسی گفت. بیاتالوح های سنگی و احکام تورات را که نوشته ام بتو بدهم. پس موسی به اتفاق یوشع ازکوه بالارفتندوچهل شبانه روز درکوه ماندند. بالای کوه، یهوه دستورات مربوط به ساختن خیمه ملاقات و تابوت میثاق، محراب، قربانی های سوختنی وکفاره ای، دستورات مربوط به لباس کاهان و تشریفاتی که کاهان باید رعایت نمایند. آداب مربوط به روز شنبه (Sabbath) را به

موسی بلاغ و حتی نمونه خیمه ملاقات و صندوق میثاق را به او نشان داد. به علاوه
«دو لوح سنگی که با انگشت خدا بر روی آن نوشته شده بود، به موسی داد» خروج ۱۸ - ۳۱ . چون غیبت موسی در کوهستان طولانی شد، قوم یهود از هارون خواستند تا خدائی بر ان ها بسازد که در موقع کوچ پیشاپیش قبیله حرکت کند. هارون به این گفت تا تمام گوشواره ها و انگشتر هائی که به گوش و دست زنان خود داشتند، بیاورند. از ان ها گوساله ای طلائی ساخت و محرابی بنا کرد و قربانی های سوختنی تقدیم گوساله نمود. خداوند به موسی گفت:

«از کوه برو پائین زیرا قومی که تو از مصر خارج کرده ای فاسد شده اند.» خروج ۷- ۳۲

یهوه تصمیم گرفت که قوم اسرائیل را از بین ببرد، ولی موسی با تضرع و زاری گفت:

«چرا خشم تو برقوم تو که باقدرت زیاد و توانائی از مصر بیرون آورده ای مشتعل شده است. چرا مصریان بگویند که یهوه آنان را از مصر بیرون آورد تا در کوه ها بکشد و از روی زمین نابود کند. پس از خشم خود برگرد و ازقصد بدی که درباره قوم خود داری رجوع فرما.» خروج ۱۳/ ۱۱- ۳۲

پس خداوند از تصمیمی که درباره قوم اسرائیل گرفته بود، منصرف شد. موسی با دو لوح سنگی از کوه پائین آمد.

«دو لوح کار انگشتان خدا بود و دو روی لوح نوشته خدا منقوش بود.» خروج ۱۶ - ۳۲

وقتی موسی گوساله طلائی و شادی مردم و رقص آنان رادید، دولوح را محکم در پای کوه به زمین کوبید و خورد کرد. دستور داد تا گوساله طلائی را در آتش بسوزانند و خاکستر آن را بر روی آب بپاشند. موسی به هارون گفت، این قوم به تو چه کرده بودند که آنان را مرتکب گناه کردی. هارون گفت:

« ین قوم را می شناسی. ایشان مایل به بدی هستند. به من گفتند برای ما خدائی بساز که پیش روی ما بخرامد. زیرا نمی دانیم چه بر سر موسی امده است بدیشان گفتم هرکه طلا دارد بیاورد من آن را در اتش انداختم و این گوساله در آمد » خروج ۲٤ - ۳۲

موسی به قبیله لاوی امر کرد تا هر که را از افراد سایر قبایل یهود دیدند،

بکشد. در آن روز قریب سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند. یهوه به موسی گفت تا دو لوح سنگی نظیر دو لوح اولین بتراشد و از کوه بالا برود و هیچکس با او نباشد و کسی در کوه دیده نشود. موسی دو لوح سنگی را آماده کرد و از کوه بالا رفت. موسی چهل شبانه روز در کوه ماند. وقتی پائین آمد ده فرمان را که با انگشتان خدا بر لوح ها نوشته شده بود، با خود به پائین کوه آورد و آنچه خدا گفته بود به بنی اسرائیل ابلاغ کرد. موسی طبق دستور یهوه و نمونه ای که یهوه در کوه به او نشان داده بود، تابوت میثاق را ساخت و چادر ملاقات را در بیابان برپا کرد. مذبح بنا نهاد و قربانی های سوختنی گذراند و هارون را به کهانت معبد منصوب کرد. سپس بنی اسرائیل از حصیروت کوچ کردند و از آنجا به قادش و از آنجا به کوه هور(Hor) رفتند. در این محل هارون به پدران خود پیوست و موسی لباس کهانت را به پسر او، العازار (elazar)،پوشاند اعداد ۲۵ - ۲۰.

سپس از راه بحر قلزم، در مقابل موآب (Moab)، خیمه زدند. در طول راه با قبایل مختلف سیحون (Sichon)، آموریان (Emorites)، و عوج (Og) پادشاه باشان (Bashan)، جنگ کردند و تمام ساکنان این سرزمین ها را کشتند و اموال شان را تصاحب نمودند. موسی دستور داد تا هر طفل ذکور و هر زنی از اسرا را که با مردی هم بستر شده باشد، بکشند و زنانی را که مرد نشناخته بودند، برای خود نگهدارند. (۱) اعداد ۱۷/۱۸ - ۳۱

چون بنی اسرائیل در طول مسافرت از فرمان یهوه سرپیچی نموده بودند، خداوند آنان را مدت چهل سال در بیابان های سینا و دشت فاران سرگردان کرد. تا تمامی گروهی که شرارت نموده بودند هلاک شدند و نتوانستند به سرزمین موعود قدم گذارند. بعد از چهل سال سرگردانی، قوم اسرائیل به کنار رود اردن رسیدند. در این جا یهوه دستورات قاطعی درباره رفتار قوم اسرائیل با سایر اقوامی که در کنعان با آنان در تماس خواهند بود، صادر کرد و گفت:

---

۱ - این دستور موسی به قوم یهود مغایر دستوری است که یهوه درباره رفتار با اسیران جنگی صادر می کند. تثنیه ۳/۹ - ۷

«چون یهوه خدایت قومی را به دست تو تسلیم کرد و تو آنان را مغلوب نمودی، آنگاه همه را بالکل بکش و برایشان ترحم منما و با آنان پیمان مبند. دختر خود را به پسرایشان مده و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر. مذبح های ایشان را منهدم ساز و تمثال های ایشان را بشکن... زیرا که تو، برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تورا بر گزیده تا از جمیع اقوامی که بر روی زمین اند قوم مخصوص برای او باشی.» تثنیه ۶ / ۳ - ۷

و به خود موسی گفت:

«به این کوه ابی رم (Abiram) برآی و زمینی را که به بنی اسرائیل دادم ببین و چون آن را دیدی، تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد. زیرا که دربیابان شین (Zin)، وقتی که جماعت مخاصمه نمودند، شما بر کلمات من عصیان کردید و در برابر چشمان آنان مرا در آب ها تقدیس ننمودید.» اعداد ۱۴ - ۲۷

«پس زمین را پیش روی خود خواهی دید به آنجا وارد نخواهی شد.» تثنیه ۴۹ - ۳۲

«پس موسی بنده خدا در آنجا به زمین موآب، بر حسب قول خداوند مرد و او را درزمین موآب مقابل بیت فغور(Beth - Peor) دفن کردند. وهیچکس محل قبر او را تا به امروز نمی داند. موسی چون وفات یافت صدو بیست ساله بود، نه چشمش تار بود و نه قوتش کم شده بود. بنی اسرائیل برای موسی در دشت موآب سی روز عزاداری کردند. نبی، مانند موسی تا به حال برنخاسته است که خدا را او روبرو شناخته باشد.» تثنیه ۱۰ / ۹ - ۳۶

داستان موسی پژوهشگران را در مقابل بحث انگیزترین شخصیت اسرائیلی قرار داده و دلایل مختلفی مبنی بر ساختگی بودن داستان ارائه شده است:

۱ - معمولا از زمان کودکی قهرمانان داستان ها،مطالب شگفت انگیزی گفته می شود تا بر عظمت و قدرت خارق العاده آنان بیفزایند. بعضی، از مادر باکره به دنیا می آیند. عده ای، از روز تولد سخن می گویند و یا می خندند. برخی، درسبدی بر روی آب به دست تقدیر رها می شوند. از این قبیل مطالب فانتزی در اساطیر ملل مختلف، بسیار دیده می شود. تولد و حیات موسی نیز یکی از جمله افسانه های

تحیلاتی است که در زمان تبعید بنی اسرائیل و اسارت در بابل، از داستان سارگون آکادی، شاه مقتدر کلده گرفته شده است. الواح گلی که باستان شناسان در کشفیات خود در بین النهرین یافته اند، شرح تولد سارگون آکادی را از بدو تا معلوم به تفصیل بیان می کند. اب مان شاه کلده، سبد سرادی را که مادرش بر روی آب های رودخانه دجله رها کرده بود، از آب می گیرد. سارگون، پس ازبزرگ شدن درخانه شاهی، به سلطنت می رسد و مدت ٤٥ سال با اقتدار پادشاهی می کند. نویسندگان تورات که برای تقویت روحیه بنی اسرائیل و ایجاد همبستگی کامل مذهبی، احتیاج به قهرمان و شخصیت بزرگی داشتند تا به عنوان ناجی و حامی قوم مورد ستایش همه یهودیان قرارگیرد، موسی را برای انجام این ماموریت خلق وباپیروی ازداستان سارگون آکادی، کلیه عوامل طبیعی و اتفاقات را دریک جا جمع نمودندتابه دست دختر فرعون، موسی ازآب رودخانه گرفته شود ودرخانه فرعون پرورش یابد. نویسنده داستان، حتی مادر موسی را به خانه فرعون می فرستد،تا بچه عبری با شیر زن عبری نشو و نما کند و نسل پاک یهودی با شیر دیگران آلوده نشود. موسی درخانه فرعون تربیت و بزرگ می شود و به پیغمبری می رسد، و پس ازنجات قوم یهود،چهل سال دربیابان های سینا سرگردان می ماند.

۲ - سنت توراه بر این است که افراد قبایل ۱۲ گانه اسرائیل را نسل به نسل به نام کامل یاد کند. اصولا ذکر نام پدر را از جمله افتخارات پسران می داند و برهمین اساس،قوم یهود را بنی اسرائیل (پسران یعقوب) می نامد. تعداد قابل توجهی از صفحات اسفار آفرینش و خروج و صحیفه یوشع به ذکراسامی پدران، اولادان و اولادان اولاد کسانی که کوچک ترین نقشی دربوجود آوردن دین یهود ندارند، اختصاص داده شده است، تا بهم پیوستگی قوم یهود را به ثبوت برساند. ولی وقتی از بزرگ ترین قهرمان کتاب سخن به میان می آید، تنها به ذکر این جمله اکتفا می کند:

«شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت و آن زن حامله شد و پسری زائید.»

این مطلب کوتاه تمام شجره نامه موسی،بزرگترین شخصیت بنی اسرائیل و بنیانگذار دین یهود است.

۳ - بعضی از محققان،موسی را،حتی درصورت حقیقی بودن چنین شخصیتی، فردی مصری می دانند. آنچه در تأیید نظر خود از تورات ارائه می نمایند این است که اولا نام موسی و موره، با آموزه تماما از نام های مصری به معنی فرزند اقتباس شده و به کار بردن نام (موشه) به جای موره از ابداعات نویسندگان تورات است تا این نام را به نحوی به داستان رهائی قوم یهود از مصر مرتبط نماید. نام اطرافیان و نزدیکان موسی نیز مانند آرون (نام خدای مصری ها) فین هاز (Phinehas) یعنی (تیره پوست)،از اسامی مصری است. ثانیا قهرمان قوم یهود، کسی که یهوه اورا از بین تمام یهودی ها برگزید و ماموریت نجات قوم اسرائیل را به او محول کرد، به خود او و به پسرش هیچیک مختون نبوده اند. حال آن که طبق پیمانی که یهوه با ابراهیم منعقد نموده بود، تمام افراد ذکور بنی اسرائیل بایستی هشت روز پس از تولد،به نشان پیمان با یهوه،مختون گردند؛ به علت مختون نبودن موسی، یهوه دربیابان های سینا به او حمله می کند و قصد کشتن او را دارد.

۴ - در دوران حیات ابراهیم، اسحق و یعقوب، یهوه بارها چه در عالم بیداری و چه در رؤیا برآنان ظاهر شد و پیمان خودرا با آنان تجدید نمود. پس ازمرگ یوسف، مدت ۴۳۰ سال، یهوه قوم برگزیده خود را فراموش می کند و به دست مصری ها می سپارد، ولی ناگهان آنان را به خاطر می آورد و از شکنجه و ناراحتی هائی که این قوم در اسارت مصری ها متحمل می گردند، به شدت ناراحت می شود و موسی را مامور نجات بنی اسرائیل می نماید. تورات،چهار قرن فراموشی را نادیده می گیرد و سفر آفرینش را به سفر خروج متصل می کند. محققین، سکوت مطلق تورات درمدت ۴۳۰ سال را دلیل برآن می دانند،که اساسا چنین قومی در چنین دوره و زمانی درمصر وجود نداشته است تا نویسندگان تورات درباره آنان مطلبی بنویسند.

۵ - اگرداستان موسی را حقیقی فرض کنیم و قبول کنیم که معجزاتی که در تورات آمده است واقعا روزی به وقوع پیوسته، پس چرا کوچکترین اثری از این معجزات درتاریخ مدون مصر دیده نمی شود؟ البته شیوع بیماری های عمومی از قبیل طاعون و وبا در کشورهائی که این امراض درآنجا بومی شده و یا هجوم دستجات ملخ در کشور های حوزه دریای احمر و خلیج فارس، از وقایعی هستند که امکان دارد هر

چند گاه یکبار در این کشورها اتفاق بیفتد. ولی تبدیل آب رودخانه نیل به خون، مرگ تمامی نخست زادگان مصری در یک شب، و از همه بالاتر، مدفون شدن فرعون با تمام افراد لشکر و ارابه های جنگی در رودخانه نیل، از اتفاقات عادی و روزمره نیستند که هیچ گونه اثری در اوراق تاریخ آن مملکت برجای نگذارند. این حوادث از پیشامدهای نادر هر ملتی هستند که اگر واقعا چنین حوادثی روزی اتفاق افتاده بوده، حداقل نشانه و اثراتی از آن ها درتاریخ مدون مصر مشهود می بود.

۶ - وقتی که قوم اسرائیل به کوه سینا رسیدند، یهوه به موسی گفت: « افراد هرقبیله را سرشماری نماید و تعداد افرادی را که از بیست سال بیشتر دارند و قادر به حمل اسلحه برای جنگ هستند، معلوم کند. بعد از سرشماری، شمار افراد و حد شرایط بالغ بر ۶۰۳۵۵۰ نفر شد.» اعداد ۳۴ - ۲.

سئوالی که پس از مطالعه این قسمت از تورات به ذهن متبادر می گردد و مشکل بتوان پاسخی برآن یافت این است،که چگونه ۷۰ نفر اسرائیلی در مدت ۴۰۰ سال به چند میلیون بالغ شده اند که موسی توانسته است از میان تمام افراد قبیله، گذشته از پیران و اطفال و زنان و بیماران، ششصد هزار مرد جنگی از بیست سال به بالا اسم نویسی کند. و ازاین سئوال مهم تر، ارتشی که در سه هزارو پانصد سال پیش، ششصد هزار مرد جنگی در اختیار داشته چگونه از فرعون و لشگریان او می ترسیده و درمقابل هجوم فرعونیان می گریخته؟ ویهوه مجبور بوده است برای حمایت ازآنان به معجزات فراوان متوسل گردد.

۷ - اصولا قومی را که مدت ۴۳۰ سال در سرزمینی ساکن بوده و از آزادی کامل در معاشرت و آمیزش با بومیان آن سرزمین برخوردار باشد، نمی توان قوم و حد پیشین و اعقاب ۷۰ نفر بستگان یعقوب دانست. بنی اسرائیل پس از متجاوز از ۴۰۰ سال اقامت در مصر و معاشرت با مردم شهرنشین، دیگر آن قوم صحراگرد و گوسفند چران سابق نبودند،تا موسی بتواند آن هارا درمدت کوتاهی جمع آوری و یک شبه از مصر خارج کند.

۸ - یهودی ها معتقدند که تورات، یعنی پنج سفر اول کتاب مقدس، مستقیما از طرف یهوه به موسی وحی شده و موسی گفتار خدا را بر روی کاغذ آورده است

ولی مطالب خود توراه سستی این اعتقاد را ثابت می کند. عبارات تکراری و ضد و نقیض در توراه به حدی است که مشکل بتوان قبول کرد که داستان موسی حتی توسط یک نفر نوشته و تکمیل شده باشد. توراه در سفر تثنیه می نویسد:

« پس موسی از دشت موآب به کوه نبو (Nebo) بر قله کوه فسجه (Pisgah) درمقابل اریحا (Jericho) برآمد ویهوه به او تمام اراضی کنعان و دان (Dan) رانشان داد ...... ویهوه به او گفت این زمینی است که به ابراهیم واسحق ویعقوب قسم خورده گفتم که آن را به ذریت تو خواهم داد وتو را اجازه دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن تو به آنجا عبور نخواهی کرد... پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب، بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین موآب در مقابل بیت فغور(Beth - Peor) در دره دفن کردند و احدی قبر او را تا امروز ندانسته و موسی چون وفات یافت صدو بیست سال داشت. بنی اسرائیل برای موسی دردشت موآب سی روز ماتم گرفتند. تثنیه ۳٤ - ۱ / ۸

مسلم است که این عبارات نه می تواند وحی الهی به موسی، و نه نوشته، موسی باشد، و نه موسی از عزاداری بنی اسرائیل در مراسم تدفین خودش خبر دهد. این قسمت نیز، مانند سایر قسمت های توراه،به قلم کسانی به رشته تحریر در آمده که داستان یوسف عبری را بهم بافته اند تا دلیلی بر مهاجرت قوم یهوه از فلسطین به مصر ارائه نمایند، از موسی قهرمانی بوجود آورندتا اتحاد همبستگی بنی اسرائیل را از راه مذهب واحد و تحت لوای یهوه،عملی نمایند. موضوع سرگردانی موسی و قریب سه میلیون اسرائیلی در مدت چهل سال در چندصدکیلومتر مربع فاصله بین بیابان های سینا و جنوب فلسطین، افسانه ای بودن داستان را تایید می کند.

۹ - منع ازدواج یهود با بیگانگان، از جمله مقرراتی است که در «قانون» نوشته عزرا، پس از بازگشت از ایران،پیش بینی شد. ولی نویسندگان توراه آن را به زمان موسی نسبت داده اند. علاوه برآن در دو دستوری که از جانب یهوه و موسی، در موردچگونگی رفتار با اسرای جنگی صادر شده، تناقض اشکاری مشاهده می شود

۱۰ - درداستان های توراه از سه فرعون نام برده می شود. یکی فرعونی که یوسف را از زندان بدرآورد و به خدیوی مصر گماشت. دوم فرعونی که موسی در دربار

و پرورش یافت و پس از کشتن مرد مصری از ان سرزمین گریخت. سوم فرعونی که پهره او را در آب های نیل مدفون کرد. ولی تورات به نام هیچیک ازانان اشاره ی نمی کند تا دلیلی بر اثبات تاریخی بودن داستان باشد در مقابل از دو قبایله عمری که کوچک ترین نقشی درتاریخ و یادرآتیی یهود ندارند-به صراحت نام می برد

۱۱ تورات تاریخ ازادی بنی اسرائیل از اسارت مصریان را قریب ۴۸۰ سال قبل از بنای معبد سلیمان و ۱۴۳۷ سال قبل از تولد عیسی می داند. ولی حقیقت تاریخی خلاف این نوشته تورات را ثابت می کند. عصری که تورات از آن نام می برد، مصادف با پادشاهی دو تن از فراعنه مقتدر مصر، توتموزیس و آمنوفس دوم بود و فلسطین در شمار مستعمرات مصر محسوب می گردید. به فرض آن که موسی و قوم او از بحر احمر می گذشتند، بازهم در قلمرو مستملکات مصر و گرفتار ارتش فرعون بودند. مطالبی که تورات پس از خروج یهودی ها از مصر نوشته، نمی توانسته تحقق یافته باشد. تورات تاریخی را بیان می کند که فاقد هرگونه حقیقت تاریخی است. اگر هم آنقدر بدبین نباشیم که تمامی نوشته های تورات وداستان موسی را انکار نمائیم، باز به این نتیجه می رسیم که حادثه خروج تعدادی ازابیروها(Hebrews) که به جستجوی کاربه مصر آمده بودند، آنقدر کوچک و بی اهمیت بوده که تاریخ نویسان اشاره به آن را ضروری تشخیص نداده اند.

آنچه صحیح به نظر می رسد آنست که اصولا چنین قومی مرکب از چندمیلیون عبری، در عصری که تورات از آن بحث می کند، در مصر وجود نداشته و چنین اعمال معجزه آسائی، اتفاق نیفتاده است. بلکه تمامی نوشته تورات و داستان موسی،افسانه ای بیش نیست. افسانه ای از قهرمانی بزرگ که نه نام پدر و مادر او معلوم است و نه هیچ کس می داند که در کجا به خاک سپرده شده است.

تورات این افسانه را با آب و تاب تمام و رنگ و روغن وجلای بسیار، برای جلب توجه و تثبیت قدرت و اعتبار یهوه نزد قوم یهود، بوجود آورد و علت غائی آن بیدار کردن غرور قومی، و حفظ یگانگی و همبستگی قوم یهود و ایجاد ایمان مذهبی و اتکل و اتکاء به یهوه، در قوم یهود بوده است.

فصل یازدهم :

دوران داوران - آغازسلطنت یهود و اضمحلال آن

از «دوران داوران» به بعد، تورات مخلوطی است از افسانه ها و مختصری حقایق تاریخی و هرچه به پایان کتاب نزدیک تر می شویم، بر تعداد مدارک قابل استناد تاریخی اضافه می گردد. پنج سفر اول تورات و صحیفه یوشع بن نون، دارای هیچگونه ارزش تاریخی نیستند. در این تاریخ، یهود هنوز هویت قومی پیدا نکرده بوده تا مطالب و روایات آنان با واقعیت تطبیق نماید. محققین، قوم یهود را منشعب از اقوام گوناگونی می دانند که در لوای میثاق با یهوه به وجود آمد و در دوران شائول شکل گرفت و در فلسطین دولتی تشکیل داد. لغت عبری (Hebreux) که بر قوم یهود اطلاق می شود، خود منشعب از نامی بوده که به دسته جات سیاری از اقوام مختلف اطلاق می شده است. در لوحه ای که آمرفس دوم، به مناسبت پیروزی های خود درفلسطین نصب نموده، از اپیروها، شاسوها، و هوریش ها، به عنوان اسرائی که به چنگ مصریان افتادند، نام می برد. امروزه این نظر که عبریان همان اپیروها یا حبیروها بودند که در اطراف شهرهای حاور نزدیک به طور پراکنده میزیسته اند، و اسرائیلیان نیز دسته ای مشتق از همین اپیروها هستند، از طرف محققین به طور اتفاق پذیرفته شده است.

این مردمان در برابر دولت های مقتدری چون کلده، مصر، وحتی ها، مجال قدرتنمائی و عرض اندام نداشتند. ولی برعکس، در امیر نشین های نیمه مستقل فلسطین و کنعان، اجتماعی از این دسته از مردم که ازحقوق شهر وندی محروم بودند،

خطر نی ر برای شهرها و اماکن اباد به وجود می اوردند. مهارت عالب اتان در فنون جنگ و سپاهی گری این خطرات را شدیدتر می کرد. حملات مکرر و پیوسته آنان، گاه موجب سقوط امیر نشین و تصرف و غارت شهرها می شد. همین امر، عامل اساسی تسلط بنی اسرائیل بر اردن عربی، و مدتی بعد، تمام فلسطین و اضمحلال امیر نشین های کوچک در این نواحی گردید.

پس از ذکر این مختصر حقیقت تاریخی، اینک افسانه دین یهود را بر طبق نوشته توراه دنبال می کنیم

پس ازدرگذشت موسی و سپری شدن ایام عزا، یهوه به یوشع فرمان داد:

«الان برخیز و از اردن عبورکن. تو وتمامی این قوم به زمینی که من به بنی اسرائیل می دهم وارد شوید. هیچ کس را یارای مقاومت با تو نخواهد بود... و هرجا که بروی یهوه، خدای تو یاور است.» یوشع با حملات مکرر و دستیاری یهوه توانست ۳۱ پادشاهی را در سرزمین کنعان مضمحل و ساکنان سرزمین های متصرفی را بر طبق امر یهوه تماماً نابود کند و اموال آن ها را غارت نماید. از این تاریخ تا آخر سلطنت داود و شکل گرفتن اتحاد قبائل اسرائیل، امورمملکت بر اساس شیخوخیت و پدرسالاری اداره می شد. شاه، فرمانروا و یا دولت مرکزی وجود نداشت. شیوخ قبائل مختلف در جلساتی که تشکیل می دادند، تصمیمات لازم را برای اتخاذ سیاست و روش واحد در تمام قبایل می گرفتند. به هنگام جنگ، مجلس رهبری شخصی را به نام شوفت برای اداره سپاهیان و عملیات جنگی انتخاب می کرد. رهبری شوفت تازمانی ادامه داشت که مأموریتی که برای انجام آن انتخاب شده بود، پایان می یافت. پس ازآن، تمام اختیارات و وظائف مجددا برعهده مجلس شیوخ یا زغنیم«محول گردید. بدین ترتیب تا قبل از ایجاد سلطنت در اسرائیل، نوعی دموکراسی مردمی بین اقوام مختلف رایج بود و رأی مردم درانتخاب داوران و اعضای مجلس زغنیم، قاطعیت داشت.

پس از شهر نشینی و ظهور آثار مالکیت فردی و به وجود آمدن اقلیت ممتاز و متمول، رسوم چادر نشینی و حکومت شیوخ قبایل نیز دچار تحولات زیادی شد. رفته رفته،شعائر دینی کنعانیان و آداب شهر نشینی دربین قبایل نفوذ نمود. یهوه پرستی با بعل پرستی درهم امیخت به طوری که سالنگته، «انبیاء» فقط عده قلیلی ازیهودیان بودند که در مقابل بعل زانو نزده بودند.

انچه لزوم داشتن یک رهبرنظامی دائمی وبالاخره سلطنت موروثی رادرمیان

اسرائیل به خلو انداخت. حملات مکرر فیلیسترها، مدیان ها و سایر قبایل مهاجم برای غارت محصولات زمینی و گاو وگوسفند و الاغ قبایل یهود بود. جدعون که مرد زور آوری بود سپاهی گرد آورد و مدیان را از اراضی یهود بیرون کرد. مردان یهود از جدعون خواستند تا بران ها سلطنت کند ولی او از قبول این امر امتناع کرد. پسرش ابی ملك مدت سه سال بر اسرائیل سلطنت کرد، لیکن رفتار بد او،نارضـتی عمومی را بر انگیخت. زنی با سنگ آسیائی که از بلندی بر سر او کوفت، او را کشت. دوران دوران ومجمس زعیم دوباره آغاز شد.

پایه های سلطنت حقیقی در قوم یهود، در زمان شاول گذاشته شد و در زمان داود و سلیمان استحکام یافت.

مردم از ساموئل نبی که هم قاضی و هم مرد روحانی بود، خواستند تا شاهی بر آن ها تعیین کند که به روش مرسوم در سایر اقوام، برآنها حکومت کند. ساموئل از انجام این کار ابا می کرد. ولی چون مردم در انجام درخواست خود اصرار می ورزیدند، یهوه به او گفت:

«آواز قوم خودرا بشنو، زیرا که آن ها تو را ترك نکردند، بلکه مرا ترك کردند تا برایشان پادشاهی ننمایم.» ساموئل۱و۷ - ۸

ساموئل نبی به راهنمائی یهوه، شاؤل را که جوانی بلند بالا، خوش اندام و زورآور بود و تصادفا برای انجام مشورتی به نزد ساموئل آمده بود، برای شاهی بر یهود انتخاب کرد. ظرف روغنی بر سر او ریخت و او را مسیح اعلام نمود. شاول نیز لشگری گرد آورد و پس از شکست کنعانیان، تابوت میثاق را که اسرائیلیان در جنگ های پیشین از دست داده بودند، پس گرفت. شاول سی ساله بود که پادشاه شد. ولی چون عمل او مورد پسند یهوه نبود، از این که اورا به شاهی برگزیده است پشیمان شد و از سلطنت خلع کرد. به ساموئل گفت تا داود، فرزند کوچك یسا بیت لحمی را مسیح و برگزیده یهوه اعلام نماید. پس ساموئل بر سر داود روغن ریخت و او را میان برادرانش مسح نمود.

درجنگی که بین فلسطینیان و بنی اسرائیل روی داد، مردی به نام گلیات (Goliath) که قدش شش ذراع و نیم و برسرش کلاهخود برنجی و بر تنش زرهی به وزن پنجهزار مثقال بود، به میدان امد. لیکی از اردوی اسرائیل کسی جرأت مبارزه با او را نداشت. داود از طرف پدر خود مأمور بود تا نان و برف برای سه بر در خود که

دراردوی شائول با فلسطینیان می جنگیدند،مرد. به داود گفتند هر که این مرد را
بکشد، شاؤل دختر خود را به زنی به او خواهد داد و مال فراوان به او خواهد بخشید
داود نزد شاؤل رفت و داوطلب مبارزه با گلیات شد. داود پنج قطعه سنگ صاف مانند
از نهر انتخاب کرد و در کیسه شبانی خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفت و به
میدان نبرد رفت. چون گلیات برای کشتن داود نزدیک شد. داود سنگی از کیسه شبانی
بیرون آورد و در فلاخن نهاد و آن را آن چنان برپیشانی گلیات کوفت که در پیشانی
او فرو رفت. گلیات به زمین افتاد و داود او را با شمشیر خودش به قتل رساند.
فلسطینیان که مرد مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.

شاؤل دختر خود را به داود وعده داد و روز به روز بر قدر و منزلت او افزود.
ولی چون از او بیمناک بود، در خفا در صدد قتل او بر آمد. داود از نزد شاؤل گریخت
و به مغاره عدلام (Adullam) رفت. برادرانش و تمام خاندان داود و هرکه درتنگنای
معیشت و قرض دار بود، به دور او گرد آمدند و تخمینا چهارصد نفر فراهم شد. داود
به سرزمین یهودا رفت. هرکس به دستش رسید کشت و اموال او را برای تقویت بنیه
مالی ارتش کوچک خود،غارت کرد. داود که اطمینان پیدا کرده بود که بالاخره روزی
شاؤل او را خواهد کشت، به سرزمین فلسطینیان گریخت. درجنگی که بین فلسطینیان
و شاؤل اتفاق افتاد، شاؤل و سه پسرش کشته شدند. داود به یهودا برگشت و شاه
یهودا شد. ولی جنگ بین خاندان شاؤل و داود همچنان ادامه داشت. داود سردار سپاه
شاؤل، ابنر (Abner) رافریب داد. او را به یهودا دعوت کرد و به افتخار ورود او
ضیافت بزرگی برپا و از احترام به او ازهرجهت کوتاهی ننمود. ولی امر کرد درمراجعت
او را کشتند. داود که بازماندگان شاؤل را کم خطر یافت، به آسانی بر آنان غالب شد و
مدت سی و سه سال بر اسرائیلیان سلطنت کرد. فلسطینیان را شکست داد و کشور
واحد یهود را ایجاد نمود. تابوت میثاق را به تپه صهیون در اورشلیم مرکز حکومت
خود، منتقل کرد و به دستیاری ناتان نبی به پادشاهی خودجنبه، الوهیت بخشید و
درخاندان خود،موروثی نمود.

«ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید استوار خواهم ساخت و سلطنت او را تا
به ابد پایدار خواهم کرد.» ساموئل ۲، ۳ - ۷

داود با انتقال صندوق میثاق به صهیون و ایجاد یک روحانیت ثابت برای خدمت
به یهوه و برگزاری تشریفات عبادی و قربانی های سوختنی، وابستگی مذهب و

سیاست را به همدیگر بوجود آورد. به اسرائیل مرکزیتی بخشید. داود برای دستیابی به مقصد خود به اصول اخلاقی پای بند نبود. با ان که شاؤل موجبات ترقی و را فراهم اورده بود، در اولین فرصت بر علیه او قیام کرد و حتی با فیلیسترها برای از بین بردن او متفق شد و پس از شکست و کشته شدن شاؤل، فلسطینی هارا نیز از بین برد

«در وقت عصر داود از بسترش برخاست و به پشت بام رفت و از پشت بام زنی را دید که خود را شستشو می کرد. آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود، کس فرستاد و درباره آن استفسار کردند. گفتند او بت شبع (Bath - sheba) دختر الیعام (Eliam) و همسر اوریا (Urie) است. داود قاصدان فرستاد و آن را گرفتند و نزد او آوردند. داود با او هم بسترشد. آن زن، از نجاست طاهر شده به خانه خود برگشت. آن زن حامله شد و داود را خبر داد و گفت،که من حامله هستم. پس داود، نزد «یوآب» کس فرستاد، که «اوریای حتی» را نزد من بفرست. یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد. چون اوریا نزد او رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید و به او گفت،به خانه ات برو و پاهای خودرا بشوی. اوریا ازخانه، پادشاه بیرون رفت. داود از عقب او هدایائی به خانه اش روانه کرد. اما اوریا درخانه پادشاه با سایر بندگان خوابید و به خانه خود نرفت. پس داود اورا خواست و گفت،آیا تو از سفر نیامده ای؟ پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت،که تابوت اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آقایم یوآب و بندگان آقایم بر روی بیابان در خیمه می نشینند آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب کنم و با زنم بخوابم به حیات تو و به جان خودم که این کار را نخواهم کرد. داود به اوریا گفت،که امروز این جا باش و فردا تو را روانه می کنم. بامدادان مکتوبی برای یوآب نوشت و به دست اوریا داد.درمکتوب به این مضمون نوشته بود،که اوریارا درخط مقدم جنگ بگذار و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد.» سموئیل ۲، ۱۸ /۱۱/۲

یوآب، فرمانده سپاه داود، اوریارا در خط مقدم جبهه قرار داد تادرمیدان جنگ کشته شد و داود بت شبع را به زنی گرفت. این زن مادر سلیمان و مادر بزرگ عیسی است.

وقتی داود پیر و سالخورده شد، پسر ارشد او، ادونیا، بر اساس سنت قومی و عشیره ای و حق ارشدیت، به جانشینی پدر برخاست. ولی بت شبع، سوگلی حرم داود که مایل بود پسر او، سلیمان به شاهی برسد، دستیاری ناتان نبی و فرمانده گارد

مخصوص داود را جلب و متفقا داود را راضی به پادشاهی سلیمان نمودند. داود سر در حضور جمع، سلیمان را به جانشینی خود برگزید. وقتی داود با پدران خود خوابید و سلیمان شاه شد، دستور داد تا ادونیا و یوآب فرمانده سپاه داود را کشتند.

سلیمان، دخترفرعون را به زنی گرفت و حدود مملکت خود را از نهر فرات تا سرحدات مصر گسترش داد. سلیمان چهل هزار آخور اسب به جهت ۱۴۰۰ ارابه جنگی و دوازده هزار سوار نگه می داشت. حکمت سلیمان، از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت مصریان زیاده بوده. سه هزار مثل گفت. درباره درختان، از سرو آزاد لبنان تا زوفیائی که بر دیوار می روید سخن گفت. درباره بهائم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت.» شاهان یک ۲۳ /۱ - ٤

سلیمان معبدی به نام هیکل برای یهوه و قصر مجللی برای خود ساخت. برای انجام آن، مردم را به بیگاری گرفت. برای تأمین مخارج ساختمان هابرمردم مالیات ها افزود. پس از اتمام معبد، تابوت میثاق را با تشریفات بسیار و در حضور قدم روحانیون و شیوخ اسرائیلی به داخل معبد برد و در مکان بسیار مقدس در پشت محراب، زیر بال های فرشتگان قرار داد و قربانی های فراوان برای یهوه گذراند.

«در تابوت چیزی سوای آن دولوح سنگی که موسی در کوه حوریب در آن گذشت، نبود.» شاهان ۱، ۹ - ۸. برای اجرای مراسم عبادی و تقدیم قربانی، سلیمان عده ای از کاهنان بعل را به عنوان حبرگان انجام شعائر،به معبد هیکل آورد.

«چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با شوکت بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگ های گرانبها بار شده بود،به اورشلیم وارد شد به حضور سلیمان آمد و با او از هرچه در دلش بود گفتگو کرد.» شاهان ۱ ٤/۱- ۱۰

علیرغم دستور صریح توراه که پادشاهان را ازداشتن زنان بسیار منع نموده (تثنیه ۱۷ - ۱۷) و به آنان دستور می دهد،چون برتخت شاهی نشینند نسخه ای از شریعت را برای خود درطوماری بنویسند و همه روزهای عمر آن را بخوانند، از یهوه بترسند وفرائض دینی رانگاه داشته و به آن عمل نمایند. سلیمان علاوه بردختر فرعون، هفتصد زن و بانو و سیصد متعه داشت. بسیاری ازآنان ازموابیان، اموبیان، دومیان، صیدونیان و حتیان بودند. زنان سلیمان او را به پیروی ازخدایان دیگر راغب ساختند و سلیمان به پرستش عشتورت (Astarte) خدای صیدونیان و ملکوم (Milcom)

خدای آموبیت ها پرداخت و برفراز کوهی مقابل اورشلیم معابدی برای کموش (Kemosh) خدای موآب و ملك (moloc) خدای بنی عمون،برپا کرد.

پس از درگذشت سلیمان، رحبعام (Rehoboam) به شکیم آمد تا مردم او را به شاهی بپذیرند ولی فشاری که سلیمان برای انجام برنامه های مبالغه آمیز تشریفاتی خود بر مردم وارد آورده بود و مالیات های سنگینی که آنان مجبور به پرداخت بودند، مردم را به شورش و طغیان کشاند. فرمانده سپاهیان رحبعام را که برای بیگاری گرفتن آمده بود، سنگسار کردند و خود رحبعام نیز از ترس به اورشلیم گریخت. عملا فلسطین به دو قسمت شمالی (اسرائیل) وجنوبی(یودا) تقسیم شد. تنهاقسمت جنوبی که طایفه یودا در آنجا ساکن بودند، به فرزندان داود وفادار ماندند.

چون از این بخش به بعد ازتاریخ یهودتا اضمحلال قطعی هردو حکومت شمالی و جنوبی به دست سلاطین بابلی، واقعه مذهبی قابل ذکری وجود ندارد، از بیان تاریخ این مدت صرفنظر می شود.

فصل دوازدهم:

انبیاء اسرائیل

یکی از ویژگی های بارز دین یهود، وجود افراد متعددی است که مدعی دریافت وحی الهی و ارتباط با خدا بودند. هیچیک از انبیاء، دین تازه ای به مردم عرضه نمی کردند، بلکه با پیشگوئی ها و یادآوری عظمت یهوه، مردم را به انجام فرائض دینی تشویق می کردند و از عذابی که در انتظار گنه کاران است، برحذر می داشتند. دین یهود از نظر ظهور انبیاء متعدد، در بین سایر ادیان زنده جهان منحصر به فرد است. تمام ادیانی که توسط یك نفر پایه گذاری شده اند، پس از درگذشت بنیانگذار دین، پویائی و پیشرفت خود را از دست داده اند و به حالت سکون و تحجر فکری در آمده اند. دین یهود با ظهور انبیاء متعدد،حرکت مداوم خود را از یك دین ابتدائی چند خدائی آغاز کرد و در اثر قبول افکار نو و پیشرفت به جلو، خدای قبیله یهود صورت خالق جهان هستی به خود گرفت. تازمانی که این حرکت به جلو ادامه داشت، دین افکار نوینی را به خود جذب می کرد. ولی پس از قطع ظهور انبیاء حالت پویائی دین یهودنیز،به سکون مذهبی و تحجر فکری منتهی شدوحیات دین متوقف گردید.

۱- انبیاء قبل ازتبعید:

انبیاء قبل از تبعید قوم یهود، طلاب مدرسه و یا کاهنان معابد نبودند. آنان مردمی عامی عادی بودند که با وعظ و خطابه به مردم هشدار می دادند و رؤیاهای خود را،به عنوان کلام الهی،به مردم بازگو می کردند.

در عهد داوران، انبیاء را به زبان عبری نبیئیم (Nebi - im) می گفتند. این جماعت به هیئت درویشان باساز و دف و چنگ به راه می افتادند و دراثر جذبه و شور

مذهبی به حالت جذبه فرو می رفتند و کلماتی نامفهوم و سخنان عجیبی می گفتند که مردم معانی کلمات آنان را نمی فهمیدند. ساموئل دربیان مطالب دیگر،به شاؤل می گوید:

«به هنگام ورود به شهر، تو به یک گروه از انبیاء بر خواهی خورد که از بلندی ها به زیر می آیند. پیشاپیش آنان چنگ و دف و طبل و فلوت و هارپ می نوازند و آنها نبوت می کنند. روح خدا در تو نیز حلول خواهد کرد و تو نیز با آنان به نبوت خواهی پرداخت و تو به انسان دیگری تبدیل خواهی شد.» ساموئل۱ ۷/ ۵ - ۱

وقتی شاؤل به جماعت انبیاء بر خورد، او هم به نبوت پرداخت. تمام جمعیتی که او را می شناختند گفتند:

« چه به سرپسر کیدآمده؟آیا شاؤل هم ارزمرهء انبیاست؟» ساموئل۱، ۱۱-۱۰

به مرور ایام، جذبه و شور و حالت خلسه ازمیان رفت و آرامش بیشتری پیدا شد. از این پس، انبیاء به صورت انفرادی در اطراف مسائل مذهبی به بحث و گفتگو می پرداختند و مکتب نبوت با سلامت عقل و صفای بیشتر پابه ریزی شد. دسته ای از انبیاء با هم مجامعی تشکیل می دادند و آن را «خانه بنی ابه» می خواندند. ایلیا والیشع،از دست پروردگان همین مجامع بودند. تعداد اشخاصی که ادعای نبوت می کردند بی شمار بود. تورات،از انبیائی از قبیل ناتان، هانا، و هولدا نام می برد که از آنها هیچگونه اثری جز نام باقی نمانده است. به علاوه کسان دیگری نیز بوده اند که تورات آنان را انبیاء دروغین می نامد. از بعضی از انبیاء یهود جز رسالات چند برگی چیزی باقی نمانده و رسالات بعضی از آن ها حتی ارزش یک بار مطالعه هم ندارد.

دردورانی که بنی اسرائیل، در اثر اختلاط با کنعانیان به بت پرستی و انحرافات مذهبی آلوده شده بودند و کاهنان تنها به اجرای تشریفات ظاهری و گذراندن قربانی های گوشتی اصرار می ورزیدند، انبیاء در مقابل هیئت حاکمه و کاهنان معبد، قدعلم کردند و با زبان تیز خود،اعمال غیرخدائی و شعائر خشک معبدی را مورد انتقاد شدید و طعن قرار می دادند

مهم ترین انبیاء بنی اسرائیل قبل از تبعیدعبارتند از:

ایلیا و الیشع:

این استاد و شاگرد در زمان اخاب، درسلطنت نشین کنعان شمالی قیام

کردند. احاب به تحریک زن خود، «ایزابل» در صدد بود بعل پرستی را بین اسرائیلیان رواج دهد

«وقتی ایلیا به نبوت برخاست. فقط عده، قلیلی از اسرائیلیان بودند که در برابر مجسمه، بعل زانو نزده بودند و او را پرستش نکرده بودند.» شاهان یک ۱۸

ایلیا نزد احاب رفت و کلام خدا را به او ابلاغ کرد و از او خواست تا همه انبیا، بعل را در کوه کرمل دعوت نماید. چهارصد و پنجاه نفر از انبیاء بعل جمع شدند. پس دوگاو حاضر کردند. انبیاء بعل یکی از گاوها را سربریدند و بر روی توده ای از هیزم گذاشتند. قرار شد هریک از دو دسته به نام خدای خود بخوانند و از او بخواهند تا توده هیزم را مشتعل نماید. انبیاء بعل، نام بعل را از صبح تاظهر خواندند ولی هیچ صدائی برنیامد و آتش روشن نشد. آنگاه ایلیا از تمامی قوم دعوت کرد تا نزد او آیند. ایلیا مذبحی به نام یهوه برپا کرد. هیزم را ترتیب داد و گاو را سر برید و قطعه قطعه کرد و برهیزم نهاد. سپس از خدای ابراهیم و اسحق در خواست کرد تا مذبح را روشن کند. دعای ایلیا مستجاب شد، و آنچنان آتشی در مذبح او افتاد که قربانی، چوب و سنگ و خاک و حتی آب رودخانه را با هم مشتعل کرد. قوم اسرائیل به طرف او آمدند و انبیاء بعل را گرفتند و همه را کشتند.شاهان ۱. ۱۹/٤۰-۱۸

ایزابل که از حادثه مطلع شد، ایلیا را تهدید به مرگ کرد و ایلیا به یهودا گریخت. در وقتی که ایلیا به (صرفه) نزدیک صیدون رسید، تا طبق فرمان یهوه نزد بیوه زنی مقیم شود، مصادف با زمانی بود که پسر آن بیوه زن تازه مرده بود. پس ایلیا جسد را برداشت و به بالاخانه برد. خویشتن را سه مرتبه بر روی جسد دراز کرد و نزد خداوند استغاثه نمود. خداوند آواز ایلیارا شنید، دعای او را اجابت نمود و جان پسر به وی باز گشت و زنده شد.» شاهان یک - ۲۱ - ۱۷

ایلیا درسفری که درمعیت الیشع شاگردخود به اردن می رفت، به کنار رودخانه رسید:

«پس ایلیا ردای خویش راگرفت و آن را پیچید، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دوی ایشان برخشکی عبور نمودند.» شاهان ۲. ۸ - ۲

چون ایشان می رفتندوگفتگو می کردند،ارابه، آتشین با اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا درگردباد به آسمان ها صعود نمود.» شاهان دو ۱۱-۲

«پس الیشع ردای ایلیا را که افتاده بود برداشت و به کنار رود اردن برگشت

ردای ایلیا را تاباند و به آب زد. اب به این طرف و آن طرف شکافته شد والیشع از رودخانه خشک عبور کرد.» شاهان دو - ۱۴ - ۲

الیشع پس از معجزات فراوان که در فصل مربوط به معجزات یهوه مختصری از آن بیان شد، برای ازبین بردن اولادان اخاب و زن او ایزابل، مردی به نام ییهو (Yehu) را مسح کرد و وی را برانگیخت تا دعوی پادشاهی نماید. ییهو، پسر اخاب و مادرش را کشت. سپس طرفداران بعل و اسپای بعل را به محفل مقدسی دعوت کرد. ذبایح سوختنی بسیار گذراند. بعد از قربانی،دستور داد تمامی طرفداران بعل حاضر درمجلس را کشتند و خانه بعل را منهدم کردند.» شاهان دو - ۲۰ - ۱۱

گرچه با این اقدام ییهو، شکست بزرگی به طرفداران بعل در اسرائیل وارد آمد، ولی بعل پرستی یکباره از بین نرفت. مدتی طول کشید تاطرفداران یهوه قوت گرفتند و توانستند یهوه پرستی را رونق بخشند.

عاموس (Amos):

عاموس پیش از شکست اسرائیلیان و آغاز دوران تبعید اول، در فلسطین به تعلیم مسائل مذهبی پرداخت. عاموس در دوازده مایلی اورشلیم به دنیا آمد. ظاهرا بزرگترین نبی بنی اسرائیل قبل از تبعید است. او به شغل شبانی و انجیر چینی اشتغال داشت. وقتی گله گوسفندان خود را برای فروش به شهر آورد، باورهای مذهبی و انحرافات اخلاقی مردم او را به کلی منقلب کرد. او دریافت که محبت و انصاف و عدالت از میان مردم رفته و لاابالیگری اخلاقی، جانشین معتقدات مذهبی شده است. مکاشفاتی بر او دست داد ، به نبوت پرداخت. او می گفت:

«من نه نبی هستم و نه پسر نبی. بلکه چوپان بودم وانجیرهای وحشی می چیدم . خداوند مرا ازعقب گوسفندان گرفت و گفت برو وبر قوم من، اسرائیل نبوت کن.» عاموس ۱۴-۷

عاموس، دوره جدیدی در تبلیغات مذهبی یهود افتتاح کرد و چهره تازه ای از یهوه به مردم نشان داد. در هیچ یک از ابواب کتاب عاموس، یهوه، به شعائر مذهبی که شدیدا مورد علاقه کاهنان بود، اشتیاقی از خود نشان نمی دهد. بلکه به جای تقدیم قربانی ها، مردم را به اجرای عدالت و انصاف ترغیب می کند.

«من از جشن های شما متنفرم و آن هارا تحقیر می کنم. عطر محفل های شمارا

استشمام نخواهم کرد. آنگاه که شما برای من قربانی های سوختنی و هدایا می آورید، هدایای شما را قبول نخواهم کرد. قربانی های شما را منظور نخواهم داشت. آهنگ سرودهای خود را از من دور کنید زیرا نغمه، بربط های شما را گوش نخواهم داد. تا آنکه انصاف مثل آب و عدالت مانند نهرداشمی جاری شود.» عاموس ۲۱/۲۵- ۵

«آیا قربانی ها و هدایا برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ نه، بلکه خیمه، شاهدی خود و تمثال بت های خویش و ستاره، خدایان خویش را که ساخته بودید با خود بردید.» عاموس ۲۶ - ۵

عاموس علت اصلی فساد جامعه را حرص و آز حکام وقت می دانست:

«شما که در قصور خود، محصول ظلم و غارت را ذخیره می کنید راست کرداری را نمی شناسید.» عاموس ۱۱ - ۳

«ای شما که حق را به درد مبدل می کنید و عدالت را زیر پا لگدمال می نمائید، هدایای گندم از مسکینان می گیرید و خانه هائی از سنگ تراشیده برپا می کنید، رشوه می گیرید و فقیران را از حق خود محروم می سازید. نیکوئی را بطلبید نه بدی را، تا زنده بمانید.» عاموس ۷/۱۵ - ۵

«به جستجوی بیت ایل برنخیزید. به سوی گیلگال (Guilgal) نروید و به جانب بئر شبع توجه نکنید. خدا را جستجو کنید تا حیات یابید.» عاموس ۵ - ۵

کاهن بیت ایل، که از سخنان و پیشگوئی های عاموس سخت نگران شده بود، او را به نام پادشاه‌ساز حاک یهودا تبعید کرد.

هوشع (Hoshia)

درشمال کنعان به دنیا آمد. او نیز چون عاموس از بی دینی مردم بیشتر از جنبه اجتماعی و اخلاقی آن ها متأثر شد و به ارشاد آنان پرداخت. هوشع، برخلاف عاموس که مردم را تنها از قهر و غضب یهوه می ترساند، ضمن ارشاد و برحذر داشتن مردم از اعمال خلاف دین، آنان را به عدالت و انصاف یهوه امیدوار می کرد و کاهنان و قدرت حاکمه را مسئول گمراهی مردم می دانست.

«به سخنان خدا گوش کنید، فرزندان اسرائیل. زیرا خدا علیه سکنان این ملک مطالبی اقامه می کند. در این ملک دیگر راستی و رحم و عدالت وجود ندارد، به هیچوجه خداشناسی نیست. چیزی جز پیمان شکنی و دروغ و قتل، دزدی و زناکاری

وجود ندارد. خشونت و قتل بعد از قتل. به همین دلائل است که مملکت عزادار خواهد بود. هرکه در آنجا زندگی کند، ضعیف و زبون خواهد شد. حتی ماهیان دریا و مرغان هوا نیز محو خواهند شد.» هوشع ٤/ ١ - ٤

«این را گوش کنید ای کاهنان، گوش فرا دهید خانواده شاهان. زیرا این محدودیت ها برای شماست. زیرا شما دام راه سقوط بوده اند. قوم من نابود شد. برای آن که فاقد معرفت بود. زیرا او را از معرفت دور گردید. من هم تو را از مقام کاهنی عزل می کنم. چون تو قانون خدا را فراموش کردی. من هم تورا به دور می اندازم و فرزندان تو را فراموش می کنم. فحشا و شراب، منطق و عقل را ازبین می برد. قوم من با بت های چوبی مشورت می کند و برای آن ها برفراز قلل کوه ها قربانی می کند و بر روی تپه ها بخور می دهد.» هوشع ١٤ / ٦ - ٤

«به خدا باز گردید زیرا که او ضربه زده است ولی او زخم را مرهم می نهد. او به ما در دوروز زندگی می بخشد. خدا را بشناسیم و در صدد شناسائی او برآئیم، زیرا من رحمت را دوست دارم نه قربانی را و شناسائی خدا را بیش تر از تقدیم قربانیها.» هوشع ٦ /١ - ٦

«ما تو به سوی خدا باز گرد و راستی را نگه دار. در آن روز من با آنان پیمان انعقاد می بندم. من به حقیقت، راستی و درستی نامزد تو خواهم بود. تو خدا را خواهی شناخت. آن روز من آسمان هارا عمر می کنم. آسمان ها زمین را عفو خواهند کرد. من به لو آمی (Lo - Ammi) خواهم گفت: تو قوم منی و او جواب خواهد داد تو خدای من هستی.» هوشع ٢٥/٢٠ - ٢

«عدالت بکارید تا محبت و رأفت درو کنید. خدا را جستجو کنید تا برد شما باید و بر شما عدالت بباراند.» هوشع ١٢ - ١٠

اشعیا (Isaiah) :

او در خانواده‌ء مرفهی در ٧٤٠ ق. م درناحیه جنوب یودا به دنیا آمد و در جوانی در کوچه های اورشلیم به پیشگوئی های پیغمبرانه پرداخت.

«سالی که عزیا (Ozia) پادشاه مُرد، من خدا را دیدم که برتخت بسیار بلندی نشسته بود و دامن پیراهنش معبد را پر کرده بود. فرشتگان بالای او در پرواز بودند هریک از آن ها شش بال داشت و می گفتند قدوس، قدوس. تمام زمین از جلال و عظمت

خد پوشیده بود... پس گفتم وای برمن که نابود شدم. زیرا من مردی با دهن ناپاک هستم و درمیان جمعی با لبان ناپاک زندگی می کنم . و چشمانم خدای همه را دیده است من صدای خدا را شنیدم که می گفت چه کسی را بفرستم؟ چه کسی برای ما خواهد رفت؟ من جواب دادم من حاضرم مرا بفرست. سپس خدا گفت برو به قوم من بگو شما می شنوید ولی هیچ نمی فهمید شما می بینید ولی چیزی درک نمی کنید .
شعیا - ۱۰/۱-۶

بدین ترتیب اشعیا مدت چهل سال به کار پیشگوئی و موعظه مشغول بود و شاهان یهود با او مشورت می کردند. وقتی در سال ۷۲۲ قبل ازمیلاد، دشمن از هرطرف اسرائیل را تهدیدمی کردند و شهر اورشلیم درمحاصره بود، شاه یهوده به توصیه اشعیا،با آشوری ها از درصلح درنیامد. دروازه های شهر را بست و آماده دفاع شد. اشعیا معتقد بود که سلامت کشور تنها با اتکال به خداوند حاصل می شود. پادشاه یودا به معبد رفت و به دعا پرداخت. اشعیا به او اطمینان می دهد که یهوه صابوت می گوید:

«لشکر آشور وارد شهر نخواهد شد و هیچ خطری شهر را تهدید نمی کند. من این شهر را حمایت می کنم. به راهی که آمده است به همان راه برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد.» اشعیا ۳۳ - ۳۷

تصادفا و به علت نا معلومی،سردار آشوری از تصرف اورشلیم صرف نظر کرد و به موطن خود بازگشت.

اشعیا، مبنای مواعظ دینی خودرا براین اصل قرارداده بود که جلب محبت یهوه از راه تقدیم قربانی ها و انجام تشریفات مذهبی،عملی نیست. خدا می گوید:

«مرا چه احتیاجی به قربانی های شماست. من از قوچ هائی که شما قربانی می کنید و از پیه و چربی گوساله های شما سیرم من هیچ لذتی ازخون گاو، بره و قوچ های شما نمی برم. وقتی که به حضورمن می آئید،چه کسی آن ها را از شما طلبید، و از شما خواسته است ناصحن معبدمراکثیف کنید؟ از این پس هدایای بیهوده نیاورید. من از بخور و کندر شما متنفرم. هم چنین از ماه های نو، از شنبه ها و اجتماعات و محافل مقدس شما، روح من بیزار است. وقتی که شما دعای بسیار می کنید اجابت نخواهم کرد. زیرا دست های شما پر از خون است. خویشتن را تطهیر کنید. از شرارت دست بردارید نیکوکاری بیاموزید. درجستجوی عدالت برائید. انصاف را تطبیق

مظلومان را حمایت کنید. حقوق یتیمان را رعایت کنید و از بیوه زنان دفاع نمائید.» اشعیا ۱۸/ ۱۱ - ۱

شعیا پیش گوئی می کرد که دراثر اعمال زشت قوم یهود و نافرمانی از اوامر یهوه صبایوت،اسرائیل دچار مصیبتی بزرگ خواهد شد.

یهوه صبایوت درگوش من گفت که خانه های بسیاری خراب خواهد شد و خانه های بزرگ و خوش نما، غیرمسکون خواهد گردید.» اشعیا ۹ - ۵

لیکن:

«نهالی از تنه یسّی بیرون آمده شاخه از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند براو قرار خواهد گرفت........ در آن روز واقع خواهد شد که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه، قوم خویش را که از آشور و مصر و حبش و عیلام و شنعار و از جزیره های دریا باقی مانده باشند، باز آورد.» اشعیا، ۱/۱۲ - ۱۱

«در آن روز خواهی گفت که ای خداوند تو را سپاس می گوئیم. زیرا به من غضبناک بودی امّا غضبت برگردانده شده. اینک خدا نجات من است و بر او توکل می کنم.» اشعیا، ۲/ ۱ - ۱۲

میکا (Michah):

میکا اندکی قبل از سقوط سلطنت شمالی اسرائیل درسال ۷۲۲ .ق. م ظهور نمود، و با الهام از کلمات اشعیا به نبوت پرداخت. کتاب او حاوی کلمات و سخنان بسیار جالب است. او ضمن تفسیر و بیان روح و معنای حقیقت دین، لبه تیز انتقادات خود را متوجه انبیای دروغین و قضات فاسد می نماید:

«خدا درباره، انبیائی که قوم را گمراه می کنند چنین گفت. آن ها هستند که اعلام صلح می کنند، وقتی که چیزی برای خوردن داشته باشند و اعلان جنگ می دهند. اگر چیزی دردهان آنان نگذارند. به همین مناسبت همیشه برای آنان شب خواهد بود و بدون مکاشفات، روز برآنها تاریک خواهد بود و خدا به آنان پاسخی نخواهد داد. ولیکن من از قوت روح خداوند آکنده هستم و از عدالت و توانائی مملو شده ام.» میکا ۵/۹ - ۳

«مرد متقی ازجهان نابود شده است و راست کرداری ازمیان آدمیان معدوم گردیده . جمیع ایشان برای خون کمین می کنند و یکدیگر را به دام صید می نمایند

داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود صحبت می کند. نیکوترین آنان مثل خار می باشد.» میکا ۲/۵ - ۷

«با چه چیز به حضور خداوند بیایم ونزداو رکوع کنم.آیاما قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم. ایا خداوند از هزاران قوچ و ... ده ها هزار نهر روغن راضی خواهد شد. آیا نخست زاده خود را به عوض معصیتم و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم. خدا ازتو چه می طلبد غیر ازاین که انصاف را به جای آری و رحمت رادوست بداری و درحضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمائی.» میک ۸ - ۶

یرمیا:(Jeremiah)

او در خانواده ای از خادمان معبد (عناتوت) در چهار مایلی شمال اورشلیم به دنیا آمد. هنوز بیست سال از عمرش نگذشته بود که نبوت را آغاز کرد:

«پس کلام خداوند برمن نازل شده. قبل از آن که در شکم مادرت شکل بگیری تو را شناختم و قبل از آن که تو از رحم او بیرون آئی تو را تقدیس کردم و تو را نبی امت ها قرار دادم.» یرمیا ٤ - ۱

یرمیا نیز،مانند سایر انبیا،مردم را به رعایت انصاف و ترس از خدا دعوت نمود و عقوبت های بیهوده را،در صورت نافرمانی از دستورات او،یاد آور می شد. ولی تنها منشی او که فرامین نبوت های او را می نوشت،با او وفادار بود. در آن زمان بین کشور های بابل و مصر بر سر تسلط بر فلسطین، رقابت و جنگ بود. یوشیا پادشاه یهود به طرفداری ازمصری ها، باکلدانیان می جنگید. یرمیا خصومت با کلدانیان را به صلاح اسرائیل می دانست.

«خداوند می گوید،ای خاندان اسرائیل اینک امتی را از دور برشما خواهم آورد. امتی که زورآورند. امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی. جمیع ایشان جبارند. خرمن و نان تورا که پسران و دختران تو می باید آن را بخورند، خواهند خورد. گوسفندان و گاوان تورا خواهند برد. شهرهای حصار دار تو را که به آن ها توکل می نمائی با شمشیر هلاک خواهند کرد.» یرمیا ۱۵ - ۵

«اینک من،تو را و تمام یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او شمارا به بابل به اسیری ببرد و شما را با شمشیر به قتل برساند. تمامی دولت این شهر و

تمامی محصول کار ان ها و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهم کرد. همه خزینه های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان خواهم سپرد، که ایشان را غارت کرده و گرفته، نموده و به بابل خواهند برد.» یرمیا ۶/ ۴ - ۲۰

ولی قوم اسرائیل به نصایح او گوش نکردند و او را در سیاه چال انداختند و با آشوری ها جنگیدند. درسال ۵۸۶ ق. م وقتی که بخت النصر (Nebuchad Nazzar) اورشلیم را فتح کرد، یرمیا را از سیاه چال بیرون اورد و آزاد کرد. ولی دیگران را محکوم به تبعید به بابل نمود.

یرمیا، درجمع انبیاء یهود، تنها کسی است که بین افراد انسان و یهوه ارتباط مستقیم برقرار می کند و هرکس را مسئول اعمال خود می داند:

«من یهوه آزمایش کننده دل ها و بر رسی کننده قلب ها هستم، تا به هرکس برحسب راه هایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا بدهم.» یرمیا ۱۰ - ۱۷

یرمیا حیات روحانی هر فرد را بی نیاز از تشریفات و ظاهر سازی های مذهبی اعلام می نماید.

«شعیای دوم»

از این نبی نام و نشان کاملی در دست نیست و رسالات او نیز جزو رسالات «شعیای اول از شماره ۴۰ به بعد ضبط شده است. ولی افکار و اندیشه های او حاکی از وجود شخصیت دیگری غیر از اشعیای اول می باشد. تلقیات و نبوت های او دارای فلسفه ونازگی دیگری است.

اشعیا اولین کسی در قوم یهود است که صریحا اعلام وحدت خدا کرد وازربان یهوه گفت:

«به جز من خدای دیگری نیست (۱)» اشعیا ۵ - ۴۵

ولی علیرغم کوششی که اشعیاء درراه اعلام وحدانیت خدای نادیده به عمل اورد، یهوه هم چنان خدای قبیله یهودباقی می ماند و قوم یهود تنها قوم برگزیده او.

---

۱ - این همان جمله ایست که بعدها شعاردین اسلام قرارگرفت. بانام خدای خدایان عرب درهم آمیخت و به صورت (لااله الاالله) متجلی شد.

یهوه درباره آینده قوم یهود، چنین پیش بینی می کند: «من اینک دست خود را به سوی امت ها دراز خواهم کرد ...... پادشاهان للـه های تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود. مرد تو بر زمین افتاده خاکپای تو را خواهند لیسید. و خواهی دانست که من یهوه هستم» اشعیا ۲۳/ ۲۲ - ۴۹

اشعیا شعائر و تشریفات مذهبی کاهنان را محکوم می کرد و می گفت

«این روزه ایست که من از آن لذت می برم. زنجیرهای شرارت را پاره کن. گره های بندگی را بگسل. مظلومان را آزاد کن، تمام انواع یوغ ها را بگسل. نان خودرا با گرسنه تقسیم کن. بدبختانی را که پناهگاهی ندارند به خانه های خود جای بده. اگر برهنه ای را دیدی او را بپوشان. از همنوع خود روی مگردان. در این صورت نور تو مثل شفق نمایان می شود. عدالت پیشاپیش تو خواهد رفت. جلال خداوندی همراه تو خواهد بود. هرگاه خدا را صدا کنی او جواب خواهد داد.» اشعیا ۹/۵ - ۵۸

اشعیا، نه تنها از گذشته سخن گفته و خطاها و نافرمانیهای قوم یهود را به آنان گوشزد کرده، بلکه به آینده نیز نظر داشته و پیش بینی کرده که عنقریب دوران بدبختی به سر خواهد آمد و سلطنت الهی با جلال کامل برقرار خواهد شد:

«درایام واپسین واقع خواهد شد که خانه خداوند بر قله کوه ها ثابت گردد و برفراز تپه ها برافراشته شود.»

اشعیا با گفتار خود، نور امیدی در دل قوم سرخورده یهود ایجاد کرد، به یهود نوید آزادی از اسارت در بابل و بازگشت به وطن را داد. ایجاد این امیددردل یهودیان، به هرسیاست و مصلحتی که بوده، نتایج بزرگ دیگری به بار آورد و سخنان و باعث ظهور و انتشار دین عیسی گردید. کسانی که درانتظار ظهورمسیح بودندو نبوت های اشعیارامطالعه می کردند، عیسی راناجی ملت اسرائیل تصورکردند، به دور او گرد آمدند و او را با شرایط و خصوصیاتی که اشعیا تعریف کرده بود، منطبق دانستند.

«ازکوه بلند صیون بالا برو و صدایت را باقدرت بلند کن و خبر خوب را به همه اعلام کن. فریاد بزن - مترس به تمام شهرهای یهودا بگو: این خدای شماست اینک یهوه باقدرت می اید و بازوهای وی برایش حکمرانی می کند. مانند یک چوپان، بره های خود را بغل می کند و به سینه و آغوش خود می فشارد» اشعیا ۱۱/ ۹ - ۴۰

چون وعده های یهوه وآرزوهای قوم یهودبامرگ زودرس عیسی عملی نشد، هنوریهودی هاهم چنان در انتظار تحقق گفته های اشعیا، چشم به راه مسیح موعود و

بازگشت دوران اقتدار گذشته قوم یهودروزشماری می کنند.

۲ – انبیای پس ازتبعید

روش انبیای پس از تبعید از قبیل ملاکی (ملئخیMelachaY)، یوئیل (Yoel) حزقیال (Ezekiel) با تعلیمات انبیا قبل از شکست یهود به دست بابلی ها، تفاوت بسیار دارد. هدف انبیا قبل از تبعید، که غالبا مردمانی عامی و صاف دل بودند، هشداری مردم و تشویق آنان به خدا پرستی و احتراز از ارتکاب گناه بود. لبه، تیز انتقادات تند آنان بیشتر متوجه کاهنان، درباریان و انبیای دروغین که موجبات گمراهی مردم را فراهم و آنان را به شعائر مذهبی وابسته می کردند، بود.

انبیای پس از تبعید برعکس، اساس تعلیمات خودرا بر وابستگی بیشتر مردم به روحانیت معبدی پایه ریزی می نمودند. در نظر این دسته از انبیاء، شعائر مذهبی پایه و ریشه ایمان و تقوا بود و راه وحدت قومی را دریگانگی مذهب تصور می کردند. ضمنا همین انبیای پس از تبعیدموجبات نفوذ افکار مذهبی سایر ادیان را در دین یهود فراهم آوردند. یهوه خدای قبیله یهود، خدای واحد جهان هستی شد. امشاسپندان،به بارگاه او راه یافتند و صحبت از بهشت و دوزخ به میان آمد. رعایت دستورات یهوه، چنان که درتوراه آمده بود، سرلوحه تبلیغات مذهبی و گفتار آنان قرار گرفت.

یوئیل از این که مردم هدیه آردی و هدیه ریختنی خودرا به معبد نمی آورند، شکایت می کند.

«ی مشایخ این را بشنوید. ای جمیع ساکنان زمین این را گوش کنید... هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خدا هستند ماتم می گیرند.» یوئیل ۸ / ۱- ۱

و برای رفع این مصیبت و ازدیاد محصول،به مردم توصیه می کند به سوی خدا بازگردند و درتالار ورودی محراب ازکاهنان بخواهند تا با ندبه و زاری، همدردی یهوه را مسئلت نمایند

ملاکی در رساله خود به وکالت از طرف یهوه می گوید:

«پسر پدر خود، و غلام آقای خویش را احترام می نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجاست؟ و اگر من آقا هستم، هیبت من کجاست؟ نان نجس بر مذبح

من می گذارید. وقتی که حیوان کوری قربانی می کنید، قبیح نیست؟ وقتی که حیوان لنگ و یا معیوبی قربانی می کنید کار بدی نیست؟ آن را به حاکم خودت هدیه کن. آیا او تو به خوبی استقبال خواهد کرد؟ آیا من آن ها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ لعنت بر فریبکاری که درگله خود حیوان نری دارد و برای ادای نذر خود یک حیوان نزاری را تقدیم خدا کند.» ملاکی ۱۳ / ۶ - ۱

«شما از ایام پدران خود از فرائض من تجاوز نموده اید و آن ها را نگاه نداشته اید. درعشرها و هدایا مرا گول زده اید... تمامی عشرها را به مخزن های من بیاورید تا درخانه من خوراک باشد.» ملاکی ۱۰ / ۷ - ۳

حزقیال (Ezekiel)

حزقیال از گروه کاهنان اورشلیم بود که به اسارت به بابل برده شد و مدت بیست و دو سال در میان قوم یهود به نبوت پرداخت. مبادی تعلیمات حزقیال در عبادت یهوه، تجدید بنای معبد و انجام دقیق فرائض و شعائر دینی خلاصه می شود. حزقیال پیشوای گروهی بود که به طرفداران «سفر تثنیه» معروف و به انجام فرائض دینی شدیداً پای بند بودند. او از جمله کسانی است که مدعی دیدن یهوه درآسمان بودند.

«در روز پنجم از ماه چهارم دوبین اسیران در کنار نهر خابور (Kebar) بودم که آسمان ها باز شدند و من در رؤیاهای خدائی فرو رفتم. کلام خدا در کشور کلدانی به حزقیال نبی نازل شد. من نگاه کردم باد شدیدی از طرف شمال بر آمد. قطعه ابر بزرگی، یك خوشه آتش که از هرطرف نور درخشانی پخش می کرد و از میانش،یعنی ازمیان آتش مثل برنج صیقلی می درخشید. در میان آن،چهار حیوان که در ظاهر شبیه به انسان بودند پدیدار شدند. هریك از آن ها چهار صورت و چهاربال داشت. پاهای آن ها راست و کف پاهایشان شبیه به پاهای گوساله بود........ و بالای آسمانی که فوق سر آن ها بود چیزی شبیه به تخت از یاقوت کبود دیده می شد. بر روی آن تخت صورت انسانی از کمر به بالا، و از کمر به پائین چون آتش درخشانی بود مانند تصویر قوس و قزح که در روز باران در ابر ها باشد این چنین درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر جلال خداوند بود. چون آن را دیدم بروی درافتادم و آواری شنیدم که می گفت. ای پسر انسان برپای خود بایست تا تو سخنی دارم.» حزقیال باب اول

بدین ترتیب حزقیال نبی به حضور خداوند بار یافت و خداوند به او ماموریت نبوت در بنی اسرائیل را محول نمود، تا کلام خدا را ابلاغ کند و طومار خداوند در مقابل چشمان او گشود تا برای مردم بخواند.

« پس خداوند به او گفت این طومار را به خور و برو به خاندان اسرائیل بگو آنگاه دهن خود را گشودم و آن طومار را به من خورانید. پس آن را خورده در دهانم مثل عسل شیرین بود.» حزقیال ۴ / ۱ - ۳

بار دیگر یهوه بر حزقیال ظاهر می شود:

«دیدم که اینک شبیهی مثل آتش بود. یعنی از کمرش پائین آتش و از کمر و به بالا مثل بریق لامع می درخشید. موی پیشانی مرا گرفت و روح مرا برداشت و مرا در رؤیاها به اورشلیم برد.» حزقیال ۲-۸

ظهور انبیای علاقمند به اجرای شعائر و تشریفات مذهبی و برقراری سیستم شدید روحانیت و کهانت برای نظارت در اجرای شدید فرائض دینی و دستورات مربوط به محرمات و واجبات، روزنه ای را که از طرف انبیای قبل از تبعید برای قبول افکار تازه در دین یهود باز شده بود، به کلی مسدود کرد. روحانیت پس از تبعید تا انهدام معبد اورشلیم، تمامی کوشش خودرا درانجام تشریفات مذهبی و برقراری آئین قربانی های سوختنی و کفاره ای و بحث های بی محتوی و متحجر مذهبی مصروف می نمید.

فصل سیزدهم:

دوره جدید کهانت وپراکندگی قوم یهود

دولت شمالی یهود در سال ۷۲۲ ق. م توسط آشوری ها و دولت جنوبی در دوران سلطنت بخت النصر در ۵۸۶ ق. م مضمحل شد و اورشلیم و معبد آن ویران گردید. یهودی ها را به اسارت به بابل بردند و مدت پنجاه سال در اسارت بابلی ها بودند. بخت النصر سرزمین پرآب و حاصلخیزی بین بابل و نیپور(Nippur)، را در اختیار آنان گذاشت و در اجرای مراسم مذهبی آزادی کامل به آنان داد. در دوران تبعید، معبدی وجود نداشت و یهودی ها برای دعاخوانی و قرائت تورات، ابتدا درمنازل یکدیگروبعدا درمکان های مخصوصی که آن راکنست (کنیسه او به یونانی سیناگوگ (Sinagogue) می نامیدند، اجتماع می کردند. دراین مجامع علاوه بر قرائت و تعلیم تورات، تدریس اطفال و آموزش های مذهبی نیز جزئی از وظایف مسئولین کنیسه بود. چون به عقیده یهودی ها تقدیم قربانی باید منحصرا در معبد انجام می گرفت، درطول مدت اسارت، این فریضه دینی صورت نگرفت. پس از بازگشت به فلسطین و پرداختن و تعمیر معبد اورشلیم، تقدیم قربانی های سوختنی و کفاره ای مجدداً آغاز شد.

کوروش پادشاه ایران، پس از تصرف بابل، یهودی هارا آزاد گذاشت تا به هرجا که میخواهند بروند. عده زیادی از آنان از بازگشت به فلسطین امتناع نمودند و به تجارت پرداختند. عده ای نیز به موطن اصلی خود باز گشتند. فلسطین در مدت دویست سال تحت قیمومت ایران بود و فرمانده آن سرزمین ازبین شاهزادگان همان منطقه انتخاب می گردید ولی سپاه مستقر در آن ناحیه تحت فرماندهی یك افسر ایرانی بود که مستقیما از طرف شاهنشاه ایران برگزیده می شد. زرو بابل (zerubabble)از شاهزادگان خانواده داود، به ساتراپی ناحیه فلسطین برگزیده شد و با کمك مالی خشایارشاه، یهودی ها

معبد اورشلیم را بار دیگر آباد نمودند. عزرا و نحمیا، از طرف دربار ایران، مامور تنظیم و تدوین تورات (قانون) شدند. ادبیات و کتب یهود به زبان آرامی، زبان دربار ایران، نوشته شد. این دوره از تاریخ مذهبی یهود را باید دوره ظهور روحانیت جدید در اسرائیل نامید. عزرا و نحمیا،در تجدید حیات این دوره نقش بزرگی داشتند و انبیاء این عصر مانند زکریا و حجی مردم را تشویق و موعظه می کردند تا شریعت و آداب دینی را،به طوری که درتورات نوشته شده،ومتن قانونی راکه عزرا تهیه کرده بود، رعایت و به آن عمل کند.عزرا و نحمیا، در اجتماع بزرگ یهودی ها در اورشلیم در برابر معبد هیکل، کتاب قانون (تورات) را بر آنان خواندند. همه باهم پیمان بستند که اوامر و نواهی کتاب مقدس را به دقت مراعات کند. هسته مرکزی این میثاق، پرستش یهوه، رعایت حلال و حرام، پرداخت عشریه به معبد و اجرای مراسم قربانی های سوختنی و کفاره ای بود. اصل مهم جدیدی که براصول قدیم در این عصر اضافه شد، قانون منع ازدواج یهود با دیگران بود. درطول این مدت تا خراب شدن معبد اورشلیم به دست رومی ها، قوم یهود به رعایت شریعت جدید به طوری خو گرفت که رعایت هریک از نکات آن به صورت عادت ثانوی درآمد.

دولتی روحانی دراسرائیل تشکیل شد و حل و فصل امور به دست کاهنان و گرد ندگان معبد افتاد. این روش به مدت ٤٠٠ سال و تاویرانی کامل هیکل ادامه داشت. جنب و جوش تازه ای در کلیه شئون مذهبی به وجود آمد. تقویت مذهب و ایمان شدید مردم به یک مبدأ، موجبات هم بستگی بیشتر قوم یهود را فراهم آورد. در جامعه جدید روحانیت، رئیس کهنه در عالیترین مقام اداری و مذهبی قرار داشت و مقر او همیشه در معبد بود. این شخص از بین اولادان زدوک (Zadok) که در زمان داود کاهن بزرگ معبد بود، انتخاب می شد و بقیه کاهنان و افراد طایفه لاوی (قبیله خود موسی) زیردست او انجام وظیفه می کردند.

اسکندر،پس از تسلط بر فلسطین، با قوم یهود به مهربانی رفتار کرد و به آنان آزادی اجرای مراسم مذهبی عطا نمود و حتی عده ای از آنان را به سکونت در شهر جدیدالتاسیس اسکندریه در شمال مصر تشویق کرد و محلات مخصوصی از این شهر را به سکونت یهودیان اختصاص داد. یهود نیز متقابلا با اسکندر از در سازش درآمد و تمدن یونانی در فلسطین رواج کامل یافت. تا سه نسل بعد تفاهم کامل بین یهود و جانشینان اسکندر برقرار بود. کتب امثال سلیمان، ایوب، روت، استر، یونس و

مزامیر، محصول این دوره هستند و در آن ها اثر نفوذ هلنیزم به خوبی مشهود است گروهی از فضلای یهود در اسکندریه به ترجمه کتاب مقدس به زبان یونانی پرداختند. این ترجمه که در قرن سوم قبل از میلاد آغاز و مقارن تولد عیسی به پایان رسید، قدیمی ترین و موثق ترین اثری است که از کتاب مقدس در دست است.

وقتی که یهودی های خارج از فلسطین، زبان یونانی را به جای زبان آرامی به عنوان زبان دوم همطراز زبان مادری خود پذیرفتند، به ناچار تغییراتی نیز در چشم اندازهای مذهبی به وجود آمد. آشنائی به زبان یونانی،وسیله ای برای گسترش افکار، سنت ها و طرق استدلال یونانی درخاورمیانه گردید. گرچه غنای فکری و استدلالات منطقی زنون،در اثر اختلاط با افکار مردم طبقات پائین اجتماع،خیلی ضعیف و مبتذل شده بود، ولی هنوز مشوق خوبی برای فراگرفتن زبان و استدلال به روش فلاسفه یونان بود. فراگرفتن زبان و استدلال به سنت فلاسفه یونان،به هیچوجه موجب جدائی یهودیان مقیم اسکندریه از سنت اجدادی نبود. آنان نیز مرتبا در مراسم عبادی و حتی زیارت معبد در اورشلیم، شرکت می کردند.

به پیروی از نحوه، استدلال فلاسفه یونان، یهودیها کوشش می نمودند تا تورات را ازطریق فلسفه یونانی به عالمش بگذارند.فیلون اسکندریه ای(Philo of Alexandria) بیشتر معلم و مفسر یهود بود تا یك فیلسوف شبیه فلاسفه یونانی. او وقایع بزرگ تاریخ اسرائیل را به عنوان نمونه ای از حقایق ابدی،تفسیر و لوگوس(Logos) را از راه استدلال، به عنوان واسطه بین خدای بزرگ و عالم هستی معرفی می نمود. بسیاری از نوشته های یهود دراین دوره، همچون کتاب خرد (Book of Wisdom)، به منظور متقاعد نمودن خوانندگان یونانی زبان نوشته شده. ولی به نظر می رسد که در وصول به هدف خود،راه دراری نرفتند. بزرگ ترین انتقادی که یهودیها می توانستند برعقاید یونانی ها وارد آورند، مسئله پرستیدن خدایان متعدد و ارواح بود،که آن هم به نوبه خود تبلیغات و کوشش بی ثمری بود.

زندگی روزانه یهودی های مقیم مصر، ازنظر اجتماعات مذهبی ومراسم نیایش، در سیناگوگ خلاصه می گردید. در سیناگوگ، به مردم غریب مسکن می دادند و به فقرا کمك های لازم می شد. اطفال یهودی در آن محل آموزش های مذهبی و زبان عبری و یونانی فرا می گرفتند. در مجاورت سیناگوگ، «مرکز مطالعات» و کتابخانه ای برای اهل تحقیق وجود داشت. سخنرانی های مذهبی درسیناگوگ، ازطرف متعهان

دره وارد مذهبی به عمل می آمد، به توسط رابی های محلی.

پس از درگذشت اسکندر، امپراتوری عظیم او به قطعات کوچکتر تقسیم شد مرکز امپراتوری (مقدونیه Macedonia) توسط یونانی ها، مصر در دست بطلمیوس ها (Ptolemies)، و ایران و بین النهرین و خاورمیانه نصیب سلوکیدها شد در قرن سوم قبل از میلاد عیسی، اشکانیان در ایران به قدرت رسیدند و قلمرو فرمانروائی سلوکید ها به تدریج منحصر به سوریه و فلسطین گردید. انطیاکوس پی فانوس (Antiacus Epiphanes) سردار یونانی که علاقمند به گسترش هر چه سریعتر تمدن و زبان یونانی در قلمرو فرمانروائی خود بود، شخصی بیگانه ازخاندان زدوک را به کهنت اورشلیم منصوب کرد. کاهن جدید،الزامات دینی مربوط به ختنه و رعایت سبت را برداشت. حفظ وتلاوت توراه را ممنوع ساخت و متخلفین از این دستور را به اعدام تهدید کرد. یهودی ها از اجرای دستورات منلائوس، کاهن جدید، سرباز زدند و او را از اورشلیم اخراج نمودند. انطیاکوس،که سرگرم جنگ با مصری ها بود، نتوانست کمکی در آن زمان به منلائوس بنماید. ولی پس از غلبه بر مصر و خاتمه جنگ، به اورشلیم آمد. یهودی هارا سرکوب و به کیفر شورش، مجبور به خوردن گوشت خوک نمود، حتی در محراب هیکل، معبدی برای زئوس، خدای یونانیان، برپا و خوک قربانی کرد. این اعمال، احساسات خصمانه قوم یهود را که به شدت وابسته به عقاید و رسوم مذهبی خود بودند، برانگیخت. روزی که حاکم مدین (Modin) یکی از کاهنان کهنسال یهود به نام ماتاتیاس (Mattatias) را مجبور کرد تا در مراسم قربانی برای زئوس شرکت کند، او قصد بیاورد و حاکم را کشت. همین امر مقدمه شورش عظیمی در فلسطین به فرماندهی یهوداماکابیوس (Judas Maccabeus) پسر ماتاتیاس شد. یهودی ها پس از شکست های متوالی که بریونانیان وارد آوردند، اورشلیم را در سال ۱۶۵ قبل ازمیلاد فتح کردند. مجددا شششو و آئین و مراسم قدیم را از نو برقرار نمودند. یهودا در جنگ های بعدی بایونانیان کشته شد، ولی ارتش یهودیونانیان را به کلی از خاک فلسطین بیرون راند. سامره و ماوراء اردن را نیز ضمیمه قلمرو اسرائیل کرد و حکومت مکابیان را که تا سال ۶۶ میلادی ادامه داشت، تاسیس نمود.

فتح معبد و انجام مراسم قربانی، در نظر یهود واجد اهمیت بسیار بود. چنانکه حتی امروزه نیز همه ساله در روز تصرف اورشلیم و تجدید مناسک عبادی در معبد، جشن بزرگی به نام جشن نورها (Hanu kkah) درتمام نواحی یهود نشین برپا می

شود

در دوران کهانت جدید، فرقه ای از اولادان زدوک، به نام صدیقیان بوجود آمد. این جماعت همه متمول و اشراف منش و اهل دنیا و منکر شریعت بودند. تنها به تعالیم موسی در تورات اعتقاد داشتند و بقیه کتب عهد عتیق را مردود می دانستند. وجود فرشتگان، مکشوفات انبیاء، قیامت و روز محشر و زندگی پس از مرگ را انکار می کردند و می گفتند که پس از مرگ، نفس آدمی با جسم او از بین می رود و چیزی باقی نمی ماند تا جوابگوی اعمال گذشته خود باشد. صدیقیان به علت عدم توجه به مناسک و تشریفات معبدی، درمیان مردم عوام شهرت خوبی نداشتند.

دسته ای از معلمین و مبلغین یهود، به نام رابی ها (Rebbis)، که موظف به استنساخ، تفسیر تورات و مسافرت به نقاط مختلف یهودی نشین برای ارشاد مردم و برپاداشتن مراسم مذهبی بودند، مکتب جدیدی به نام فریسیان به وجود آوردند. نسخ متعدد تورات،هم دربابل و هم در فلسطین،تهیه و بین یهودی ها توزیع شد. شرایع، آن چنان که کاهنان دیکته می کردند، و قوانین و قواعدی که عزرا و نحمیا از ایران با خود آورده بودند، رسالات انبیاء بعد از تبعید،بر اساس گفتار خودشان،و صحائف نبیای پیشین پس از تجدید نظرها، تحریر و توزیع گردید. ترانه سرایان نغمات و غزل های مذهبی را که در معبد می خواندند، به انضمام تعدادی از غزل های غیر مذهبی، درکتابی به نام غزل الاغزال منتشر نمودند. فریسیان بیشتر به تفسیر شرایع و فروع دین و حل مشکلات دینی روزمره مردم می پرداختند و با اجرای مراسم عبادی، آن چنان که درکتاب مقدس آمده بود، طرفداران بسیاری دربین فقرا و طبقات پائین اجتماع برای خود دست و پا کردند. فریسیان مردم را به توبه قبل ازفوت فرصت و فرارسیدن پایان دنیا، تشویق و مقررات دینی را براساس قیاس و اجتهادخود به نحوی تفسیر و تعبیر می کردند که با وضع مردم زمانه سازگار باشد.

به مرور ایام،اختلافات بین دو فرقه صدیقیان و فریسیان از مخالفت ها و منقدات لفظی،به مخاصمت و خونریزی کشیده شد. فریسیان مردم را برضد حکومت مکابین شوراندند. دولت یهودعده ای از فریسیان را کشت و عده زیادی را مجبور به مهاجرت کرد. وقتی هیرکانوس (Hyrcanus) ، کاهن اعظم اورشلیم، از ترس نفوذ فریسیان،روی موافق به صدیقیان نشان داد، فریسیان بر مخالفت خود افزودند و جنگ داخلی شروع شد. ناگزیر طرفین حمایت و مداخله، رومی ها را خواستار شدند. روم نیز

از اختلافاتی که بین دسته‌جات مختلف یهود ایجاد شده بود،حداکثر استفاده را نمود پمپئی سردار رومی، فلسطین را به تصرف خود درآورد، ولی به یهودی ها آزادی اجرای مراسم مذهبی عطا کرد. فلسطین به چهاربخش: یودا، جلیله، پرا و ادر تقسیم گردید سامره ضمیمه مستملکات روم شد. پس از اندک زمانی یودا نیز جزئی ازخاک روم اعلام و برای سه قسمت دیگر فرماندارانی از طرف روم تعیین شد.

پس ازحمله شدید ایرانی ها به عساکر رومی مقیم فلسطین و سوریه درسال ۴۰ ق. م، سنای روم مصلحت چنان دید که با اعطای عنوان پادشاه یهود به هرود، او را به فرمانروائی فلسطین منصوب و دستورات خودرا به پادشاه دست نشانده خود ابلاغ نماید. گر چه هرود در آبادانی شهرها و شکوفائی اقتصاد مملکت گام های مثبتی برداشت، ولی هیچگاه نتوانست قلوب کسانی را که با حکمفرمائی روم و دست نشاندگان آنان مخالف بودند، جلب نماید. یهودی ها چندین بار در دوران حکومت هرود وجانشینانش شوریدند. فلسطین به محل نا امنی تبدیل شده بود،منازعات بین یهودی ها و یونانی های مقیم شهرهای ساحلی مدیترانه و اختلافات بین مردم و حکومت، روز به روز در تزاید بود. در سال ۶۶ میلادی این عقده، دیرین گشوده شد و نارضائی ها به طوفانی مبدل گردید. شورش،که مقدمتاً ازطرف مستمندان وفقرا که از سایر طبقات اجتماعی بیشتر تحت فشار بودند آغاز شده بود، پس از اندک زمان همگانی گردید. عده کثیری از ثروتمندان و وابستگان به حکومت کشته شدند. شورشیان، سربازان رومی مستقردرماساولا(Masaola)راقتل عام کردند و اورشلیم را متصرف شدند. روم که امنیت امپراتوری را در معرض خطر دید، وسپازیان (Vespasian) را به سرکردگی سپاهی به فلسطین فرستاد. وسپازیان اورشلیم را محاصره کرد ولی پس از مدتی برای احراز مقام امپراتوری به روم بازگشت و فرماندهی سپاه را به پسرش تیتوس (Titus) سپرد. تیتوس پس از فتح شهر،به یکی از فجیع ترین قتل عام های تاریخی دست زد. رومی ها هرکه را یافتند،کشتند و زنان و اطفال را به اسارت به روم بردند. شهر و معبد هیکل را به آتش کشیدند و باخاک یکسان کردند. از این پس فلسطین و سوریه قسمتی از مستملکات روم شد و یهودی ها در اکناف دنیا پراکنده شدند.

تفرقه و پراکندگی قوم یهود در حقیقت از سال ۵۸۶ ق. م و تصرف اورشلیم به دست بابلی ها آغاز شد. یهودی هائی که دربین النهرین و ایران باقی ماندند، در زمان حکومت اشکانیان، از زندگی مرفهی برخوردار بودند و معابدی برای پرستش یهوه و

اجرای مراسم و شعائر مذهبی وجود نداشت. ولی با از بین رفتن اشکانیان و روی کار آمدن ساسانیان ورسمی شدن دین زرتشت درایران، تصادمات بسیارشدیدی بین یهودی هاوحکام محلی پیدا شد.زرتشتیهاخاک وآتش راازعناصر مقدس می دانند که نبایدبه نجاست آلوده شود. به همین دلیل،ازدفن اجسادیهودی وروشن کردن شمع در سیناگوک هادرروزهای شنبه،جلوگیری می نمودند. دردرگیریهائی که بین یهودیهاومأموران محلی درمی گرفت عده زیادی ازیهودی هاکشته شدند. به همین مناسبت، یهودی های مقیم ین،هجوم اعراب و برقراری حکومت اسلامی دراین منطقه را با آغوش باز پذیرفتند.

ویران شدن معبد، آخرین ضربه شدیدی بود که به قوم یهود وارد آمد و یهود یکی از پایه های اساسی اتحاد قومی خودرا برای همیشه از دست داد. معبد و تصور این که یهوه درقدس الاقدس منزل دارد، درنظر یهودی ها اهمیت فوق العاده ای داشت. دیگرمحلی برای زیارت خدا، تقدیم قربانی وتجمع مقامات روحانی وشورای مذهبی (Sanherdin) وجود نداشت. یهودی ها از این پس اقلیت کوچکی بودند در بین ملل مختلف، که گرچه درنگهداری همبستگی ویگانگی قومی و معتقدات مذهبی خود ازهیچ کوششی دریغ نمی کردند، ولی به تدریج و خواهی نخواهی تحت تأثیر تمدن و آداب ملل میزبان قرار می گرفتندواگر اقدام فوری به عمل نمی آمد، اجتماعات یهود برای همیشه ازهم پاشیده می شد. جوشنان بن ذکائی (Joshanan - ben Zokkai) اقدام به تأسیس مدرسه ای برای هدایت یهودی هادرشهر جامنیا(Jamnia) نمود که چون فاقد آلودگی های سیاسی بود، رومی ها باتأسیس آن مخالفتی نکردند.معلمین مدرسه به نام رابی نامیده می شدندوبه تدریج وظایف شورای مذهبی (Sanherdin)را که پس ازحمله رومی ها تعطیل شده بود، دردست گرفتندوراهنمایانی برای هدایت یهودی های مقیم سایرکشورهااعزام نمودند.یهودی هابرای حل مشکلات مذهبی وکسب نظر، به این مدرسه مراجعه می کردند. فارغ التحصیلان مدرسه به نام تانا(Tanna)،ودرجمع تانائیم (Tanaim)،نامیده می شدند. ازآثارباقیمانده ازشاگردان این مدرسه،نامه مشهور» در کتب (Pirkay Avot) وهمچنین «تفسیرقرن دوم» وبافانون زبان عبری است[۱]

---

۱ - پیرکی اوت. کتاب آموزش مذهبی است که به زبانی ساده و به طریق سئوال و جواب نگارش یافته و بیشتر برای آموزش مسائل مذهبی، به اطفال ازان استفاده می شود.

فرق دیگر یهود به تدریج از بین رفتند. تنها یهودی - مسیحیان باقی ماندند که با وجود کوشش بسیار رابی ها برای طرد آنان از سیناگوگ، هم چنان به حیات مذهبی خود ادامه دادند. عبادتگاهی به نام کلیسا برای خود ساختند. تمام رشته های همبستگی خود را با آئین یهود بریدند و حتی به دسته ای مخالف یهود تبدیل شدند.

شصت سال از ویرانی شهر و سوختن هیکل گذشت. تاآن که هادریان (Hadrian) امپراتور روم در سفر خود به فلسطین دستور بنای شهر جدیدی به نام ایلیا کاپی تولینا (Aelia Capitolina) بر روی خرابه های اورشلیم و معبدی برای ژوپیتر در محل هیکل را صادر کرد. پس از مراجعت قیصر به روم، یهودیانی که با بنیانگذاری شهر جدید بر روی خرابه های اورشلیم مخالف بودند، در سال ۱۳۲ میلادی به رهبری سیمون بن کوزبا (Simon - ben Koseba)،به شورش همه جانبه دست زدند. این شورش که توسط بزرگترین رابی آن دوران، رابی اکیبا (Rabbi Akiba)،نیز تائید و حمایت می شد، در ابتدا تلفات سنگینی به رومی ها وارد آورد. ولی شکست پایانی آن فاجعه انگیز بود. رومی ها بار دیگر به کشتار دستجمعی یهود و اسیر نمودن زنان و اطفال دست زدند. شهر آلیا کاپی تولینا،بر روی خرابه های اورشلیم،و معبد ژوپیتر در محلی که فعلا مسجدالاقصی قرار دارد، ساخته شد. نزدیک شدن به معبد بر تمام افراد یهود ممنوع گردید. تنها در روزنهم ماه آب رومی، که روز سالگرد ویرانی معبد بود، به یهودی ها اجازه داده شد در کنار دیوار خرابه ای که باقی مانده بود،بایستند و دعا کنند. رسم و سنت « دیوار ندبه» ازآن روزتا کنون همچنان برقرار است. بابرقراری محدودیت ختنه کردن و سایر شعائر دینی، اجرای مراسم شادی بریهودی ها مشکل شد و بسیاری از آنان آرزو می کردند که بار دیگر ایرانی ها حمله کنند و آنان را از ستم رومی ها نجات دهند. سیمون دوم،پسر غمالائیل،که به ریاست مذهبی یهود بر گزیده شده بود، مرکز یهودیت و شورای روحانی را به جلیله، طبریه و سایرشهرهای فلسطین منتقل نمود. سیمون یکی از یهودی های بسیار متعصب بود و در زمان پدر سالاری او « میشنا » منتشر شد. گرچه پدرسالاری و شیخوخیت قومی رو به افول نهاده بود، ولی در مقابل، مباحثات رابی ها در فلسطین و بابل و حتی روم شیوع کامل داشت. پدر سالاری و شیخوخیت قومی در سال ۴۲۹ میلادی توسط رومی ها به کلی برچیده شد. ولی شورای روحانی (Sanherdin) تا سال ۶٤۰ میلادی هم چنان ادامه داشت.

قبول دین مسیح در سال ۳۱۳ میلادی از طرف کنستانتین، به عنوان دین

امپراتوری روم، مژده، فرح بخشی برای یهود بود. گرچه دین یهود هیچگاه غیرقانونی اعلام نگردید، ولی زندگی برای یهودی ها طاقت فرسا شد. غالب پیشوایان مسیحی و نویسندگان، کشیش ها و مقامات بالای مذهبی مسیحی، از یهودی ها متنفر بودند و یهود را مسئول قتل عیسی به مردم معرفی می کردند.

خشونت رومی ها،موجب شد که یهودی ها برای رهائی خود، به هر نیروی خارجی متوسل گردند. چنانچه در جنگ بین ایرانیان و روم شرقی (٦١٤ - ٦١٧م) به کمک نیروهای ایرانیان شتافتند. ولی پس از عقب نشینی ایرانیان و ورود مجدد قوای بیزانس به اورشلیم، یهودی ها بار دیگر از شهر مقدس تبعید شدند. پیشرفت سریع مسلمانان تا حومه، قسطنطنیه، تمام کشورهای حوزه شرقی دریای مدیترانه را به تصرف آنان درآورد. مصر و شمال افریقا و اسپانیا تاسال ٧١١ میلادی، متعاقبا به دست مسلمانان ها افتاد. طی مدتی قریب یکصد سال پس از ظهور اسلام، بسیاری از سرزمین های یهودی نشین جزئی از متصرفات عرب گردید.

با ورود آئین جدید مذهبی، شرایط زندگی یهود بهبودی یافت. یهودی ها در شعب گوناگون علمی از قبیل نجوم، ریاضیات، فلسفه، شیمی، طب و زبان شناسی شایستگی کامل ازخود نشان دادند.

درهمین دوران،صلاحیت و اهمیت مجمع روحانیون تبعیدی یهود (گوان Goan) دربابل شهرت بسیار یافت. تلمود بابلی، در اثر مساعی آنان در سراسر عالم یهود،مورد قبول قرار گرفت. شعبه ای از گوان در قرن نهم در فلسطین تأسیس شد که به زودی ازطرف یهودی های مقیم مصر، ایتالیا و اسپانیا،به عنوان کانون صلاحیت دار مذهبی،مورد تأیید قرار گرفت. مجموعه قوانین تلمودی تحت سرپرستی گوان تدوین گردید. اشعار سیناگوگ نوشته و کتاب دعا طراحی و متن توراه با تفسیرهائی منتشر شد. بزرگترین اقدام مؤثر مذهبی گوان، انتشار «پاسخ ها» (Responsa) بود. این انتشارات حاوی پاسخ هائی بود که پس از مطالعات دقیق به سئوالات و مشکلات مذهبی که هریك از افراد یهود در عمل با آنها مواجه بود، داده می شد.

درقرن هشتم میلادی انان بن داود (Anan ben David) و در قرن دهم کرائیت ها (Karaites)، تلمود و تمام قوانین شفاهی مربوطه را مردود اعلام کردند و سفر توراه رابه عنوان کتاب دینی،پذیرفتند. ولی نظرات انان که ممکن بود باعث ایجاد تفرقه در قوم یهود و از هم پاشیدگی قومی گردد، طرفداران زیادی پیدا نکرد و

امروزه تعداد معتقدان به این مکاتب از قریب ۱۵ هزار نفر در روسیه، اسرائیل و مصر تجاوز می کند.

در قرون ده و یازده میلادی که اسپانیا تحت تسلط اعراب بود، عده ای از یهودی ها، در محیط آزاد فکری، به مقامات عالی درباری راه یافتند. اسپانیا عصر طلائی علمی و ادبی خود را بیشتر مدیون افراد یهودی بود. در این دوره فرقه، جدیدی از یهودیت به نام سفاردیک (Sephardic)،با سیناگوگ و مراسم عبادی ویژه ای بوجود آمد. زبان طرفداران این فرقه مخلوطی از عبری و اسپانیولی عامیانه به نام لادینو (Ladino) است. مقارن همین ایّام فرقه، دیگری به نام اشکنازی (Ashkenazi) در آلمان ظهور کرد. در فرانسه تا قرن یازدهم میلادی وضع یهودی ها نسبت به سایر کشورهای اروپائی بهتر بود. در اواسط قرن یازدهم میلادی،شهرت مکتب یهودی های مقیم فرانسه بر کران فلسطین پیشی گرفت. یکی از فضلای معروف این مکتب رابی سلیمان بن اسحق (Rabbi Solomon ben Isac) بود که با حروف اختصاری اول اسامی به نام «راشی» معروف بود. تفسیری که او بر تورات و تلمود نوشته،مورد ستفاده بسیاری از پیشوایان مکتب یهود است و در تلمودهای امروزی نیز چاپ می شود. در اثر تبلیغات کلیسا و تجهیز مردم برای شرکت در جنگ های صلیبی، نفرت از یهود که در اروپا آغاز شده بود،به فرانسه نیز سرایت نمود. نیروی مجاهدین صلیبی در سر راه خود به طرف ارض موعود، هرجا که یهودی یافتند کشتند و اموال آنان را غارت کردند. تصرف اورشلیم که در دنیای مسیحیت به عنوان بزرگترین پیروزی تلقی می شد، برای یهودی ها به معنای مرگ و نابودی بود. مسیحیان سیناگوگ هارا به آتش کشیدند و هرجا یهودی یافتند،کشتند. زندگی بر یهودی های مقیم اروپ و فلسطین بسیار ناگوار شده بود. یهود، مرگ را شهادت و آخرین مرحله تقدست (کی دوش هاشم Kiddush ha shem) تلقی می کرد. بسیاری از یهودی ها مرگ را بر ترک معتقدات اجدادی و شکستن فرامین تورات،ترجیح دادند. خودکشی کردند و یا خود را برای نابودی در اختیار شکنجه گران قرار دادند.

یهودی هائی که از قتل عام مسیحیان جان سالم بدر برده بودند، در سرزمین های جدید اجتماعاتی تشکیل دادند. یهود در قرن یازده وارد خاک انگلیس شد ولی درسال ۱۲۹۰ از این سرزمین طرد شد. تا آن که مجدداً در سال ۱۶۵۰ به این جزیره بازگشت

در قتل عام دومی که در قرن سیزدهم در سراسر خاک اروپا شروع شد، تقریباً تمام یهودیهای مقیم جنوب ایتالیا، بین سال های ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ میلادی کشته شدند و یا در اثر فشار مقامات کلیسائی از آئین اجدادی خود دست کشیدند و مسیحی شدند. درسال ۱۳۰۶، یهود ازخاک فرانسه طرد شد و در قتل عام ۱۳۴۸، آنچه باقی مانده بود به هلاکت رسید. دراین سال یهودی ها متهم شدند که با مسموم کردن چاه های آب، «مرگ سیاه» را که باعث از بین رفتن ثلث جمعیت اروپا شده بود، بوجودآورده اند. دو دروغ هولناک دیگر نیز درباره یهودی ها در افواه شایع گردید: افتراء خون و افتراء بی حرمتی به کشور میزبان. با شایعه افتراء خون، مسیحیان مدعی بودند که یهودی ها اطفال مسیحی را در مراسم عید فصح قربانی می کنند. قتل عام یهود، صورت بین المللی به خود گرفت. از اسپانیا تا لهستان، هرکجا که یهودی یافتند کشتند. عصر طلائی علمی اسپانیا نیز در همین قرن به پایان رسید.

درقرن دوازدهم، مسیحیان در صدد باز پس گرفتن اسپانیا از مسلمین برآمدند. قبایل بدوی به حمایت از مسلمانان، ازشمال افریقا به اسپانیا هجوم آوردند. این قبایل قائل به مسالمت با قوم یهود نبودند. یهودی ها به شمال اسپانیا گریختند. مسیحیون در بدو با مسالمت با آنان رفتار کردند. ولی خوشرفتاری فرماندهان مسیحی دیری نپائید و تمامی یهودی ها را از دم تیغ گذراندند. این کشتاردر سال ۱۳۹۱ به اوج خود رسید. و به یهودی ها لقب خوک داده شد. تنها در شهر سویل، سی هزار یهودی را کشتند. درسال ۱۴۹۲ به باقیمانده یهودیها اختیار داده شد، یا دین مسیح را بپذیرند و یا خاک اسپانیا را ترک گویند. عده ای از دانشمندان و روشنفکران یهودی، از ترس جان مسیحی شدند ولی تعداد کثیری از طبقه عوام گریختند و به مشرق اروپا و افریقا و آسیا رفتند. آنان که در کشورهای جنوبی اروپا ماندند، محبور بودند در محله های پائین شهر درگتو (Ghetho) و دور از سایر اجتماعات زندگی کنند. شب ها حق خروج از محله را که با دیوارهای بلند محصور شده بود، نداشتند. برای شناسائی خود به مردم می بایستی قطعه پارچه زردی را روی لباس خود بدوزند. در دوران تفتیش عقاید مذهبی در اروپا، وضع یهودی های مقیم اروپا با گوارتر از دوران جنگ های صلیبی بود. انجام شعائر مذهبی از قبیل ختنه، روز سبت و قربانی اعیاد برایشان ممنوع بود. متخلفان را به شدیدترین وجه شکنجه می کردند. درسال ۱۴۲۰، ده هزار نفر از یهودی ها توسط افراد فرقه دومی نیکن که مأمور تفتیش عقاید بودند، بر روی توده

های هیزم سوزانده شدند.

سال های آخر قرن هفدهم میلادی، دنیا شاهد زنده شدن افکار نیمه مرده مربوط به ظهور مسیح برای رهائی قوم یهود بود. شکی نیست که این نهضت ها به علت عدم امنیت اجتماعی قوم یهود بوجود آمدند. مهم ترین جنبشی که در سال های ۱۶۲۸ تا ۱۷۱۶ پیدا شد، توسط دو نفر به نام های شابیتائی زوی (Shabbetai Zevi) و ناتان غزه (Natan of Gaza) رهبری می شد. شابتائی درسال ۱۶۶۵دستگیر و زندانی، سپس مسلمان شد. رفتار ناتان از گفتار یحیی معمدان سرمشق می گرفت و مردم را به توبه، ریاضت های سخت، نفس کُشی، روزه داری، حمام درآب یخ، دعا و نیایش مداوم، دعوت می کرد.

از وقایع مهم یهود در این قرن، انتقادات شدیدی بود که باروخ اسپینوزا (Baruch - Spinoza) (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷م)،فیلسوف و دانشمند یهودی هلندی، بر آئین یهود وارد آورد. اسپینوزا، اصالت کتاب مقدس یهود را مورد تردید قرار داد و منکر وحی نبی،به صورتی که در تورات آمده است، گردید.غلط های متن و شفتگی های کتاب را بهترین دلیل غیر آسمانی بودن کتاب، و آن را محصول افکار متحول و متغیر یهودیان در طول چند قرن معرفی کرد. اسپینوزا می گفت،معجزات یهود در تورات واقعیت ندارد و قوانین تورات،نه تنها نمی تواند موجد نظام صحیح و آرامش و خوشبختی بشر باشد، بلکه مانع بزرگی در راه پیشرفت فکری و اجتماعی آزادبشر بوجود می آوردند. به نظر او بالاترین قانون، قانون عقل است که از عقل کلی جهان، (لوگوس Logos)،سرچشمه گرفته باشد. کتاب طبیعت که با زبان اعداد و ارقام ریاضی تنظیم و از عقل کلی جهان سیراب شده، و عشق به خداوند که در این محبت به بشریت پدید می آید، بهترین سرمشق اصول اخلاقی و نظام جامعه است.

اسپینوزا چون یهودی بودواعتراضات اوتنها کتاب مقدس یهودرادربرمی گرفت، توانست از دادگاه «تفتیش عقاید» مسیحیان جان سالم بدر برد. ولی سپس گروه یهودیان او را دشمن خدا و کتاب مقدس نامیده و طی نفرین نامه، ممنوعی او را از جامعه یهود طرد کرد. اسپینوزا آئین یهود را ترک گفت و تا پایان عمر دین دیگری هم نپذیرفت.

پس از انقلاب کبیر فرانسه و اعلام حقوق بشر و آزادی فردی، یهودیان به تدریج از متصرفات دولت عثمانی و اروپای شرقی و روسیه خارج شدند و به طرف

کشورهای غرب اروپا و امریکا روی آوردند. توانائی و قدرت یهودی ها در امور اقتصادی و بانکی، سیستم های پیشرفته اقتصادی در این کشورها بوجود آورد.

گرچه در قرن نوزدهم حقوق مساوی به کلیه افراد ساکن هرکشور اعطا و امور مذهب از سیاست مجزا اعلام و دین یهود یکی از ادیان زنده دنیا، و هر یهودی یکی از اتباع کشور محل سکونت خود با حقوق مساوی با سایر اتباع آن کشور شناخته شد، ولی عکس العمل مردم در مقابله با سیاست نرمش دولت ها و مخالفت با مداخلات یهودی ها در امور سیاسی که به ظاهر بر پایه، زیست شناسی و تفوق نژاد آریائی، متظاهر گردیده بود، مشکلات جدیدی را برای یهودیها به وجود آورد. بزرگترین جنبش ضد نژاد سامی، که عملا تنها یهودی هارا در بر می گرفت، در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه با واقعه دریفوس (Dreyfus) افسریهودی، فرانسوی متظاهر و سپس طی سال های ۱۹۳۸ - ۱۹٤٥ در تمام اروپا به اوج شدت خود رسید و به نابودی بیش از شش میلیون، یعنی قریب یک سوم از یهودی های روی زمین، منتهی شد. ضربه عظیمی که به امنیت، سلامت و ایمان یهود وارد آمد و نقشی که متأسفانه دین مسیح و رهبران و پیروان آئین عیسی در کشتار بزرگ (Holo Caust) یهودی ها بازی کردند، حقیقت تلخی است که درتاریخ روابط ادیان ومذاهب گوناگون محضر کارگاه جدسازی بشر، برای همیشه زنده باقی خواهد ماند.

اگر به دقت تاریخ دین یهود مطالعه شود، به خوبی مشاهده می گردد که تمام کشتارهای بیهوده یهود، به دست مردمی خرافه پرست و پای بند به معتقدات بی پایه و اساس مذهب دیگری، به منظور تسلط سیاسی و بهره برداری های اقتصادی صورت گرفته است. یهود از نظر مهارت و استادی که در علوم و صنایع گوناگون از خود نشان می داد، موردتحسین و بیزار طبقه حاکمه و از نظر رباخواری و حرصی که در جمع آوری ثروت داشت، مورد کینه و حسد طبقه عوام بود.

فصل چهاردهم:

فرق مختلف یهود

مسلماً یهودی ها از یک نژاد معین نیستند و یهودیت نیز مکتب غیرقابل تغییری می باشد. به علت پراکندگی در بین ملل گوناگون، اختلافات بزرگی در عقاید فرق یهود به وجود آمده است. مثلاً بین معتقدات یهودیان فلاشا (Flasha)، مقیم حبشه، با یهودی های مکزیک فاصله بسیار است. به طور کلی اکثریت یهودی هائی که در سراسر جهان پراکنده اند، یا از اعقاب فرقه، اشکنازیسم (Ashkenazism) [۱]، و یا فرقه، سفردیم (Sephardim) هستند. اشکنازیسم در اروپای مرکزی بویژه در آلمان و فرانسه پیدا شد و سپس به روسیه و لهستان واردگردید. یهودیان اشکنازی به زبانی مخلوط از عبری و آلمانی قرون وسطائی به نام یدیش (Yidish) تکلّم می کنند و در هنر موسیقی، ادبیات و نقاشی آثار گرانبهائی به دنیا هدیه نموده اند. یهودیان متعلق به فرقه، سفاردیک (به معنای اسپانیا)، تا قبل ازآن که توسط محاکم «تفتیش عقاید» مسیحیان کشته و یا تبعید شوند، در بوجود آمدن عصر طلائی ادبی و علمی اسپانیا، در دوران حکومت مسلمان ها، نقش بزرگی داشته اند. مدارس یهود در شهر قرطبه، پرورش دهنده، فضلا و علمای بسیاری در عالم فلسفه و ادب بود. از شاگردان برجسته و معروف این مدارس، موسی بن میمونه (۱۱۳۵ - ۱۲۰۴) می باشد که در علوم فلسفه، طب و زبان عرب تبحر کامل داشت. موسی پس از مهاجرت

---

۱ - اشکناز = آلمان

به مصر طبیب مخصوص صلاح الدین ایوبی گردیدو افکار و مکاتب یهودی - اسپانیائی را با خود به شرق برد. درکتاب معروف خود به نام (دلالة الحائرین و هدایه المضلین، [راهنمای سر گردانان و هادی گمشدگان] که به منظور تطبیق دیانت یهود با فلسفه افلاطون نوشته، برای مسائل غیر عقلی تورات، تأویلات و تفسیرات رمزی قائل شده و به اشاعه افکارخود پرداخته است. پیروان موسی بن میمونه که به فرقه میمونیه معروفند معتقدند که، ایمان درست در درجه اول اهمیت است و سپرده باور خودرا، که شدیداً مورد انتقاد خاخام های معاصر بود، برپایه ایمان به وجود خدای یکتای ازلی، دنیای معنی، در امور پرستش استوار و به وحی الهی به موسی، وجود مکافات در این دنیا و جهان عقبی، ظهور مسیح موعود و زنده شدن مردگان در روز رستاخیز، متکی کرده بودند.

ابن میمونه در کتابی به نام «میشنا و تورات» تمام قواعد مربوط به رفتار و اعمال یهود (Hala Khah) را جمع آوری و منتشر نمود. یک قرن بعد، وقتی فیلسوف مسیحی به نام توماس آکیناس (Thomas Aquinas) فلسفه افلاطون را مورد نقد قرار داد، از نظرات موسی بن میمونه، در آثار خود استفاده کرد و از او به نام رابی موسی(Rabbi Moyse) یاد نمود.

فلاسفه یهود، دراین عصر به مسئله، «قوم بر گزیده خدا»،کمتر توجهی داشتند و در ۱۳ اصل مورد اعتقاد فرقه میمونیه نیز ازآن ذکری به میان نیامده، بلکه بیشتر توجه آنان به حقیقت مطلق معطوف می گردید. شاید به همین دلیل بود که وقتی که یهودی های مقیم اسپانیا از طرف مسیحیان مورد شکنجه قرار گرفتند و تهدید به مرگ شدند، بسیاری از فلاسفه یهود، دین مسیح را پذیرفتند و حال آن که یهودی های عامی متعصب، مقاومت کردند و کشته شدند.

هاریدیسم Hasidism

هاریدیسم در قرن هیجدهم در لهستان پیدا شد و از بدو پیدایش مورد استقبال قرار گرفت. این مکتب به مردم محروم و وحشت زده، هیجان و امیدواری می داد. هاریدیسم وقتی به وجود آمد که جنبش شاباتائی (shabbetai) به سر خوردگی انجامیده بود و تعلیمات رابی نیسم (rabbinism) هم مایه، تسلی نبود. هاریدیسم بر احساسات شخصی و از خودگذشتگی متکی است. چهره، اصلی در این جنبش،

شخصی به نام اسرائیل بعل شم تو (Israel Baal Sham Toy) (۱۷۰۰ - ۱۷۶۰م)
بود. اسرائیل مردی بسیار فعال و کلامش به حدی نافذ بود که به او لقب معجزه گر
داده بودند. تعلیمات مذهبی او بیشتر از «کابالا» و مخصوصاً از زهار (Zohar)
ریشه گرفته بود. محور اساسی تعلیمات او را فداکاری پرشور نسبت به خدای خود که
از طریق دعاهای وجد آور و رقص و آواز متظاهر می گردید، تشکیل می داد. افسانه
های بسیاری در اطراف او گفته شده و خرافات نیز در جنبش او بسیار دیده می شود.
افراد فرقه، گرچه به ظاهر نکبت بار و محروم به نظر برسند، ولی در حقیقت و در باطن
از نشاط و شادی و روحیه عالی مذهبی برخوردارند. از نخستین روز پیدایش
حزیدیسم، ریاضت کشیدن و سختی برخود هموار نمودن از این فرقه طرد، و شادی و
رقص و آواز جانشین آن شد. رهبران فرقه که به نام ربه (Rabbe) یا زادیك (Zaddik)
نامیده می شوند، از طبقه گروها (Gurus) و بسیار مورد اعتماد و اطمینان اعضای
فرقه می باشند. زادیك ها با پیروی از زندگی فداکارانه، به عنوان واسطه بین مردم و
خدا عمل می نمایند. پیروان هر «زادیك»، اطفال خود را تحت سرپرستی و رهبری می
کنند و حتی باقیمانده غذای او را با میل پذیرا می شوند. کلام رهبر قطعی و قاطع
است. زنان درآغاز پیدایش فرقه، وظیفه ای بزرگتر از آنچه امروزه به عهده آنان محول
است، دارا بودند. ولی به تدریج اهمیت خود را از نظر ادامه حیات فرقه از دست دادند
و امروزه حتی نادیده گرفته می شوند.

عقاید یهودیان متعصب، از عقاید رابی ها، و هر دو از آئین تورات سرچشمه
می گیرد. یهودی های متعصب خودرا تنها یهودی واقعی می دانند. این فرقه در نیمه
اول قرن نوزدهم شروع به شکل گرفتن کرد و در صدد حفظ یهودیت سنتی در مقابل
جنبش های اصلاحی در شرق اروپا برآمد. یهودی های متعصب تورات را راه صحیح
زندگی می دانند و معتقدند، که خدا به هنگام ادای کلمات تورات، مسلماً و شخصاً ظاهر
شده است. بنا براین کلمات تورات، کلام الهی و مستند هستند. آنها نشانی از نحی
الهی و غیرقابل تغییرند و زندگی هر یهودی باید از هر لحاظ منطبق با قوانین تورات
(Mitzvot) باشد. یهودی های متعصب، مسیح (ماشیاح) را به عنوان آرمان زندگی و
نجات دهنده قوم یهود، قبول دارند و طرفدار وجود دولت اسرائیل هستند. دربین فرق
مختلف یهود، پیروان فرقه حازیدیسم ازهمه متعصب ترند وعلاقه شدیدی به اجرای هر
یک از اوامر مذهبی از خود نشان می دهند. علائم مشخصه آنان در اجتماع، لباس و

کلاه سیاه و موهای اویزان در کناره، گوش ها است. و بهترین اداب پرستش اثان «آواز رقص» می باشد. هازیدیسم نیز به نوبه خود به فرقه های مختلف تقسیم می شود و هریک دارای پیشرو مذهبی مخصوص خود می باشد. در امریکا دو شعبه لوباویچ (Lubavitch) و ساتمار (Satmar) از سایر شعب هازیدیسم نامورترند

یهودی های مقیم کشورهای اروپای شرقی،که تا قرن نوزده در اجتماعات بسته ای به نام شتتل (Shtetl)مجزا از دنیای غیر روحانی زندگی می کردند، پس از مهاجرت به امریکا به اخذ تعلیمات دانشگاهی مبادرت کردند و معتقد به انطباق مذهب با پیشرفت های دنیای جدید شدند.

جنبش اصلاحی یهود، برای اولین بار درآلمان آغاز شد. تنویر افکر مذهبی در قرن هیجدهم بر منطق و دلیل متکی بود. اعلام آزادی در کشورهای غربی اروپ، یهود ر به آزادی های مدنی نائل کرد. کسب حقوق مساوی باسایر همشهریها، فرصتی به دست یهود داد تادر دنیای غیر روحانی نیز اکتشافاتی بکنند. دنیا، آماده برای توسعه و پیشرفت سریع ازنقطه نظرعلمی و صنعتی شده بود. یهودیان اروپ نیز خود را باتغییرات جدید منطبق نمودند و برای حفظ یهودیت دربرابر امواج تند توسعه علمی، برخی تغییرات را در آئین یهود ضروری دانستند. پیشرو این تغییرات بزرگ شخصی به نام ابراهیم گی گر (Abraham Geiger) (۱۸۱۰ - ۱۸۷۴) بود. ابر هیم و سایر پیروان او باتوجه به جنبش های سریع و اکتشافات علمی و صنعتی، دریافتند که هیچ دانشمندی نمی تواند وحی تورات را به منزله، امری واقعی و حقیقی بپذیرد، و لازم است که تغییراتی درمراسم عبادی و قوانین مذهبی به عمل آید. قوانین مربوط به پرهیز غذائی و روزه داری متروک شد. دعاها از زبان عبری به زبان های محلی ترجمه گردید. مراسم عبادی درسیناگوگ مختصر شد.ارگ بزرگ درکنیسه به نوازش درآمد. نیمکت های خانوادگی،جانشین جدائی زنان از مردان شد. جشن روزهای یکشنبه را به جای شنبه،به عنوان روزعبادت پذیرفتند.

در امریکا جنبش پرتحرکی تحت رهبری اسحق وایز (Isaac Wise) در واخر قرن نوزدهم اغاز شد. اسحق وایز پس از افتتاح تاسیساتی به نام «جمعیت اصلاح طلبان»، درسال ۱۸۷۵ مدرسه ای نیز به نام (Hebrew Union College) که امروزه مهم ترین اموزشگاه تربیت «رابی» در امریکاست، گشود. طرفداران اصلاحات اسحق وایز پیشرفته ترین جنبش اصلاحی یهودی ها را تشکیل می دهند و معتقدند که وحی

الهی امری مداوم و انقطاع ناپذیر است و هر روز دستخوش تغییرات جدید می باشد. بنا براین باید کوشش نمود که در هر نسل از راه تجربه و استدلال، بین مذهب و پیشرفت های علمی هماهنگی ایجاد نمود. با این اعتقاد،مذهب را امری خصوصی، فردی و غیرتعبدی می دانند وبیشتر بر تعلیمات اخلاقی انبیای یهودتکیه می کنند تابرمراسم عبادی و قوانین خشک و سخت مذهبی. حتی آنان از این مرز نیز گامی فراتر نهاده و ازدهه ۱۹۷۰، به زنان نیز برای تحصیل درمدرسه مذهبی و اخذ درجه اجتهاد «ربی»، اجازه ورود داده اند.

عده ای از یهودیان مقیم اروپا که ازتغییراتی که از طرف یهودی های اصلاح طلب به عمل می آمدنگران وناراضی بودند، در اواخر قرن نوزدهم دسته محافظه کاران را، که بر سوابق تاریخی به عنوان رکن اساسی تکیه می کرد، بوجود آوردند. در امریکا شخصی به نام سلیمان شختر(Soloman Schechter) (۱۸۵۰ - ۱۹۱۵) رئیس آموزشگاه الهیات یهود (Jewish Theological Seminary)،بر لزوم وابستگی به سنت های مذهبی تکیه می کرد و در مورد تطابق دین، درصورت لزوم، با پیشرفت های علمی و فلسفی می گفت که برای حفظ جامعه یهود، تغییرات مذهبی باید به طریقی باشد که به سنن و سوابق تاریخی لطمه ای وارد نشود. محافظه کاران ضمنا ازطرفداران پروپا قرص صهیونیسم و یهودیان مقیم اسرائیل اند.

فصل یازدهم:

فلسفه یهود

شکوفائی فلسفه یهود درقرن نهم میلادی را باید مدیون امپراطوری عرب دانست. عراب جوهرو عنای فکری تمام تمدن های گذشته را جمع آوری کردند و کتاب های فلسفی و علمی یونانی، ایرانی، هندی و حتی چینی را به عربی ترجمه نمودند. بیشتر آثار مربوط به فلسفه، حساب ، علوم و طب به دست دانشمندان یهودی ترجمه و یا نوشته شد. تعداد زیادی از این آثار مربوط به فلسفه مذهبی بود. یکی از بزرگان فلسفه، یهود به نام سعدیابن یوسف (۸۲۲ - ۹۴۲) از یهودیان عراق، مؤسس مبادی «راسیونالیسم عقلانی» است و در نوشته ها بیشتر کوشش خود را بر «ایمان و عقل» و دلائل وجود خدا،متمرکز می کند. سعدیا معتقد بود که دین و عقل مکمّل و متمّم یکدیگرند. اعتقاد به یکی،بدون ایمان به دیگری،میسر نیست. سعدیا کتاب مقدس یهود را به عربی ترجمه کرد و در دسترس یهودیان ساکن متصرفات اسلامی قرار داد.

تا قرن یازدهم میلادی، فلسفه، یهود تحت نفوذ فلسفه، جدید افلاطونی بود. فلاسفه، یهود حتی از آئین یهود نیز قدمی فراتر نهاده و می گفتند که خداوندبس از عقلیت گوناگون و متعدد، از عالم هستی کنار گرفته است. آثار سلیمان بن جبرئیل (Solomon ben Gabriel) که به لاتین نیز ترجمه شده بود، اثرات عمیقی در افکار فیلسوفان مسیحی باقی گذاشت. اثر نفوذی نوشته های سلیمان را حتی در سنن عرفانی یهود به نام کالابا (Kabbalah)،می توان یافت. جوداهالوی (Juda Halevi) (۱۰۸۵ - ۱۱٤۰م) در تولدو (Toledo)، داستانی درباره گفتگوی دانشمند یهودی

و پادشاه قازار(Khazars قبیله ای از ترک ها که یهودی شده بودند) برای اثبات وجود خدا از راه فلسفه نوشت و نتیجه گرفت که وجود وحی نیز برای انسانی منتظر بوجود خداوند ضروری است.

درقرن یازدهم میلادی، تغییراتی درافکار فلسفی یهود به وجود آمد و فلسفه افلاطونی جای خودرا به فلسفه ارسطو واگذار کرد. در فلسفه ارسطو محلی برای وجود خدا پیش بینی نشده و فلاسفه یهود درصدد یافتن راهی برای تلفیق عقاید فلسفی ارسطو با عقاید مذهبی تورات برآمدند. عانان بن داود، (۱۱۸ میلادی) بنیانگذار فرقه، قارین (درجمع قرائیم)، اولین کسی بود که سنگ بنای شک در مطالب تلمود را پایه گذاری کرد و گفت که در دنیای دین نباید از حدود کتاب مقدس تورات تجاوز کرد ولی بزرگترین متفکر این مکتب، موسی بن میمونه بود که از اسپانیا به مصر تبعید شد و تفکر شك و تردید در مطالب تلمود را با خود از اسپانیا به شرق برد.

تجلیات غیبی

ایمان به رؤیای مستقیم تجلیات الهی، و وقوف به رویدادها به طریقی غیر از راه حواس پنجگانه، کانون اصلی عرفان یهود را تشکیل می دهد. معتقدین به تجلیات غیبی و فلاسفه ممکن است مطالب مشترکی را مورد مطالعه قرار دهند، ولی مسیر راه وصول به نتیجه مختلف خواهد بود. دسته اول، تنها به تجربیات و تجلیات غیبی متکی هستند و فلاسفه به استدلال و منطق.

کابالا (Kabala) (اخذ تعالیم رمزی) برپایه، مجموعه ای از سنن قدیمی، مطالب شمرد. نوشته های سفر آفرینش (سفریت سیرت Sefer Yetsarot)، در اسپانیا بوجود آمد و بروجود معانی رمزی و سری درهریك ازکلمات عبری تورات وفلسفه جدید افلاطونی متکی است(۱). افکار مربوط به وابستگی خدا با جهان هستی را کابالا از فلسفه جدیدافلاطونی اخذنموده است. درکابالاخداوند معرف لایتناهی، Ensof، است

۱- فلسفه جدید افلاطونی توسط فلوتین(۲۰۵- ۲۷۰ میلادی) که در روم تدریس می کرد، پایه گذاری شد ومعتقد بودکه واقعیت اجسام با آنچه مامشاهده می کنیم متفاوت است

وحیا مظاهر دهگانه «Sefirot» یا طرقی که خداوند تجلی کرده است و خود را به جهانیان شناسانده، به ظهور می رسد. تجلیات خداوندی واسطه ای بین «لایتناهی» و جهان هستی هستند. مهم ترین اثر کابالا، کتاب «ظوهار Zohar» است که به رابی سیمون باریوحائی (Rabbi Simon bar Yohai) درقرن دوم میلادی نسبت داده می شود. ولی در حقیقت کتاب در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و مؤلف و ناشر آن رابی موسی دو لئون (Rabbi Moses de Leon) بود. این کتاب، از نظر تاریخی واجد اهمیت بسیار و به منزله تلمود اسرارآمیز یهود است. بعد ازتبعید یهودی ها از اسپانیا، این کتاب موجب پیدایش فرقه «مسیحیان کابالائی» گردید و امروزه نیز کسانی که به معانی رمزی کلمات علاقمند هستند از آن استفاده می کنند. (۱)

مطالعه تورات، محور اساسی کابالا را تشکیل می دهد. ولی هدف از مطالعه، کشف معانی اسرار آمیز کلمات است. ظوهار به تفسیر تورات از راه بیان معنی تحت اللفظی، مثله و تفسیر توضیحی می پردازد ومخصوصا بر معانی اسرارآمیز کلمات از راه کشف ارزش عددی آنان تکیه می کند. برای رسیدن به هدف خود و کشف اسرار کلمات کتاب مقدس به کمک رمل و اسطرلاب، هر روز ایام هفته را تحت اثر مستقیم یکی از تجلیات دهگانه الهی (Sefirot) قرار می دهد.

بعد از خروج یهودی ها از اسپانیا، مرکز تفسیرات رمز آمیز تورات به جلیله منتقل شد. رابی اسحق لوریا (Rabbie Isaac Luria) (۱۵۴۴ - ۱۵۷۲)، رونق تازه ای درکابالا ایجاد کرد. کتاب او که حاوی تصورات عاشقانه بسیار است، اثرات عمیقی در اعتقادات فرقه، هاریدیسم که بعدها به وجود آمد، به جا گذاشت. به عقیده لوریا، وقتی که «لایتناهی»، جهان هستی را خلق کرد، خود را کنار کشید. تجلیات الهی (Sefirot)، مجراهائی هستند که حاوی نور الهی می باشند. ولی شش تجلی پایانی نتوانستند حاوی نور الهی باشند وداغون شدند. بعضی از آن ها سقوط کردند، ولی اخگر خدائی که درآنها بود، به تله افتاد و همین امر منبع پیدایش شیطان شد. رهائی و استخلاص، تنها پس از بازگشت ذره های نورانی موجود در این مجراها به مبداء اصلی خود، به دست خواهد آمد.

---

۱ - حساب جمل که برای حروف الفبا (ابجد، هوز، حطی، ...) ارزش عددی قائل شده و در بین مسلمانان رایج است، ازطریقه کابالا تقلیدشده است.

اثرات دین یهوددرتمدن بشر

دین یهود،درطول حیات خود از بدو پیدایش تاکنون، دچارتحولات بسیاری شده وعقایدوباورهای فراوانی راازمذاهب مختلف به قرض گرفته و اعتقاداتی را نیز به سایر ادیان وام داده است. رویهمرفته،بیشتر ازآنچه ازدیگران اقتباس نموده به سایر ادیان قرض داده.

اگر یونان در قلمرو فلسفه و هنر زیبائی،آثاربسیارارزنده ای به دنیاهدیه نموده و گرروم ،رجعبه، سیاست و قانون، راهنمای جهان امروزبوده، یهودنیزبا ابتکارات مذهبی خود ،خلق خدای نادیده ورسانش وحی الهی واراده خداوندی به مردم، اثربنودی عمیقی درتمدن امروزی بشریاقی گذاشته است. لغات عبری تورات،درامکارواد‌بیات وحتی سخنان روزمره مردم عرب، صورت کلمات قصاروضرب المثل به خودگرفته است.ازریشه، قدیمی یهودیت، دوشاخه، مسیحیت و اسلام جوانه زدندکه هریک به نوبه، خود درساختارجهان امروزی نقش بزرگی داشته اند. قوانین اجتماعی و روابط افراد با یکدیگر را مسیحیت واسلام از یهود آموختند. انجیل ها،براساس پیشگوئی های کتاب مقدس یهود نوشته شدند. سیناگوگ یهود،بوجود آورنده، کلیسای عیسی به عنوان محل اجتماع مؤمنان برای دعا و پرستش بود. موعظه، استعمال بخورات، خواندن بخش هائی ازتورات، شیوه تفسیر کتاب مقدس، غسل تعمید، تشکیلات کلیسائی، همه ریشه در دین یهود دارد. تعلیمات عیسی در انجیل ها، دنباله، همان مطالب تورات بود. درست‌پش و پرستش خدا، از ادعیه مذکور در مزامیر، کتاب مقدس یهود استفاده می شود.

ر طرف دیگردین اسلام، فرزنددیگر یهود، مقلّد بسیاری ازدستورات و قوانینی است که درتورات آمده. قصص قرآنی با اندکی تحریف، تکرار قصص تورات و شخصیت های معروف قرآن از قبیل ابراهیم، لوط، نوح، یعقوب و یوسف،همان کسانی هستند که یهود آنان را اجداد و نیاکان خود می دانند. قوانین کیفری، مدنی، امور شخصیه، ارث، بیع، زکوة، صدقه، خمس، سنگسار کردن مجرمین، قصاص و بسیاری از قوانین دیگر که در قرآن آمده، همه ریشه در دین یهود دارد. غالب مراسم و شعائر مذهبی، تقلیدی ازمراسم عبادی یهود است.مسجد،برپایه، سیناگوگ یهود بنیانگذاری شد

الهیات و اخلاق یهود نه تنهادنیای مذهب، بلکه زندگی سیاسی وعلم ادبیات را نیرتحت تأثیرفراوان قرارداده است.لئوتولستوی نویسنده بزرگ روسی درموردقوم یهود

عقیده دارد.

«کسانی که در طول مدتی دراز نگهبان رسالت بوده اند و آن را به سایر ملل ابلاغ کرده اند، چنین ملتی نابود شدنی نیست. قوم یهود جاودانی است.»

تشکیل مجدد دولت یهود:

از زمانی که فلسطین به تصرف رومی ها در آمد و قوم یهود در اطراف عالم پراکنده شدند، آرزوی هر فرد یهودی بازگشت به فلسطین و تملک سرزمین موعود بود، سرزمینی که یهوه به ابراهیم و یعقوب و اعقاب او بخشیده بود. قبل از جنگ اول بین الملل (۱۹۱۴- ۱۹۱۸)، اقداماتی صورت گرفت تا شاید عثمانی ها را راضی به مهاجرت یهودیان به فلسطین بنمایند. ولی عثمانی ها به این امر تن ندادند. پس از خاتمه جنگ و شکست دولت عثمانی، قسمت متصرفات این کشور در خاور میانه به کشورهای فاتح جنگ واگذار گردید. فلسطین نصیب انگلیس شد. یهودی ها با اتکاء به اعلامیه بالفور، وزیرامورخارجه انگلیس در زمان جنگ، مشغول تهیه مقدمات مهاجرت دسته جمعی اسرائیلیان به فلسطین وتشکیل دولت یهود شدند. مبالغ هنگفتی دراین سرزمین سرمایه گذاری کردند. چاه های آب حفر شد. جاده های متعدد برپاگردید. طرح های آبیاری به مرحله عمل درآمد. مدارس متعدد و حتی یک دانشگاه افتتاح گردید. از هیچ کوششی برای تبدیل فلسطین به سرزمین پیشرفته و آباد و مرکز فرهنگی یهود دریغ نشد. آغازجنگ بین الملل دوم در۱۹۳۹و ادامه آن تا ۱۹٤٥ و سوختن تقریبا شش میلیون یهودی درکوره های آدم سوزی آلمان، مسئله صهیونیسم را تیزتر و اصراریهودی ها درتشکیل دولت یهود درسرزمین موعود را شدیدتر کرد. ولی این بار دولت انگلیس سیاست دیگری درباره مستعمرات خود درخاور میانه در پیش گرفته بود. یهودی ها به ترورهای مخفی و خرابکاری دست زدند تا بالاخره با صدور منشور سازمان ملل در سال ۱۹٤۸، دولت اسرائیل در خاک فلسطین تشکیل گردید.

با اختصاص قسمتی ازسرزمین فلسطین برای تشکیل دولت اسرائیل وسکونت قوم یهود، تصورمی رفت که یهودیزیم ازقریب دوهزارسال آوارگی ودربدری بالاخره برای خودوطنی خواهدداشت ودراین محدوده به آسودگی به حیات سیاسی ومناسک

عادی خود ادامه خواهد داد. متاسفانه اصرار بیش از حد رهبران مذهبی در پیش ساختن سیستمات دینی و دخالت دادن مسائل مذهبی در امور سیاسی، تشکیل دولت یهود در بهای کسب دشمنی تمام کشورهای عرب مسلمان منطقه تمام کرد. دولت جدید یهود، نه تنها در راه برقراری حسن تفاهم با همسایگان عرب و مسلمان و تقسیم قدرو حکمفرمائی خود قدمی برنداشت، بلکه با تکیه بر مطالب تورات، نژاد برگزیده خداوزمان اسرائیل بزرگ ز نهر فرات تا دریای مدیترانه، در حب کینه و نفرتی را که سالیان دراز در قلوب عرب و یهود نسبت به یکدیگر ریشه دوانیده بود، تومندتر کرد.

سیاست دولت های بزرگ وقت نیز بر شدت آتش کینه بین برادران سامی می افزود. ایالات متحده آمریکا وجود اسرائیل را بعنوان پایگاه مستحکم خود در خاورمیانه برای مقابله با سیاست استعماری اتحاد جماهیر شوروی جهانی می دانست و رهیچ کوششی برای حفظ و حمایت آن فروگذار نمی کرد. دولت اتحاد جماهیر شوروی، که نفوذ سیاسی و نظامی خود را در کشورهای عراق، سوریه، مصر و لبنان مستقر نموده بود، با تبلیغات شدید خود اسرائیل و دول سرمایه داری را مسئول عقب ماندگی و بدبختی جهان سوم و اعراب معرفی می کرد.

پیروزی سریع اسرائیل در جنگ شش روزه صحرا در ۱۹۶۷، رؤیای صهیونیستی و تشکیل اسرائیل بزرگ از نهر فرات تا دریای مدیترانه را زنده کرد. اسرائیل به بهانه ایجاد حریم امن در سرزمین خود، و در حقیقت برای یهودی نشین کردن تمام سرزمین فلسطین، به کشتار دسته جمعی اعراب غیرمسلح در سرزمین های اشغالی و یا سرزمین های مجاور آنها دست زد. دنیا حوادث تلخ دیگری از اختلافات مذهبی را در مدت ۳۵ سال تجربه کرد. یهودیها نشان دادند که، درصورت دست یابی به قدرت، برای اثبات مطلب برج مذهبی خود، در کشتار مردم بی گناه غیرمسلح، از مجاهدین جنگ های صلیبی چیزی کم ندارند

اعراب نیز متقابلا با تشکیل دسته های سری، به مقابله با ارتش اسرائیل و دست نشاندگان آنان در منطقه برآمدند و خسارات جانی و مالی فراوان وارد کردند. ترورهای فردی، چاقوکشی، تهاجم دسته های مسلح در مرزها و حملات توپخانه و موشکی به آبادیهای یهودی نشین، به نهایت رسید.

هزینه تسلیحاتی منطقه خاورنزدیک به صورت سرسام آوری بالارفت. بنا بگفته شیمون پرز وزیر خارجه اسرائیل در مصاحبه خود با مخبر مجله آلمانی اشپیگل دراکتبر

۱۹۹۳.هزینه تسلیحاتی خاورنزدیک به پنجاه میلیارد درسال بالغ شد.

بافروپاشی زادگاه و قلعه مستحکم کمونیست در۱۹۹۱ وآزادشدن اقمار اتحاد جماهیرشوری سوسیالیستی، دنیاراسیاست دیگری صرورآمد. اسرائیل اهمیت حیاتی خودرابرای مقابله باکمونیسم درخاورمیانه ازدست داد. نظم نوین جهانی، سیاستمداران سرکش ورؤسای عرب منطقه را به درک واقعیت ها ولزوم همزیستی مسالمت آمیز به پشت میزمذاکره کشاندوباکوشش های مستمردولت های اسپانیا،نروژواَمریکا ولین قدم دوراه انعقاد قرارداد صلح درتاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۳ برداشته شد. نخست وزیر و وزیر امورخارجه اسرائیل ازیک طرف ویاسرعرفات، رهبرسازمان آزادی بخش فلسطین از طرف دیگر، دریک نشست تاریخی درمحوطه کاخ سفید واشنگتن،به پیمان صلح صحه گذاشتند.

اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، درنطق قبل ازامضای پیمان گفت:

«ماازاورشلیم آمده ایم،ازسرزمین رنج و اضطراب ازملت وخانه و خانواده ای آمده ایم که حتی ماهی رانه خودندیده است که مادری درماتم فرزندش نگریسته باشد. ما شاهد به قتل رسیدن اعضای خانواده دوستان بوده ایم. ما که درخاکسپاری آنان شرکت جسته ایم، ماکه ماشاهجنگیده ایم، امروزباصدای رساو روشن به شما فلسطینیان می گوئیم، خون بس است، اشک بس است.»

شیمون پرز،وزیرامورخارجه اسرائیل نیز درنطق خودگفت:

«بیائیدبکباربرای همیشه باجنگ و تهدیدوبادشمنی وداع گوئیم باشد که دیگر رهیچ سر کسی قربانی نگردد.»

ولی اشتباه بزرگی خواهد بود که اگرتصورشود که این تظاهرات و تبلیغات سیاسی به تنهائی قادر به برقراری صلح و خاموش شدن غرش توپ هادرفلسطین خواهدبود. تازمانی که مسلمان و یهود به حقیقت وواقع امرپی نبرده اند و مذاهب درتمامی ذرات زندگی روزانه وزندگی سیاسی آنان دخالت می کند، امیدی به برقراری صلح دائم درمنطقه وجودندارد. یهود،اورشلیم را شهرمقدس خود ومنزل یهوه می داند وصریحا اعلام می نماید که این شهر هیچگاه به مسلمانان تعلق نخواهدداشت. اعراب، اورشلیم رامرکزحکومت اسلامی درفلسطین ومسجدالاقصی رامقله اول مسلمین می نامند اختلافات مذهبی ممکن است مدت کوتاهی کم فروغ زیرخاکسترنماند،ولی بالاخره روزی منفجرخواهدشد وکشتارهای دیگری را بدنبال خواهدآورد.

بخش سوم : عیسی و مسیحیت

فصل اول : اوضاع فلسطین در سال های مقارن تولد عیسی

فصل دوم : دین مسیح

فصل سوم : عیسی وسرگذشت اوبرطبق روایات اناجیل اربعه

فصل چهارم : مسیحیت پس از کشته شدن عیسی

فصل پنجم : خدا در دین مسیح

فصل ششم : معجزات عیسی

فصل هفتم : بهشت و دوزخ

فصل هشتم : کلیسای ارتودکس شرق و تحولات مذهبی

فصل نهم : فرق گوناگون

عیسی و مسیحیت

فصل اول:

اوضاع فلسطین در سال های مقارن تولد عیسی

به طوری که در مبحث مربوط به آئین یهود گفته شد، پس از بازگشت بنی اسرائیل از اسارت، عزرا و نحمیا به تجدید حیات روحانیت یهود همت گماشتند و دولتی مرکب از کاهنان بوجود آوردند که چندین قرن بر اسرائیل حکومت کرد. در این دوره رعایت آداب شریعت برطبق نوشته های تورات و اجرای دستورات یهوه، به صورت عادت و عمل روزانه مردم درآمد. وابستگی شدید یهودیان به مناسک مذهبی، موجب وحدت بیشتر قومی و جدائی آنان از ملت های دیگر گردید. یکی دیگر از نتایج تعصبات و پیوندهای مذهبی، پیدا شدن فرق مختلف دینی در فلسطین بود. در آن جامعه مذهبی رئیس کاهنان درمقام نخست قرارداشت. این شخص، از بین اعقاب صدوقی(Zadok) که در زمان داود کاهن بزرگ معبد اورشلیم بود، انتخاب می شد. او نه تنها پیشوای دینی بود، بلکه ریاست عالیه برتمام امور مملکت را هم داشت. وضع مالیات و خرج و دستور هزینه ها نیز با او بود. گرچه شورای مشایخ بر اعمال کاهن بزرگ حق نظارت داشت، ولی عملا کلیه اختیارات در انجام امور دنیوی و مذهبی در دست او بود.

یکی از فرق جدیدالتأسیس مذهبی، جماعت صدوقیان بودند که با کاهن بزرگ بستگی داشتند و همگی از نسل صدوقی بودند. افراد این جماعت همه از اشراف و متمول و با تحقیق عقاید و دستورات خشک مذهبی با تعالیم و افکار جدید یونانی موافق بودند پاره ای از اعتقادات مذهبی یهود، ازقبیل قیامت و زندگی پس از مرگ ر

انجام می کردند. در مقابل این فرقه، گروه زاهدان و پرهیز کاران سخت به هرگونه تغییر و تفسیر کتاب مقدس از خود حساسیت نشان می دادند. به کتاب موسی و شرع مقدس وفادارمانده و معتقد بودند که دستورها و قواعد شرعی باید مو به مو اجرا گردد. از میان گروه زاهدان، فرقه فریسیان قدرت بسیاری یافت و بزرگ ترین فرقه مذهبی متشکل درجلیل را تشکیل داد. عالمان رابی ها و کاهنان معبد متعلق به این گروه بودند و در روی کار آمدن مکابیان و شکست قطعی یونانیان نقش بزرگی داشتند. اعضای این فرقه دربین مردم نیز نفوذ و محبوبیت زیادی پیدا کرده بودند. تشریفات و مناسک دینی را هم برطبق کتاب مقدس و روایات انجام می دادند. در دوران حکومت مکابیان، اختلافات شدیدی بین صدوقیان و فریسیان بروز نمود.

دولت یهود،ناگزیر،از سردار رومی که در شامات بود، طلب کمک کرد. پمپئی نیز با استفاده از ضعف یهود، تمام فلسطین را به تصرف خود درآورد. اورشلیم را پس از سه ماه محاصره، اشغال کرد و هیرکانوس را که فریسیان از کار برکنار کرده بودند، مجدداً به کهانت معبد گماشت.

مقامات رومی،در ابتدا مصلحت چنان دیدند که به جای اداره مستقیم فلسطین، سلطانی از بین یهودیان برای اداره این سرزمین انتخاب کنند و نظارت کامل خود را از طریق ابلاغ دستورات به آن پادشاه اعمال نمایند و خود تنها به حفظ امنیت و انتظامات در فلسطین اکتفا کنند. به این ترتیب یهودیان که کوشیده بودند ازسلطه حکام خودی نجات یابند، به مصیبت بزرگ تری گرفتارآمدند و مجبور شدند هم رضایت رومی ها را به دست آورند و هم ظلم و ستم حکام محلی را تحمل کنند. در نتیجه ،هیچ گاه در فلسطین رابطه نزدیک بین غالب و مغلوب،برقرار نگردید و درطول مدتی که فلسطین جزئی از مستملکات روم محسوب می شد، این دو ملت در دو قطب مخالف یکدیگر قرار داشتند. گرچه به ظاهر رومی ها به قوم یهود آزادی مذهب و اجرای مراسم دینی داده بودند، ولی در عمل سرداران رومی از قدرت نظامی برای اجرای برنامه های خوداستفاده می کردند ویهودیان را تحت کنترل شدید داشتند. کسی را که مورد نظر آنان بود به کهانت معبد بزرگ بر می گزیدند.

در سال های مقارن تولد عیسی، هرود (Herod)، که به هرود کبیر معروف شده بود، بر فلسطین حکمفرمائی می کرد. او مرد سفاک و بیرحمی بود و به کوچک ترین بهانه ای دستور قتل عام صادر می کرد. هرود دستور داد تا پرچم عقاب امپراتوری

روم را بر درورازه معبد اورشلیم اویران کنند تا یهودی ها به هنگام ورود به معبد، مقابل پرچم، ستایش امپراطور را نیز به جای آوردند - هرکس از این دستور سرباز می زد، زنده درآتش سوخته می شد.

علاوه بر دو فرقه، صدوقیان و فریسیان، احزاب دیگری نیز با تمایلات مذهبی و سیاسی گوناگون در گوشه وکنار فلسطین بوجود آمدند. از جمله فرقه، هرودیان، حزب درباری و طرفدار بقای سلطنت درخانواده هرود، و زلوت ها (Zealots) یا فرقه، عیرتمندان بودند. غالب زولوت ها از ناحیه جلیل و ارجان و دل مخالف با رومی ها بودند. اعضای این فرقه، به تبعیت از دستورات رهبر خود، یهودای جلیلی، بارومی ها جنگیدند. گرچه رومی ها شورش را سرکوب کردند ولی فرقه هم چنان به حیات خود و مخالفت با رومی ها ادامه می داد.

فرقه، دیگر جماعت اسی ها (Essenes) یا اسنه ها بودند. این عده طرفدار گوشه گیری اردرگیری ها دنیائی و پیرو زهد و تقوی و دعا و نیایش بودند. بعضی از مراسم شریعت یهود از قبیل،آداب غسل و احترام یوم سبت،را رعایت می کردند ولی با تقدیم قربانی، قصاص، شرکت در معابد و اجرای مناسک عبادی مخالف بودند. زندگی آنان برپایه، اصولی شبیه به اصول اشتراکی بسیار گذاشته شده بود. در توماری (۱) که در غار کومران در سال ۱۹۴۷ میلادی کشف شد و مربوط به یک قرن قبل از میلاد مسیح است، شرح مفصلی از عقاید این فرقه مذهبی بیان گردیده ، بر نسخ نوشته های این تومار در تفسیر صحیفه حاباکوک (Chabakuk)، بنیانگذار فرقه اسی ها کاهنی به نام «معلم عدالت» بوده که بر ضد کاهنان و شعائر مذهبی یهود قیام کرد وآنان را منحرف وکافر خواند. باگروهی ازپیروان خود فرقه «میثاق جدید» را در ناحیه کومران به وجود آورد. چون کاهنان را به شدت ملامت و انتقاد می کرد، به دستور کاهن بزرگ معبد اورشلیم دستگیر، شکنجه و اعدام گردید. اسی ها نسبت به معلم عدالت حساسیت خاص از خود نشان می دادند و اگر کسی نام او را به زشتی یاد می کرد، اورامستحق مرگ می دانستند. شعاراین فرقه آرامش، سکوت وضبط نفس

---

۱ - این نوشته هارا محتملا در بین سال های ۶ تا ۷۰ میلادی که فلسطین در آتش جنگ با لژیون های رومی و ملوایهای داخلی می سوخت، درکوزه های گلی به دقت زیاددرداخل غار مخفی کرده اند

بود از حرفه هائی از قبیل ساختن اسلحه و داد و ستد و تجارت پرهیز می کردند روزگار خود را از راه شبانی، زراعت و کارهای دستی می گذراندند. با ازدواج نظر مخالف داشتند، ولی فرزندان دیگران را برای تربیت و آموزش مقررات فرقه ای، به فرزندی می پذیرفتند. در پاکی و نظافت مراقبت کامل داشتند و هر روز بدن خود را با آب سرد می شستند. جامه، خودرا نظیف نگه می داشتند. هرکس مزد خود را به صندوق فرقه تحویل می داد و صندوق احتیاجات عمومی را برطرف می کرد. اعضای فرقه، به هنگام قبول عضویت، تمام اموال خود را تحویل صندوق اشتراکی می دادند. اسن ها با هرگونه قربانی مخالف بودند و نیاز به درگاه خدا را، عمل نیک و دعا ازروی خلوص نیت می دانستند. دربین آنان برابری و تساوی کامل برقرار بود و همه برادر وار نسبت به یکدیگر محبت می کردند.

اعضای این فرقه، با ایمان به نوشته های تورات، در انتظار ظهورمسیح به سر می بردند و عقیده داشتند که در آخرالزمان معلم عدالت باز خواهد گشت و مشخصات مسیحی که در کتاب مقدس وعده ظهور او داده شده، در او تجلی خواهد یافت. درنوشته کومران، از طعام عمومی خاصی به نام «سفره مقدس مسیحائی» نام برده می شود،که در آن معلم عدالت نیز با نیر اراده، خداوندی شرکت می کند. عشق به خدا، عشق به نیکی کردن و عشق به بشر پایه واساس اعتقادات اسن ها را تشکیل می داد.

شباهت های عجیبی که بین باورهای اسن ها با اعتقادات و اعمال مسیحیان صدر مسیحیت وجود دارد، پژوهشگران را به این اعتقاد رهنمون شده است که یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت، همان اسن ها بوده اند که تغییر نام داده و مسیحی شده بودند و با آن که مسیحیت اعتقادات فرقه، اسن ها را منشاء تعلیمات خود قرار داده است. شباهت های بین عقاید اسن ها و باورهای یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت به حدیست که می توان آن ها را اتفاقی دانست و قبول کرد که جامعه یهودی - مسیحی اورشلیم از وجود جمعیت دیگری که قبل از آن ها تشکیل شده و اصول و عقیدی مشابه اصول و عقاید آنان را در نزدیکی اورشلیم تبلیغ می نموده ، بی خبر بوده اند

پس از مرگ هرود، سه پسر او نزد قیصر روم رفتند تاسرزمین فلسطین را بین آنان تقسیم نماید. اگوست قیصر روم، ناحیه جلیل و پریا(Perea) را به آنتی پاس (Antipas)، قسمتی را که درشمال دریاچه جلیل بود به فیلیپ، و یهودیه و سامرا را

به ارشیوس (Archelaus) داد، ولی در تحویل سهم ارشلوس تعمدا تعلل نمود و بعد او را به گل تبعید کرد و یکی از سرداران رومی را به جای او گماشت.

مردم ناحیه جلیل، که مقر حکمرانی انتی پاس بود، مخلوطی از نژدهای مختلف یونانی، فنیقی، شامی ویهود بودند. نسبت قوم یهود به سایر اقوام قابل ملاحظه نبود. انتی پاس نیز با اجرای سیاست فرهنگ مختلط، وحدت اتباع را دراین سرزمین بوجود آورده بود.

کرنی نیوس (Quirinius) حکمران رومی دستور داد تا از مردم سرشماری به عمل آید تا بتواند مالیات بیشتری وصول کند. مردم جلیل دربرابر این دستور مقاومت کردند. زیلوت ها شهر صفوریه را به تصرف در آوردند و انبار اسلحه این شهر را مالک شدند. شورش این عده به حدی بود که سردار رومی مجبور شد دو لژیون سرباز برای سرکوبی آنها اعزام کند. سربازان شهر صفوریه را به آتش کشیدند و عده زیادی از هاى را كشتند. گرچه به ظاهر فتنه خاموش شد، ولی فكر مقاومت و ضديت ناروم دربین مردم و زنده ماندگان فرقه غیرتمندان، همچنان مشتعل باقی ماند.

فشار بی حد هرود، و قساوت قلبی که رومی ها در کشتار یهودیان از خود نشان دادند، مردم فلسطین را به شدت از خاندان هرود، رومی ها و روحانیون درباری متنفر کرد. یهودیها به پیشگوئی های انبیا در تورات و ظهور منجی یهود روی آوردند و راه حل مشکلات خود را در آمدن مسیح و برقراری سلطنت الهی یهود جستجو و آرزو می کردند تا هرچه زودتر این پیش بینی ها صورت تحقق به خود بگیرد. حالت انتظاری در تمام طبقات جامعه، یهود به وجود آمده بود و همگان چشم به راه ظهور مسیح و نجات بنی اسرائیل بودند. محیط برای قبول هرکسی که خودرا مسیح موعود معرفی می کرد، آماده شده بود. گردآمدن سریع مردم به گردعیسی نیز معلول همین کینه و نفرت تاریخی یهود نسبت به خاندان هرود و رومی ها و حالت انتظاری بود که برای نجات قوم بنی اسرائیل درجامعه یهود بوجود آمده بود. فکر سیاسی ظهور منجی، و دین زرتشت وآمدن سوشیانت برای نجات بشریت، به دین یهود نفوذ کرده بود دراثر فشاری که رومی ها برقوم یهود اعمال می کردند، این فکر به منتهای حدت و شدت رسید. توجه تمام مردم به این بخش از تورات معطوف شده بود که می گفت

از سلاله داود، مسیحی ظهور خواهد کرد که صلح و آرامش را درجهان برپا خواهد نمود. همه، یهودیان پراکنده در جهان را جمع خواهد کرد و برفراز کوه صهیون

حکومت خدا را اعلام خواهد نمود. اشعیا ۱۱-۱۱

مسیح دراصل به معنای تدهین شده و متعلق به خدا و مقدس است. ریشه این بحث در رسوم مذهبی یهود نهفته است. انبیای یهود هرکس را که مورد نظر خدا بود، با ریختن روغن بر سر او و دیگر پاره ای افراد و ادعیه، مقدس اعلام می کردند درکتاب اول ساموئل در باب نهم می نویسد. یهودی ها از سموئیل نبی درخواست کردند تا شخصی برای آنان تعیین کند. در ابتدا سموئیل از انجام این درخواست ابا می کرد، ولی دراثر اصرار یهودی ها:

«خداوند بر سموئیل ظاهر شد و گفت فردا این وقت شخصی را از سرزمین بنیامین نزد تو می فرستم، او رامسح نما تا برقوم اسرائیل رئیس باشد و قوم مرا از دست فلسطینیان رهائی دهد.» ساموئل ۱ / ۱۶ - ۹

پس سموئیل ظرف روغن را گرفت و برسر شاول ریخت و او را بوسید و گفت:

«خداوند تو را مسح نموده تا بر میراث او حاکم شوی» ساموئل ۱/ ۱ - ۱۰

هم چنین درباره انتخاب داود به ریاست قوم یهود، درهمین کتاب می نویسد:

«خداوند به سموئیل گفت تابه کی برای کارهای خلاف شاؤل زاری می کنی. من او را ازسلطنت عزل نمودم. پس حقه خودرااز روغن پرکن، بیاتاتورا نزد یسای بیت لحمی بفرستم. زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.» ساموئل ۱، ۱-۱۶

سموئیل برخاست و نزد یسا رفت. وقتی که داود را دربین پسران او دید، خداوند به او گفت:

برخیز و او را مسح نما. زیرا که همین است. پس سموئیل حقه روغن را گرفت و داود را درمیان برادرانش مسح نمود و از آن روز به بعد روح خداوند بر او مستولی شد. ساموئل ۱ ،۱۳ - ۱۶

فصل دوم :

دین مسیح

دین مسیح، دین انسان - خدائی به حد کمال است. خدا در جسم انسان تجلی می کند، به زمین فرود می آید، مدتی با سایر انسان ها زندگی می کند و وقتی که به دست یهودیها به صلیب کشیده می شود و در می گذرد، بار دیگر به آسمان ها صعود می کند و به کار خدائی خود می پردازد.

در سایر ادیان نیز گهگاه خدا در هیئت انسان مجسم می شود و به کارهای انسانی دست می زند، ولی هیچ کدام به درجه ای که مسیحیان وجود خدا را در جسم عیسی متجلی می بینند، پیش نرفته اند. در تمام ادیان زنده دنیا آنچه مرکز اعتقاد است، پیام های بنیانگذاران آن ادیان است، ولی در مسیحیت، این شخص عیسی است که در کانون باورها قرار گرفته است. سراسر تعلیمات دین مسیح حول و حوش این مسئله دور می زند که وجود عیسی، تجلی خدا است. (۱)

بنا بر اعتقاد کلیسا، خداوند در دوران قدیم با ابراهیم سپس با یعقوب و موسی پیمان بست و قوم یهود را به عنوان قوم برگزیده خود انتخاب نمود. پیمان خدا با قوم یهود، مقدمه پیمانی بود که او با تمام مؤمنین بست تا با فرستادن یگانه پسر خود بر روی زمین و قربانی کردن او، گناهی را که آدم ابوالبشر مرتکب شده بود پاک نماید و موجبات

۱- باید به این نکته توجه داشت که اگر سه اصل مبادی مسیحیت، یعنی تولد عیسی از مادر باکره و پدری به نام روح القدس، و الوهیت عیسی را از دین مسیح حذف کنیم، چیزی جز دین یهود در دست ما باقی نمی ماند

رستگاری همه مؤمنان را فراهم آورد. هرکس به این خدای خداداده ایمن بیاورد و به نام او تعمید شود، پس از مرگ در زمره رستگاران ابدی است و در کنار عیسی مسیح جای خواهد داشت. در سایه اعترافی که مسیحیان هر یکشنبه در کلیساها هم او را با یکدیگر می خوانند، تمام این معنان به دقت بیان شده است:

من به یک خدا معتقدم، پدر، قادرمطلق، خالق آسمان و زمین. من معتقدم به خداوندگار عیسی مسیح، پسر خداوند، متولد شده از پدر او از مریم باکره به وسیله روح القدس قالب جسمانی یافت و دوران پونتیوس پیلاطوس(Pontius Pilatus) تحمل درد کرد، مصلوب شد و به خاک سپرده شد و به اعماق زمین فرو رفت روز سوم از بین مردگان بار دیگر برخاست و به آسمان ها صعود نمود طرف راست پدر نشسته است و از آنجا دوباره با جلال خواهد آمد تا زنده ها و مرده هارا داوری کند من به روح القدس معتقدم، من به کلیسای اسقفی کاتولیک، به غسل تعمید، بخشش گناهان در روز رستاخیز و حیات جاودانی دنیای دیگر معتقدم.

اصول اعتقادی یا کانون مسیحیت عبارتست از:

۱- کتاب مقدس یهود Old Testament
۲- عهدجدیدکه مشتمل است بر New Testament
الف - انجیل متی Mathieu
ب - انجیل مرقس Marc
پ - انجیل لوقا Luc
ت - انجیل یوحنا Jean
ث - اعمال رسولان
ج - نامه های پولس به:رومی هاRomans وقرنطیانCorinthiens
به غلاطیان Galates
به افسیان Ephesiens
به فیلیپیان Philppiens
به کولوسیان Colosiens
تسالونیکیان Thesaloniciens
به تیموتاس Timothee
به تیطس Tites
به فیلومون Philemon
به عبرانیان Hebreux

ج - نامه های یعقوب	Jacques
ح - رسالات پطرس	
خ - رسالات یوحنا	
د - رساله یهودا	Jude
د - مکاشفات یوحنا	Apocalypse dejean

(اعمال رسولان عبارت از دستوراتی است که عده ای از حواریون و رسولان صدر مسیحیت برای مؤمنان و معتقدان به کلیسا نوشته اند و به آن ها تعلیمات مذهبی داده اند. مکاشفات یوحنا، عبارت است از پیشگوئیها و رؤیاهای او).

ین رسالات درصدرمسیحیت به زبان یونانی نوشته شده بود ولی پس از قبول مسیحیت از طرف روم به عنوان دین رسمی امپراطوری و اشاعه این دین در سر سر روپ، رسالات به لاتین، زبان رسمی روم،ترجمه شد . در سال ۳۸۳ میلادی، در زمانی که داماسوس (damasus)، اسقف روم بود، هیرونیموس (Hieronimus)، کشیشی که پس از مرگش مقدس اعلام شد، این رسالات را از یونانی به لاتین ترجمه کرد و پس از اصلاحات بسیاری که با سیاست کلیسا تطبیق می کرد، به نام «وولگاتا» منتشر نمود. قدیمی ترین نسخی که از کانن مسیحیت موجود است سه مجموعه به نام های:

کودکس سینائی تی کوس (Codex Sinaiticus) که در صومعه کترین در سینا کشف شده است.

کودکس الکساندر ینوس (Codex Alexandrinus) که در مصر کشف شد. ین دو نسخه در موزه بریتانیا در لندن نگاهداری می شوند.

کودکس واتیکانوس که در کتابخانه واتیکان درروم موجود است قدیمی ترین مجموعه ای که به صورت یك کانن در دست است، مجموعه ایست که در قرن هجدهم میلادی در کتابخانه، امبروزیانا (Ambrosiana) در میلان پیدا شد و متعلق به واخر قرن سوم میلادی است. درآن از بیست و دو رساله عهد جدیدنام برده شده است.

کلیسا معتقد است،آنچه در کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نوشته شده وحی الهی است که به موسی و سایر انبیای یهود نازل شده و نویسندگان انجیل ها

نیز به الهام از روح القدس، چهار انجیل را نوشته اند و تمامی نوشته های این کتب مورد تقدیس است. به اعتقاد کلیسا نام انجیل دارای ریشه، عبری است و قبلاً در رسالات یهود از این کلمه استفاده شده است. این کلمه از لغت (گیلیون) که در اصطلاح به کار رفته، مشتق شده است. انجیل مرقس، قدیمی‌ترین رساله است که درباره عیسی نوشته شده. به اعتقاد کلیسا، نویسندگان انجیل های متی و یوحنا دو نفر از حواریون مسیح و شاهد عینی زندگانی عیسی بوده اند. اطلاعاتی را که کلیسا درباره مؤلفین انجیل ها به دست می دهد، از چنان ترتیب یافته است که جای هیچگونه شبهه ای در اصالت نوشته های انجیل ها و گفتار رسولان باقی نگذارد. مثلاً به هنگام معرفی نویسندگان انجیل ها می نویسند: متی شخصیتی است شناخته شده، کارمند دفتر گمرک یا باجگاه کفر ناحوم، و انسانی آشنا با زبان های آرامی و عبرانی مسلم و معلوم است. مرقس هم شخصیتی است کاملاً معروف و همکار پطرس. در این که او نیز شاهد عینی زندگانی عیسی بوده شك و تردیدی نیست. لوقا، همان طبیب نامی است که پولس از او به کرات سخن گفته است. یوحنا از حواریون همیشه همراه عیسی بوده است.

با فرا رسیدن دوره رنسانس و اعلام آزادی در اثر انقلاب کبیر فرانسه، پژوهش گرایی که تحقیقات خودرا درباره تورات آغاز کرده بودند، دامنه مطالعات خودرا به قلمرو عهد جدید گسترش دادند و به منابع بسیار جالبی رسیدند. نتیجه، تحقیقات به دست آمده، مؤید این نظر گردید که هیچ کدام از مطالبی که کلیسا مدعی صحت آنهاست، با حقیقت و واقع امر تطبیق می کند. آنچه که امروزه به نام کتاب مسیحیت و کتاب مقدس مورد قبول مسیحیان است، نه تنها کلام الهی نیست، بلکه در طول زمان، دستخوش تغییرات و اصلاحات بیشماری گردیده است. کلمه، انجیل هیچ ارتباطی به کلمه «گیلیون» عبری ندارد. بلکه از کلمه یونانی اوانجلیون (Eu -angelion) به معنی مژده فرح بخش، یا خبر خوب، اقتباس و برای نخستین بار در انجیل مرقس به کار برده شده است.

محققین این ادعای کلیسا که اناجیل، نوشته های حواریون هستند که درباره عیسی و تعلیمات او نوشته شده و حتی برخی از آن ها منسوب به دوره رسالت عیسی می باشد، را مردود می دانند و می گویند.

۱ - عیسی حواریون و شاگردان خودرا از بین صیادان و مردم عامی انتخاب می نموده و آنان در سطحی نبوده اند که سواد خواندن و نوشتن داشته باشند. در زمان عیسی، تعلیم خواندن و نوشتن دراختیار کاهنان و روحانیان بود و برای جهال (اصطلاحی که پولس برای نامیدن حواریون به کار می برده) امکان و استطاعت چنین امری وجود نداشته است.

۲ - مسلم است که خود عیسی هیچ خط و نوشته ای از خود باقی نگذارده وتعلیمی هم در باره تحریر و ضبط مطالب خود نداده است. بعلاوه، آنچه در آن دوران مرسوم بوده، ضبط مطالب و رویدادها درحافظه ها و بازگوکردن آن سینه به سینه به دیگران بوده است، نه به صورت تهیه گزارش و وقایع نگاری. پس از مصلوب شدن عیسی، حواریون و معتقدان به او در انتظار بازگشت او و برقراری حکومت حقه بودند. بنا براین تهیه کتابی از وقایع زندگی او در دوران بلافاصله و یا قریب به فوت اویا حالت انتظاری که در همه وجود داشته، منطقی به نظر نمی رسد.

۳ - چهار انجیلی که امروزه در شمار کتب مقدس مسیحی شناخته شده اند، از آغاز مشخص نبوده، بلکه از میان آثار و انجیل های گوناگونی که توسط اشخاص متعدد نوشته شده بوده، انتخاب گردیده و درباره سندیت و اعتبار آنها چندین قرن بحث و گفتگو به عمل آمده تا،پس از جرح و تعدیلات بی شمار،مورد توافق قرار گرفته اند.

٤ - درانجیل متی درباب ۲۸ درباره پایان کار یهودای اسخریوطی تسلیم کننده عیسی به فریسیان می نویسد:

«گناه کردم که خون بی گناهی را تسلیم نمودم. پس سی سکه را در هیکل انداخته روانه شد و رفته خود را خفه کرد. امّا رؤسای کهنه،نقره را برداشته گفتند ساختن ان در بیت المال جایز نیست، زیراخونبهاست. پس شوری نموده بدآن مبلغ مزرعه کوزه گر را به جهت مقبره غربا خریدند. ازآن جهت ان مزرعه تا به امروزبه حقل الدم مشهور است.»

ذکر عبارت «تا به امروز»،خود حکایت از ان می کند که کتاب متی پس از مرگ عیسی و یا سال های بلافاصله پس از مرگ او نوشته نشده، بلکه این جمله اشاره به فاصله زمانی بسیاردور است. باید لااقل در حدود صدسال از حدوث واقعه

گذشته باشد تا بتوان چنین عبارتی را در جمله به کار برد.

۵ - نویسنده انجیل لوقا در مقدمه کتاب خود صریحا اعتراف می کند که خود و نه ز شاگردان و نه از شاهدان عیسی زندگی عیسی بوده و این کتاب را براساس مطالعاتی که بر روی نوشته ها وآثار دیگران به عمل آورده، تنظیم نموده است. به نظر محققین نویسنده این کتاب به احتمال قوی از اهالی روم و از شاگردان پولس بوده که از ترکیب انجیل های مرقس و متی کتابی بر اساس گفته ها و عقاید پولس تهیه کرده است. کلیسا،نویسنده این کتاب را لوقای طبیب و دوست پولس معرفی می نماید. این عقیده مرور اعتبارخودرا از دست داده و دیگر طرفداری ندارد. محققین، تاریخ تنظیم کتاب را مربوط به قرن دوم میلادی می دانند. در این انجیل غیر ازبسط مطالب مذکور در انجیل های دیگر و اضافه نمودن چند معجزه بر معجزاتی که در سایر انجیل ها ذکر شده، مطلب تازه ای که اعتبار تاریخی داشته باشد، دیده نمی شود. تنها در مورد رستاخیز عیسی، که از اصول مهم عقیدتی کلیسا و مسیحیان است، با تفصیل بیشتری روبرو می شویم. به نظر انجیل لوقا، که مورد تایید کلیسا نیز می باشد، عروج عیسی به آسمان ها جسمانی بوده و حواریون نیز اورا پس از مرگ درقالب مادی دیده و به او سجده کرده اند.

«چرا شك و شبهه به دل های شما رخنه می کند. به دست ها و پاهای من نگاه کنید. خود من هستم. به دست من دست بزنید و ببینید شبح که مانند من گوشت و استخوان ندارد.» لوقا ۳۸ - ۲۴

شاگردان که درابتدا تصور می کردند شبح عیسی را می بینند، یقین کردند که او شبح نیست.

«سپس عیسی دست های خودرا بلند کرد. آنان را برکت داد. از آنان جدا شد و به سوی آسمان بالا برده شد.» لوقا ۵۱ - ۲۴

۶ - درشماره ۱۸ از باب سیزدهم انجیل لوقا آمده است:

«پس گفت ملکوت آسمان خدا چه چیز را ماند و آن کلام را به کدام شیئی تشبیه نمایم. دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته و درباغی کاشت. پس رونید و درخت بزرگ شد به حدی که مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه کردند.»

این عبارت به روشنی مؤید این مطلب است که نویسنده کتاب نه تنها از اهالی

فلسطین نبوده و از اوضاع جغرافیائی و اقلیمی این سرزمین و عادات و آداب مردم آن اطلاعی نداشته، بلکه حتی اگر سفر کوتاهی نیز به فلسطین نموده بود، می دانست که خردل از گیاهان بوته ایست و هرگز به آن چنان بلندی و قدرتی نمی رسد که مرغان هوا در شاخه های آن آشیانه سازند.

۷ - کلیسا درطی قرن های طولانی، نویسنده انجیل یوحنا را یوحنای زبدی از شاگردان عیسی و کتاب را یکی از قدیمی ترین اسناد مربوط به عیسی تبلیغ می کرد. امروزه بر محققان و حتی برخودکلیسا، بی پایه بودن این نظریه به ثبوت رسیده و معلوم شده است که مؤلف این کتاب، یک نفر روحانی اهل آسیای صغیر و تاریخ تنظیم کتاب نیز در اواسط قرن دوم میلادی می باشد. کتاب در جریان تدوین و تشکل، تحولات زیادی بخودودیده است. نکته جالبی که درانجیل یوحنا به چشم می خورد این است که بنا بر مفاد سه انجیل دیگر، شاگردان عیسی تا آخرین لحظات حیات او و حتی پس از مرگ عیسی به هویت واقعی او واقف نبوده اند واو را مسیح موعود یا پسرخدا نمی دانستند. ولی در انجیل یوحنا شاگردان عیسی درزمان حیات او به این راز پی می برند و به صراحت می گویند:

«الان دانستیم که همه چیز را می دانی بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمده ای.» یوحنا ۲۹ - ۱۶

صحت و اصالت انجیل یوحنا مدت ها مورد بحث و گفتگو بود تنها در قرن چهارم میلادی این انجیل توانست موافقت عمومی کلیسا را جلب نماید و در زمره کتب مقدس درآید.

۸ - کلیسا قرن ها این نظریه را شایع نموده بود که انجیل مرقس قدیمی ترین نوشته درباره عیسی است و توسط یوحنای مرقس همکار پطرس و اهل اورشلیم نوشته شده وتاریخ تدوین آن سال ۷۰ میلادی است. تحقیقات پژوهشگران این مطلب را ثابت نموده که نویسنده این کتاب نه تنها از شاگردان عیسی و اهل اورشلیم نبوده، بلکه او بومی نبوده و کتاب در اوائل قرن دوم میلادی نوشته شده است. گفتارهای تحقیر آمیزی که درباره پطرس به کار برده شده (۳۳- ۸ و ۳۷ - ۱۴ و ۶۸ - ۱۴) نمایشگر آن است که نویسنده کتاب اصولا با پطرس نظرمساعدی نداشته است در این کتاب، عیسی پطرس را در مقاومت به صخره ای تشبیه می کند که بران صخره بنیان

کلیسا استوار خواهد بود و از طرف دیگر به علت بزدلی و ترس،چندین بار اورا مورد سرزنش قرار می دهد و پیش بینی می کند که پطرس اشنائی خود با عیسی را سه بار انکار خواهد کرد.

۹ - نویسنده انجیل متی نیز تا قرن ها از طرف کلیسا یکی از حواریون عیسی معرفی و تبلیغ می شد. کلیسا معتقد بود که انجیل متی در اورشلیم و به زبان عبری نوشته شده. ولی امروز حتی خود کلیسا نیزاین عقیده را مردودمی شمسد و رساله را متعلق به اوائل قرن دوم میلادی و محل نگارش ان را سوریه و به زبان آرامی می داند. نویسنده این کتاب، بادردست داشتن نسخه ای از انجیل مرقس، کوشش دررفع کمبودها و افزودن نکات جالب تازه ای می نماید. شجره نامه چند صد ساله برای شخص گمنامی چون یوسف نجار،دریکی از دهات دورافتاده فلسطین،تهیه می کند و به شیوه انجیل مرقس، یهودیان را مورد لعن و نفرین قرار می دهد. نکته شایان توجه در ین کتاب،مطالب ضدو نقیضی است که نویسنده انجیل متی از عیسی نقل می کند. دراین کتاب،عیسی را از یک طرف پیام آور عشق و محبت و صفا و دوستی می خواند، شخصیتی که مردم را به ترک قصاص و نیکی با دوست و دشمن دعوت می کند، از طرف دیگر می گوید:

«گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی را بروزمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی ر بگذارم بلکه شمشیر را. زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را ز مادر خویش و عروس را از مادر شوهر جداسازم.» متی ۳۴-۱۰

این تناقضات، که نتیجه تلفیق عقاید مختلف شایع در آن زمان بوده، بهم آهنگی و عدم تجانسی در کتاب بوجود آورده است.

۱۰ - درنامه های پولس که تا اواخر قرن اول میلادی ادامه داشته است، به هیچوجه نامی از انجیل دیده نمی شود. تنها در اواسط قرن دوم میلادی است که در نوشته های کلیسا به کلمه، انجیل بر می خوریم. قدیمترین اثری که درآن اشاراتی به شرح حال عیسی دیده می شود، مجموعه ایست به نام «تفسیرکلمات خداوندگار عیسی» مشتمل بر پنج کتاب که در سال ۱۴۰ میلادی توسط «پاپیاس» نوشته شده و در ن از انجیل شیوخ، انجیل مرقس و انجیل متی اسم برده می شود

با توجه به دلائل فوق، محققین به این نتیجه رسیده اند که هیچیک از نجیل ها

نوشته، حواریون و یا شاهدان عینی زندگی عیسی نیست. پس از درگذشت عیسی، حواریون در انتظار بازگشت او می مانند. چون دوران این انتظار به درازا می کشد و از پروزی (Parusie) و بازگشت عیسی و برقراری حکومت خدا اثری نمی بینند، به فکر تبلیغ و اشاعهء دین و جمع آوری آثار و گفته های عیسی می افتند. این عمل نیز توسط عیسویان خارج از فلسطین و هیئت های یونانی زبان براساس گفته ها و تلقینات پولس، پطرس و سایر رسولان صورت می گیرد. یونانی ها که بیشتر از سایر اقوام حوزه دریای مدیترانه به رساله نویسی و کتابت آشنائی داشتند، به نوشتن رساله ها و اناجیل مبادرت کردند. به مرور زمان و باتوجه به سیاست مذهبی که کلیسا پیروی می کرد،در این نوشته ها جرح و تعدیل فراوان به عمل آمد. این اضافات و کسری ها در دوران اول مسیحیت بیشتر از سایر اوقات بوده است. مؤلفین هریک از انجیل ها، باتوجه به منبعی که برای تکمیل کتاب خود در اختیار داشته اند، درباره موضوع بخصوصی بحث می کند که در سایرانجیل ها دیده نمی شود و یا فقط به اشاره ای گذرا اکتفا شده است.

در این که قسمتی از انجیل ها گفتار خود عیسی است شکی نیست. بحث و اختلاف نظر بر سر آن قسمت از کتاب است که در زمان رشد مسیحیت و صدر کلیسا به آن اضافه شده است. از آنجا که از خود عیسی ویا حواریون او هیچگونه اثر کتبی در دست نیست، نمی توان به طور قطع و یقین هیچ اصل و عقیده ای را به عیسی نسبت داد و پایه تعلیمات او دانست. ناسازگاری که در صدر مسیحیت بین یهودی - مسیحیان فلسطین از یک طرف، و مسئمین مسیحی در اروپا از قبیل پولس و پطرس از طرف دیگر،بوجودآمده بود، شاهد زنده ای بر عدم وجود آموزش های مشخص عیسی می باشد. در نامه رسولان،علیرغم دستکاریهای متعددی که کلیسا عمداً در آنها به عمل آورده، ریشه این اختلاف نظرها به روشنی دیده می شود.

دلایلی وجود دارد که انسان ناچار است قبول کند که زندگی عیسی به طوری که در انجیل ها نوشته شده است، بیشتر بر مدار اعتقادات نویسندگان و سیاست کلیسا دور می زند، تا حقایق تاریخی. مؤمنین به عیسی،از فرط تعصب مذهبی، به ساختن اساطیری پرداخته اند تا خدای خود را بهتر و والاتر توصیف کنند. کلیسا نیز که این داستان ها را برای سکون و تحجر فکری عامهء مردم مفید تشخیص می داده، آنهارا تایید می کرد. صاحبان قلم،گزافه گوئی و غلو دراساطیر را سرلوحه برنامه های

مذهبی خود قراردادند. کلیسا کسانی را که مخالف این سیاست بودند، با حربه، تکفیر از میدان بدر می برد و معدوم می کرد. چنانکه نسطوریوس اسقف کبیر قسطنطنیه را که در مقدس بودن مریم تردید نموده بود، تکفیر و از کلیسا اخراج کرد.

اسناد انجیل ها و رساله های کاذب مسیحیت به مبداء الهی، شرط اساسی بقای کلیسا است. بدون داشتن یک کتاب آسمانی که مستقیما از طرف خدا وحی شده باشد، اعتبار و منزلت کلیسا متزلزل می گردد. بنا بر این روحانیت کلیسای مسیح، مانند روحانیت سایر مذاهب، به وکالت از طرف خدا فتوی داد،که انجیل ها و رساله های «عهد جدید» تماما و کلا کلام خدا و وحی الهی است که به نویسندگان این کتب الهام شده است. بدین ترتیب کلیسا پایه های وجودی حکومت خود را تثبیت کرد.

فصل سوم:

عیسی

«از کوه بلند صهیون بالا برو تا خبر خوشی را اعلام کنی. صدایت را با قدرت بلند کن، آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که هان خدای شماست. اینک خداوند یهوه با قدرت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می کند. او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره ها را جمع کرده به آغوش خود خواهد گرفت.»

اشعیا ۹/۱۲ - ۴

عیسی یا یهوشوعا، که در انجیل ها به نام مسیح ترجمه گردیده و به لاتین (Jesus Christ) (۱) ترجمه شده، بنیانگذار یکی از ادیان بزرگ جهانی است. اگر پیرایه های مذهبی و اساطیری را که از نظر الوهیت و دینی به دور او تنیده شده، به کناری بزنیم و آنها را فراموش کنیم، عیسی را براساس نوشته های انجیل ها، می توان بهترین نمونه فرد بشر و بزرگترین معلم و مصلح اخلاق جامعه دانست. او پرچمدار مهر و محبت، دوستی و برادری است. عیسی از شخصیت های نادری است که چون کنفوسیوس و زرتشت، که گاه در جوامع بشری برای هدایت اخلاقی مردم ظهور می کند. ولی متأسفانه بعدازگذشت زمانی، موهومات مذهبی و داستان های تخیلی چنان گرداگرد آنان را فرا می گیرد، که شخصیت حقیقی و صفات برگزیده، آنان در زیر انبوهی از خرافات محو می شود.

---

۱ - کلمه Christ از لغت یونانی Christos یعنی مسح شده با روغن تبرک، اخذ شده است.

آنچه در پیام عیسی در خور توجه است، هدف غائی او در ترویج عشق، محبت، نیکی و نیکخواهی به جای کینه و خشم و خشونت و خودخواهی است. این جزء دنیائی، بهشتی است که وعده آن را تمام معلمان اخلاق به افراد بشر داده اند. این حکومت وهمی خدا است باوجود جنبه دنیائی، جنبه‌ی کیفرباری به بهشت و دوزخ ندارد.

عیسی با آن که بسیاری از شعائر دست و پاگیر سنتی یهود را منسوخ کرد، خود هیچ کتاب و قانون الهی ابلاغ ننمود. پیروی از عیسی، مسیحیت، و بستگی به معبود یکتا، بسط عشق و محبت نسبت به همنوعان و حتی نسبت به دشمنان و احساس برابری و برادری، راهی است که انسان آزاده را به تکامل انسانی می رساند.

کلیسا و نویسندگان انجیل ها، عیسای معلم اخلاق را به عنوان قهرمان داستان خود برگزیدند. به داستانسرائی درباره او پرداختند و شخصیتی افسانه ای را از او بوجود آوردند. آنقدر دراین راه مبالغه کردند تا شخصیتی موهوم و خیالی جدا از شخصیت مردی یهودی که در فلسطین زندگی می کرده و درس عشق و برادری به مردم می داده، خلق و او را به عنوان عیسی مسیح، خدای خدازاده، خالق همه عالم، بوجودآورنده جهان هستی، موجودی که در ازل وجود داشته و در روز رستاخیز برای داوری اقوام مختلف، در کنار پدرخواهد بود، به پیروان او و به جهانیان عرضه کردند.

دین مسیح، دومین دین ابراهیمی است که بر اساس نوشته های تورات پایه گذاری و حتی نام این دین نیز از کتاب مقدس یهود اقتباس شده است. در عمل، این دین تحولات زیادی بخوددیده و دربسیاری موارد، از کتاب مقدس یهود و احکام یهود کناره گرفته و به شکل ممزوجی از کتاب مقدس یهود، آئین زرتشتی و سایر عقایدی که در سراسر امپراتوری روم وجود داشته، درآمده است.

چهار انجیل مورد تقدیس کلیسا، که مدارک موجود درباره زندگی عیسی هستند، هریک به گونه ای متفاوت، به شرح حال عیسی می پردازند. حتی درباره سال تولد او نیز در کتب مزبور اتفاق نظروجود ندارد. تواریخی را که انجیل متی و انجیل لوقا به عنوان سال تولد عیسی ذکر می کنند، با مدارک تاریخی تطبیق نمی نماید. انجیل لوقا، سال تولد عیسی را در زمان کری نیوس (Quirinius) حکمران رومی سوریه ذکر می کند، دراین صورت تولد عیسی شش سال باتقویم فعلی مورد قبول مسیحیان اختلاف پیدا می کند و عیسی در سال ششم میلادی به دنیا می آید

طرف دیگر، بنا به روایت انجیل متی، عیسی درزمان پادشاهی هرود در بیت لحم متولد می شود. در صورتی که هرود، ده سال قبل از فرمانداری کری نیوس درسوریه وفات یافته بود. ریچارد فرانس (Richard France) مسئول کالج مطالعات انجیلی درلندن، یکسانی که معتقدندکه عیسی درسال چهارم میلادی به دنیا آمده، هم آوا است.

درباره روزتولد عیسی نیز همین اختلافات مشاهده می شود. مسیحیان در ابتدای امر روز ششم ژانویه را به عنوان روز تولد عیسی جشن می گرفتند. ولی پس از تفکیک کلیسا، به دو کلیسای شرقی و غربی، کلیسای روم روز ۲۵ دسامبر، یعنی روز «جشن میترا» وروز جشن رومیان را به عنوان روزتولد عیسی انتخاب کرد. کلیسای شرق که بر همان مبنای تقویم قدیم وفادار مانده بود، کلیسای روم را به آفتاب پرستی متهم نمود.

درباره محل سکونت پدر و مادر عیسی و سی سال زندگی او در شهر ناصره یا ناصره نیز بین انجیل ها اتفاق نظر دیده نمی شود. مسلم است که در زمان حیات عیسی شهری به نام ناصره یا ناصره، در فلسطین وجود نداشته است. بلکه قریه، کوچکی به این نام بوده که پس از نشر دین مسیح و در اثر تبلیغات مسیحیان در قرن چهارم میلادی، به زیارتگاه عیسویان تبدیل شده است.

نسبت دادن عیسی به ناصره یا ناصره را باید از اشتقاق لغت نظیر(متدین) و یا ندیر(نذرخداشده) دانست که نویسندگان یونانی انجیل ها در ترجمه لغت به زبان یونانی، با اندکی تحریف در نگارش، عیسای منتسب به فرقه ندیره را به عیسای ناصره تبدیل نموده اند، تا با آنچه از زبان انبیای یهود درتوراه گفته شده،تطبیق نماید و به عیسای ناصری ملقب گردد.

انجیل مرقس، به گفته، کلیسا، نخستین و کهن ترین رساله ایست که به شرح حال عیسی می پردازد. این کتاب در سال ۷۰ میلادی به رشته تحریر درآمده است. بنا به روایت پاپی یاس (Papias) یکی از مسیحیان اوائل قرن دوم، این انجیل خاطرات پطرس است که توسط مرقس در اورشلیم نوشته شده است. این انجیل کوتاه‌ترین انجیلی ست که در دست است و فقط ۱۶ باب دارد. این کتاب، داستان زندگی عیسی را چنین آغاز می کند:

«ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا. چنانکه دراشعیاء نبی مکتوب است اینک رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه را پیش تو مهیا سازد. یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر می شود.»

سپس به شرح حال یحیی، موعظه های او و چگونگی تعمید مردم به دست او می پردازد، یا دوباره به داستان عیسی بر می گردد ومی نویسد:

«واقع شد که درآن ایام عیسی از ناصره به جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. چون از آب درآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح خدا را که مانند کبوتری بر وی نازل می شود. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که من از تو خشنودم. پس بی درنگ روح وی را به بیابان برد و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می کرد و با وحوش به سر می برد.»

بدین طریق نویسنده انجیل مرقس، بدون کوچک ترین اشاره ای به زندگانی سی سال گذشته عیسی،در فصل اول کتاب به بیان دوران نبوت عیسی می پردازد و تمام کوشش خود، متوجه شخصیت عیسی و اثبات این مطلب می نماید که عیسی پسر خدا است که از آسمان برای بخشایش گناه اولیه بشر به زمین فرود آمده است.

انجیل یوحنا، با پیروی از شیوه ای که پولس برای بیان اعتقادات خود برگزیده بود، داستان عیسی را به گونه ای دیگر آغاز می کند و از الوهیت عیسی واضح تر از سایر انجیل ها صحبت می کند. پولس، ده سال قبل از تحریر انجیل یوحنا، به عبرانیان نوشته بود:

«خدا که درزمان سلف به اقسام متعدد و طرق مختلف به وسیله، انبیاء به پدران ما تکلّم می کرد، دراین ایّام آخر به وسیله، پسر خود متکلم شد، که و را وارث جمیع موجودات قرار داد. او عالم ها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه، موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی علیین نشست.» ۱/٤ - ۱

دراین نوشته، پولس،تاثیر فلسفه یونانیان ویهودیها به ویژه فیلون، به خوبی مشاهده می شود. فیلون معتقد بود که خداوند در ابتدا کلمه (Logos) را آفرید که مثل حقت و آفرینش بود. لوگوس، درعین این که با خدا بود، نخستین آفریده خدا و رابط او باسایر مخلوقات و موجودات گردید.

نویسنده انجیل یوحنا، تحت تأثیر عمیق افکار فلسفی، کتاب خود را با این جمله آغاز می کند:

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود(۱). همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در همه تاریکی ها می درخشید. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای بشارت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند و آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند. او در جهان بود و جهان به وسیله او آفریده شد.... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال، او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر، و یحیی بر او شهادت داد و گفت این است آن که درباره او گفتم، .... خدا را هرگز کسی ندیده است پسر یگانه که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.» یوحنا ۱۹ - ۱

بدین ترتیب، کوشش نویسنده کتاب برآن است که تمام توجه خواننده را به الوهیت عیسی و این که همه چیز توسط او آفریده شده است، جلب نماید. چگونگی تولد خدا و دوران جوانی او را در خور بحث و گفتگو نمی داند.

در کتاب متی و لوقا که بعداً نوشته شده اند، صفحات بیشتری را به این امر اختصاص می دهد و اطلاعات خالی، گرچه بر اساس تعصبات مذهبی و اعتقادات شخصی نویسندگان، در اختیار خواننده می گذارند. نویسنده انجیل لوقا درمقدمه کتاب خود می نویسد:

«از آنجا که بسیاری شروع به تدوین وقایعی کرده اند براساس آنچه که برای ما نقل شده است، توسط کسانی که خود شاهدان عینی و خادمان کلام بوده اند، من نیز پس از تحقیقات و مطالعات دقیق درباره اصل و ابتدای هر چیز، مصلحت چنان دیدم، تئوفیل بزرگوار، که به تألیفی بر همان اساس مبادرت نمایم.»

---

۱ - ذکر «کلمه» در آیه ۴۰ ازسوره عمران «هنگامی که فرشته به مریم گفت که خداوند ترا به «کلمه» از طرف خود بشارت می دهد که اسم او مسیح عیسی پسر مریم است و در معرض درگاه خدا و صاحب مقام در دنیا و آخرت است. هم چنین درآیه ۱۶۹ سوره نساء «ای اهل کتاب دردین غلو مکنید ... همانا مسیح عیسی بن مریم فرستاده الله بود و «کلمه» ای از طرف او به مریم القا شد» اقتباسی از معنی (Logos) در انجیل یوحنا است.

سپس به شرح بارداری مریم و تولد عیسی می پردازد و عنان تخیلات خود را از د می گذارد که تا آنجا که در توان دارد به پرواز درآمد. در فصل اول کتاب خود، وقوع سه معجزه را پیاپی بیان می کند و قبل از آن که عیسی متولد شود، حامله بودن او را اعلام می نماید. یکی معجزه باردار شدن زن کهنسال پیرمرد کاهنی به نام زکریا، و شش ماه بعد از باردار شدن پیرزن، معجزه بزرگ دوم و ماموریت جدید جبرئیل فرشته خداوند به

«شهری از جلیل که ناصره نام داشت نزد باکره ای نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. پس فرشته نزد او داخل شد و گفت سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تست و تو در میان زنان مبارک هستی. مریم چون او را دید از سخن او مضطرب و متفکر شد که این چه نوع تحیت است. فرشته به او گفت ای مریم ترسان مباش، زیرا که نزد خداوند نعمت یافته ای و اینک حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و پسر باریتعالی نامیده خواهد شد و خداوند سلطنت داود را به او عطا خواهد کرد و او برخاندان یعقوب تا ابد پادشاهی خواهد کرد. مریم به فرشته گفت این چگونه می شود و حال آن که من مردی را نشناخته ام. فرشته در جواب گفت که روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت باریتعالی بر تو سایه خواهد افکند و از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد»....... «در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت و به خانه زکریا در آمده به الیزابت (Elizabeth) ازحویشان مریم) سلام کرد. الیزابت چون سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت درآمد و الیزابت به روح القدس پرشد.» ۴۱/ ۲۶-۱

«و گفت از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، بدیدن من آمد.»
لوقا ۴۴ - ۱

«در آن ایام حکمی از اگوست (August) صادر گشت که در تمام روی زمین آمار گیری به عمل آید و این سرشماری به هنگامی که کری نیوس حکمران سوریه بود اتفاق افتاد. هرکسی در شهر خود اسم نویسی می کرد (۱). یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره

---

۱ - ولی سرشماری در یهودیه در سال هفتم میلادی به عمل آمد و آن هم صورت برداری از اموال بوده نسبت به سرشماری افراد، و اشخاص مجبور نبوده اند برای شرکت در سرشماری از محل سکونت خود کوچ کنند و به زادگاه اصلی خود بروند بلکه برعکس باید در محل سکونت خود می ماندند و صورت اموال خود را ارائه می دادند.

به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت رفت. زیرا که او از خاندان آل داود بود، تا نام و با مریم که نامزد او بود و نزدیک بزائیدن بود،ثبت گردد. وقتی که ایشان در آنجا بودند هنگام وضع حمل او رسیده بود. پسر نخستین را زائید و اورا درقنداقه پیچید و درآخور خوابانید زیرا که برای ایشان در منزل جائی نبود.» لوقا ۷/ ۱ - ۲

«درآن نواحی شبانان درصحرا به سر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش را می کردند. ناگاه فرشته خداوند برایشان ظاهر شد و کبریائی خدا بر گرد ایشان تابید و به غایت ترسیدند. فرشته ایشان را گفت مترسید زیرا اینک بشارت خوش عظیمی به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود که امروز برای شما و در شهر داود نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد و علامت برای شما اینست که طفل را در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت. چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند الان به بیت لحم برویم و این چیزی که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم پس به شتاب رفته مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. چون این را دیدند آن سخنی را که درباره طفل به ایشان گفته شده بود،شهرت دادند.» لوقا ۱۸/ ۸ - ۲

چون روزهشتم وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند. چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن در رحم او را نامیده بود. چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید مقدس خداوندخوانده شود تا قربانی بگذرانند. چنان که در شریعت مقرر است، یعنی جفت فاخته یا کبوتر.»
۲۵ / ۲۱ - ۲

«و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر ناصره مراجعت کردند و طفل نمو کرد و به روح خدا قوی گشت و از حکمت پر شد،فیض خدا بروی می بود. چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید به اورشلیم آمدند چون روزها ر تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل، یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود یوسف و مادرش نمی دانستند. بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است سفر یک روزه کردند و او ر در میان خویشان و آشنایان خود می جستند و چون او را نیافتند در طلب او به اورشلیم باز گشتند. بعداز سه روز او را درهیکل یافتند که درمیان معلمان

نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سئوال می کرد. پس مادرش به او گفت ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کنیم او به ایشان گفت از بهر چه مرا جستجو می کردید، مگر نمی دانید که باید در امور پدر خود باشم.» لوقا ۵۲/ ۲۲ - ۲

در انجیل متی، تولد عیسی و دوران کودکی او به نحو دیگری بیان شده است و مطالب تازه ای در آن دیده می شود. ضمناً از طویله و قنداق در آخور اثری نیست و نیز از فرشتگان، دیدار شبانان و شیوع خبر تولد عیسی در شهر مطلقی دیده نمی شود بلکه داستان به نحو دیگری آغاز می شود و فرشته در خواب به یوسف می گوید که چون هرود قصد کشتن طفل را دارد، هرچه زودتر با نوزاد و مادرش به مصر فرار کند. نویسنده انجیل متی کتاب خود را با جمله «کتاب نسب نامه، عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم» آغاز و شجره نامه تفصیلی تمام اولاد ابراهیم تا یوسف شوهر مریم «که عیسای مسمّی به مسیح از او متولد شد»را بیان می کند. با این اعتقاد که شجره نامه کامل ابراهیم تا آدم در تورات مفصلا بیان شده است، نسب یوسف شوهر مریم را به حضرت آدم وصل می کند و اضافه می نماید:

«و امّا ولادت عیسی چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه باهم درآیند او را از روح القدس حامله یافتند و شوهرش چون مرد صالح بود، نخواست او را عبرت نماید. پس اراده نمود پنهانی اورا رها کند. امّا چون در این چیزهاتفکرمی کرد، ناگاه فرشته خداوندبدرخواب بروی ظاهرشده گفت، ای یوسف پسرداود، ازگرفتن زن خودمریم مترس، زیرا که آنچه دروی قرارگرفته است ازروح القدس است. او پسری خواهد زائید ونام او راعیسی خواهی نهاد. زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید. و این همه برای آن واقع شدتاکلامی که خداوند به زبان انبیاء گفته بود، تمام گردد که اینک باکره، آبستن شده پسری خواهد زائید و نام او را «عمانوئل» خواهند خواند، که تفسیرش این است خدا با ما. پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنان که فرشته، خداوند به او امرکرده بود به عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسرنخستین خود را نزائید او را نشناخت و او را عیسی نام نهاد.»
متی ۲۵/۱-۱

«چون عیسی در زمان هرود در بیت لحم یهود متولد شد، ناگاه مجوسی چند از

مشرق به اورشلیم آمده گفتند کجاست این مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را درمشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم. اما هیرود پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اسرائیل باوی. سپس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرد و از ایشان پرسید،که مسیح کجا باید متولد شود. به او گفتند،دربیت لحم یهودیه زیر که از نبی مکتوب است. آنگاه هیرود مجوسیان را درخلوت خواند و وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد، پس ایشان را به بیت لحم روانه کرد و گفت،بروید و از احوال آن طفل به تدقیق تحقیق کنید. چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز او را پرستش کنم. مجوسیان چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه ستاره ای که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان می رفت تا آنجائی که طفل بودرسید، بایستاد. چون ستاره را دیدند بی نهایت شاد شدند. به خانه درآمدند و طفل را با مادرش مریم یافتند. به روی درافتادند و او راپرستش کردند. هدایای طلاو کندرومُربوی گذرانیدند. چون درخواب، وحی بدیشان رسید که نزد هیرود مراجعت نکنند، پس ازراه دیگر به وطن بازگشتند. فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر گشت و گفت،برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا تو را خبر کنم. زیرا که هیرود طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید. پس یوسف شبانگاه برخاسته طفل و مادرش را برداشته به مصر روانه شد و تا وفات هیرود آنجا ماند... . اما چون هیرود وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف درخواب ظاهر شده گفت، برخیز طفل و مادرشرا برداشته به زمین اسرائیل روانه شو. پس برخاسته طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد. امّا چون شنید که آرکه لااوس (Archelaus) به جای پدر خود هیرود،بریهودیه پادشاهی می کند، از رفتن بدان سمت ترسید و درخواب وحی یافته به نواحی جلیل برگشت و در بلده مسمّی به ناصره ساکن شد. تا آنچه به زبان انبیاء گفته شده تمام گردد و عیسی به ناصری خوانده شود.» متی ۲۲ ۱ - ۲

در نامه های پولس،که قدیمی ترین آثار مسیحیت است،اثری از تاریخ زندگی عیسی دیده نمی شود. پولس و نویسنده انجیل مرقس، تمام کوشش خود را متوجه شخصیت الهی عیسی و اثبات این مطلب نموده اند که عیسی پسر خدا است که از آسمان برای بخشایش گناه اولیه بشر به زمین آمده، و پس از مصلوب شدن و فدا کردن خون خود در راه آمرزش بشریت، به آسمان ها صعود کرده و در دست راست پدر نشسته است.

پژوهشگرانی که داستان های مربوط به تولد عیسی را در انجیل های یوحنا و متی و به ویژه شجره نامه عیسی را تا آدم ابوالبشر، مورد تحقیق و بررسی قرار داده اند، آن را موهوم و خیالی می دانند. سکوت مطلق پولس و نویسندگان انجیل های مرقس و یوحنا، بهترین دلیل بر بی اطلاعی آنان از زندگی عیسی است. متن نوشته های متی و لوقا نیز نمایشگر این مطلب است که، نویسندگان این کتب نه تنها از شاهدان عینی زندگی و یا از حواریون عیسی نبوده اند، بلکه از شرح زندگانی عیسی نیز فاقد اطلاعات مخصوصی، بر اساس آنچه بر سر زبان ها جاری بوده، دانسته اند. اینان سرگذشت عیسی را بازسازی و با توسل به اعتقادات شخصی و قدرت تخیل خود، داستانی ابداع کرده اند، و هدفشان اثبات الوهیت عیسی از راه قبولاندن مطالبی است که انبیای اسرائیل در تورات پیش بینی نموده اند. سپس کلیسا، این نوشته های خیالی را به صورتی که با مقاصدش تطبیق می کرده و عیسی را به هیئت مورد قبول کلیسا مجسم می نموده، درآورده است. ولی در حقیقت، خود این داستان ها و شجره نامه ابداعی بهترین دلیل موهوم بودن داستان تولد عیسی بدان گونه که در انجیل ها آمده است، می باشد.

۱ - مسیحیان معتقدند که عیسی پسر خدا و خود خداست. وجود این شجره نامه خود دلیلی بر بطلان این عقیده است. مگر خدا نیازی به معرفی اجداد خود و زائده شجره نامه دارد؟ این بندگان خدا هستند که برای اثبات اصالت نژادی خود به معرفی اجداد خویش می پردازند، نه خدا.

۲ - شجره نامه ای که در انجیل متی ذکر گردیده و نویسنده کوشش نموده است نسب عیسی را تا آدم ابوالبشر برساند، شجره نامه یوسف است نه شجره نامه مریم و مریم از یوسف باردار نشد تا اجداد عیسی به ابراهیم برسد. بلکه بنا بر باور مسیحیان، مریم از روح القدس نطفه گرفت و باردار شده است، نه از یوسف. در صورتی می توان عیسی را از اخلاف داود دانست که یوسف پدر حقیقی او باشد.

۳ - اگر ما این شجره نامه را قبول کنیم، و مجبور به قبول آن هستیم چون در کتاب مقدس مسیحیان آمده است، پس عیسی نیز مانند هر بشر دیگری دارای هویت تاریخی است و الوهیت او افسانه ای بیش نیست.

۴ - معلوم نیست داستان باکره بودن مریم و حلول روح القدس در شکم و

چگونه پس از گذشت قریب صدسال از مرگ عیسی، به گوش نویسندگان انجیل های متی و لوقا رسیده است. مسلم است که شخص عیسی در این باره کوچک ترین مطلبی به کسی اظهار نکرده و از طرف پدرو مادرش هم هیچ دلیلی برای اثبات این موضوع ارائه نگردیده است. نویسندگان انجیل های متی و لوقا این گفته اشعیا در بند ۱۴ از فصل هفتم:

« ای خاندان داود بشنوید...... خود خدا به شما آیتی خواهد داد. اینک باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را امانوئل خواهد خواند. کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک بدی و اختیار خوبی کردن را بداند.» را ماخذ داستانسرائی خود قرار داده و برای اثبات این مطلب،که تمام وقایع بر اساس پیش بینی های انبیا درتوراه اتفاق افتاده است، عیسی را از مریم باکره متولد می نماید.

ذکر کلمه، باکره درترجمه توراه به زبان یونانی (درپیش بینی های اشعیا) ناشی از اشتباهی است که درترجمه کلمه، عبری آلماه (Almah)، یعنی (زن جوان)، به کلمه، (پارتنس Parthenos) یونانی، یعنی باکره، پیش آمده است. درکتاب اشعیا به عبری نوشته شده است:

«ببینید زن جوان بچه خواهد یافت. او پسری خواهد زائید به او نام امانوئل خواهد داد.» و چون انجیل متی با استفاده ازمتن یونانی توراه نوشته شده، به جای کلمه، «زن جوان»، ازلغت «باکره» استفاده شده و انجیل لوقا نیز که بمطالعه و استفاده از کتبی که پیش از آن نوشته شده بوده،تنظیم و تدوین گردیده، مطالب انجیل متی را با عبارت دیگری :

«مریم به فرشته گفت این چگونه می شود و حال آنکه من مردی را نشناخته ام.» در کتاب خود منعکس می نماید. هر دو نویسنده، بدون توجه به زمان پیش بینی، و اسمی که اشعیا در پیش بینی خود بر پسر نهاده است، (امانوئل)، این پیشگوئی را به ولادت عیسی نسبت می دهند، تا دلیلی بر اثبات الوهیت عیسی و وقوع حوادثی که در کتاب یهود پیش بینی شده است، ارائه نمایند. وحال آن که این پیشگوئی اشعیا، مربوط به سال های قبل از تسلط آشور بر فلسطین و ویرانی آن سرزمین بوده و مربوط به جنگی است که بین پادشاه آرام و اسرائیل اتفاق افتاده بود خداوند توسط اشعیا به پادشاه اسرائیل پیغام می فرستد که:

«آن دو پادشاه نمی تواند بر اسرائیل تسلط یابد و قبل از ٦٥ سال «افرایم» به طوری شکسته خواهد شد که دیگر قومی در انجا نخواهد ماند و خدا اینی برای شما خواهد آورد و زن جوان پسری خواهد زائید و نام او امانوئل خواهد بود. کره و عسل خواهد خورد تا آن که ترک بدی و اختیار خوبی رابداند و قبل از آن که پسر ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند. زمین متعلق به پادشاهی که شما ازآن می ترسید، متروک خواهد شد.» اشعیا ٧/١٦ - ٧

نویسنده انجیل متی، که احتمالا یونانی بوده، بدون توجه به لغت عبری الماه و بدون مطالعه کافی در اطراف پیش بینی اشعیا، و درک صحیح این نکته که این پیش بینی مربوط به چه زمان وگویای چه حادثه ای بوده است، یك جمله از تمامی پیش بینی شعیارا انتخاب می نماید، با تبدیل نام امانوئل به عیسی، روح القدس را وارد خوابگاه مریم باکره می کند

٥ - اگر پدر و مادر عیسی حقیقتاً بر این امر واقف بودند که عیسی فرزند مستقیم روح القدس است و دست خدا در بستن نطفه او در رحم مریم درکار بوده است، به طور قطع،آنان از نخستین کسانی می بودند که به عیسی ایمان می آوردند و جزء معتقدین او قرارمی گرفتند. حال آن که در انجیل،نه تنها اثری از ایمان ایشان به عیسی دیده نمی شود، بلکه برعکس،موقعی که فریسیان و صدوقیان برای از پا درآوردن عیسی شایع می کنند که، عیسی دچار دیوزدگی شده است، پدر و مادر و نیز این شایعه را باور می کنند. و وقتی که عیسی برای موعظه مردم به موطن خود باز می گردد، والدین عیسی برای بازگرداندن او به خانه و معالجه بیماری اش به جستجوی او به در کنیسه می آیند. عیسی که تمام جریان را حدس زده بود، از دیدن والدین خود خودداری می کند.» مرقس ٢١ - ٣

٦ - اگر بنا به ادعای کلیسا، عیسی پسر خدا است که ازل وجود داشته پس ذکر این جمله:

«اما عیسی چون تعمید یافت فورا از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که چون کبوتری نزول کرد، بروی آمد آنگاه خطابی از آسمان رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم.» متی ١٦ - ٣. مرقس ١ - ١ لوقا ٢٢ - ٣. چه معنا و مفهومی می تواند داشته باشد؟ چگونه روح خدا به

صورت کبوتری به سوی خود خدا پرواز می کند. او که خدا است و از ازل هم وجود داشته،دیگر چه احتیاجی دارد که از خودش تعریف کند و رصانت خطر خودش را ازخودش اعلام نماید و حتی از این صحنه جالب تر، ازمایشی است که شیطان ز خدا به عمل می آورد. شیطان چهل روز، عیسای خدا را در بیابان ها می گرداند و تحت آزمایشات متعدد قرار می دهد،تا با ارتقاء او به مقام الوهیت موافقت کند.

۷ - نویسندگان انجیل متی و لوقا، برای اثبات این مطلب که عیسی پسر یوسف، همان شخصیتی است که در تورات مژده، آمدن او داده شده، شجره نامه چند هزارساله ی برای آدم گمنامی چون یوسف نجار در یکی از قرا ء فلسطین، دست و پا می کنند و او را فرزند مستقیم داود می سازند، برای وابسته نمودن عیسی به پیشگوئی های انبیای یهود، ستارگان متحرك درآسمان، مجوسان شرقی، قتل عام کودکان به دست هرود، فرمان سرشماری امپراطور روم و عزیمت یوسف وخانواده اش را به بیت لحم برای شرکت در سرشماری، از خود ابداع می کنند و داستان رؤیائی بهم می بافند، تا عیسی را درخانواده ای از سلاله داود نبی، در بیت لحم به دنیا آورند و ثابت کنند که تولد عیسی قبلا درکتاب مقدس یهود پیش بینی شده و عیسی، همان مسیح موعود است.

پیشگوئی های انبیای یهود، برای نویسندگان انجیل ها به حدی واجد ارزش است که تمام کوشش خودرا برای اثبات صحت آن پیشگوئیها بکار می برند و به کرات این مطلب را درکتب خود یادآور می شوند. درانجیل متی درباب ۲۶ هنگام دستگیری عیسی، عیسی به یکی از شاگردانش که با شمشیر گوش رئیس کهنه را از بدن جدا نموده بود، می گوید:

«شمشیر خود را غلاف کن. آیا گمان می بری که نمی توانم اکنون از پدر درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد. لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود.» هم چنین در باب ۲۲ انجیل لوقا بند ۳۷، عیسی می گوید:

«آنچه درباره من نوشته شده است می باید به انجام برسد.»

محققین معتقدند، اصولا مطالبی که از عهد عتیق مورد استناد و بهره برداری نویسندگان انجیل ها قرار گرفته، به داستان مسیح کوچك ترین ارتباطی ندارد و

نویسندگان اناجیل به مفهوم و مقصود اصلی نوشته های توراه پی نبرده اند و با درتفسیر آنها دچار اشتباه شده اند. نمونه ای از این اشتباهات را در تفسیر پیش بینی شعیبا درباره تولد امانوئل از دختر باکره دیدیم و هم چنین این مطلب که در انجیل یوحنا درباب نوزدهم آمده است.

پس لشکریان چون عیسی را به صلیب کردند جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند اما پیراهن درز نداشت بلکه تماما از بالا بافته شده بود. پس به یکدیگر گفتند آن را پاره نکنیم. بلکه قرعه برآن بیاندازیم تا از آن که شود تا تمام گردد آنچه درتوراه نوشته شده که می گوید درمیان خود جامه های مرا تقسیم کردند و برلباس من قرعه افکندند.» یوحنا ۲۳ - ۱۹

این عبارت اشاره ای به بند ۱۸ از مزمور ۲۲ است:

«رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و برلباس من قرعه انداختند.»

در این مزمور کوچکترین ارتباطی به سرگذشت عیسی ندارد، بلکه درباره مرد محتضری آمده است که از خدا طلب کمک می کند و خداوند نیز دعای او را مستجاب می نماید.

شک و تردید درصحت مطالب انجیل ها، به حدی است که «اشتراس»، یکی از محققین مسیحی کتب مقدس، اعلام می کند که گذشته عیسی در انجیل اسطوره ایست که از معتقدات عهد عتیق و انتظار ظهور مسیح حاصل و ابداع شده است. نکته بسیار جالب که مؤید نظر اشتراس می باشد، اینست،که درنوشته هائی که از مورخان معاصر عیسی در دست است اشاره ای و یا نامی از عیسی دیده نمی شود. جودئوس فیلو اسکندانی(Judaeus Philo) (۲۰ ق.م - ۵۰ م) خود به فلسطین مسافرت نموده، زفرقه اسن ها نام می برد ولی از عیسی و مسیحیت چیزی نمی نویسد. یوسف فلاویانی، نویسنده یهودی که درقرن اول میلادی می زیسته و تاریخ جنگ های یهود از دو قرن قبل از میلاد تا سال ۷۵ میلادی را به رشته تحریر در آورده است، از فرقه های مذهبی یهود از قبیل مکابیان، فریسیان، زلوت ها، رابی ها و حتی یحیی معمدان اسم می برد و سرگذشت آنان را می نویسد، ولی تنها اشاره مختصری به صلیب کشیدن عیسی مسیح در کتاب او که در سال ۹۳ میلادی نوشته شده است، دیده می شود.

یونانی مورخ رومانی که کتب بسیاری درباره مصر، یونان، فلسطین (صحنه فعالیت عیسی) نوشته مطلبی درباره عیسی در کتب او دیده نمی شود

آلبرت شوایتزر (Albert Schwiser) کشیش معروف سوئیسی دراوایل قرن بیستم میلادی، در کتابی که درباره زندگی عیسای مسیح نوشته، پس از بحث مفصل چنین نتیجه می گیرد که با وجود تمام کوشش هائی که از طرف مقامات کلیسائی به عمل آمده تا به عیسای مسیح هویت تاریخی داده شود، باید قبول کرد که چنین عیسائی با صفات و مختصاتی که کلیسا معرفی می کند، مسلماً وجود نداشته است

اگر عیسی حقیقتا وجود خارجی داشت و چنین شخصیتی روزی زندگی می کرده ست، پس چرا در هیچیک ازنوشته های تاریخنگاران مشهور همان دوران اثری ازوجود مسیح دیده نمی شود. بنا بر این باید قبول کرد که:

تمام قضایا و اتفاقات داستانیست ساخته و پرداخته روحانیت بعدی و یا حادثه آنقدر بی اهمیت بوده که به عنوان واقعه و سند تاریخی درخور ذکردرتواریخ نبوده است. به دار کشیدن عیسی مانند به دار کشیدن یک راهزن، از جمله اتفاقات روز مره و غیرمهم، درمستملکات رومی بوده و جمله انجیل مرقس که «دراعدام او فقط چند سرباز رومی و زنی چند که از دور نظرمی کردند حضور داشتند» مؤید کوچکی و بی اهمیت بودن حادثه است.

دنباله، سرگذشت عیسی برطبق انجیل ها:

از سرگذشت دوران جوانی عیسی، جزآنچه درانجیل لوقا راجع به گم شدن او در اورشلیم نوشته شده، اطلاع دیگری در دست نیست. ازمفاد انجیل ها و سایر نوشته های رسولان چنین استنباط می شود که او و پدرش یوسف درقریه ناصره (Nazoreth) در ناحیه جلیل سکونت و به شغل نجاری اشتغال داشته اند. خانواده یوسف در دین خود بسیار متعصب بودند و هرشنبه برای اجرای مراسم عبادی به کنیسه می رفته اند. خود عیسی به مسائل مذهبی بسیار علاقمند بوده و قطعات طولانی از کتاب مقدس یهود را از بر می خوانده است. درخانواده یوسف، علاوه بر عیسی، شش کودک دیگر زندگی می کرده اند. پسران به نام های یعقوب، شمعون و یهودا نامیده می شدند.

وقتی عیسی به مرز سی سالگی نزدیک شد، یکی ازحوادث بزرگ زندگی او به وقوع پیوست. درآن زمان یحیی معمّدان، پسر زکریا، در بیابان یهودیه به موعظه و هدایت مردم به سوی خدا مشغول بود. عده زیادی برای شنیدن سخنان او، اعتراف به گناهان و غسل در رودخانه اردن به گرد او گرد آمده بودند. یحیی در موقع تعمید به مردم می گفت:

«من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم، لیکن او که بعد ازمن می آید از من تواناتر است و او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.»
متی ۱۲/ ۱۰ - ۳

«آنگاه عیسی ازجلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. امّا عیسی چون تعمید یافت فوراً ازآب برآمد و درهای آسمان بروی گشاده شد.» متی ۱۶ - ۳

چون یحیی معمّدان، هرود پادشاه اسرائیل را به مناسبت ازدواج با دختر زوجه برادرش مورد انتقاد و لعن قرار می داد، او را دستگیر و به زندان انداختند و سپس کشتند. عیسی پس از تعمید و مدتی اقامت در بیابان ها، موقع را برای شروع تبلیغات مذهبی و موعظه مردم مناسب تشخیص داد و کار خود را آغاز کرد. چهارتن

ر ماهیگیران کنار دریا به اسامی شمعون (پطرس) و برادرش اندریاس، یعقوب و برادرش یوحنا، دام های ماهیگیری خود را رها کردند و به دنبال عیسی راه افتادند.
عیسی به موعظه، مردم در شهرهای طبریا، تریکه و کفرناحوم (۱) درسواحل دریای جلیل، پرداخت و کفرناحوم را به عنوان مرکز تبلیغات خود انتخاب نمود. او درابتدا درکنیسه موعظه می کرد. چون جمعیت زیاد شد و کنیسه گنجایش همه مردم را نداشت، هوای آزاد و کرانه دریا را انتخاب کرد. در یکی از روزهائی که در کنیسه سخنرانی می کرد،اولین معجزه، او به وقوع پیوست و مردی از میان جمعیت فریاد زد
ی عیسای ناصره ماراباتو چه کاراست ماتو رامی شناسیم آیابر ی هلاك كردن ماآمدی؟عیسی به وی نهیب زدگفت خاموش باش وازاوبیرون شو درآن ساعت روح خبیث که آن مردرامصروع نموده بود،آوازی بلندداده و ازاو بیرون آمد.» مرقس۱- ۲۵
عیسی برای ابلاغ پیام های خود، راه و روشی غیر ازآنچه متداول زمان ورسم انبیاء بود،برگزید. او رویه، غیرعقلانی وتوسل به اسلحه رامردودمی دانست ومی گفت:
«آنان که شمشیر برمی دارند با همان شمشیر هلاك می شوند.»
شکست های متوالی و نابودی فرقه، غیرعقلان به دست رومی ها، صحت بی گفته را در نظر مردم به ثبوت رساند. عیسی روش زندگی اسن هارا نیز نمی پسندید. انزوا و گوشه گیری و دوری از اجتماع را برای انجام وظیفه، مهمی که بر عهده گرفته بود، راه مناسبی نمی دانست. درجشن ها وعروسی ها شرکت می کردوباطبقات مختلف مردم آمیزش داشت. درباره مسائل عادی وروزانه با آن هاگفتگو می کرد. عیسی با روش مذهبی فریسیان نیز مخالف بود و بیشتر از این نظر که ، فریسیان تشریفات و شعائر ظاهری دینی را جانشین معنویت مذهبی می کردند، آنان را ریاکار می نامید و می گفت:
«وای ریاکاران شماچون قبور سفید شده می مانید که در بیرون نیکو می نماید و دردرون از استخوان مردگان وسایر نجاسات پر است. وای برشما ای کاهنان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشریه می دهید، ولی اعظم کارهای شریعت یعنی عدالت، رحمت و ایمان راترك کرده اید » متی ۲۳ - ۲۳

---

۱ - کفر به معنی قریه است و کفر ناحوم یعنی قریه ناحوم.

عیسی به سادگی و بزبان مردم سخن می گفت و اصطلاحاتی را در بیان مسائل مذهبی به کار می برد که در خور فهم عموم بود. درک مطالب مشکل خود را با بیان امثله برای مردم ساده دل زمان، آسان می کرد. او به زبانی سخن می گفت که اندیشه های باطنی و افکار درونی مردم بود. عیسی طبیعت را کارگاه صنعت، نمایش قدرت خداوندی می دانست که در آن اعمال خداوندی ظاهر می شود و می کوشید از راه شناخت طبیعت، مردم را به ایمان به خالق بزرگ راهنمائی کند.

«از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه می خورید و چه می آشامید و نه برای بدن خود که چه می پوشید. مرغان هوارا نظر کنید که نه می کارند و نه درو می کنند و نه در انبارها ذخیره می نمایند و پدر آسمانی آن هارا می پروراند. آیا شما از آن ها مراتب بهتر نیستید.» متی ۲۵ - ٦

عیسی برای خدای خود، شأن و منزلتی بالاتر از هر موجودی قائل بود. او خالق خود را با تمام وجود می پرستید و دعا و نماز را با خلوص کامل به جای می آورد و به دیگران نیز آموزش می داد و توصیه می کرد. عیسی، وجود خالق را امری مسلم و ثابت می دانست. در تمام تعالیم خود اتصال قلبی خود را با خداوند همیشه پایدار نگه داشت و هرگز درصدد برنیامد دلائلی براثبات وجود خدا ارائه نماید. خدا، کانون تعالیم او بود و همواره با اطمینان و ایمان قاطع از او یاد می کرد. پدرآسمانی را بخشنده و مهربان معرفی می نمود. درتعالیم عیسی،محبت الهی نسبت به بشر حد و حدودی ندارد و درباره نیکان و بدان یکسان است. هرقدر هم که کفران نعمت از طرف گنهکار زیاده باشد،باز از عنایات الهی چیزی کم نخواهد شد. مانند پدری که فرزندان زشت و زیباروی خود هر دو را دوست دارد، او نیز به همه یکسان و به یک نظر نگاه می کند. در تعالیم مسیحیت:

«خدا عشق است و در عشق ترس و هراس وجود ندارد. هرکه با محبت زندگی کند درخدا ساکن است و خدا در او.» نامه ۱ یوحنا ۲٦ - ٤

عیسی، امثله متعددی برای نشان دادن درجه عفو و بخشایش پدر بیان می کند:

«گرچه این پسر تمام وسایل زندگی مرفهی را که پدر برای او فراهم آورده به عیش و نوش تباه ساخته است، ولی آن پدر باز هم او را دوست می دارد و گناهان او را

می میرد و زمانی که به سوی پدر باز گردد او را در آغوش خود می پذیرد.

این موضوع که آیا عیسی خود را پسر خدا می دانست و رابطه خود را با پدر بر چه اساسی استوار کرده بود، به تحقیق روشن نیست و در هیچیک از انجیل ها، از عیسی مطلبی نقل نشده است. قدرمسلم او خود را لااقل رسولی می دانست که مأموریت ارشاد خلق یهود به او واگذار شده است.

عیسی مطالب کتاب مقدس یهود را تأیید می کرد و می گفت:

«گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده ام تا باطل کنم. زیرا هر آینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زائل نشود، همزه ای و یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا همه واقع شود. پس هرکه یکی از احکام کوچک ترین را بشکند و به مردم تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. امّا هر که به عمل آورد و تعلیم دهد او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.» متی ۲۱ /۷ - ۵

ولی خود عیسی در شش مورد همین شریعت را می شکند و در قوانین آن تجدید نظر می کند:

«شنیده اید که به شما گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم است. لیکن من به شما می گویم هرکه به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم است ... و هرکه برادرخودرا احمق خطاب کند، مستحق آتش جهنم است.»

«شنیده اید که به شما گفته شده است، زنا مکنید. لیکن من به شما می گویم، هرکس به زنی نظر شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است.»

«شنیده اید که گفته اند، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لیکن من به شما می گویم با شریر مقاومت نکنید، بلکه هر که بر رخساره راست تو سیلی زد، دیگری را نیز به سوی او بگردان. و اگر کسی خواست با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد، قبای خود را به او واگذار.» متی ۳۸ - ۵

«چنین اتفاق افتاد که روز سبتی از میان مزرعه می گذشتندوشاگردانش در حین راه رفتن،چیدن خوشه های گندم مشغول بودند. فریسیان گفتند،چرا روز سبت مرتکب عملی می شوند که روا نیست. عیسی به آنان گفت... سبت به جهت انسان مقرر شده نه انسان به جهت سبت. بنابراین،انسان مالک سبت نیز هست.» مرقس ۲۸ ، ۲۳ ، ۲

«شنیده اید که به اولین گفته اند همسایه خود رامحبت نما وبادشمنان خود عداوت کن. اما من به شما می گویم که دشمنان خود را دوست بدارید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید. و انان که با شما بدرفتاری می کنند و شما را عذاب می دهند، برای ان ها دعا کنید تا شما پسران پدر خود که در آسمان هاست باشید. زیرا که نور خورشید را بر قرار اشخاص شریر و اشخاص خوب هر دو بلند می کند و بر مردمان عادل و ظالم هردو باران می باراند. اگر شما انان که شما را دوست دارند دوست داشته باشید، چه پاداشی انتظار دارید.»

«آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان، سئوال کردند که آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جائز است. عیسی درجواب گفت... از ابتدای خلقت، خدا انسان را زن و مرد آفرید. ازآن جهت باید مرد پدر و مادر خود راترک کرده بازن خویش به پیوندد و این دو یک تن خواهند بود. پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند. هرکه زن خودرا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر وی زنا کرده باشد. و اگر زن از شوهرش جدا شود و منکوحه دیگری گردد؛مرتکب زنا شود.» مرقس ۱۳/ ۱۲ - ۱۰

عیسی در تمام تعالیم خود، مردم و پیروان خود را از ظاهرسازی و ریاکاری برحذر می داشت و موعظه های خود را بر مبادی درونی و قلبی متکی می کرد. و به پیروان خود می گفت:

«تا به فروتنی و عصمت یک طفل نرسید، در ملکوت آسمان جائی نخواهید داشت.» متی ۸ - ۱۸

محبت و نیکی به دوستان و دشمنان، کانون و هسته، مرکزی تعلیمات عیسی را تشکیل می داد. به نظر او در قانون محبت استثنائی وجود ندارد. براساس همین عقیده، خود او با هر دسته ازمردم مجالست می کرد. گناهکار و دورافتاده و بی گناه در نظر او یکسان بودند.

از عیسی پرسیدند که بزرگترین دستور مذهبی چیست؟ او پاسخ داد:

«تو خدا را با تمام قلب و با تمام روح و با تمام افکار و اندیشه، خود دوست بدار این اولین فرمان است و این دومین که شبیه به فرمان اولی است. تو همسایگان و نزدیکان خود را مانند خودت دوست بدار. تمام قوانین دنیا بر اساس این دو فرمان متکی است.» متی ۴۰ / ۳۶ - ۲۲

عیسی در موعظه، کوه، به وضوح شرایط ورود به ملکوت آسمان را بیان می کند و می گوید:

«خوشا به حال مسکینان، حلیمان، گرسنگان و تشنگان عدالت، پاکدلان و رحمت کشان برای اجرای عدالت و خوشا به حال رحم کنندگان.»

عیسی قلمرو آسمان را در روز داوری، متعلق به کسانی می داند که گرسنگان را سیر کرده اند. تشنگان را آب داده و برهنه ها را پوشانده اند. بیماران را پرستاری کرده اند و اسیران و گرفتاران را یاری داده اند. عیسی مردم را از عیبجوئی و تهمت به دیگران باز می داشت و می گفت:

«حکم مکنید، تا بر شما حکم نشود. زیرا به همان طریقی که درباره دیگران قضاوت می کنید، در باره، شما قضاوت خواهد شد. چگونه است که خس را در چشم برادر خود می بینی، و تیری را که در چشم تُست، متوجه نمی شوی» متی ۵/ ۱- ۷

«رحیم باشید، چنانکه پدر رحیم است. عفو کنید تا آمرزیده شوید. بدهید تا به شما بدهند. بدون امید قرض بدهید.» لوقا ۳۰ - ۶

بهترین دستور اخلاقی که در تعلیمات عیسی دیده می شود، این دستور است:

«چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند شما نیز به همان طور با مردم سلوک کنید.»

عیسی هیچگاه پیروان خود را به ترک لذائذ جسمانی و دنیائی تشویق نکرد و جسم انسان را منبع و سرچشمه، بدی ها معرفی ننمود. بلکه او عقیده داشت که، بدن انسان می تواند معبد و جایگاه روح القدس شود.

شهرت شفابخشی و موعظه های عیسی، خیلی زود در اطراف و اکناف منتشر شد. به هرجا که می رفت تعدادی از بیماران، برای شفا نزد او می آمدند. دربعضی اوقات کثرت جمعیت به حدی بود که امکان موعظه در کنیسه وجود نداشت و عیسی تعالیم خود را از فراز تپه ها، کنار دریا و حتی سوار بر قایق به مردم می داد

فریسیان، که خودرا موظف به مراقبت در اجرای اداب و شعائر دین یهود می دانستند، برای تحقیق درحقیقت قصه و چگونگی مواعظ عیسی، عده ای را برای بازرسی و جاسوسی به جلیل فرستادند. چون گزارش های واصله از بازرسان اعزامی با هم تناقض داشت، عده ای از فریسان مأمور شدند شخصاً به جلیل مسافرت کنند و از

نزدیک با عیسی مصاحبه نمایند. مباحثات افراد اعزامی با عیسی در نقاط مختلف و مراحل گوناگون کرارا اتفاق افتاد. آنچه بیشتر باعث ناراحتی فریسیان می شد، رد دین عملی بود که عیسی در تفسیر شریعت تورات از آن استفاده می کرد و می گفت «شنیده اید که گفته اند........ و لیکن من به شما می گویم» و بعد متن کتاب مقدس را تغییر می داد و مقررات حدیدی جانشین دستورات بهوه می کرد.

چون در مقابل فصاحت و بلاغت عیسی و اشتیاقی که مردم برای شنیدن سخنان عیسی از خود نشان می دادند، فریسیان حربه متقابلی نداشتند، به شایعه سازی دست زدند. عیسی را به این که مسخر ارواح شریر ودیوزده شده است و برخلاف شریعت موسی برخاسته، متهم کردند. این شایعات در وطن خود عیسی بیشتر از همه جا مؤثر افتاد. به طوری که روز شنبه ای که عیسی برای موعظه در کنیسه حاضر شد از تغییر رفتار مردم در شگفت شد و گفت:

«هیچ نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن خود و بین خویشاوندان خود» مرقس ۵ - ۶

شایعه دیوزدگی عیسی انقدر شدید و باور مردم بر این امربحدی قوی بود که موجبات نگرانی مادر و برادران او را فراهم آورد. روزی که عیسی در کفر ناحوم موعظه می کرد، به در کنیسه آمدند تا او را منع نمایند و برای معالجه با خود به خانه ببرند.

«آنگاه جماعتی که گرد او نشسته بودند به وی گفتند اینک مادرت و برادرانت بیرون کنیسه تو را می طلبند. وی درجواب آنان گفت کیست مادرمن ؟ برادرانم کیانند! سپس به آنان که گرد وی نشسته بودند نظر افکند و گفت،اینانند مادر و برادرانم. هر که اراده خداوندرا به جای آورد همان برادر و خواهر من می باشد» مرقس ۳۱ - ۳

شایعه دیوزدگی عیسی اندک اندک مؤثر افتاد. و مردم از دور او پراکنده شدند. در این موقع عیسی تصمیم به سفر شمال گرفت و به بلاد جنوب شامات رفت عیسی به حواریون گفت:

«پسر انسان بایستی رنج بسیار ببیند، باید از طرف کاهنان بزرگ و کاتبان طرد شود و کشته شود.» مرقس ۳۱ - ۸

پطرس او را از رفتن به اورشلیم منع کرد. ولی عیسی او را ملامت کرد و به سوی اورشلیم رهسپار شد تا روز عید فصح در جوار معبد باشد. در روز عید فصح جمعیت کثیری برای شرکت در مراسم عبادی و زیارت معبد به اورشلیم آمده بودند. پیلاطوس حکمران رومی، برای مراقبت در نظم عمومی شهر، امنی پاس برای شرکت درمراسم مذهبی عید، در شهر حضور داشتند. عیسی نیز خری به عاریت گرفت و وارد شهر شد. اهالی جلیل که در اورشلیم بودند بافریادهای شادی مقدم او راگرامی داشتند و او را به مردمی که عیسی را نمی شناختند معرفی می کردند

«این عیسای نبی اهل ناصره جلیل است.» متی ۱۲ - ۲۱

عیسی به هیکل رفت و صرافان و دکانداراتی را که در آنجا به کاسبی مشغول بودند، بیرون کرد و هرکه را درصحن معبد خرید و فروش می کرد،خارج نمود. روزهای پیاپی به موعظه مردم مشغول بود. ولی سخنان او درگوش مخالفان خوش آیند نبود. آنهاتوطئه قتل و از بین بردن او را چیدند. یکی از شاگردان عیسی،به نام یهودا اسخریوطی را با پرداخت سی سکه نقره خریداری کردند،تاوقتی که ماموران برای دستگیری عیسی می آیند، یهودا او را به ماموران بشناساند. عیسی در شب آخر حیات خود، مجلس شامی با حضور تمامی دوازده نفر شاگردان خود تشکیل داد. بنا به نوشته انجیل ها، نه تنها موضوع قتل خود به دست مخالفان را پیش بینی کرد، بلکه خیانت کننده خود را نیز معرفی نمود و گفت چگونه حواریون در آخرین لحظه از گرداگرد او پراکنده خواهند شد، و آشنائی با او را انکار خواهند نمود. مهم ترین قسمتی که از آخرین شام عیسی حکایت می شود، موضوع عشاء ربانی است:

«چون غذا می خورد، نان را گرفت و برکت دادو پاره کرد به ایشان داد و گفت: بگیرید و بخورید، این جسدمن است. و پیاله ای از شراب را گرفت و شکرنمود و به ایشان داد که همه آشامیدند. و گفت: این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود.» مرقس ۲۲/۲۴ - ۱٤

بعداز شام، عیسی به کوه زیتون رفت. در این موقع که مرگ را درنزدیکی خود احساس می کرد، ترس و وحشت عظیمی او را فرا گرفت و گفت:

«نفس من از شدت حزن مشرف به موت است.» مرقس ۳٤ - ۱٤

بعددرباغ جتسمانی (Gethsemani)یهودا بنابرقراری که با فریسیان گذاشته

بود. به دامان عیسی آویخت و او را بوسید و همین علامت شناسایی عیسی به ماموران بود. عیسی را دستگیر کردند و در جمع کاهان و اهل شورا بردند و او را محکوم به مرگ نمودند. چون اجازه اعدام در اختیار حکمران رومی بود، حکم اعدام را برای تصویب و تأیید نزد پیلاطوس بردند. حکمران رومی از عیسی سئوال کرد.

«آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی در جواب گفت «تو می گوئی»
متی ۱۱ - ۲۷

و به همین جرم، فرماندار رومی با اعدام عیسی موافقت کرد بنا بر سنت زمان، جرم عیسی را بر لوحی به این شرح : «این است عیسی پادشاه یهود» نوشتند و بالای سرش نصب کردند. بنابراین عیسی را به جرم ادعای این که او مسیح موعود و پسر خداست، محاکمه و اعدام نکردند، بلکه جرمی که به او نسبت دادند «شاهی بر یهود» بود. چون اشاعه این عنوان در سرزمینی که همیشه کانون فتنه و آشوب برای روم بوده، ممکن بود مخاطرات بیشتری برای امپراتوری بوجود آورد، فرماندار رومی از نظر پیشگیری، با اعدام عیسی موافقت کرد.

عیسی را تازیانه زدند، تاجی از خار به علامت تاج شاهی بر سر او نهادند و در مکانی به نام جُلجُتا (جمجمه) به صلیب کشیدند. سه ساعت از نیمه روز گذشته بود که عیسی را به صلیب آویختند. بنا بر نوشته لوقا، عیسی در بالای صلیب برای دشمنان خود دعا کرد وگفت:

«پدر، این ها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند.» لوقا ۲۴ - ۲۳

برای آنکه جسد عیسی در شب سبت در بالای صلیب نماند، شخص ثروتمندی به نام یوسف، جسد عیسی را در قبری نو درملك خود گذاشت و سنگ بزرگی برآن غلطاند. به هنگام درگذشت او هیچیك از حواریون،جز یوحنا و چند زن غریبه از جمله مریم مجدلیه که عیسی او را شفا داده بود، کس دیگری،حتی مادر عیسی،دربای صلیبه نبود.

با کشته شدن عیسی، قوم یهود که انتظارات خودرا عملی ندیدند، متفرق شدند و زعقاید عیسی دست کشیدند. ولی اندیشه، آمدن مسیح و نجات بنی اسرائیل همچنان در دل ها مشتعل و زنده باقی ماند. در سال ۵۳ میلادی یهودی ها به گرد مردی به نام «بنی مصری» جمع شدندو او را مسیح اعلام نمودند و سر به شورش

برد شتند فیلکس، حکمران رومی فلسطین، این قیام را سرکوب کرد. درهمین هنگام بود که پولس در معبد مورد حمله متعصبان قرار گرفت و فلیکس با دستگیری و زندانی نمودن او، جانش را نجات داد.

فصل چهارم :

مسیحیت پس ازکشته شدن عیسی

تحولاتی که در دین مسیح پس از مصلوب شدن عیسی رخ داد، آنقدر عظیم بود که رقایع دوران حیات او را کاملا تحت الشعاع قرار داد و دگرگونی کاملی در این آئین به وجود آورد. مقایسه مختصری بین معتقدات و عمل عیسویان امروزی، با تعلیمات عیسی در زمان حیات او، و روشی که یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت پیش گرفته بودند، جهت چرخش این تحولات و دگرگونی ها را به خوبی نشان می دهد. البته محور اصلی درهمه حال، همان نام عیسی و سرگذشت مختصری است که از زندگانی او دردست می باشد.

آنچه عیسی به عنوان دین،در سرزمین فلسطین عرضه نمود، درحقیقت فرقه ی از دین یهود بود. این دین توسط یک یهودی متعصب، که از پدرومادر یهودی به دنیا آمده و در سرزمین یهودی نشین با فرهنگ یهودی نشو و نمایافته بود، پایه گذاری شد. اساس تعلیمات او نیز تکرار همان مطالبی بود که در کتاب مقدس یهود نوشته شده بود. خود عیسی، هیچگاه نظری خلاف آن که او یهودی است ابراز نکرده و مرکناً می گفت: «و نیامده است تا تورات و صحف انبیاء راباطل کند، بلکه آن را تکمیل نماید.»

و درباره اشاعه دین، به شاگردان خود توصیه می نمود که از ورود به سرزمین های غیر یهودی خودداری کنند و تمام کوشش خودرا مصروف برّه های گمشده، اسرائیل نماید. عیسی صریحا می گفت:

«من فقط برای گوسفندان گم شده، اسرائیل فرستاده شده ام» متی ۲۵ - ۱۵

«درست نیست که نان فرزندان اسرائیل را برداریم و پیش سگ ها بیاندازیم.» متی ۷ - ۵

شاگردان عیسی نیز دارای اعتقاداتی مشابه اعتقادات عیسی بودند و آن ها نیز از اجداد یهودی به دنیا آمده بودند. علاوه بر این، آنچه در پیشگوئی های انبیاء درباره ظهور مسیح، بیش از همه چیزجلب توجه می کند این است که، ظهور مسیح فقط و تنها برای نجات قوم یهود و تجدید عظمت و قدرت دیرین این قوم بوده است. در انجیل های مرقس، متی و لوقا که دارای دیدگاه های مشابه و واحدی هستند، سعی شده است ارتباطی بین ظهور عیسی و پیشگوئی های انبیاء یهود برقرار شود.

از مفاد انجیل ها چنین استنباط می شود که عیسی هیچگاه خود را خدا، پسر خدا، و یا حتی مسیح موعود نخوانده است. حتی هنگامی که یحیی تعمید دهنده مژده آمدن عیسی را می دهد، از مسیح ویاپسر خدا صحبت نمی کند بلکه می گوید:

«بعد از من مردی خواهد آمد که من لایق آن نیستم که خم شوم بند کفش او را بازکنم.»

بنا به نوشته انجیل ها، شاگردان عیسی نیز او را استاد خطاب می کردند. لوقا ۴۹ - ۹، مرقس ۱۷ - ۹، متی ۱۱ - ۹

در دو مورد نیز او را به نام عیسای نبی که ازجلیل آمده است نام می برند. در صدر مسیحیت،یعنی در دوران بلافاصله پس از درگذشت عیسی و آغاز پیدایش یهودی - مسیحیان فلسطین، عیسی در حدود یک نبی یهود مورد ستایش بوده است. حواریون و طرفداران عیسی به خود اجازه نمی دادند داستان هائی درباره الوهیت عیسی و مادر او مطرح نمایند. در اعمال رسولان، پطرس خطاب به یهودی ها، عیسی را بنده خدا می نامد که برای هدایت مردم مبعوث گردید:

«ای مردان اسرائیل به این سخنان گوش فرا دهید. عیسای ناصری مردی بود که ماموریتش از جانب خدا به وسیله، معجزات و نشانه هائی که خدا توسط او درمیان شما انجام داد به ثبوت رسید. شما این مرد را که طبق نشانه و پیشگوئی خدا به دست شما تسلیم شد، به وسیله کفّار به صلیب میخکوب کردید و کشتید.» ۲۲ - ۲

و درباب ۳ می گوید:

«خدا،بنده خود عیسی را برخیزاند تا به شما برکت دهد.» ۲۶ - ۳

از مفاد عبارات فوق، به خوبی مستفاد می گردد که در نظر پطرس و سایر حواریون که در زمان حیات عیسی با او زندگی می کرده اند و تا پایان زندگی وی با

و بوده اند. عیسی نه خدا و نه پسر خدا بوده است. و برای عیسی-شخصیت دیگری غیرازبنده خدا قائل نبوده اند. بنده ای که برای هدایت خلق یهود از طرف خدا مامور شد،ولی به دست همان قوم به صلیب کشیده شد. مسیحیان اولیه نیز یهودیانی بودند که همه شعائر و مراسم عبادی و عقیدتی یهود را احترام کردند و خود را یهودی می دانستند. تنها اختلافی که بین عقاید یهود و باورهای مسیحی- یهودی ها وجود داشت این بود که، مسیحی ها معتقد بودند که مسیح موعود که در تورات به آن اشاره شده است، همان عیسی می باشد. ولی یهودی ها این عقیده را مردود می دانستند و هم چنان در انتظار ظهور مسیح موعود روزشماری می کردند

این چنین آئینی که کاملا وابسته به فرهنگ، سنت ها و محیط یهود بود، وقتی به سرزمینی غیر از محیط یهود برده شد، رنگ و بوی محیط تازه و معتقدات دیگری به خود گرفت و مواد یهودی به موجودی تبدیل شد،که به هیچوجه بابرداشت های فکری و اخلاقی و سوابق خود کمترین شباهتی نداشت. محیط یونانی و رومی و برخورد با مذاهب دیگر، مسیحیت فلسطینی را به دین جدیدی در مقابل دین یهود تبدیل کرد. شعائر دینی،که اصول اعتقادی دین یهود را تشکیل می داد، به کلی متروک شد. سبت،با وجود دستورات مؤکدی که یهوه درباره رعایت آن صادر نموده بود، فراموش شد. قوانین مربوط به نجسی و پاکی، حلال و حرام، حج، ذبح شرعی، جشن ها و اعیاد مقدس، قصاص، منع وصلت با غیر یهود، ختنه، توجیه خدا و حتی نام او، وظایف انسان در برابر یهوه، تقدیم قربانی ها، کاهنان و وظائف اجتماعی آنان، معبد و زیارت آن، به طور خلاصه،کلیه دستورات مذهبی وشرایع دینی تورات، مشمول اصول بزرگ شد و متروک گردید. ازهمه مهم تر شخصیت خود عیسی بود،که هاله ای از معجزات، صفات خدائی و ازلی بودن، گرداگرد او پیچیده شد. درقرن دوم میلادی، عیسی دیگر پسر یوسف نجار و بنده خدا نبود. او خدا، پسر خدا و خالق جهان هستی بود. عیسی،آن گونه که محیط اقتضا می کرد تغییر شخصیت داده بود.

مسیحیت، آن گونه که امروزه در دنیا شایع است و عیسوی ها به آن معتقدند، توسط عیسی در فلسطین بنیانگذاری نشد. بلکه این دین، دین دیگری است که در روم توسط پولس و کلیسا مشترکاً ساخته و پرداخته شد. مسیح موعود،که بر طبق نوشته کتاب مقدس،می بایستی منجی قوم یهود گردد و سلطنت یهوه را برقرار کوه صهیون اعلام نماید، خود به صورت خدای عالم خلقت و منجی بشریت در آمد و به

دشمن سرسخت یهود تبدیل شد. مخالفت با یهودی ها، قرن ها سرلوحه برنامه های تبلیغاتی کلیسا قرار گرفت. مسیحیت در اروپا در دامن فرهنگ و اعتقادات یونان و روم، راهی جدا از آنچه در زمان عیسی در فلسطین آغاز کرده بود، پیش گرفت و به حمایت و قدرت امپراطوری روم گسترش سریع یافت.

برای روشن شدن مطلب و درک علل و چگونگی این تحول عظیم، چندسالی به عقب برمی گردیم.

پس از آن که عیسی به جرم اعلام پادشاهی بریهود به صلیب کشیده شد، حواریون روز سبت را باهاس و با امیدی به سر بردند. صبح روز بعد عده ای از زنان، قبل از بازگشت به جلیل، به سر قبر عیسی رفتند. ولی آن را شکافته و خالی دیدند. شاگردان عیسی را از این امر مطلع نمودند. خالی بودن قبر، حواریون را متقاعد کرد که عیسی به آسمان ها صعود نموده است و مجدداً سوار بر ابرها به زمین باز خواهد گشت وهم چنانکه در کتب انبیاء پیش بینی شده است، در محضر الهی درباره اقوام مختلف داوری خواهد کرد. قدیمی ترین روایتی که درباب رجعت عیسی بعد از صعود به آسمان ها در دست است، روایتی است که از پولس نقل می کنند. او درسال ۵۲ میلادی به کلیسای شهر کرنیت نوشت:

«الان ای برادران شما را از مژده بزرگی که بشارت دادم اعلام می نمایم، به شرطی که کلامی را که به شما بشارت دادم محکم نگه دارید و به وسیله آن هم نجات می یابید. زیرا که اول به شما سپردم آنچه یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد و این که مدفون شد و در روز سیم برحسب کتب برخاست و این که به کیفا (Cephas) ظاهر شد. بعد ازآن به آن دوازده نفر و پس از آن به زیاده ازپانصد برادر، یکبار ظاهر شد که بیشتر ایشان تا به امروزباقی هستند اما بعضی خفته اند. از آن پس به یعقوب ظاهر شد، به جمیع رسولان و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر شد.» رساله اول ۱۰/۱ - ۱۵

پس از درگذشت عیسی، شاگردان او جلیل را ترک کردند و به اورشلیم رفتند و جایگاه بزرگی را برای نماز و دعای خود اختصاص دادند. در این سفر، یعقوب برادر عیسی و مادرش نیز همراه ۱۲۰ نفر دیگر به اورشلیم رفتند. برای ان که تعداد حواریون به همان دوازده نفرکه درزمان حیات عیسی بود، باقی بماند، یکی ازهمراهان

عیسی به نام میتاس را به جای یهودا بر گزیدند

طبق نوشته اعمال رسولان:

«چون روز پنتاکوست (Pentecost) رسید، شاگردان و پیروان عیسی در یک جا بودند که به ناگاه آوازی شنیدند چون صدای وزیدن باد شدید که تمام خانه ای را که در آن نشسته بودند پر کرد، و زبان های منقسم شده، چون زبانه های آتش، بر ایشان ظاهر شد و بر هریک از ایشان قرار گرفت و همه از روح القدس پر گشته به زبان های مختلف به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند. پس چون این صدا بلند شد، گروهی گردآمدند و به حیرت افتادند زیرا هرکس زبان مادری خود را از دهان آنان می شنید. همه متعجب و مبهوت شدند و بهم دیگر گفتند مگر این اشخاص که صحبت می کنند اهل جلیل نیستند؟ پس چگونه است که هریک درمی زبان مادری خودرا از دهان آنان می شنویم.» اعمال رسولان ۹/۱ - ۲

مسیحیان،وزش باد در روز پنتاکوست و سخن گفتن حضار به زبان های بیگانه در آن جلسه را دلیل نزول روح القدس و حقانیت دین مسیح می دانند که به پیروان خود قدرت و جسارت بخشید تا به نشر دین او در اکناف عالم بپردازند. این روز را که مصادف با یکی از اعیاد بزرگ یهود است، در سراسر کشورهای مسیحی نیز جشن می گیرند.

در اثر تبلیغات شدید مردمی که از جلیل به اورشلیم آمده بودند، عده زیادی از یهودی ها که در اثر مصلوب شدن عیسی به شدت متأثر شده بودند، به مسیحیان پیوستند، به طوری که فریسیان و صدوقیان از سرعت انتشار این دین به وحشت افتادند. یوحنا و پطرس را توقیف کردند و به آنها امر کردند که از روش تبلیغی خود دست بردارند. لیکن پس از آزادی این دونفر، تبلیغات شدیدتر از پیش آغاز شد. بازهم عده ای از مبلغین مسیحی توقیف شدند و به آنها گفته شد: مگر امر نشده بود که از تبلیغات مذهبی خود دست بردارند؟ پطرس در جواب گفت:

«خدا را می باید بیش از انسان اطاعت کرد.» اعمال رسولان ۲۹ - ۵

یکی از اعضای فریسیان به نام غمالائیل (Goma leil) که مفتی و مرد قوم محترم بود در مجلس برخاست و گفت تا رسولان را از مجلس بیرون ببرند. پس به اعضای شورا گفت:

«ای اسرائیل، برحذرباشیدازانچه می خواهید با این اشخاص بکنید. الان به شما می گویم از این مردم دست بدارید و ایشان را واگذارید. زیرا که اگر این رأی و عمل انسان بشد،خود تباه خواهد شد. ولی اگر از خدا باشد نمی توانید آن را برطرف نمائید مبادا با خدا منازعه کنید. پس به سخن او رضا دادند و جمع را آزاد کردند.» عمال رسولان ۴۰/۳۴ - ۵

از آنجا که پیروان عیسی، تمام آداب و رسوم و شعائر دینی موسی را رعایت می کردند، بهانه ای به دست فریسیان و صدوقیان نمی دادند تا مزاحمتی ایجاد کنند. به علاوه بین فرقه فاقد رئیس و پیشوا بودند تاپیروان رئیس آنان را توقیف کرد. آنها کسی را مسیح و پیشوای خود میدانستند که دیگر درقید حیات نبود. مسیحیان در اجتماعات عمي ودرکنیسه ها مراسم مذهبی را چون سایر یهودیان بجای آوردند. ولی در اجتماعاتی که در منازل پیروان و حواریون تشکیل می دادند، به تقسیم نان و خواندن دعا ، به یاد آخرین شب زندگی عیسی،می پرداختند. و سخنان عیسی را تکرار می کردند.

مسیحیان به تقلید از اسن ها، جمعیت اشتراکی تشکیل دادند. هرکس هرچه داشت متعلق به همه شد. اموال و دارائی خود را می فروختند و صرف حتیاجات عمومی می کردند. کسانی که دین عیسی را می پذیرفتند و به حرگه، آنان در می آمدند، کلمات و تعلیمات عیسی را فرا می گرفتند اعتراضات و انتقاداتی را که عیسی به کاهنان و فریسیان وارد می کرده،تکرار می نمودند. برای اداره امورجمعیت اشتراکی و رعایت عدالت عمومی، مسیحیان اورشلیم از بین خود هفت نفر را برای تقسیم و توزیع غذا و نگاهداری حساب ها انتخاب کردند. یهودی ها که به روش زندگی و نحوه، عبادت و مراسم مذهبی آنان مشکوک شده بودند، ازتعقیب و شکنجه مسیحیان دست بر نداشتند و استیفان یهودی الاصل را دستگیر و در شورا محکوم و سنگسار کردند.

«مردان صالح، استیفان را دفن کردند. برای او ماتم گرفتند و همه به جز رسولان به نواحي یهودیه و سامره پراکنده شدند.» رسولان ۳ / ۱ - ۸

از این تاریخ به بعد،دین مسیح دردو جهت مخالف حرکت کرد و هیچوقت به حالت اول برنگشت و اتحادی بین دو جناح برقرار نشد:

۱ - جناحی که یعقوب برادر عیسی آن را سر پرستی می کرد و رسولان با و همراه بودند. این عده عقیده داشتند که مسیحیان ضمن قبول عیسی به عنوان مسیح موعود، باید تمام جزئیات شریعت موسی ازقبیل ختنه، حلال و حرام، نجس و پاک را نیز اطاعت و اجرا کنند.

۲ - جناح معتدل و میانه رو، که برای نشر دین و تشویق مردم به قبول این آئین تعصب دراجرای شریعت را به جا نمی دانستند. در بین حواریون کسی که طرفدار اعتدال بود، پطرس بود. او درکلیساهای جدیدالتأسیس خود، افرادغیرمختون راغسل تعمید می داد و به جرگه مسیحیان می پذیرفت و اجازه می داد که از رعایت حلال و حرام به شیوه یهودی ها،چشم بپوشند. چون روش تبلیغی او مورداعتراض جناح اول قرار گرفت از اورشلیم به روم مهاجرت کرد. جناح معتدل وآزاد منش به تبلیغ نهضت دینی خود همچنان ادامه داد و به مرور بر جناح اول پیشی گرفت و دین مستقل و جدیدی به وجود آورد که به سرعت دربین ملل حوزه دریای مدیترانه منتشر گردید. پیشوای این نهضت دینی جدید،مرد یهودی متعصبی بود که بعدا دین عیسی را پذیرفته و نام خود را از شائل به پولس (Paules) تغییر داده بود.

به عقیده اکثرمحققین، پولس را باید به حق بنیانگذار مسیحیت کنونی دانست که با استفاده از نام عیسی و قسمت های حقیقی زندگی تاریخی او، بقیه داستان را به رنگ محیط و برای پیشرفت کار،از خود ابداع نموده است. پولس باداشتن تابعیت روم و حق شهروندی، آزادانه درتمام قلمرو امپراتوری روم رفت و آمد می کرد و برای اشاعه دین جدید تبلیغ می نمود. او در تمام کشورهای شمات، آسیای صغیر و یونان پیشوای مطلق مسیحیان بود و در این ممالک کلیساهای متعدد برپا کرد. او ضمن تبلیغات مذهبی و مواعظ دینی مطالبی را به میان کشید و تعلیماتی را بر اساس آن مطالب به مسیحیان داد که خود عیسی به هیچوجه در باره آنها سخنی نگفته بود. نامه های پولس،شاهد روشنی از بهم بافتن و سعی دراشاعه اسطوره ای به نام عیسی مسیح است. در دین یهود، دیدار با خدا ممکن نبود، بلکه از آثار و علائم و اعمالی که خدا انجام می داد، یهودی ها بوجود خدا پی می بردند. ولی پولس، خدا را به صورت عیسی مسیح و درقالب انسان،به مردم ظاهر کرد. و قیافه مشخصی از خدای نادیده و نامرئی،به مردم ارائه نمود که با رستاخیز خود،امید به بازگشت را دردل پیروانش ایجاد می کرد.

پولس با استفاده از مبادی روانشناسی و جامعه شناسی ملل مختلف و دستور های ملل حوزه مدیترانه، اصول ومبادی الوهیت خاصی را به وجود آورد که آثار روحانی عیسی را در ضمیر مردمان سرزمین آسیای صغیر، یونان و روم قابل قبول و ثابت کرد.

پولس، به طوری که خود او می نویسد،مردی یهودی بود که درطارس(Tarse) در سیلی سی (Cilicie) به دنیا آمد و از شاگردان غمالائیل از زعمای فریسیان بود و در مکتب او عشره شریعت و دین را فرا گرفت. شوق بسیاری دراطاعت از اوامر یهوه از خود نشان می داد. مردان و زنان بسیاری را که در رعایت اصول مذهبی وشریعت یهوه کوتاهی می کردند،مجازات کرده بود وخودشاهدسنگسارکردن استیفان بود. به او مأموریتی برای آوردن گنهکاران ازدمشق محول گردیدتا اگرکسی را از هل طریقت جدیدبیابد برای مجازات به اورشلیم بازآورد. درراه همین سفر، ناگهان نوری از آسمان تمام اطراف او را روشن کرد. پولس به زمین افتاد، موقتا نابینا شد و صدائی شنید که به او می گوید:

«شاؤل، شاؤل ،چرا به من ستم می کنی» او جواب می دهد: «تو کی هستی؟»

«من عیسای ناصره هستم که تو به من ستم می کنی.» ۱۰/ ۳ - ۲۲

پس از این مکاشفه، تغییر شگرفی در زندگی شاؤل پدیدمی آید و حیات خود را وقف تعلیمات عیسی می نماید. به کشورهای گوناگون برای تبلیغ دین مسیح سفر می کند. مهم ترین سفر او سفری است که به اتفاق سه تن از رسولان به قبرس، آسیای صغیر و از آنجا به مقدونیه می نماید در شهرهای ساحلی یونان، مجامع بزرگ و کلیسا تأسیس می کند و دوباره از راهی که رفته بود باز می گردد.

در این سفرها بارها جان او به مخاطره می افتد. چندبار موردشکنجه یهودیها قرارمی گیرد. دریکی ازسفرها به دریا می افتد و شبانه روزی را درآب می گذراند ولی هیچیک از این حوادث،او را از تعقیب تعلیمات دین مسیح و هدفی که در سر داشت،باز نمی دارد و با ایمان کامل تازمان موت به کارخود ادامه می دهد

پولس، برای مردمی که با شوق فراوان به دین عیسی گرویده بودند، اجرای هیچیک از شرایع موسی را ضرور نمی داشت:

«واضح است که هیچکس در حضور خدا به وسیلهٔ شریعت عادل شمرده نمی

شود زیرا که عادل به ایمان زیست می کند. امّا شریعت از ایمان نیست، بلکه به تو بین عمل می کند و در آنها زیست می کند. مسیح ما را از لعنت شریعت از د کرد ...
غلاطیان ١٤/ ١١ - ٣

پولس به این نکته اساسی پی برده بود که توسعه ادیان از راه توده های عوام امکان پذیر است نه از طریق متفکران و عقلا دین هر چه قدر ساده تر و عاری از تکلفات و مراسم سنگین مذهبی باشد. مردم پسندتر است و زودتر راه خود را بین مردم باز می کند رعایت پای بندهای واهی وسخت مذهبی،هیچگاه درهیچ مذهب و آئینی نمی تواند ضامن هدایت شخص به راه درست و گسترش سریع دین باشد پولس با قبول این اصل، پایه تبلیغات مذهبی خود را بر این اساس قرار داد که مذهب باید در ضمیر و روح شخص تجلّی کند تا از بدی بپرهیزد از این رو،مسیحیان را از جرای شرایع دست و پاگیر مذهب یهود آزاد کرد. او صریحا اعلام نمود که ختنه برای پیروان عیسی وجوبی ندارد. رعایت حلال وحرام درغذا و نوشیدنی ها ضروری نیست. تقسیم افراد به نجس و پاك مردود است. این تصمیمات و ابداعات پولس، مورد قبول جامعه ول یهودی - مسیحی اورشلیم نبود و اعتراضات شدیدی به دستورات مذهبی او وارد کردند. ولی عده زیادی از یهودی ها را که ازمحدودیت ها و مناسك سنگین عبادی دین موسی خسته شده بودند، به خود جلب نمود.

پولس تبلیغات دینی خودرا در بین مللی آغاز نموده بود، که در اثر نفوذ باورهای یونانی، معتقد به وجود خدایانی شده بودند که در آسمان ها زندگی می کنند و انسان می تواند از طریق عبادات، به جسد فانی خود جنبه الهی و ابدی ببخشد. بنا بر این، تنها بیان این مطلب که عیسی، مسیح موعود در تورات بود که برای برقراری ملکوت آسمان به زمین آمد و پس از صعود به آسمان ها بار دیگر سوار بر ابرها رجعت خواهد کرد، این ملت ها را که در جستجوی خدائی برای پرستش بودند قانع و آماده برای پذیرفتن مسیحیت، به عنوان مذهب نمی کرد. تغییراتی متناسب باطرزتفکر مردم این سرزمین ها در اصول دین مسیح ضروری بود. لازم بود که اززبان یك شاهد عینی که مدتی با عیسی زندگی کرده و عیسی را دیده و تعالیم او را به گوش شنیده، حکایات و مطالبی نقل شود و به عیسای زمینی، صفات آسمانی و الوهیت بخشیده شود تا دین، مورد قبول مردم سرزمین های حوزه مدیترانه قرار گیرد بدون چنین تعبیرات و وجودچنین معبودی،امکان توسعه، آئین مسیح وجود نداشت.

پولس، به طوری که خود او می نویسد،نه عیسی را دیده بود و نه تا زمانی که نور آسمانی چشمان او را برای مدت چند روز کورنمود، ازتعلیمات عیسی چیزی می دانست. در این صورت،اگر او عیسی را در حد یک نبی نبی اسرائیل به مردم اروپا معرفی می کرد، سمت خود او درتبلیغ دستورات عیسی و اشاعهء مسیحیت چگونه توجیه می شد؟ برای این که او بگفتار خود اعتباری ببخشد و خود را در حد رسول عیسی به مردم معرفی نماید و مستقیماً با خدا ارتباط برقرار سازد و دستورات او را به مردم ابلاغ کند، لازم بود عیسی به درجه الوهیت ارتقا یابد تا پولس رسول خدا باشد. باید عیسی «به صورت خدای نادیده که در او همه چیز آفریده شده و آنچه در آسمان و در روی زمین است، همه به وسیله، او آفریده شده.» (۱) درآید تا جائی برای پولس و سخنان او باز شود. پولس به این اعتقاد رسیده بود که:

«او با مسیح مصلوب شده است به طوری که آنکه حیات دارد پولس نیست، بلکه مسیح است که در او زندگی می کند.» غلاطیان ۲۰ - ۲

وتعالیمی را که به مردم می دهد مستقیماً از جانب خدا دریافت می کند. او به رسالت خود از طرف خدا مسیح، خدائی که ساخته و پرداخته، خوداو بود، ایمن کامل داشت و می گفت:

«خدامرا ازشکم مادرم برگزید و به فیض خود فراخواند ورضا به این داد که پسر خود را در من آشکار سازد تا درمیان امت ها به او بشارت دهم.» غلاطیان ۱۵-۱

به همین مناسبت، در دستورات خود تا آن حد پیش می رفت که گاه شریعت یهود را به میل خود تغییر میداد و می گفت:

«این را من می گویم نه خداوند...» قرنطیان ۱۴ - ۱۲ - ۷

سپس دستورات جدیدی در فسخ شریعت تورات،به مسیحیان ابلاغ می نمود.

پولس با استفاده از مطالبی که در تورات یهود خوانده بود، به ابداع شگرفی درعالم مسیحیت دست زد. او داستان آدم و حوا و گناه اولیه، آدم ابوالبشر را، که منجر به اخراج او از بهشت شد، از سفر آفرینش گلچین کرد و نوشت:

---

۱ - نامه پولس به کولسیان ۱۸/ ۱۵- ۱

«چون گناه اولیه را انسانی مادی مرتکب شده بود، خداوند یگانه پسر خود را به صورت انسان مادی برای آمرزش و کفاره گناهان فرستاد تا بر جسم او گناه را محکوم کند.» رومیان ۱/٤ - ۸

همین اصول ومسائلی را که پولس برقرار کرد، کانون تبلیغاتی کلیسا و هسته، مرکزی نوشته های انجیل ها را تشکیل دادند. برای آن که انجیل ها مقبولیت عامه پیدا کنند، هریك از آنها را به نام یکی از شخصیت های آشنا و شاگردان عیسی نامگذاری کردند و مقدمه ای هم متناسب با هر یك از آنان برکتاب افزودند، تا هرگونه شك و تردید را برطرف نمایند.

پولس در رساله خود به کولوسین ها (Colossiens) می نویسد:

«پدر را شکر گذارید که مارا لایق میراث مقدسان در نور کرده است و ما را از قدرت ظلمت رهانیده و به سرزمین محبت پسر منتقل نموده که در وجود او، ما بازخرید گناه خود را پیدا کردیم. او صورت خدای نادیده است . اولین موجود درتمام موجودات، زیرا آنچه در آسمان ها و در روی زمین و آنچه قابل رؤیت و غیرقابل رؤیت است از چیزهای دیدنی و نادیدنی، تخت ها، سلطنت ها، ریاست ها، سلطه ها، تمام به وسیله او و برای خاطر او به وجود آمده اند(۱) او قبل از همه است ودر وی همه چیز متمرکز است.» کولوسین ۱۸ / ۱۵ - ۱

و به مردم مشتاق به آئین عیسی می گفت:

«حیات ازلی وقتی برای فردحاصل می شودکه خودرا روحاً باعیسی متصل سازد.»

مسئله مرگ و رجعت مجدد عیسی را به این طریق تفسیر می کرد:

«عیسی موجودی است ازلی وآسمانی که دارای ذات الهی است. او به میل خود به زمین نزول کرد ورضایت داد تااو رابه صلیب بکشند، تا گناه اولیه، بشر بخشوده شود وباردیگرصعود کند ودست راست پدرخودبنشیند وقدرت مطلق حیات ومرگ رادردست گیرد اگرمابرمثال موت اومتحد شویم،هرآینه درقیامت نیزچنین خواهیم شد.» رومیان ۵ - ٦

---

۱ - نظیر این طرز تفکر، درحدیث قدسی لولاك لما خلقت الافلاك که مسلمانان از محمد روایت می کنند، دیده می شود.

بنا بر تعلیمات پولس، مؤمن با اتصال به عیسی و ایمان کامل به او به تنهایی از گناهان خود رها خواهد شد، بلکه حیات جاودان خواهد یافت. شخص مؤمن باید با اجرای مراسمی چند از قبیل عمل تعمید، عشاء ربانی و پیروی از دستورات و اعمال عیسی، وابستگی خود را به مسیح به اثبات برساند.

پولس،خود را ملزم کرده بود که برای فقرای کلیسای اورشلیم وجهی جمع آوری نماید و خود، آن وجه را به اورشلیم ببرد. ولی وقتی به اورشلیم رسید، یهودی ها بر او شوریدند و او را دستگیر و زندانی کردند.چون پولس دارای تابعیت روم بود، به تصور این که در روم او را آزاد خواهند کرد، تقاضا کرد تا او را برای محاکمه به روم بفرستند. در روم پس از مدتی حبس و شکنجه، به جرم ایجاد آشوب در مستملکات روم، محکوم به مرگ شد. ولی وقتی پولس از میان رفت، دین مسیح با عقایدی که او از خود ابداع کرده بود،به قدر کافی قوت و قدرت گرفته بود و تعداد کثیری از اقوام مختلف یهودی، یونانی و رومی زیر پرچم مسیح - خدا گردآمده بودند،تا مذهب بتوانند بدون وجود پولس با استقلال به حیات خود ادامه دهد.

کامیابی و پیشرفت سریع دین عیسی در صدر مسیحیت، در درجه اول معلول کوشش بی حد و فداکاری های شبانه روزی پولس و سایر رسولان جناح معتدل، و در درجه دوم به علت وجود کنیسه های یهودی نشین در سراسر کشورهای حوزه دریای مدیترانه و مراکز عمده تجاری و مستملکات روم بود. در این شهرها، یهودی ها از مدت ها قبل کنیسه هائی برای اجتماع و عبادت برپا کرده بودند. هرجا که دین موسی وجود داشت، دین عیسی نیز آن را تعقیب می کرد و مراسم عبادی و تبلیغی خود را در همان کنیسه های آماده برپا می داشت. وقتی یهودی ها به خود آمدند و از ورود مسیحیان به کنیسه ها جلوگیری کردند،که جوامع مسیحی طرفداران زیادی دربین طبقات مختلف مردم پیدا کرده بودند و از دست دادن کنیسه به عنوان محل اجتماع، مانع گسترش دین مسیح در بین مردم نشود. تبلیغات دینی به همان سرعت که شروع شده بود به کار خود ادامه داد. این عمل نخست دربین یونانی نشین های مراکز تجارتی آغاز شد و سپس دربین طبقات مختلف مردم گسترش یافت و در همه جهات جغرافیائی دامنه عملیات تبلیغ مذهبی بجلو رفت،بطوریکه علاوه بر اروپا،تا حدودد جلجله و سرحدات غربی ایران در شرق، وتاحبشه درجنوب، پیش رفت.

نباید فراموش کرد که کلیسا نیز در به وجود آمدن مسیحیت و آنچه که امروزه مورد اعتقاد مسیحیان جهان است،نقش بسیار مهمی را برعهده داشته و مسیر جریان را به نحوی که سیاست کلیسا اقتضا می کرده، تغییر می داد. چنانچه حتی در نامه های پولس و انجیل ها، با توجه به همین سیاست، دستکاریهائی به عمل آورد و پس از تصفیه وپاک کردن این نامه ها، به عنوان کتاب مقدس مورد تقدیس قرار داد. پژوهشگران، هر سیزده نامه ای را که عهد جدید منسوب به پولس معرفی می کند، اصیل و دست نخورده نمی دانند و حتی برخی از آن ها را جعلی و ساختگی می شناسند. در همین نامه هاست که اندیشه، مبری بودن رومی ها از قتل عیسی برای نخستین بار در مسیحیت دیده می شود،و یهودی ها را کشنده عیسی و سایر پیغمبران معرفی می نماید. در صورتی که فکر تبرئه بودن رومی ها از قتل عیسی، مربوط به سال ها پس از درگذشت پولس، و متعلق به زمانی است که شکنجه و آزار مسیحیان ازطرف رومی ها به نهایت رسیده بود و مسیحیان برای برطرف نمودن سوظن رومی ها و مجزا کردن دو دین یهود و مسیحی،به این وسیله متوسل شدند.

با قبول مسیحیت از طرف یونانیان،کم کم مفاهیم مسیحیت با فلسفه یونانی آمیخته شد و به جامه، لغات یونانی آراسته گردید و دین نیرومندی شد که می توانست در میدان فلسفه عمومی نیز خودنمائی کند. سازمان کشیشی و رهبری بزرگی برای ایجاد وحدت دینی،در جامعه مسیحیت بوجود آمدکه به مبلغان مسیحی اجازه می داد کیش کاتولیک را به عنوان دین برتر جهانی اعلام نمایند.

در دورانی که پولس اداره کلیساهای مسیحی را به عهده داشت،عبادات مسیحیان عبارت بودنداز:

۱ - اجتماع در محل هائی که به سبک کنیسه برپا می شد. قرائت صفحاتی از تورات و مزامیر، نماز و دعا. در این مجامع همه کس،حتی کسانی که به مسیحیت ایمان نداشتند، می توانستند شرکت کنند.

۲- ضیافت و شکر گذاری، که مخصوص مؤمنان به عیسی بود. دراین محفل، سفره طعامی که ان را آگاپ (Agape جشن محبت) می نامیدند، بر حاضران گشوده می شد و قبل از صرف غذا مراسمی به یاد آخرین شب عیسی، با تقسیم نان و شراب بین حضار، انجام می گرفت. به تدریج که دامنه، مسیحیت گسترش یافت و

برتعداد مسیحیان افزوده شد. بریانی این مراسم مشکل گردید. مراسم ضیافت و شکر گذری، به مراسم عشاء ربانی بعد ازخاتمه مراسم عبادت در کلیساها، تبدیل شد مؤمنان تعمید یافته، پس از ختم نماز و دعاء، در کلیسا می ماندند و مراسم عشاء ربانی را به عمل می آوردند.

کم کم مراسم دیگری نیز برای ورود به جرگه مسیحیان وضع شد. شخص «داوطلب» می بایستی دوره ای از تعلیمات را طی می کرد و امتحاناتی را می گذراند تا آماده تعمید می شد. تعمید، معمولا در ایام عید فصح انجام می شد. داوطلب لباس سفیدی می پوشید. پس از تعمید، مراسم «تصدیق دادن» و پس از آن آئین مسح با روغن به جا آورده می شد. کشیش با انگشت آلوده به روغن، علامت صلیب بر روی سینه تازه وارد نقش می کرد و او متعهد می شد که خدایان قدیم را ترک کند و از قوانین مسیح با ایمان کامل پیروی نماید.

برای جلوگیری ازابرازهرگونه عقیده مخالف وایجادبدعت دردین نوبنیاد مسیحیت،اقرارنامه ای نیزتنظیم شدکه به اعتقادنامه رسولان The Apostlescreed شهرت یافت وشخص داوطلب می بایستی آن را تکرار می کرد:

«من ایمان دارم به خدای پدر و قادر متعال و به عیسی، پسر یگانه و خداوند ما که از روح القدس و مریم عذرا تولد یافت و در عهد پیلاطوس پونتیوس به صلیب آویخته شد و مدفون گشت و در روز سوم از میان اموات قیام کرد و به آسمان ها صعود نمود و اکنون درپیش پدر نشسته است و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که درباره زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید. من ایمان دارم به روح القدس و کلیسای مقدس و به غفران ذنوب و رستاخیز مردگان بعد از موت.»

مسیحیان، برای تنظیم امور خود شورائی مرکب از کسانی که سوابق بیشتری داشتند تشکیل دادند. یك نفر را به عنوان رئیس شورا انتخاب کردند و او را اسقف نامیدند. در صدر مسیحیت، تعلیم و موعظه مخصوص رسولان بود که در شهرهای مختلف گردش می کردند و در محل اجتماعات مسیحیان موعظه می نمودند. با از بین رفتن رسولان، عمل تعلیم و موعظه نیز به خود اسقف ها واگذار شد. این تشکیلات بعدا صورت ثابتی به خود گرفت. مقام اسقفی، ابتدا در مجامع مسیحیان شرق چون آسیای صغیر و سوریه شکل گرفت و در اواخر قرن دوم در روم تثبیت شد

ایگناسیوس، رهبر اقلیت مسیحی مقیم انطاکیه، از نخستین اسقف های کیساست او معتقد به نظام سلطنت اسقفی بود و می گفت که مقام اسقفی، از طرف رسولان به آنها اعطا شده است. اسقف ها،جانشین حواریون و نماینده مسیح، مظهر خدا در روی زمین هستند. به همین جهت اسقف ها قابل عزل نیستند. دستورانشان واجب الاطاعت می باشد.

در عصر مسیحیت، که هنوز کتاب منظمی به نام کانن مسیحیت بوجود نیامده بود، هر ناحیه ای تابع نظرات و تصمیمات اسقف محل بود. بعد از آن که «مارکیون» برای خود کانن تشکیل داد و کلیسای مستقلی برپا کرد، اسقف رم نیز که از نظر اهمیت شهر رم دارای امتیاز ویژه ای بود، به تشکیل کانن و پایه گذاری کلیسای واحد اقدام نمود. در سال ۲۰۰ میلادی، اسقف رم نظامی مطرح ساخت که مبنای سلطه در تمام سرزمین های مسیحی نشین گردید. اسقف رم در مقدم ارشدیت تمام اسقف ها به لقب « پاپ » پذیرفته شد. در مواردی که اختلاف نظری در مسائل مذهبی بروز می کرد، رأی کلیسای واتیکان قاطعیت داشت. امروزه نیز پاپ، به عنوان نماینده عیسی مسیح در روی زمین، در اجتماعی از تمام کاردینال ها انتخاب می گردد و ریاست عالیه برتمام سازمانهای مذهبی مسیحیت دارد.

پس از درگذشت رسولان، چون بیم آن می رفت که عقایدی را که پولس پایه گذاری کرده و رواج داده بود، از خاطره ها محو گردد، لذا مسیحیان در صدد جمع آوری نوشته ها بر آمدند، تا تاریخ و سرگذشت بنیانگذار دین و عقیده مذهبی را زنده نگهدارند. درحدودصدسال پس ازدرگذشت عیسی، نوشته‌هائی به تقلیدازکتاب مقدس یهود و با همان سبک نگارش، تنظیم شد. اولین کسی که در صدد جمع آوری این نوشته ها و تنظیم اسناد مربوطه به اصول اعتقادی مسیحیت برآمد، مارکیون بود. او به تقلید ازکتب یهود درسال ۱۴۵ میلادی، نخستین کانن مسیحیت را پایه گذاری کرد. کانن مارکیون،مرکب از ده نامه پولس و انجیل لوقا بود، که به انضمام کتاب مقدس یهود، اصول اعتقادی کلیسای او را تشکیل می دادند. مارکیون، به بررسی نامه های پولس پرداخت و آن ها را به نظر خود، از اضافاتی که بعدا به آنها الحاق شده بود، پاک کرد.

کلیسا نیز به رقابت با مارکیون، به جمع آوری و تدوین کانن خود پرداخت و

به پیروی از روش مارکیون، اصلاحات لازم را به نظر خود، در کتبی که وارد کانن کیسه می کرد، به عمل آورد. تنظیم کانن کیسا، بحث در اصالت نامه ها و حک و اصلاحاتی که باید در آنها به عمل آید، تا قرن چهارم میلادی طول کشید. وجود انجیل های مختلف و رسالات متعدد، کار تصمیم گیری و انتخاب را مشکل می کرد. انجیل ها و رسالاتی هم که برای ضمیمه نمودن به مجموعه کانن انتخاب می شدند، برای تطبیق آنها با سیاست کلیسا، احتیاج به دوباره سازی داشتند. کلیسا پس از به قدرت رسیدن، تمام نوشته های پیشین را که با سیاست و تعلیمات مذهبی کلیسا هماهنگی نداشتند، سوزاند و نابود کرد. بدیهی است کلیسا هیچ رساله ای را به علت اعتبار منطقی و یا تاریخی آن نمی پذیرفت و یا مردود نمی کرد. بلکه در انتخاب آنها اعتقادات شخصی و اثر نفوذی رساله در بین مردم، مورد نظر بوده است. اختلاف نظرهائی که درباره مسائل مذهبی از قبیل الوهیت عیسی و مادر او پیش می آمد، کار تنظیم کانن را مشکل تر می کرد. بعضی از اسقف ها، مانند آریوس، به این عقیده رسیده بودند که عیسی خدا نیست بلکه موجودی است که به وسیله خدا آفریده شده و او را در مرحله ای پائین تر از خدا قرار می دادند. کلیسا ضمن تکفیر آریوس، برای جلوگیری از بروز و انتشار این قبیل عقاید و اظهار نظرها، عده ای از برگزیدگان خود را به نام «اصلاح کنندگان» مأمور تجدید نظر در کتب مورد قبول نمود، تا در آنها مطابق سیاست کلیسا اصلاحاتی به عمل آورند. در این اصلاحات و تجدید نظرها که در اواخر قرن دوم میلادی به عمل آمد، رسالات مجعول و یا رسالاتی که در صحت انتساب آنها به یکی از رسولان تردید وجود داشت، و همچنین رسالاتی که با سیاست مذهبی کلیسا تطابق و هماهنگی نداشتند، از متن کانن خارج شدند و کلیسا به کتاب موسوم به «عهد جدید» پس از این تجدید نظرها سندیت بخشید و آن را کتب رسمی کلیسای مسیح اعلام نمود.

یکی از دگرگونی های مهمی که در نوشته ها و رسالات این دوره به چشم می خورد، کوششی است که کلیسا و معلمین مذهبی برای جلب نظر مساعد روم از خود نشان می دادند. کلیسا به این نتیجه رسیده بود که بدون جلب حمایت روم، امکان توسعه و جهانی شدن دین عیسی وجود ندارد، و این دین برای همیشه فرقه ای از دین یهود باقی خواهد ماند. از طرف دیگر، امپراطوران روم، که در اثر اغتشاشات پیاپی یهودی ها در فلسطین ناراحت و عصبانی بودند، به آزار و شکنجه یهودی ها در سراسر

مستعمکات روم پرداختند. درزمان سلطنت دومی سیان (Domicianus)(۸۱- ۹۶م)
، سنای روم قانونی تصویب کرد که اگر کسی یهودیت را به عنوان دین بپذیرد، به
اعدام محکوم و اموالش مصادره خواهد شد.

چون رومی ها، مسیحیان را فرقه ای از یهود تصور می کردند، قوانینی را که
بر ضد یهود وضع می شد،درباره مسیحیان نیز اجرا می نمودند. آنچه سوء ظن رومی
ها را نسبت به مسیحیان تشدید می کرد، این بود که مسیحیان به علت کار روز به
مراسم عبادی خود را در صبحگاه یا در شب، درخفا انجام می دادند. رومی ها این
خفا کاری را حمل بر توطئه پنهانی بر علیه امپراطوری و خطری جدی می پنداشتند.
قبول مسیحیت را مترادف با تمرد از احکام امپراطور،تلقی می کردند، برای ریشه کن
کردن مسیحیت،برشدت و آزارو قتل مسیحیان می افزودند. اولین
کشتاربزرگ عیسویان در زمان نرون به سال ٦٤ میلادی اتفاق افتاد، و بعد از آن تا
مدت یك قرن ادامه داشت. مسیحیان را به وحشیانه ترین وضع می کشتند و یا در
میدان های مسابقه، طعمه شیران می کردند. در زمان هادریان، رفتار روم با
مسیحیان رو به ملایمت نهاد. ولی این خوشرفتاری دیری نپائید و دور دوم شکنجه و
آزارمسیحیان درزمان مارکوس اوری لیوس (۱۸۰ - ۱۶۱م) آغاز شد وتسلسل های
بعدباشدتی کم و زیاد ادامه داشت.

کلیسا برای مقابله با چنین وضع دشوار و حمایت از پیروان خود، اتخاذ سیاست
جدیدی را ضروری تشخیص داد و برای از بین بردن سوء ظن رومی ها، در چند جبهه
به فعالیت پرداخت. دین عیسی را دینی جدا از یهود اعلام نمود. درلعن و بدگوئی به
یهودی ها،با رومی ها هم آواز شد. یهودی ها را منفور خواند. دعا به جان امپراطوررا
جزو شعائر رسمی خود قرار داد. کم کم کار به جائی رسیدکه امپراطور واسطه بین خدا
و انسان گردید و پس از خداوند باید از امپراطور ترسید. با آن که در تمام مستملکات
روم تصویب و صدور دستوراجرای حکم اعدام از اختیارات فرمانداران رومی منطقه
بود، کلیسا برای دلجوئی رومی ها، پیلاطوس فرماندار رومی فلسطین در زمان اعدام
عیسی راکه داتأمردی خشن، ظالم و قسی القلب بود، انسانی بلندنظر ووالی مهربان،
مبرا ازقتل عیسی و طرفدا نجات او اعلام نمود،که می کوشید عیسی را از مرگ نجات
دهدوحتی به مناسبت نزدیك بودن عید فصح، پیشنهادآزادی عیسی را به یهودی ها
نمود، ولی این یهودی ها بودند که به تحریك کاهنان یکصدا فریاد می زدندحکم قتل

عیسی را از پیلاطوس در خواست می کردند.

«پیلاطوس گفت چرا او چه بدی کرده است؟ یهودی ها فریادزدندمصلوب شود. چون پیلاطوس دید که مقاومت ثمری ندارد و احتمال زیاده شدن اشوب می رفت، آب طلبید و پیش روی مردم دست های خود را شست و گفت من بری هستم از خون این شخص عادل شما ببینید. تمام قوم گفتند خون او بر ما و فرزندان ما.»

متی ۲۹/۱۱-۲۷

صلح خونی که در بین مؤمنین صدرمسیحیت وجود داشت و دست دوستی که کلیسا به طرف روم دراز کرده بود، بالاخره موثر افتاد. امپراطوران روم،برای مقابله با دشمنان خارجی که موجودیت روم را تهدید می کردند، نرمش بیشتری را با کسبه فرق مذهبی لازم دیدند، تا بتوانند از آنان سرباز و مردان جنگی اجیر کنند. به همین جهت در سیاست خشونت آمیز خودنسبت به مسیحیان تجدید نظر کردند و به تدریج خود را متمایل به آئین مسیحی نشان دادند. درسال ۳۱۱ میلادی،فرمانی صادر شد که به موجب آن مسیحیت به عنوان دین،به رسمیت شناخته شد و مسیحیان برای همیشه از تعقیب و آزار مصون اعلام شدند.

دوسال بعد کنستانتین تمام اموال مصادره شده مسیحیان را مسترد نمود. نرمش و ملاطفتی که روم نسبت به مسیحیان از خود نشان داد، موجب استقبال بیشتر مردم از آئین مسیح و تقویت آن در سراسر امپراطوری روم گردید. کنستانتین برای استفاده از قدرت این توده، عظیم در اجرای مقاصد سیاسی خود، ریاست عالیه کلیسارا در سال ۳۲۵ میلادی پذیرفت و روزیکشنبه را که روز تولد «میترا» و روزخورشید بود، تعطیل عمومی مذهبی و روز استراحت در سراسر امپراطوری اعلام نمود. نخستین شورای سراسری کلیسای مسیح را افتتاح کرد و مسیحیت را به عنوان دین رسمی روم و صلیب را به عنوان سمبل رسمی مسیحیت پذیرفت.

از این تاریخ به بعد، بدون جنگ و خونریزی، تمام حکومت ها و دولت ها در قاره اروپا،به دین واحدی پیوستندوتادوره رنسانس، کلیسا فرمانروای مطلق قلوب و افکارمردم اروپا شد. از این زمان، دولت با قدرت نظامی خود بقای کلیسا را تضمین می کرد و کلیسا نیز وسائل وحدت عمومی و اطاعت مردم از فرامین دولت را فراهم می آورد .این همکاری کلیسا تحت ریاست امپراطوری، تاقرن ششم میلادی ادامه داشت و

امپراطور روم، قدرت فائقه کلیسا و اسقف اعظم برگزیده خدا بود .

«یوستینیان» (٥٦٥ - ٥٢٧م) امپراطور روم شرقی و بنا کننده، کلیسای حیاصوفیه، اعلام کرد که مهم ترین وظیفه، امپراطور، رسیدگی به امور عقیدتی مسیحیان است.

در صدر مسیحیت و در نخستین سال های پایه گذاری کلیسا، روحانیون به ملایمت و ملاطفت با مردم برخورد می کردند و با مخالفان مسیحیت مماشات می نمودند و حد اکثر به لعن و نفرین اکتفا می کردند. ولی پس از قدرت گرفتن کلیسا و اعلام مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراطوری، فشار روحانیون برمردم برای اجرای مناسک وشعائر دینی و شدت عمل دربرابر مخالفان، افزایش یافت و صورت جدی تری به خود گرفت. ازاین تاریخ به بعد کلیسا قیم مردم شد،وبا فشاروزورحکومت، عقاید خودرابه مردم تحمیل می کرد. هرکس را که زبان به مخالفت با کلیسا می گشود، به این بهانه که شیطان بر روح او مسلط شده است، مورد شکنجه قرار می داد و هلاک می کرد. حتی بزرگان کلیسا، مانند سنت اگوستن و توماس اکینو، معتقد بودند که تنها اخراج این دسته از مردم از کلیسا کافی نیست، بلکه باید جهان را ازوجود نحسشان پاک ساخت و آن ها را اعدام کرد.

تعصب مذهبی، کسانی را که بنا به تعالیم عیسی باید سرا پا عشق و محبت نسبت به همنوع خود باشند، به تدریج به جانوران درنده ای تبدیل کرد که از هیچ نوع جنبشی برای اثبات عقاید پوچ و واهی خود دریغ نمی کردند. نخستین جنایت در سال ٣٥٨ م،یعنی چهل و پنج سال پس از فرمان کنستانتین وقبول مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری، دراسپانیارخ داد. یک مرد روحانی را که به تثلیث و روز رستخیز اعتقاد نداشت، گردن زدند و تمام پیروان او را درآتش سوزاندند. ودرسال ٣٨٨میلادی،سیناگوگ یهودیان روم را به آتش کشیدند وباخاک یک سان کردند. از آن پس، تادوره رنسانس و انقلاب کبیرفرانسه، عده، زیادی ازمسیحیان را به اتهام رافضی بودن، زنده درآتش انداختند. در قرن ششم میلادی،امپراطور روم به موجب قانونی که از سوی روم گذراند، مبارزه با رافضیان را قانونی اعلام کرد.

پس ازحمله ژرمن ها از شمال به روم و تسخیر این شهر، امپراطوری روم برای بار دوم تجزیه شد. مرکز امپراطوری به قسطنطنیه منتقل گردید. ولی پاپ همچنان در

روم باقی ماند و کلیسا به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد. پاپ لئون وی (۴۶۰-۴۱۱م) فرمانروای مطلق روم گردید. حملات پی درپی اقوام مختلف (Visigoths) و (Ostrogoths) و (Vandals) و (Burgandians) بنیان امپراطوری روم را فروریخت. گرچه این اقوام در اثرتعلیماتی که از مبلغین مذهبی دریافت کرده بودند، پاپ را مورد لطف و محبت قرار دادند و به املاک او تجاوز نکردند، ولی سراسر ناحیه شمالی ایتالیارا غارت و ویران نمودند.

درقرن هشتم میلادی، بار دیگر قلمرو مذهبی مسیحیان از طرف شرق و جنوب مورد تجاوز اعراب مسلمان قرار گرفت. دفاع شجاعانه رومی ها از شهر قسطنطنیه، جلوی تجاوزات عرب را در شرق گرفت. در مغرب نیز درنبردی که در ۷۳۲ م در پوآتیه اتفاق افتاد، اعراب به سختی ازشارل مارتل (Charles Martel) شکست خوردند و به حال اسپانیا عقب نشستند. نتیجه مستقیم حملات اعراب به اروپا، تجزیه قطعی کلیسا به دو قسمت شرقی و غربی بود. امپراتور روم شرقی، دراثر انتقادات شدید مسلمانان و حتی بعضی از مسیحیان در مورد احترام درحد پرستشی که عیسویان نسبت به مجسمه ها و تصاویر کلیسا معمول می داشتند، درسال ۷۳۶ نصب تصاویر و مجسمه ها را در کلیسا ها قدغن کرد. دستور امپراتور در قلمرو حکومتی و به وسیله قدرت نظامی اجرا شد. ولی روم از اطاعت این دستور سرباز زد و فتوائی صادر کرد که هرکس مراتب احترام نسبت به صور و تماثیل را رعایت نکند، از اهل دین خارج است. امپراطور نیز متقابلاً ناحیه سیسیل در جنوب ایتالیا را از قلمرو مذهبی پاپ خارج و تابع اسقف یونان نمود.

چون لمباردها (lombards) از طرف شمال ایتالیا کلیسای روم راتهدید می کردند، پاپ گریگوری دوم ازشارل مارتل، که اعراب راشکست داده بود، تقاضای کمک کرد. پاپ و شارل مارتل، قبل از آمدن لشگریان فرانسوی به ایتالیا، هردو درگذشتند. پپین،پسر شارل به ایتالیا لشگر کشید و لومباردها را شکست داد و ناحیه روانا (Revenna) در شمال ایتالیا را به پاپ هدیه کرد. در سال ۸۰۰ میلادی شارلمانی، که برقسمت اعظم اروپا تسلط داشت، به روم آمد و پاپ تاج امپراتوری را بر سر او نهاد و او را مقدس خواند. دو قرن بعد، شکاف مابین دوکلیسای کاتولیک واتیکان وکلیسای ارتودکس شرقی عمیق تر شد و بالاخره درسال ۱۰۵۴م به انفصال قطعی منجر گردید. در آن سال، پاپ روم، اسقف قسطنطنیه را تکفیر کرد و اسقف قسطنطنیه نیز پاپ را

ملحد و کافر خواند. دو شاخه کلیسا، هریک راه خویش در پیش گرفتند

درقرون وسطی، کلیسای کاتولیک به اوج قدرت خود رسید. علاوه بر اقتدار معنوی روحانی، در زمینه سیاست و مال اندوزی نیز توفیق بسیار یافت و در ردیف بزرگترین سلاطین اروپا قرار گرفت. شاهان کشورهای اروپا در برابر اقتدار و نفوذ معنوی پاپ برمردم، مجبور به اطاعت از دستورات او بودند. ثروت و مالکیت کلیسا به حدی رسید که در سال ۸۰۰ میلادی،یک سوم از خاک فرانسه و بخش عظیمی از کشور آلمان و ایتالیا،متعلق به کلیسا بود. کلیسا در ممالک دوردست سرپرستی املاک خود را به پادشاهان آن ممالک واگذار می کرد و با دستگاه های حکومتی در اداره کشورها و برقراری نظم عمومی همکاری می کرد. با از بین رفتن فئودالیسم در اروپا، موجبات تجزیه امپراطوری عظیم کلیسا نیز فراهم شد. بسیاری از مؤسسات و اموال کلیسا از مالکیت او خارج شدند و در اختیار سلاطین اروپا قرار گرفتند.

با ظهور اسلام و فتح اورشلیم زادگاه عیسی به دست مسلمانان، بهانه دیگری برای ابزار قدرت به دست کلیسا افتاد. کلیسا اعلام جهاد عمومی کرد. پاپ اربن دوم (Urbain - II) برای تشویق مسیحیان به جنگ های صلیبی در ۲۸ نوامبر ۱۰۹۵ اعلامیه ای به این شرح صادر کرد:

«ثروت دشمنان مال شما خواهد بود و شما مالک دارائی انان بوده حرمی و نفائس آنها را می توانید به غنیمت ببرید. کسانی که مرتکب هرگونه معصیت شده باشند، ولو قتل و زنا و غارتگری و ایجاد حریق و سوزاندن خانه و امنیه مردم، صحابا و بلاعوض تبرئه خواهد شد، مشروط بر این که در این جنگ مقدس و با شکوه و رد شوند. کسی که در سرزمین مقدس شربت مرگ را بچشد و یا حتی در اثنای راه بمیرد شهید محسوب و فورا داخل بهشت خواهد شد.»

هر اوباشی از هرگوشه اروپا، به طمع غارت اموال و وصول به فیض اخروی، به طرف فلسطین سرازیر شد. پیشروان این سپاه، مقدمتا دست به قتل یهودیان سر راه روپا و غارت اموال آنان زدند. در بین راه نیز،چون وسائل رفاهی نیافتند، خانه های مسیحیان و کلیسا را چپاول نمودند. وقتی به اورشلیم رسیدند، چون سپاهی از شهر محافظت نمی کرد، هرکه را در خیابان ها دیدند کشتند و اموال مردم را به یغما بردند. یهودی ها را در سیناگوگ زنده در آتش سوزاندند. جنگ های دویست ساله صلیبی،

به شدت به حیثیت کلیسا لطمه وارد کرد. مقارن این احوال در دستگاه پاپ و کشیش ها نیز فساد رواج یافت و روحانیون به مردمی عیاش و دنیاپرست تبدیل شدند. در ممالک شمالی اروپا، به خصوص در آلمان، اسقف ها و کشیش ها به ازدواج و تشکیل خانواده ها دست زدندوکوشش کردندتا شغل و مقام اسقفی را به وراثت به اعقاب خود منتقل نمایند. دردستگاه مرکزی کلیساوپاپی نیزفساد و بی ابروئی رخنه نمود زنان هرجائی به مقام پاپی انتخاب شدند. رشوه و اعمال نفوذ و هرزگی عمومیت یافت. خرید و فروش مقامات کلیسائی، قتل و تجاوز و عنف و ربا، دربین روحانیون به صورت مسائل عادی درآمد. نوجوانان یازده ساله به مقام پاپی و اسقفی رسیدند. چون این حوادث شکست بزرگی به حیثیت و اعتبار کلیسا وارد آورده بود، عده زیادی از تبعیت از پاپ متنفر شدند. کلیسا برای بازگرداندن سلطه، پیشین خود بر مردم اروپا، به بهانه حفظ کلام خدا و تقویت جامعه مسیحی و مؤمن به اصول دین، در سراسر اروپا محاکم تفتیش عقاید برقرار کرد. از دوران پاپ اینوسنس دوم (Innozens II)،دادگاه های تفتیش عقاید رسمیت یافتند. هدف اصلی پیدا کردن و از بین بردن مخالفان کلیسا بود. داوری با توقیف اموال و دارائی متهم شروع می شد و خود متهم در طول مدت محاکمه در غل و زنجیر در زندان می ماند. اعم از این که متهم به اتهامات وارده اعتراف می کرد و یا منکر آنها می گردید، محکومیت او قطعی بود.این شکنجه ها برای آن بود که متهم اسامی کسان دیگری را برزبان آورد و آنان را نیز دستگیر کنند. شهادت برعلیه متهم پذیرفته می شد، ولی شهودی که برله متهم شهادت می دادند،به عنوان شریک جرم،دستگیر و محاکمه می شدند. اموال محکومان بین مفتشان و مقامات دولتی تقسیم می شد. ولی چندی بعد،به دستور پاپ،سهم بزرگی از اموال به کلیسا اختصاص داده شد.

در میان فرقه های مختلف مسیحی که بیش از همه دراجرای تفتیش عقاید و شکنجه مردم، سبعیت و درندگی از خود نشان دادند، دوفرقه فرانسیس کن ها و دومی نی کن ها بودند. این فرقه ها که از برادران فقیر و ریاضت پیشه تشکیل شده بودند، از طرف پاپ گریگوری مأمور اجرای تفتیش عقاید شدند و عده زیادی از مردم اروپا را به عناوین مختلف بر روی توده های هیزم مشتعل سوزاندند. حکومت شاهی ها و سلاطین نواحی مختلف اروپا نیز برای اینکه از قافله عقب نمانند، به بهانه اجرای اوامر پاپ و همکاری با کلیسا، به قلع و قمع مخالفان خود پرداختند دربین

فرقه های جدیدالتأسیس مسیحی،از قبیل پروتستان های آلمان وکالون های سویسی، وضع بهتر از آنچه درفرقه کاتولیک می گذشت،نبود. قتل عام وحشیانه ای که به تحریک «لوتر» پیشوای پروتستان ها، توسط «ماروین هس»،از فرقه آناباپتیست ها در آلمان به عمل آمد، روی ماموران تفتیش عقاید کلیسای روم را سفید کرد. خود کالون نیز در زمان زمامداری حکومتی نیمه مذهبی، به هرطریق که مایل بود بامخالفان عمل می کرد و آنان را شکنجه می داد و یا از بین می برد.

در اثر رسوخی که در عقاید مردم اروپا پس از رنسانس به وجود آمد و موج آزادی افکار که در اثر انقلاب کبیر فرانسه سراسر اروپا را فرا گرفت، محاکم تفتیش عقاید نیز به تدریج اهمیت و نفوذ خود را از دست دادند و به جنایاتی که به نام خدا مدت چند قرن اروپا رادرخون‌غرق نموده بود، خاتمه داده شد. آخرین آتشی که برای سوزاندن مخالفان مسیح برپاشد،در سال ۱۷۹۳ بود.

در اثر ضبط اموال محکومان،که بیشتر آنان را متمولین اروپا تشکیل می دادند، ثروت بی حسابی نصیب کلیسا و صومعه ها گردید. در اواخر قرن نوزدهم میلادی، ویکتورامانوئل، شهر روم راتصرف کرد وبعد ازمراجعه به آرا عمومی مردم و اخذ اجازه از اکثریت قریب به اتفاق ملت ایتالیا، اختیارات سیاسی و ادعاهای ارضی پاپ بر کلیه املاک شمال ایتالیارا از او منتزع کرد. برای پاپ تنها سه قصر واتیکان (Vatican)، لاتران (Lateran) و گوندولفو (Gondolfo) را باقی گذاشت.

کلیسا با وجود از دست دادن کلیه املاک خود درشمال ایتالیا، هنوز نیز یکی از مؤسسات بسیار ثروتمند جهان محسوب می شود. در بسیاری از بانک های بزرگ دنیا، هتل های درجه اول و مؤسسات عظیم مالی درسراسرجهان،سهامدار عمده است و درغالب کشورهای اروپائی و مسیحی،ازملاکین بزرگ محسوب می شود.

برای حسن ختام این بحث ازمذهب مسیح ونمایشی ازمال پرستی کلیسا، صفحه ن از کتاب ودکاکولا (Vodcacola) نوشته چارلز لوین سن(Charles Levinson) عینا نقل می شود:

«مسئولان امور مالی واتیکان که می خواستند از سود آوری فعالیت های اقتصادی خود اطلاع پیدا کنند، به مؤسسه مشهور حساب رسی مک کینسی Mac Kinsey در امریکا مراجعه و تقاضاکردندبر رسی عمیقی درباره چگونگی

در صدد بحث های اقتصادی واتیکان به عمل آوردند و عندااللزوم،در سازمان آن ها تجدید نظر کند. مؤسسهٔ مزبور،پس از ماهها بررسی و موشکافی توسط کارشناسان ورزیدهٔ خود، گزارشی تهیه می کند که عینا به شخص پاپ تسلیم می شود. در آن گزارش چنین نتیجه گیری می شود: «دست از دکان دین و مذهب بردارید فقط به کار خرید و فروش سهام و امور مالی اکتفا کنید. زیرا نتیجهٔ کارتان بسیار عالی بوده است».

فصل پنجم:

خدا در دین مسیح

به طوری که در فصول قبل گفته شد، عیسی در یک خانواده متعصب یهودی به دنیا آمد و با اعتقادات یهودیان پرورش یافت و بزرگ شد. ولی پس از آغاز نبوت از نام یهوه، خدای یهود، در موعظه های خود استفاده نکرد و کلمه «پدر» را به جای یهوه، برای نامیدن خدای خود برگزید. استفاده از کلمه پدر، برای بیان عالی ترین مهر و محبتی است که خداوند، چون پدر خانواده، نسبت به فرزندان خود ابراز می کند. این اصطلاح در بین مذاهب قدیمی بسیار رایج بود. کما اینکه خدا نزد هندوها دیائوس پیتار (Diaous pitar)، و در بین یونانی ها زئوس پاتر (Zeus pater)، نامیده می شد.

عیسی معتقد به خدای یکتا بود و می گفت:

«بشنو ای اسرائیل، خدای ما خدای واحد است.» او خدای خودرا با دل و جان دوست می داشت. نماز و دعا را با اخلاص کامل به جای می آورد. در هیچ یک از تعالیم خود، خود را پسر خدا و یا خدا نامیده است. عیسی بیش از یکصد و پنجاه بار نام «پدر» را ضمن سخنرانیها و تعالیم خود تکرار نموده و حتی در آخرین لحظات حیات در روی چوبه صلیب گفت:

«ای پدر، این ها را بیامرز، زیرا نمی دانند چه می کنند.»

«وحتی خودرا مسیح موعود در تورات، ننامید. فقط یکبار از شاگردان خود سئوال نمود:

«مردم مرا که می دانند؟ ایشان جواب دادند، یحیی تعمید دهنده، بعضی

لباس و بعضی گفتند یکی از انبیاء. او از ایشان پرسید، شما مرا که می دانید؟ پطرس در جواب گفت تو مسیح هستی. عیسی به ایشان مخصوصاً تأکید کرد که درباره این مطلب با هیچکس صحبت نکنند.» مرقس ۲۸ - ۸

مرقس که یحیی معمدان از آمدن عیسی خبر می دهد. او را نه پسرخدا و نه مسیح موعود می نامد بلکه می گوید:

«بعدازمن مردی تواناترخواهدآمدکه من لایق آن نیستم حتی خم شوم بندکفش اورا بازکنم. من شمارا به آب تعمید می دهم، امّا او شمارابه روح القدس تعمیدخواهد داد.» مرقس ۹ /۷ - ۱

شاگردان عیسی نیز هیچگاه اورا خدا یا پسر خدا نامیدند. یهودیان هم نیز به جرم این که او خودرا خدا یا پسر خدا و یا حتی مسیح موعود می نامد، محاکمه و محکوم به اعدام نکردند، بلکه جرمی که به او نسبت دادند، ادعای پادشاهی بر یهود بود. پس از مرگ او نیز، وقتی کسان عیسی برای دیدن او می آیند جوان سفیدپوشی که در کنار قبر نشسته بود به آنها می گوید:

«آیا عیسای ناصری مصلوب را می طلبید او برخاسته است در اینجا نیست.» مرقس ۵ - ۱۶ متی ۵ - ۲۸

و عیسی دربالای صلیب به آواز بلند می گوید:

«ایلوئی، ایلوئی، لما سبقتنی، یعنی الهی، الهی چرا مرا واگذاردی» مرقس ۱۵ - ۳۵

از مجموعه این مطالب می توان نتیجه گرفت که نه عیسی و نه حواریون او، هیچگاه عیسی را خداویاپسرخدا، خدازاده و شریک خدا تصور نکردند. عیسی نیز برفراز چوبه صلیب، شخصی را که به مراتب از او مقتدرتر و بالاتر بوده است طرف ندا قرارداده و طلب کمک کرده است.

با تغییرات عمده ای که پولس و کلیسا در دین مسیح به وجود آوردند، اعتقاد به این که خداوندرنقش «پدر» دارای پسری به نام عیسی است که درازل وجود داشته، پیدا شد. علاوه بر دوشخصیت الهی پدر و پسر، حضور محسوس شخصیت دیگری، به عنوان نیروی سوم،فعال درحیات انسانی و شکل گرفتن خدا به صورت عیسی، به نام روح القدس، همطراز و همپایه ی دو شخصیت دیگر، بوجود آمد. هماهنگی وهمکاری این سه شخصیت که مشابی ازتجسم خدادرسه وجودمشخص مستقل است، پایه، تثلیث

یا «اقانیم ثلاثه» و مبنای اعتقادی مسیحیان جهان راتشکیل می دهد. مسیحیان هر روزیکشنبه این مطلب را دربیانیه« اعتقادی خوددرکلیسا تکرار و اعتراف می کند

قبول اقانیم ثلاثه، به عنوان خدا، به سادگی انجام نگرفت. حتی درصدر مسیحیت نیز اختلافات بسیاری بر سر این موضوع بین گردانندگان مذهبی بوجود امد. پولس،که خود طراح مبحث عیسای مسیح به عنوان خدا بود، از تثلیث چیزی نمی گوید و از حدود پدر و پسر فرا تر نمی رود. بسیاری از روحانیون صدر مسیحیت نیز وجود یك خدا را که به دو صورت تجلی کرده باشد، می پذیرفتند. گروهی دیگر نظریه سلسله مراتب را قبول داشتند و می گفتند که خداوند پدر و خدای پسر دارای ماهیت مشترك نیستند و پسر را در مرتبه ای پائین تر از پدر قرار می دادند. پدر را وجود مطلق بی شریك می دانستند. چنانچه آریوس اسقف قسطنطنیه معتقد بود که عیسی خدا نیست بلکه آفریده خدا است. درمقابل، آتانازیوس (Atanasius) اسقف اسکندریه، پسر و پدر را از یك ماهیت می پذیرفت. عده ای دیگر از روحانیون صدر کلیسا معتقد بودند که پدر به صورت انسان ظاهر نشده و عیسی دارای جسم مادی و فناپذیر بود، تنها روح خدا در او حلول نموده بود. کلیسا با تمام این نظرات مخالف بود، حذ تصمیم درباره این اختلافات،به اجتماع سران مسیحیت واگذار شد.در شورائی که در سال ۳۲۵ میلادی تحت ریاست امپراطور تشکیل شد، نظر آتانازیوس تائید و آریوس از کلیسا طرد شد و تعبیرات بسیاری در رسالات کانن مسیحیت در جهت تثبیت نظریه« آتانازیوس»به عمل آمد.

در این شورا که به کنسل نیکه (یانیقه Nicae)معروف است، کلیسای روم توانست، با حمایت امپراطور، عقایدمربوط به تثلیث را که با سیاست کلیسا سازگارتر بود، به شورا بقبولاند. دراین شورا الوهیت عیسی و همطراز بودن پدر و پسر به تصویب رسید و اصل مسلم لایتغیر شناخته شد. در پاسخ این پرسش که عیسی چون سایر افراد بشر دارای گوشت و استخوان بوده و از مصائب درد و رنج می برده است. کلیسا گفت که عیسی دارای یك قالب بشری و یك روح انسانی وابسته به آن است، و یك روح الهی. عیسی در حالت بشری، انسانی کامل بوده با معصومیت مطلق. ولی ماهیت اصلی او را روح الهی تشکیل می داده است. چون گناه اولیه بشر توسط آدم، که خود انسانی بوده اتفاق افتاده، بنا براین کفاره آن گناه نیز می بایستی توسط انسانی از همان نوع پرداخت شود. به همین دلیل عیسی که خود خدا است، به جسم

جسمانی و روح بشری در آمد و پس از مصلوب شدن و فداکردن خون خود برای پاک کردن گناه، به مبدا اصلی بازگشت.

نظرات این شورا مجددا با مخالفت هائی مواجه شد. شورای دیگری درسال ۳۸۱ م.تشکیل گردید. و اصل تثلیث به طور قاطع مورد تصویب قرارگرفت و اقرار نامه ای نیز برهمین اساس تنظیم شد.

درقرن پنجم میلادی، نسطوریوس، اسقف قسطنطنیه که ازمشکین بنام کیهت بود، عقیده دیگری را درباره الوهیت عیسی ابراز کرد و گفت.عیسی از نظر پیکر و جسم فردی است که مانند سایر افراد بشر دارای عقل و قوه اختیار است. در این پیکر انسانی الوهیت جای گرفته و وحدت حاصل شده است. مریم را نباید مادر خدا دانست. محال است ربی ازافراد بشر نسبت به خدا سمت مادری داشته باشد. بلکه مریم پسری زائید که لوگوس یا روح خدا در آن جای گرفت و پایه ظهور الوهیت در عیسی شد. گروه سکندریه به مخالفت بانسطوریوس پرداختند و اتهاماتی به یکدیگر وارد کردند. امپراتور، که سمت ریاست عالیه بر کلیسا را داشت، برای رفع این اختلافات دستور تشکیل شورای دیگری را در سال ۴۵۱ میلادی،صادر کرد. درشورای عالی اسقف ها که در شهر کالسدون (Chalcedon) درآسیای صغیر تشکیل شد، پیروان نسطوریوس کافر اعلام و از کلیسا طرد شدند و درباره الوهیت عیسی نیز اصولی وضع شد که هنوزبه اعتقادی مسیحیان است:

«ما اقرار می کنیم که پسریگانه خداوند،عیسی مسیح، در آن واحد کامل در الوهیت، و کامل در بشریت است. هم به حقیقت خداست و هم به حقیقت انسان است، دار ی عقل و روح و جسم می باشد. از یک طرف با پدر درالوهیت از یک عنصر و گوهر است از طرف دیگر ، با ما در بشریت شریک می باشد. از هرجهت مانند ماست ولی دار ی عصمت صرف وفرزند یگانه مولود الهی است قبل از زمان وجود داشته است مریم عذرا، که به خدا حامله بود، او را زائید و او مسیح،یگانه پسر و خداوند ماست زائیده شد،ولی دارای دوماهیت بدون ترکیب، و امتزاج بدون تغییر و تبدیل، و بدون انقسام و تجزیه است این اختلاف دوماهیت،به هیچوجه به واسطه اتحادبایکدیگر قابل فنا و انهدام نیست. بلکه خصائص ذاتی هریک ازآن دو،الی الابد محفوظ خواهد ماند پس عیسی یگانه مولود الهی، کلمه اوست، مسیح است،مانندیگر انبیای قدیم برای تعلیم بشر قیام کرد.»

پیروان نسطوریوس، با صدور این اعلامیه وطرد ازکلیسا از بین نرفتند و در عقاید خود تغییری ندادند. بلکه برادامه، فعالیت خود افزودند و تا حدود سرحدات ایران پیش رفتند. امروزه درنواحی ترکیه، کردستان عراق و غرب ایران به حیات مذهبی خود ادامه می دهند.

در همین شورای اسقف ها در کالسدون بود که به امپراطور لقب « پونتی فکس ماکزیموس» داده شد. با این عمل وابستگی کلیسا به امپراطورشیپ گردید. بعد از بین رفتن امپراطوری روم و تجزیه اروپا به قطعات و ممالك کوچك، این لقب به پاپ اختصاص داده شد.

عده ای از مؤمنین مسیحی، برای اثبات این مطلب،که دین عیسی یکی از ادیان توحیدی است، تثلیث را تجلی خدای یگانه،در سه صورت متفاوت توجیه می نمایند، که هر سه درعین حال در حکم واحدند. ولی کلیسا با این نظر موافق نیست و برای هریك از پدر، پسر و روح القدس شخصیت های جداگانه و مستقلی قائل می باشد.

نباید تصور کرد که با تعویض مقام الوهیت به عیسی همه چیز خاتمه یافت بلکه پس از اثبات الوهیت عیسی، مسئله الوهیت مریم و مادرخدائی او مطرح گردید معجزات او گاهی بر معجزات فرزندش فزونی می گرفت. اگر عیسی در قرن بیستم میلادی از کارهای معجزه آسا دست کشیده است، برعکس مریم، به ظهور معجزات هنوزنیز مشغول است وعده زیادی ازمسیحیان همه ساله روانه نقاط دوردست می شوند تا محلی را که مریم معجزه خود را به جهانیان عرضه کرده است، زیارت کنند، دخیل ببندند، طلب حاجت کنندوشفا بطلبند. درسال ۱۸۵٤پاپ پیوس نهم (PiusIX) مسأله طهارت وعصمت مریم رامطرح کردوآن رایکی ازاصول دین مسیح اعلام نمود در سال ۱۹۵۰،پاپ پیوس دوازدهم، معراج جسمانی مریم را به آسمان ها جزو اصول مقدس کلیسا اعلام کرد و گفت،به کلیسا الهام شده است که مریم نیز چون عیسی مسیح به طور یقین و با همین بدن به آسمان صعود کرده است.

فصل ششم:

معجزات عیسی

معجزه، عبارت از انجام عملی است که بشرعادی قادر به انجام آن نباشد. خدایان برای اثبات برتری خود بر انسان ها،به معجزات متوسل می شدند و مؤمنین به وجود این خدایان، کوچکترین تردیدی درباره، معجزات و اعمال او به خود راه نمی دادند و حتی وقوع هرحادثه طبیعی را نیز یکی از معجزات خداوندی می شمردند.

معجزاتی که عهد جدید به عیسی نسبت می دهد،مطالب جدیدی نیستند. در طول تاریخ، پیروان هر آئینی برای بزرگتر جلوه دادن مراد خود نسبت های حیرت انگیز و شگفت آوری به او داده اند. بسیاری از قهرمانان داستان های باستانی و شخصیت های اسطوره ای قدیم یونان، بابل و مصر از مادر باکره به دنیا آمده اند. طبق عقیده پیروان بودا، یکی از معجزات شگرف بودا روی آب راه رفتن او بود. قصه رستاخیز خدایان در اساطیر یونان،به حدی شایع بود که برخاستن عیسی از قبر پس از کشته شدن و صعود به آسمان ها، به آسانی برای مردم آن زمان قابل قبول بود. بهترین کتابی که حکایت از معجزات فراوان برای اثبات قدرت و اراده خداوند می کند تورات است. تورات معجزات خود را با تبدیل چوبدستی موسی به مار بزرگی آغاز و سپس در هریک از سفرها و فصول کتاب، یکی از اعمال معجزه آسای یهوه را بیان می کند.

درمورد بندگان برگزیده خدا از قبیل یوشع، الیاس، الیشع و دانیال نیز معجزات فراوانی از خود نشان می دهند. قدرت اعجاز یوشع به حدی است که خورشید و ماه را ،مدت ها بدون حرکت درآسمان نگه می دارد،تا قوم یهود بتوانند کار جنگ با دشمنان را با نابودی کامل آنان به پایان برسانند.

معز افسانه ساز یهودی که با ظهور معجزه جو گرفته بود. اغراق در آن را به مرحله، فروش قدت خداوند و اثبات خدائی عیسی مسیح می پدیرد و با استفاده از سوابق تاریخی و خاطرات مردم، به روش تورات، همه معجزات را با هم در می امیزد و به عیسی نسبت می دهد اگر الیاس نبی بیماران را شفا می داد، اگر الیشع مردگان را زنده می کرد و کوزه روغن پیر زنی را به کوزه های متعدد روغن تبدیل می نمود واب رودخانه را به دو پاره تقسیم می کرد، چرا عیسی، خدای خداوند، نظیر این معجزات را انجام ندهد. او نیز کوزه های آب را به بهترین شراب تبدیل می کند، به مرده حیات دیگر باره می بخشد، بر روی دریای جلیل راه می رود و بالاخره پس از مصلوب شدن و به خاک سپرده شدن،از گور بر می خیزد و به آسمان ها بالا می رود.

کتاب «عهدجدید» این معجزات را به عنوان بهترین دلیل بر اثبات الوهیت عیسی ارائه و اضافه می کند:

«عیسی معجزات دیگری نیز نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن آنقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی،مسیح و پسر خدا است .»
یوحنا ۳۱ - ۲۰

یکی از معجزات بزرگ عیسی، مبارزه با دیوان و اجنه است اعتقاد به وجود دیو و اجنه درکتب انبیای یهود قبل از اسارت دیده نمی شود. پس از تماس یهودیان با ایرانیان، اعتقاد به وجود دیو و جن و پری وارد باورهای یهود شدو در دوران قبل از پیدایش مسیح در سراسر خاورمیانه شایع گردید. قصه ها و معجزات مربوط به دیوها و جن ها دربین مردم به صورت حقایق مسلم با اندیشه آنان آمیخته شد. مقارن ظهورمسیحیت، داستان سلیمان و تسلط کامل او بر دیوها، اجنه و شیاطین بر سرزبان ها بود داستان آوردن تخت ملکه سبا از حبشه به اورشلیم در یك بهمزدن مژگان، آنقدر حقیقی و واقعی تصور می شد که در قران درآیه ۴۰ در سوره نمل نیز نقل شده ست بنابراین و باتوجه به چنین محیط خرافاتی که انجیل ها درآن محیط به وجود آمده اند، نقل قصصی درباره بیرون کردن جن از بدن انسان، امری عـادی وباورمکردنی به نظر می رسید. ولی مطلب جالب در باره بیرون راندن دیوها از بدن بیماران آنست که دیوها و جن ها قبل از انسان ها به این نکته پی می برند که عیسی پسر خداست.

«چون آفتاب غروب می کرد، همه انانی را که مبتلا به انواع مرض ها بودند

نزد وی آوردند و به هریک از ایشان دست گذارد و شفا داد. دیوها از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند تو مسیح پسر خدا هستی و عیسی ایشان را قدغن کرد و نگذاشت که حرف بزنند.» لوقا ۴۱ - ۴۰ مرقس ۱۱ - ۳

معجزاتی که در انجیل ها به عیسی نسبت میدهند، به حدی کودکانه و افسانه آمیز است که کمتر عقل سلیمی که دچار بیماری تعصب مذهبی نشده باشد،می تواند بر آنها صحه گذارد. انتساب این اعمال به عیسی است که کتاب «عهد جدید» را به صورت قصه، خردسالان در آورده وعیسی را به موجودی افسانه ای تبدیل نموده است. مبالغه در عمل معجزه آسا، به حدی است که گاهی نویسندگان انجیل ها، خود را مفهوم کلمات و نوشته های خود بی خبر می شوند ومطالبی می نویسند که با هیچیک از اصول مسیحیت نیز تطبیق نمی کند. خدای خدازاده رابه دست شیطان می سپارند تا او را به بیابان ها ببرد ومدت چهل روزتحت آزمایش قرار دهد.» متی ۱- ۴ لوقا ۲ - ۴

شفای بعضی ازبیماران روحی،با توجه به اثر تلقین به نفس و ایمان شدید بیمار، امری است ممکن و حتی امروزه نیز از این روش در جوامع پیشرفته اروپا وامریکا برای مداوای بیماران روحی استفاده می کنند. در حقیقت، این ایمان بیمار و تلقین به نفس است که او را معالجه می کند نه قدرت اعجاز. عیسی نیز در موارد مختلف،پس از شفای بیماران روحی،به آن ها می گفت:

«ایمانت تو را شفا داد.» متی ۳ - ۱۸ و همان کتاب ۲ - ۹

واین امرمنحصر به دین مسیح و اعمال عیسی نیست. هر مؤمنی درهرآئینی، وقتی به این مسئله ایمان پیدا کرد و به خودتلقینی نمود که در اثرپیروی و انجام مناسکی چند، ازبیماری روحی شفاخواهد یافت، امکان شفای او وجود دارد. این بهبودی نتیجه همین تلقین به نفسی است که بیماربه خود نموده وخودرا آماده، شفایافتن کرده است. دراین حالت، معجزه شفای بیمار ازخارج صورت نمی گیرد، بلکه دردرون بیمار، وباقدرت اراده او شکل گرفته است.

ولی اعمالی که نتیجه، نادیده گرفتن قوانین و نظام طبیعت باشد نه صحت دارد و نه امکان وقوع. به طور کلی می توان گفت که درهیچ عصری، هیچ معجزه ای به وقوع نپیوسته است. ما در دنیای علم و معقول زندگی می کنیم نه در دنیای معجزات. ولی کلیسا و مؤمنان به خدائی عیسی، نمی توانند منکر وقوع معجزات باشند. چون اگر معجزات را ازکتاب مقدس عیسویان برداریم، دیگر چیزی برای اثبات

ابوهیت عیسی باقی می ماندو انجیل تنها به یک کتاب ساده اخلاقی تبدیل می شود
کیست برای نفوذ در دل مردم و اثبات خدا بودن عیسی، احتیاج به استدلال فلسفی
ندارد او در جستجوی مطالبی است که دردل مردم ساده لوح اثر کند و به خدا بودن
عیسی ایمان بیاورند. برای مردم اسطوره پرست که شنیدن افسانه هاعلاقمندند، شرح
معجزات عیسی بهترین راه ورود دردل ها وتثبیت الوهیت عیسی است.

کلیسا نیز از همین اصل تبعیت نمود و از راه ایمان به وقوع معجزه، ایمان به
عیسای مسیح، خدای خداراده را در دل هاتثبیت کرد. وقتی توده مردم به عیسی ایمان
آوردند و خدا بودن او را ازدل و جان پذیرفتند و از راه توارث و عادت در سنن های
بعد رسوخ نمود، بحث درباره چگونگی وقوع معجزات، یا افسانه بودن آنها راند ست
ازآن پس تمام مؤمنین به عیسی،وقوع معجزات عیسی را امری عادی تلقی می کنند و
می پذیرند.

معجزاتی که که در «عهد جدید» دیده می شود، منحصر به خود عیسی
نیست، بلکه قدرت معجزه گری و شفای کوران، لنگان، مبتلایان به امراض روحی، و
حتی زنده کردن مردگان، در وجود شاگردان عیسی نیز مشاهده می شود.

«مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند.چون معجزاتی که ازاو صادرمی
می گشت،می شنیدند و می دیدند. زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده
بیرون می شدندومفلوجان ولنگان بسیاری شفا می یافتند.» اعمال رسولان ۸ ۶- ۸

«امّا پطرس درهمه نواحی گشته نزد مقدسین ساکن « لدّه » فرود آمد. در این
جا شخصی «ای نیاس» نام بود که هشت سال از مرض فلج بر تخت خوابیده بود.
پطرس وی را گفت ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می دهد برخیز و بستر خود
را برچین، او در ساعت برخاست.» اعمال رسولان ۳۲/۳۵ - ۹

«در قضا «تلمیمه طابی تا» بیمار شد ودر یافا مرد چون لدّه نزدیک یافا
بود، دو نفر نزد پطرس فرستادند که از آمدن نزد مادرنگ مکن. آنگاه پطرس برخاسته
با ایشان آمد چون رسید او را به دالان بالاخانه بردند. پطرس همه را بیرون کرد زانو
زد و دعا کرد، به سوی مرده توجه نمود و گفت ای طابی تا،برخیز. که مرده در ساعت
چشمان خودرا باز کرد و نشست.» رسولان ۳۹/۴۱ - ۹

فصل هفتم:

بهشت و دوزخ

به طوریکه در مبحث مربوط به دین یهود گفته شد، در اسفار پنج گانه که مهم ترین قسمت تورات را تشکیل می دهد، سخنی از بهشت و دوزخ و عذاب های گوناگون الهی در دنیای دیگر در میان نیست. مجازات گنهکاران و کسانی که از دستورات یهوه سرپیچی نمایند وشعائر دینی را رعایت نکنند، در همین دنیا خواهد بود. تنها بعد از اسارت قوم یهود در بابل و تماس با ایرانیان و آشنائی با دین زرتشت است که در پیشگوئی های انبیای یهود، مطالبی در بارهٔ برخاستن مردگان، روز داوری، کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ دیده می شود. در همین دوران اندیشهٔ ظهور مسیح یهود که به صورت پادشاهی، قوم پراکنده را در یک جا متمرکز خواهد کرد، پیدا شد.

در «عهد جدید» و با توجه به آشنائی بیشتر یهودیان با دین زرتشت، در مورد بهشت و دوزخ با شرح و تفصیل بیشتری روبرو می شویم و عقاید جدیدی دربارهٔ فقدان آزادی انسان و عدم اختیار برای بشر، در مسیحیت راه می یابد.

یوحنا در باب دوم از رساله اول خود از ظهور دجال قبل از بازگشت عیسی صحبت می کند و می نویسد که در ساعت آخر دجال می آید، تا راه برای ظهور مسیح و نجات عالم و باطل کردن اعمال ابلیس هموار نماید. و این روز منطبق است با روز رستاخیز و روزی که

«خورشید تاریک گردد وماه نورخودرا باز گیرد. ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل گردد. آنگاه پسرانسان را ببینید که با قوت و جلال عظیم سوار بر

ابرها می آید. در آن وقت فرشتگان خود را ازجهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد. ولی از آن ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاعی ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.» مرقس ۳۲/ ۲٤ - ۱۳

برطبق نوشته انجیل ها،ملاک رستگاری شخص در دنیای دیگر، اجرای اراده خدا و دستورات عیسی و نیکی به دیگران است:

«نه هرکه مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان می گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. بسا در آن روز مراخواهند گفت خداوندا، خداوندا آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم. آنگاه به ایشان صریحا خواهم گفت که من هرگز آن ها را نشناختم، ای بدکاران از من دور شوید. هرکه سخنان مرا بشنود و به جا آورد او را به مردی تشبیه می کنم که خانه خود را برسنگ بنا نهاده است.» مرقس ۲٤/ ۱۲- ۷

«آن که بذر نیکو می کارد پسر انسان، و مزرعه، این جهان است. تخم نیکو، ابنای ملکوت، و کرکاسها پسران شریرند و دشمنی که آن هارا کاشت، ابلیس است. و موسم حصاد،عاقبت این عالم، و دروکنندگان،فرشتگانند پس هم چنان که کرکاس ها را جمع کرده و در آتش می سوزانند، همانطوردر عاقبت این عالم خواهد شد، که پسر انسان، ملائکه خودرا فرستاده همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهد کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت. جائی که گریه و فشار دندان خواهد بود.آنگاه عادلان در ملکوت پدرخود، مثل آفتاب درخشان خواهند شد.» متی ٤٤/۳۷-۱۳

درباره رستاخیز و چگونگی رسیدگی به حساب نیکوکاران و بدکاران ،انجیل متی در فصل ۲۵ می گوید:

«چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امت ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا کند، به قسمی که شبان میش هارا از بزها جدا می کند و میش هارا بر دست راست و بزها را بر دست چپ خود قرار دهد. آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید، بیائید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم براي شما آماده شده است، به میراث گیرید.. پس اصحاب چپ را گوید ای ملعونان از من دور شویددرآتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت و عادلان در حیات جاودانی.» متی ٤٦/۳۱ - ۲۵

عیسی درباره سرنوشت حواریون می گوید:

«شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد، وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز بر دوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.» متی ۲۸ - ۱۹

درباره چگونگی ساختمان ووصف دوزخ و بهشت،انجیل مرقس به ذکر این جمله.

« درجهنم آتشی است که خاموشی نمی پذیرد. جائیکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نپذیرد.» ۴۴ - ۹. اکتفا می کند و درهیچیک از سایر انجیل ها بیش از این مطلبی دیده نمی شود. درباره محل بهشت هرچهار انجیل ساکتند. تنها پولس درنامه خود به قرنطیان ۱۲ - ۲ اشاره ای به محل بهشت در آسمان سوم می کند و آن را جایگاه نیکوکاران می داند. درنامه های پولس، مطالب دیگری، جدا از آنچه در انجیل ها آمده است، در مورد رستگاری بشر درروز رستاخیز دیده می شود. به عقیده پولس، نیکوکار و مستحق ملکوت آسمان، کسی است که به عیسی ایمان داشته باشد، او را بپرستند و به نام او تعمید یافته باشد.

«زیرا اگر به زبان، عیسی خداوندرا اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.» رومیان ۹ - ۱۰

و اضافه می نماید که همه کس لیاقت و شایستگی چنین موهبتی را ندارد، بلکه این چنین افراد، بر گزیده خدا هستند که با اراده او انتخاب می شوند و در آنها ایمان ایجاد می گردد. خوبی و بدی در دست ما نیست و بستگی به اراده خداوند دارد و از پیش مشخص شده است.

«زیر خداوند به موسی گفت: رحم خواهم فرمود به هرکه بخواهم رحم کنم و رأفت خواهم نمود، به هرکه بخواهم رأفت کنم. لاجرم، نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده می باشد. زیرا درکتاب به فرعون می گوید، برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر کنم، تا نام من در جهان ندا شود. بنا براین هر که را می خواهد رحیم می کند، و هرکه را که می خواهد سنگدل می سازد و کیست که با اراده، او مقاومت کند.» رومیان ۲۰/ ۱۴ - ۱۹

پولس درباره رستاخیز می نویسد:

«این را ازکلام خدا می گوییم که ما زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم برخوابیدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خداوند، باصدا و آواز رئیس فرشتگان و با

صور خدا، از آسمان نازل خواهد شد. و مردگان در مسیح، اول برخواهند خاست. آنگاه ما که زنده باقی باشیم، با ایشان در ابرها خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و هم چنان با خدا خواهیم ماند.» تسالونیکیان ۱۵/۱۷ - ٤

چون این نظرات با سیاست کلیسا تطبیق می کرد، علیرغم اختلاف فاحشی که با عقاید مذکور در انجیل ها داشت، آن ها را سرلوحه تبلیغات خود قرار داد و بر همین اساس، بسیاری از متفکران و مقدسین کلیسا نیز سرنوشت انسان در انتخاب راه نیک و بد را مدیون اراده خداوند می دانند و معتقدند که اوست که از روز نخست کسان را بر می گزیند و مورد عنایت قرار می دهد یا طرد می کند

«یعقوب را دوست می دارد و عیسو را دشمن می دارد تا دولت و جلال خود را بشناساند.» رومیان ۲٤ - ۹ متقابلا عده ای از پیشوایان مسیحیت، وجود جهنم و آتش سوزان را برای تأدیب انسان، مخالف اصل عدالت و دلسوزی پدر به حال فرزندان می دانند و با توجه به این نوشته انجیل ها که «خداوند خورشید را برفراز شخص شریر و خوب هردو بلند می کند و بر روی مردمان عالم و ظالم هردو باران می باراند.» معتقدند، که امکان ندارد خداوند مهربان و رئوف، جهنمی از آتش سوزان برای فرزندان خود فراهم کند.

در سنت کلیسا روزی به نام روز ارواح وجود دارد که در آن روز، ناقوس ها را برای خلاصی ارواح به صدا در می آورند و در کلیسا مراسم خاص عبادی برپا می کنند. این مراسم برپایه این اعتقاد است که گنهکاران مسیحی که غسل تعمید یافته باشند، به جهنم داخل نخواهند شد، بلکه در محلی به نام تصفیه خانه یا برزخ (Purgatory) جای داده خواهند شد تا با وساطت کلیسا، دادن صدقه و خواندن دعا از طرف بازماندگان و مسیحیان، آزاد شوند.

فصل هشتم:

کلیسای اورتودوکس شرق وتحولات مذهبی

کلیسای اورتودوکس شرق:

پس از تجزیه امپراطوری روم به دو قسمت شرقی و غربی، کلیسا نیز به تبعیت از پیشامدهای سیاسی، به دو کلیسای شرقی- قسطنطنیه - (اسلامبول) و کلیسای روم تقسیم شد. این انفصال در سال ۱۰۵٤ قطعیت یافت.

کلیسای قسطنطنیه، مدعی تفوق و ریاست بر کلیه کلیساهای شرق بود، ولی عملا، درهر کشوری کلیساهای اورتودوکسی، کلیسای مستقلی بودند که به واحدهای کوچکتر تقسیم می شدند و همه دراصول عقاید و روایات اورتودوکسی با سایر کلیسا های اورتودوکسی کشورهای دیگر متفق و همعقیده بودند. پس از سقوط قسطنطنیه درسال ۱٤۵۳، به دست ترکان عثمانی، کلیسای اورتودوکس از آن شهر به بلاد اسلاو منتقل شد وبزرگترین کانون آن در مسکو استقرار یافت. ولی اتحاد کلیساهای اورتودوکسی هیچگاه قطع نشد و اعتقاد نامه دینی که توسط یحیی دمشقی نوشته شده بود، مورد قبول تمام کلیساهای اورتودوکسی می باشد.

یحیی دمشقی، یك قرن پس از استیلای اسلام بر سوریه، اعتقادنامه ای بر پایه اصول زیر تهیه نمود:

۱ـ ایمان به تجسم خداوند در وجود عیسی. اجرای اعمال و مناسك عبادی در کلیسا از روی خلوص نیت. اعتقاد به وجود حیات در عیسی درزمان حضور بااجرای مقدسات هفتگانه:

۱ - تعمید. ۲- تدهین (۱). ۳ - عشاء ربانی. ٤ - اعتراف. ٥ - قبول سلسله مراتب مقدس کلیسائی. ٦ - عروسی. ۷ - تدهین.»

کلیسای شرق مخالف ریاست عالیه پاپ در واتیکان برتمام جوامع مسیحیت می باشد و شخص پاپ را نیز معصوم و عاری از خطا نمی داند. بلکه معتقد است که پاپ نیز یک انسان است و مانند هرانسان دیگر، حتی درمسائل مذهبی و ایمنی، برای او نیز امکان خطا وجود دارد. نکته دیگر، اختلافی است که در سبک معماری و ترتیبات داخل کلیساهای شرق و غرب دیده می شود. درکلیساهای شرق برخلاف کلیساهای کاتولیک، صور و مجسمه ها تجسمی از روح القدس می باشند و مؤمنان آنان را وسیله انتقال لطف و مرحمت الهی به بشر می پندارند و معتقدند که نه تنها صور و مجسمه ها،بلکه آداب و مناسک انجام شده در کلیسا نیز دارای همان درجه حرمت و تقدس است و آنها نیز وسیله انتقال الطاف الهی می باشند.

فرق مختلف مسیحیت

درآغاز جنگ های صلیبی، تمام سازمان های راهبی مسیحی در دست دوفرقه بن دیکتی ها (Benedictines) و سیس تری کی ها (Cisterencans) بود. ولی طولی نکشیدکه فرقه های دومی نی کی وفرانسیس کی جانشین آنان شدند. دومی نیکی ها توسط «سنت دومی نیک» اسپانیولی، و به منظور تعلیم و آموزش مردم،بوجود آمدند. این جماعت جامه های سیاه می پوشیدند، و غذای خودرا ازراه گدئی تأمین می کردند.

فرقه فرانسیس کی توسط شخصی به نام فرانسیس اسیس (Francis Assis) پایه گذاری شد. پدرش مردی تاجر بود. چون فرانسیس در جمع آوری مال از خود لیاقتی نشان نمی داد،پدراو را از ارث محروم کرد. فرانسیس با زنی فقیر ازدواج کرد. ساده ترین طعام را می خورد و همیشه لباس خاکستری رنگ برتن داشت برای امرار معاش روزانه کار می کرد. هر وقت کاری پیدا نمی کرد، از راه تکدی امرار ق می نمود.

---

۱ - تدهین عبارتست ازمالیدن روغن مقدس به بدن بیماران به امیدشفا.

همواره مردم را موعظه می کرد و از بیماران دستگیری می نمود. پس از آن که دو رده تن به او گرویدند، از پاپ اجازه، تأسیس فرقه، مذهبی گرفت. این فرقه به سرعت حیرت آوری ترقی کرد و سازمان و تشکیلات منظمی در اغلب شهرها و کشورها، تحت سرپرستی راهبان همان منطقه، بوجود آورد، و سازمان دیگری نیز برای زنان راهبه تشکیل داد. در زمان پاپ گریگوری دوم، همین دو فرقه زهاد مذهبی، مأمور اجرای تفتیش عقاید دراروپا شدند و از هیچ جنایتی کوتاهی نکردند.

با پیدایش رنسانس و بیدار شدن حس استقلال طلبی در مردم اروپا و اکتشافات بزرگ جغرافیائی در دنیا، از دامنه، نفوذ و قدرت پاپ در اروپا کاسته شد. مردم بر مالیات های اجباری که کلیسا به عناوین مختلف از قبیل حق آمرزش، معافی از کیفر، حق اعتراف گناهان، حق غسل تعمید، مالیات ازدواج، اجرای مراسم عزا و سایر مراسم مذهبی ازآنان می گرفت، اعتراض کردند. با ظهور طبقه تجار و پیشه وران و فزایش تعداد شهر نشینان، مسائل دینی نیز طبق تمایلات شهروندان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. اعمال کلیسا زیر ذره بین انتقاد رفت. مردم به این نتیجه رسیدند که کلیسا، تنها یك مؤسسه، عریض و طویل و وسیله، جمع آوری نقدینه و املاك برای تحویل آن به خزانه، روم و تأمین مخارج اعمال نا پسند خفه کشیشان در واتیکان می باشد. به این ترتیب، بین کلیسا و افکار عمومی شکاف عمیقی ایجاد شد و بی تدبیری کلیسا هر روزه برعمق و وسعت آن افزود. زمان آماده برای رفورم دینی دراروپا شده بود که شخصی به نام مارتین لوتر (Martin luther)رهبری این رفورم را بر عهده گرفت.

لوتر درسال ۱۴۸۳، در آلمان در یك خانواده روستائی متعصب به دنیا آمد. درایام جوانی، طریق رهبانیت پیش گرفت و در دیری، با انتظامات مشکل دیر، به ریاضت و عبادت پرداخت. در سال ۱۵۰۷، درجرگه، کشیشان در آمد. پس از چندی به استادی دانشگاه ویتن برگ (Wittenberg) برگزیده شد و به تعلیم فلسفه پرداخت. لوتر، در سفری که به روم کرد، از مشاهده دستگاه پاپ و اشخاص فاسدی که به نام گردانندگان کلیسا بر سر کار بودند، سخت متأثر شد. لوتر ازمطالعه، رسالات پولس، به این نتیجه رسید که، تنها ایمان برای نجات انسان کافی است و خداوند چون پدری مهربان به صاحبان ایمان و هرکس که با توکل و ایمان زندگی کند، ازمحبت دریغ نخواهد کرد. برای وصول به این مرحله نیز، انسان احتیاجی به حاجب و دربان ندارد. هر فرد

مسئول مستقیم مذهب خویش است و باید دین و راه پرستش خداوند را در ارتباط با کتاب مقدس، ارادتانه انتخاب کند. کشیش و روحانی، واسطه رحمت خدا و عامل نظارت در اجرای مناسک دینی نیستند. لوتر، عمل کلیسا را در مورد دریافت حق توبه و مغفرت، به شدت مورد انتقاد قرار داد و اعلامیه ای نیز در این باره صادر کرد که مورد استقبال مردم آلمان قرار گرفت. پاپ از صدور این اعلامیه برآشفت و امر کرد تا لوتر را محاکمه نمایند. ولی با وساطت فرمانروای ساکسونی، از شدت عمل خود کاست و لوتر را مجبور کرد تا در اوراق کتاب مقدس تفحص بیشتری به عمل آورد.

لوتر معتقد شده بود که تنها قوه حاکمه میان عیسویان، کتاب مقدس است و هرگونه تشکیلات کشیشی و کلیسائی غیر ضروری است. کتاب مقدس باید به نحوی نوشته شود که برای عموم قابل فهم باشد تامردم با مطالعه آن، ایمان را در قلب خود احساس کنند. هرکس که به این درجه از ایمان رسید، می تواند کشیش خود باشد. او می نویسد:

«اگر مطالب انجیل را با چشم عقل بنگریم، غیر ممکن، بیهوده و بی معنی به نظر می رسد. چه چیز از این بی معناتر و غیرممکن ترکه مسیح درآخرین شب حیات خود، تن و جان خود را برای خوردن به ما بدهد که مرده ها در روز حشر دوباره برمی خیزند، که مسیح پسر خداوند در رحم مادری باکره نطفه می گیرد، به صورت مردی رشد می کند و مرگ شوم آوری را بر روی صلیب تحمل می کند.»

چون اقدامات و انتشارات لوتر، به نظر کلیسای روم، در حکم طغیان بر ضد مقدسات بود، پاپ حکمی صادر و لوتر راتکفیر کرد. امپراطور شارل پنجم را مامور اجرای حکم نمود. لوتر را محاکمه کردند و حکم توقیف او صادر شد. ولی فردریک شاهزاده که به شدت از او حمایت می کرد، لوتر را درقصر خود مخفی نمود. لوتر از فراغت خاطری که به دست آورده بود، استفاده کرد و کتاب مقدس را به آلمانی ترجمه نمود و در دسترس عموم مردم آلمان قرار داد. این اقدام لوتر، نه تنها کتاب مقدس را از انحصارکلیسا خارج کرد، بلکه باعث وحدت بیشتر مردم آلمانی زبان شد و آلمان ها بهتر توانستند مطالب کتاب مقدس را به زبان مادری خود بخوانند.

لوتر درسال ۱۵۴۶م، درگذشت. ولی اقدامات اصلاح طلبانه مذهبی او خیلی زود درسراسر آلمان و از آنجا به شمال اروپا رخنه نمود. پس از جنگ داخلی آلمان که به صلح اوگسبورگ (Augsburg) درسال ۱۵۵۵م منتهی شد، حقوق متساوی به تمام

فراد هریت اردوکیسای کاتولیك و لوتری داده شد. مذهب رسمی هرقسمت از المان، مذهب حکمران همان ناحیه تعیین و وظائف اسقف ها نیز برعهده حکمران همان نواحی واگذار گردید.

اصلاحات مذهبی درسایرکشورهای اروپا

اصلاحات مذهبی در سویس با شدت و درگیری های بیشتری آغاز شد. ولریخ زوینگلی (Ulrich Zwingli) (۱۵۳۱ - ۱۴۸٤م)، پیشوای رفرم مذهبی در شمال سویس، بر این عقیده بود که مسیحیان باید فقط بر طبق احکام کتاب مقدس عمل نمایند . هیچ تکلیفی برای انجام دستورات کلیسا که در کتاب نوشته نشده ست، ندارند. او دستور داد تمام صور و تمثال ها و صلیب هائی که در کلیسا ها بود بردارند. سرود هارا بدون موزیك بخوانند و آداب و مراسم عشاء ربانی را نیز موقوف کرد. به عقیده زوینگلی، راه اجراء عشاء ربانی آن است که هرمردمسیحی سعی کند حتی الامکان گفتار و کردار خود را با اعمال مسیحیان صدر مسیحیت منطبق نماید. از آداب و تشریفات به حد اقل اکتفا کند. نظام اموركليسا در هر محل باید دردست شورای روحانی منتخب از مردم همان محل باشد.

اجرای نظرات زوینگلی،در بعضی از شهر های سویس و کشورهای مرکزی اروپا موجب اختلافات شدید و جنگ بین کاتولیك ها و طرفداران زوینگلی شد. زوینگلی دریکی ازاین درگیری هاکشته شد. ولی عقاید اودرمحل باقی ماند و درجنوب سویس توسط فارل (Farel) و همکار فرانسوی او کالون(John Calvin) دنبال شد. کالون که از فرانسه فرار کرده بود،کتابی به نام «تعلیمات مذهب مسیح» نوشت که بعدها از مهم ترین کتب اصلاحی مذهبی به شمار آمد. و همین کتاب پایه ایجاد فرقه، پرس بی تارین ها (Presby Terianes) را تشکیل داد.

کالون توانست در رفتار و کردار مردم ژنو تأثیر فوق العاده ای نماید و آنان را به مردمی زاهد و خشک تبدیل، و جامعه ای به وجود آورد که با همکاری شورای شهر مستقلا امور مذهبی را اداره کند. همچنین پناهگاهی باشد برای کسانی که به علت اختلافات مذهبی از وطن خود تبعید و یا فرار کرده اند

دامنه، اصلاحات مذهبی که در آلمان توسط لوترودرسویس توسط زوینگلی و

کالون شروع شده بود، به سایر کشورهای اروپائی نیز سرایت کرد. پروتستان های فرانسوی، که به نام هوگو (Huguenuts) خوانده می شدند، با پیروی از طریقه کالون، کیسائی برای خود ترتیب دادند. کشیشان کاتولیک که متکی به دربار فرانسه بودند، شارل نهم را وادار کردند تا فرمان قتل عام پروتستان ها را در سنت بارتمو (St Barthelmo) صادر کند. دراوت ۱۵۷۳م. بیش از بیست هزار پروتستان را به قتل رساندند. چون سرداران فرانسوی از هوگتوها حمایت می کردند، درسال ۱۵۹۸ فرمان «نانت» صادر شد و آزادی عقیده و ایمان در دویست شهر فرانسه به پروتستان ها اعطا گردید. لیکن لوئی چهارده درسال ۱۶۸۵م. این فرمان را لغو و پروتستانیزم را غیر قانونی اعلام نمود. در زمان ناپلئون، پروتستان ها به آزادی کامل مذهبی دست یافتند.

مقارن انتشارموج اعتراضات مذهبی دراروپا، هلندتحت استیلای اسپانیا بود. سلاطین اسپانیا، از نظر تعصب شدیدی که نسبت به مذهب کاتولیک داشتند، مصمم شدند ازهرگونه انحراف مذهبی درهلند جلوگیری کنند.دوك آلوا (Duke of Alva) را که مردی قسی القلب بود، برای سرکوبی هلندی ها به آن سرزمین اعزام نمودند. مردم هلند به شورش برخاستند و جنگ بین حکومت و مردم مدت ها به طول انجامید. تا سرانجام، به استقلال کامل کشور هلند منتهی شد و مردم این سرزمین کیسای خودرا براساس عقاید مذهبی کالون بنیان نهادند.

درانگلستان، اصلاحات مذهبی به گونه دیگری آغاز شد.هانری هشتم که مایل بود از زن خود کاترین آراگون جدا شود، ازپاپ تقاضا کرد ازدواج آن دورا فسخ نماید. پاپ با این تقاضا موافقت نکرد و آن را غیر شرعی خواند. هانری هم به تهدید خود عمل نمود و رابطه خود را باکلیسای روم قطع کرد. پارلمان انگلیس بر این عمل پادشاه صحه گذاشت وتصویب کرد که رئیس روحانی کشور توسط خود پادشاه انتخاب گردد، واگر کسی ریاست روحانی منتخب ومنصوب پادشاه را انکارکند، خائن به مملکت شمرده شود. هنری از ارسال وجوه هنگفتی که همه ساله به روم فرستاده می شد، جلوگیری کرد. املاك و اراضی کلیساودیرهای راهبان راتصرف و بین اعیان انگلیس تقسیم کرد. کتاب مقدس رابه انگلیسی ترجمه نمود ودردسترس عموم قرار داد. مری که بعد از او به سلطنت رسید، زنی کاتولیك ومتعصب بود. او سعی کرد که انگلیس را دوباره تحت ریاست روحانی پاپ قرار دهد، ولی با مخالفت مردم مواجه شد و عده زیادی جان خود

را از دست دادند. پس از او الیزابت باپروتستان ها کنارامد و به موجب قانونی که در ۱۵۵۹م،ازتصویب پارلمان انگلیس گذشت،قرائت کتاب دعای عمومی (The Book of Common Prayer) درتمام کلیساهای انگلیس معمول گردید.

در این کتاب مبادی و اصول پروتستانیزم خلاصه گردیده و همین کتاب وعقاید مذهبی ان تا به امروز در انگلیس ادامه دارد.

وقتی مری، ملکه انگلیس، تصمیم به اعاده مذهب کاتولیك در انگلیس گرفت، عده زیادی از مردم انگلیس که طالب آزادی بیشتر مذهبی بودند،به اروپا گریختندو در سویس به تشکیلات کالون پیوستند. درزمان سلطنت الیزابت این عده به انگلیس باز گشتند و آموزش های خود را در مراسم عبادی به کار بردند. شارل اول پادشاه انگلیس، وقتی تصمیم گرفت که این جماعت را دراجرای مراسم، تابع کلیسای انگلیس کند و سلسله مراتب اسقف ها و کشیش ها را در اسکاتلند برقرار سازد، این عده به مخالفت با تصمیم پادشاه برخاستند و سوگند یاد کردندتاپای جان ایستادگی کنند. مباحثات سیاسی درپارلمان و منازعه بین زهاد (Puritans) و پادشاه،مدت ۲۰ سال از ۱۶۲۸ تا ۱۶٤۸ ادامه داشت تا بالاخره زهاد درجدال بر پادشاه فائق آمدند و شارل را دستگیر و درسال ۱۶٤۹ سر او را از تنش جدا کردند. «اولیورکرامول» پیشوای فرقه زهادتاپایان عمر (۱۶۵۸)بر انگلیس حکمرمای مستبد بود و در سال ۱۶۵۳ پارلمان را تعطیل و بر سر درآن آگهی کرد، «این خانه اجاره داده می شود». کلیسای زهاد با قدرت کامل در این مدت دائر بود و اساس «پرس بی تاریسم» در سکاتلند و امریکای شمالی رواج کامل یافت. باتجدید سلطنت و بازگشت شارل دوم به انگلیس، بنا به تصویب پارلمان، مسلك (زهاد) (Puritanism) به کلی از انگلیس طرد شد.

فرق دیگری از مسیحیت که برای خود پیروانی درگوشه و کنار دنیا دست و پا کرده اند عبارتند از:

آناباپ تیست ها (Anabaptistes) (دوباره تعمید یافتگان)

این فرقه غسل تعمید اطفال صغیر را مردود می شناسند و آن را یك تقلید کورکورانه می دانند و معتقدند که، هر مسیحی باید پس از رسیدن به سن بلوغ تعمید شود. خدمت سربازی و ورود در دوائر دولتی را از مظاهر ظلم می شمارند. در محاکم دولتی از قسم خوردن ابا دارند. فقط به گفتن آری و یا نه اکتفا می کنند.

طبقه کشیشان را مردمی ریاکار و منافق می دانند. تنها سنت و روش عیسی را سرمشق زندگی خود قرار می دهند. مراسم عبادی را درخانه های خود معمول و عشاء ربانی را به اسلوب اولیه حواریون انجام می دهند. این دسته قویا ایمان دارند که روزی عیسی سوار بر ابر ها به زمین بازخواهد گشت و بین مردم داوری خواهد کرد. بیشتر کسبه شهر ها و دهقانان پیرو این مسلک اند.

کویکرها (Guakers)

این جنبش مذهبی، دردوران جنگ داخلی انگلیس و سلطنت شارل اول، برعلیه تشریفات زائد کلیسا، به وجود آمد. مؤسس این فرقه،جرج فاکس (Georg Fax)، معتقد بود که دین مسیح، تنها قبول وتکرار یك سلسله مطالب و محفوظات و اعتقاد به انجیل نیست، بلکه پایه این دین باید بر اعتقاد قلبی و ایمان واقعی متکی باشد و وصول به این مرحله از ایمان نیز با رفتن به کلیسا و ذکر یك سلسله اوراد و ادعیه پیش ساخته و گوش کردن به سخنان کشیش، حاصل نمی شود. بلکه دل آدمی باید از نور ایمان روشن شود و این نور نیز در اثر خلوص نیت، از طرف خدا به قلب و وجدان شخص نفوذ می کند. خداوند هرکه را که بخواهد موردعنایت و محبت قرار می دهد. در این میانه،واسطه و وسیله و کشیش و مرد روحانی لازم نیست. این فرقه مخالف جنگ و قسم خوردن می باشند و رعایت مقدسات هشتگانه مذهبی را الزامی نمی دانند تکریم و تعظیم در برابر تصاویر و مجسمه ها در کلیسا را بت پرستی می پندارند، و می گویند که مردمؤمن باید، پس از دعاومناجات، خاموش و متفکر باقی بماند تا نور خدائی در دل او راه یابد. وقتی که نخست وزیرانگلیس، ویلیام پن (W Penn) ناحیه پنسیلوانیا در امریکا را به طالبان آزادی در اجرای مراسم مذهبی اختصاص داد، عده کثیری از کویکرها به این ایالت مهاجرت کردند.

Unitarians (طرفداران وحدت)

بنیانگذاراین فرقه طبیب اسپانیولی به نام میکائیل سروتس (Michael Servetus) بود. او به این اعتقاد رسیده بود که در کتاب مقدس مطلبی درباره تثلیث وجود ندارد و این عقیده کفر محض است. او عقیده به تثلیث را از ابداعات کلیسا و ترکیب خدای واحد،از اجزای سه گانه، پدر، پسر و روح القدس

رامحال می دانست. معجزات عیسی را تماماً انکار می کرد. مسئله باکره بودن مریم را نیز قبول نداشت. عقاید او موجب تحریک کاتولیک ها و پروتستان ها هردرگردید به طوری که وقتی به طورناشناس به ژنو رفت و مردم به هویت او پی بردند، او را زنده درآتش سوزاندند. مرگ سروتس موجب از بین رفتن عقاید مذهبی او نشد و طرفدارانش هنوز در لهستان و کشورهای مجاور آن به سر می برند.

مورمونیسم Mormonism

در سال ۱۸۲۰ میلادی،یکی از اهالی ایالات متحده امریکا، به نام ژوزف اسمیت (Joseph Smith)،فرقه جدیدی از مسیحیت به نام مورمونیسم را پایه گذاری کرد. کتاب مقدس جدیدی، به سبک تورات و انجیل، با اسامی ابداعی نوشت و آن را گفتار خدا، تعالیم عیسی - مسیح به نفیت ها (Nephites) نامید. در مقدمه، کتاب مورمون می نویسد: «کتاب مورمون، کتاب مقدسی است، همانند تورات یهود. پی کتاب گفتار و اعمال خدا است با مردم قدیم امریکا و همانند تورات حاوی تعلیمات ابدی انجیل است که توسط انبیای متعددی، از طریق وحی و الهامات پیغمبر به،نوشته شده است.

مورمون ها عقیده دارند،که تورات تنها کتاب مقدسی نیست که بر فرزندان اسرائیل نازل شده، بلکه خداوند به سایر مللی که در شمال و جنوب، شرق و غرب ویا در جزایر درافتاده اقیانوس ها ساکنند نیز کلام خود را نازل می کند:

«من به یهود سخن گفتم وآن ها نوشتند من به نفیت ها (Nephites) سخن گفتم و آنها نوشتند من به سایر قبایل نیز سخن خواهم گفت و آنها خواهند نوشت.» نفیت ۲ - ۲۹

«کتاب مورمون» داستان زندگی دسته، دیگری از فرزندان ابراهیم و اسمعیل و آمدن آنها به امریکاست. داستان مهاجرت لهی (Lehi) وزن او ساریا (Sariha) از اورشلیم به طرف آب های بزرگ که توسط نفی (Nephi) پسر لهی، نوشته شده است. داستان قوم های بسیار قدیم، داستان یهودیانی که در ۶۰۰ سال قبل از میلاد از اورشلیم به امریکا مهاجرت کردند و به دوملت نفیت ها (Nephites) و لامانیت ها (Lamanites) تقسیم شدند. دسته ای دیگر از قبایل یهود، به نام جاردیت ها (Jardites)، خیلی زودتر از این تاریخ، ودر زمانی که خداوند خدا زبان مردم بابل را

مغشوش کرد تاسطور یکدیگر را درک نکنند، به امریکا مهاجرت کردند. پس از هزاران سال عامی این مردم از بین رفتند. تنها لامانیت ها باقی ماندند؛که اجداد سرخپوستان امریکا هستند.

مهم ترین قسمت «کتاب مورمون» تعلیمات مذهبی شخص عیسی است که پس از مصلوب شدن دراورشلیم و صعود به آسمان ها،به نفیت ها آموزش داد. عیسی فلسفه و اصول انجیل و راه دست یابی به ارامش و صفای دنیوی ورستگاری اخروی را در امریکا به نفیت ها آموخت

خلاصه تعلیمات عیسی و سخنان انبیاء توسط مورمون (Mormon) ، نبی و تاریخ نویس، جمع آوری و بر روی الواح طلائی نقش شد. مورمون،الواح طلائی رابه پسرش مورمونی (Mormoni) سپرد. مورمونی نیز کلامی چند برآن افزود و الواح طلائی را درمحلی در تپه های کوموراه (Cumorah) پنهان کرد. در ۲۱ سپتامبر ۱۸۲۳ م،مورمونی، به هیئت روحانی مقدس، در رؤیا بر نبی ژوزف اسمیت ظاهر شد و به او تعلیمات لازم برای دستیابی به الواح طلائی و ترجمه، نوشته ها به انگلیسی را داد. ژوزف اسمیت،پس از پیدا کردن الواح، آن ها را به کمک الهامات غیبی به انگلیسی ترجمه کرد.

کانون تعلیمات مذهبی مورمونیسم راعیسی و اثبات این مطلب که عیسی،همان مسیح موعود درتوراه است، تشکیل می دهد.

ژوزف اسمیت درسال ۱۸٤٤درحمله مخالفان مذهبی کشته شد. ولی درسال ۱۸٤۷در زمان دومین رهبراین فرقه، بنجامین یونگ (Benjamin Young) (۱۸۰۱ - ۷۷م) مورمونیسم توانست درناحیه سالت لیک سیتی(Salt Lake city) تشکیلات و دستگاه مفصل تبلیغاتی برای خود دست و پا کند. امروزه کلیسای مورمون ها به نام «کلیسای مقدسین متاخر عیسی - مسیح» (The Church of Jesus Christ of Latter - Day Saints)دارای بیش از ۳ میلیون پیرو می باشد که دو میلیون ان درخاک امریکا ساکن اند

فرق دیگر مسیحی:

از قبیل متدیست (Methodists)پنتاکوستها (Pentecostes)، و زهاد (Pietism) و ارتش نجات بخش (Salvation Army) با عقایدی کم و بیش مشابه

عقایدسایرمسیحیان، وجود دارند. امّا ورای اختلافات ظاهری، تمام این فرق در قبول نکات زیر مشترک هستند:

عیسی را خدائی دانند،که به صورت بشری برای پاک کردن گناه اولیه انسان به زمین نازل شدوپس ازآن که به دست قوم یهودبه صلیب کشیده شدبه آسمان ها صعود نمود. عیسی برای برقراری حکومت خدا واجرای دستورات او، باردیگر به زمین خواهد آمد. تمام فرق معتقدبه وجودکلیسابه عنوان محل پرستش و یا اجتماع افراد برای درک اراده خدائی باشندو کتاب مقدس راعالیترین و بزرگترین سند مذهبی و اجرای مفادآن وتشریفات مذهبی رابرای ایجادو ادامه حیات اخلاقی، ضروری می دانند.

بخش چهارم   محمدودین اسلام

بخش چهارم

محدودین اسلام

فصل اول:

نگاهی به شبه جزیره عربستان واعتقادات اعراب مقارن ظهور اسلام

شبه جزیره عربستان، درمیان شبه جزیره های جهان، ازنظرمساحت، بزرگترین شبه جزیره است. در شرق و جنوب و غرب، خلیج فارس، اقیانوس هند و دریای سرخ این جزیره را در برگرفته اند. حدشمالی آن خط فرضی است که ازخلیج عقبه در دریای سرخ،تا مصب اروندرود در خلیج فارس امتداد دارد.

با آن که جزیرة العرب از سه طرف به دریاها می پیوندد، آب و هوای دریائی نمی تواند از شدت گرمای آن بکاهد و بر خشکی زیاده از حد آن چیره گردد. بخار آبی که از دریاهای اطراف بر می خیزد،کمتر به قسمت های میانه آن می رسد. بخش باختری این سرزمین سند و مشرف بر کرانه های دریای احمر است و رشته کوه های پیوسته از بلاد شام تا یمن ادامه دارد که اعراب به آن، کوه های «سراة» می گویند. حد متوسط بلندی آن ۵۰۰۰ پا و بلندترین نقطه آن در یمن، ۱۲۳۳۶ پا ارتفاع دارد. شیب بسیار تند و سخت آن در کرانه های بحر احمر، تخته سنگ های متفرق بسیاری را به وجود آورده که مانع نزدیک شدن کشتی ها به ساحل است. سراشیبی به طرف خلیج فارس ملایم و طولانی است و بیشتر این قسمت از جزیرة العرب از دره ها، دشت ها و بیابان های خشک و ریگزارهای متحرک تشکیل شده است.

بعضی از قسمت های حجاز به فراوانی آب و حاصلخیزی خاک مشهورند، از جمله روستای خیبر،که آن را بهترین روستای عرب می دانند. ولی در سایر قسمت ها، زمین برهنه مستقیماً زیرتابش اشعه، آفتاب و دگرگونی های جوّی قرار می گیرد. چون باران نمی بارد و گیاهی نمی روید، خاک خشک می شود،و رفته رفته دراثرتابش آفتاب سوزان، به ذرات بسیار ریز تبدیل می گردد و باد آن ها را به آسانی جا به جا می

کند. وقتی سرعت باد افزایش یافت،لایه های رویی از جا کنده می شوند و لایه های زیرین مراحل پوسیدگی و ریزشدن را آغاز می کنند و بعد متحرک می شوند. ریگ روان، ثروت شوم خود را بر گیاه و درختان باقی می گذارد. بیش از یک سوم جزیرة العرب را بیابان های الربع الخالی تشکیل می دهد،که حتی اعراب بومی نیز از ورود به عمق و نواحی آن بیم دارند. در جنوب ربع الخالی، ناحیه پرباران یمن قرار گرفته و سرزمینی است که نزد یونانی ها، ایرانی ها و رومی ها،به علت داشتن ادویه و صمغ عربی،شهرت بسیار داشته است.

دانشمندان، بنا به جهات متعدد که قسمت اعظم آن زبان، خصائص جسمانی از قبیل رنگ مو، ریش انبوه، رنگ تیره چهره و شکل اسکلت سراست، تمامی اقوامی را که در زمان های مختلف در سرزمین های عربستان تا آسیای صغیر زندگی می کرده اند،از جمله یهود، شامی ها، بابلی ها، وآشوری هارا جزو نژاد سامی می دانند.

صدها سال قبل از تولد عیسی، اعراب درشمال خط فرضی از کرانه های باختری رود فرات تاپیرامون صحاری فلسطین و شامات، شبه جزیره سینا و کناره های باختری دریای احمر،اقامت داشتند. این همان سرزمینی است که نویسندگان یونانی، لاتینی و عبری آن را مسکن اعراب می خواندند. هرودت مورخ یونانی (۴۸٤ – ٤۲۵ ق م) در کتاب تاریخ خود، لغت عرابه (Arabae) را به سرزمین های خاور رودخانه نیل و طور سینا اطلاق می کند و اقوام ساکن این نواحی را که با بیابانگردی روزگار می گذرانند، عرب می خواند.

نام عربستان، تا قرن نهم قبل از میلاد عیسی، در هیچیک از تواریخ قدیم دیده نمی شود. شاید عربستان و اعراب در تاریخ ملل و تمدن آن دوران تاثیری نداشته و به علت وضع طبیعی آن، کمتر کشورگشائی زحمت ورود به این سرزمین خشک را به خود می داده است. شاید نخستین متنی که درآن واژه عرب برهمه مردم جزیرة العرب اعم از شهرنشین و بیابانگرد اطلاق شده،و زبان مردم این سرزمین را عربی نامیده است، قرآن باشد. (فصلت ٤٤ – رعد ۳۷ و احقاف ۱۲).

غالب مورخین و محققین اسلامی تاریخ عرب را،به غلط،به دوفصل جداگانه، عرب جاهلیت، و اعراب مسلمان تقسیم می کنند و حدفاصل این دو دوره از عرب را خط بارز ظهور اسلام می دانند.

اصطلاح «دوره جاهلیت» با پیدایش اسلام بوجود آمد و درقرآن درسوره های

آل عمران، مائده، احزاب، و الفتح از این واژه استفاده شده است. از آنجا که این سوره ها تماما سوره های مدنی هستند، به تحقیق می توان گفت که پیدایش این اصطلاح در ادبیات عرب بعد از هجرت محمد از مکه به مدینه صورت گرفته و مسلمانان از آن تاریخ به بعد از این اصطلاح استفاده کرده اند. هر روز از راه تعصب و ایمان و یا برای خودنمائی و اظهار فضل، در راه زدودن تمدن عرب قبل از اسلام گام برداشته اند، تا آن را به صورتی در آورده اند که عموم مردم، اعراب قبل از پیدایش اسلام را به عنوان مردمانی وحشی، خونخوار، نادان و بی خرد و دور از هرگونه انسانیت و تمدن پذیرفته اند.

برای ملل و افراد و نظامات اساسی و حتی مذاهب همیشه به تدریج صورت می گیرد. وصول به مدارج عالی تمدن، قبل از طی درجات پائین تر، امکان ندارد. در ساختمان و یا نوسازی هر تمدنی، همیشه از مصالح موجود در محل، مصالحی که برای ساختن تمدن های پیشین به کار رفته بوده، استفاده می شود. این حقیقت مسلم درباره تمدن اعراب قبل و بعد از ظهور اسلام نیز صادق است. چگونه می توان پذیرفت که فقط درطی چندسالی که از شمار انگشتان دو دست تجاوز نمی کند، عرب بدوی غارتگر آدم کش و عاری از هرگونه حس بشردوستی و انسانیت، فقط باگفتن جمله لا اله الاالله به انسانی متمدن و بشر دوست تبدیل شده باشد. البته او دیگر بت نمی پرستید. ولی تنها ترک بت پرستی، دلیل خروج از جاهلیت و ورود به مدارج عالی تمدن نیست. قدرمسلم، اعراب قبل از اسلام از یك رشته ادبیات عالی و تمدنی که در اثر همجواری و تجارت با دنیای متمدن آن روز حاصل شده بود، برخوردار بودند. عربستان یکی از راه های مهم تجاری بین شرق و غرب محسوب می شد. نخستین عاملی که در صدد زدودن تمام محاسن اعراب برآمد، خود اسلام بود که به مخالفت با تمام ارزش های اجتماعی اعراب اجداد خود برخاست و کوشید تا سیستم اجتماعی موجود را دگرگون و شیوه جدیدی را در حکومت و اجتماع عرب پایه گذاری کند. اسلام، همه کاستی ها و بدی ها را به سیستم اجتماعی عرب قبل از اسلام نسبت داد و سعی نمود همه، آثار نیك و بد آن را یکسره با هم نابود سازد. ولی درپایان و باتوجه به اصلی که دربالا گفته شد، خود مفهوم تمدن دوران جاهلیت شد و برای اینکه خودرابااعتقادوباورهای مردم تطبیق دهد و رنگ و بوی عربی به آن جدید ببخشد، به ناچار تعداد کثیری از سنت ها، عرف وعادات وحتی خرافات همان عرب جاهلیت را به صورت وعنوان احکام و

دستورات الهی درقران تثبیت کرد.

عرب بعد از پیدایش اسلام، همان عرب قبل از ظهور اسلام،با همان خصوصیات نژادی، صفات موروثی و عقاید سنتی بود. او نیز مانند عرب قبل از پیدایش اسلام برای بوسیدن سنگ سیاه به مکه می رفت و همان کلماتی را که اجداد او به هنگام طواف کعبه ادا می کردند، با اندکی تحریف، به زبان می آورد. عرب مسلمان،همان عرب غارتگر قدیمی بود که قوافل را دربیابان ها چپاول می کرد، زنان و کودکان بیگناه را به اسارت می گرفت و دربازار برده فروشان در مقابل دریافت وجه می فروخت. تنها شیوه عمل، بعد ازپیدایش اسلام، تغییر کرد و به جای حملات انفرادی ویا چند نفری، به صوردسته جمعی و به صورت یک قوم مبادرت به قتل و غارت می کردند.

تاریخ عرب قبل از اسلام و یا به اصطلاح غلط محققین اسلامی، تاریخ عرب جاهلیت،که توسط مورخین اسلامی نوشته شده، عبارت ازیک سلسله خبارساختگی و داستان هائی است که برای رجز خوانی و برتری قبیله ای بهم بافته شده و یا برای ارتقاء مقام اسلام، کوشش شده است تا ارزش های حقیقی عرب قبل ازاسلام به صفر تنزل داده شود. به همین دلیل،اخبار و روایات و نوشته ها و آثار نویسندگان اسلامی پیرامون تاریخ عرب قبل از اسلام قابل اطمینان نیستند و هیچیک از نوشته های مورخین یونانی، رومی و یا کتاب مقدس یهود آن ها را تأیید نمی کند. اعراب عادت به ثبت وقایع نداشتند،بلکه رویداد هارا میان خود نگهداشتند و گوش می کردند و حوادث مهم را درائر تکرار از بر می کردند. از آنجا که حافظه دارای توان محدودی است، در اثر مرور زمان و دهان به دهان شدن اخبار، تحریف بسیاری در اصل خبر وارد می شود و بسیاری از نکات اصلی خبر یا به کلی از یاد می رود،و یا به نحوی تغییر ماهیت می دهد که با اصل خبر و یا حادثه کمتر شباهتی دارد. زبان عرب قبل از اسلام نیز زبان واحدی نبود. هرطایفه و یاقبیله ای واجد لهجه، مخصوص به خود بود و به زبان های معینی، سبئی، حمیری، صفوی، ثمودی و لحیانی تکلم می کردند که با یکدیگر و با زبان قرآن تفاوت بسیار داشتند.

خصوصیات اقلیمی و ویژه گیهای جغرافیائی،موجب به وجود آمدن قومی کاملا متفاوت از اقوام سایر نواحی مجاور گردیده بود. اندیشه نابابکردی، روحیه فردگرائی، خودرائی، میل به استبداد و عدم اطاعت از حکومت مرکزی و پیکارهای دائم قبیله ای،از جمله پدیده های وضعیت جغرافیائی این سرزمین بود.

عرب،ذاتاًموجودی است مادی و به همه چیز از دید منافع این ن می نگرد.
عرب،محلی برای بیان عواطف بشر دوستانه ندارد. همه از هم انتظار خیانت و خشم دارند هرعملی که غرور اورا جریحه دار کند و در او احساس فرودستی پدید آورد، جرمی نابخشودنی می داند. در نظر عرب بیابانی، تنها منطق قابل قبول، زور بود که در برابر ان یا سر فرود می آورد و یا دیگران را می کشت و غارت می کرد عرب بیابانی،نه خوبی را فراموش می کرد و نه بدی را از خاطر می برد. برای هر امر ناقابلی بر افروخته می شد و آنجا که پای شرافت خود ویا قبیله اش در بین بود، از شمشیر دوری می جست و اگرمی توانست بیدرنگ حساب فیمابین را تصفیه نماید و انتقام گیرد خشم خود را فرو می برد، کینه خود را پنهان می داشت و درپی فرصت می نشست. عرب عاشق آزادی درهوای سوزان صحرا بود. زندگی عرب کم عمق، مادی و خرفه پرست در سه چیز خلاصه می شد؛ زن، شراب و قتل و غارت.
عرب بیابانی، تنها دراندیشه یك چیز بود؛ باران و چراگاه. بحران زندگی او از نیامدن باران و کمی چراگاه سرچشمه می گرفت. تا هنگامی که زمین از سر سبز و خرم و دام او سیر بود، پروائی نداشت که در جهان خارج چه می گذشت باران را رحمتی از جانب خد می دانست و وقتی دوران خشکسالی به درازا می کشید،خصه در ماه های حرام که غارت اموال دیگران نیز بر او ممنوع بود، به درگاه خدایان شیون و لابه می کرد و با تضرع و زاری از آنان طلب باران می نمود و برای این کار،نمازها و ادعیه خاص تهیه شده بود که یکی از ان ها نماز «استسقا»، است،که هنوز درباورهای مسلمانان باقی مانده و برای برگذاری آن مردم به «مصلی» می روند.
عرب بدوی بسیار سرکش و خونخوار، نسبت به دیگران بی رحم و سنگدل، متکبر و مغرور و شیفته و مشتاق افسانه ها و اساطیر قهرمانی بودند. برای امرار معاش،هرگونه سختی را تحمل می کردند. به واسطه داشتن همان صفات ذاتی و میل شدید به قتل و غارت اموال دیگران بود که در صدر اسلام در ردیف بهترین و رشیدترین سپاهیان دنیای آن روز قرار گرفتندو با سرعت همسایگان مقتدر خود را از پای درآوردند.
عرب قبل از اسلام،مانند هرملتی،دارای امتیازات مخصوص خود بود در ذهن ین قوم، ازفلسفه یونان، قانون روم وماديات صنعت وعلم خبری نبود. ولی درمقابل، سرشت عصبی آنان، تیزهوشی و سرعت انتقال خارق العاده ای را به وجود آورده بود

عرب مردی بدیهه گو و حاضر جواب بود. تمام هوش و خلاقیت او در صحرایی، شعر و پاسخگوئی متمرکز شده بود و حافظه ای بسیار قوی داشت. چون رسم نوشتن در عربستان متداول نبود، به ناچار تمام وقایع را به حافظه می سپرد و در اثر تکرار، حافظه همیشه درحال تمرین بود. عرب بیابانی به سرنوشت اعتقاد کامل داشت و هیچ گاه شخصاً در راه بهبود زندگی خود قدمی برنمی داشت. همه بدی ها و خوبی ها را از سرنوشت خود و از طرف خدایان تصور می کرد. حتی شهر نشینان نیز واجد همین خصوصیات و صفات نژادی بودند. شهر نشینان در حقیقت، حد فاصلی بین عرب بیابانی و شهرنشینان ممالک پیشرفته آن زمان از قبیل عراق و شام بودند. اینان نیز از کشاورزی گریزان بودند و تنها روی برآن ها تسلط داشت.

یکی ازخصوصیات بارزاجتماعی این دوره ازتمدن عرب،شیوه برده داری بود که پس ازظهور اسلام وحملات پیاپی مسلمانان به قبایل وباکشورهای همجوارافزایش تعداداسرای جنگی که به عنوان برده به خدمت درمی آوردندویادربازاربرده بردہ فروشان می فروختند، شیوع بیشتری یافت. بردگان چون زمین ودرختان باردار،ملک خصوصی شخص محسوب می شدند که درخانه به عنوان خدمه بدون دریافت دستمزدی مشغول خدمت بودندویادرتولیدات کشاورزی و دامداری به کار گرفته می شدند. مالکین حق داشتند با کنیزان خود هر موقع که مایل باشند همخوابه شوند. محمد نیز تعدادی از این قبیل کنیزان همخوابه در خدمت خود داشت. خرید و فروش برده یکی از مشاغل پردرآمد اعراب بود. اسلام نه تنها این حرفه کثیف و استثمار انسان از انسان را نهی نکرد، بلکه باابقای این سنت ما پسند پیشین، به برده داری و برده فروشی رونق بیشتری داد. تا قرن ها پس از ظهور اسلام، اعراب در سراسر دنیای برده فروشی از بزرگترین تجار این حرفه محسوب می شدند.

اعراب قبل ازپیدایش اسلام، ازحیث مذهب وخدایان مورد پرستش با هم اختلاف بسیار داشتندوتعدادخدایان درجزیرة العرب کمترازخدایان موردپرستش روم ویونان و مصرنبود تعدادی یهودی ومسیحی نیزدرنقاط مختلف جزیرة العرب زندگی می کردند

عرب دیوانه وار شیفته پرستش سنگ و بت بودند. هرکس که می توانست پرستشگاهی برای خود بنا و یا بتی سرپا می کرد. آنان که استطاعت ساختن بتکده ای را نداشتند، سنگی در مقابل حرم،ویاهرمحلی که می پسندیدندومقدس می پنداشتند، نصب می کردند و به طواف ان می پرداختند، همانگونه که به دور کعبه و حجر لاسود

عادت به طواف داشتند.

بت های اعراب برسه نوع بود:

صنم - که به شکل انسان از چوب ساخته شده بود.

وثن - که به هیئت انسان از سنگ تراشیده شده بود.

نصب - سنگی بود که شکل معینی نداشت

هریك ازاعراب صنم و یا نَصَبی در خانه داشت و هروقت که از خانه بیرون می رفت و یا به خانه باز می گشت، به دور آن طواف می کرد و برای مسافرت از آن اجازه می گرفت و بازآن را باخود به همراه می برد. هرگاه عربی به مسافرت می رفت، در هر منزلی که فرود می آمد، چهارسنگ ازمیان سنگ های بیابان انتخاب می کرد سنگی که از همه زیباتر و صاف تر بود،به عنوان خدای خود بر می گزید و از سه سنگ دیگر به عنوان پایه برای دیگ غذاخوری استفاده می کرد و وقتی که کوچ می کرد، سنگ ها را به دور می انداخت و در منزل بعد همین عمل را تکرار می نمود. بعضی از موقع سنگ ها را به رویهم می چید و دربرابر آن گوسفندی قربانی می کرد.

حجرالاسود،به منزله نَصَب تمام اهالی مکه بود. در موقع خروج یا ورود به شهر به دور آن طواف می کردند. خود محمد نیز قبل از بعثت به همین روش عمل مینمود. قرآن قداست حجرالاسود را تثبیت نمود. درحدیث آمده است:

«الحجر یمین الله تعالی فمن مسحه فقدبایع الله»

حجر لاسود دست راست خدا است هرکس بر آن دست نهد،باخدا بیعت کرده است.

حجرالاسود از این نظر که نظیری درتمام سرزمین عربستان نداشت، از احترام خاصی دربین اعراب سنگ پرست برخوردار بود و هنوز نیز مورد پرستش تمام مسلمین جهان است. شاید دردنیا کمتر شیئی بتوان یافت که تا این درجه از نظر مردم متبرك و درطول قرن ها،قداست خود را حفظ کرده باشد.

محققین اسلامی می نویسند،که این سنگ دراصل به سفیدی مانند برف بود و آدم بوالبشر آن را از بهشت با خود به زمین آورد و در ساختمان کعبه به کار برد. طوفان نوح ساختمان کعبه را ویران کرد و سنگ درنزدیکی کوه ابوقبیس افتاد و مخفی شد تا آن که ابراهیم مأموریت ساختمان کعبه را یافت و سنگ را در آن بنا نهاد. بگفته، علامه مجلسی در کتاب «حیوة القلوب»، سنگ سفید دراثر مالیدن دست های کافران سیاه شد و به رنگ امروزی درآمد.

حقیقت این است،که گروهی از اهل قلم از اشتیاق وافر مردم برای وقوف به عار افرینش، خلقت زمین وآسمان و چگونگی بوجودامدن بشر، سوء استفاده کرده اند و به نام قرآن وبانوراه، به افسانه سازی پرداخته وبافته های خرافاتی خودرا به مردم ساده لوح فروخته اند. به طوری که غالب کتب تفسیر قرآن و تاریخ اسلام،مملامال از این افسانه ها و داستان های کودکانه، بی بنیاد است.

سنگ سیاه و یا به اصطلاح عرب «حجرالاسود»، احتمالا یکی از شهاب های آسمانی بوده که در قرون پیشین به زمین سقوط کرده است. این سنگ به رنگ قهوه ای سیر مایل به سیاهی شفاف است. قطر آن در حدود یك وجب می باشد عرب سنگ پرست که نمی توانست نظیری برای آن در تمام جزیرة العرب پیدا کند، دیوانه وار به پرستش آن پرداخت و معبدی به نام کعبه برای آن بنا نهاد. در زمان عبدالله ابن زبیر، سنگ در اثر عوامل جوی شکست و سه پاره شد و خرده هائی نیز از آن جدا گردید. عبدالله فرمان داد تا پاره های سنگ رادرورق های نقره ای محکم بهم بپیوستند ولی چندی بعد گیره های نقره ای سست شدند و بیم آن می رفت که سنگ به کلی متلاشی گردد. درسال ۱۸۹هـ، هارون الرشید فرمان داد تا قطعه سنگ را سوراخ کنند، نقره در سوراخها بریزند و به یکدیگر متصل نمایند.

حُجاجی که همه ساله به مکه می روند، بنا بر سنت محمد، هنگام زیارت و طواف به دور کعبه،سنگ را می بوسند و یا لمس می کنند و درصورت کثرت جمعیت و عدم امکان دسترسی به خود سنگ، در طواف هفت گانه از محل سنگ شروع می کنند و آنقدر خیره به آن نگاه می کنند تا درگردش طواف از نظر محو گردد و در دور بعدی همین عمل را تکرار می کنند.

کعبه معبدی بود متعلق به همه، اعراب و بگفته، ابن کلبی،اولین کسی که بتی درخانه کعبه جادادعمر بن لحیّ رئیس بنی خزاعه بود،که پس از پیروزی بر قبیله جرهم پرده داری کعبه را به عهده گرفت. چون به بیماری سختی مبتلا شد، برای استحمام در چشمه آب گرم معدنی به شامات رفت و در مراجعت بتهائی با خود به مکه آورد.

قدیمی ترین بتی که اعراب می پرستیدند، مناف بود و اعراب برای تیمن، پسران خود را عبدمناف نامگذاری می کردند. این بت در کنار دریا، در میان راه مدینه به مکه قرار داشت و مورد پرستش قبایل اوس و خزرج بود. هرکس که در مکه و مدینه و یا حوالی این دو شهر منزل داشت،به این بت تعظیم می کرد مردم قـبیل

وس و خروج پس از طواف به دور کعبه و بوسیدن حجرالاسود، زمانی حج خود را تمام شده می دانستند که دربرابر منات سرخودرا می تراشیدند. منات تا سال هشتم هجری که به دست علی ابن ابیطالب سرنگون و نابود شد، هنوز مورد پرستش بود. از جمله غنائمی که به دست علی افتاد، دو شمشیر بود که یکی را «مخدم» و دیگری را «رسوب» می نامیدند و آن ها را حارث ابن ابی شمر غسانی به منات هدیه کرده بود عده ای دیگر زمورخین معتقدندکه این دو شمشیر برگردن «فلس»، بت مورد پرستش قبیله «طی» بوده و شمشیر معروف ذوالفقاریکی ازاین دو شمشیر است (۱).

لات در طائف قرار داشت و پرستش آن بعد از منات شروع شده بود. پرده دری لات که تکه سنگ چهارگوشی بود، باقبیله «ثقیف» بود. بنائی نیز بر روی آن ساخته بودند. اعراب ازنظراحترامی که برای این بت قائل بودند، اولادان خودرا به نام های «زیدلات» و «تیم لات» می نامیدند. این بت نیز پس از فتح مکه به دستور محمد به دست «مغیرة بن شعبه»، درهم شکسته و نابود شد. پس از این دو بت، بزرگترین بت اعراب «عزی» بود. قرآن درسوره نجم ازهرسه این بتان نام می برد. اعراب اولاد ن خود را به نام عبد لعزی می نامیدند. عزی دروادی نخله شامیه در سر راه عراق به مکه قرار داشت. قبه ای نیز بر روی آن بنا نهاده بودند. این بت که از سه درخت تنومند تشکیل می شد، موردپرستش و ستایش تمام اعراب بودو نزدقبیله قریش بزرگترین بت محسوب می شد. قریش برای عزی حرمی قرارداده بودوآن را همانندحرم کعبه محترم می داشت. درکشتارگاهی که برای تغذیه قربانی ساخته شده بود، زائران قربانی های خودرا می کشتندوگوشت قربانی را میان کسانی که حضور داشتند تقسیم می کردند. برای نذر و طلب حاجت،مقداری ازالبسه و سلاح های خود را به این بت می آویختند. به طوری که ابن کلبی در «الاصنام»از قول کسانی دیگر از محمد نقل می کند، خودمحمد نیز درعهد

---

۱. عروة بن سعد شمشیر ذوالفقار را متعلق به «منبة بن حجاج» می داند که در جنگ بدر به غنیمت مسلمانان شد. مجلسی دربحارالانوار می نویسدکه ذوالفقارعلی رازآسمان محمد و اب دادند. این شمشیربه امرخداوندازآسمان به زمین انتقال یافت وبه اختیارعلی بن ابیطالب قرارگرفت.

جاهلیت گوسفندی جهت تعظیم و احترام درمعبد عزی قربانی کرده است. محمد درسال فتح مکه، خالدبن ولید را به سوی دره فرستاد تا هر سه درخت را قطع کند. خالد پرده دار عزی را کشت و درختان را قطع کرد.

علاوه بر سه بت مورد پرستش اعراب که در خارج از مکه بودند، در درون کعبه نیز بت های فراوانی به تدریج گذاشته شده بود. به طوری که مورخین اسلامی می نویسند، در زمان فتح مکه به دست محمد، درکعبه ۳۶۰ بت بزرگ و کوچک وجود داشته است که از همه بزرگتر «هُبَل» بود که از عقیق سرخ به هیئت یک انسان ساخته شده بود. چون دست راست او شکسته شده بود، دستی از طلا برای آن ساخته بودند. در داخل کعبه روبروی هُبَل هفت عدد تیر قرار داشت که اعراب درکارهای مهم، با آن ها تفأل می کردند. دیگر از بتان معروف مورد پرستش اعراب «ود- سواع - یغوث - یعوق و نسر بودند». قرآن درآیات ۲۲ و ۲۳ سوره نوح از آن ها یاد می کند و آن ها را منسوب به زمان نوح می داند که مورد پرستش اقوام آن زمان بوده است (۱).

دیگر بت های معروف قبائل مختلف عرب عبارت بودند از :

ذوالشری	که موردپرستش		قبیله			ازدبود.
اقیصر	.	.	.	.	.	قضاعه،لخم وعامله بود.
نهم	.	.	.	.	.	مزینه بود.
عائم	.	.	.	.	.	ازدالسراة بود.
فلس	.	.	.	.	.	طی بود
عمیانس	.	.	.	.	.	خولان بود.

اساف و نائله مرد و زنی بودند از قبیله جرهم و وقتی که برای گذراندن حج به مکه روی آوردند، دردرون خانه ای، خلوتی یافتند و درحریم حرم عشق ورزیدند، در دم مسخ شدند. مردم،مجسمه مسخ شده آنان را بیرون آوردند و جایگاهی برای استقرار

---

۱ - قرآن در باره این که چگونه این بتان از طوفان نوح به سلامت جسته و در عربستان دوران محمد مورد پرستش قرارگرفته اند، توضیحی نمی دهد. ولی آنچه منطقی به نظر می رسد. سبب که محمد در موقع خواندن آیات ۲۲ و ۲۳ از سوره نوح درحافظه خود درجستجوی نامی بوده تا برای تحکیم سخن درآیات مذکور بگنجاند و این نام ها اولین اسامی بودند که به خاطراوخطور نموده اند

و پرستش آنان اختصاص دادند. مجسمه یکی چسبیده به کعبه و دیگری در جایگاه زمزم بود. بعداً مجسمه اساف را برفراز صفا و نائله را بر بلندی مروه قرار دادند و هرکس که برای حج به مکه می آمد، گوسفند و یا شتری در برابر آن ها قربانی می کرد.

به طوری که ابن کلبی در کتاب الاصنام می نویسد، بعضی از قبایل عرب که در نواحی عراق در سوریه سکونت داشتند، ستاره پرست بودند و عده ای آفتاب را به عنوان خدای خود پذیرفته بودند. قبایل «کنانه» پرستش ماه می کردند. قبیله «جذام» ستاره مشتری و قبیله «طی» ستاره سهیل و قبیله «قیس» ستاره شعرا را خدا می دانستند.

در دوران قبل از پیدایش اسلام،اعتقاد به الهامات غیبی و وحی و حتی سخن گفتن از آسمان در بین اعراب شایع بود. کاهنان،کسانی بودند که از «رئی» الهام می گرفتند و از غیب خبر می دادند. عراف،به کسانی اطلاق می شد که خود را نزدیک ترین فرد به الله می دانستند و از آینده خبر می دادند. فال بینی ، ساحری و پزشکی حرفه آنان بود و در مقابل دریافت هدیه ای از ارباب رجوع، عباراتی مسجع و مقفی، در پیچ و مبهم که به هرطریق قابل تعبیر و تأویل بود ، به آنان تحویل می دادند و آن ها را وحی الهی می گفتند. به همین دلیل،وقتی که محمد ادعای نبوت کرد و گفت که آیات قرآن از طریق وحی الهی به او الهام می شود، زمینه برای قبول این ادعا فراهم بود و اعراب مکه تردیدی در نزول وحی به خود راه ندادند. فقط اعتراض می کردند که چرا وحی به آنها نازل نشده است.

دیگر از اعتقادات مذهبی اعراب قبل از اسلام، توتم پرستی بود. چنانکه گفته شد،بنا بر عقیده برابن باوراستواربود که یك جانور،یك گیاه ویاهر شیئی محسوس دیگری به عنوان پدروبوجودآورنده قبیله پذیرفته می شد. افرادقبیله خودرا فرزندان آن توتم می دانستند و معتقد می شدند که توتم آن قبیله، نگاهدارنده و مدافع آن است. اعراب در نامگذاری پسران، بردگان، اموال و حتی خود قبیله، رسم توتم پرستی را رعایت می کردند و برای آنها اسامی را که به فال نیك می دانستند، انتخاب می کردند. مثلا نام های کلب، کلیب، سعدویا نام جانوران سبع برای ترساندن دشمنان چون، اسد، ضرغام، لیث را بر می گزیدند. توتم پرستان غالبا ازنظراحترام ویا ترس، درمکالمات و نوشته های خود نام توتم را بر زبان نمی آوردند و یا نمی نوشتند و جای آن

را حاشی می گذاشتند و یا به کنایه از آن یاد می کردند. اثرات این طرز تفکر هنوز دربین مسلمین درموقع نوشتن کلمه «الله» دیده می شود.

دیگر از اعتقادات بزرگ و عمیق اعراب، اعتقاد به ارواح و وجود جن و دیو بود. اعتقاد به وجود ارواح از مخصصات جامعه عرب نبود بلکه تمی مردمی که دربیابان های بین رودخانه فرات و دریای مدیترانه و بحر احمر زندگی می کردند وجود روح و جن را به طور محسوس باور داشتند. این اعتقاد،که در زمان های سپری دور و شاید درعصر حجر جدیدبوجود امده و در زمره باورهای تمام قبایل ابتدائی بود، به شدت دربین اعراب رواج داشت. و حتی قبیله، بنی میبح که تیره ای از قبیله ، بنی خزاعه و از قریش بودند، جن را به عنوان خدای خود می پرستیدند.(۱)

قرآن نیز از این اعتقاد دیرین عرب به شدت متاثر گردیده و در آیات مختص در اثبات وجود جن بحث می کند و حتی نام سوره ای از سوره های خودرا به «جن» اختصاص می دهد.

اعراب معتقد بودند که روح پس از جدائی از بدن و مرگ جسم، دارای احساسات، عواطف، اراده و قدرت می باشد. بیماری ها را در اثر ورود ارواح ناپاک در بدن بیمار می دانستند و درمان آن را بیرون کردن روح خبیث از بدن بیمار تصور می کردند ، وقتی که بیم آن می رفت که یکی از افراد قبیله دیوانه گردد، او را با پلیدی ها آلوده و استخوان مردگان بر او آویزان می کردند. اعراب،سراسر عالم طبیعت را پر از ارواح می دانستند و چون آن ها را با عالم بالا درارتباط تصور می کردند، سرنوشت و سعادت خود را از آن ها تقاضا می نمودند.

علاوه بر ارواح، اعراب معتقد به وجود اشباح نامرئی و موجودات دیگری به نام های ملائکه، پری، جن و دیو و غول بودند و برای هریک صفات روحانی خاص قائل می شدند. مثلاًملائکه رادارای طبیعتی پاك ومعصوم و خدمتگذار بشر می دانستند. برای پریان لطف و صفای کودکانه تصور می کردند که دور ازشر وشور عالم انسان ها، مانند اطفال روزگار خوشی را به سر می برند. برای جن ها بر عکس، طبیعتی موذی قائل بودندوان هارابه دودسته خوب وبدتقسیم می کردند. به عقیده اعراب جن هامانند

۱- کانوبعبدون الجن واکثرهم بهم مؤمنون.سبا،۴۰.

غول ها و دیوها دربیابان ها، خرابه های متروک و یا در جنگل ها منزل دارند و در قلوب انسان ایجاد ترس و وحشت می نماید. انسان می تواند با تسخیر و دستیابی بر جن و دیو، آن هارا خادم خود کند و استفاده های شایان از آنان ببرد. چون جن ها از اسرار پنهانی مطلعند، می توانند محل اختفای گنج ها را در زیر خاک به انسان نشان دهند. دیوها قادرند، در صورت دوست شدن با آدمیزاد، او را بردوش خود سوار کنند و تیزره کشان به بلاد دوردست ببرند و یا او را صاحب ثروت های کلان نمایند. چنانچه غولی کسی را دربیابان تنها ببیند، براوحمله می کند، اورا می کشد و خونش را می مکد. به طوری که مسعودی نقل می کند، عُمرخلیفه دوم مسلمین حکایت می کرد که او در یکی از سفرهای خود به شامات، با غولی دربیابان مواجه می شود. چون عمر شمشیر کشان بر او حمله می نماید،غول فراری و ناپدید می گردد.

در فصول آینده تأثیر این اعتقادات و باورهای عرب بادیه نشین را در تدوین قسمت های مختلف قرآن خواهیم دید. به طور خلاصه اضافه می کنم که همین قوه تخیل و باورهای اعراب در باره جن و پری بود که منجر به تدوین کتاب سرگرم کننده با تصورات عجیب وشگفتی آور «الف لیل و لیله»گردید و همین تصورات و تخیلات اصول ساحری و جادوگری و مراحل بالاتر را تشکیل می داد

فصل دوم:

جامعه عرب مقارن ظهور اسلام

سال های مقارن ظهور اسلام، جامعه عرب دستخوش تحولات بزرگی بود که تاثیر خود را در دین اسلام به جای گذاشت. پیدایش یهود و مسیحیت در جزیرة العرب ویمن، در روگردانی مردم ازبت پرستی وفرهنگ و آداب کهن، اثرات عمیقی داشت.

یهودی ها که از فشار روزافزون رومی ها به تنگ آمده بودند و قدرت مقابله با امپراطوری روم را در خود احساس نمی کردند، به داخل خاک عربستان و نقاط دور از دسترس لژیون های رومی مهاجرت کردند و در نواحی آباد و شهرها مستقر شدند و به تجارت روی آوردند. یهودی ها برای ایجاد محیط امن، کوشش نمودند مردمان بومی را به کیش خود همراه سازند. آنان به یهودی شدن اعراب چشم نداشتند و همیشه خود را قوم برگزیده خدا می دانستند و نمی خواستند ملت دیگری در این منزلت عظمی با آن ها شریک شود. به همین حد اکتفا می کردند که خود را از تجاوز دیگران به دور نگه دارند و به کار تجارت و اندوختن مال بپردازند. به همین منظور و برای مساعد نمودن افکار عمومی اعراب بومی با اعتقادات دینی خود، به نقل و نشر قصص و قوانین یهود می پرداختند.

مسیحیان نیز راه خود را از طریق خشکی و دریا به مدینه ، یمن و حبشه و به داخل جزیرة العرب باز کردند و کوشیدند تا پایگاهی در برابر قرارگاه قوم یهود برای خود ایجاد کنند. در اواسط سده، چهارم میلادی مسیحیت وارد یمن شد. در اوائل قرن هشتم میلادی، دولت حبشه به تشویق امپراطوری روم و برای ازبین بردن «ذونواس» که مسیحیان را تحت شکنجه و آزارقرارداده بود، به یمن لشکر کشید. سردارحبشی ابرهه، پس از ازبین بردن ذونواس معبدی به نام قلیس در یمن برپا کرد.

در پی که از چه زمانی روایات و قصص تورات و انجیل وارد جهان عرب شد، به تحقیق معلوم نیست. ولی مأخذ و منبع آن را به خوبی می شناسیم که اقلیت یهودی و مسیحی ساکن عربستان بودند که برای حفظ جان و مال، خود را با نژاد عرب پیوند داده و اعراب را پسرعمو و از نوادگان اسمعیل پسر ابراهیم قلمداد و به تدریج فرهنگ خود را وارد فرهنگ عرب کردند. هر دو آئین، به شدت بت پرستی را شماتت و به هنگام اندرز دادن در کنیسه ها و کلیساها از تورات و انجیل داستان هائی به عنوان گواه گفتار خود نقل می کردند. چون داستان های خارق العاده ادیان مزبورمطابق ذوق وسلیقه، عرب اسطوره پرست بودند، به سرعت در سراسر عربستان منتشر شدند.

در اثر تبلیغات مداوم یهودی ها و مسیحیان، عده ای از اعراب به دین آنان گرویدند و عده ای دیگر از بت پرستی اظهارتنفر می کردند و فرقه، جدیدی به نام «حنفاء» را بوجود آوردند. حنفا آئین و مذهب خاصی نداشتند و به معبودی هم برای پرستش معتقد نبودند. تنها از بت پرستی و تکریم بتان، خوردن گوشت خوک و شراب، و زناکاری دوری می جستند. حنیف تکلیفی به ابلاغ آئین خود نداشت و اگر هم دعوتی ازکسی می کرد همیشه با سخنانی نرم و آرام همراه بود. در سیره ابن هشام ازچهار نفر به اسامی: زیدبن عمرو، عثمان بن حویرث، عبیدالله بن جحش و ورقة بن نوفل به نام حنیف نام می برد و می نویسد:

«روزی که مردم قریش درمحله اجتماع کرده بودند و بپرستش بتان مشغول و جشن گرفته بودند، این چهار تن با خود نجوی می کردند و به اعمال مردم اعتراض می نمودند و می گفتند چرا ما باید گرد سنگی بگردیم که نه می بیند و نه می شنود، ای قوم بروید و دین دیگری برای خود انتخاب کنید.»

ورقة به دین مسیح درآمد و قسمت هائی از انجیل را نیز به عربی ترجمه کرد، ورقه چون پسرعمِّ خدیجه بود، محمد پس از ازدواج با خدیجه غالب اوقات در مکه او می نشست و با هم از مقولات مذهبی سخن می گفتند (۱) و به همین جهت محمد

---

۱ - دیگر از کسانی که محمد غالب اوقات از او دیدن می کرد و بر دردکان او می نشست مرد برای آهنگری بود و آیه ۱۰۵ از سوره نحل اشاره به معاشرت زیاد محمد با این زرتشتی است

«ما می دانیم که آنها می گویند آیات قرآنی را انسانی به او یاد می دهد ولی زبان کسی که به او اشاره می کند عجمی است و این قرآن عربی فصیح است.»

با عقاید حنفا به خوبی آشنا بود و آنان را پیروان دین پاک و حق می دانست و کلمه، حنیف را همطراز مسلم می پنداشت. قرآن از ابراهیم نیز به عنوان حنیف یاد می کند و می گوید:

«ابراهیم نه نصرانی بود و نه یهودی بلکه حنیف و مسلم بود و از مشرکین نبود» (آل عمران - ٦٠) و به محمد نیز توصیه می کند که کیش ابراهیم حق گرای را پیروی کند. (نحل ١٢٤).

جامعه عرب مقارن ظهور اسلام، از دو نقطه نظر دربرابر امت های یهود و مسیحی احساس حقارت می کرد و رنج می برد:

١ - فقدان شجره نامه ای که بتواندمعرف نسب عرب دربرابر اقوام یهود و مسیحی باشد

عرب به قبیله خودازجان ودل وابسته بودو افتخارات قبیله را افتخارات شخصی خود می دانست. برای عرب بیابانگرد نسب او مبین او بود و وابستگی قومی او پناهگاهی در برابر تجاوزدیگران محسوب می شد. هر قبیله ای خود را منسوب به نیای خود می دانست و به آن افتخار می کرد. ولی این انتسابات و افتخارات، برای مقابله با نسب نامه ای که در تورات و انجیل برای قوم یهود و عیسی تهیه شده بود کافی نبود و تمام افتخارات قبیله ای عرب را تحت الشعاع قرارمی داد. تورات با بداع شجره نامه قوم یهود، نسب آن ها را به ابراهیم و سپس به آدم ابوالبشر می رساند. عرب در مقابل چنین نسب نامه ای دست و پا می کرد تا همطرازی نسب خود را به اثبات برساند.

محققین اسلامی اعراب رابه عرب بائده،عرب عاربه، وعرب مستعربه و از نقطه نظر نسب به دو دسته اعراب قحطانی واعراب عدنانی تقسیم می کنند. قحطانیان ساکن یمن و عدنانیان ساکن حجاز بودند. این دو دسته از اعراب مسلمی هستند که قبل از پیدایش اسلام وجود داشته اند. بعضی از محققین اسلامی، قحطانیان را عرب اصیل و عدنانیان را فرع برآن می دانند که زبان عربی را از قحطانیان گرفته اند و می نویسند که اعراب عدنانی از نوادگان اسمعیل پسر ابراهیم هستند که پس از کوچ کردن از جنوب فلسطین و اقامت در حجاز، زبان عبری را فراموش کرده و عربی آموخته اند.

کلیه کتبی که بعد از ظهور اسلام، در باره، نسب و ریشه، اعراب نوشته شده است، همین تقسیم بندی را به گونه متواتر، از نوشته های پیشینیان رونویسی کرده، به

ین تقسیم بندی را نمی توان به تحقیق درست و قطعی دانست و پذیرفت در تورات و سایر مأخذلاتینی و یونانی، از این تقسیم بندی ها که مقارن و یا بلافاصله بعد ازظهور اسلام شیوع یافته، مطلبی دیده نمی شود. کسانی که مدعی هستند که قبایل قریش از اعقاب قیدار پسراسمعیل هستند که بعد ها زبان عبری را فراموش کرده و عربی آموخته اند، از خصوصیات نژادی یهود،اطلاعات کافی ندارند.

هرفرد یهودی، از نظر غروری که نسبت به قوم یهود دارد و خودرا نسل برگزیده خدا می داند، امکان ندارد زبان عبری را با هیچ زبان دیگری تعویض کند. یک فرد یهودی ممکن است به چند زبان تکلم کند، ولی زبان عبری همیشه زبان اول و مادری او خواهدبود. این مطلب که یهودی هازبان عبری را فراموش کردندوزبان عربی آموختند، بی پایه و اساس به نظر می رسد. به علاوه اگر قریش از نسل یهود بود، چرا از ورود سایر افراد یهودی به حریم کعبه جلوگیری می کرد؟ چرا این تغییرات زبان در هیچیک از سایر دسته های یهودی که وارد خاک عربستان شدند،اتفاق نیفتاد و منحصر به قبیله قریش بود؟

عدنیان جد اعلای خود را عدنان می دانستند، همانگونه که قحطانیان نیای خود را قحطان تصور می کردند. درتورات ازقحطان نامی برده شده است ولی از اسمعیل تا عدنان در هیچ کتابی جز آثار نویسندگان اسلامی اثری دیده نمی شود حتی در روایات کسانی مانند ابن کلبی و محمدبن اسحق و سایر نویسندگانی که به تنظیم نسب نامه عرب مبادرت کرده اند،اختلاف نظرهای فراوان مشاهده می شود.

دراثرتحقیقاتی که محققین دراین زمینه به عمل آورده اند معلوم گردیده که نام عدنان حتی در نوشته ها و اشعار دوران جاهلیت نیز دیده نمی شود. این امر نشانگر آنست که، گرچنین چنین شخصی وجودهم می داشته،دارای شخصیت و مقام والائی نبوده است و شخصیتی به نام عدنان، تنها درزمان های مقارن ظهوراسلام و برای ایجاد تفاخردرقبیله، ابداع شده است. آنچه راکه به نام عدنان ویا قحطان می خوانیم،گی از زرخوابیهازگزافه گوئی های قصه ای اعراب بوده است که نسب اشرکراتیش خواسته اند به ... رنگ باستانی ببخشندوان را به روزگاران قدیم بازگردانند تابرای عرب نسب نامه ای معادل شجره نامه، یهوددرتورات ابداع کرده باشند. شاعران نیز که تنور گرم و آماده یافته بودند، ازراه چاپلوسی وبرای انباشتن کیسه و تأمین منافع اقتصادی، این زرخوائی هارادراشعارخود منعکس نموده اند.

موقعی که محمد در بین عدنانیان ظهور کرد و برگ برنده ای در اختیار آنان گذاشت که می توانست تمام افتخارات قحطانیان را بپوشاند و ابراهیم، بنا بگفته، راویان، بنای خاص عدنانیان گشت، قحطانیان بی درنگ دست به کار شدند. در وهله، ول خود را نیز منسوب به اسمعیل و ابراهیم کردند. سپس پیغمبرانی مانند هود، صالح و اسعدتبع را به حوزه قبیله ای خود وارد نمودند. یهودی ها که طالب محیط امن برای ادامه تجارت و مال اندوزی خود بودند، به این رجزخوانی ها دامن می زدند و اعراب عدنانی را پسر عمو خطاب می کردند و ابداع آنان را مبنی بر این که عدنان از نسل اسمعیل پسر ابراهیم بوده است، تأیید می نمودند.

این مطلب را با اطمینان می توان گفت که نسبنامه هائی که محققین اسلامی روایت و از یکدیگر رونویس کرده اند، در دوران جاهلیت چندان شایع نبوده بلکه تمامی آنها زائیده تخیلات نویسندگان و یا شعرای دوران بلافاصله قبل، و یا بعد از ظهور اسلام است، که برای پر کردن جاهای خالی در تفسیر قران ابداع شده است. دکتر طه حسین،کتب بسیار مستدلی در مجعول بودن این انتسابات و افسانه ای بودن شخصیت هائی از قبیل ابراهیم، اسمعیل، یعقوب، یوسف و دیگر شخصیت های تورات که مورد انتساب در قبیله عدنانی و قحطانی هستند، نوشته که از آثار بسیار ارزنده برای روشن کردن اذهان عموم و مورد استناد پژوهشگران است. خوانندگان عزیز را به خواندن این کتب توصیه می کنم.

۲ - ساختن کتاب اساسی به زبان عربی، همانند تورات به عبری و انجیل به زبان لاتین.

به طوری که در مبحث یهود گفته شد، در اثر فشار روز افزون روم و یا کسانی که از طرف روم برای اداره سرزمین فلسطین برگزیده می شدند، یهودی ها تنها راه نجات خود را دل بستن به تحقق پیشگوئی های اشعیای نبی در تورات، ظهور مسیح و نجات قوم یهود از دست دشمان و اعاده سلطه و اقتدارسابق، تصور می کردند. اجتماع سریع مردم به گرد عیسی و شورش های مکرری که بعد ازان یهودی ها برضدرومی ها برپا کردند بر اساس همین اعتقاد بود. پس از ان که لژیون های رومی اورشلیم را به کلی ویران کردند، یهودی ها که تاب مقاومت در مقابل روم را در خود احساس نمی کردند به اکناف و اطراف پراکنده شدند. تعدادی از آن ها به جزیرة العرب که ان منطقه را امن

و دور از دسترس رومی ها می پنداشتند، وارد شدند ودرنواحی مختلف آباد آن سرزمین سکنی گزیدند. ولی اندیشه ظهور مسیح، همیشه در ذهن و دل آنان زنده و باقی بود. در عربستان،نیز ضمن انتشار مطالب و قصص تورات، همیشه این مطلب را تکرار می کردند که به زودی پیغمبری از بین یهود ظهور خواهد کرد و دین بت پرستی را به کلی از عربستان ریشه کن و دین یهودرارواج خواهد داد. و اعراب را از روز ظهور پیغمبر موعود بیم می دادند. اعراب نیز که در اثر عقیده نداشتن کتاب آسمانی همانند تورات یهود و انجیل عیسویان، احساس حقارت دردل داشتند، آرزو می کردند که پیغمبر موعود،در عربستان و در قبیله آنان ظهور کند. به بیان دیگر، مقارن دعوی نبوت محمد، محیط عربستان از هرجهت برای پذیرفتن هرکسی که دعوی نبوت می کرد، آماده شده بود. « امیة ابن ابی صلت» از جمله کسانی بود که پیش از محمد درباره پیغمبر عرب گفتگو می کرد و شخصا امیدوار بود پیغمبری که ظهورش بر سر زبان ها بود، هم او باشد. امیه از مفاد کتاب مقدس یهود و انجیل اطلاعات کافی داشت و به زبان های عبری و سریانی کاملا مسلط بود و در اشعار خود از داستان طوفان نوح به تفصیل یاد می کردو با آن که همیشه اشعاری در پرستش خدا می سرود ولی وقتی که محمدادعای نبوت کرد، دیگ حسدش به جوش آمد وهیچگاه به محمدایمان نیاورد. درهمین دوران،کسان دیگری ازقبیل «اسودعنسی درنجران وصنعا،طلیحه درخزیمه بنی اسد،مسیلمه» به دعوی نبوت برخاستندوحتی مسیلمه پیروان بسیاری نیزپیداکرد و با مسلمین جنگ نمود،ولی چون محیط وشرایط مساعدبرای توسعه وپیشرفت مکاتب آنان وجودنداشت،خیلی زودخاموش وفراموش شدند.

گفتگوهائی که درباره ظهور پیغمبر درعربستان بر سرزبان ها بود، علاوه بر آن که محیط را، کاملا آماده پذیرش مدعی پیغمبری نموده بود، عده ای را نیز نگران می کرد. روزی « ابوسفیان»، امیة بن ابی صلت را سرزنش کردکه چرامسیحیان راهبان درباره ظهور پیغمبررا زیادتکرار می کنند و به او یاد آور شد که این سخنانی را که می شنوی به علت است که آنان در کار دین خود درمانده اند و به پیغمبر احتیاج دارند. ما که بتان را برای تقرب به خدا داریم،به چیزی احتیاج نداریم.

وقتی محمد به دعوی نبوت برخاست، «ولیدبن مغیره» گفت :«چرا با وجود من که رئیس و پیشوای قریشم و با وجود ابومسعود ثقفی که پیشوای طایفه ثقیف است وحی به محمد نازل می شود. آیات ۳۰ و ۳۱ از سوره زخرف که می گوید:

«گفتند چرا قرآن به مرد بزرگی از مکه و یا طائف نازل نشد. آیا آن ها رحمت پروردگار را تقسیم می کنند؟ ما روزی انهارا را در زندگانی دنیا بین آنها تقسیم می کنیم». پاسخی به همین گفته، ولیدبن مغیره است.

به طوری که شیخ ابوعلی طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» می نویسد:

«ابوجهل می گفت ما و عبدمناف بر سر شرافت و بزرگی به نزاع برخاستیم و با آن ها رقابت کردیم و به وسائل مختلف چنگ زدیم همین که با آن ها برابر شدیم گفتند پیغمبری از ما برخاسته که از آسمان به او وحی می شود. به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را پیروی نمی کنیم مگر آن که به سوی ما نیز وحی آید همانطور که به وی می رسید» و آیه ۱۲۴ از سوره انعام:

«چون آیتی به سوی ایشان آمد گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا همانند آنچه به پیامبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود. خدا بهتر می داند که رسالت خود را کجا نهد». جوابی به این گفته ابوجهل است.

و وقتی که محمد دید اعراب علیرغم میل وآرزوی باطنی خود نداشتن پیغمبری از قوم عرب و کتابی آسمانی به عربی، به آئین او گرایشی نشان نمی دهند، آیه ۴۰ از سوره فاطر:

«سوگند خوردند به خدا به سخت ترین سوگندهاشان،که اگر برایشان بیم دهنده ای بیاید هرآینه بیشتر از هر ملت دیگری هدایت خواهند شد. ولی وقتی بیم دهنده برای ایشان آمد، جز نفرت آنان افزوده نشد.»

و آیات ۱۵۷و ۱۵۸ از سوره انعام:

«مبادا بگوئید که قبل از ما بر دو طائفه کتاب آسمانی نازل شد و ما از خواندن شان غافل هستیم و یا این که بگوئید اگر بر ما فرستاده شده بود هرآینه ما بیز هدایت شده بودیم، پس به تحقیق بر شما نیز دلائلی ازجانب خدا و رحمت آمد. پس کیست ستمکارتر از آن که آیات خدا را تکذیب کرد و از آن اعراض نمود.»

«این کتابی است آسمانی که فرو فرستادیمش،پس به مبارکی ازان پیروی کنید» را بر مردم قریش خواند

از آنجا که محمد در آغاز نبوت روش انبیای یهود را شیوه و سرمشق کار خود قرار داده بود و به دیگر مطالب تورات، مناقب قوم یهود و قصص آن اکتفا می کرد و حتی قبله، مسلمانان را نیز معبد اورشلیم قرار داده بود، یهودی ها دراو به چشم یکی

از بنیان یهود نگاه می کردند. روزی که در عقبه، محمد دین خود را به قوم خزرج عرضه کرد، مردم خزرج که گفته های یهودیان، که به زودی پیغمبری ظهور خواهد کرد ما پیرو آن می شویم و شما را از بین بر می داریم، هنوز در گوششان طنین انداز بود، وقتی سخنان محمد را شنیدند به یکدیگر نگریستند و گفتند:

«به خدا این همان پیغمبریست که یهود در انتظار اوست. مگذارید یهودی ها زودتر از شما به گرد او جمع شوند.» به همین مناسبت به محمد گرویدند و اسلام آوردند. همین امر مقدمه پیشرفت های بعدی و سریع محمد و انتشار دین اسلام گردید.

فصل سوم:

زندگانی محمد

درباره زندگانی محمد، کتب بسیاری توسط محققین و مورخین اسلامی نوشته شده و هر روز از زندگی او، به خصوص ۲۳ سال دوران نبوت، با حشو و زوائد بسیار که حاکی از تعصب دینی نویسندگان است، به تفصیل تشریح گردیده است. علاقمندان به کسب اطلاعات بیشتر می توانند از کتب مزبور استفاده نمایند. دراین جا به اختصار، به زندگی محمد اشاره می شود.

به طوری که محققین می نویسند، عبدالمطلب جد محمد، پس از بازپس گرفتن میراث پدر از عموها و عهده دار شدن سقایت و رفادت کعبه، نذر کرد که اگر صاحب ده فرزند شود، فرزند دهم را در راه خدایان قربانی کند. وقتی عبدالله فرزند دهم او متولد شد، عبدالمطلب در صدد ایفای به نذر برآمد، ولی مردم قریش او را از این کار منع کردند و به او توصیه کردند طفل را به مال فدیه دهد. به راهنمائی کاهنی از مدینه، قرار شد در برابر ده شتر و عبدالله قرعه بکشند. اگر قرعه به نام عبدالله افتاد، آنقدر بر تعداد شتران اضافه کنند تا خدایان راضی شوند. به همین ترتیب بگفته، کاهن عمل کردند. بین ده شتر و عبدالله قرعه کشیدند. قرعه به نام عبدالله اصابت کرد. ده شتر برتعداد شتران افزودند بازهم قرعه به نام عبدالله افتاد. این کار را آنقدر تکرار کردند تا تعداد شتران به صد رسید و قرعه به نام شتران افتاد.

عبدالله وقتی بزرگ شد با آمنه دختر وهب ازدواج کرد، ولی وقتی که هنوز محمد به دنیا نیامده بود در سفری که از شام باز می گشت بیمار شد و در گذشت

محمد در سالی که ابرهه کعبه را محاصره کرده بود،به دنیا امد (۱). عبدالمطلب،برای ،مکه طفل از وبای آبله که در شهر به شدت شایع و لشکریان ابرهه را از پای درآورده بود در امان باشد، به رسم بزرگان عرب، محمد را به دایه ای از قبیله بنی سعد سپرد محمد تا پنج سالگی در طایفه، بنی سعد بود و زبان فصیح عربی را از این قبیله اموخت پس از پنج سال، محمد پیش مادر خود بازگشت و عبدالمطلب سرپرستی و را به عهده گرفت. یک سال بعد امنه فرزندش را به مدینه برد تا اقوام خودرا ببیند. در راه مراجعت زمدینه به مکه، آمنه به سختی بیمار شد ودرگذشت. ام ایمن، کنیز عبدالله، طفل را به مکه آورد و به عبدالمطلب سپرد. محمد هشت ساله بود که عبدالمطلب نیز در هشتاد سالگی وفات نمود و غمی بر غم های کودک خرد سال افزود. این خاطرات درتمام عمر به سختی بر حافظه قوی محمد سنگینی می کرد که بازتاب آن را در آیات سوره الضحی:

«الم یجدک یتیماً فآوی و وجدک عائلاً فاغنی» مشاهده می کنیم. ابوطالب عموی محمد، سرپرستی او را تقبل کرد. موقعی که محمد دوازده ساله بود، ابوطالب و را در سفر تجارتی با خود به شام برد. در این سفر محمد با مناطقی که اسامی آن ها را به کرات ضمن داستان های یهود و مسیحی از زبان اعراب شنیده بود، آشنا شد. مدین، وادی القری و سرزمین ثمود را به چشم دید و سخنان اهل قافله و بادیه نشینان درباره داستان های مربوط به هر سرزمین راگوش کرد. در شام نیز از کشیش های مسیحی و یهود راجع به کتب آسمانی وداستان های مذهبی،خبر ها شنید. گرچه دو رده سال بیش نداشت، ولی هوش سرشار و حافظه بسیار قوی، محیط و تمدن شام،که به دست رومی ها اداره می شد و مقایسه آن با سرزمینی که خود او در آنجا اقامت داشت، دنیائی تازه وروشنی رادربرابرچشمان او گشود و مقدمات انقلابی را که سال ها بعد به ثمر رسید، در مغز کنجکاو و پویای او فراهم آورد.

شاید ابوطالب از این سفر سود چندانی نبرد چون دیگر به سفر تجارتی نرفت و با سرمایه مختصری که داشت، به نگاهداری فرزندان و برادرزاده خود پرداخت محمد باعموی خود که به سختی امرار معاش می نمود، زندگی می کرد و به سهم خود قانع

---

۱ - برخی از نویسندگان چون محمدس ساتب کلی (متوفی به سال ۱۶۹۱ ه) تولد محمد را بیست سال پس ازحمله ابرهه به مکه می داند.

بود. وقتی که ماه های حرام می رسید و بیم قتل و غارت در بین نبود، با کسان خود به بازارهای مجاور مکه می رفت. اشعار صحرانشینان را می شنید و با معتقدین مذاهب یهود و مسیح که بر بت پرستی اعراب خرده می گرفتند، مصاحبه و گفتگو می کرد و بر آنچه می شنید،در خلوت و تنهائی تفکر می نمود. چیزی که بیشتر فرصت تفکر به محمدمیداد، اشتغال به چوپانی گله گوسفندان عمو و سایر مردم قریش در صحرای حومه مکه بود.

روزی عموی او خبر یافت که خدیجه دختر «خویلد»،چند نفری را برای کار تجارت و اعزام به شامات اجیر می کند. خدیجه زن ثروتمندی بود که قبول سرپرستی از دو شوهر سابق خویش نصیبش شده بود و تمام هم خودرا در راه بکار انداختن و افزونتر کردن ثروت خود مصروف می کرد. ابوطالب نزد خدیجه رفت و محمد را درمقابل مزدی معادل چهار شتر، به خدمت تجارتی خدیجه در آورد. محمد در این سفر بار دیگر از نقاطی که در ۱۲ سالگی گذشته بود، عبور کرد و تمام خاطرات و مطالبی را که در آن سفر آموخته و در حافظه قوی خود نگهداشته و بر آن ها مرور کرده بود، مجدد به خاطر آورد. درشام نیز با کشیشان و خاخام ها بگفتگو نشست. در مراجعت هرچه خدیجه خواسته بود، برای او به همراه آورد. خدیجه از او به گرمی استقبال کرد. و وقتی که ابوطالب از خدیجه برای برادرزاده خود خواستگاری کرد با میل پذیرفت. خدیجه ۴۰ ساله بود که به ازدواج محمد که در آن موقع بیش از ۲۳ سال نداشت، در آمد و محمد به خانه خدیجه رفت. محمد باازدواج با خدیجه، ثروتمند و بی نیاز شد و مقام و احترام او نیز درجامعه عرب بالارفت. محمد، برای جبران خوبی هائی که ابوطالب در حق او کرده بود،«علی»، پسرکوچک ابوطالب را که هنوز نابالغ بود، نزدخود آورد،تا از این راه کمکی به تأمین معاش عموی خود کرده باشد.

محمد از این تاریخ به بعد فرصت بیشتری برای تنهائی و تفکر و مصاحبه با کسانی که کتب مقدس را خوانده و اطلاعات کافی در این زمینه داشتند و به مرور زمان به بازارهای عکاظ و گفتگو بامبلغین سایر مذاهب پیدا کرد. محمد از طفولیت شیفته، تنهائی شده بود. غالب اوقات خود را در بیابان ها و یا درغار «حرا» به سرمی برد و به اصطلاح عرب، «تحنث» اختیار می کرد و درباره شنیده ها تفکر می نمود.

آغاز نبوت

به طوری که محققین اسلامی به نقل از بخاری، از محمد روایت می کند، روزی که در غار حرا خوابیده بود، در خواب دید که فرشته ای نزد او آمد و به او گفت، بخوان. محمد با اضطراب گفت، من خواندن نمی دانم. در این وقت احساس کرد که آن فرشته و را پوشاند به حدی که از حال رفت. چون به خود آمد، فرشته گفت بخوان، محمد بار گفت نمی توانم بخوانم. فرشته بار دیگر او را پوشاند به حدی که ناتوان شد و برای بار سوم گفت بخوان، محمد باز گفت که نمی توانم بخوانم. فرشته باز او را پوشاند و گفت:

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از خون غلیظ آفرید، بخوان که پروردگارت بزرگ است، کسی که تعلیم با قلم داد، به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت» العلق ۵ - ۱.

فرشته ناپدید شد. محمد به خود آمد و از غار وحشت زده بیرون شد. صدائی شنید که او را می خواند سر به طرف آسمان بلند کرد و دید فرشته به صورت مردی در آمده و او را صدا می کند. او را در تمام آسمان می دید به هر طرف که نگاه می کرد او بود. همین که فرشته محو شد، محمد به منزل آمد. سخت می لرزید و به خدیجه گفت مرا بپوشان و آنچه را دیده بود برای خدیجه حکایت کرد. خدیجه او را دلداری داد و به خواب کرد. همین که محمد به خواب رفت، خدیجه نزد ورقة بن نوفل، پسر عم خود رفت و ماجرا را برای او تعریف کرد. ورقة که مانند سایر اعراب انتظار ظهور پیغمبری را داشت، به او گفت اگر راست بگوئی ناموس اکبر که به موسی آمد، به محمد نازل شده و او پیغمبر این امت است.

این داستان که از قول عایشه در کتاب صحاح بخاری و مسند احمدبن حنبل روایت شده و از آنجا به سایر کتب اسلامی نفوذ نموده است، خالی از تعصب دینی به نظر نمی رسد. مگر خدا و فرشته، خدا نمی دانستند که محمد سواد خواندن و نوشتن ندارد، که فرشته با اصرار اورا وادار بخواندن می کند. به علاوه، وقتی محمد به حقیقت امر عترف می کند و می گوید که خواندن نمی داند، دیگر فشاردادن و به حال خفقان در آوردن او چه محملی دارد. او که فرستاده خدا بود، و انجام معجزات در آن روزگاران کاری سهل و عادی به شمار می رفت، آیا نمی توانست به جای فشار دادن و بی حال کردن محمد، قدرت خواندن و نوشتن بدون آموزش قبلی را به مغز او تزریق نماید؟

مطلب دیگر، دیدن شبح مردی است که تمام آسمان را پوشانده بود و به هرطرف که محمدنظر می کرد اورا می دید. دیدن شبح به صورتی که درروایت آمده است، خودیکی ازعلائم اختلالات مغزی وجنون است. درباره خودعایشه، راوی این مطلب نیز شک و تردید بسیار به نظر می رسد. عایشه در سال چهارم نبوت متولد شد و در نه سالگی، زمانی که محمد در مدینه و پنجاه و سه ساله بود، به ازدواج او درآمد و هنوز به درجه ای از عقل نرسیده بود که بتواند به درک مسائل مشکلی مانند چگونگی بعثت نائل شود. اگر بقیه روایت مربوط به شروع بعثت نیز به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، متقدتی شبیه به آنچه گفته شد در تمامی آن واقعه مشاهده می شود

مثلاًمطلب ترس و وحشت و لرزی که روایت می شود، بامفاد آیه، ۱۱ از سوره نجم «درقلب پیغمبر نسبت به آنچه دید دروغ راه نیافت»، نیز مغایرت دارد

آنچه به نظر عقلانی می رسد این است،که اگر شخصی مدتی متجاوز از بیست تا بیست و پنج سال در اطراف یك موضوع بیندیشد و افکار خود رادرباره، آن متمرکز کند، خواه، ناخواه، آن موضوع آن چنان بر قوای دماغی او چیره خواهد شد که چون عادت ثانوی و غریزی در باطن و ضمیرناخودآگاه وجود اوجایگزین می گردد و درلحظه حساس،که روان شخص به شدت تحت تاثیر همان افکار قرارمی گیرد، به ناگاه و بختا دست به اقدام می زند و به نقشه هائی که سالیان متمادی درمغزخویش طرح کرده بود، جامه، عمل می پوشاند. این ندای باطنی اوست که ازاعماق وجود خود او بیرون می اید و او را به اقدام به کاری که سال ها درباره، ان اندیشیده،وادار می کند،و هیچ عامل خارجی،به عنوان محرك و مشوق،دران دخالتی ندارد. ایمان شخص به عملی بودن برنامه، قدرت اراده و استقامت کامل، برای انجام آن ضروری است. به محـــجره، لهی

محمد دراثر سال ها تفکر و اندیشه در اطراف مسائل مذهبی، بحث با قرنا و مسعد یهودی ومسیحی، خلوت وتنهائی در صحراهای بی پایان، تظاهراتی از الله در وجود خود حس می کرد و با او گفتگوها داشت. او مسلماً خدا را خطاب می کرد و با و سخن می گفت، اما خدائی که دروجود او ظهور نموده وبر طبیعت او غالب شده بود، چیزی جز ضمیرباطن او که در نتیجه بیست و پنج سال تفکر افریده شده و شکل گرفته بود، نبود. ما نظیر همین حالت رادرباره باب‌بنیانگذار ائین سبک‌دیدیم.

به طوری که محققین اسلامی می نویسند، پس از وحی نخستین و نزول چند آیه از سوره العلق، دنباله وحی قطع گردید و سکوت مطلق برقرار شد. محمد دوران انتظار و بیم وامید را می گذراند که آیات:

«قسم به هنگام چاشت، قسم به شب هنگامی که تاریک می شود، حمایت تورا فرو نگذارد و دشمن نگرفت. شاید خدا به تو چیزهائی عطا کند که خشنود شوی» الضحی ٦ - ١، نازل شد.

آیات سوره الضحی به خوبی نمایشگر گفتگوی شخصی محمد با خود و تایید نظری است که درفوق گفته شد. محمد که پس از دعوی نخستین، مدتی در انتظار عکس العمل مردم مانده بود، برای تهییج و تشویق خود به استقامت و محو نمودن سایه هرگونه تردید احتمالی در ادامه برنامه ای که آغاز کرده بود، این آیات را خطاب به خود می خواند.

محمد اسلام را به خانواده خود عرضه کرد. خدیجه و علی اولین کسانی بودند که با محمد بیعت کردند. بعد از آن زیدبن حارثه، غلامی که خدیجه دربازار مکاره برای محمد خریده و بعد محمد او را آزاد و به فرزندی قبول نموده بود، به دین محمد گروید و بدین ترتیب گروه چهار نفری مسلمانان صدر اسلام را تشکیل دادند. محمد ابوبکر را به ترک بت پرستی و قبول دین اسلام دعوت کرد. او نیز بلافاصله دعوت محمد را پذیرفت و خود یکی از مبلغین صدر اسلام شد و دوستان نزدیک خود از قبیل عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، طلحة بن عبیدالله، سعدبن وقاص و زبیر بن عوام را به دین اسلام دعوت کرد. انان نیز دین جدید را پذیرفتند. پس از انها عده ای از مردم مکه نزد محمد امدند و اسلام اوردند ولی برای اجتناب از مخالفت علنی با معتقدات قریش، مراسم عبادی خود را در ابتدای امر، پنهانی برگذار می کردند.

دعوت علنی محمد سه سال بعدآغاز شد و براساس ایات ٢١٤ و ٢١٦ الشعراء

«خویشاوندان نزدیك خود را بترسان. با کسانی که پیرو تو هستند فروتنی کن و اگر فرمان تو را نبردند بگو من از کارهای شما بیزارم.»
(آیه۹٤ الحجر).

«آنچه را که فرمان داری آشکار کن و از مشرکان کناره گیری نما.»

محمد خویشان خودرا به غذا دعوت کرد. پس از صرف غذا قصد داشت آنرا به دین خود دعوت نماید. ولی ابولهب عموی او سخن او را برید و حضار را متفرق ساخت. پس اولین قدم مثبت وحقیقی محمد در اجرای برنامه بزرگی بود که سال های سال به خود تلقین و تمرین نموده بود. محمد دعوت خودرا عمومی کرد و ازمردم خواست تا درپای کوه صفا برای شنیدن خبر مهمی اجتماع نمایند. محمد دین خود را در این اجتماع به مردم عرضه نمود. ابولهب فریاد زد: «تبالك یا محمد الهذا دعوتنا». جمعیت متفرق شدند. محمد خاموش شد و زیرلب با خواندن سوره اللهب، ابولهب و زنش را نفرین کرد.

محمد حریم کعبه راپایگاه تبلیغاتی خود قرارداد. به ویژه درموقع ازدحام مردم به سوی آنان می رفت و با موعظه و ارشاد، آنان را به قبول آئین جدید مذهبی دعوت می کرد. خصومت بین اشراف و بزرگان قریش از یك طرف و محمد از طرف دیگر، عمیق شده بود. قریش،محمد را تکذیب می کردند و چند تن از شعرای عرب را برانگیختند تا درهجو محمد اشعاری بسرایند. وقتی محمد عیب جوئی از خدایان مورد پرستش اعراب را آغاز کرد، قضیه صورت جدی تری به خود گرفت. کار از تمسخر و تحقیر،به مقابله و دفع خطر رسید. محمد آئینی خلاف آئین موروثی عرب عرضه کرده بود. ترك عادات دیرین و مقدسات اجدادی و دین موروثی به آسانی و به محض شنیدن دعوت محمد امکان پذیر نبود و از آن مهم تر، تهدیدی بود که محمد متوجه حیات اقتصادی قریش می کرد. حیات مکه و مردم آن شهر به تجارت و آمدن زائرین عرب برای زیارت حجرالاسودوبتان، بستگی داشت.

محمد به پیروی ازآئین یهود، قبله مسلمین را معبد اورشلیم قرار داده بود و بتان را تکفیر می کرد. اگر روزی پیروان محمد قوت می گرفتند و آئین جدید در عربستان برپا می شد، اعتبار بت ها و قداست کعبه از بین می رفت. اعراب دیگر برای زیارت به این شهر نمی آمدند. نابودی شهر مکه و مردم قریش حتمی بود. همین فکر قریش را از پیوستن به محمد و قبول آئین جدید باز می داشت. برای دفع خطر لازم بود

که با محمد از دعوت مردم به دین جدید و بدگوئی به بتان دست بردارد و با خود از ب بین برود. ابوطالب به شدت از برادرزاده اش حمایت می کرد و در مقابل اصرار قریش حاضر به تسلیم محمد نشد و قبیله بنی هاشم را برانگیخت تا در مقابله با سایر قبایل، از پشتیبانی محمد دریغ نکنند.

یاران محمد روز به روز فزونی می گرفتند و متقابلا قریش نیز آزار و شکنجه مسلمانان را افزون می کرد. چون مسلمانان بر جان خود ایمن نبودند، محمد به آنان توصیه کرد به نقاط دیگر مهاجرت کنند. نامه ای به عنوان نجاشی پادشاه حبشه نوشت و به جعفربن ابی طالب داد وآنان را روانه حبشه کرد، تادور ازآزارقریش درامن زندگی نمایند و آئین مذهب جدید خودرا برپا دارند. درهمین اوان واقعه غرانیق پیش آمد و قریش به علت سازشی که محمد درباره شفاعت بتان از خود نشان داد، از شکنجه مسلمانان دست کشیدند. از شنیدن این خبر عده ای از مسلمانان مقیم حبشه به مکه بر گشتند. ولی چون محمد آیاتی را که قبلادراین باره خوانده بود، ممنوع التلاوت و شیطانی اعلام نمود، قریش نیز آزار مسلمانان را بیش ازپیش از سر گرفتند. عده ای از مسلمانان دوباره به حبشه باز گشتند و تا بعد از هجرت محمد به مدینه و قوت گرفتن اسلام،در همان سرزمین ماندند. چون ابوطالب حاضر به تسلیم محمد نشد، قبایل مختلف قریش با قبیله بنی هاشم ترک مراوده و دادو ستد کردند و متن قرارداد را برای احترام و رعایت آن،در خانه کعبه آویختند. مدت سه سال محمد و قبیله بنی هاشم در «شعب بنی هاشم»، یکی از دره های مجاور مکه، در انزوای کامل به سر بردند و جز درماه های حرام که خصومت ها و کینه ها علنی نمی شد، نمی توانستند باسایر قبایل معاشرت کنند. بالاخره صله ارحام و عرق فامیلی،بر خصومت مذهبی،فائق آمدو مردم قریش ابتدا به طورپنهانی و شبانه، و بعداً علنی به کمک قبیله بنی هاشم و مسلمین آمدند و قرارداد عدم مراوده به خودی خود لغو شد. محمد و یارانش از دره به مکه باز گشتند.

چند ماه پس از لغو قرارداد عدم مراوده، دوحادثه مهم زندگی محمدرا به سختی لرزاند. یکی مرگ ابوطالب عمووحامی او بود که جان محمدرادرمقابل کینه مخاطراتی که از جانب مردان سایر قبایل، احتمال وقوع داشت، حفظ می کرد وسی وپنج روز بعد از آن، خدیجه که برای اوهمسری مهربان و عزلزه، مادری باعطوفت بود، از دنیا رفت. با مرگ این دو حامی بزرگ محمد، قریش بدون پروا بر اذیت و آزار مسلمانان افزودند

محمد سعی کرد مردم طائف را به دین خود درآورد،ولی کوشش او به نتیجه ای نرسید. ناگهان روزنه امید پیدا شد و دست تقدیر و تصادف،مقدمات انتشار سریع دین اسلام را فراهم آورد.

محمد عادت داشت در ماه های حرام که قبایل مختلف از سراسر عربستان برای زیارت کعبه و ادای مناسك حج به مکه می آمدند، به خیمه یکایك آنان برود و آنان را به دین اسلام دعوت کند. غالب قبائل به سخنان او توجهی نمی کردند و به ملاحظات روابط سیاسی و اقتصادی با قریش، از قبول دعوت محمد سرباز می زدند.

طایفه اوس و خزرج که در یثرب ساکن بودند، مثل سایر قبایل عرب بت پرست بودند و برای زیارت کعبه درماه حج به مکه می آمدند. این دوطایفه با همسایگان یهودخودروابط کم و بیش تیره ای داشتند. یهودی ها که خودرا قادر به جنگ علنی با این دو طایفه نمی دیدند، به ایجاد نفاق و دشمنی بین آنان دست می زدند و این دو قبیله را غالباً با یکدیگر رو در رو می کردند و به جان هم می انداختند تا از ضعف هردو استفاده کنند. در اثر تحریکات یهودی ها، هر یك از دو قبیله به قصد ریشه کن کردن رقیب، به جنگ دست زد و تعداد زیادی از طرفین،در جنگ «بعاث» کشته شدند. بعد از این واقعه،غالب و مغلوب به اشتباه خود پی بردند و در صدد یافتن رهبری برآمدند که بتواند آنان را از وضعیتی که خود بوجود آورده بودند، نجات بخشد. تصادفاً،این رهبر را در وجود محمد، مبلغ دین جدید در مکه،یافتند.

در سالی که گروهی از طایفه خزرج برای زیارت به مکه آمده بودند، محمد به ملاقات آنان رفت و دین خودرا بر ایشان عرضه نمود. اهالی خزرج که از یهودی ها شنیده بودند که به زودی پیغمبری ظهور خواهد کرد که یهود پیرو او خواهد شد و اعراب بت پرست را از میان بر خواهد داشت، به سخنان محمد به دقت گوش دادند و با خود گفتند این همان پیغمبری است که یهوددر انتظار اوست. به همین مناسبت،مسلمان شدند و ایمان آوردندو اظهار امیدواری کردند،که شاید خداوند در آینده پراکندگی آنان را به وحدت مبدل سازد و تعهد کردند که با سیاه و سفید، عرب و عجم به همراه محمد بجنگند. این عده وقتی به یثرب باز گشتند، داستان دین اسلام و ظهور پیغمبر جدید را همه جا منتشر کردند.

سال بعد دوازده نفر از مردان یثرب به مکه آمدند و با محمد پیمانی به نام پیمان «عقبه» منعقد نمودند. دربازگشت، محمد یکی از اصحاب خودرا به همراه آنان

فرستاد تا قرائت قرآن را به آنان بیاموزد. گزارش هائی که «مُصعب بن عمیر» فرستاده مخصوص محمد، از یثرب می فرستاد، نوید بزرگی به همراه داشت. سال بعد ۷۵ نفر از مردم یثرب به مکه آمدند و با محمد ملاقات کردند. مردان اوس و خزرج به محمد گفتند، اکنون میان ما و یهودیان کم و بیش ارتباطی هست، پس از پیمان ما با تو، این ارتباط گسسته خواهد شد. ممکن است پس از آمدن تو به یثرب کار تو بالا گیرد و با طایفه خود سازش کنی. آیا در آن صورت ما را رها خواهی کرد و به مکه بر می گردی؟ محمد در جواب آن ها به رسم عرب گفت: «بل الدَّم الدَّم و الهدم الهدم، انا منکم و انتم منی، أحاربُ من حاربتم و أسالم من سالمتم.»

خون من، خون شما و حرمت من، حرمت شماست. من از شمایم و شما از من. با هرکس که جنگ کنید می جنگم و با هرکس که سازش کنید می سازم.

بدین ترتیب پیمان دوم عقبه منعقد شد. یثربیان متعهد شدند که از محمد و خانواده او حمایت کنند. و محمد نیز تعهد نمود، حتی اگر کار او بالا گرفت و قدرتی بهم رساند، یثربیان را ترک نکند و در همان شهر در بین آنان بماند. وقتی مردم قریش بر متن پیمان عقبه دوم اطلاع یافتند، بر آزار و زندانی کردن مسلمین افزودند ولی از ترس قانون قصاص مبادرت به ریختن خون هیچکس نمی کردند. محمد به یاران خود دستور داد تا دسته دسته به طور پنهانی از مکه خارج شوند و به یثرب بروند. قریش که متوجه افزایش قدرت مسلمانان در یثرب شده بود و دریافت در صورتی که محمد به آنان ملحق شود و رهبری مسلمانان را به عهده بگیرد، خطری جدی و بالقوه برای قریش و مکه بوجود خواهد آمد، تصمیم به نابودی محمد گرفت. رؤسای قبایل قریش در «دارالندوه» گرد هم آمدند و پس از مذاکرات بسیار، تصمیم گرفتند از هر قبیله جوانی شجاع انتخاب شود. جوانان همگی با شمشیر به محمد حمله کنند و او را بکشند. بدین طریق چون خون محمد به گردن تمام قبائل می افتد، قبیله بنی هاشم جرات مقابله و مقاتله با تمام قبایل را نخواهد داشت.

زنی معتقد و مسلمان به نام «رقیقه»، محمد را از مذاکرات دارالندوه و قصد قریش آگاه کرد. محمد به ابوبکر گفت تا دو شتر برای مسافرت آماده کند. شتران را به دست «عبدالله بن ارقیط» سپرد تا در حومه مکه بچراند و آماده حرکت باشد. در شب هجرت، علی را مأمور کرد تا در بستر او بخوابد تا مردان قریش تصور کنند که محمد در خانه است. خود او به اتفاق ابوبکر، از در کوچکی که در پشت خانه بود، خارج شد و

راه جنوب را در پیش گرفت و در غار «ثور» مخفی شد. مردان قریش به تصور این که محمد در خانه است، به منزل او هجوم آوردند. وقتی علی را در رختخواب محمد دیدند و از فرار او مطلع شدند، به تعقیب محمد پرداختند. تمام راه های خروجی مکه به شمال و جنوب را جستجو کردند و حتی تا درغارثورسر رفتند،ولی دخل غار را نگشتند و ازهمان راهی که رفته بودند به مکه باز گشتند.

عبدالله،پسرابوبکر، روزها در بین قریش درمکه می ماند، سخنان آنان را گوش می کرد و شب ها تمام مذاکرات را به پدرخود بازگومی نمود و غذائی را که درمنزل تهیه شده بود،به آنان می داد. چوپان ابوبکر نیز شیر گوسفندان را به هنگام شب برای آنان می آورد. وقتی عبدالله باز می گشت، گوسفندان را در عقب او می راند تا رد پای عبدالله محو گردد. روز سوم،عبدالله شتران رابه در غار آورد. هرسه نفر پس از مدتی راهپیمائی به طرف جنوب، مسیر حرکت خود را به طرف شمال تغییر دادند و به سوی یثرب رو نه شدند. تمام شب و قسمتی از روزرا راه می پیمودند و بقیه روز را استراحت می کردند،تا کسی آن هارا در راه نبیند و از مسیر حرکت آنان مطلع نشود.

مردم یثرب که وصف محمد و آئین جدید اورا از دیگران شنیده بودند، همه بی صبرانه درانتظار دیدار او بودند. محمد با ابوبکر به «قبا» وارد شدند. در آنجا مسجدی برپا داشتند. پس از سه روز اقامت در قبا، به سوی یثرب حرکت کردند. روزجمعه به شهر وارد شدند. هریک ازمسلمانان،ازفرط ایمان و اشتیاق،می خواست که محمد درمنزل او سکونت کند. ولی محمد،پیشنهاد کرد هرجا شتر اوبخواند همانجا منزل خواهدکرد. شتر آزادانه در کوچه های مدینه می گشت تا به محلی که متعلق به دوطفل یتیم و بی نجار بود رسید، همانجا زانو زد و خفت. محمد فرمان داد تا آن زمین را از اطفال یتیم خریده،ودرآن محل مسجدی بنا نهادند. درانثنای بنای مسجددرمنزل «ابو ایوب» انصاری اقامت کرد. پس از ساختمان مسجد، منزل زنان محمد را نیز در اطراف مسجد بنا کردند ونام یثرب را به «مدینة النبی» تغییر دادند.

در زمان خلافت عمر،با صلاحدید سایر رؤسای قوم، سال هجرت مبدء تاریخ مسلمین گردید. هنوز نیز کشورهای اسلامی گاهنامه های خود را براساس هجری قمری یا هجری شمسی محاسبه می کنند.

مدینه وآغازتشکیل امپراطوری اسلامی

از تاریخ ورود به یثرب، فصل نوینی در زندگانی محمد گشوده شد. در این مرحله از زندگی، محمد استعدادهای نهانی و قدرت کارآئی خود را در مدیریت،به حد کمال نشان داد. دریثرب، محمدسرداری جنگجو و سیاستمداری توانا بود. او چنان آگاهانه و هوشمندانه گام بر می داشت که توانست در مدت هشت سال برغم مشکلات فائق آید و برنامه اصلی خودرا که عبارت از ایجاد قومی واحد ویک صدا از قبایل پراکنده و دشمنان خونی دیرین بود، به مرحله اجرا در آورد و همه را تحت لوای اسلام آماده جانبازی و جانفشانی کند.

پس از ورود به یثرب، در اولین مرحله، کوشش محمد مصروف ریشه کردن نفاق و دشمنی بین قبایل اوس و خزرج و ایجاد برادری بین مهاجرین و انصار شد. برای این کار از کلیه مسلمانان دعوت نمود تا هریک از آنان یک نفر را به برادری بر گزینند. خود محمد، علی بن ابی طالب را برادرخواند. حمزه عموی محمد، زیدبن حارثه پسرخوانده محمدرا به برادری پذیرفت. به همین ترتیب هریک از مسلمانان،نفر دیگری را به برادری قبول کردند و محمداین برادری را در حکم برادری نسبی اعلام نمود و وحدت و یگانگی را دربین اقوام گوناگون عرب پایه ریزی کرد.

محمد برای تنظیم امور شهر،قراردادی با یهودی ها منعقد و شهر را تابع وضع و نظام جدیدی نمود. یهودی ها که با توجه به نحوه تبلیغات دینی محمددرمکه امیدوار بودند او را به تدریج به صف خود درآورند، از پیشنهادمحمد به گرمی استقبال نمودند. محمد نیز که برای تقویت بنیه نظامی خود، به صلح و زمان احتیاج داشت، بایهودی ها در ابتدا به ملایمت رفتار کرد و به این عنوان که یهودی ها و مسیحی ها، صاحبان کتب آسمانی هستند، با آنان قراردادهائی بر اساس دوستی واحترام متقابل و آزادی

بین عقاید مذهبی معتقد بود. دین و اموال آنان را محترم شمرد. طرفین متحد شدند، به هنگام جنگ به همدیگر کمک و یاری نمایند. برای هر دو طرف قرارداد، داخل یثرب به عنوان حرم پذیرفته شد و هرکس در مدینه زندگی می کرد،در امان بود

بدین ترتیب مدینه و حومه ای برای محمد و پیروانش به محیط امن تبدیل شد و مسلمانان به ازادی می توانستند به تبلیغ و اشاعه دین خود بپردازند. محمد در این سال با عایشه که به نه سالگی رسیده بود،ازدواج کرد. چون عایشه طفل کوچك ابد و زیرنفشی بود، محمد درعین حال چون پدری مهربان، ازبازی های کودکانه او جلو گیری نمی کرد.

یهودی ها با صدا در آوردن بوق، همکیشان خود برای نماز و دعا دعوت می کردند. مسیحی ها ناقوس در کلیسا می نواختند. مسلمانان، پس از مشورت با یکدیگر، تصمیم به اذان گفتن گرفتند. این شیوه از آن زمان تا کنون برای خبر کردن مسلمانان و اجتماع برای نماز متداول است. در این دوره محمد فرصت کافی یافت تا احکام و دستورات لازم برای جامعه نوبنیاد مسلمانان ابلاغ نماید. تا زمانی که او در مکه بود، مسئولیتی از نظر اداره جامعه مسلمین احساس نمی کرد، ولی در مدینه وضع به گونه دیگری بود. تمام مسلمین در انتظار صدور دستورات محمد،برای اداره امور شهر، تأمین معاش و حل مشکلات و رفع اختلافات بودند.

هشت ماه پس از هجرت به مدینه، وقتی که محمد از امنیت شهر و قدرت نظامی پیروان خود مطمئن شد، برای تأمین معاش مسلمانان که روز به روز برتعداد آنان افزوده می شد و برای ادای پاره ای از وعده های دنیائی که به تازه مسلمانان داده شده بود، فرمان جنگ و حمله به قافله های تجارتی قریش راصادر کرد. اولین آیه ای که درباره شروع جنگ بر مسلمین خواند، آیه ۴۰ از سوره حج بود:

«اجازه داده شد به آن ها که جنگ کنند زیرا که ستم دیده اند و الله به پیروز ساختن آنان تواناست.»

اندکی بعد آیه ۴۰ از سوره انفال:

«با آنها جنگ کنید تا زمانی که فتنه باقی نماند و تمام دین برای الله باشد.»

سپس آیه ۱۳ توبه:

«چرا با کسانی نمی جنگید که پیمان های خودرا شکستند و تصمیم به اخراج پیغمبر گرفتند و آن ها بودند که نخستین بار جنگ را شروع کردند.»

محمد به اعراب وعده می داد،چنانچه به خیل مسلمانان بپیوندند و اسلام آورند، در صورت فتح جنگ، در غنائم به دست آمده با سایر مسلمین شریک خواهند بود و در صورتی که در جنگ شهید شوندبه باغ های سبز وخرمی خواهند رفت که در آن جویهای آب، عسل و شراب جریان دارد. حوریان بهشتی بر روی تخت های مرصع مفروش از آنان پذیرائی خواهند کرد. این وعده ها،نهایت آرزوی هر مردعرب و رؤیائی بودکه درمخیله خود مجسم می کرد. برای عرب عادی که به همه چیز ازدید منافع و سودآوری می نگریست، گفته ای خوش آیندتر ازوعده های محمد نبود او که تا آن زمان به طور انفرادی و یا در دسته های کوچک به غارت کاروان ها می رفت و غالبا جان خود را در این راه به مخاطره می انداخت و چه بسا ازدست می داد، به طمع دریافت غنائم بیشتر،به جمع مسلمانان پیوست.

به طوری که محققین اسلامی می نویسند، از آن تاریخ تا فتح مکه در مدت کمتر از هفت سال، مسلمین ۸۴ بار به کاروان ها حمله کردند ویا باغیرمسلمانان جنگیدند. مسلمین حملاتی را که خود محمد درآن ها شرکت داشت، «غزوه» می نامند و اگر عده ای را مأمور حمله می ساخت، «سریه» یا «سریه» می گویند. می نویسند که محمد در ۲۶ غزوه حضور داشت و در ۹ غزوه شخصا به جنگ پرداخت. نخستین غزوه محمد،غزوه «ودان»یا «ابواء» و سپس غزوات «بواط» و «عشیره» بود.

محمد برای آن که از حرکت کاروان ها و یا اجتماع جنگجویان رقیب عرب در سرسر عربستان آگاه باشد، جاسوسانی به تمام نقاط اعزام کرد که اخبار را در سرع وقت به او برسانند،تا از تعداد نفرات و تجهیزات نظامی دشمنان اطلاعات کافی داشته باشد و قبل از تکمیل اردو و تجهیزات، بر آنان حمله نماید. برای آن که از هرگونه تحریکات داخلی نیز به موقع مطلع گردد،و مخالفت های داخلی را در نطفه خفه کند، دست به شیوه جدیدی زد و هریک از افراد تحت فرمان خود را به جاسوسی بر علیه فرد دیگر برگماشت، تا ضمن متوجه نمودن شخص خاطی بر عمل ناصواب خود، جریان امر را نیز به اطلاع محمد برساند. در نتیجه این ابتکار، محمد در هرلحظه،از آنچه درمیان پیروان اومی گذشت، و حتی ازگفتگوهای درگوشی آنان مطلع بود و نمونه های آن در قرآن بسیار است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی که با هم نجوی می کنید پس به دشمنی و نافرمانی و بدی از رسول خدا سخن درگوشی نگوئید و ازخوبی و پرهیزکاری صحبت

کنید. این نجوا کردن عمل شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلسرد کند.»
مجادله - ۱۱- ۱۰

نمونه دیگران داستان «حاطب بن ابی بلتعه» است که بعدا گفته خواهد شد.

این شیوه جدیدجاسوسی داخلی و برگماشتن تمام افرادبرای مراقبت در کاریکدیگر که به اسم «امربمعروف و نهی از منکر» در آئین اسلام معروف است، شاید برای اولین بار با اسلام به دنیا آمد، ولی بعد ها توسط بسیاری از پیشوایان و متعصبین مسلمین برای حفظ قدرت و سرکوبی مخالفین، کرارا مورد استفاده قرار گرفت.

در سال دوم هجرت،وقتی که محمد از قدرت نظامی خود اطمینان کامل یافت و احساس کرد که دیگر نیازی به جانب داری یهود از آئین او ندارد، به دو تغییر بزرگ دینی دست زد.

اول،قبله مسلمین را از معبد یهود در اورشلیم به مکه منتقل نمود. تغییر قبله از دو نقطه نظر برای محمد ضروری بود. یکی اعلام استقلال ظاهری دین اسلام و جدا کردن آن از دین یهود. از این پس،محمد دیگر صحبت برای تورات نبود و دین اسلام به عنوان دین مستقلی در برابر دین یهودوحتی معارض آن دین، قدم به میدان گذاشت. نقطه نظر دوم و شاید خیلی مهمتر از اولی، نجات آینده مکه و اقوام خود محمد از نابودی کامل بود. محمد به همان نتیجه رسید،که قریش در روزهای نخست دعوی نبوت محمد رسیده بود. محمد با واقع بینی دریافت که به زودی مکه به دست مسلمین خواهد افتاد. ولی اگر کعبه قبله مسلمین نباشد و مسلمین معبد یهود را قبله خود بدانند و به آن سوی نماز بگذارند و برای انجام مراسم حج به اورشلیم سفر و به دور هیکل طواف کنند، از مکه در اندک مدتی جز ویرانه ای خالی از سکنه چیز دیگری باقی نخواهد ماند. حیات مکه به آمدن زائران عرب، برای زیارت کعبه،بستگی تام داشت و محمد بادست خود حکم نابودی این شهر را امضا کرده بود. محمد موقع را برای این تغییر بزرگ دینی مناسب تشخیص داد و آیه ۱۳۹ سوره بقره

«بسا می بینیم که روی خودت را به طرف آسمان می گردانی. پس به تو قبله ای را که می خواهی عطامی کنیم پس رویت را به جانب مسجدالحرام بگردان، هرجا که هستید رویتان را به آن طرف بگردانید.»

و آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ همان سوره:

«از هرجا که بیرون رفتی رویت را به طرف مسجدالحرام بگردان و هرجا که

هستید،رویتان را به طرف مسجدالحرام بگردانیدتا حجتی از مردمان برای شما نباشد »
را به مسلمانان ابلاغ نمود. یهودی ها بر این تصمیم محمد اعتراض کردند و آن
را خلاف پیمان دوستی دانستند. محمد در پاسخ آیه ۱۷۲ بقره:
«نیکی در این نیست که صورت های خودتان را به طرف مشرق یا مغرب
بگردانید، بلکه نیک مرد کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و قرآن و
پیغمبران دارد.»
و آیه ۱۳۸ همان سوره:
«ما قبله ای که داشتیم تغییر ندادیم مگر آنکه به بینیم چه کسی از رسول
تبعیت می کند و چه کسانی برپاشنه خود می گردند. اگر چه این کار بر آنان که
خداوند آن ها را هدایت کرده گران است ولی خدا ایمان آنان را ضایع نمی کند.»
رابریهودی ها و مسلمان ها قرائت کرد. محمد پس از تغییر قبله، مسلمانان از
اورشلیم به کعبه، به «قبا» رفت و محراب مسجد آن شهر را که به طرف شمال بود
خراب کرد و آن را از نو به طرف جنوب بنا نهاد.
اقدام دوم محمد در جهت اعلام استقلال دینی، تغییر ماه روزه مسلمین از ماه
کیپور یهود به ماه رمضان بود. محمد پس از سی روز روزه، در پایان ماه به مصلی
رفت و به دست خود قربانی کرد و احکام مربوط به زکوة فطر را به مسلمین ابلاغ نمود.
در سال دوم هجرت، چون به محمد خبر رسید که ابوجهل با کاروانی از راه کناره
عازم مکه می باشد، عموی خود حمزه را باسی سوار به مقابله و غارت کاروان فرستاد.
حمزه در راه کناره به کاروان ابوجهل برخورد، ولی چون سیصد سوار از کاروان حمایت
می کردند، طرفین بدون جنگ و خونریزی از کنار هم گذشتند. محمد بار دیگر عبیدة
بن حارث را با شصت سوارمأمور غارت کاروانی کرد که به ریاست ابوسفیان حرکت می
نمود. بن بارنیزچون دویست سوارازکاروان نگهبانی می کردند، مسلمین بدون پیکار
بازگشتند. مدتی بعدخود محمد با ۲۰۰ سوار به طرف «بواط» به جستجوی قافله ی
به سرکردگی «امیة بن خلف» با هزارودویست شتر کالاحرکت کرد. ولی قافله را نیافت
و بدون حصول مقصود بازگشت.دو یا سه ماه بعد،بار هم خود محمد با دویست سوار
به تعقیب قافله ای که ابوسفیان سرپرستی آن را بر عهده داشت، به طرف «عشیره»
رفت،ولی بارهم قافله را نیافت و دست خالی بازگشت. درسال دوم هجرت،عبدالله بن
جحش را با عده ای از مهاجرین به «نخله» میان طایف و مکه، درتعقیب قافله قریش

فرستاد. در اولین روز ماه رجب،عبدالله به قافله قریش به سرکردگی «عمروبن عبدالله حضرمی» برخورد. مسلمانان از بیم آن که اگر برقافله حمله نکنند،قافله از دسترس آنان خارج خواهد شد، در ماه حرام به قافله حمله کردند. یکی از مسلمانان تیری انداخت و عمرو را کشت. دو تن بقیه را اسیر گرفتند و اموال قافله را تصاحب نمودند و پیش محمد آوردند. مسلمانان،قطعاً عملی برخلاف سنت دیرین عرب و دستور قرآن انجام داده بودند و در ماه حرام، به مردمی که قصد جنگ نداشتند، حمله نموده و مرتکب قتل و غارت شده بودند. این واقعه بهترین حربه تبلیغ در دست مخالفان محمد بود. به همین مناسبت،در روزهای نخست محمد روی خوشی به عبدالله نشان نمی داد. از طرف دیگر،استرداد اموال غارتی و تایید تقصیر مسلمین امکان نداشت. مسلمین،بر اساس وعده ای که به آن ها داده شده بود،در انتظار دریافت سهم خود از اموال غارتی بودند. استرداد اموال و قبول این که مسلمین مقصر بوده اند، روحیه آنان را به کلی متزلزل می کرد. گره این معما باقرائت آیه ۲۱٤ از سوره بقره گشوده شد:

«از تو می پرسند از جنگ در ماه حرام،بگو جنگ در این ماه گناهی بزرگ است،ولی راه خدا را بر مردم بستن و کافر شدن و بیرون کردن ساکنان مسجد الحرام،در پیش خدا بزرگتر است و فتنه بدتر ازقتل است. مخالفان شما با شما جنگ می کنند تا اگر بتوانند شمارا از دین منحرف کنند.»

در این آیه،برای آنکه حرمت ماه های حرام که از سنت های قدیمی اعراب بود حفظ گردد، محسنت عمل عبدالله بن جحش مورد تشدید قرارمی گیرد. ولی ضمناً برای حفظ روحیه مسلمانان، به مجاهدین از پس دادن اموال خودداری می شود. مسلمانان خوشحال از قضاوت محمد و آیه ۲۱٤ سوره بقره، اموال قافله را تصاحب و تقسیم کردند و دو اسیر را در مقابل دو اسیری که قریش از مسلمانان گرفته بودند، تعویض نمودند.

درپائیز سال دوم هجرت به محمد خبر دادند که کاروان بزرگی به سالاری ابوسفیان از شامات عازم باز گشت به مکه می باشد. این همان کاروانی بود که محمد در تعقیب آن به عشیره رفته بود،و آن را نیافت. محمد با ۳۰۵ تن از مسلمانان به تعقیب قافله رفت. ابوسفیان از هسته، خرمائی که درفضولات شتران پیش قراولان محمد دید، به فراست دریافت که مسلمانان مدینه درتعقیب کاروان او هستند.جهت حرکت قافله را تغییر دادومردانی برای طلب کمک به مکه فرستاد. روز بعد،مسلمانان

خبر یافتند که کاروان از دسترس آنان خارج شده. ولی چون مردانی که برای کمک به ابوسفیان از مکه آمده بودند به اردوگاه مسلمانان در «بدر» نزدیک شده بودند و هیچ‌یک در طرفین حاضر به انصراف از جنگ نبود، نبرد بدر آغاز شد. درکشاکش جنگ محمد با خواندن خطبه و آیات قرآنی، مسلمانان را به جنگ و استقامت تشویق می کرد

«ای پیغمبر، مؤمنان را به جنگ تحریض کن. اگر از آن ها ۲۰ تن صبور باشند، بر ۲۰۰ تن غلبه می کنند و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن که کافرند چیره می شوند.» انفال - ۶۷

ولی بعداً خود محمد متوجه گزافه گوئی در گفتار خود شد و بلافاصله ارقام را اصلاح کرد و گفت:

«الان خداوند به شما تخفیف داد و دانست که درشما ضعفی وجود دارد، پس اگر از شما صد مرد صبور باشد بر دویست نفر و اگر از شما هزار نفر باشد بر دو هزار نفر از آنان به اذن خداوند غلبه می کند و خداوند با صبرکنندگان است.» انفال - ۶۷

مسلمانان دراثر تشویق و ترغیب محمد، شجاعانه و با ایمان کامل جنگیدند. محمد در میانه اردو ایستاده بود و روحیه آنان را با خواندن آیات دیگری از قرآن تقویت می کرد و وعده می داد که هرکس پایدار باشد پاداش بهشت است. قریش با آن که نفرات بیشتری داشتند، در برابر حملات دلیرانه و ازجان گذشته مسلمین، تاب مقاومت نیاوردند و فراری شدند. مسلمین به تعقیب آنان پرداختند و عده ای را اسیر گرفتند.

جنگ بدر برای مسلمانان اهمیت حیاتی داشت. محمد می دانست که شکست در این جنگ، با نابودی کامل مسلمانان برابر است و دیگر هیچگاه اسلام قدرت برپائی نخواهد داشت. به همین مناسبت جنگجویان بدر در نظر محمد واجد احترام خاصی بودند و محمد تا پایان عمر مراتب سپاس خودرا نسبت به آنان محفوظ نگه داشت.

هنگامی که مسلمانان به مدینه بازمی گشتند، محمددستور داددو تن از اسیران به نام «نضربن حارث» و «عقبة ابن ابی معیط» را به انتقام آزار و اذیتی که در مکه به او وسایرمسلمانان می رساندند، به قتل برسانند. درباره سایراسیران نخست بر اساس نظرعمرتصمیم گرفته شدکه برای ایجادرعب و وحشت دردل قریش، تمام اسیران را به قتل برسانند. و آیه ۶۷ از سوره انفال را:

«بر رسول خدا روا نیست که اسیری داشته باشد. مگر آن که خونشان را بریزد

شما خواسته ناچیز دنیا را می خواهید ولی خدا آخرت را.»

درتایید همین نظر،بر اصحاب خود خواند. ولی پس ازکشته شدن نضر و عقبه، مسلمین از ترس آن که مبادا سایراسیران به سرنوشت این دو نفرگرفتاروآنان از گرفتن فدیه محروم شوند، نزد محمد امدند و مشورت ها بار دیگر اغاز شد. رای ابوبکر مبنی بر گرفتن فدیه در برابر آزادی اسیران مورد پسند افتاد. در تایید نظر جدید، ایه ۷۰ سوره انفال:

«پس بخورید از آن غنیمتی که به دست آورده اید حلال و پاکیزه و بپرهیزید از خدا.» را بر مسلمین خواند.

در میان اسیران،ابوالعاص بن ربیع داماد محمد بود. زینب برای آزادی شوهرش چیزهایی از جمله گردن بندی که مادرش خدیجه،در شب عروسی به او داده بود، فرستاد. محمد وقتی گردن بند را دید رقت قلبی به او دست داد. ابوالعاص را آزاد کرد و اموالش را به او پس داد، مشروط به این که زینب را به مدینه بفرستد. زیرا اسلام بین آنها جدائی انداخته است.

یکی دیگر از اسرای جنگ بدر، عباس عموی پیغمبر بود. محمد او را نیز آزاد کرد. شرط آزادی او قبول جاسوسی در داخل مکه و رساندن اخبار به محمد بود. او نیز در چندین مورد،به موقع به عهد خود وفا کرد. از جمله رساندن خبر حرکت نفرات قریش به طرف مدینه، قبل از جنگ های «احد» و «خندق» بود.

محمد برای آن که سهم او در تقسیم غنائم برای همیشه رعایت گردد، آیه ٤۲ از سوره انفال را مأخذ تقسیم قرار داد.

«و بدانید آنچه که غنیمت گرفته می شود خمس آن متعلق به خدا و رسول خداست.» (۱)

پس از جنگ بدر،شهرت و نفوذ محمد در سراسر عربستان گسترش یافت و با افزایش قدرت نظامی، محمد تصمیمات جدیدی درجهت اعتلای اسلام و استقرار مسلمین در تمامی شهر مدینه و شمال عربستان گرفت. قتل کسانی که از محمد بدگوئی

---

۱ - رقم یک پنجم، از غنائم به عنوان سهم خدا و رسول خدا، بر اساس میزانی است که یوسف مقرر داشته و یوسف از رعایای مصری به عنوان بهره مالکانه به نفع فرعون دریافت می کرد

و او ر هجو می کردند و بیرون کردن یهودی ها ازمدینه و حومه آن، ازجمله تصمیمات محمد بعد از جنگ بدر بود.

«ابوعفک» و «عصما» از جمله کسانی بودند که اشعاری در هجو محمد می سرودند و برضد او توطئه می کردند. محمد دو نفر را مامور ترور آن ها کرد. ابوعفک در یکی از شب های تابستان که در هوای آزاد خوابیده بود، به دست فرستاده محمد به قتل رسید. «عمیربن عوف» که مامور کشتن عصما بود، نزدیک نابینا بود. نیمه شبی که بر بالین عصما رسید، او در میان فرزندان خود خفته بود و کوچکترین را شیر می داد. عمیر با دست مالی مادر را یافت. بچه را از سینه او جدا کرد و سپس شمشیر را در سینه او جا داد و آن قدر فشار آورد تا از پشتش در آمد.

محمد که از رفت و آمدهای «کعب بن اشرف» به مکه و مذاکرات پنهانی او توسط جاسوسان خود آگاه شده بود، «محمدبن مسلمه» را مامور کشتن او کرد. برای بیرون کشیدن کعب بن اشرف از قلعه مستحکم و دستیابی بر او، «ابونائله» برادر رضاعی کعب را نیز همراه محمدبن مسلمه فرستاد. آنان شبانگاه به در قلعه محل سکونت کعب آمدند و او را صدا کردند. کعب خوشحال از دیدن برادر خود از قلعه بیرون آمد. در وسط راه ابونائله و دو نفر همراهانش بر سر کعب ریختند و اورا کشتند. سرش را برای محمد آوردند. محمد نیز عصائی به ابونائله جایزه داد.

پس از قتل کعب بن اشرف و «سلام بن ابی الحقیق» دو تن از سران قوم «بنی نظیر»، محمد، «عبدالله بن رواحه» را مامور کشتن «یسیربن برزام» نمود، او نیز ماموریت خود را با موفقیت انجام داد. «رفاعة بن قیس» نیز به دست «عبدالله بن حدرد» که از طرف محمد مامور قتل او شده بود، کشته شد و سر او را برای محمد آورد. «عمروبن امیة ضمری» از طرف محمد مامور کشتن ابوسفیان در مکه شد. عمرو به طور ناشناس به مکه آمد ولی اهالی او راشناختند و دستگیر کردند. عمرو توانست از دست مکیان بگریزد و به مدینه باز گردد. در سال ششم هجرت، محمد، «عبدالله بن انیس» را مامور قتل «رافع» رئیس یکی از قبایل خیبر نمود. عبدالله سر شبانگاه بر بالین او رفت و همانطور که ابوعفک را کشته بود، او را نیز به قتل رساند

محمد که قدرت نظامی مسلمانان را برای ریشه کردن نفوذ یهودی ها در مدینه کافی میدید، تصمیم به قلع و قمع آنان گرفت و در جستجوی دستاویزی برای شکستن پیمان درستی برآمد. تصادفاً این دستاویزبا کشته شدن یکی ازمسلمانان به دست

یهودی های «بنی قینقاع» فراهم شد. حادثه بد این طریق اتفاق افتاد که روزی زن عربی به بازار یهودیان بنی قینقاع پیش زرگری رفت. یک مرد یهودی پنهانی گوشه جامه او را با خاری به پشت او وصل کرد. موقعی که زن عرب از جا برخاست بدن عریان او نمایان شد. یهودی ها بر او خندیدند. فریاد زن برآمد. یکی از مسلمانان مرد یهودی را کشت. یهودی ها نیز خون مرد مسلمان را ریختند و از ترس انتقام سایر مسلمانان، در قلاع خود متحصن شدند. محمد که در جستجوی بهانه بود، با لشکریان خود مدت ۱۵ روز قلعه بنی قینقاع را محاصره کرد و اجازه نداد کسی از آن بیرون آید و یا کسی غذائی برای آن ها ببرد. یهودی ها به ناچار تسلیم شدند. محمد نخست تصمیم گرفت همه مردان قبیله را بکشد، ولی با وساطت تنی چند از یهودی ها که مسلمان شده بودند و عده ای از مسلمین، از ریختن خون آنان درگذشت. مشروط بر آن که اسلحه و آلات طلائی خودرا برجای گذارند و از مدینه خارج شوند. یهودی ها نیز از جزیرة العرب به طرف شامات مهاجرت کردند. پس از رفتن قبیله بنی قینقاع، مدینه از اجانب خالی شد و شهر کاملاً در اختیار محمد قرار گرفت.

قریش که راه تجارت شمال را از طریق مدینه کاملا بلااستفاده دیدند، در صدد برآمدند از راه عراق استفاده کنند. کاروان بزرگی به این منظور به راه انداختند. محمد که توسط جاسوسان خود ازحرکت کاروان مطلع شده بود، «زیدبن حارثه» پسرخوانده خودرابا صدسوارمأمورغارت کاروان کرد. وقتی مسلمانان نزدیک کاروان رسیدند، مردان قافله گریختند و تمام کاروان نصیب مسلمانان شد. در این واقعه سهم محمد بیست هزاردرهم و سهم هریک از نفرات هشتصد درهم شد

در همین سال محمد با «حفصه»، دختر عمر، ازدواج کرد. فاطمه دختر خودرا به علی داد، چون رقیه دختر محمد و زن عثمان وفات یافته بود، ام کلثوم دختر دیگر خودرا به عقد عثمان در آورد.

حمله، زیدبن حارثه به کاروان قریش خاطرات جنگ بدر را زنده کرد. قریش تصمیم گرفت کار را یکسره نماید. لشکری برای جنگ با محمد تجهیز کرد. عباس بن عبدالمطلب، عموی محمد که در مکه بود، نامه ای به محمد نوشت و او را از قصد قریش و چگونگی تجهیزات نظامی آنان مطلع کرد. قاصد عباس، در قبا به محمد رسید. محمد با سران قوم مشورت کرد. رأی محمد بر این بود که در مدینه بماند و از قلاع آن دفاع کند. ولی گروهی دیگر، که پس از جنگ بدر به این اعتقاد رسیده بودند

که هیچ نیروئی نمی تواند بران ها فائق شود، به مقابله با دشمن در بیابان و همان جائی که دشمن مستقر شده بود، رأی دادند. بالاخره موافقان خروج از شهر و جنگ در بیرون کثرت یافتند و سپاه مسلمانان به سوی کوه «احد» حرکت کرد. دراین جنگ گرچه ابتدا موفقیت با مسلمان ها بود، ولی با حمله ای که «خالدبن ولید» بر عقب لشکریان محمد کرد، صحنه جنگ تغییر یافت و مسلمانان پس از شکست فاحش و تحمل تلفات سنگین به کوه احد پناه بردند. در این جنگ حمزه، عموی محمد کشته شد.

محمد برای دلداری و تسلی خاطر داغ دیدگان و کسانی که یاران خودرااز دست داده بودند، آیه ۱۶۳ آل عمران را بر مسلمانان خواند:

«کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، جزء مردگان محسوب مکنید، بلکه آنان زنده ونزد خدای خود روزی دارند.»

پس از خاتمه جنگ، محمد دستور داد، «ابوعزه جمحی» شاعر عرب و «معاویة بن مغیره» را که به دست مسلمانان افتاده بودند،به قتل برسانند.

شکست احد،موقعیت مسلمانان را متزلزل کرد و ممکن بود قبائلی که پیش از جنگ احد از مسلمانان بیم داشتند، در صدد استفاده از موقعیت و حمله به مسلمانان برآیند.

دو ماه پس از جنگ احد، محمد خبر یافت که قبیله بنی اسد در صدد حمله به مدینه و غارت اموال مسلمانان می باشند. لذا «ابوسلمة بن عبدالاسد» را با ۱۵۰ سوار به سوی آن قبیله فرستادوتوصیه کرد، شب ها راه پیمائی کنندو روزها بیاسایند، تا کسی از مقصد آنان مطلع نشود. ابو سلمه دستور محمد را به کار بست و سحرگاه به قبیله بنی اسد شبیخون زد. مردان قبیله که غافلگیر شده بودند و تاب مقاومت نداشتند، گریختند و اموال خودرا به جای نهادند. ابو سلمه مظفرانه به مدینه بازگشت.

چون محمد خبر یافت که «خالد هذلی» گروهی را برای جنگ با او تجهیز می کند، «عبدالدبن انیس» را مأمور تحقیق و قتل او کرد. عبدالله،دربین راه خالد را تنها با چند زن که همراه او بودند ملاقات کرد. با او مشغول صحبت شد و ناگهان او را کشت. یاران خالد نزد محمد آمدند و گفتند که ما اسلام آورده ایم از اصحاب خود کسی را به همراه مابفرست تابه قبیله ما قرآن بیاموزد. محمد شش تن از اصحاب خود را همراه آنان کرد. یاران خالد،در بین راه چهار نفر از پیروان محمد را کشتند و دو نفر را به دست قریش سپردند که در مکه به قتل رسیدند.

روزی «ابوبراء ابن مالک» نزد محمد آمد و از او خواست تا عده ای از صحابه خود را برای تعلیم مردم «نجد» همراه او کند و قول داد که آن ها در پناه او خواهند بود. محمد چهل نفر از اصحاب خود را با او فرستاد. قبیله «بنی عامر» در «بئر معونه» بر آنان تاختند. سی و نه نفر از آنان را کشتند و داغی بر پیشانی نفر چهلم نهادند و او را آزاد کردند. او هم در مراجعت،دو نفر از اعراب قبیله بنی عامر را که در راه به آنان برخورده بود، کشت.

چون این تحریکات به ضرر مسلمین بود و از اعتبار آنان در بین اعراب می کاست، محمد از بیم آن که مبادا یهودیان «بنی نضیر» با هم پیمان خود، قبیله بنی عامر، متحداً به مسلمین حمله کنند، تصمیم به بیرون کردن قبیله بنی نضیر از حومه مدینه گرفت. بهانه این کار نیز آسان به دست آمد. بنی عامر،ازمحمدمطالبه خون بهای دونفری را می کرد که به دست یکی از یاران محمد کشته شده بودند. محمد با قبیله بنی نضیر، هم پیمان بنی عامر، وارد مذاکره شد. ولی ناگهان،به این بهانه که بنی نضیر توطئه قتل اورا چیده، به بنی نضیر اخطار کرد که از مدینه خارج شوند. چون بنی نضیر از اجرای دستور محمد سرباز زدند، محمد با کسان خود به قلعه آنان حمله برد. مدت بیست روز قلعه را در محاصره گرفت. چون نتیجه ای عاید نشد، دستور داد تا نخلستان های یهودیان را قطع کنند. یهودی ها به این عمل او ایراد گرفتند که تو خود مردم را از فساد در روی زمین برحذر می داری، و حتی در خشکاری را نوعی عبادت می دانی و خود بریدن و سوزاندن نخل فرمان می دهی. محمد در پاسخ آیه ۵ از سوره حشر را بر یهودیان خواند:

«آنچه ازدرختان خرمابریدندویابرپای گذاشتند به اذن الله است.»

یهودی ها که از هیچ طرف امید دریافت کمکی نداشتند و ادامه جنگ را بی فایده دیدند، تقاضای صلح کردند و امان خواستند تا از مدینه خارج شوند. محمد با پیشنهاد صلح به این شرط موافقت کرد که هر سه نفر از آن ها یک بار شتر با خود ببرند و هرچه می خواهند برآن شتر بارکنند و جز آن چیزی همراه نبرند. پس از خروج یهودی ها غنائم بسیاری از غلات و زره و شمشیر نصیب مسلمانان شد. به علاوه زمین ها و نخلستان ها نیز برای مسلمین باقی ماند. محمد آن ها را بین مهاجرین تقسیم و مهاجرین را از انصار بی نیاز نمود.

درسال سوم هجرت، محمد تمام پیمان های دوستی با یهود را به کناری زد و

دستور د د که هرکس که یهودی باشد،بکشند مگر ان که اسلام آورد و یا قبول جزیه نماید

«با آن دسته از صاحبان کتب آسمانی که دین حق (دین اسلام) را نمی پذیرند پیکار کنید تا ان که به دست خود جزیه بپردازند و قبول خواری کنند.» توبه ۲۹

با حملاتی که محمد بعد از شکست احد به قبایل مخالف عرب نمود، سم و هراس از مسلمانان در دل قبایل عرب بازگشت و مسلمانان یکه تاز نواحی شمالی عربستان شدند. برای محمد فرصتی به دست آمد تا نظام جامعه اسلامی را که در آن روزها به چند هزار نفر رسیده بود،سروسامانی بدهد و قوانینی برای جامعه نوبنیاد خود وضع نماید.

قریش که از قوت گرفتن مسلمانان و ازدیاد نفرات آنان به وحشت افتاده بود، سپاه بزرگی از تمام قبایل مخالف محمد گرد آورد و به طرف مدینه حرکت کرد. عباس بن عبدالمطلب حرکت سپاه قریش و میزان تجهیزات و نفرات را به اطلاع محمد رساند. مسلمانان که از کثرت نفرات قریش به شدت نگران شده بودند، تصمیم گرفتند در قلاع خود بمانند و ازآن ها دفاع کنند. ولی سلمان فارسی که با فنون جنگ آشنائی بیشتری داشت و ازیاران محمد بود، پیشنهاد کرد دور شهر خندقی بکنند و داخل شهر را مستحکم کنند. مسلمانان به راهنمائی سلمان،در مدت ٦ روز تمام اطراف مدینه خندقی کندند و خود پشت خندق برای دفاع آماده نشستند. وقتی سپاه قریش به کنار خندق رسیدند،باوسیله دفاعی نوظهوری مواجه شدند که عبور ازآن با وسائلی که همراه داشتند، امکان نداشت. طرفین چند روزی در دوطرف خندق ماندند و رجزخوانی کردند. شبانگاه،طوفان عظیمی برخاست و خیمه های مردم قریش را از جا کند. مسلمانان که در داخل شهر و در خانه های خود بودند از طوفان آسیبی ندیدند. ابوسفیان گفت ای مردم قریش دیگر این جا نمی توان ماند. چارپایان ما تلف شدند. من حرکت کردم، راه خود پیش گیرید. بدین ترتیب شبانه محاصره برداشته شد. صبحگاهان مسلمین اثری از مردم قریش در اطراف مدینه ندیدند.

پس از رفتن قریش،محمد با خود اندیشید که اگر در ضمن محاصره مدینه،قبیله سوم یهود که تا آن تاریخ در حومه مدینه زندگی می کردند، با قریش هم داستان شده و متفقاً به مدینه حمله کرده بودند، امیدی برای بقای مسلمانان و اسلام نبود. بنا بر این برای جلوگیری از اتحاد احتمالی یهود با دشمنان اسلام، محمد تصمیم به از بین بردن

قبیله بنی قریضه گرفت. با سپاه خود قلاع بنی قریضه را محاصره نمود. پس از ۲۵ روز، یهودی ها رسولی پیش محمد فرستادند و تقاضا کردند،به همان طریق که با دو قبیله دیگر یهود رفتار شده است،باآنان نیز عمل شود. یعنی اموال خودرا بگذارند وخود بسلامت به طرف شامات حرکت کنند. محمد از قبول این پیشنهاد امتناع کرد و گفت که باید تسلیم شوند. پس ازمذاکرات بسیار،قرار شد شخصی را در طرف به حکمیت بپذیرند و طبق رأی او عمل نمایند. محمد که از کینه سعدبن معاذ نسبت به یهودی ها با خبر بود، او را به حکمیت پیشنهاد کرد. یهودی ها با توجه به سابقه رفت و آمدی که باسعددرگذشته داشتند، این پیشنهاد را پذیرفتند. سعد نیز از دو طرف پیمان گرفت که هر چه او رأی داد،طبق آن عمل کنند. سپس فرمان داد تا یهودی ها از حصار بیرون آیند و اسلحه خود را بر زمین گذارند. یهودی ها فرمان او را اطاعت کردند و اسلحه را تحویل مسلمین دادند و خود از قلعه بیرون آمدند. سپس سعد فرمان داد تا کلیه مردان یهود را گردن بزنند و اموالشان را تصاحب کنند و زنان و کودکان آنان را اسیر و به عنوان برده بین مسلمین تقسیم کنند. آنگاه،یهودی ها که تعداد آن هارا مورخین تا ۹۰۰ نفر نوشته اند، برسرگودالی که قبلاًحفر شده بود آوردند و همه را در یک روز،علی بن ابیطالب و زبیربن عوام (۱) گردن زدند و جسد آنان را در گودال انداختند و پوشاندند. زنان و کودکان را به نجد بردند تا بفروشند و با پول آن اسب و سلاح تهیه نمایند. ریحانه،دختر یکی از یهودی های بنی قریضه در سهمی خود محمد قرار گرفت. او دختری نمکین و زیبا بود و چون حاضر نشد اسلام آورد،تا پایان عمر به صورت کنیز همخوابه با محمد به سر برد.

با نابودی کامل بنی قریضه،موقعیت مسلمانان را در شمال عربستان از هر جهت مستحکم کرد. چند ماه بعد به محمد خبر دادند که قبیله بنی مصطلق در سرزمین خود اجتماع کرده و بر ضد محمد قبایل دیگر را تحریک می نمایند. محمد با سواران خود بر سر چاه آب قبیله فرود آمد و مردان قبیله را محاصره کرد. بنی مصطلق،پس ازمقاومت مختصری تسلیم شدند ومسلمانان تمام مردان و زنان را اسیر گرفتند و شتران و اموال آنان را تصاحب نمودند.

۱- برخی مورخین نفر دوم را سعدبن معاذ نوشته اند

چون مناقشاتی بین مهاجرین و انصار پیش آمده بود که ممکن بود به جدائی بین دو دسته از یاران محمد منجر گردد، محمد فرمان بازگشت داد. تمام روز و تمام شب و قسمتی از روز بعد تا نزدیک ظهر مسلمانان را راه برد. همین که فرمان استراحت داد و مسلمانان بار انداختند، تمامی ارتش از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتند و عبارات تندی که بین مهاجرین و انصار رد و بدل شده بود، به کلی از خاطره ها محو شد. پس از چند ساعت استراحت،مجدداً فرمان حرکت داده شد تا به مدینه رسیدند. در همین بازگشت شتابانه به مدینه بود که عایشه، زن سوگلی و مورد علاقه محمد که در این سفر همراه محمد بود، از قافله عقب ماند و شب را در بیابان به سر برد.

در مدینه مسلمین به تقسیم غنائم و اسرا مشغول شدند. درتقسیم اسرا دختر «حرث» رئیس قبیله بنی مصطلق،نصیب یکی ازانصار شد. «جویریه» می خواست با دادن فدیه خود را آزاد کند، ولی مرد انصاری فدیه او را بیش از اندازه مطالبه می کرد. جویریه از زیاده طلبی مرد انصاری شکایت پیش محمد برد. جویریه دختر شیرین رفتار و زیباروئی بود. وقتی جویریه ماجرا را برمحمد بازگفت، محمد گفت،آیا می خواهی کاری بهتر برای تو انجام دهم؟ جویریه گفت،چه کاری؟ محمد گفت،فدیه تو را می پردازم. تورا آزاد می کنم و با تو ازدواج می کنم. جویریه به این امر رضایت داد،و مراسم عقد و ازدواج فی المجلس انجام شد.

در همان اثنائی که محمد سرگرم ازدواج با جویریه بود، مردم عایشه را دیدند که بر ترک شتر جوان عرب در روز روشن از بیابان به مدینه وارد شد. «صفوان» او را در مقابل خانه اش از شتر پیاده کرد. «حمنه»، خواهر زینب همسر دیگر محمد، که از علاقه مفرط محمد به عایشه مطلع بود نیز این واقعه را دید و مطالبی در ارتباط پنهانی عایشه با صفوان شتر سوار عرب بر سر زبان ها انداخت. مورخین اسلامی به تمامی این واقعه نام «افک» داده اند،که شرح آن را بعداً باهم می خوانیم.

تا این زمان چند سالی ازمهاجرت محمد به مدینه گذشته بود. غزوات و حملات مسلمانان هم چنان ادامه داشت. ترس از مسلمین جزیرة العرب را فرا گرفته بود. نیروی مسلمین در اثر پیوستن قبایل مختلف و تعداد زیادی از اعراب بادیه نشین،روز به روز افزون تر می شد. ولی کسانی که با محمد از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، دل به سوی مکه داشتند. آنها عادت کرده بودندهرروزبه دور کعبه طواف کنند. اکنون شش سال گذشته بود و هیچ یک از آنان نتوانسته بود به زیارت کعبه نائل شود.

همه مشتاقانه در انتظار روزی بودند که توفیق زیارت کعبه را به دست آورند. محمد ناگهان فرمان حرکت به سوی مکه را برای زیارت کعبه صادر کرد. با عده ای حدود ۱٤۰۰ نفر از مهاجرین و انصار و افراد قبایل گوناگون،به سوی مکه حرکت نمود و ۷۰ شتر قربانی هم به همراه برد. در «ذوالحلیفه» شتران قربانی را نشان کردند و خود حرام بستند. قریش،که از امر مسلمانان آگاه شده بود، تصمیم گرفت به هر قیمتی که شده از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کند و «خالدبن ولید» را با سپاهی به جلوگیری مسلمانان فرستاد. مسلمانان بامحمد پیمان بستندکه تاپای جان در راه انجام هدف او ایستادگی کنند.

«خدا از مؤمنان راضی شد هنگامی که زیر درخت با تو پیمان بستند و آنچه در دلشان بود بدانست و آرامش خویش را بر آنها نازل ساخت و مظفریتی نزدیک به آن ها بخشید.» الفتح - ۱۸

گفتگو بین نمایندگان قریش و محمد آغاز شد، تا بالاخره قرار دادی بین « سهیل بن عمرو» از طرف قریش و محمد به امضا رسید که به قرارداد «حدیبیه» معروف است. به طوری که مورخین اسلامی درباره انشای این قرارداد می نویسند:

«محمد در آغاز قرارداد به علی گفت بنویس، بسم الله الرحمن الرحیم. سهیل گفت نگه دار، من رحیم و رحمان نمی شناسم. بنویس باسمك اللهم. محمد به علی گفت بنویس باسمك اللهم. این قرار داد صلحی است که میان محمد رسول الله و سهیل بن عمرو بسته می شود. سهیل گفت دست نگه دار. من اگر تورا رسول الله می دانستم که با تو جنگ نمی کردم. اسم خودت و اسم پدرت را بنویس. محمد به علی گفت بنویس این قرار داد صلحی است بین محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو...»

اصول قرارداد مبتنی بود بر خودداری از جنگ برای مدت دوسال (و به قولی ده سال). استرداد فراریانی که بدون اجازه ولی خود ازقریش به مسلمانان می پیوندند، آزادی تمام قبایل عرب برای عقد پیمان با هر یك از دو طرف قرارداد. مسلمانان در آن سال بدون ورود به مکه، به مدینه بازگردند و در سال بعد برای زیارت کعبه بیایند و مدت سه روز در شهر بمانند،سپس خارج شوند و جز شمشیر سلاح دیگری با خود نیاورند.

پس از عقد قرارداد، محمد دستور داد شتران را در همان محل قربانی کنند و به مدینه باز گردند. به طوری که طبری درتاریخ خود درباره این حادثه می نویسد:

«حتی یک مرد هم از میان حصار از جای خود برنخاست. تا این که پیغمبر سخن خود را سه بار تکرار کرد. چون دید کسی از امان دستورش را به کار نمی بندد، برخاست و به نزد «ام سلمه» رفت و آنچه را که از مردم دیده بود برای وی حکایت کرد. ام سلمه گفت ای رسول الله آیا دوست داری که یارانت دستورتو را به کار بندند؟ بیرون برو و با هیچیک از آنان کلمه ای سخن مگو، تا این که اشترت را قربانی کنی و سلمانی خودت را بخوان که موی سرت را کوتاه کند. پیامبر از جا برخاست و بیرون رفت. با هیچیک از یارانش کلمه ای سخن نگفت و اشترش را قربانی کرد و سلمانی خودرا فرا خواند و موی سر خود را بسترد. همین که اصحاب پیامبر، این کار را از او دیدند برخاستند و شتران را قربانی کردند. هرکدام موی سر آن دیگری را می سترد و نزدیک بود که از شدت اندوه یکدیگر را بکشند.»

قرارداد حدیبیه،که در اثر کاردانی و سیاست محمد به امضا رسید، اولین سنگ بنای امپراطوری اسلامی را پایه گذاری کرد. مردم قریش،وجود او و مسلمانان را به عنوان رقیبی همپایه، خود،به رسمیت شناختند. حملات جنگی متوقف شد و طرفین می توانستند آزادانه در تمام عربستان رفت و آمد کنند. چون قرارداد شامل هم پیمانان هریک از دوطرف نیز می شد، بنا بر این،از هر جهت محیط آزاد برای تبلیغات دینی محمد فراهم گردید. دایره انتشار اسلام چندین برابر وسعت یافت و قبایل بسیاری به دین محمد گرویدند. به طوری که دو سال بعد که محمد آهنگ فتح مکه نمود، سپاهی متجاوز از ده هزارنفر او را همراهی می کردند. درفاصله زمانی بین امضای قرارداد حدیبیه و حرکت محمد به سوی مکه برای فتح آن شهر، محمد نامه هائی به دربار هراکلیوس، خسروپرویز، مقوقس در مصر، نجاشی در حبشه، حارث بن غسان در یمن، فرستاد و آنان را به قبول دین اسلام دعوت نمود. ضمنا تصمیم گرفت باقیمانده یهودیان را از جزیرة العرب اخراج و یا به قید اطاعت مسلمین در آورد.

چون اکثریت مسلمانانی که در موقع عقد قراردادحدیبیه حضورداشتند، قرارداد را مایه سرشکستگی مسلمانان می دانستند و اظهار عدم رضایت می کردند، برای کسب رضای خاطر و انصراف آنان از موضوع قرارداد، هنوز دو ماه از قرارداد صلح نگذشته بود که محمد با کسانی که در حدیبیه حضور داشتند،به طرف قلاع خیبر حرکت کرد و به سرعت خود را مقابل قلاع رسانید. وقتی مستحفظین قلاع از آمدن مسلمانان با خبر شدند،که به جلوی دروازه ها رسیده بودند. مسلمانان قلاع خیبر را در

محاصره گرفتند. یهودی ها به سختی از جان خود دفاع می کردند. ولی بالاخره قلاع یکی پس از دیگری گشوده شد و یهودی ها حاضر به صلح شدند. مسلمانان «کنانهٔ بن ربیع» صاحب قلعه مرحب را به «محمدبن مسلمه» سپردند، تا به انتقام خون برادرش که در جنگ کشته شده بود، بکشد. و زن او «صفیه» را نیز محمد به زنی گرفت.

محمد، یهودی های خیبر را مانند افراد سایر قبایل یهود از سرزمین خود بیرون نراند بلکه آنان را به مراقبت کشتزارها گماشت تا بتواند ازوجود افراد خود برای جنگ های بزرگتری که درنظر داشت، استفاده نماید. ولی یهودی ها که دراثرشکست از مسلمانان، نشاط کار و فعالیت خودرا از دست داده بودند و مجبور بودند همه ساله حصه ای ازثمره زحمت خودرا تحویل مسلمانان بدهند، دیگر علاقه زیادی درامر فلاحت از خود نشان ندادند و خیبر که آبادترین قریه درجزیرة العرب بود، به تدریج رو به ویرانی رفت.

وقتی یهودیان خیبر تقاضای صلح کردند، محمد قاصدی به سوی فدك فرستاد که یا اموال خودرا بدون جنگ تسلیم کنند و یا اسلام آورند. مردم فدك که از سرنوشت قلاع دیگر آگاه شده بودند، نیمی از اموال خودرا بدون جنگ به محمد واگذار کردند. محمد بهانه این دلیل که فدك بدون جنگ تسلیم شده است، از تقسیم قریه فدك بین سایر مسلمانان خودداری کرد و آن را برای خودنگه داشت و قلاع دیگر خیبر را به مسلمانان داد. وقتی این استدلال مورد انتقاد مسلمین قرارگرفت، محمد آیه ۶ از سوره حشر:

«آنچه خدا بر پیامبرش بهره داده است از آنهائی است که سواران و لشکریان بر آنها اسب نتاختند و تاخت و تاز نکردند ولیکن خدا، پیامبرانش را بر هرکس بخواهد مسلط می کند.»

فدك را به ملکیت قطعی خود درآورد و تا زمانی که محمد زنده بود، اعتراضات خاموش گردید.

بدین ترتیب تمام قبایل یهود ساکن بین مدینه تا شمال جزیرة العرب، تسلیم محمد شدند. بعضی از آن ها بدون جنگ قبول جزیه نمودند و بعضی ازخاك عربستان مهاجرت کردند. درپایان زندگانی محمد، یهودی ها که اهمیت نفوذی، کسب و کارومحل زراعت خود را از دست داده بودند، به طور قطع مهاجرت کردند و از عربستان خارج شدند

مسلمانان مقیم حبشه که خبر فتوحات و تسلط قطعی مسلمین را بر قسمت های شمالی عربستان شنیدند، به مدینه بازگشتند و به خیل مسلمین پیوستند.

سال بعد محمد با دو هزار تن از مسلمانان برای انجام مراسم عمره قضا به سوی مکه حرکت کرد. مردم قریش که از آمدن محمد و یارانش مطلع گردیدند، بر سر قرارداد حدیبیه، از مکه خارج شدند ودرکوه ها اقامت کردند. از فراز بلندی ها اعمال مسلمانان را زیرنظر گرفتند. مسلمانان مدت سه روز درمکه ماندند و هیچ یک از اهالی مکه مزاحم آنان نشد. پس از اتمام مراسم عمره قضا، محمد با «میمونه» دختر «حارث بن عبدالمطلب» (دخترعموی خودمحمد) که در آن موقع ۲۶ ساله بود ازدواج کرد. میمونه دختر خاله، خالدبن ولید بود. بعد از آمدن مسلمانان به مکه و اجرای مناسک حج، عده زیادی از مردم قریش از جمله «خالدبن ولید» و «عثمان بن طلحه» اسلام آوردند و به مسلمین پیوستند.

چندماه پس اززیارت کعبه، محمد سه هزارتن از اصحاب خودرابرای جنگ با رومیان به «موته» فرستاد. چون حرکت مسلمانان به آگاهی رومی ها رسیده بود و خود را آماده مقابله با مسلمانان کرده بودند، مسلمین در این نبرد کاری ازپیش نبردند و عده ای از بهترین افرادخودرا از دست دادند. خالدبن ولید توانست،با سیاست و کاردانی،سپاه نیمه شکست خورده را به مدینه بازگرداند.

محمد قبل ازآن که شکست مسلمین را در موته تلافی کند، در فکر تسخیر مکه بود. بهانه حمله به مکه نیز با حمله قبیله «بنی بکر» که با قریش هم پیمان بود، به قبیله «خزاعه» که با محمدپیمان داشت، به آسانی به دست آمد. رئیس قبیله خزاعه برای طلب کمک پیش محمد آمد. محمد نیز او را به یاری مسلمین امیدوار کرد و فرمان آماده باش عمومی صادر نمود. ولی مقصد خود را از همه کس تا زمان حرکت پنهان نگه داشت. سپاه محمد که بعضی از مورخین آن را بیش از ده هزار نفر نوشته اند، به سوی مکه حرکت کرد. دربین راه عباس، عموی محمد، ابوسفیان را با خود نزد محمد برد و او نیز مسلمان شد. محمد برای دلجوئی از ابوسفیان،فرمان داد که هرکس به مسجدالحرام ویاخانه ابوسفیان پناه ببرد درامان است و مقدار زیادی از غنائم به دست آمده را نیز به او بخشید. وقتی این امر مورد اعتراض مسلمین قرارگرفت، گفت:

«اما برای شما ای جماعت انصار و یاری کنندگان من، بهتر نیست که شتر و گوسفند نصیب دیگران شود و شما پیغمبر خدا را همراه خود ببرید؟»

محمد بدون درگیری جدی وارد مکه شد. بت هائی را که در درون کعبه بود بیرون ریخت و شکست. فرمان عفو عمومی داد و حریم حرم و شهر مکه را محترم اعلام نمود. تنها عده ئی از مردم مکه را مهدورالدم دانست و گفت مسلمانان حق دارند آنان را هرجا که یافتند، حتی اگر خود را به پرده، کعبه آویخته باشند، بکشند. ولی بعدها ۱۲ تن ازآنان را بخشودو فقط چهارنفر به قتل رسیدند

پس از فتح مکه، محمد به طرف طائف رفت و مدتی این قلعه را درمحاصره گرفت. چون طائفیان در حفاظت شهر مهارت کامل داشتند و امیدی به گشودن قلعه نبود، از طرف دیگر ماه های حرام نزدیک می شد، محمد ازفتح طائف صرفنظر کرد غنائم به دست آمده را بین مسلمین تقسیم کرد و به مدینه بازگشت.

محمد توانست در مدت هشت سال از مردم پراکنده در صحاری عربستان، و دشمنان دیرین، قومی واحد به وجود آورد و تمامی این مردم را با کلمه لااله الاالله به یکدیگر پیوند دهد. رؤسای قبایلی که تا آن زمان از عکس به محمد و قبول اسلام ابا داشتند، نزد محمد آمدند و اسلام آوردند. در زیر پرچم محمدی جمع شدند و قوم واحد عرب را تشکیل دادند.

در تابستان سال دهم هجرت، محمد تصمیم به جنگ با رومی ها گرفت. سی هزار سپاهی فراهم کرد. به طرف شامات رهسپار شد. وقتی به آن سرزمین رسید، از سپاهیان رومی اثری ندید. چون ورود به خاک دشمن را قبل از شناسائی کامل به مصلحت نمی دانست، پس ازدرگیری های مختصر و عقد قرارداد با چند قبیله، مرزی به مدینه بازگشت.

«تبوک»آخرین سفر جنگی محمد بود. پس از این مسافرت محمد در مدینه اقامت گزید و اوقات فراغت خود را با پسر خردسال خود که از ماریه کنیز مصری متولد شده بود، می گذرانید.

سال دهم هجرت را به مناسبت استقبال شدید رؤسای قبایل ازاسلام، سال «وفود» می نامند. زودتر از همه مردم طائف، که درمقابل لشگریان محمد مقاومت نموده و مسلمین بدون اخذ نتیجه آن قلعه را ترک نموده بودند، به اطاعت از محمد و قبول اسلام گردن نهادند. در این سال در سرزمین حجاز جائی نماند که بانگ الله اکبر در موقع اذان نماز از آنجا شنیده نشود.

در سال دهم هجرت محمد وسائل سفر حج را مهیا ساخت و به مردم فرمان داد تا

بر ی حج آمده شوند. شرح این سفر تاریخی محمد که به «حجة الوداع» معروف است، در مبحث مربوط به حج، گفته خواهد شد.

وقتی حجة الوداع به پایان رسید، اعراب به سوی محل سکونت خود روانه شدند. محمد نیز با یاران خود به مدینه بازگشت.

چون محمد معتقد بود که نفوذ اسلام بایستی به طرف شمال کشیده شود، فرمان بسیج سپاهی بزرگ را صادر کرد، ولی بیماری ناگهانی او موجب توقف سپاه و لشکرکشی او به طرف روم شرقی گردید. وقتی محمد بیمار شد، طبق نوبتی که برای هر یک از زنان خود معین کرده بود، در منزل «میمونه» دختر حارث بود. روزی که نوبت میمونه دختر حارث رسید، بیماری اش به درجه ای رسید که قدرت حرکت نداشت. تمام زنهای خود را جمع کرد و گفت اینک به واسطه بیماری لازم است تا وقتی بهبودی نیافته ام درمحل معینی باشم. زن ها بالاتفاق محمدرا برداشته به خانه عایشه بردند. محمد سه روز قبل ازوفات خواست برای نمازجماعت به مسجد برود، ولی از شدت مرض و زیادی ضعف نتوانست برخیزد و ابوبکر را به جای خود به مسجد فرستاد تا با مسلمانان نماز گذارد. همین امر سبب شد که بعد از وفات محمد، مسلمانان با ابوبکر بیعت کنند و او را به خلافت برگزینند.

وقتی بیماری محمدشدت یافت، یاران نزدیک او در خانه عایشه بر بالین او گرد آمدند. محمد گفت قلم و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم تابعد از من گمراه نشوید. عمرکه این سخن را شنیدگفت: «ان المرء لیهجر» (این مرد هذیان می گوید) بحث بین صحابه در گرفت و محمد تمامی آنان را امر به خروج داد.

وقتی محمد جان سپرد، عایشه بربالین او بود. فریاد و شیون او سایر زنان را خبر کرد و مردان نیز بر بالین محمد ... عمر مرگ محمدرا قابل قبول نمی دانست. ابوبکر پارچه را ازصورت محمد برداشت. صورت او رابوسید. به مسجد آمد و آیه ۱۳۸ از سوره آل عمران را برحاضرین خواند وخبردرگذشت محمدرا به مسلمین رساند.

پس از درگذشت محمد،بازار شایعات و روایات،برای اکرام وهرچه بزرگتر جلوه دادن عظمت محمد، رواج کامل یافت. نویسندگان به فراخور اندیشه، تراوشات مغزی و تخیلات افسانه ای خود،حدیث و یا روایتی ابداع نمودند. برای آن که خوانندگان و شنوندگان در صحت آن روایات و احادیث کوچکترین تردیدی به خود راه ندهند، آن ها به گفته های خود و محمد و یا یکی از نزدیکان او مستند کردند. غالب احادیث

و روایتی که در کتب « السیرة ابن کثیر، سیرةالدحلانیه، سیرة الحلبیه، (اثر علی بن برهان الدین حلبی) صحاح بخاری، صحاح مسلم بن حجاج، سیره ابن هشام، طبقات بن سعد، مسنداحمدبن حنبل، البدایة و النهایة(اثر ابن کثیر دمشقی) وغیره دیده می شود، از همین قبیل روایات و احادیث اغراق آمیز و خیالی است. مثلا در تفسیر «روح المعانی» اثر «الوسی» ، نقل از سیره ابن هشام می خوانیم

« پیامبر درختی را فرا خواند که درجب پیش آمد. سپس آن را گفت که به جای خود بازگرد ودرخت به جای خود بازگشت» و یا در سیره ابن کثیر آمده است که به هنگام هجرت از مکه به مدینه، همین که محمد با ابوبکر در غار ثور پنهان گشتند، تار عنکبوتی انبوه به سرعت درمدخل غارتنیده شد، به طوری که «امیة بن خلف» به دیگر دشمنان پیغمبر گفت، چه نیازی به ورود درغار دارید. عنکبوتی در این جا به سر می برد که پیش از ورود محمد در غار بوده است و یا در خشکسالی مدینه، به محض این که پیامبر به خواهش مؤمنان برای ریزش باران دعا کرد، هنوز مردم پر کنده نشده بودند، که از افق ابرهای سیاه گرد آمد و باران شدیدی باریدن گرفت. هم چنین به دعای آن حضرت از غذای مختصری، گروه بسیاری خوردند و یا از آب اندکی که در دست محمد بود، عده ای سیراب شدند.»

درتاریخ «النبی احمد» ص ۱۱۳ از آمنه مادر محمد روایت می کند که :

«در حین ولادت چهار حوریه آمدند و چهار طرف من نشستند و گفتند که برای کمک به تو آمده ایم و شربتی به من دادند که تا آن زمان نوشیده بودم. چون آشامیدم یک نور و روشنائی مخصوصی مشاهده کردم و دلم روشن شد. آنگاه لباس های حریر به آن کودک پوشاندند و گفتند او را بگیر و از چشم دشمنان محفوظ بدار »

هم چنین ازآمنه روایت می کند: «که چون فرزندم متولد شد، دو دست برخاک نهاد و سر به سجده گذاشت. سپس دست هارا به آسمان بلند کرد و دعائی خواند.»

در «سیرة الحلبیه» اثر «علی بن برهان الدین حلبی» از علی بن ابیطالب روایت می شود «من با پیغمبر در مکه بودم و به بعضی از نواحی مکه رفته بودیم. هیچ کوه و درختی با پیامبر روبرو نمی شد مگر آن که می گفت درود بر تو ای رسول الله »

در «سیره ابن اسحق» نظیر همین مطلب، با استناد بگفته، عایشه، ازخود محمد روایت می شود.

اگر نگاهی به هر یک از کتب مذهبی بعداز اسلام بیفکنیم ، نظیر این معجزات،

که هیچ عقل سالمی نمی تواند صحت آن ها را بپذیرد،فراوان دیده می شود. هر نویسنده ای برای اظهار فضل و دانش و یا برای کسب محبوبیت اجتماعی در بین عوام زود مذهب، هر عبارتی را که درصحنه اش حضور نموده بر روی کاغذ آورده و سعی نموده است از این جهت بر پشتیبان خود منتی فراز نهد. تعصب دینی و ایمان مذهبی مؤمنان را به راهی کشیده تا آن چنان صفات خارق العاده ای به سازندگان دین خود نسبت بدهند،که او را از رده انسان های زمینی خارج کند و هوای غیبی را در اختیار و گذارد. این نویسندگان که به بیماری تعصب دینی دچارند، نمی توانند حقایق را چنانکه در واقعیت زندگی اتفاق افتاده و می افتد، درک کند، وهمه چیز را از پشت عینک اعتقادات تعصب آمیزمذهبی خود بررسی می نمایند. رفته رفته در اثر تکرار این مطالب درکتب مختلف، طوری که درگفتن این اوصاف به چشم می خورد، مجزی گردد و ذکر آن ها بخشی ازضروریات دین و مذهب شمرده می شود. این امر درپیش شیعیان به شدت بیشتر به چشم می خورد، به طوری که حتی به حریم امامان نیز سرایت کرده و آنان را هم ازرده انسان های معمولی خارج نموده و این ایمان را به وجود آورده است که امامان ازبدو طفولیت معصوم و خالی ازخطاهای بشری و دارای علم لدن بوده اند. اهل منبر نیز که زندگی اقتصادی خود را وابسته به توسعه، این عقیده می دانند، برای تحمیق هرچه بیشتر طبقه عوام، این افسانه ها را به عنوان حدیثی و روایتی از منبع موثق در سخنرانی ... مذهبی خود به کار می برند و برای اثبات مطالب خود به آنها استناد می کنند

در بین احادیث قدسی، حدیثی وجود دارد که سازنده آن تا سرحد تخیل بشری و مرز خدائی پیش رفته و افسانه ای به وجود آورده که در هیچ کتابی در هیچ گوشه، دنیا،سخنی مبالغه آمیز تر از آن وجود ندارد. احادیث قدسی مطالبی هستند که،جدا از آیات قرآنی، محمد ازمکالمات خودباالله برای اصحاب نقل می کرد. دراین حدیث آمده است «لولاک لما خلقت الافلاک». خداوند خطاب به محمد می گوید،اگر برای خاطرخلقت تو نبود، دلیلی بر این که من میلیاردها کهکشان و میلیاردها ستاره و سایر موجودات را خلق کنم، وجود نداشت.

بیش از هزار و چهار صد و اندی سال از فوت محمد می گذرد و به احتمال قوی استخوان های او نیز پوسیده و خاک شده است. ولی هنوز کهکشان ها در مسیر خود می گردند و ستارگان نورافشانی می کنند و همانطور که میلیاردها سال قبل ازتولد

محمد موجود نبود و بدون مدارهای معینی می گشتند، اختلالی در میلیاردها میلیارد دیگر سیارات و کهکشانها نمی کرد. هیچ‌یک از آنها حتی در حول همین مدارات گردش خواهند کرد. تولد یا وفات هیچ یک از افراد بشر، کوچکترین اثری در دستگاه آفرینش خداوندی به جای نخواهد گذاشت. سازندگان و مبتکران این قبیل احادیث، بدون توجه به درجه کوچکی و حقارت بشر در پهنه ی جهان هستی، بشر را همطراز پروردگار جهان می سازند. شکی نیست که محمد از نقطه نظر هوش و ذکاوت، کاردانی و مدیریت و قدرت حافظه، بر سایر اعراب زمان خود ممتاز بود و با پشتکار و اراده قوی که در وجود او بود، توانست انقلاب اجتماعی و دینی بزرگی در سرزمین عربستان به وجود آورد و از قبایل پراکنده و دشمن یکدیگر قومی واحد و دولت مرکزی تحت پرچم لااله الاالله ایجاد، و در پرتو همین اتحاد و ایمان قسمت بزرگی از دنیای آن روزرا مسخر و عرب کند. ولی هیچیک از این مزایا و صفات برجسته، دلیل بر آن نیست که او را مفخر موجودات، سرور کائنات، همطراز خدا و غرض از آفرینش جهان هستی بدانیم.

محمد نیز بشری بود، مانند همقطاران زمان خود، که با فهم و هوش تیز خود به مسائل و مشکلات اجتماع خود پی برد و راه حل آن را در انهدام قطعی رسوم اجتماعی و اعتقادات مذهبی قدیم و برقراری آئینی مشابه با آئین یهود تصور می کرد. چون به این عقیده ایمان قلبی پیدا کرده بود تا وصول به هدف، استقامت و پایداری از خود نشان داد و با بهره گیری کامل از اتفاقات و وسایلی که پیش آمدها در اختیار او می گذاردند، در اجرای برنامه های خود توفیق یافت.

عده ای از محققین و نویسندگان غربی، راهی خلاف نویسندگان متعصب اسلامی پیش گرفته و اعمال و دستورات محمد را در خصوص غارت قوافل، راهزنی، کشتن اسرای جنگی، ترور کسانی که از محمد بدگوئی می کردند و با فروش زنان و کودکان در بازار برده فروشان برای جمع آوری پول را به باد انتقاد گرفته و این دستورات را ناشایسته، شأن کسی که خود را رسول خدا می خواند، می دانند. به نظر من، این محققین نیز، مانند نویسندگان متعصب اسلامی، منصفانه قضاوت نمی کنند و نادیده کسی که در آستانه قرن بیست و یکم در یکی از کشورهای پیشرفته متمدن دنیای امروز زندگی می کنند، اوضاع چهارده قرن پیش یکی از سرزمین های عقب افتاده را بررسی و با مقایسه با وضع امروز خود، از آن انتقاد می نماید. برای قضاوت گفته ها و اعمال و دستورات محمد، باید محیط زیست، آداب و رسوم جاری مردم، سنت ها، تمدن

و اعتقادات، و به طور کلی کیفیت دانش عمومی مردم همان زمان را درنظر مجسم کرد، و عمال محمدرا برپایه، ضوابط و روابط همان عهدورمان موردبحث قرارداد محمد نیز یك عرب کامل العیار بود. با تمام ویژگی های نژادی و صفاتی که ما درباره عرب گفتیم، او در زمانی زیست می کرد که راهزنی یکی از سنت های پذیرفته شده همگانی بود. تمام مردم جزیرة العرب،در مدت هشت ماه از سال خود را مجاز به حمله به قوافل و راهزنی می دانستند. دستور محمد برای غارت کاروان ها و یا شرکت خود او در راهزنی ها عملی خلاف سنت روز نبود. و هیچیك از اعراب معاصر او نیز بر این قبیل اعمال محمد ایرادی نمی گرفتند. اگر او دستور می داد تا اسرا را دربازار برده فروشان بفروشند و با پول آن اسلحه برای جنگ های آینده فراهم کند، این دستور خلاف رسم رایج آن سرزمین نبود. برده گیری و برده فروشی در تمام دنیای آن روز رواج داشت و در عربستان نیز برده گیری و برده فروشی امری عادی بود و تا قرن ها بعد از اسلام نیز،اعراب بزرگترین و فعال ترین تجارجهانی این حرفه بودند.

آنچه برای محمد در درجه اول اهمیت قرار داشت، هدف او بود. در نظر محمد هدف وسیله را توجیه می کرد. ازنظر او برای وصول به هدف، ترور عده ای مخالف و بدگو و از بین بردن تمامی آن موانع، یك امر ضروری بود. او حتی روش تبلیغاتی دینی خود را،برای نزدیك تر شدن به هدف، به آسانی و با خواندن آیاتی چند تغییر می داد. مشکل عمده،به وجود آوردن روح ایمان و تعصب در مغز و درون پیروان بود. وقتی این چنین ایمانی به وجود آمد، هیچکس درباره صحت و سقم آیات قرآنی و چگونگی ساخته شدن و یا حذف و تغییرکاری آن ها از خود کنجکاوی نشان نمی داد.

وقتی پیروان محمد به این مطلب ایمان حاصل کردند،که محمد رسول الله است، هرچه اومی گفت گفته، خدابود. وهمه بادل و جان از آن اطاعت می کردند. کما این که امروزه نیز،مسلمانان متعصب،ازپشت همان عینك مسائل را بررسی می نمایند و هیچکس زحمت تحقیق و کنجکاوی به خود نمی دهد و اگر احیاناً در حین بررسی و پژوهش دین اسلام و قرائت قرآن،به مسائلی بر خورد کند که شك و تردیدی درمغز او بوجود آورد، به آسانی ازآن چشم می پوشند و در می گذرند وهزارتعبیروتأویل غیر منطقی و غیر عقلانی،برای موجه قلمداد کردن آن،بهم می بافند.

فصل چهارم:

دین اسلام

تمدن هیچ ملتی یکباره ساخته وپرداخته نشده بلکه آنچه امروزه به نام تمدن دردست ما است، برپایه، تجربیات گذشتگان بنیان گذاری شده و محصول زحمات، ابتکارات و پیشرفت های نیاکان ما ازخیلی ماقبل تاریخ تازمان حاضر است. به همین طریق،دین هرملتی نیز، مولودومحصول تمدن آن ملت است ومواد خامی که برای ساختن اصول و تعالیم مذهبی لازم داشته، از تمدن های گذشته، همان ملت گرفته است. هیچ دینی خارج ازقالب های فرهنگی دورانی که آن ملت درآن دوران زندگی می کرده، نمی توانسته بوجودآید ودرهردینی صورت سازمانده ای از اعتقادات کهن و سنن آن سرزمین دیده می شود. البته همانگونه که تمدن هرملتی ازتمدن سایر مللی که با آن ها در تماس است، بهره می گیرد، دین نیز به نوبه خود از ادیان اقوام همجوار،متاثر می گردد.

از آنجا که عرب وارث تمدن درخشانی از اعصار گذشته خود نبوده تا محمد بتواند افکار مذهبی نوینی به دنیا عرضه کند، مولود جدید به صورت مخلوطی از دیان فرض دهنده، اساطیر عامیانه ، رایج در اجتماع عرب، سنت ها و حتی خرافات بومی،متظاهر گردید. منشاء تاریخی دین اسلام را می توان در چند منبع خلاصه کرد.

۱ - ادیان مختلف یهودی، مسیحی و زرتشتی

۲ - بخشی از بینش های خاص و تجربیات شخصی محمد.

۳ - سنت ها، اعتقادات و خرافات عرب قبل از اسلام.

۱ - ادیان مختلف:

آنچه درباره توحید، قصص، احکام مربوط به قوانین کیفری، مدنی و امور شخصیه، مالکیت، ارث، بیع ، اجاره، زکوة، صدقه، سنگسار کردن مجرمین، قصاص، غرامت، و امثال آن در قرآن می بینیم، همه ریشه در دین یهود دارد. احکام مربوط به ربا و لواط و تعدد زوجات و طلاق-تعدیلی است از شرایع یهود و عادات متداول در عربستان. دین اسلام منکر این مطلب نیست و این نکته را می پذیرد که قواعد اخلاقی و اصول دینی که درقرآن مطرح شده است، در ادیان پیشین نیز وجود داشته و این قرآن نیست که برای نخستین بار قوانین بی سابقه ای در زمینه های فوق مطرح می کند. ولی از آنجا که محمد قادر به نوشتن و خواندن نبوده و مبنای کار را بر نقل مطالبی می گذاشته که از دهان مردم می شنیده، اختلافات فاحشی که در چندین بار نقل داستان و دهان به دهان شدن آن معمولاً بوجود می آید، در قصص قرآنی در مقام مقایسه با قصص سایر ادیان دیده می شود. قرآن در بازگو کردن قصص، حتی از حدود تورات، کتاب مقدس یهودیها پافراتر می نهد و قصص مذکور درتلمود (۱) را که توسط عده ای از خاخام های یهودی در قرون سوم و چهارم میلادی گردآوری شده بود، به نام قصص الهی نقل می کند. داستان «اصحاب کهف» (اسطوره مردم آسیای صغیر)، افسانه، ملاقات «خضر و موسی»، سرگذشت «اسکندر ذوالقرنین»،از این سلسله از داستان ها می باشد.

عقاید مسیحیان، توسط مسیحیانی که در یمن و در عربستان سکونت داشتند و در بازارهای مکاره برای خرید و فروش و یا تبلیغ عقاید مذهبی حضور پیدا می کردند، در سراسر عربستان نفوذ نموده بود. عده ای مسیحی نیز در قبایل «حِمیَر»، «ربیع»، و عرب های «نجران» و «غسان» زندگی می کردند که روایات و داستان های مذهبی را برای سایر افراد بازگو می نمودند. افراد قبایل نیز که با مکه در ارتباط بودند

---

۱ - در نیمه دوم قرن سوم و قرن چهارم میلادی شرح و تفسیری توسط دو هیئت محقق یهودی در اورشلیم و بابل بر تورات و میشنا نوشته شد. این کتاب قطور که داستان ها و افسانه های بسیاری را که در دوران پراکندگی یهودا از ملل دیگراخذ شده، دربردارد، به نام تلمود خوانده می شود. این کتاب نه تنها از مقدار پنج گانه تورات، بلکه از کتاب انبیاء نیز از نظر مذهبی پائین تر و در درجه سوم قرار دارد.

درسفرهائي که برای تجارت، شرکت دربازارهای مکاره و یا زیارت به مکه می رفتند، عدتا به گفتگوهای دینی می پرداختند و شیفته های خود را از یهودی ها و مسیحی ها،برای یکدیگر نقل می کردند. بدین طریق،تمام داستان های تورات و انجیل در سر سر عربستان نقل مجالس بود و در گردهمائی های اعراب مرتبا تکرار می شد. مقارن ظهور اسلام، قصه الهاك دیو و آوردن تخت ملکه سبا به اور شلیم در کمتر از یك چشم به زدن، و یا داستان طوفان نوح، که بلندی آب ها در تمام سطح کره زمین را ارتفاع بلندترین قلل کوه ها نیز فراتر رفت، افسانه خلقت آدم و حوا ازگل زمین، دربین عرب رایج بود و بعضی اعتقادات مذهبی از قبیل ختنه، غسل جنابت، غسل مس میت، دوری از زنان در حالت حیض، بریدن دست دزد و تعطیل روز جمعه به عنوان آخر هفته در شهرهای مکه و مدینه و بین قبایل مختلف عرب نفوذ کرده بود و رعایت می شد. البته شدت عملی را که یهودی ها درباره روز سبت از خود نشان می دادند، در بین اعراب وجود نداشت. تعطیل آخر هفته که آن را یوم العروبه می نامیدند، مانع کسب و کار و پختن غذا نبود.

به طوری که از مفاد آیات ۴۳ رعد، ۱۰ احقاف و ۱۹۷ شعرا مستفاد می گردد، اخبار یهود، ضمن خبر مربوط به ظهور پیغمبر جدید، از مردم مدینه به مکیان می رسیده ومکیان به خوبی ازداستان هائی که یهودی هامنتشر می کردند، باخبر بودند. در اشعاری که «امیة ابی صلت»، قبل ازآغازدعوی محمد، درستایش خدا می سروده،ازطوفان نوح به تفصیل یاد کرده است. امیه بهترین ناشر افکارو ستان های تورات و انجیل در مکه بود. «ورقة بن نوفل» پسر عمّ «خدیجه» همسرمحمد، از کسانی بود که به آئین مسیح در آمد. قسمت هائی از انجیل را به عربی ترجمه کرد و درباره آن ها با محمد گفتگو می کرد.

عقایدی که در قرآن درباره مسیحیت مشاهده می شود،بیشتر مقتبس از عقاید یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت است (۱). این دسته از مسیحیان همانگونه که در قرآن آمده است، عیسی را تنها بشری می دانستند که از طرف یهوه برای رهنمائی و نجات قوم یهود فرستاده شده است و منکر الوهیت عیسی و تثلیث بودند. درباره به

۱ - برای اطلاعات بیشتر به مبحث مسیحیت مراجعه شود.

صیب کشیدن عیسی نیز-عقیده قرآن مقتبس از عقیده یکی از بانیان مکتب عرفان مسیحیت اسکندریه است که می گفت:عیسی قبل از مصلوب شدن حامل صنعت را به شکل و هیئت خود به یهودی ها عرضه کرد و یهودی ها، شمعون را به تصور این که عیسی است، مصلوب نمودند. آیه ۸۵ از سوره، مائده خود دلیل بحث و گفتگوی محمد با یهودی - مسیحیان مقیم جزیرة العرب است.

عقاید زرتشتیان،نه تنها از طریق ادیان یهودی و مسیحی، که خود به شدت متاثر از آئین زرتشتی بودند، وارد عربستان شده بود، بلکه بلاواسطه نیز از طریق ایرانیانی که در یمن و بحرین سکونت داشتند و یا برای تجارت رفت و آمد می کردند در سراسر عربستان منتشر می شد. (۱) تنی چند از اصحاب محمد نیز ایرانی بودند و آیه ۱۰۵ از سوره نحل:

«ما می دانیم که آن هائی که گویندآیات قرآنی را انسانی به او یاد می دهد، ولی زبان کسی که به او اشاره می کند عجمی است و این قرآن عربی فصیح است.» خود دلیل گفتگوی دینی محمد باایرانیان زرتشتی مقیم مکه ومعاشرت او با آنان است.

آنچه درباره شیطان، فرشتگان، روزرستاخیز (استماع آواز صور اسرافیل که با آهنگ آن تمامی مردگان از اعصار قدیم تا روزآخر دنیا از گورها بر می خیزند و در پیشگاه عدل الهی اجتماع می کنند - نامه اعمال هریک به دست راست و یا چپ آن ها داده می شود و برحسب آنچه در آن نوشته پاداش می بینند و یا مجازات می شوند) و آنچه درباره بهشت ودوزخ ومعراج،درقرآن و یادرکتب سیره دیده می شود، همه مقتبس از عقاید زرتشتیان است. در اسلام، مجوس ها نیز مانند یهود و نصارا از اهل کتاب شمرده می شوند.(آیات ۱۷ ازسوره الحج)

---

۱ - مقارن ظهور اسلام، یمنی ها که از تسلط حبشی ها بر سرزمین خود به ستوه آمده بودند، یکی از شهزادگان خود به نام «سیف بن ذی یزن» رابرای گرفتن کمک نظامی به دربار انوشیروان فرستادند انوشیروان نیز یکی از سرداران خود به نام «وهرز» را با چند کشتی سرباز از راه خلیج فارس و دریای عمان به یمن روانه نمود. ایرانیان در آخر سال فیل درعدن پیاده شدند. حبشی ها را از میان بردند و تا سال ها پس ازظهور اسلام تحت الحمایه ایران بودوایرانیان رادرعرب «ابناء» احرار» می نامیدند

۲ - بینش خاص وتجربیات شخصی محمد:

گذشت زمان و رویدادها و پیشامدهای گوناگون مسائل تازه ای را در جامعه، کوچک مسلمین به همراه می آورد. گاهی وقایع و حوادث روزانه زمینه را آن چنان فراهم می کرد که صدور دستورقاطعی برای حل مشکل مسلمین ضروری بود. در این قبیل مورد، محمد براساس قضاوت شخصی، دستورات خود را به طریقی انشا می کرد که برای حل مشکلات مشابه موضوع مورد بحث نیزمفید باشدودرآینده برای اداره جامعه به کار آید. درصدور چنین دستوراتی به جای آن که یک نفر رامخاطب قرار دهد، به حالت عام می گفت:

«یا ایها الناس» «یا ایهاالذین آمنوا» «یا ایها الانسان» «یا بنی آدم» و «یا ایها النبی».

۳ - سنت هاواعتقادات عرب قبل اراسلام:

علاوه بر اصول ادیان مختلف و قضاوت های شخصی محمدکه به صورت آیات حکم در قرآن آمده، سنت ها و اعتقادات دیرین عرب نیز درتکمیل قرآن و عربی کردن دین اسلام نقش بزرگی داشته است. نام خدا، حج، ماه های حرام، قصاص، روزه، اعتقاد بوجود ارواح وجن ودیگرازویژه گی های اعتقادات عرب دوران قبل اراسلام است و اسلام با وارد کردن این سنن و اعتقادات در قرآن، و تثبیت آن ها به عنوان احکام و دستورات الهی، به دین اسلام رنگ و بوی عربی بخشید.

شهرستانی درکتاب ملل و نحل می نویسد: بسیاری از تکالیف و سنن اسلامی ادامه عادات دوره جاهلیت است که اعراب به نوبه خود آن ها را از یهود گرفته بودند. (ما درفصول بعد به تفصیل بیشتری از آن ها سخن خواهیم گفت.)

مقارن ظهور اسلام،ساکنین جزیرة العرب را قبایل مختلفی تشکیل می دادند که به طور پراکنده در هر گوشه ای از این سرزمین سکونت داشتند و از راه غارت اموال یکدیگر زندگی می کردند. افراد هر قبیله،تنها وابسته به قبیله خود بودند. نام قبیله را معرف وطن و ملیت خود می پنداشتند و مفاخر قبیله را مفاخر خود تصور می کردند. خدای همان قبیله را می پرستیدند. به زبان همان قبیله سخن می گفتند و ر

شدت کم به کمتر از فنا و نابودی کامل قبایل رقیب رضایت نمی دادند. اعتقادات مختلف مذهبی و وجود خدایان متعدد،یکی از عوامل نفاق و دشمنی بود. پهنه های گوناگون رنج بین قبیله ها، راه را بر هر گونه تفهیم و تفاهم مسدود می کرد. سیستم اجتماعی پدرسالاری و ریاست قبیله ای مانع بزرگی در راه ایجاد قومیت و اتحاد بین قبایل مختلف عرب بود. تنها سرنگونی کلیه عوامل اجتماعی، مذهبی، اقتصادی ورژیم پدرسالاری قبایل،می توانست ایجاد قومیت و یگانگی را درسراسر عربستان تامین و تضمین نماید و چنین انقلاب بزرگی، به دست محمد صورت گرفت

محمد از دوران کودکی به تنهائی خو گرفته بود. گرچه پدر بزرگ و خانواده ابوطالب نهایت مهربانی را درباره او روا می داشتند، ولی هیچکس جای خالی پدر و مادر را نمی توانست پر کند. او شیفته« تنهائی شده بود و این ایام برای او بهترین فرصت برای تمرکز افکار و اندیشه دراطراف دیده ها و شنیده هابود. تنهائی و تفکر،از روزهائی که گوسفندان عمو و یا اقوام را برای چرا به صحراهای مجاور مکه می برد، آغاز شد و به تدریج عادت ثانوی او گردید. حتی وقتی که با خدیجه ازدواج کرد و از نظر مالی بی نیاز گردید، غالب اوقات خود را به تنهائی می گذراند. درغار «حرا»، همان محلی که جد او انزوا و خلوت اختیار می کرد، معتکف می شد. روزها به بیابان بیکران و دشت ها و آسمان صاف و ستارگان درخشان نگاه می کرد و آنچه را که از دهان مردم و از یهودی ها و مسیحی ها دربارارسکاره شنیده بود، زیرورومی نمود، محمد تمامی ماه رمضان و غالب روزهائی را که فراغتی پیدا می کرد، به تنهائی در غار به سر می برد. هیچ کس به تحقیق نمی داند که او در غار حرا چه می کرد؟ خود محمد نیز هیچگاه در اطراف آن ایام با کسی سخنی نگفت. ولی از انقلاب بزرگی که سال ها بعد در جامعه عرب بوجود آورد، می توان به زمینه افکار او درغار پی برد، و به حدسی نزدیک به یقین گفت،که مطالبی که بعد ها به نام آیات الهی بر مردم مکه عرضه گردید،در همین دوران تنهائی و انزوا درغار، پایه ریزی وحك و اصلاح شده اند. بهترین دلیلی که دراثبات این نظر می توان ارائه داد، اختلاف فاحشی است که درسبك نویسندگی ومضمون ایات مکی ومدنی، مشاهده می شود.آیات مکی،که برای ساختن آنها زمان بیشتری به کاررفته،کوتاه وپرمغز،عارفانه ومعطوردعوت به خداپرستی و رعایت اصول اخلاقی،گفته شده اند درصورتی که آیات مدنی،که فی البداهه گفته شده اند،طویل وفاقدسلاست وروانی ایات مکی،بیشترمربوط به جنگ، جهاد،حل وفصل

موردبیانی،تنظیم گردیده اند

زندگی صحرانشینی طبعاً بهتر و بیشتر از شهر نشینی امکان تمرکز افکار به انسان می دهد. درسکوت مطلق صحرا، انسان با وجود ناشناخته بهتر آشنا می شود، بیشتر با مظاهر طبیعت رابطه پیدا می کند. محیط خشک و سوزان صحرا، طبیعت سنگدل و شن های روان، اندیشه را در جان های حساس تیزتر می کند. زیر این که فرسنه دین ابراهیمی در این منطقه کوچك از دنیا، جوانه زدند و رشد نمودند، در طبیعت خشن و خشك این سرزمین نهفته است.

دراثر تفکر مداوم متجاوز از بیست سال، و بررسی اوضاع و زیر و رو کردن شبهه های مذهبی، در اعماق روان محمد نوعی جنب و جوش باطنی آغاز شده بود و در لحظه ای که افکار او به اوج غلیان و شدت رسید، تصمیم گرفت دیگران را نیز با افکارو اندیشه های خود همراه کندو آنچه در ضمیرباطن او نقش بسته بود، و آن را حقیقت محض می پنداشت، با سایرین در میان نهد و آنان را به پذیرش آن وادار نماید. نظیر این حالت را که محصول غلیان افکار و غلو و احساسات است، ما در مورد «بابك» بنیانگذار مذهب «سیکه» می بینیم و از این نقطه نظر شباهت بسیاری بین روش و حالت بنیانگذاران این دو آئین وجود دارد.

برای ریشه کن کردن علل نفاق و ایجاد انقلاب بزرگی که سال ها در اندیشه خود پرورش داده بود، محمد همان راهی را در پیش گرفت که در ادوار گذشته،در مناطق بین النهرین، مصر، یونان و قوم یهود،به اتحاد و یگانگی ملت ها منتهی شده بود. محمد راه دین را برگزید و الله به منزله نقطه، اتصالی بود که تمام اقوام پراکنده عرب به آن پیوند می خوردند و متحد می شدند.

«واعتصموابحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا» آل عمرن - ۹۸

انقلاب دینی محمد، سقوط عوامل اجتماعی و اقتصادی را نیز به دنبال کشید. اگر تورات،برای جلوگیری از پراکندگی قوم متحد یهود نوشته شد، هدف انقلاب دینی محمد،ایجاد قومیت واحد، در قبایل پراکنده عرب و برقراری اتحاد و یگانگی دربین دشمنان دیروز، تحت لوای مذهب بود. محمد به آنچه می پنداشت حقیقت است، بسیار وفادار و مؤمن بود و براثر تفکر و تکرار در سال های انزوا و گوشه گیری، الله را چون مشاور خصوصی همیشه درکنار خود حس می کرد. او همیشه دستورات خود را به نام الله صادر می کرد تا به آنها قدرت نفوذی و ضمانت اجرائی بیشتری ببخشد و ضمناً

خود او ر ا ز حالت یك مصمم اخلاق دوره گرد خارج نماید و مردم نه او به عنوان رسول نه ایمان بیاورند و گفته هایش را چون فرمان خدائی بپذیرند.

محمد در آغاز نبوت، موسی و کتاب توراه را به عنوان سرمشق خود برگزید آنچه محمد به نام دین به مردم مکه عرضه نمود، پیامی جز آنچه در کتب یهود و مسیح نوشته شده بود، نبود. دین اسلام در بدایت امر، شکل و جهت دیگری جز تتبع دین یهود نداشت. کوشش محمد در این دوره از نبوت بر این اساس بود تا با تقلید از روش دینی موسی، جامعه متحدی در عربستان بنیان نهد که عدالت اجتماعی بر آن حاکم باشد. آیات قرآنی در این دوره از نبوت محمد، بیشتر برای جلب نظر و تشویق مردم مکه به ترك بت پرستی، قبول الله به عنوان خدای یکتا و خالق آسمان و زمین و توجه به مسائل اجتماعی و اخلاقی است. محمد پایگاه تبلیغاتی خودرا درحریم کعبه و بعدرخانه «ارقم بن عبدمناف» قرار داد. به روش انبیاء یهود، درکوچه های مکه گردش می کرد و مردم را پند می داد و به قبول آئین جدید دعوت می کرد. هر روز آیات پیش ساخته ای را بر اهل مکه می خواند:

«وای بر هر عیبجوی طعنه زن.
با آن که مالی گرد آورد و به شمارش آن پرداخت
پنداشت که مالش او را جاودان می سازد.
چنین نیست بی گمان در دوزخ خرد کننده خواهد افتاد» همزه ۴ - ۱
«چنین نیست بلکه یتیمان را گرامی نمی دارید.
و یکدیگر را بر غذا دادن به محتاجان تشویق نمی کنید.
و میراث را تماماً می خورید.
ومال را شدیداً دوست دارید» الفجر - ۲۰ - ۱۷

در ایامی که اعراب از هرسو به زیارت کعبه و یا به تجارت به مکه می آمدند، محمد به سوی آنان می رفت و اعراب بادیه نشین را به قبول آئین جدید تشویق می کرد. محمد در فصاحت و بلاغت آیتی بود ونفوذ کلامش هرشنونده را تحت تاثیر قرار می داد. خطبه هائی که در روزهای جمعه ایراد می کرد، را سیره نویسان در کتب خود نقل نموده اند. در زیبائی کلام با آیات قرآنی کوس برابری می زنند و به سادگی نشان می دهد که هردو از یك وجود سرچشمه گرفته اند.

محمدتوانست با قدرت سحروری، مردان عرب را، که خود ازسخندانان وسخن

رانان زمان بودند، مجذوب کلام خود کنند و به شنوائی وادارد. او در عین این که مانند هر مردعرب انتقامجو و کینه توز بود و در بسیاری از موارد داوری درکارها را به لبه تیز تیغ واگذار می کرد، متقابلا می توانست به اساس بر احساسات و خشم خود غلبه آید و انتقام را به وقت دیگری موکول کند. یا اگر مصالح اقتضا داشت و منافع عفو بر انتقام فزونی می گرفت و او را حتی یک قدم به هدف نزدیکتر می کرد، از کشتن سرسخت ترین دشمن خود صرفنظر نماید. هوش سرشار و حافظه بسیار قوی که طبیعت در نهاد محمد نهاده بود، دستیاران دانش و آماده به خدمت او در تحقق بخشیدن به اهداف نهائی او بودند. محمد در عمق روح و ضمیره ذاتی، سیاستمداری کارآمد، سرداری شجاع و با تدبیر و زمامداری مدبر و توانا و سرآمد مردان زمان خود بود. نبرد بدر نشان دادکه قدرت محمددرتهییج و برانگیختن مردانی که کمتر ازنصف تعداد دشمنان بودند، تاچه پایه بود. معاهده حدیبیه‌سیاست و کاردانی او را در اداره جامعه و پایان دادن به مناقشات از طریق صلح، صلحی که بالمآل او را برنده جنگ ساخت، به خوبی نمایان کرد. او توانست باقدرت اراده و استقامت، در روح و روان یکایک پیروان خود نفوذ نماید، جامعه ای نیرومند و متحد، ازمردانی که از شدت تعصب تاپای جان حاضر به فداکاری در راه آرمان های او بودند، به وجود آورد و آنان را به سوی نظامی برتر رهبری کند. شاید دربدایت امر،خود محمد به اهمیت کار و قدرت نیروی غول آسائی که دراثر ایجاد روح اتحادوفداکاری درقبایل عرب بوجود خواهدآمد، واقف نبود. وقتی به کارآئی وتوانائی آن پی برد و در صدد استفاده از این قدرت عظیم برآمد، که روزهای عمر او به شمارش افتاده بودند. ولی جانشینان او از عواملی که محمد به وجود آورده بود، به خوبی استفاده کردند و برپایه تعلیمات و روش محمد،امپراطوری بزرگ عرب را بنیان نهادند.

محمد نبوت را با تکرار قصص و داستان های شایع بین مردم آغاز کرد و برای آن که اعراب این قصص را از خود بدانند، تمام داستان ها را به نام الله، خدائی که مورد قبول و پرستش عرب بود، به مردم عرضه کرد.

برای جلب حمایت قوم یهود و احتراز از درگیری در چند جبهه، به قوم یهود می گفت:

وآمنّا بالذی أنزلَ الینا و أنزل علیکم و الهنا و الهکم واحدٌ» عنکبوت ٤٥

ما به انچه برما و بر شما نازل شده است ایمان اورده ایم. خدای ما و خدای شما

نکو است

در تمام مدت ۱۳ سالی که او در مکه و یک سال و نیم بعد از هجرت در مدینه، آئین جدید را تبلیغ می کرد، الله درهیکل منزل داشت و مسلمانان در جوار کعبه و گاه پشت به کعبه، به طرف اورشلیم نماز می گذاردند. ایام روزه مسلمانان نیز بدنبال و روزهای توبه و استغفار قوم یهود هم آهنگ بود. آموزش های دینی و اخلاقی دوران مکه،تکرار همان مطالبی بود که ازربان انبیای یهود به عبری گفته شده بود. مسلمانان به روش قوم یهود، بسیاری از مناهی را که سال ها بعد در مدینه برقرار شد، انجام می دادند. تنها اختلاف بزرگ دین اسلام و دین یهود،درنام خدا بود. هنوز به دین جدیدی که حاوی حکم و دستورات جداگانه ای الهی باشد، اشاره ای نشده بود. محمد فقط یک ترساننده بود که به روش انبیای یهود مردم را از روز بازخواست و عذاب الهی برحذر می داشت.

«یا ایهاالمدثر قم فانذر» مدثر ۲- ۱

ای جامه بر خود پیچیده برخیز و مردم را بترسان.

«قل انی اناالنذیر المبین» الحجر - ۸۹

بگو من ترساننده آشکاری هستم.

قرآن به من وحی شد تا شمارا بترسانم. انعام ۱۹

درحقیقت،دین اسلام،به صورتی که امروزه به عنوان دین شناخته می شود، محصول سال های بعد از هجرت به مدینه و زمانی است که افکار محمد بهتر متمرکز و هدف مشخص و در دسترس بود. وقتی محمد به مدینه رسید و امکانات بهتر و بیشتری برای دستیابی به هدف در اختیار خود دید، سیاست دیگری در تبلیغات مذهبی پیش گرفت. آهنگ آیات قرانی وحتی سبک گویندگی و نویسندگی نیز، به منظور هماهنگی باسیاست جدید دینی، تغییر کردند.

بعضی از محققین، از قبیل گیبون نویسنده مشهور تاریخ امپراطوری روم، محمد را دارای دو شخصیت جداگانه می دانند که شخصیت دوم او قبل از هجرت به

مدینه برهمه ناشناخته بوده است (۱). من با این نظر موافق نیستم ؛ عقیده دارم که محمد مرد مصممی بود و در هدف و پایه شخصیت او،چه درمکه و چه در مدینه،هیچ گونه تغییری حاصل نشد.بلکه محمد باتوجه به عوامل و امکاناتی که وقایع و پیش امدها در اختیار او می گذاشتند، سیاست و روش خود را برای وصول به هدف معین تعدیل می کرد. تاریخ اسلام، تاریخ دستیابی به قدرت است و دین وسیله ی برای رسیدن به این هدف. هدف محمد،ایجاد اتحاد بین قبایل مختلف عرب، و شالوده ریزی جامعه ای توانا، تحت لوای اسلام بود.

اقدامات محمد در مدینه واکنش تازه ای در برابر امکانات و رویداد ها بود. آیات قرآنی بهترین وسیله تحقیق برای آشنائی کامل با سیاست تبلیغاتی محمد در طول ۲۳ سال نبوت او هستند. دستوراتی که محمد در مکه و یا مدینه صادر می کرد، همیشه متناسب با امکانات و مقتضیات روز بود. محمد،هیچگاه قبل از سنجش مقدورات خود، جان مسلمانان را به خطر نمی انداخت. در مکه چون تاب و توانائی مقاومت با نیروی قریش را نداشت، تمسخر و ناسزای آنان را تحمل می کرد و می گفت.

«واصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجراً جمیلاً» مزمل - ۱۰

أدع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن» النحل ۱۲۹

و برای آن که از تحریك بیهوده قریش و حمله مسلحانه آنان جلوگیری کند، به یاران خود توصیه می نمود؛

«به خدایان کسانی که خدائی به غیر از الله می پرستند دشنام ندهید. مبادا آنان از روی نادانی به الله دشنام بدهند.» انعام ۱۰۸

---

۱ - Gibbon نویسنده کتاب Decline and Fall of Roman Empire می نویسد «نمی توانم درباره پیغمبر عرب حکم صحیحی بکنم، چون که آن مردی که در کوه حرا معتکف می گردید سپس در مکه وعظ می کرد، غیر از آن مردی به نظر می رسد که عربستان را فتح کرد.» گلدزیهر مستشرق اتریشی درکتاب «عقیده و شریعت در اسلام» در باره پیامبر اسلام می نویسد «دوران مدینه حتی در تصوری که محمد از شخصیت ویژه خودساخته بود تغییراتی اساسی به وجود آورد. درمکه می اندیشید که او پیامبری است که با رسالت خود سلسله پیامبران نبوت را به پایان می برد و بنا بر وظیفه ای که دارد - مانند پیامبران یهود - به هشداردادن انسانهائی مانند خود برخیزد و آنان را از گمراهی نجات بخشد. امادرمدینه که شرایط خارجی دگرگون شد، هدف و نقشه های اولیه او نیز تغییر یافت.»

و دربرابر اعتراض قریش به دین اسلام و اصرار انان در تغییر روش دینی،می گفت

«ای جماعت کفار من انچه را که شما می پرستید نمی پرستم و شما نیز آنچه را که من می پرستم نمی پرستید... دین شما مال شما و دین من مال من.» الکافرون

«عمل من به گردن من و عمل شما مربوط به خود شما.» یونس ٤١

محمد درمکه چاره ای جز صبر و بردباری در برابر تجاوزات و شکنجه های قریش نداشت. درتحت چنین شرایطی،تنها با خواندن آیات نوید بخش، مسلمانان را دلداری می داد و به صبر و بردباری توصیه می کرد.

«این گروه (مشرکان) به زودی شکست خواهند خورد و پشت خواهند کرد.» قمر - ٤٥

شاید اگر مردم قریش نیز چون افراد قبیله اوس و خزرج دربرابر دعوت محمد تسلیم شده بودند و فرمانبرداری مطلق او را گردن گرفته بودند، لشگر کشی های محمد به خارج از عربستان بیست سال زودتر آغاز شده بود. ولی سیاستی که محمد درآغاز دعوی نبوت پیش گرفت و دنباله روی کامل او از آئین یهود، امکان هرگونه سازشی را با قبیله قریش منتفی کرده بود در مکه راه سازش از هر جهت مسدود بود. در مدینه، محمد امکانات بیشتری در اختیار خود دید و وقتی به نیروهای نیرومند پیروان خود و ایمان آنان درجانبازی تا آخرین قطرات خون،اطمینان پیدا کرد، سیاست تبلیغاتی خود را در راه وصول به هدف تغییر داد و سایر اعراب را به مبارزه طلبید. از این پس سیاست تبلیغاتی آرام توام با پند و اندرز، به سیاست اعمال زور و به کار بردن لبه تیز تیغ تبدیل شد. همین سیاست در تمام ادوار بعد، ازطرف خود او و جانشینانش تعقیب شد. این تغییر شرایط و امکانات است که موجب و کنش محمد و تغییر روش تبلیغاتی برای وصول به هدف مشخص گردید، به تغییر شخصیت و با تغییر هدف به موازات تغییراتی که درامکانات و قدرت نظامی محمدحاصل می شد، ایات قرانی ودستورات الهی درباره روابط مسلمانان با کفار و یا صاحبان کتب آسمانی نیز،تغییر می کردند. دیگر سخن از «صبر و بردباری» و یا «دین من مال من و دین شما مال شما» درمیان نبود. محمدبه اعراب مخالف اعلان جنگ دادوبه پیروان خود گفت

«واقتلو هم حیث ثقفتموهم» بقره ١٨٧. انان را هرجا که یافتید بکشید

«و قاتلو هم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین کله لله» انفال - ٤٠

با نان افتدریجتگید تافتنه ای باقی عانتودین تماماً دین الله باشد.

نامی که محمد برای آئین خود برگزید، به بهترین وجه انتظاراتی را که محمد و اسلام از پیروان خود داشتند، عیان می سازد. دین اسلام، دین اطاعت محض و عبودیت در برابر اراده الله و محمد است. اولین وظیفه مسلمین این است که بگویند

«سمعنا و اطعنا» بقره ۲۸۵

شنیدیم و فرمانبرداریم

واژه مسلم که در ریشه با اسلام مشترک است، به کسی اطلاق می شود که مطیع محض و فرمانبردار باشد. دیکتاتوری کامل دینی الله، یا به عبارت بهتر دیکتاتوری کامل دینی محمد،از زبان الله.

در بسیاری از آیات قرآنی محمد در کنار الله قرار دارد و اطاعت مطلق از او بخشی از اسلام و فرمانبرداری از اراده الهی را تشکیل می دهد.

«ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان الله و رسول او را اطاعت کنید» انفال ۲۰

«نماز برپادارید، زکات بدهید و رسول را فرمانبرداری کنید» نور ۵۵

«آیا نمی دانید هر که با الله و رسول او مخالفت کند، پس آتش جهنم نصیب وست» توبه ٦٤

«همانا الله وملائك اوبر پیغمبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید شما نیز بر او صلواة بفرستید و تسلیم و مطیع محض او باشید» احزاب ٥٦

«کسانی که برخلاف فرمان پیغمبر رفتار کنند باید بترسند از این که فتنه ای آنان را دریابد و عذابی دردناك به آنان برسد» نور ٦۳

دین اسلام،از این نظر که حاوی برنامه رسالت شدید است ، از سایر ادیان مستثنی است. ولی این برنامه نیز به خاطر بهبود کلی جامعه طرح ریزی نگردیده، بلکه به خطر تفرق و استیلا بر جامعه تنظیم یافته است.

مهمترین و نخستین اصل اعتقادی مسلمانان توحید و شهادت است. قرآن در آیات مختلف متذکر این مطلب شده و جمله لااله الاالله را در موارد متعدد به کار برده است. شهادت نخستین جمله ایست که در گوش نوزادان مسلمان خوانده می شود و آخرین سخنی است که مسلمانان در لحظه، مرگ به زبان می آورند.

توحید از ابتکارات اسلام نیست. به طوری که در مبحث خدایان در مصر گفته شد، آمنوفیس (Amenophis IV) فرعون مصر در ١٤ قرن قبل از میلاد مسیح، این

جمله را درباره خدای آتن به کار برد. در تورات نیز اشعیای نبی در باب ۴۵ از صحیفه خود، از این عبارت استفاده نمود و از زبان یهوه گفت:

«به جز من خدای دیگری نیست. برای آن است که از مشرق تا مغرب بدانند که جز من خدای دیگری نیست. من یهوه هستم و دیگری نیست.»

اسلام این جمله را از تورات اقتباس کرد و با نام خدای خدایان عرب در آمیخت و گفت: لااله الا الله.

اصول دین اسلام، توحید، نبوت و اقرار به روز رستاخیز است و تکالیف دینی مسلمانان عبارتند از:

نماز - روزه - خمس - زکوة - حج - جهاد - امر بمعروف و نهی از منکر.

اصول دین، که پایه، عقیدتی همه مسلمانان است، با اندک اختلافی که آن هم ناشی ازکیفیت تفسیر قرآن ویا احادیث مورد قبول برخی فرقه هاست، دربین مسلمانان یکسان می باشدو ازحدشریعت اسلامی که براساس احکام قرآنی، سنت محمدی، اجماع و قیاس پایه ریزی شده است، تجاوز نمی نماید. شریعت اسلامی درطی قرن ها، کانون مطالعات، تعلیم و تربیت مللی را که به تصرف عرب در آمده و آئین اسلامرا به عنوان دین پذیرفته بودند، تشکیل می داد. هر یک از کلمات آیات قرآنی، بارها موردتعبیر و تفسیر قرار گرفت، کتب بسیاری درباره آنها نوشته شد.

فقه اسلامی براساس ۵۰۰ آیه، قرآنی به عنوان آیات احکام و چندین هزار حدیث نبوی، که رکن اساسی قوانین فقهی و جزء مکمل قرآن محسوب می شود، تدوین شده است. احادیث و روایات براساس آیه، ۲۱ احزاب:

«پیامبر خدا برای شما سرمشق و مقتدای خوبی است»

و آیه، ۷ از سوره الحشر:

«هرچه را که پیغمبر به شما داد بگیرید و ازهرچه شمارا نهی کرد خودداری کنید»، صورت قانون به خود گرفته اند و مسلمانان معتقدند هردو از یک مغز و از یک منبع واحد به وجود آمده و هر دو را پیغمبر به جهانیان عرضه نموده است و تمام شئون زندگی اسلامی را در بر می گیرد.

پس از درگذشت محمد، فقهای اسلامی به جمع آوری احادیث و تدوین فقه اسلامی براساس احکام قرآن و احادیث نبوی مبادرت نمودند. آنچه امروزه به نام فقه اسلامی در تمام کشورهای مسلمان مورد اجرا و عمل است، محصول کار کسانی است

که حتی سه قرن پس از درگذشت محمد به تفسیر احکام قرآنی و تطبیق احادیث با پیش آمدها، همت گماشتند. فقهای مسلمان، از صدر اسلام تا کنون،برای دادن فتوا درهر موضوع، به آیات قرآنی و یا احادیث نبوی مراجعه می کنند و از هرکدام که با قضاوت شخصی شان نزدیکتر باشد، استفاده می نمایند. چه بسا حدیثی را درمورد موضوع های بحث و گفتگو ومردود می دانند،و درموارد کاملاً مشابه دیگر، از همین حدیث مردود، برای قضاوت و صدورفتوی استفاده می کنند

از نظر اسلام مردم دنیا به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱ - مسلمانان، بر طبق آیه ۷۱ از سوره آل عمران :

«همانا دین در نظر و نزد خداوند اسلام است»

و بر طبق آیه ۷۹ از همان سوره :

«کسی که غیر از اسلام دین دیگری را برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد»

جایگاه مسلمین پرهیزکار در روز رستاخیز،در بهشت برین است که وصف آن بعداً گفته خواهدشد.

۲ - صاحبان کتب آسمانی

منظور قرآن از کتب آسمانی، کسانی هستند که یکی از سه کتاب توره و انجیل و اوستا پیروی می کنند. براساس آیه ۵۶ از سوره مائده، مسلمین حق ندارند با پیروان این آئین ها آمیزش نمایندویا آنان را به دوستی بر گزینند. بلکه براساس آیه ۲۹ از سوره توبه، باید:

«با آن دسته از اهل کتاب که دین حق (دین اسلام) را قبول نمی کنند، پیکار کنند تا این که تحمل خواری کنند و به دست خود جزیه بپردازند.»

۳ - کفار:

بر اساس مفاد آیه ۲۸ از سوره توبه، این دسته از مردمان جهان نجس اند و نباید به حریم خانه کعبه نزدیک شوند. مسلمین موظفندبرطبق آیه ۲۹ و ۱۲۴ از سوره توبه، و آیه ٤ از سوره محمد، بااین طبقه از مردم پیکار کنند و گردن شان را بزنند

٤ - منافقین:

این دسته از مردم اند که بنا بر مصلحت وقت و نه بر اساس ایمان، مسلمان شده اند و در اولین فرصت و امکان، برضد آن قیام خواهند کرد. وظیفه مسلمانان شدت عمل و سختگیری با آنان است تا این که به راستی و از روی ایمان،هدایت شوند.

فصل پنجم

تأثیراعتقادات،سنن وباورهای دوران معروف به جاهلیت دراسلام

۱ - خدا و انسان - خدائی

خدا در اسلام، الله نام دارد و این همان خدای خدایان عرب جاهلیت است. کلمه ال (EL) یا ایل نزد اقوام سامی و ساکنین بین شمالی، دلالت بر موجودی می کرد که صاحب قوه و اقتدارفوق العاده باشد. ال درناحیه کنعان خدای خدایان وهمسرش به نام « عنت» (Anat) و پسری به نام «بعل» (Baal) بود. ابراهیم پس از مهاجرت از « اور» و ورود به سرزمین کنعان در «بیت ایل» ساکن شد و در آنجا قربانگاهی برپا کرد. مردم «سبا» کلمه الله را به عنوان خدا در کتیبه های خود به کار برده اند. بیطن ها وقبایل مرکزی عربستان خدا را به نام «هلاه» می نامیدند که بعد ها حرف ال به اول آن اضافه شد و به صورت الله در آمد. اعراب حجاز، الله را به عنوان خدای بزرگ و برتر از سایر بت ها می پرستیدند. نام الله در بسیاری از اشعار شعرای قبل از اسلام به عنوان خدای قادر مورد پرستش، برده شده است. «لَبیدبن ربیعه» از شعرای نامی قبل از اسلام می گوید:

الا کل شیئی ما خلاالله باطل   و کل نعیم لامحاله زائل

آگاه باشید که هرچیزی غیر ازالله بی پایه است و تمام نعمت ها هم زوال پذیرند

قرآن نیز به همین عقیده و ایمان مردم مکه به الله به عنوان خدای بزرگ اعراب اشاره می کند:

« گر از آنها بپرسی چه کسی آب را از آسمان نازل می کند و با آن زمین را بعد از مردنش زنده می نماید، خواهند گفت الله. عنکبوت ۶۳.

و هم چنین در ایه ٦ از همان سوره:

«اگر از ان ها بپرسند که دنیارا که آفرید و آفتاب و ماه را که به کار انداخت می گویند،الله.»

عراب تمام بت هارا واسطه ورابط بین بندگان و الله تصور می کردند و می گفتند که الله دارای زن و فرزندانی است. میان اجنّه و الله نیز پیوند خویشاوندی قائل بودند. آیات ۱۰۰ از سوره انعام:

«از راه نادانی برای الله پسران و دختراني تراشیدند.»

و آیه ۵۸ از سوره صافات:«میان اجنّه و الله خویشاوندی قائل شدند.»

اشاره به همین اعتقادات اعراب قبل از اسلام است، اعراب معتقد بودند که اگر:

«خودرا خم کند و یا جامه های خودرا بر سرکشند، خودرا از نظر الله مخفی می کند و او اعمال آن ها را نمی بیند.» هود،٥

اعراب سه بت « لات، منات، عزی» را دختران الله می دانستند و به آن ها «بنات الله » می گفتند. این مطلب در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره نجم منعکس گردیده و لبه از این که اعراب دختران را به او نسبت می دهند و پسران را در سهمی خود می گذارند، گلایه می کند و آن را تقسیمی غیر عادلانه می داند.

وقتی که محمد دعوی نبوت کرد، همین نام آشنا ونام خدای خدایان عرب را،به عنوان خدای دین خود،برگزید. در آغاز نبوت،که محمد روش انبیای یهود را سرمشق کار خود قرار داده بود، به شیوه، توراه مردم را از عذاب الهی برحذر می داشت و به زهد و تقوی دعوت می کرد، اردوگیری در تمام جبهه خاموداری می کردو به حمایت قوم یهود امیدوار بود، الله نیز با هردو قوم صاحبان کتب آسمانی روابط بسیار خوبی داشت. محمد به پیروان آن ادیان می گفت:

«ما بر آنچه بر شما نازل شده است ایمان آورده ایم. خدای ما و خدای شما یکی است.» عنکبوت ٤٥

تمام اعمالی را که یهوه در توراه و پدر در انجیل انجام داده بودند، قرآن به الله نسبت داد. عیسی را بنده ای از بندگان الله می داند،که از مریم باکره به دنیا آمد و برای باردار نمودن مریم، الله،روح خود را به زمین فرستاد و روح به هیئت انسانی در آمد و با مریم آمیزش کرد و نطفه عیسی بسته شد. سوره مریم آیه ۱۷

موسی را الله به نبوت برگزید و از وادی «مدین» روانه مصر کرد تا قوم بنی

اسرائیل را از بندگی فرعون رهائی بخشد. هم او بود که با معجزات ده گانه (تورات - ۱۲ و اسفر ۳ - ۱۰) (۱) قدرت خودرا به نمایش گذارد. سرانجام فرعون و لشکریانش را به علت مخالفت با آزادی بنی اسرائیل در دریا غرق کرد و از آن ها انتقام گرفت. بنی اسرائیل را پس از رهائی از اسارت مصریان، به سرزمین موعود رهنمون شد و به این قوم برگزیده خود لقب داد:

«ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین» دخان آیه ۳۱

و آن ها را با علم خود بر جهانیان برگزیدیم.

و از مسلمانان خواست تا به سوی اورشلیم، معبد یهود وزادگاه عیسی، نماز بگذارند تا از هرگونه نفاق دربین پیروان هرسه دین ابراهیمی جلوگیری شود. ولی پس از هجرت محمد به مدینه، با گسترش دین اسلام و تقویت قوای نظامی مسلمین، روابط الله نیز با قوم بنی اسرائیل به سردی گرائید و رفته رفته از آن ها کناره گرفت. نخست به محمد گفت:

«به ملایمت به اهل کتاب و هم چنین به اعراب مشرک بگو آیا اسلام می آورید: اگر مسلمان شدند پس رستگارند و اگر از دعوت تو روی گرداندند. (کاری به آنها نداشته باش) وظیفه تو ابلاغ اوامر الهی است.» آل عمران ۱۹

به تناسبی که بر قدرت نظامی وتعدادمسلمانان افزوده می شد، دستورات الهی نیز درباره روابط مسلمین با پیروان سایر ادیان سخت ترمی گردید. به محمد می گوید:

«سخت ترین دشمن مسلمین را یهود و مشرکان می یابی» مائده ۸۵

و به محمد توصیه کرد تا قبله مسلمین را از اورشلیم به کعبه تغییر دهد و مسلمین از آن پس،در هرکجا که باشند،روی خودرا به هنگام نماز به سوی کعبه بگردانند و در قسمت آخر آیه ۸۵ وآیه ۸٦ از سوره مائده به محمد می گوید:

---

۱ - تعداد معجزاتی که یهوه برای نجات بنی اسرائیل از اسارات مصریها به ظهور رسانده دوازده مورد به این شرح است: ۱ تبدیل عصای موسی به مار ۲ - نورانی شدن دست موسی ۳ - تبدیل آب رودخانه به خون. ٤ - وزغ ها. ٥ - پشه ها ٦ - مگس ها ۷ - وبا برای حیوانات. ۸ - دمل برای انسان و حیوان. ۹ - سرما و تگرگ ۱۰ - ملخ ها ۱۱ - تاریکی غلیظ در مدت سه روز برای تمام مصر جز ناحیه یهودی نشین جوشن. ۱۲ - مرگ تمامی نخست زادگان مصری

«بردیکتر از همه در دوستی با مؤمنان، کسانی را می یابی که گویند ما نصاری هستیم. زیرا که بعضی از ایشان کشیشان و ترسایانند و آنان تکبر نمی ورزند و چون آیاتی را که به پیامبر نازل شده بشنوند، می بینی براثر شناخت حق از چشمهشان اشک می ریزد.»

ولی روابط گرم الله با مسیحیان نیز دیری نپائید و سیاست دوستی با اهل کتاب به یک سیاست تعقیب و آزار و کشتار مبدل شد. الله یاخردر قوم یهود و مسیحی قطع رابطه کرد و به مسلمین گفت:

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم» مائده ۵۱

ای کسانی که ایمان آورده اید از قوم یهود و مسیحی دوست مگیرید. هرکه از آنان دوست انتخاب کند، پس خود نیز ازآن طائفه است.

و اندکی بعد اعلان جنگ همگانی داد و گفت:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله»

با کسانی به الله و به روز رستاخیز ایمان نمی آورند و آنچه را که الله و رسول او حرام کرده اند، حرام نمی دانند پیکار کنید.

«ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوالکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید وهم صاغرون» توبه ۲۹

و هم چنین با کسانی که دین حق (اسلام) را قبول نمی کنند، بجنگید تا آن که به دست خود جزیه بپردازند و قبول خواری کنند.

گرچه در اواخر عمر محمد، الله در صدد ترمیم وضاع و دلجوئی از پیروان سایر مذاهب برآمد و ایجاد روابط بهتری با آنان برآمد و به مسلمانان اجازه داد تا:

«با اهل کتاب رفت و آمد داشته همخوراک شوند و حتی با زنان پاکدامن آن ها ازدواج کنند.» مائده ۷

ولی این دست دوستی خیلی دیر تر از زمانی که بایدهدراز شد و تخم نفاق و دشمنی که بر اثر نزول آیات مدنی قبلی، در دل هر دو طرف کاشته شده بود، آتشی نبود که با مختصر آب نیم سرد آیه ۷ از سوره مائده خاموش شود. از آن پس کمتر یهودی یا مسیحی حاضر به دوستی با مسلمانان شد و این جدائی و کین، با گذشت زمان و بالاگرفتن موج تعصب از یکدیگر، روز به روز شدیدتر گردید و به جنگ های

متعدد خونین و کشتارهای بی حساب انجامید.

الله در قرآن معنا و تصویری،به مراتب وسیع تر و بالاتر از آنچه اعراب به آن معتقد بودند و یا در تورات برای یهوه بیان شده است، پیدا می کند. در تورات یهوه در ابتدا خدای قبیله ای محسوب می شد و قرن ها بر همین نسق از طرف یهود مورد پرستش بود، تا این که بنی اسرائیل به هنگام اسارت در بابل با عقاید ایرانیان درباره اهورا مزدا آشنا شدند. از آن پس،یهوه نیز در سیمای خدای عالم و عالمیان ظاهر شد. ولی بازهم یهوه به جهانی شدن دین یهود اعتقاد ندارد. او فقط حافظ و ناظر و آمر به قوم کوچک یهود است و آن قوم را برگزیده خود می داند. در حالی که الله در قرآن خدای تمام ابناء بشر است و می خواهد که پرستش او درتمام جهان گسترش یابد. کسانی را که از اجرای اوامر او سرباز زنند به آتش دوزخ تهدید می کند و به پیروان خود دستور می دهد با آنان پیکار کنند. تا دین، دین الله باشد.

بر اساس آیه ۳ از سوره یونس و سوره ٤ از طه، جایگاه الله، در عرش اعلی است و در آنجا با قدرتی به مراتب بالاتر از قدرت یهوه و پدر، امور عالم را اداره می نماید و با استبداد کامل حاکم بر سرنوشت بشر است. او،هرکه را که اراده کند،به مقامات بالا می رساند و هر که راکه بخواهد،به خاک سیاه می نشاند. انجام تمام امور از خیر و شر،منوط و مربوط به اراده مطلقه و مشیت اوست. فلاح مسلمانان و رستگاری مؤمنین برحسب اراده او صورت می گیرد و کسانی را که بنا بر اراده ذات الهی هدایت شده اند، به بهشت می برد و جهنم را از وجود اجنّه و انسان هائی که اراده الله بر گمراهی آنان تعلق گرفته است، پر خواهد کرد. کلیدهای آسمان و زمین در تملک اوست.

«الله هرکار که اراده، اوست انجام می دهد» بقره ۲۵٤

«هرکه را که بخواهد عذاب می دهد و هرکه را که بخواهدمی آمرزد»
آل عمران ۱۲٤

«هرکه را که گمراه کند پس هیچ راهنمائی برای او نیست»
اعراف ۱۸۵ و غافر ۳۵

«گر می خواستیم تمام مردمان را هدایت می کردیم و لیکن این سخن از من حق است که هر آینه جهنم را از جن و انس پر می کنم» سجده ۱۳

«تمام خوبی ها و بدی هائی که به شخص می رسد از طرف الله است» نسا ۸۰
«هروقت که قرآن تلاوت می کنی بین تو وکسانی که ایمان نمی آورند حجابی قرار می دهیم و بر گوشهایشان سنگینی تا مبادا بفهمند» بنی اسرائیل ۴۸ - ۴۷

مفهوم آیات فوق و بسیاری دیگر در قرآن، از بدو ظهور اسلام این باور را دربین مسلمانان بوجود آورد،که خداوند از ازل از اعمال هریك از بندگان خود آگاه بوده و هیچ اتفاقی در جهان نمی افتد مگر آن که مسبوق به کتاب سرنوشت و اذن خدای یگانه باشد.

«هیچ مصیبتی در روی زمین و یا در نفس های شما اتفاق نمی افتد مگر آن که قبلاً و از پیش در کتاب نوشته شده باشد و این کار برای الله آسان است.» الحدید ۲۲
و انسان جز وسیله ای برای اجرای اراده الهی بیش نیست و هیچکس در اعمال خود صاحب اختیار و اراده نمی باشد.

وجودآیات دوگانه درقرآن موجب پیدایش مکتب دیگری به نام مکتب «اختیار» در مقابل مکتب «جبر» شد. طرفداران مکتب اختیار، با استناد به دسته ای دیگر از آیات قرآن در همین زمینه، مدعی هستند که آیات مورد استناد «جبریون»،در مکه در مورد مشرکین لجوج نازل شده و خداوند نیز از گمراهی آنان اطلاع کامل داشته است. و استدلال می کنند،که اصولاًفلسفه أمر انبیا براینست که بشر پس ازآگاهی به اعمال نیك و بد، و شنیدن اندرز پیغمبران، میباید با اختیار و اراده خود به نیکی بگراید و از بدی ها پرهیز کند. قرآن در آیات مختلف به مردم توصیه نموده است که به سوی حق باز گردند. مشیت الهی کسانی را :

«هدایت می کند که از بدی ها باز گردند» رعد ۲۷
«هرکس به الله ایمان آورد، الله دل اورا هدایت می کند» تغابن ۱۱
«خدا ظالمین را گمراه می کند» ابراهیم ۲۷
«خدا کسی را که شکاك و مسرف باشد گمراه می کند» غافر ۳۶

ولی طرفداران مکتب جبر در مقابل می گویند،آن کسانی که بیشتر از همه نیازمند هدایت هستند، ظالمین و تجاوز کاران و حق پوشانند نه کسانی که بر حسب طبیعت ذاتی عادل و درستکار و با ایمان به دنیا آمده اند. اگر قرار باشد در همان لحظه

ی که اسب به موعظه و هدایت خلق مشغول هستند. خداوند بر دل ظالمان و تجاوز کاران پرده ای بیفکند و گوش های شان را سنگین کند تا نور ایمان در دل ان ها راه نیابد و نتواند آزادانه راه رستگاری را انتخاب کند. پس حقیقتاً بایدبرعقل و کیاست چنین خدائی شك آورد. طرفداران مکتب جبر با توجه به آیه ۹۹ ازسوره یونس:

«اگر خدا می خواست همه اهل جهان ایمان می آوردند»

و آیه ۱۰۷ از سوره انعام:

«اگر خدای تو می خواست این مردم مشرك نمی شدند»

استدلال می کنند که پس آن کس که نمی خواهد ظالمان و تجاوزکاران به راه راست هدیت شوند و ایمان بیاورند، اراده و مشیت الهی است و الا هدایت آنان برای پروردگار عالم امر ساده ای است.

حقیقت امر این است،که وجود آیات دوگانه در قرآن باعث ایجاد عقاید مختلف گردیده و پیروان هردومکتب جبر و اختیار، به حق و با استناد به دسته ای از آیات قرآنی،دلائل موجهی ارائه می نماید. ولی آنچه صحیح به نظر می رسد این است که با توجه به مفاد آیه ۱۱ از سوره، انعام:

«حتی اگر فرشتگان را بر آن ها نازل کرده بودیم و مردگان با آن ها سخن می گفتند و همه چیز را برای آن ها از روبرو جمع آورده بودیم، بر آن ها روا نبود (نمی توانستند) ایمان بیاورند مگر آن که خدا بخواهد»

قرآن در مورد برقراری اراده الهی و سلب اختیار از افراد بشر، حرف آخر را می زند و آیه ۳۰ از سوره الدهر:

«هیچکس چیزی نخواهد خواست مگر آنچه خداوند اراده نماید»

و آیه ۱۰۹ از سوره هود:

«همانا خدای تو هرچه بخواهد می کند»

دلائل قاطع و روشنی برحکومت مطلق ومشیت‌نامه الله، درتمام ذرات عالم هستی و حوادث و اتفاقات است. ولی سئوالی که بلافاصله به ذهن خطور می کند این است که با توجه به این اصل کلی، که بشر،جز آلت فعل دردست خداچیز دیگری نیست و اعمالی را که انجام می دهد نمایشگر اراده و مشیت الهی است و انسان در اجرای ان ها ازخود اختیارو اراده ای ندارد، پس چرا خداوند عادل این عروسکان بلااراده را مستحق عذاب می داند، به اتش دوزخ تهدید می کند ودرعین حال شیطان را هم برمی انگیزاند

تا آنان را اغوا کند و فریب دهد؟

صدر اسلام وحقیقت تاریخی این است،که اسلام با انتشار عقیده جبر که از روزهای دیرین عرب ریشه گرفته بودوتثبت این عقیده درقرآن به عنوان اراده الهی، توانست در مدت امر قدرت ایمان بی سابقه و کم نظیری را دربین مسلمین بوجود آورد و عرب مغرور را متحد و یك دل روانه میدان های جنگ کند. هر فرد عرب،با این اعتقاد که تازمانی که اراده خداوندی تعلق نگیرد کشته نخواهد شد (۱) و چنانچه در میدان نبرد در راه خدا به شهادت برسد جای او دربهشت برین خواهد بود. (۲) بهشتی که در آنجا از هر گونه نعمتی بر خوردار و در کنار حوریان فراخ چشم و پسران نورس، جاودانه بی نصیب اوست، دلیرانه وبا از جان گذشتگی جنگید و توانست بخش بزرگی از جهان متمدن آن روز را به تصرف خود درآورد و ازغنائم به دست آمده سهم بزرگی داشته باشد(۳). این عقیده،تا موقعی که دشمنی دربرابر بود و غنیمتی درا ثر چپاول اموال دیگران نصیب می شد، همه جا به سود اسلام بود،ولی از زمانی که مسلمین دشمنی در مقابل خود ندیدند و قتل و غارتی دربین نبود و صلح و آرامش برقرار شد، عقیده جبر،خاصیت ویرانگر خودرا نشان داد. مسلمین که تمام حوادث و بلایارا از جانب خدا می دانستند و معتقد بودند،که خداوند به هرکس که بخواهدعزت وبادولت می دهد و ازمال دنیا به هرکس که صلاح بداند به هر اندازه که اراده نماید می بخشد، دست از فعالیت کشیدند و به هرچه به دست آنان می رسید قانع شدند و آن را نصیب و قسمتی دانستندکه ازازل برای آن مقدرشده بوده صلح وآرامش اعصاب مسلمانان را ضعیف وفرسوده کرد. اعتقادات دینی آنان رادرمقابل بلایا، سختی هاو رنج ها،تسلیم نمود بدون آن که گامی درراه ترمیم اقتصادی خودبردارند، همه چشم به راه اجرای اراده الهی

---

۱ - فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لایستقدمون. اعراف ۳۴

۲ - ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون. آل عمران ۱۶۳

ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل اویغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما نساء ۷۶

۳ - ابن خلدون می نویسد:ویکی از طبایع مسلمانان این است که هنگام غلبه آنچه که دردسترس می یابند، می ربایند و یگانه هدف ایشان از کشورداری این است که از راه ربودن اموال مردم متمتع گردند.

دیده به گوشه، آسمان دوختند. پس از مدت کوتاهی،اسلام به دین سستی و تسلی و دین « ما شاءالله » تبدیل شد و از امپراطوری بزرگ اسلامی،جز کشورهای فقیر و عقب مانده و مردمی که برای روزی خود،چشم به راه آسمان بودند، چیزی باقی نماند. تا هنگامی که ساکنین سرزمین های اسلامی براین باورها پایدارند و معتقدند،که حتی دو رو در صورتی کارساز و مؤثر است که اراده خداوندی بران تعلق گیرد، وضع به همین منوال باقی خواهد بود.

عامل دیگری که در تشدید بدبختی و عقب ماندگی ملل اسلامی نقش بزرگی داشته، دستوراتی است که قرآن در خصوص وارستگی مسلمانان و عدم علاقه به امور دنیوی به مسلمانان می دهد. قرآن به کرات این مطلب را یادآور می شود،که زندگی در این دنیا که آلوده به مسائل مادیست، سرابی است که مایه فریب مسلمانان و غفلت آنان از دنیای دیگر و زندگی حقیقی می باشد.

«کسانی که زندگی دنیائی را بر زندگانی آخرت ترجیح دادند، در عذابشان تخفیف داده نخواهد شد. بقره ٨٠

«زندگانی دنیائی جز لهو و لعب و بازی بیش نیست و خانه آخرت برای پرهیز کاران است» انعام ٣٢

«جز این نیست که اموال و اولادان شما فتنه هستند و نزد خدا پاداشی بزرگ ست» تغابن ١٥

این توصیه های قرآنی،همراه با اعتقاد به جبر، موجب بی اعتنائی مردم کشور های مسلمان به امور دنیائی، خودداری از فعالیت های بلندمدت اقتصادی، سلب قوه ابتکار فردی برای افزایش تولید، عدم وجود اراده لازم برای اخذ تصمیم در کارها گردیده است. در آیه ٢٢ از سوره کهف، قرآن می گوید:

«هرگز مگو که من فردا قطعاً این کار را خواهم کرد. (بلکه بگو) اگر خدا بخواهد ان شاءالله»

گذری کوتاه بر تاریخ کشورهائی که به زیر سلطه عرب و مکتب اسلام در آمدند، این واقعیت تلخ و دردناک را ثابت می کند که از بین ٤٦ کشور جهان اسلامی حتی یک کشور را نمی توان یافت که دارای بنیه اقتصادی سالم و محکمی باشد، در آن آزادی افراد محترم شمرده شود و حقوق بشر رعایت گردد. آنچه در تاریخ این کشورها به چشم می خورد،وجود حکومت های استبدادی، جهل و عقب ماندگی، اعتقاد به

خرافات، اقتصاد ناسالم وضعیف و محرومیت اکثریت مردم آن اجتماع، حتی از حداقل مایحتاج روزانه است. دیکتاتوری مذهبی،طبیعتاً دیکتاتوری حکومتی پرورش می دهد. پیروی از اتی‌پرست های دوران جاهلیت عرب بدوی ریشه محرومیت ها و بدبختی هاراتنومندتر می کند و محیط را برای پذیرش دیکتاتوری و زورگوئی و فساد آماده تر می سازد.

دلائل اثبات وجودخدا:

کوششی که در قرآن برای اثبات وجود خدا به عمل آمده ، در کمتر کتاب مقدس دیده می شود. بیشتر آیات قرآنی متضمن اشاره ای به یکی از دلائل اثبات وجود خدا می باشد.

«وازآیات خداوندی،کشتی های روان دردریا هستند که چون کوه ها در حرکتند و اگر خدا بخواهد باد را ساکن می کند. پس کشتی ها بر می ایستند». شوری ۳۱

«خدا کسی است که زمین را بستری برای شما قرار داد و در آن راههائی برای شما ایجاد کرد و آب را از آسمان به زمین فرستاد و بدان وسیله از زمین اصنافی از رستنیهای جداگانه بیرون آوردیم». طه ۵۵

«او،آن خدائی است که برای شما زمین و هرچه در آنست جمیعاً خلق کرد سپس به کار آسمان ها پرداخت و هفت آسمان را بنا نهاد.» بقره ۲۷

« لله،آن کسی است که برای شماچارپایان را قرار داد تا سواربعضی ازآنها شوید و بعضی هرا بخورید» مؤمن ۷۹»

«وبرای شما شتر، گاو، گوسفند را خلق کرد که در آنها گرمی و منفعتی برای شماست و از آنها می خورید و برای شما تجملی است وقتی که آن هارا ازچراگاه بر می گردانید و یا هنگامی که به چراگاه می برید و بارهای سنگین شمارا به دیارتان حمل می کند و شما با رنج و تعب به ان می رسیدید» نحل ۸ - ۵

«آیا نمی بینی که الله هر چه روی زمین است مسخر شما کرد و کشتی ها بر روی دریاها به امر او حرکت می کنند و آسمان را نگاه می دارد تا بر روی زمین نیفتد مگر به اجازه او» حج ٦٤

«خدا آن کسی است که بادها را می فرستد و ابرها را برمی انگیزاند و درآسمان

می گستراند و به هرگونه که بخواهد و می بینی باران ازآن بیرون می آید» روم ۴۷

«الله برای شما سایه بان ها وخانه هائی درکوه قرار داد و برای شما پیراهن هائی آفرید تا شما را ازگرما حفظ کند و پیراهن های جنگ که شما را ازآسیب نگه دارد» نحل ۸۳

«الله،آن کسی است که شب را آفرید تا درآن آرام گیرید و روز را برای بینائی» مؤمن ۶۳

«آیا نمی بینی چگونه هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفریده و ماه صبح نوری و خورشید را چون چراغی آفرید» نوح ۱۵ - ۱۶

«او کسی است که خورشید را روشنائی داد و ماه را نور بخشید و برای ماه منازلی مقدر کرد،تاشمارش و حساب سال هارا بدانید» یونس ۵

اگر به مفهوم آیات فوق و بسیاری دیگر از این قبیل،که برای اثبات وجود خدا درقرآن ذکر گردیده،به دیده، دقت و کنجکاوی بنگریم، ناپختگی های مغزی و علمی قرون وسطائی و عقاید و باورهای اولیه بشر درباره قوای غیبی در یک‌یک آیات به خوبی مشاهده می شود، مطلبی که حتی تصورآن درباره خدا،درمخیله کسانی که به عظمت ومقام خالق جهان هستی واقفند،خطورنمی نماید.

درطبیعت قوانین تغییر ناپذیری وجود دارند که در صورت گرد آمدن شرایط لازم، آن قوانین به خودی خود به فعلیت درمی آید و احتیاجی به محرک و واسطه مجددی نیز ندارند. از برخورد توده های هوای گرم و سرد باد تولید می شود. در اثر تبخیر آب اقیانوس ها ابر ایجاد می گردد. دراثرتصادم دوتوده ابر که حاوی بارهای الکتریکی مخالف باشند، رعدو برق و باران بوجود می آید. کره زمین،در نتیجه عمل کرد دو قوه جاذبه و دافعه درمدارهای معینی به دور خود و به دور خورشید می گردد و در اثر حرکات وضعی و انتقالی زمین، روز و شب و فصول چهارگانه پدیدمی آید، سایر ستارگان نیز در نتیجه عمل کردهمین دو قوه به دور مدارهای مخصوص خود در حرکتند. افول ستارگان از نظر علمی فاقد معنا و مفهوم است، بلکه در روز به علت وجود نور خورشید، چشمان ما قادر بدیدن ستارگان نیستند. هیچ دلیل علمی وجود ندارد که ثابت کندکه کره زمین قبل از سایر کرات جهان هستی بوجود آمده باشد. هیچ کلمه ئی بی معناتر از هفت آسمان در دنیای علم دیده نمی شود. و از آن بی مفهوم تر،

افتادن آسمان بر روی زمین است. آسمان به محدوده، سیارکوچکی ازفضای لایتناهی، که دیدگان ما قادربه رؤیت آن است،اطلاق می گردد. درفضای لایتناهی تقسیم آسمان به اول و دوم و ششم و هفتم امکان ندارد. فضای لایتناهی قابل تقسیم نیست و امکان سقوط فضای خالی برروی زمین وجود ندارد. تقسیم آن به هفت آسمان ازعقایدفلاسفه یونان اقتباس ودرزمان حمله اسکندر مقدونی به آسیا، در خاور میانه منتشر و از آنجا به قرآن راه یافته است. قرن ها پیش از یافته های علمی بشر، حرکت باد و آمدن باران را به امر خدا می پنداشتند. یا صاعقه و طوفان را نتیجه خشم و غضب الهی تصور می کردند، ولی امروزه حتی پیش بینی وقوع چنین حوادثی برای انسان به آسانی میسر است و بشر برای حرکت کشتی ها منتظر مشیت الهی برای وزیدن باد نمی شود. برای مسافرت و بارکشی نیز از وسایل مکانیکی و موتوری استفاده می نماید. امروزه هرطفل دبستانی می داند که کره سرد ماه، فاقد هرگونه منبع نوری است و آنچه ما به عنوان نور ماه می بینیم، انعکاس تابش اشعه خورشید است. هلالی و یا گرد شدن تصویر ماه در نظرمانیز معلول همین علت است و هرگز این پدیده طبیعی برای اشنائی بشر و اطلاع او از ساعات روزوماه و سال به وجود نیامده است.(۱)

انسان - خدائی:

علیرغم قدرت نامحدود و بی چون و چرائی که اسلام برای الله قائل است و او را خالق زمین و آسمان و آفریننده تمام موجودات و جهان هستی می داند، وقتی به بیان صفت و اعمال الهی می رسد، درمحدوده تصورات انسان - خدائی درجا می زند و آنچه در وجود شیوخ خودخواه و مستبد عرب سراغ دارد، با تمام کسری ها و نقائص، به الله نسبت می دهد:

عرب مردی کینه توزوانتقامجو بود وازدشمنان خودبه سختی انتقام می کشید. یکی ازویژه گی های بارزالله،که قرآن برآن تکیه می کندودرآیات متعددبدانها از آن پرده می نماید، حس کینه توزی وانتقامجوئی الهی است.گویا عذابی راکه الله در سرای آخرت برای بندگان خودتهیه دیده،کافی نمی داندودردنیانیزازانان انتقام می گیرد

---

۱ - یسئلونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس والحج بقره ۱۸۵

«سرانجام از آن ها انتقام گرفتیم و آن ها را در دریا غرق کردیم.» اعراف ۱۳۶
«و از آن ها انتقام گرفتیم پس ببین چگونه بود عاقبت دروغگویان» زخرف ۱٤
«همانا انتقام گیرنده هستیم» دخان ۱۵

عرب مردی مستبد و خود رأی بود. الله نیز:
«هرکار که اراده اوست انجام می دهد» بقره ۲۵٤
«هرکه را که بخواهد عذاب می دهد و هرکه را که بخواهد می آمرزد» آل عمران ۱۲٤
«خدای تو هرچه بخواهد می کند» هود ۱۰۹
و مسلمان حقیقی کسی است که در برابر اراده خداوندی،بدون چون و چرا، تسلیم محض باشد.

عرب به سرنوشت اعتقاد کامل داشت. تمام خوبی ها و بدی ها را ارباحیه، خدا می دانست. قرآن نیز برای اثبات قدرت الهی،کلید سرنوشت را به دست الله می سپارد:
«هیچ مصیبتی در روی زمین و در نفس های شما اتفاق نمی افتد مگر آن که پیش از آن که اتفاق افتد،در کتاب نوشته شده باشد» حدید ۲۲
«هیچ مصیبتی به کسی وارد نمی شود مگر به اذن الله» تغابن ۱۱

نهایت آرزوی هرمرد عرب، زن، شراب و زندگی در باغی سرسبز بود. الله نیز چون میهماندار، پذیرائی از کسانی را که از اوامر او اطاعت محض نماید درچنین مکانی به عهده می گیرد.
«بهشتیان در زیر درختان سدر بی خار، و درختان مورد درهم پیچیده با سایه های بلند و کشیده در کنار جویبارهای روان،می نشینند» واقعه ۳۰ - ۲۷
«و نهرهائی از آب،شیر، عسل مصفی و از شرابی لذیذ که سردرد نمی آورد،جاری است» محمد ۱٦
«در کاسه ها و قدح هائی از نقره و بلور،از مخلوطی از کافور بهشتی و زنجبیل می نوشند و گرداگرد آنان پسران نورس جاودانی،که گوئی مروارید نا سفته اند،می گردند» الدهر ۲۰ - ۱٦

«با دختران نار پستان هم سن» النباء ۳۲

«که گوئی یاقوت و مرواریدند» الرحمن ۵۸

«وحوریان بهشتی پرده نشینی که هیچ انسان و یا جنی آن را لمس نکرده است»
الرحمن ۷۴

صفات دیگر انسانی که قرآن به الله نسبت می دهد عبارتند از: الواحد القهار، الجبار، المتکبر، المکّار و امثال آن.

از آنجا که الله جانشین یهوه در قرآن می شود و قرآن تمام اعمالی را که یهوه در توراه و پدر در انجیل انجام داده بودند، منسوب به الله می کند ، برای آن که در اعمال انسان - خدائی نیز قدرتی بالاتر از قدرت یهوه و یا لااقل همطراز او،از خود نشان دهد، گهگاه به انجام پاره ای اعمال انسانی مبادرت می نماید.

اگر یهوه در موقع خروج قوم یهود از مصر، در روز پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را بر یهودیان بنمایاند و شبانگاه در ستون آتش، تا به ایشان روشنائی بخشد و بتوانند روز و شب راه پیمائی کنند (خروج ۲۱ - ۱۳)، اگر یهوه اردوی مصریان را آشفته کرد و چرخ های عرابه آنان را بیرون آورد تا آن ها را به سنگینی برانند و با مصریها جنگید (خروج ۲۴-۱۴) و اگریهوه بردشمنان سرانجام سنگ از آسمان باراند(یوشع ۱۰- ۱۰)، قرآن نیز شمه ای از قدرت نمائی و اعمال انسان - خدائی را به نمایش می گذارد:

در بدو آفرینش مجلس مشاوره ای با حضور عموم فرشتگان به ریاست الله تشکیل می دهد و الله تصمیم خود را مبنی بر خلقت ادم به عنوان خلیفه او بر روی زمین به اطلاع فرشتگان می رساند. فرشتگان این کار را به مصلحت نمی دانند. می گویند که این عمل به خونریزی در روی زمین منجر خواهد شد. الله که تصمیم خود را گرفته بود به فرشتگان می گوید:

«من چیزهایی دانم که دیگران نمی دانند» بقره ۲۸ (۱)

---

۱ - برای اطلاع از ریشه این داستان به مبحث دین زرتشت مراجعه شود.

سپس چون کوزه گری ماهر، با گلی که با دست های خود تهیه نموده بود، مجسمه، آدم رامی سازدو روح خودرادران می دمدتاجان بگیرد.(سوره ص۷۷ ۷۵)

برای اثبات مطلبی که در جلسه عمومی به فرشتگان گفته بود، تمهیدی می اندیشدو درخفا چون اموزگاری اسامی تمام اشیاء را به ادم می اموزد. سپس او را به فرشتگان عرضه می کند. چون مطمئن بود که فرشتگان اسامی اشیاء را نمی دانند، از آنان می خواهد تا نام یکایک اشیاء را بیان کنند. وقتی که فرشتگان به نادانی خود اعتراف می کنند ودرد دن پاسخ درمی مانند، الله به آدم می گوید که اسامی اشیاء را به فرشتگان بیاموزد. آدم که قبلاً تعلیمات لازم را دیده بود، اسامی یکایک اشیاء را به فرشتگان می گوید. آنگاه الله می گوید:

«آیا قبلاً به شما نگفتم که من چیزها می دانم که هیچ کس نمی داند»

بقره ۳۱ - ۲۹

و به فرشتگان فرمان می دهد تا در مقابل آدم سجده کنند. همه سجده می کنند جز ابلیس و الله نیز به همین جرم او را از بهشت اخراج می کند. شیطان هم بیکار نمی نشیند و به فریب آدم می پردازد. وقتی آدم در اثر فریب شیطان از میوه درخت ممنوعه می خورد و به برهنگی خود واقف می شود و به نیک و بد امور پی می برد، الله چون مالک باغی،دست او رانیرمی گیرد و به اتفاق همسرش از باغ بهشت بیرون می اندازد.

برای حفظ بنی آدم از سرما و گرما، چون پیراهن دوزی برای آنان پیراهن تهیه می کند نحل ۸۳

و برای رفاه حال بشر درمسافرت ها، چون مهندسی بر روی زمین، جاده ها ایجاد می کند. طه ۵۵

و برای حمایت محمد در جنگ بدر،از مقام والای خدائی از آسمان هفتم به زمین نزول اجلال می کند و با سه هزار سپاهی ازملائکه، به کمک محمد می شتابد انفال ۹

قبل از حمله به دشمنان، تندبادی از شن و خاک برای کورکردن مردم قریش برپا می کند. انفال ۱۷

و به لشگریان تحت فرمان خود دستور می دهد تا سرانگشتان و گردن دشمنان

را قطع کند. انفال ۱۲ (۱)

و برای شکست قطعی دشمنان محمد، خود الله نیز شخصا در نبرد شرکت می کند. تیر می اندازد و به کشتن افراد قبیله قریش مشغول می شود (انفال ۱۷)

فلم تقتلوهم ولکنّ الله قتلهم ومارمیت اذا رمیت ولکن الله رمی

و سرانجام در صحرای محشر نشسته بر تختی که هشت فرشته آن را حمل می کنند(الحاقه ۱۷)، درمیان فرشتگان و ارواحی که درسکوت محض صف کشیده اند (النبا، ۳۸)، برای تماشای صحرای محشر نزول اجلال می نماید

خلقت جهان هستی

به طوریکه گفته شد، زرتشتیها معتقدند که جهان هستی درشش روز (گاهنبار)، و درهرگاهنبار قسمتی ازآن، خلق شد.

دردوران اسارت یهودیها دربابل، این عقیده زرتشتیها جذب دین یهود شد ودر سرفصل سفر آفرینش درتوراه، جای گرفت. اسلام نیز، که درسیاری ازموارد، مقلد و پیرو فکرواندیشه های یهود وزرتشتیان بود، این باورهارا درآیات ۵۴ زسوره اعراف، ۳ازسوره یونس، ۷ ازسوره هود، ۶۰ ازسوره فرقان، ۴ ازسوره سجده، ۳۸ زسوره ق و۴ ازسوره حدید قرآن منعکس نمود. ولی شرح و تفصیلی، به گونه ای که درتوراه آمده، درباره چگونگی خلقت و زمان پیدایش هرقسمت از موجودات نمی دهد. تنها، به طور مختصر اشاره ای می کند که «خداوند آسمان ها و زمین وهرچه را در میان آنهاست، درشش روز خلق کرد وسپس برعرش مستقر شد و هیچ رنج و تعبی برای عارض نگردید».

---

۱ – در تفسیر طبری و در سیره ابن هشام از ابی داود مازنی، که در جنگ بدر شرکت کرده بود روایت می شود که در روز بدر مردی از مشرکان را دنبال کردم تا او را بزنم ولی ناگهان سرش بدن جدا شد و به زمین افتاد پیش از آن که شمشیر من به او برسد

۲ - حج

در نیمه راه کاروان رو ، ما بین یمن و فلسطین، چند رشته کوه به فاصله چهل کیلومتری دریا وجود دارد. در میان این رشته کوه ها دره کم وسعتی قرار دارد که سه راه آن را به خارج مرتبط می نماید. یکی به یمن و دیگری به مدینه و سومی به کرانه بحر احمر منتهی می شود. مکه در میان این دره واقع شده است. طبیعت خاک مکه چنان است که حتی درخت نخل،که طاقت سرمای یخبندان و گرمای سوزان را دارد، در این سرزمین نمی روید. تاریخ بنای شهرمکه معلوم نیست و اثری از آغاز و پیدایش این شهر در هیچ یک از نوشته های مورخین یونانی ویا عبری دیده نمی شود. نخستین کسی که از مکه اسم می برد «بطلمیوس» است که در قرن دوم میلادی می زیسته و از مکه به نام «مکروبه» نام می برد و می نویسدکه خانه های شهر باسنگ ساخته شده و درآنجا بتخانه، بزرگی وجود دارد و مردم برای زیارت بت ها و تجارت به آن شهر می روند.

به طوری که مورخین اسلامی می نویسند،مکه تا زمان «قصی بن کلاب» یعنی در حدود ۴۰۰ میلادی،هنوز حالت شهری نداشت و ساکنین آن در خیمه ها زندگی می کردند. قصی که به نام صاحب مکه و فرمانروائی شهر دست یافته بود، برای خود در نزدیکی کعبه خانه ای ساخت و دستور داد تا اهالی نیز برای خود خانه هائی بنا کنند.

آنچه درباره پیدایش این شهر قابل قبول به نظر می رسد این است،که مکه به علت داشتن چند چشمه آب و واقع شدن در بین راه های تجاری شمال و جنوب، در ابتدا به صورت استراحتگاه کاروانیان و تجار به کار می رفته است. پس از آن که مصری ها برای تجارت بین المللی راه دریائی بحر احمر را گشودند، اقتصاد مکه که منحصراً از راه تجارت رونق داشت، دچار انحطاط شد. تجار هندی و یمنی راه آبی را به راه خشکی که مخاطرات زیادی داشت، ترجیح دادند. تنها راه ادامه حیات مکه و امر معاش ساکنان این شهر، توسل به مذهب و بهره برداری از عقاید و احساسات درونی اعراب بود. معجزه حجرالاسود و شیفتگی شدید اعراب به پرستش سنگ، مکه را از فنای کامل نجات داد و آن را به مرکز تجارتی و زیارتی جزیرة العرب تبدیل کرد. برای هموار نمودن راهی که آغاز شده بود، اساطیری نیز ساخته شد. اعراب خرافاتی که آمادگی قبول هرداستان محیرالعقول و دلپذیری را داشتند، به این بنای مذهبی پایه مثبت

دادند. برای جلب هرچه بیشتر اعراب برای زیارت، معبدی چهارگوش و بدون سقف برپا شد و سنگ را در یکی از زوایای معبد قرار دادند. قبایل مختلف عرب از دور و نزدیک، بیابان ها و صحاری می گذشتند و به مکه می آمدند. پس از هفت بار طواف به دور کعبه و بوسیدن حجرالاسود، تقدیم قربانی، طلب خیر و برکت، مکه را به سوی خانه های خود ترک می گفتند و این عمل را حج می نامیدند. اعراب از دو نقطه نظر به دور کعبه طواف می کردند و آن را مقدس می پنداشتند. یکی از نظر ساختمان کعبه که از امکنه مقدس و ثانوی قابل پرستش بود و دیگر از نظر حجرالاسود و بت هائی که در درون کعبه جای داده بودند.

کعبه در اصل از ریشه کعب به معنی برآمدگی پشت پا گرفته شده، سپس به هرنوع برآمدگی و بلندی اطلاق گردیده است. مکعب به جسمی گویند که ازچهارطرف برآمدگی داشته باشد. لغت کعبه هم اشاره ای به بلندی ظاهری خانه و هم اسم خاص معبد است. این بنا در طول تاریخ به کرات در اثر باران های شدید در کوه های اطراف مکه، دچار سیل زدگی و ویرانی شده و بازسازی گردیده است.

بنا به نوشته ابن هشام، در دوران جوانی محمد، در اثر سیل عظیمی که از کوه سرازیر شد، دیوارهای کعبه شکاف برداشت. چون خانه فاقد سقف بود و بیم آن می رفت که دزدان به اشیاء نفیس آن دستبرد بزنند، قبایل مختلف قریش تصمیم گرفتند که چهار دیوار خانه کعبه را بین خود تقسیم کنند. هرقبیله یکی از دیوارهارا خراب کند و بسازد. ولی برای ویران کردن دیوارها ازغضب خدایان بیمناک بودند. «ولید بن مغیره» با ترس پیش آمد و قسمتی از دیوار را خراب کرد. مردم تاشب منتظر ماندند تا عکس العمل خدایان را ببینند. روز بعد که دیدند اتفاقی نیفتاد، دلیر شدند و تمام دیوارهای کعبه را فرو ریختند. خود محمد نیز در این کار شرکت داشت. وقتی به جائی رسیدند که دیگر کلنگ بر آن کارگر نبود، آن را پایه بنا قرار دادند و بنای کعبه را با سنگ گرانیت کبود، که از کوه های مجاور می آوردند، شروع نمودند. همین که دیوارها به اندازه قامت یک انسان بالا رفت و تصمیم به کار گذاشتن حجرالاسود گرفتند، اختلاف بین سران قبیله شروع شد. هریک می خواست افتخار لمس و حمل حجرالاسود نصیب قبیله او گردد. نزدیک بود کار به جنگ بین قبایل منتهی شود. بالاخره به این امر رضایت دادند که قضاوت اولین کسی را که از در صفا وارد حرم کعبه شود، بپذیرند. محمد اولین کسی بود که از این در وارد شد. همه بر حکمیت او

رت دادند. محمد گفت تا پارچه بزرگی آوردند و بر روی زمین پهن کرد. سنگ را با دست خود برداشت و دروسط پارچه نهادوگفت تا هر یك از رؤسای قبایل گوشه ای از پارچه راگرفتند وسنگ راتامحل نصب حمل کردند. سپس محمدسنگ را از وسط پارچه برداشت و در محل نصب قرار داد و بدین ترتیب اختلافات فیصله یافت.

ارتفاع کعبه از سطح زمین ۱۵متر است. در ورودی آن که دردیوار شمال شرقی نصب و از صفحات نقره- مطلاپوشیده شده . در حدود دومتر ازسطح زمین بالاست تا از ورود هر کس که بخواهد جلوگیری کند. دیوارهای کعبه باچهارجهت صحیح منطبق نیستند، ولی چنانچه چهارخط فرضی ازمرکز داخلی کعبه، به چهارزاویه گوشه ای آن منشعب شوند،عمود برچهارجهت اصلی خواهدبود. هریك ازگوشه هارارکن می نامند. گوشه شمالی، رکن عراقی، غربی،رکن شامی، جنوبی،رکن یمانی و گوشه شرقی، به مناسبت حجرالاسود، رکن اسود خوانده می شود. در داخل کعبه سه ستون منبت کاری از چوب عود به قطر ۲۵ سانتیمتر وجود دارد و آن هارا «عبدالله بن زبیر» در سال ۶۵ هجری قمری،به هنگام تجدید بنای کعبه،نصب نموده است. داخل کعبه برق وجود ندارد. و در مواقع خاص و هنگام شب داخل آن را با شمع روشن می کنند.

محمد پس از شکستن بت ها و از بین بردن نقوش، دیوارهای داخلی کعبه را با آب زمزم شستشو داد. ازآن موقع این امر به صورت سنت درآمده و سالی دو بار کعبه را باگلاب شستشو می دهند. قسمت های خارجی کعبه دارای پوششی از ابریشم سیاه است که آن را پرده یا پیراهن کعبه می نامند. در قسمت فوقانی آن کمر بندی ست که آیات قرآنی، نام رسول خدا،با طلا بر روی آن ملیله دوزی شده است. در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پائین بالا می زنندتا در دسترس حجاج نباشد. هرموقع پیراهن راتعویض می کنند، آن را قطعه قطعه کرده و به افراد خاصی هدیه می نمایند.

در مقابل حجرالاسود،قبّه ایست که بر روی چاه زمزم بنا شده و آب آن چاه را حاجیان و زوار مکه مقدس می دانند. تاریخ نویسان اسلامی اساطیر بسیاری منبعث از زدوخورد های قبیله ای اعراب برای آن چاه به هم بافته اند. از جمله می گویند پس از آن که قبیله «جُرهم» که از اخلاف اسمعیل پسرابراهیم بودند، درقرن سوم میلادی از قبیله بنی «خزاعه» شکست خوردند و ازمکه بیرون رانده شدند، «مضاض بن عمرو» شیخ قبیله جرهم، قبل از ترك مکه تعدادی زره ، دو غزال طلا و دو قبضه شمشیردرچاه انداخت و در چاه را به طوری مسدود کرد که محل آن معلوم نباشد. در طول مدتی که

اداره امور مکه در دست قبیله بنی خزاعه بود، چاه هم چنان مسدود بود تا آن که قصی بن کلاب، جد پنجم محمد، در مکه ثروت بسیاری بهم رساند. مادر قصی دختر «سعد بن سیل» بود که به کلاب شوهر کرد و از او دو فرزند به نام های قصی و زهره آورد. کلاب فوت کرد و زنش به همسری «ربیعه بن حرام» در آمد و به شام سفر کرد. وقتی قصی بزرگ شد و از هویت پدر خود آگاه گشت، به مکه باز آمد و با دختر «حبیل بن حبشیه» ازدواج کرد. قصی با کار و کوشش ثروت فراوانی بهم رساند. حبیل در موقع فوت، کلید کعبه را به «ابوغبشان خزاعی» سپرد. ابوغبشان مردی شرابخوار بود و کلید کعبه را در ازای ظرف شرابی به قصی فروخت. طایفه بنی خزاعه خواستند از این کار ممانعت کنند، قصی از قبیله قریش کمک خواست و به یاری آنان توانست بنی خزاعه را از مکه بیرون کند و تمام امور شهر را در اختیار خود گیرد.

بعد از فوت قصی، اداره امور شهر به پسر بزرگ او «عبدالدار» و پس از او به فرزندانش محول شد. ولی فرزندان «عبدمناف»، پسر دیگر قصی، در صدد بر آمدند امور کعبه را از پسر عموهای خود بگیرند. مناقشات آغاز شد و نزدیک بود به جنگ خانگی منجر شود. با میانجی گری بزرگان قوم طرفین قبول کردند که تولیت کلیدداری، بیرق داری و ریاست مجمع، هم چنان در دست پسران عبدالدار باقی بماند، سقایت و رفادت (آب و غذا دادن به حاجیان) به پسران عبدمناف «هاشم، مطلب، عبدشمس و نوفل» تفویض گردد. هاشم که پسر ارشد عبدمناف بود، به سقایت و رفادت کعبه رسید. هاشم در یکی از سفرهای خود به یثرب (مدینه) با زنی به نام سلمی ازدواج کرد. هاشم به مکه باز گشت ولی سلمی در یثرب ماند و برای هاشم پسری آورد که او را «شیبه» نام نهاد. بعد از وفات هاشم، «مطلب» عهده دار مشاغل سقایت و رفادت شد. روزی مطلب به یاد برادر زاده خود افتاد و به یثرب رفت و از سلمی سراغ شیبه را گرفت و او را با خود به مکه آورد. اهالی مکه به تصور این که مطلب با خود غلامی به مکه آورده است، او را عبدالمطلب نام گذاشتند. گرچه بعدها مطلب مردم را از این اشتباه بیرون آورد و به آنان گفت که شیبه برادرزاده او و پسر هاشم است، ولی کنیه عبدالمطلب برای همیشه بر شیبه ماند و به تدریج نام اصلی او فراموش شد. وقتی عبدالمطلب بزرگ شد، از عموهای خود میراث پدر را مطالبه کرد. چون آن ها از دادن ارثیه استنکاف کردند، شیبه به یاری سوارانی از اقوام مادرش که به کمک او از یثرب به مکه آمده بودند، میراث پدر را از عموها بازپس گرفت و خود عهده دار سقایت و

روایت شد

تا سال ٤٩٥ میلادی،چاه زمزم همچنان پوشیده بود و عبدالمطلب برای آب دادن حجاج مجبور بود ازچاه های اطراف مکه،آب به مکه حمل و در حوض هائی که در نزدیکی کعبه درست شده بود، انبار کند. عبدالمطلب در ابتدای عهده دارشدن سقایت، فرزندی نداشت وحمل آب وذخیره کردن آن برای او مشکل بود. لذا در صدد پیدا کردن چاه زمزم برآمد و به راهنمائی هاتفی،محل چاه را پیدا کرد و آن را مجددا حفر نمود. آهوهای طلائی و شمشیر ها را از چاه خارج کرد. چون رؤسای قریش خودرا در شیء به دست آمده سهیم می دانستند، تصمیم نهائی را به قرعه واگذار کردند. در قرعه کشی شمشیر ها نصیب عبدالمطلب شد و دو آهوی زرین به کعبه رسید.

ولی عده ای دیگر از افسانه سرایان و اسطوره سازان، کشف چاه زمزم را مرهون کوشش عبدالمطلب نمی دانند و افسانه قدیمی تری برای آن نقل می کنند و می گویند که وقتی سارا همسر ابراهیم، کنیز خود هاجر و طفل شیرخوارش را از خانه بیرون کرد، هاجر به این سرزمین که در آن روزگاران وادی بایری بود،آمد. در آنجا طفل از شدت عطش مشرف به موت بود. مادرش او را زیر بوته گیاهی در سایه نهاد و در جستجوی آب به هر سو روان شد. به سرعت و هروله کنان مسافت بین دو تل صفا و مروه را پیمود تا شاید چشمه ابی برای رفع عطش طفل بیابد. چون آبی نیافت،به محل وی باز گشت و این عمل را هفت بار تکرار کرد. پس از آن با نومیدی به سوی طفل بازگشت و دید کودک با کوبیدن پاشنه های پای خود محلی را حفر نموده است و در اثر آن چشمه آبی پدیدار شده است.مادر با حفر بیشتر محل، آبی جمع کرد و هر دو نوشیدند و جان هردو از هلاکت نجات یافت.

امروزه نیز زائران کعبه به یاد همان ایام و دویدن های هاجر بین دو تل صفا و مروه، علاوه بر طواف کعبه، هفت بارهروله کنان مسافت دو تپه را طی می کنند و آن را «سعی» می نامند و آب زمزم را مقدس می شمارند.

از این دو اسطوره که مورخین اسلامی نقل و از یکدیگر رونویسی کرده اند، هیچ گونه اثری در کتب و نوشته های مورخین غیر اسلامی و عبری دیده نمی شود و نبه ان را تـــمشی از زخرخوابی های اعراب ویا درردیف افسانه هائی که یهودی ها برای برقراری حسن روابط با همسایگان عرب خود و خوشایند آنان ابداع می کردند، دانست.

قبل از بررسی کامل اسطوره ای که نویسندگان مسلمان درباره ساختن بنای کعبه به دست ابراهیم و چاه زمزم بهم بافته اند، باید برای مطلب باکیفیت خاطر خوانندگان را به این نکته جلب نمایم که اولاً هیچ گونه مدرک تاریخی دالّ بر وجود شخصیت های مهمی مثل ابراهیم و اسمعیل و یعقوب در دست نیست و اگر چنین کسانی نیز روزی در عالم حقیقت زندگی می کرده اند، شخصیت های مهمی نبوده اند که تاریخ متذکر نام انان گردد. ثانیاً، به فرض قبول این که چنین شخصیت هائی خارج از دنیای داستانسرائی و در حقیقت امر حیات می داشته اند، مطالب مذکور در تورات، نوشته های قران و افسانه های مفسرین اسلامی را تأیید نمی نماید. برطبق نوشته تورات که تنها ماخذکتبی موجود درباره ابراهیم، هاجر و اسمعیل است، محلی که هاجر پس از خروج از خیمه ابراهیم سکنی گزید و در جستجوی آب برآمد «بئر شبع» نام دارد و آن محلی است در بیابان های جنوبی فلسطین در فاصله ٤٥ کیلومتری اورشلیم و ٥٥ کیلومتری «تل آویو» و این محل تا مکه تقریباً هزارو پانصد کیلو متر فاصله دارد. پس گفته نویسندگان اسلامی مبنی بر این که اسمعیل که در آن زمان طفل شیرخواری بوده، با کوفتن پاشنه های پای خود بر زمین مکه محل چاه زمزم را کشف نمود، نمی تواند صحت داشته باشد. علاوه برآن، روزی که ابراهیم، هاجر و اسمعیل را از منزل خود رو به بیابان کرد، اسمعیل شانزده ساله بوده نه طفل شیرخواره.

درباره محل سکونت اسمعیل و اعقاب او یعنی «اسماعیلیان، ادومیان، و حوریان» نیز، نظر محققین اسلامی صحیح به نظر نمی رسد. عده زیادی از محققین و نویسندگان اسلامی صحرای «فاران»، محل اقامت اسمعیل را با حجاز اشتباه می کنند، و می نویسند که هاجر با پسرش اسمعیل در سرزمین فاران که همان مکه باشد اقامت گزیدند و اسمعیل به کمک پدرش ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد.

بنی اسرائیل از نظر اهمیتی که برای بنای خود قائل بود، تمام خطوط مسافرت و نقاطی را که ابراهیم در آن سرزمین ها سکونت اختیار کرده، در تورات به وضوح مشخص می نماید. بر طبق نوشته تورات:

«تارح پسر خود ابرام و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه ابرام را برداشته با ایشان از «اور» کلدانیان بیرون شد تا به ارض کنعان بروند و به حران رسیدند و در آنجا توقف کردند.» پیدایش ۳۱ - ۱۱

پس از فوت تارح، «ابرام زن خود سارای و برادرزاده خود لوط را با اشخاصی که

در حران بسما کرده بود برداشته به زمین کنعان داخل شد » پیدایش ۵ - ۱۲

«پس از انجا به کوهی که به شرق بیت ایل است کوچ کردند و خیمه خود را بر پا نمود » پیدایش ۸ - ۱۲

«قحطی در آن سرزمین شد و ابرام به مصر فرود آمد.» پیدایش ۱۰ - ۱۲

«ابرام با زن خود از مصر خارج شد و به بیت ایل امد،همانجا که خیمه اش در ابتدا بود.» پیدایش ٤ - ۱۳

«ابراهیم خیمه خود را نقل کرد و در بلوطستان ممری که حبرون است ساکن گردید.» پیدایش ۸ - ۱۳

«چون دو سال از اقامت ابرام در زمین کنعانیان گذشت سارای زوجه ابرام کنیز خود هاجر مصری را به شوی خود به زنی داد پس او به هاجر در آمد و او حامله شد.» پیدایش ٤ - ۱۷

«ابرام نودو نه ساله بود وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد و پسرش اسمعیل سیزده ساله بود وقتی که مختون شد.» پیدایش ۲٤ - ۱۸

« پس ابراهیم به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش تاشور ساکن شد و در جرارمنزل گرفت.» پیدایش ۱ - ۲۰

«ساره حامله شد از ابراهیم و در پیریش پسری زائید و ابراهیم مولود را سحق نامید.» پیدایش ۲ - ۲۱

«بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرد به او گفت،ای ابراهیم، عرض کرد لبیک گفت،اکنون پسر خود را که یگانه، تست و او را دوست داری یعنی سحق ر بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوه هائی که به تو نشان خواهم داد، برای قربانی سوختنی بگذران.» پیدایش ۲/۱ - ۲۲

« ایام عمر ساره ۱۲۰ سال بود و ساره در قریه اربع که حبرون باشد مرد » پیدایش ۱ - ۲۳

«وابراهیم زوجه خود را در مغاره صحرای مکفیله(Machpelah) در مقابل ممری که حبرون باشد در زمین کنعان دفن کرد.» پیدایش ۱۹ - ۲۳

«ایام سال های عمر ابراهیم که زندگانی نمود ۱۷۵ سال و ابراهیم جان بداد در کمال شیخوخیت پیر و سیر شد مرد و به قوم خود ملحق شد.» پیدایش ۸ - ۲۵

«و پسرانش اسحق و اسمعیل اورادرمغاره مکفیله درصحرای عفرون دفن

کردند.» پیدایش ۹ - ۲۵

«مدت زندگانی اسمعیل ۱۳۷ سال بود که جان سپرد و مرد و به قوم خود ملحق گشت و ایشان از حویله تا شور که مقابل مصر به سمت آشور است ساکن بودند.» پیدایش ۱۸ - ۲۵

برای روشن شدن موقعیت جغرافیائی دقیق فاران، محل اقامت اسمعیل و دودمان او، سفرنامه قوم یهود در تورات، پس از خروج از مصر در زمان موسی را ورق می زنیم. ضمنا باید توجه داشت که بنی اسرائیل پس از خروج از مصر به طرف شمال یعنی به سوی سرزمین کنعان راه پیمائی می کردند نه به طرف جنوب و جزیرة العرب.

«بنی اسرائیل پس از خروج از مصر به صحرای سین که میان ایلیم و سینا است وارد شدند.» خروج ۱ - ۱۶

«واز صحرای سین به رفیدیم کوچ کردند.» خروج ۲ - ۱۷

«در رفیدیم با عمالیق جنگیدند.» خروج ۸ - ۱۷

«سپس از رفیدیم کوچ کرده به صحرای سینا آمدند و در بیابان جوار کوه سینا اردو زدند.» خروج ۲ - ۱۹

«واز بیابان سینا کوچ کرده به حضیروت فرود آمدند.» اعداد ۱۸ - ۳۳

«بعد ازآن ازحضیروت کوچ کرده درصحرای فاران اردو زدند.» اعداد ۱۶- ۱۲

«پس از آن موسی به فرمان خدا از هر سبط یک نفر را برای جاسوسی به سرزمین کنعان فرستاد.» اعداد ۳ - ۱۳

«و این است سخنانی که موسی به آن طرف اردن در بیابان عربه و در مقابل سوف و در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت با تمامی اسرائیل گفت.»
تثنیه - ۱ - ۱

بدین ترتیب:

۱ - برطبق نوشته تورات و مفاد کتاب (قاموس کتاب مقدس) نوشته «جیمز هاکس»، فاران بیابانی است که بنی اسرائیل در آن برای چرای گوسفندان گردش می کرده و حدودش از شمال به دشت شور، و زمین کنعان، از شرق وادی عربه و از جنوب «دبة الرملة» که فاصله انجا تا کوه های سینا است و از طرف مغرب دشت شام بوده است. کوه فاران همان کوهی است که امروزه آن را «مقرعه» می گویند و این همان

سرزمینی است که ابراهیم، یعقوب و یوسف برای رفتن به مصر از آنجا عبور کرده اند و با مکه بیش از هزار کیلومتر فاصله دارد.

۲ - بنا بر بند ۱۸ از باب ۲۵ سفر پیدایش تورات، اسمعیل و فرزندان او در ناحیه ای بر «حویله» تا «شور» مقابل مصر سکونت داشته اند. شور محلی است در جنوب غربی فلسطین و در سرحدات شمالی مصر، و آن را «دشت ایتام» هم می نامند.

۳ - در بند ۹ از باب ۲۵ از سفر پیدایش می نویسد: «و پسرانش اسحق و اسمعیل او را در مغاره مکفیله در صحرای عفرون دفن کردند» و این خود حاکی از آن است که اسمعیل در نزدیکی های حبرون محل اقامت ابراهیم می زیسته که توانسته است، با استفاده از وسیله مسافرتی کندرو آن زمان، درموقع مرگ پدر درمحل اقامت او حاضر باشد و به اتفاق برادر، جسد او را در صحرای مکفیله دفن کند.

٤ - برطبق سفر نامه تورات، جنوبی ترین نقطه ای که ابراهیم تا آنجا سفر کرده است، سرحدات شمالی مصر بوده و این نقطه تا مکه بیش از یك هزار کیلومتر فاصله دارد.

بنا براین به طور مسلم و قاطع می توان گفت،که آنچه در کتب محققین اسلامی در خصوص رفتن ابراهیم به حجاز و ساختمان کعبه به دست او و پسرش اسمعیل نوشته شده،فاقد پایه و اساس و مولودخیالبافی های اعراب است. نه ابراهیم و نه اسمعیل، هیچگاه به خاك حجاز قدم نگذاشته اند، تا چه رسد به این که بنائی به نام کعبه در آنجا برپا کرده باشند. این احتمال وجود دارد که قبایلی از اعقاب ابراهیم و اسمعیل به جنوب مهاجرت کرده باشند و آنان مسلماً همان یهودیانی بوده اند که در مناطق آباد مدینه و یمن سکونت می داشتند و به علت تعصب در امتیازات قومی، به اعتقادات مذهبی نیاکان خود و به کار بردن زبان عبری سخت پای بند بودند. ضمناً، برای ایجاد محیط امن،برای تجارت و زندگی مرفه، به رغم خواسته های اعراب مبنی بر این که اعراب نیز ازنسل اسمعیل هستند و ابراهیم و اسمعیل متفقاً خانه کعبه را بنا نهاده اند، دم می زدند. ولی خود یهودی های مقیم عربستان هیچوقت نه قریش، و نه سایر اعراب را از اعقاب ابراهیم و اسمعیل نمی دانستند. بنابرروایت سیرة ابن هشام، وقتی که یکی از متعینان یهود به نام «عبدالله بن سلام» مسلمان شد، یهودی ها به او گفتند «تو خود بهتر می دانی که نبوت خاص بنی اسرائیل است نه عرب».

این احتمال وجوددارد که این نوشته تورات:

«پس ابراهیم ازآنجا به کوهی که به شرق بیت ایل است کوچ کرد و خیمه خود را برپا نمود و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نهاد و نام یهوه را یاد کرد.»
پیدایش ۸ - ۱۲

منبع افسانه ساختن کعبه به دست ابراهیم باشد.

در قرآن از ازدواج ابراهیم با هاجر کنیز سارا، تولد اسمعیل، غضب سارا بر کنیز خود، و بالاخره بیرون کردن آن دو از خانه ابراهیم، مطلبی دیده نمی شود، ولی درباره ساختمان کعبه به دست ابراهیم و اسمعیل آیاتی به شرح زیر وجود دارد:

«ولین خانه ای که برای مردمان بنا شد،در مکه مبارکه و برای هدایت جهانیان بود. درآن آیات روشنی است ازمقام ابراهیم و هرکس درآن داخل شود درامان ست. از جانب خدا واجب است که هرکس که استطاعت داردحج بیت الله کند.» آل عمران ۹۱-۹۰

«وقتی که به ابراهیم جای خانه خود را تعیین کردیم و گفتیم با من چیزی را شریک مگردان و خانه مرا برای طواف کنندگان، ایستادگان، رکوع و سجود کنندگان پاک کن.» حج ۲۷

«وقتی که ابراهیم پایه های آن را بلند کرد و با اسمعیل گفتند پروردگارا از ما بپذیر تو دانای شنوا هستی.» بقره ۱۲۱

«وقتی که ابراهیم گفت خدایا این شهر را محل امن قرار ده و برای ساکنین آن و هر که به الله و روز قیامت ایمان آورده،روزی رسان.» بقره ۱۲۰

«خانه کعبه رامحلی برای ثواب و محل امن قرار دادیم. جایگاه نماز را از مقام ابراهیم بگیرید و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان پاک کنند.» بقره ۱۱۹

حجة الوداع

حج از مراسمی است که تاریخ پیدایش آن،مانند آغاز بنای کعبه،درتاریکی های زمان پنهان است. آنچه مسلم است، اینست که مناسکی که امروزه درمراسم حج مسلمانان انجام می دهند، ازقبیل احرام - تعظیم - طواف کعبه - بوسیدن ولمس کردن حجرالاسود - وقوف بر عرفه و مزدلفه - سعی بین صفا ومروه - تراشیدن و یا کوتاه کردن موی سر - قربانی کردن گوسفندوشتر، تماماً مراسمی هستند که از سنت های دیرین اعراب سرچشمه گرفته اند. اعراب زیارت کعبه و مناسک حج را باتشریفات بسیار با شکوه انجام می دادند. به طوری که ابن کلبی می نویسد: قبیله نزار هنگام تلبیه در مراسم حج می گفتند:

لبیک اللهم لبیک، لبیک لاشریک لك، الاشریك هولك، تملکه و ما ملك، لبیك اللهم لبیك.

انتخاب کلمات و تاکید بروحدانیت الله، جزبك جمله، تقریبا همانست که امروزه به هنگام تلبیه از زبان زائران بیت الله الحرام به گوش می رسد و حتی نام خدا،با نام خدای عرب جاهلیت یکی است.

درسال دهم هجرت،محمد وسائل سفر حج را مهیا ساخت و به مردم فرمان داد تا برای حج آماده شوند. او قصد داشت در این سفر، مناسك حج را، آن چنانچه خود او در جوانی آموخته و اجرا می کرد، به مسلمانان بیاموزد. مردم که از قصد محمد آگاه شدند، گروه گروه ازکوه وصحرابه مدینه روی آوردند. بعضی ازمورخین تعداد همراهان محمد رادر این سفر،هفتاد هزار نفرنوشته اند. محمد در روز ۲۵ ذی القعده به سوی مکه حرکت کرد و در وادی الحلیفه، احرام بست. بدن خود را با دوحلّه پوشاند. همه با هم لبیك گویان به سوی مکه حرکت کردند.

لبیك اللهم لبیك، لاشریك لك، الحمدوالنعمة والشکر، لك الملك، لبیك لاشریك لك لبیك

زائران روز چهارم ذی الحجه به مکه رسیدند. محمدباشتاب به سوی کعبه رفت حجرالاسود را لمس کرد و آن را بوسید. هفت بار به دور کعبه طواف کرد. در سه طواف از رکن یمانی تا مقابل حجرالاسود دوید. سپس نزدیك مقام ابراهیم نماز گذارد. درباره

حجرالاسود را بوسید. به طرف صفا رفت. آئین «سعی» بین «صفا» و «مروه» را به جای آورد. روز هشتم ذی حجه به سوی «منی» رفت. شب را در ان محل در خیمه خود به سر برد. صبح روز بعد، پس از ادای نماز صبح، همین که آفتاب برآمد بر شتر خویش سوار شد و به جانب «عرفات» رفت. مردم نیز در تمام مراسم در پی او روان بودند. ظهر همان روز به طرف «عرفه» رفت و درآن محل، در حالی که برشترخودسوار بود، با صدای بلند مردم را خطاب کرد و خطبه خود را خواند و گفت:

«امروز دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» مائده ٥

محمد عرفات را ترک گفت و شب را در مزدلفه گذرانید. صبحگاه به مشعرالحرام آمد. سپس به سوی منی رفت. در طول راه، مراسم «رمی جمرات» را انجام داد. همین که به خیمه های خود رسید، ٦٣ شتر، به تعداد سال های عمر، نحر کرد. موی سر خود را چید و حج را به پایان رساند.

چون پس از انهدام دو بت «اساف» و «نائله» مسلمین از انجام سعی بین صفا و مروه اظهار تردید می کردند و آن را قسمتی از مناسک مربوط به دو بُت می پنداشتند، محمد آیه ١٥٣ از سوره بقره را خواند و سعی بین صفا و مروه را از مناسک قطعی حج قرار داد.

مفسرین اسلامی در تفسیر رمی جمرات می نویسند که چون ابراهیم به رسم آزمایش ماموریت یافت تا فرزند خویش را در راه خدا قربانی کند، شیطان میان راه سه بار او را دچار وسوسه کرد تا از این کار روی برتابد و دستور خدا را فرمان نبرد. ولی ابراهیم در هر سه جایگاه شیطان را رمی کرد و بر او غالب شد. به همین دلیل رمی جمرات در مناسک حج داخل شد و سنت الهی قرارگرفت و حجاج هرسه موضع رامسنگ می زنند تا نشان دهند که آنان نیز درپی ابراهیم چون یک انسان کامل و نمونه، راه می پیمایند:

«ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل.» حج ٧٧

راز بقای حج دراسلام و به گونه ای که در زمان های قبل از ظهور اسلام رایج بوده، درمنافع اقتصادی و حیات مردم مکه نهفته است. سرزمین مکه قابلیت رشد هیچ نوع گیاهی را ندارد. تجارت و آمدن زائران خانه خدا، تنها منابع در آمد و وسیله،

ارتزاق مردم مکه است. اگر روزی مردم به زیارت کعبه نیایند، حتی تجارت این شهر نیز نابود خواهد شد. همین نکته بود که قریش را از قبول دعوت محمد درسالهای اول نبوت باز می داشت. وقتی محمد در مدینه به این نکته حیاتی توجه نمود، قبله مسلمین را از معبد اورشلیم به کعبه باز گرداند. آیه ۴۰ از سوره ابراهیم

«پروردگارا برخی از فرزندانم را در دامن کوهی بدون زراعت در مجاور خانه تو ساکن گردانیدم تا نماز برپا دارند. پس دل های عده ای از مردم را به گردان تا به سوی آنان بشتابند و ایشان را از میوه ها روزی ده تا شکر گذار باشند.»

در حقیقت ندای باطنی و آرزوی قلبی خود محمد است که از زبان ابراهیم بیان می گردد. اسلام به تمام رجزخوانی های اعراب در مورد آمدن ابراهیم به مکه و ساختمان کعبه به دست ابراهیم و اسمعیل، صحّه گذاشت تا بتواند حیات اقتصادی و زندگانی اعراب مقیم مکه را حفظ کند و از فنا و نابودی قطعی آنان جلوگیری نماید.

تمام مناسک حج از قبیل هروله بین صفا و مروه، مسافرت های شبانه به عرفات و مزدلفه، رمی جمرات و غیره، تنها برای مهم جلوه دادن عمل حج است که به صورت عادت توارثی در آمده و الا هیچ سخنی از این حدیث بی مفهوم تر نیست:

«الحجر یمین الله تعالی من مسحه فقد بایع الله» (۱)

حجرالاسود دست راست خدای متعال است. هرکس که آن رالمس کند،باخدا بیعت کرده است.

امام غزالی که از فقهای به نام و برجسته اسلام است، فصلی از کتاب خود به نام «حیاء علوم الدین» را به آداب حج اختصاص داده و درباب هریک از مراسم و شعائر حج مطالب مفصلی نوشته ودرپایان نتیجه گرفته است که مراسم حج تعبدی است و از هیچگونه دلیل مرجعی برای اعمال مناسک حج نیافته وآن راتنهابرای فرمانبرداری از خداوند انجام داده است. درمورد «رمی جمرات» در کتاب کیمیای سعادت می نویسد:

«مقصود اظهاربندگی است بر سبیل تعبدمحض».

چنین سخنانی از یکی از بزرگترین پیشوایان عالم اسلام، خصوصا دردورانی که تعصب مذهبی به اوج خود رسیده بود، اشارتی به بسیاری ازنکات و مسائلی است که امام غزالی محرمانه گویا، به علل اجتماعی و افکارعمومی، نتوانسته است اظهارنماید

---

۱ - جمع الصغیر از جلال الدین سیوطی

۳ - ماه های حرام

طبیعت سخت، آفتاب سوزان، زمین داغ و بی آبی، دربیشتر اراضی عربستان اجازه امکان هیچ گونه کشاورزی ورشدگیاه را نمی دهد. اردیرباز شهرنشینان احتیاجات خودرا ازصحرا ازراه تجارت براورده می کردند. ولی هجوم بی رحمانه، قبایل صحراگرد که درسرتاسر این سرزمین به طور پراکنده زندگی ومعاش خودرا ازراه غارت کاروانیان تأمین می نمودند، شوق و ابتکار هرگونه عمل تجاری رادر دل ها خفه می کرد. روزگار سختی پیش آمده بود. ناامنی و قتل و غارت و چپاول اموال به نهایت رسیده بود. همگان از وضعیتی که خود به وجود آورده بودند، ناراضی بودند. برای ترمیم این وضع و ایجاد محیط بهتر برای زندگی، تمام رؤسای قبایل عرب گردهم آمدند و در اجتماعی که قرن ها قبل ازظهور اسلام تشکیل شد، براصل حرمت ماه های حرام، که تا حدودی موجد و تأمین کننده امنیت موقتی در عربستان بود، صحه گذاشتند و تعهد نمودند آن را رعایت کنند.

براساس این اصل درچهارماه ازسال، هیچ کس حق تعرض به دیگری را نداشت. حرکت کاروان ها در طول این چهارماه آزاد بود. هرکس می توانست بدون بیم از حمله اشخاص و یا قبایل، در سرتاسر عربستان مسافرت کند. دربقیه ماه های سال، غارت کاروان ها، کشتن مردان و اسیر کردن زنان و اطفال، حق شناخته شده هر مردعرب بود. ماه های حرام عبارتند از: ذی القعده، ذی الحجه، و محرم سه ماه متوالی که اعراب به آن ها سه ماه «سرد» می گفتند وماه رجب که ماه «فرد» بود. چنانچه درطی این چهار ماه کاروانی موردحمله قرارمی گرفت، ویاشخصی به قتل می رسید، تمام اعضای قبیله متفقاًدرصدد قصاص وخونخواهی بر می آمدند. تجارنیز سعی می کردندحرکت کاروان خودرابه گونه ای تنظیم کنندکه قبل ازپایان ماه های حرام خودرابه محل امنی برسانند.

در اثر امنیت نسبی که در طول ماه های حرام برقرار شد، بازارهای داد و ستد در نقاط مختلف عربستان گشایش یافت که اعراب آن ها را «سوق» می نامیدند. مشهورترین این بازارها«سوق عکاظ»، «سوق مَجَنّه» و«سوق ذی المجاز» بود. در این بازارها،علاوه برداد و ستد تجاری، اعراب به ابراز تفاخرات قبیله ای و قرائت اشعار و

مباحثه می پرداختند. یهودی ها و مسیحی ها نیز با آسودگی خاطر و امنیت کامل، راه و عقاید مذهبی خود رابیان می کردندو همه مطمئن بودند که به واسطه حرمت ماه های حرام هیچ کس متعرض دیگری نخواهد شد. محمد نیز غالباً در این بازارها شرکت می کرد و با پیروان ادیان مختلف بحث و گفتگو می نمود. اعراب پس از شرکت در بازارهای مکاره، زیارت کعبه و بوسیدن حجرالاسود و بت های مورد ستایش خود، قبل از پایان ماه های حرام به موطن خود باز می گشتند.

در بعضی مواقع، در اجتماع سران قبایل عرب، یکی از رؤسای قبایل این جمله را به زبان می آورد:

«من ماه محرم را امسال به تأخیر می اندازم و ماه صفر راانتخاب می کنم.» ذکر این جمله به این معنی بود که امسال به جای سه ماه متوالی «سرد» فقط دوماه متوالی حرام خواهد بود و ماه محرم جزء ماه های حرام محسوب نمی شود و به جای آن ماه صفر را ماه حرام پیشنهاد می کنم. این عمل باعث می شد که دوران خودداری از جنگ و غارت کاروان ها کوتاه تر و محدودتر گردد.

مورخین می نویسند اولین کسی که این سنت را در جمع سران قبائل عرب برقرار کرد و ماه های حرام را تغییر داد «عمرو بن لحی» یکی از سران بنی کنانه بود.

قرآن این سنت دیرین عرب بدوی و قانون ماه های حرام را به صورت قاعده ثابت الهی تثبیت نمود و حق کشتار و غارت را برای هشت ماه از سال، در سراسر عربستان به رسمیت شناخت:

«تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الله و روزی که زمین و آسمان هارا آفرید ۱۲ ماه است که از آن ٤ ماه حرام است. این آئین ثابت و پابرجاست. بنا بر این در این ماه ها به خود ستم نکنید.» توبه ۳٦

در آیه ۳۷ از همین سوره، جابه جا کردن و به تأخیر انداختن ماه های حرام، کفر محسوب می شود:

«جا به جا کردن و تغییر ماه های حرام افزایشی در کفر است که به وسیله آن کافران گمراه می شوند. یک سال را حلال و سال دیگر را تحریم می کنند تامطابق ماه هائی که خداوندتحریم کرده بشوّدوازاین راه آنچه راکه خداحرام کرده، حلال بشمرند.»

«چون ماه های حرام سپری شد پس بکشید مشرکین را در هر محلی که آنان را پیدا کردید.» توبه ٥

سیره نویسان و محققین اسلامی برای پر کردن خلاء موجود در تفسیر، به تعبیرات ابداعی خاصی دست زده اند.

ابوعلی طبرسی در کتاب «مجمع البیان» ذیل تفسیر آیه ۹۸ از سوره مائده، برای توجیه ماه های حرام و بزرگداشت حرمت این ماه ها می نویسد:

«تازیان قانون مزبور را از آئین اسمعیل به میراث برده بودند تا این که اسلام ظهور کرد و اسلام آن را از شرایع الهی قرار داد.»

به طوری که در مبحث حج گفته شد، هیچگاه نه ابراهیم و نه اسمعیل قدم به خاک حجاز نگذاشتند و ماه های حرام نیز دراین بهره سابقه ای ندارد و از مختصات عرب قبل ازاسلام است که پس از ظهور اسلام به صورت قانون الهی درآمد

٤ - قصاص

قصاص از قوانین بسیار ابتدائی بشر است که برای ارضاء حس کینه توزی به وجود آمد. در دوران اولیه تمدن بشر که هنوز حکومت مرکزی و سازمانی برای اداره جامعه وجود نداشت، قصاص توسط خود مظلوم و یا خانواده و قبیله او عمل می شد. در بین الواحی که ازدوران سلطنت « اورنامو» پادشاه گوتی(٢٠٤٤-٢٠٢٧ق م) در بین النهرین به دست آمده، قطعاتی از کتاب قانون اوست که می توان آن را کهن ترین مجموعه قوانین مدون جهان دانست. در این مجموعه،از قانون مشهور قصاص نیز نام برده می شود. براساس این اصل،چنانچه یکی از افراد قبیله ای به دست فردی از افراد قبیله دیگر به قتل می رسید و یا مجروح می شد، قاتل و ضارب می بایستی قصاص می شد. در صورت استنکاف قبیله شخص ظالم از اجرای قصاص، تمام افراد قبیله مظلوم به خونخواهی بر می خاستند و اگر قاتل از قبیله خود می گریخت، و یا متواری شدن مانع اجرای قصاص می گردید، مهدورالدم و محکوم به مرگ بود، هرکس حق داشت هرجا که بر او دسترسی پیدا می کرد، او را بکشد و هیچ مسئولیتی ازاین نقطه نظر متوجه او نبود.

این اصل ابتدائی در تمام قبایل سرزمین های بین النهرین، فلسطین و شامات مورد عمل بود و در توراه نیز مورد تأیید قرارگرفته است.

قرآن در آیه ١٧٥ سوره بقره قصاص را از وظایف انسان و موجب شکرگذاری می داند

«ای صاحبان خرد، قصاص برای شما مایه حیات است»

«ای کسانی که ایمان آورده اید قصاص بر عهده و وظیفه شماست. کشتن مرد آزاد به جای مرد آزاد، بنده به جای بنده و زن به جای زن» بقره ١٧٣

۵ - روزه

یکی دیگر از احکامی که بر اساس سنت های قدیم عرب جاهلیت، در قران تثبیت گردیده حکم مربوط به روزه داشتن است. این حکم بر اساس ایه ۱۷۹ از سوره بقره :

« ی کسانی که ایمان اورده اید روزه گرفتن برشما نوشته شد (واجب شد) همانگونه که بر کسانی پیش از شما نوشته شده».

در اسلام برقرار گردید. دستور چگونگی روزه داشتن و ماهی که باید در آن ماه سی روز تمام روزه داشت،در آیات دیگر قرآنی بیان شده است.

واضح است که منظور قرآن از «کسانی پیش از شما» پیروان ادیان یهود و مسیحیت است. ولی در توراه دستور صریحی برای روزه گرفتن وجود ندارد. چهل روز روزه داشتن موسی و ایلیا نیز به طور اتفاقی، بدون دستور یهوه و خارق عادت بوده است. یهودی ها در مواقع ظهور مصیبت عام، روزه غیر مرسوم می گیرند، و در این صورت حتی حیوانات و اطفال شیرخوار را نیز از خوردن و آشامیدن باز می دارند. تنها روزه شرعی و دستوری که درتوراه دیده می شود،«یوم کیپور» (روزه کفاره) است. یهودی ها درپایان عید کرباها که مطابق با ماه های سپتامبر و اکتبر است، برای اظهار ندامت و طلب بخشش گناهان، درروز کفاره، روزه می گیرند و مدت آن نیز ۲۴ ساعت از غروب آفتاب تا غروب آفتاب روز بعد و آن هم فقط یک روز در سال است.

البته روزه های غیر دستوری موقتی دیگری نیز برای روز یادبود خرابی معبد اورشلیم و امثال آن مرسوم است، ولی هیچکدام درتوراه نوشته نشده است. یهودی های بسیار متعصب بنا به اراده شخصی، هفته ای دوروزیعنی روزهای دوشنبه و پنجشنبه هرهفته را روزه می دارند. روزکفاره تنها روزی است که کاهن اعظم با لباس سفید حق ورود به مکان بسیار مقدس اورشلیم را دارد.

در صحیفه اشعیاء نبی در باب ۵۸ از شماره ۵ تا ۹ از جمله دستورات یهوه به قوم یهود، درباره روزه می نویسد: «این روزه ایست که من از آن لذت می برم زنجیرهای شرارت را پاره کن، گره های بندگی را بگسل، مظلومان را آزاد کن، تمام انواع یوغ هارا بگسل، نان خودرا با گرسنه ها تقسیم کن. بدبختانی را که پناهگاهی ندارند به خانه خود جای ده. اگر برهنه ای را دیدی اورا بپوشان از همنوع خود روی

مکر دان.»

در دین عیسی نیز کوچک ترین دستور و یا اشاره ای به لزوم و حتمی بودن روزه دیده نمی شود. مسیحیان حتی در روز کفاره نیز روزه نمی گیرند. عیسی در مورد روزه می گوید. «صیام عملی است که آدمی باید در دل خود انجام دهد نه این که برسبیل عادت مطابق تشریفات و آداب مخصوصی روزه بگیرد.»

دین زرتشت، سومین دینی است که قرآن آن را دین برحق وصاحب کتاب آسمانی می خواند. دردین زرتشت نیز، نه تنها مطلبی بروجوب روزه گرفتن دیده نمی شود، بلکه برعکس، زرتشت پیروان خودرا از امساک درغذاخوردن منع می کند و می گوید:

«کسی که چیزی نمی خورد،نیروی کافی برای انجام کارهای سنگین مقدس ندارد».

دستور روزه در قرآن، تنها متکی بر همان عادات وسنتی بوده که قبل از ظهور اسلام در عربستان و به خصوص در بین قبیله قریش و حنفا متداول بوده است. در این دوره رسم متفکران و بزرگان عرب بر این بود که هریک، مدتی از سال را به عبادت و تقرب به خدا مشغول می شدند (۱) عبدالمطلب جد محمد نیز ازکسانی بود که سالی یک ماه معتکف می شد، روزه می گرفت و غذای خودرابین مستمندان تقسیم می کرد. محلی را که عبدالمطلب برای تحنث و دعا انتخاب کرده بود، همان محلی بود که بعدها محمد نیز از آن برای تفکر، آرامش روح و روزه گرفتن استفاده می نمود. مورخین علاوه بر عبدالمطلب، از «ورقة بن نوفل» و «امیة بن مغیره» به عنوان کسانی که در دوران قبل از اسلام از رسم روزه داری متابعت می کردند، نام برده اند. یعقوبی مورخ مشهور درجلد دوم کتاب خود می نویسد که عبدالمطلب در زمان جاهلیت سنت هائی داشت که دراسلام تثبیت شد. مانند حرام دانستن شرب مسکرات - زنا - حد زدن زناکار - تحریم ازدواج با محارم - جلوگیری از سرزده وارد شدن به منزل - عریان طواف کعبه کردن - حکم به وجوب وفای به نذر - احترام چهارماه حرام و مباهله کردن (برای اثبات حقانیت همدیگر را نفرین کردن). ولی مسلماً روزه داری ریشه قدیمی

۱- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۵٤

تری دارد و یکی از رسومی بوده که قرنها قبل از اسلام وجود داشته و زائیده اندیشه عبدالمطلب نبوده است.

بعد از آن که اسلام قوت گرفت و به صورت دین جدیدی در برابر دو دین دیگر ابراهیمی تدعلم کرد. محمد همین سنت دیرین عرب و میراث خانوادگی را یکی از وظائف دینی مسلمین قرارداد در اعتبار نظر سیاست وقت. ایام روزه منطبق با روزهای عبادت و پرهیز یهود بود ولی پس از هجرت محمد به مدینه، ماه روزه به سی روز در ماه رمضان تغییر داده شد. مسلمین در تمامی ماه رمضان از طلوع سپیده صبح تا غروب کامل آفتاب و آمدن شب، از خوردن ونوشیدن و استعمال دخانیات خودداری می کنند. ولی درطول شب اکل وشرب و حتی همخوابگی باهمسر بر اساس آیه ۱۸۳ بقره، مجاز است.

«بر شما حلال شد جماع زنهایتان. زن های شما لباس شما هستندو شما لباس آن ها. الله می دانست که شما بر نفس های خودتان خیانت می کردید پس توبه شمارا پذیرفت و شمارا عفو کرد. پس اکنون با زن هایتان مباشرت کنید. آنچه خدا برای شما تکلیف کرده است بجوئید. بخورید و بیاشامید تا زمانی که خط سفید صبح از رشته سیه (درافق) ظاهر شود. سپس روزه بگیرید تا شب با زنان خود مباشرت نکنید و در مساجد معتکف شوید. این حدود خداوند است پس از آن تجاوز نکنید.»

٦ - نماز

نماز عبارت است از مجموعه دعاهای روزانه و مناسک عبادی که مؤمن به هر دینی برای پرستش خدای آن دین ایراد می کند. در هرکیشی مناسک و تشریفات مخصوصی برای برگذاری نماز وجود دارد. قبل از ظهور اسلام نیز نماز در بین اعراب مرسوم بوده است و آیه ۳۵ از سوره انفال:

«نمازشان در پیشگاه خانه کعبه جز صفیر کشیدن و دست زدن چیز دیگری نیست» ، اشاره به همین موضوع است.

نماز مسلمین مشتمل بر ۱۷ رکعت است که در ۵ نوبت در شب‌به روزو بعد برگرفتن وضو ادا می شود. برقراری نماز پنجگانه درشبانه روز دراسلام، از آئین زرتشتی اقتباس گردیده. دردو دین دیگر ابراهیمی، نمازهفته ای یکباردرکنیسه (سیناگوگ) و یادرکلیسا برگذارمی شود.

نمازدردین یهود بدین ترتیب است که پس از آن که حضار در مکان های خود در کنیسه مستقر شدند واعظ برمنبر می رود و دعای خاصی را تلاوت می نماید. مستمعین با کمال خضوع و خشوع بر می خیزند و به پا می ایستند. پس از آن،آیاتی از تورات تلاوت می شود. سپس مقداری از کلمات نماز را تکرارمی کنند. بعد، از کتاب تورات و صحائف انبیاء می خوانند. تورات را به ۵۲ قسمت‌بخش کرده اند، هر روز شنبه (سبث) یك فصل از آن را می خوانند. به نحوی که در پایان سال،تمام پنج سفر کتاب مقدس را تلاوت نموده اند. دین مسیح نیز که در بدایت امر مراسم دعا و نیایش خود را در کنیسه های یهود برپا می داشت، این تشریفات را ازآئین یهود اقتباس کرده و مسیحیان هر یکشنبه صبح و یا عصر،مراسمی شبیه به مراسم یهود درکلیسا برپا می دارند.

قرآن در آیات ۱۶ و ۱۷ از سوره الروم، زمان برگذاری نماز را در چهار نوبت در شبانه روزقرار داده:

«فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض عشیاً و حین تظهرون».

پس تسبیح گوی خدا باشید در شامگاه و صبحگاه و او را در زمین و آسمان ها

و در اخر روز و هنگام ظهر ستایش کنید.

ودرآیه ۱۱۶سوره هودمی گوید:

«نمازبرپادارید دوطرف روزوساعتهای نزدیک شب».

ودرآیه ۸۰سوره اسرا:

«وقت زوال آفتاب تاتاریکی شب نمازبرپادارید وبهنگام فجربخوانید»

ودرآیه ۲۶دهر:

«وهنگام شب تسبیح گوی اوباشیدواورا سجده کنید».

ولی سنت محمد، که خود مقتبس از آئین زرتشتی است، بر پنج نوبت قبل ر طلوع آفتاب، ظهر، بعدازظهر، بلافاصله بعدازغروب آفتاب وآخرین در حدود دوساعت بعد است شیعیان به طورعموم نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشا را باهم و جمعا در سه نوبت درروز برپامی دارندتمام این نمازهابه حالت اجماع و عمومی ودرمسجد صورت می گیرد، ولی درمواقع ضروری به طورانفرادی نیز می توان به جای آورد. نماز اجتماعی درنزدشیعیان در غیبت امام زمان مستحب است.

درروزعیدفطرو روزعید قربان،که از اعیادمهم و رسمی مسلمانان می باشد، نمازجماعت مخصوصی درصبح عیدبرگذارمی شودکه ازجمله نمازهای اجتماعی واجب هستند.

۶ - روح، جن و دیو

اعتقاد به وجود روح، جن و دیو، از باورهای بسیار قدیم بشر است که از دوران پس از عصر حجر جدید در تصور بشر باقی مانده و ما در فصل اول کتاب ول و هم چنین در مبحث مربوط به معتقدات عرب قبل از اسلام، به تفصیل از آن ها سخن گفتیم. این اعتقاد در سراسر خاورمیانه و در بین اقوامی که در سرزمین های بین النهرین، فلسطین و شامات زندگی می کردند، به شدت رواج داشت و یکی از باورهای موروثی عرب مقارن ظهور اسلام بود. قرآن، این باور دیرین عرب به روح و جن را، به عنوان گفتار الهی تثبیت نمود و به این موجودات افسانه ای حیات بخشید و در آیات مختلف قرآن ها اسم برد. حتی سوره ای نیز به نام «جن» به این جانوران خیالی اختصاص داد. بنا بگفته قرآن، خداوند:

«جن ها را از شعله، بی دود آتش سوزان آفرید.» الحجر ۱۵

«و عدّه ای از آنان را از بدو خلقت به همراه بعضی از ابناء بشر برای آتش دوزخ اختصاص داد.» اعراف ۱۷۸

قرآن به جن صفات و خصائص معادل صفات انسانی بخشید. جن ها در قرآن می توانند بشنوند، سخن بگویند، بخوانند و بنویسند و برای هدایت آنان پیغمبرانی از طرف خدا فرستاده شد تا آنان را از روز جزا بیم دهند. انعام ۳۰

«و وقتی آوای قرآن به گوش عده ای ازآنان رسید درشگفت شدندو اسلام آوردند.» جن ۱

واما ازاجنه بعضی مسلمان وبرخی کافروستمکارندوآنانکه اسلام آورده اند به راه رشدونواب شتافتند» جن - ۱۴

آیه ۹ ازسوره جن که به وکالت ازطرف اجنه می گوید:

«مابرای شنیدن سخنان آسمانی درکمین می نشستیم. ولی اکنون کسی که بخواهد به این کارمبادرت کند باتیر شهاب مواجه خواهدشد»

براساس این تصور اعراب که «اجنه» موجودات جیرچینی هستند که برای سرقت امر الهی وسماوی خودراپشت پرده مخفی می کند، درقرآن آمده است. برای دفع اجنه و شیاطین ازرسیدن به آسمانها آیه ۵ ازسوره الملک می گوید:

«ما آسمان دنیارا به چراغهائی مزین کردیم و آنهارا بازدارنده شیاطین ساختیم و برای آنان عذاب آتش را آماده کردیم».

قرآن برای اثبات حقانیت خود و ترغیب آن دسته از جن ها که به اسلام گرویده اند، آنهارا به مبارزه می طلبد و از آن ها می خواهد چنانچه در صحت و الهی بودن کتاب قرآنی مشکوکند، سوره ای نظیر آنچه در قرآن آمده است، حتی به دستیاری همدیگر، بیاورند. اسرا ۹۰

و آن دسته از جن ها که از پیروی راه حق ابا دارند به آتش دوزخ تهدیدمی کند. اعراف ۱۷۸

قرآن، جن هارا تشویق می کند که اگر روزی توانائی پرواز به اقطار آسمان ها و زمین را پیدا کردند حتماً به این کار مبادرت کنند. الرحمن ۳٤

تأکید قرآن درباره وجود موجوداتی به نام جن درروی کره زمین این عقیده را دربین عموم مسلمانان بوجودآورده که محمد پیغمبری است که برای هدایت جن و انس هردومبعوث شده و روایات و احادیث بسیاری، حتی درکتب معتبر و مورد سندة اسلامی ازقبیل جامع الصحاح ابی الحسین مسلم بن الحجاج وصحاح بخاری، در اثبات این عقیده دیده می شود.

درباره موجود خیالی دیگری یعنی روح نیز آیات متعددی از قبیل آیه ۸۷ اسراء ۳۸ النبا - ٤ معارج و ۲ از سوره نحل درقرآن دیده می شود. الله نیز در دو مورد از روح خود برای خلقت آدم و بارور نمودن مریم باکره، استفاده نمود. بنا بر آیه ٤ از سوره قدر، ملائکه و روح درشب قدر، به زمین فرود می آیند و تا سحرگاه در روی زمین می مانند. (۱)

«تنزل الملائکه و الروح فیهاباذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر.»

زیست شناسان عقیده دارند که زندگی از عناصر بی جان شیمیائی در محیط و شرایط مناسب پدید آمده است. رمز وجود حیات بر روی کره زمین، در بسیطی قوسی

---

۱ - برای آگاهی از ریشه، این اعتقاد، به مبحث دین زرتشت و جشن فروردینگاه (فرودگ) مراجعه شود

شیمیائی جهان نهفته است. جهان طوری طراحی شده که زندگی در محیط و شرائط مناسب، احساب ناپذیر باشد. جانداران زمین محصول مستقیم خود زمین هستند و هیچ عامل مافوق الطبیعه در پیدایش آنان دخالتی ندارد. از ترکیب عناصر شیمیائی از د در فضا، مانند اکسیژن، ئیدرژن، ازت و کربن به تدریج عناصر دیگری از قبیل متن، آمونیاک، قندهاوآسیدهای آمینه بوجودمی آید. ودرپرتو اشعه افتاب ازترکیب قندها و اسیدهای آمینه، عناصر دیگری از قبیل سلولز، فسفات و نئوکلئیدها ساخته می شوند. ر ترکیب نئوکلئیدها باپروتئیدها مولکژن ها و مقدمات زندگی گیاهی فراهم می گردد براثرنشو و نمای نئوکلئیدها، حیوانات تك سلولی و پس از ان،مقدمات زندگی حیو نی آغازمی شود. درآخرین مرحله ازحیات جهانی، ودرنتیجه جهش به سوی تکامل، راه برای ایجادحیوانات پیچیده ترهموار می گردد طبیعت،پس ازمیلیاردها بار اشتباه در آزمایشگاه خود، موفق به ایجاد بشر می گردد. آزمایشات متعدد ثابت نموده است که هیچ تفاوتی بین یاخته های بدن انسان و باسایرحیوانات نزدیك به خانواده بشر، باحیوانات تك سلولی وجود ندارد. یاخته های بدن انسان با همان شرایط وهم آهنگی که دربدن حیوانات تك سلولی وباسایرحیوانات ازقبیل شیروببر وحیوانات بزرگ و کوچك دیگر وجود دارد، به حیات ادامه می دهد. هریك ازیاخته ها ضمنا وظیفه اجتماعی خود را نیز به عهده دارند. تا هنگامی که بین یاخته های بدن انسان و یا بدن سایر حیوانات، هم آهنگی وجود دارد، حیات باقی است. و وقتی که ترکیبات خاص بدن که موجد انرژی و حیات است بهم خورد، مرگ ظاهر می شود.

دانش امروز ثابت نموده است که جرم و انرژی، جسم و روح تفکیك ناپذیرند. با بگفته البرت اینشتن دانشمند آلمانی E= MC2. به عبارت ساده تر،ماده و انرژی قابل تبدیل به یکدیگرند و اگرمقدار کافی انرژی وجود داشته باشد ماده می تواننددرفضای تهی به وجود آید.

در ساختمان یك حیوان تك سلولی، که نمونه کامل ساختمان بدن یك انسان است، روح و ماده یکی است و بین ماده و انرژی و یا جسم و روح دوگانگی وجود ندارد. انفجار بزرگی که درصحرای نوادا درسال ۱۹٤٥ میلادی اتفاق افتاد، ثابت کرد که در وجود یك اتم، که کوچك ترین واحد جسم است، انرژی عظیمی نهفته است بدن انسان از میلیاردها یاخته و یا واحد جسمی تشکیل شده و ترکیب این یاخته ها تولید انرژی و حرکت می نماید. آنچه فلاسفه قدیم و پیشینیان به نام روح می نامیدند، چیزی جز

انرژی زندگی بیش نیست. به ضرس قاطع می توان گفت که، روح یعنی موجود خارجی و جدا از جسم که در بدن مسبب حیات باشد وجود ندارد. درهیچ یک از کتب علمی، به خصوص طب و زیست شناسی ممالک پیشرفته، مبحثی درباره عضوی به نام روح دیده می شود و از نظر علم، وجود چنین موجودی مردود است. انرژی حیات با به هم خوردن توازن و ترکیبات سلول های بدن و مرگ، از بین میرود و نابود می شود و چیزی از آن باقی نمی ماند تا به آسمان ها صعود کند، و به حیات خود ادامه دهد، در شب های قدر رحمت مسافرت طولانی از آسمان به زمین را تحمل کند و در صحرای محشر برای پاسخگوئی حاضر شود.

فصل ششم:

قرآن

قرآن، کتاب آسمانی مسلمین و بسیار مورد احترام و پرستش مؤمنین به آئین اسلام است و تنها پس از طهارت کامل، این کتاب را لمس می نمایند. تمام سوره های قرآن به جز سوره نهم، باجمله «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می گردد. قرآن دارای ۶۲۳۶ آیه در ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره آن مکی و ۱۹ سوره آن مدنی است. سوره از کلمه سور به معنای بلندی و ارتفاع گرفته شده و این لغت در مورد هریک از قطعات محدود و مجزا شده قرآن به کار رفته است. تعداد آیه های هرسوره با سوره های دیگر یکسان نیست. بلندترین آن ها یعنی بقره حاوی ۲۸۶ آیه و کوتاه ترین آن ها یعنی سوره کوثر فقط مشتمل بر سه آیه است.

قرآن،از این نظر که تمامی آن توسط بنیانگذار دین تقریر شده است، در میان سایر کتب دینی منحصر به فرد است. درقرآن سخنگوی اصلی الله است که در پاره ای از موارد به صیغه امر و مستقیماً دستورات خود را به مسلمین ابلاغ می کند و گاه، محمد سخن الله را نقل می نماید. در پاره ای از موارد سخن محمد و خداوند آن چنان درهم آمیخته و مخلوط می شود که تشخیص گوینده میسر نیست. بعضی از آیات به روشنی حکایت از آن دارند،که گوینده آن به طور قطع نمی تواند الله باشد. خداوند در قرآن معمولا به صورت متکلم مع الغیر و با صیغه، جمع صحبت می کند و از ضمیر «ما» استفاده می نماید و می گوید «امرنا»، «ارسلنا»، «وصینا» ولی در بعضی موارد نیز، ضمیر متکلم وحده به کار می برد و می گوید:

اذا وحيتُ الى الحواريين ان امنوا بي. مسا ۱۳۳

وقتی که به حواریون وحی کردم که به من ایمان اورید.

فاذا سویتَه و نفخت فیه من روحی. ص ۷۲

پس وقتی که من آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم.

در این که در زمان حیات محمد از مجموعه کلام الهی به چه نامی یاد می کرده اند، سخن قاطع و روشنی در دست نیست. ولی به تحقیق می توان گفت،که در زمان ابوبکر که جمع آوری قرآن آغاز شد، نامی را که یاران محمد بر این کتاب گذشته بودند، «مصحف» بوده است. در خود قرآن این کتاب به نام های بسیاری یاد شده است که تعدادی از آن ها در حقیقت حالت صفت دارند نه اسم. در میان همه نام ها و صفات، کلمه قرآن از همه رایج تر است و این کلمه ۵۸ بار در این کتاب ذکر شده است. مسلمین معتقدند که قرآن حاوی کلیه مطالب و مسائل است و هیچ تر و خشکی پیدا نمی شود،مگر آن که در قرآن درباره آن سخن امده باشد.

«لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» انعام ۵۹

برحسب مبادی اسلامی، قرآن کتابی است آسمانی، و منطبق با کلام الهی، که در ازل در آسمان هفتم در لوح محفوظ مسطور بوده:

«بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ » البروج ۲۲ - ۲۱

بلکه این قرآنی است شریف که درلوح محفوظ نگهداری شده.

و به تدریج بر محمد نازل شده. نزول آیات قرآنی توسط جبرئیل وگاه توسط اشخاص دیگری مثلاً «دحیه کلبی» (۱) که جبرئیل در شکل آنان تجلی می نموده، به محمد ابلاغ می گردیده است. نام جبرئیل در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره بقره و آیه ٤ از سوره تحریم آمده است و این هردو سوره مدنی هستند. قبل ازآن ها درسوره های مکی بیشتر از روح و روح القدس صحبت می شده.

درسبک نگارش ، مفاد آیات مدنی و مکی تفاوت بارزی مشهود است. آیات مکی، مختصر و پرمعنا، کوتاه و خوش آهنگ هستند. دراین آیات، باگرمی وحرارت

---

۱ - دحیه کلبی یکی از تجار مشغول عرب بود که به نیکوئی سیما و خوبروئی شهره زمان بود محمد از خواهر او خواستگاری کرد ولی «شراف» قبل از ازدواج با محمد درگذشت. دحیه درسال ٤٥ هجری وفات یافت.

ر پرستش خدا، ترس ازعذاب الهی، فروریختن ستارگان و نزدیک بودن روز رستاخیز سخن گفته شده. صنایعی که در ساخت جملات و قرار گرفتن کلمات به کار رفته و مطالب عمیقی که در عبارات کوتاه بیان شده، گواه بر آن است که جملات پیش ساخته ای هستند و برای به هم درآوردن این کلمات و تشکیل عبارات زمان کافی به کار گرفته شده و فی البداهه گفته نشده اند. سوره های مکی قرآن،بیشتر در ترغیب مردم به زهد و تقوی، ستایش خدای یکتا، نیکی به فقرا و وعده بهشت و دوزخ است در صورتی که غالب آیات مدنی برای تشویق به جنگ و یا تشریع قانون گفته شده و عاری از لطف و زیبائی و فصاحت و بلاغت آیات مکی وجملات طولانی، آمرانه و قاطع می باشد. قوانین و احکام شخصی و مملکتی، فرائض دینی از قبیل روزه، نکاح، طلاق، زکات، خمس، جهاد، امربمعروف و نهی از منکر، ارث، حدود مجازات ها، به عبارت دیگر تقریباً تمامی امور اجرائی دین اسلام در مدینه تنظیم گردیده است، به طورکلی می توان گفت که:

۱ - هر سوره ای که کلمه «کلاّ» در آن باشد مکی است. زیرا کلمه« کلاّ متضمن توبیخ است و روش قرآن در مکه،در مقابله با کافران ومخالفان،بر توبیخ بوده است نه مجازات.

۲ - هرسوره ای که سجده در آنست مکی است.

۳ - هر سوره ای که با حروف مقطع الم ، الر و امثال آن آغاز می شود مکی است، جز دو سوره بقره و آل عمران.

٤ - سوره هائی که در آن از داستان پیغمبران و مردمان دوران گذشته سخن در میان باشد، مکی است جز سوره بقره.

٥ - هر سوره ای که حکایت آدم و حوا و شیطان در آن باشد، مکی است جز سوره بقره.

٦ هر سوره ای که در آن «یا ایهاالناس» باشد، مکی است و هر سوره ای که حاوی «یا ایهاالذین آمنوا» باشد، مدنی است.

۷ تمام سوره هائی که حاوی فرائض دینی، حقوق شخصیه، قوانین مدنی و اجتماعی و احکام شرعی باشد،مدنی هستند.

محمد پس از قرائت هر آیه جدیدی،محل قرار دادن آن آیه را نیز خود از تعیین می کرد. مثلا می گفت که این آیه را در فلان سوره و پس از فلان آیه قرار دهید به

همین علت،دربعضی از سوره های مکی،ایاتی پیدا می شوند که در مدینه بر مسلمین عرضه گردیده، ولی به دستور محمد،دربین سوره های مکی قرار داده شده است. به عبارت دیگر،نزول و قرائت ایات همیشه برحسب اتفاق و سبب و پیش امدی بوده ، اما ترتیب آیات،به اعتبار دستور محمد انجام می گرفته است.

قرآن در مکه به صورت منظمی نسخه برداری و ضبط نمی گردید بلکه در حافظه مسلمانان نگاهداری می شده. خود محمد نیز،که دارای حافظه بسیار قوی بود، تمامی قرآن را از برداشت و غالبا با اصحاب خود در مجالس و مباحث مربوط به قرائت قرآن شرکت می کرد و خطاهای آنان را اصلاح می نمود. تلاوت قرآن در همه عبادات محسوب می شد. کتابت قرآن بر روی کاغذ، پاره های چرم، استخوان شتر و یا سنگ آغاز شد. عده ای مامور بودند به محض این که محمد آیه ای را تلاوت می کرد، آن را یادداشت کنند. به این اشخاص، «کاتبان وحی» می گفتند. بعداً آیاتی را که کاتبان وحی یادداشت کرده بودند،بر مسلمین می خواندند. عده ای آنهارا می نوشتند و عده ای در حافظه خود ضبط می کردند. چون غالباً مجالس قرائت قرآن و مباحث مربوط به آن برپا بود، آیات در اثر تکرار و مقابله، درحافظه ها ثبت می شد. معروف ترین حافظان قرآن در زمان محمد عبارت بودند از «عبدالله بن مسعود»، «ابی بن کعب»، «معادبن جبل»، «علی بن ابیطالب» و «زیدبن ثابت». نفر آخر از کاتبان وحی نیز بود و درزمان عثمان، هم او مامور جمع آوری قرآن گردید. جمع آوری قرآن درزمان ابوبکر آغاز شد. ولی عثمان به اتمام آن همت گماشت. کلیه مصاحف پراکنده دریک کتاب جمع آوری و نسخ اضافی معدوم شد. قرآنی که اکنون در دست مسلمین است، همان کتاب مدون زمان عثمان بن عفان می باشد.

برای آشنائی به نحوه تدوین قرآن، به شرح و چگونگی و علت وجود "متن و یا، به اصطلاح محققین اسلامی،« شان نزول » چندآیه بسنده می کنم و تحقیق بیشتر را به خود خوانندگان عزیز وا می گذارم:

۱ - در مدینه روزی محمد به خانه عبدالله بن جحش رفت تا خواهر او زینب را برای زیدبن حارثه، پسر خوانده خود، خواستگاری نماید. عبدالله وزینب، به این دلیل که زیدمدتی برده محمدبوده، وصلت بایك برده را مناسب شئونات قبیله ای و خانوادگی ندیدند وبا این پیشنهادمحمدمخالفت کردند. امربسیارساده ومعمولی که در بسیاری

از خانواده ها امکان وقوع دارد، پیش آمده بود. اقوام دختر به دلائلی با پیشنهاد ازدواج موافقت نداشتند. ولی محمد کسی نبود که طاقت شنیدن حرف مخالفی از پیروان خود داشته باشد. پرخاش کنان به عبدالله گفت، این فضولی ها به تو و سایر مسلمین نیامده که با امر رسول خدا مخالفت کنی.

ماکان لمومن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم. احزاب ۳۶

وقتی که الله ورسول الله درکاری دستور دادند و قضاوت کردند، هیچ مؤمن و مؤمنه ای را حق واختیاری درباره اوامر ایشان نیست.

بعد از خواندن این آیه و صدور فرمان الهی، جای بحث و گفتگو نبود. زینب به عقد زیددرآمدو زوجه او شد.

۲ - روزجمعه ای محمد، در مسجد مدینه نشسته بود. مسجد وسعت زیادی نداشت و کنج و زوایای مسجدتوسط کسانی که برای خودجائی، قصد تقرب داشتند اشغال شده بود. جمعی از صحابه که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به مسجد آمدند، سلام کردند و چون جائی برای نشستن نبود، سرپا منتظر ماندند. چون محمد برای اصحاب بدر احترام زیادی قائل بود و از طرف دیگرهیچیك از حضار به میل خود جائی برای نشستن به آنان نمی داد، محمد عده ای از کسانی را که نشسته بودند به اسم خطاب کرد و گفت تا برخیزند و جای خود را به اصحاب بدر واگذار کنند. چون این دستور محمد مورد اعتراض قرار گرفت و آن را غیرعادلانه خواندند، محمد، فی المجلس دستور خود را به صورت آیه ۱۲ از سوره مجادله را به مسلمین ابلاغ کرد:

«یا ایهاالذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل لکم انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم»

ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی در مجالس به شما می گویند جا باز کنید پس جا باز کنید. الله نیز برای شما جا باز می کند و وقتی به شما می گویند برخیزید پس برخیزید. الله کسانی از شما را که ایمان آورده اید بلند مرتبه می کند.

واضح است که ذکر کلمه الله در این آیه، تنها به منظور تقویت وضمانت اجرائی آیه است و الا دستور محمد و خود آیه فی حد ذاته، ارتباطی با مشیت الهی و نه مناسبت عادی ندارد.

۳ اعراب بدوی، پس از قبول اسلام و ورود به جرگه مسلمانان مدینه، به روش دیرین چادرنشینی خود رفتار می کردند و اعمال بی تکلفی دور از رسوم شهرنشینی ازخود نشان می دادند و بدون رعایت شئونات رهبری با محمد برخورد می نمودند در موقع راه رفتن چندگامی جلوتر از محمد قدم بر می داشتند از پشت در محمد صدا می کردند و یا با آوای بلند و دوراز ادب از او می خواستند که از منزل خارج شود. محمد برای متوجه نمودن این دسته ازمردم صحرا نشین به رسوم شهرنشینی و ناپسندی اعمالشان گفت:

«یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله». حجرات ۱

ای کسانی که ایمان آورده اید درانجام کارهابرخدا و رسول او پیشی نگیرید.

«یا ایهاالذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون». حجرات ۲

ای کسانی که ایمان آورده اید به هنگام سخن گفتن صداهای خودتان را از آوای نبی بلند تر نکنید و بر سر او فریاد نکشید همانگونه که برخی از شما برسردیگران فریاد می کشید،مبادا که اعمال شما ناچیز گردد

«ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون». حجرات ٤

آنان که از پشت حجره هاتوراصدامی کند بیشترشان خردخودرابه کارنمی بندند

«ولوانهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور رحیم». حجرات ٥

اگر آن ها صبر می کردند تا به سوی آنان بیرون روی برای ایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

بدیهی است،٥ آیه اول سوره حجرات که به صورت دستورات نظامنامه ای و برای آشنا نمودن اعراب بدوی به رسوم شهرنشینی صادر شده، کوچك ترین ارتباطی به اراده و مشیت الهی ندارد و تنها حاکی از تجربیات شخصی محمد، و برای برقراری نظم در جامعه نو بنیاد اسلامی بوده،و انگشت خدادرنزول این آیات دیده نمی شود

٤ - درجنگ مسلمانان باقبیله بنی نضیر، چون مدت محاصره به درازا کشید، و یهودی ها به سختی ازخوددفاع می کردند، محمد برای متزلزل نمودن روحیه مدافعین یهود دستور داد نخلستان های یهودیان را ببرند و به آتش بکشند. یهودی ها به این عمل محمد اعتراض کردند و گفتند: تو خود مردم را از فساد در روی زمین برحذر می

د ری و درختکاری را نوعی عبادت می شماری و اکنون بریدن درختان و آتش زدن نخلستان ها فرمان می دهی. محمد در جواب گفت:

«ماقطعتم من لينة اوتركتموها قائمةً على اصولهافبإذن الله وليخزي الفاسقين » الحشر ٥

آنچه ازدرختان بریدیدویابرریشه خودبرپاگذاشتیدبه اذن الله است وبرای اینست که گنهکاران خوار شوند.

در عربستان، نخلستان یکی از عوامل مهم اقتصادی محسوب می شد. یهودی ها امیدوار بودند که پس از برداشتن محاصره به زندگی عادی خود بازگردند و از نخلستان ها بهره برداری کنند. وقتی دستور محمد را دیدند و فهمیدند که دیگر امیدی بزیستن در محل نیست، پیشنهاد صلح کردند و برای همیشه خاک عربستان را ترک گفتند. عمل و دستور محمد برای قطع درختان، شاید از نظر پایان دادن به جنگ، سیاست مناسبی بوده ولی نسبت دادن این دستور به مقام الوهیت،قابل توجیه به نظر نمی رسد

٥ - محمد درسال هشتم هجرت در صدد تصرف مکه برآمد و قصد خود را از همه پنهان می داشت. «حاطب بن ابی بلتعه» به حدس،به قصد محمد پی برد و کنیز خود «صفیه» را با نامه ای روانه مکه کرد،تا اقوام خود را از قصد محمد آگاه کند. جاسوسان محمد خیلی زود جریان را به اطلاع محمد رساندند. او نیز علی بن ابیطالب را به دنبال کنیز روانه کرد. هنوز صفیه مسافتی از مدینه دور نشده بود که علی به او رسید. هرچه دربارهای او جستجو کرد نامه را نیافت. کنیز را تهدید کرد که اگر نامه را به او ندهد،او را برهنه خواهد کرد. کنیز ازمیان گیسوان خود نامه را بیرون کشید و به علی داد. محمد پس از خواندن نامه، حاطب را پیش خواند. حاطب گفت ای پیغمبر،من به خدا و رسولش ایمان دارم و از دین برنگشته ام. ولی در مدینه کسی را ندارم. زن و فرزندان من در مکه هستند این کار را برای آن کردم که زن و فرزندان مرا آسوده گذارند. چون حاطب از بزرگان مسلمانان بود و در جنگ بدر نیز از خود شجاعت ها نشان داده بود، محمد تنها به سرزنش او اکتفا کرد و آیات ١ تا ٣ سوره ممتحنه را بر مسلمین ابلاغ نمود:

«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن مرا و دشمنان خودتان را دوستان تصور

نکنید و به سوی آنها کس نفرستید. آنها به آنچه از طرف خدا آمده است کفر شدند. پیغمبر شما را بیرون می کند. به الله خدای خود ایمان آورده اید و برای جهاد در راه من و برای رضای من بیرون می روید و پنهانی برای آنان به دوستی کس می فرستید.»

۶ - عده ای از عمال دوستان و سرشناسان اصحاب محمد درمدینه، برای آن که به دیگران نشان دهند از خواص اصحاب و نزدیکان محمد می باشند، پی‌درپی بدیدن محمد می آمدند و بدون ضرورتی با وی نجوا می کردند. محمد برای محدود نمودن این مراجعات غیر ضروری به کلیه اصحاب دستور داد:

«یا ایها‌الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلك خیر لکم» مجادله ۱۳

ای کسانی که ایمان آورده اید قبل ازنجوی با رسول، به فقیران صدقه بدهید. این برای شما خوب است.

پس ازوضع این مقررات، تعداد زیادی ازمراجعه کنندگان ازمراجعه به محمد خودداری کردندپس ازاندك زمانی، براثرنارضائی مردم، محمدناچارشد این دستوررا طی آیه ۱۴همان سوره لغو وبه مسلمانان گفت:

«آیاترسیدیدازاینکه پیش ازمناکره بارسول خدا صدقه بدهید پس چون اینکاررا نکردیدخداهم شمارا بخشید.

۷ - قبل ازظهوراسلام، دربین اعراب مرسوم بود که اگر کسی برای حج و یا عمره محرم می شد، چنانچه در حال احرام قصد ورود به خانه ای را داشت، از درخانه و یا در ورودی خیمه وارد نمی شد، بلکه از پشت بام یا سوراخ خیمه وارد می شد. و این عمل را نیکی می پنداشتند . ولی اعرابی که از حُمس یعنی از طوایف قریش، کنانه، خزاعه، ثقیف و بنوعامر و بنونضر بودند از رعایت این سنت مستثنی بودند و از در ورودی خانه وارد می شدند. روزی محمد با حالت احرام به خانه یکی از انصار رفت و چون از حُمس بود، ازدر خانه وارد شد. «قطبة بن عامر» انصاری نیز با محمد وارد خانه شد. مردم اعتراض کردند ، گفتند:قطبه مرد فاسقی است و با ان که ازحُمس نیست از در وارد خانه شده است. محمد نیز از قطبه علت ورود او را از در خانه جویا

شد. قطبه گفت من از شما پیروی می کنم و هر کاری که انجام دهید انجام خواهم داد. محمد گفت من حُمسی هستم. قطبه گفت دین من و دین شما یکیست. پاسخ قطبه منطقی و محکم بود. قضاوت محمد برآن قرار گرفت که این سنت دیرین عرب ممنوع شود، و آیه ۱۸۵ از سوره بقره را به همین منظور بر مسلمین قرائت کرد:

«نیکوئی در آن نیست که از پشت دیوار به خانه درآئید بلکه نیکوکار کسی ست که پرهیزکار باشد. در آمدن به خانه ها از در آن ها وارد شوید.»

۸ - محمد درآغاز دعوی نبوت، مردم مکه را برای شنیدن خبر مهمی به پای کوه صفا دعوت کرد و نبوت خود را اعلام نمود. ابولهب، عموی محمد برآشفت و به محمد گفت: «وای برتو! برای همین منظور ما را دعوت کرده ای» و مردم را متفرق کرد. محمد خاموش شد و ابولهب را نفرین کرد:

«بریده باد دو دست ابی لهب، مال او و آنچه به دست آورد سودمند نیفتد. به زودی وارد آتش فروزان می شود و زن او که بردارنده هیزم است و در گردنش ریسمانی از لیف خرماست.»

وقتی قاسم، پسر محمد فوت کرد، «عاص بن وائل» که از مخالفین او بود، او را سرکوفت زد که با مرگ قاسم او جانشین و عقبه ای نخواهد داشت و او ابتر خواهد ماند. محمد سوره کوثر را در جواب او قرائت کرد:

«انا اعطیناک الکوثر. فصل لربک وانحر. ان شانئک هوالابتر.»

همانا کوثر را به تو عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن. همانا دشمن تو خود ابتر است.(۱) این دو سوره ضمن آن که بر حضور ذهن و حاضر جوابی و قدرت سخنوری محمد دلالت می کند،تماما حکایتی است از احساسات باطنی و شخصی گوینده و هیچ نشانی ازافکاردینی ویامشیت الهی درآن دیده نمی شود.

---

۱ ابتر در لغت به معنی دم بریده و بدون عقبه و فرزند است. ولی مفسرین اسلامی برای پر کردن جای خالی تفسیر، معنای دیگری برای ابتر یافته اند و آن را به معنای کوچک و حوار و کسی که همه چیز از قطع شده است، تفسیر می نمایند و ابتر را در این معنا، صفت کلیه کسانی می دانند که با محمد به مخالفت برخاسته اند.

تعریبی است که محمد در حق ابولهب به مناسبت عمل ناپسند او می کند، و جوابیست که در پاسخ سرگرفت عاص بن وائل می دهد. بد نیست گفته شود که نفرین محمد در باره آن و این هیچیک مؤثر نیفتاد. ابولهب را که پس از جنگ بدر به تبی سخت مبتلا شده و درگذشته بود، بادست های سالم وچسبیده به تن،به خاک سپردند. عاص بن وائل نیز صاحب فرزندچموشی به نام عمرو بن عاص بود، و نواده او نیز عبد لله بن... داشت.

۹ - به طوری که مفسرین قران از ابن عباس روایت می کنند، مردی از مهاجرین،زنی از انصار گرفته بود و می خواست، چنانکه رسم مهاجرین در هنگام اقامت در مکه بود، از هر طرف او را بغلطاند و از پس و پیش او لذت ببرد، و زن به این امر رضا نمی داد. مرد انصاری جریان را به محمد حکایت و شکایت کرد و نیز آیه ۲۲۳ از سوره بقره را به صورت یکی از احکام الهی بر مسلمین و مسلمات قرائت نمود و گفت:

«نساء کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم»

زنان شما کشتزارهای شما هستند، به کشت زار خود از هرکجا که مایلید وارد شوید. و یا به عبارتی که مفسرین قرآن از آن استفاده می نمایند، من قیام و قعود و اضطجاع و اقبال و ادبار (ایستاده، خوابیده، از پیش و ازپس و از دبر)

۱۰ - روزی محمد در مدینه، برای مقابله با دشمن و اقدام به جنگی که بعد ها «تبوک» نام گرفت، در صدد تجهیز قوا و جمع آوری سپاه بود. اتفاقا هوا بسیار گرم بود و نخل ها پس از دوسال قحطی به بارنشسته بودند و دل کندن از خانه و کاشانه مشکل بود. عده ای از اصحاب به بهانه های مختلف ازمحمد کسب اجازه می کردند تا درجنگ شرکت نکنند. محمد نیز که دربرابر عده کثیری ازآنان ناخود به حیا بود، قبل ازرسیدگی دقیق،چنین اجازه ای را صادرمی کرد. وقتی متوجه شد که تعداد معذورین فزونی گرفته، به خود بانگ زد وگفت: «خدا پدرت را بیامرزد» (خدا از تو در گذرد،) چرا قبل از آن که بدانی چه کسانی راست می گویند و دروغ گویان راشناسی،به آنها اجازه می دهی:

«عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم الكاذبين»

توبه ۴۳

ذکر عبارت خدا ازتو درگذرد در آیه، نشانه روشنی ازگفتگوی درونی خودمحمد است و لاپروردگارعالم، که مقامی والاتر از آن در جهان هستی وجود ندارد، ازمقدم دیگری برای محمد ذنب بخشش نمی کند. مگر خدا با کسی شوخی دارد که در وحی از کلمات سبکی از قبیل خدا پدرت را بیامرزد و یا خدا ازسرتقصیراتت درگذرد، استفاده کند این نخستین باربود که محمد به مناسبت عملی که انجام داده بود، خودرا سرزنش می کرد. نظیر همین مطالب را در سوره عبس در باره ابن مکتوم و یا درآیات ۷۵ تا ۷۷ اسری،در و همه غرانیق،می بینیم و این نمای درونی و قضاوت خود محمد است که به صورت آیات درقرآن منعکس شده است،نه دستورات الهی.

۱۱ - داستان «عبدالله بن سعدبن ابی سرح» و آیه ۹۳ از سوره انعام.

طبری در تفسیر خود، داستان عبدالله بن سعد را به این طریق می نویسد:

عبدالله بن سعد برای پیغمبر وحی می نوشت و ازکاتبین بود. چون پیامبر بر او سمیعاً علیماً را املا می کرد. عبدالله بن سعد به جایش علیماً حکیماً را می نوشت و هنگامی که پیغمبرعلیماً حکیماً می گفت، عبداله به جای آن سمیعاًعلیماً می نوشت. پیغمبر نیزآیات را به همین نحو که عبدالله بن سعد نوشته بود،برمسلمین می خواند. آنگاه عبداله در کار وحی به شك افتاد و کافر شد. گفت اگر به محمد وحی می رسد به من نیز وحی می آید. اگر خدا این سخنان را فرو می فرستد، من نیز مانند آنچه خدا فرستاده،نازل کردم . محمد گفت سمیعاً علیماً من گفتم علیماً حکیماً و به همین نحو که می گفتم درقرآن نوشته شد. پس به مشرکان پیوست و محمد نیز آیه ۹۳ از سوره انعام را درباره گفتار و عمل عبداله بن سعد بر مسلمانان قرائت نمود.

تغییراتی را که عبدالله بن سعد به میل خود درکلام محمدواردآورده، هنوز نیز در آیات قرآنی باقی است و مسلمین جهان نیز به همین نحو،قرآن را قرائت می کنند.

عبدالله پس ازکناره گیری ازمسلمین مدتی متواری بود و به سختی زندگی می کرد. محمدارامهدورالدم اعلام نمود وبه مسلمین اجازه داد هرجا که اورایافتند، به قتل برسانند. به طوریکه درتاریخ طبری ودرالمغازی واقدی آمده است ، عبداله به خانه عثمان بن عفان برادررضاعی خودپناه برد. عثمان برادرخودرا نزدرسول خدا آورد عثمان درباره عفو او باپیامبرسخن گفت وان حضرت مدتی خاموش بود. سرانجام برادرعثمان را بخشود. یاران پیامبرگفتند یارسول الله اگرمی خواستی او به کیفربرسد

جدداشت با چشم اشاره ای می فرمودی. پیامبر پاسخ داد،که پیغمبر باچشمک زدن دستورقتل نمی دهد.(۱)

۱۲ - داستان غرانیق و آیات شیطانی

ین داستان را ابن سعد در طبقات الکبری و طبری در تاریخ الرسل و الملوک نقل کرده اند و بسیاری از مفسرین برله و برعلیه آن مطالبی نوشته اند. خلاصه داستان برطبق کتب مذکور از این قرار است. وقتی اذیت و آزار قریش بر مسلمانان فزونی گرفت و مهاجرت به حبشه نیز دردی را دوا نکرد، روزی محمد در حین قرائت آیات قرآن در جوار کعبه این آیات را از سوره نجم خواند:

افرایتم اللات و العزی آیادیدید لات وعزی را نجم - ۱۹

و مناة الثالثة الاخری ومنات سومین دیگررا نجم - ۲۰

تلک الغرانیق العلی (که درزیبائی)پرندگان بلندپروازند آیات شیطانی

و انّ شفاعتهن لترتجی به شفاعت آنها امید می رود

سپس سوره را به پایان رسانید و سجده کرد. همه حضار با محمد سجده کردند. مردم قریش، از آنچه محمد خوانده بود اظهار شادی کردند و گفتند که،اینک محمد پذیرفته است که درشفاعت بت ها امید رستگاری وجود دارد و برای آنها حقی قائل شده، بنا براین اختلافی بین ما و محمد وجودندارد. به همین مناسبت از شکنجه و آزار مسلمانان دست برداشتند. مسلمانان مقیم حبشه که خبر از بین رفتن خصومت قریش و شکنجه مسلمین را شنیدند،به مکه باز گشتند. ولی در همین اوان،محمد در جمع مسلمین گفت که شب قبل جبرئیل بدیدن او آمده بود و به او گفته که این دو آیه را او نیاورده وآیات ۷۵ تا ۷۷ سوره اسراء را بر مسلمین خواند:

«نزدیک بود که تو را از آنچه ما وحی کردیم به فتنه اندازند تا بر ما افترا ببندی و تو را به دوستی بگیرند و اگر ما تورا ثبات نداده بودیم هرآینه نزدیک بود اندکی به

۱- یکی از کاتبان وحی که در چگونگی نزول آیات قرآنی و الهی بودن آن ها به شک افتاد و محمد را ترک گفت «ابن ابی داود» بوده،ولی ازسرانجام او اطلاعی دردست نیست.

اپهٔ مایل شوی در آن صورت ما عذاب زندگی و مرگ را دو چندان به تو می چشاندیم و در برابر ما یاوری نمی یافتی.»

محمدپس ازقرائت آیات مزبوردوایه قبلی راشیطانی و ممنوع التلاوت اعلام کرد (۱).

عده ای از مفسرین و تاریخ نویسان این روایت را صحیح می دانند و دلیل آن را ناهماهنگی درسیاق عبارات آیات بعدی قرآن،با آیات مذکور بیان می کند. ولی دسته دیگر از مفسرین بر این عقیده هستند که روایت به همان صحت است که گفته شده و استدلال می کند،که اولاً،ناهماهنگی درسیاق عبارات آیات قرآن مطلب تازه ای نیست و کمتر چند آیه ای را می توانید در قرآن پیدا کنید که با آیات قبلی و یا بعدی خود هماهنگی و ارتباط موضوعی داشته باشد. ثانیاً،بازگشت مهاجرین مسلمان از حبشه که به علت روح موافقی که محمد با خواندن این آیات از خود نشان داد و قریش نیز از شکنجه مسلمین دست کشیدند. ثالثاً مفاد آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره اسراء حکایت بر آن دارد که محمد، دراثر خواندن این آیات از سوره نجم مورد سرزنش قرار گرفته ،و الاچنین آیاتی در قرآن دیده نمی شد و دلیلی بر سرزنش محمد وجود نداشت. دلیل چهارم مفاد آیات ۵۱ و ۵۲ سوره حج است:

«ما رسول و یا نبی قبل از تو نفرستادیم مگر آن که وقتی که تلاوت می کرد، شیطان در میان تلاوت آنان مطالبی می انداخت و خداوند آن ها را فسخ می کرد.»

با توجه به دلائل فوق عده ای از مفسرین ضمن قبول صحت روایت، آیات مزبور را شیطانی می دانند و به دخالت شیطان در هنگام تلاوت نسبت می دهند.

هشام بن محمد کلبی متوفی به سال ۲۰۴ هـ ق درکتاب الاصنام می نویسد:

«قریش هنگام طواف کعبه این سرود را می خواندند:

واللات و العـــزی و مناة الثالثة الاخری

فانهن الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی

با توجه به سابقه ای که محمد از این سرود در ذهن و خاطره خود داشته، این امکان وجود دارد که بعد از تلاوت آیات ۱۹ و ۲۰ ازسوره نجم،بقیه سرود،ناخودآگاه بر

---

۱ - مجموعه عبارات نامفهومی که سلمان رشدی به نام «آیات شیطانی» به هم بافته، نام خود را ازهمین داستان گرفته است.

زبان محمدجاری شده باشد. بعدا که محمد درخلوت تنهائی بگفتار زورخود اندیشه کرد و به اثرات آن پی برد. این آیات را ممنوع التلاوت اعلام نمود.

۱۳ معراج و آیه یك از سوره اسراء

مبنا و سرچشمه داستان معراج،آیه یك از سوره اسراء است:

«سبحان الذی اسراء بعبده لیلاًمن المسجدالحرام الی المسجد الاقصی الذی بارک حوله لنریه من آیاتنا انه هوالسمیع البصیر.»

بزرگ و منزه است خدائی که بنده خود را از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که پیرامون آن را مبارك ساخته ایم سیر داد تا آیات خودرا به او نشان دهد.

این آیه، منشاء یکی از داستانهای محیرالعقول اسلامی، نظیر سفر «ارداویراف» مقدس زرتشتی (۱) به عالم بالا و بازگشت او به زمین و یا معراج یوحنا و اشعیا در انجیل و تورات،گردیده است.

مفسرین قرآن عقیده دارند که مفاد سوره های ۱۷و ۱۸ نجم:

«دیدگان او ازدیدارآن حقایق منحرف نشد و از آن ها درنگذشت. و برخی از بزرگترین آیات خداوندش را رؤیت کرد» . حاکی از آن است که محمد درسفر جسمانی خود به سوی آسمان ها با اذن خالق خود به ابعادی فراتر از زمین عروج کرده و بدیدن آیاتی از قدرت الهی نائل آمده است.

بنا به نوشته محققین اسلامی، معراج اندکی قبل از هجرت محمد به مدینه، در سال ۶۲۱ میلادی، شبی که محمد پس از نماز عشاء در خانه «ام هانی» دختر عموی خود خفته بود، اتفاق افتاد. صبح روز بعد، محمد واقعه رابرای دختر عموی خود تعریف کرد. ام هانی او را از انتشار آن منع نمود ولی محمد پیشنهاد او را نپذیرفت و جریان معراج را برای یاران خود حکایت کرد.

درباره معراج محمد و این که آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی مقالات بسیاری نوشته شده و تقریبا تمام کسانی که خودرامطلع درعلوم دینی می دانند،نظرات گوناگونی ابرازداشته اند، که نقل آن ها ازحوصله و هدف این کتاب بیرون است. تنها

۱- به مبحث دین زرتشت مراجعه شود

به ذکر خلاصه ای از آنچه محمدحسین هیکل در کتاب «زندگانی محمد»، از سیره «مسکهم» نقل نموده است بسنده می کنم:

«نیمه شبی که سکوت برجهان خیمه زده بود و همه خاموش و آرام به خواب رفته بودند محمد صدائی شنید که به او می گفت برخیز. محمد برخاست و جبرئیل را با پیشانی درخشان و صورتی مانند برف سفید و موئی نور فروریخته جلوی خود دید که مرکبی عجیب، که دارای بال هائی ماننده بال بازبود، همراه اوبود. براق خم شدو محمد برآن سوار گشت. براق به سرعت تیر (۱) از فراز کوهستان مکه و ریگزارهای طرف آن به شمال پرواز کرد. یکباردروادی مدین، جائی که خدا باموسی سخن گفته بود و باردیگردربیت اللحم،جائی که عیسی به دنیاآمده بودتوقف کرد. محمددر بیت المقدس درمعبد سلیمان با ابراهیم، موسی و عیسی نماز گذارد. سپس بر سنگ یعقوب تکیه داد و از روی آن به سرعت به طرف آسمان ها اوج گرفت.

آسمان اول از نقره خالص بود و ستارگان را با زنجیرهای طلا از آن آویخته بودند، و بر هریک ازآن ها فرشته ای نگهبان بود که شیطان ها از آن بالا بروند و جنیان از اسرار آسمان ها مطلع نشوند. در آسمان اول محمد به آدم درود گفت. در شش آسمان دیگر محمد با نوح، هارون، موسی، ابراهیم، داود، سلیمان، ادریس، یحیی و عیسی ملاقات کرد. عزرائیل فرشته مرگ را دید که عظمتی هول انگیز داشت و فاصله میان دو چشمش هفتاد هزار روز راه بود. صدهزار دسته فرشته به فرمان او بودند و نام موالید و متوفیات را در کتاب بزرگی ثبت می کردند. فرشته عذاب را دید که صورتی مسی داشت و برتختی از آتش نشسته بود و آتش به فرمان او بود. فرشته دیگری را دید که یک نیمه اش از آتش بود و یک نیمه از برف، و گروهی از ملائکه در اطراف او بودند. در آسمان هفتم که جایگاه مردم عدالت پیشه است فرشته ای را دید که از زمین بزرگتر بود. هفتاد هزار سرداشت و هر سری هفتاد هزار دهان و درهردهان هفتادهزار زبان بود . هر زبانی به هفتاد هزار زبان مختلف سخن می گفت، و هرزبانی را به هفتادهزارلهجه ادا می کرد وهمه ان ها، به ستایش خداگویا بودند. دراین هنگام

---

۱ گرمفسرین امروزی بخواهنددرباره معراج مطلبی بنویسند مسلما سرعت موشك را ملاك محاسبه قرار خواهند داد

برفراز «سدرة المنتهی» که طرف راست عرش خدا قرار دارد و بر میمون ها ارواح فرشته ها سایه می اندازد، اوج گرفت. پس از آن که از دریاهای وسیع و منطقه های نور و ظلمت که فاصله هریک از آن ها پانصدسال راه بود گذشت و از حجابهای جمال و کمال، سر و جلال و وحدت عبور کرد، در ماورای آن هفتاد هزار گروه از ملائکه بی حرکت در حال سجده بودند و اجازه گفتار نداشتند، احساس کرد که به مقام خداوند نزدیک می شود وحشت او را گرفت. زمین و آسمان درهم پیچیده شد گوئی در ظلمت فنا فرو رفتند. پس از آن، پیش عرش رسید و به اندازه دوکمان یا کمتر فاصله داشت. با دیده بصیرت،نور خدائی را مشاهده کرد. خداوند بزرگ، دست عنایت به سینه محمد و پشت او کشید. پشت او یخ زد. پس از آن آرامشی بی نظیر احساس کرد و به مقام فنا رسید.»

ابن هشام از قول محمد روایت می کند که پس از ملاقات با آدم،مردانی را دیدم که دهانشان مانند دهان شتر بود ودردستشان قطعات آهن قرار داشت که آن را به دهان خودمی انداختند وازپائینشان بیرون می آمد. ازجبرئیل پرسیدم این ها کیستند؟ گفت این ها کسانی هستند که مال یتیمان را خورده اند. پس کسانی را دیدم که شکم های عجیب داشتند و مردم مانند شتران مست از روی آن ها می گذشتند و قدرت حرکت نداشتند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفت:این ها رباخوارانند. پس از آن کسانی را دیدم که گوشتی فربه وتازه با گوشتی لاغر و بدبو جلوی رویشان بود، گوشت تازه را می گذاشتند و از گوشت بدبو می خوردند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفت:این ها کسانی هستند که زنان حلال را گذاشتند و دنبال زنان حرام رفتند. پس از آن زنانی رادیدم که به پستان های خود آویزان بودند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفت:این ها زنانی هستندکه فرزنددیگران را به شوهر خود بسته اند. سپس مرا به بهشت برد. در آنجا کنیزی دیدم که مرا به اعجاب درآورد. از او پرسیدم متعلق به کیستی؟ گفت،متعلق به زیدبن حارثه.

روایت معراج آنقدر افسانه ای و بی مایه تهیه گردیده است که حتی عده ای از پیشوایان مسلمین ازقبیل «فخرالدین رازی» (متوفی ۶۰۶ هجری)،درصحت آن تردید کرده اند.

۱۴ - ناسخ و منسوخ

مسلمانان براین باورند که قران قدیم است و از ازل وجود داشته و پس از اعلام نبوت محمد،به تدریج توسط جبرئیل بر او نازل و بر مسلمانان عرضه گردیده است.
آیات ۲۱ و ۲۲ البروج، « بل هو قران مجید فی لوح محفوظ» رادلیل اثبات باور خود ارائه می نمایند. ولی تعارضی که این عقیده با حقیقت ملموس دیگری به نام ناسخ ومنسوخ پیدامی کند، سستی وبی پایگی این تفسیررابه خوبی آشکارمی کند.
منسوخ،در اصطلاح مفسرین وفقهای اسلامی،عبارت از آیه ای است که در زمان محدودی قدرت اجرائی داشته ولی بعدا به مناسبت نزول آیه دیگر (ناسخ) ازدرجه اعتبار ساقط و از قرآن حذف شده است. از این قبیل آیات در کتب محققین بسیار دیده می شود. قرآن برای توجیه عمل نسخ آیات قبلی خود،می گوید:
«آیه ای را نسخ نمی کنیم یا به فراموشی نمی سپاریم مگرآن که بهتر و یا همانند آن را بیاوریم» بقره ۱۰۶
«اگر آیه ای را با آیه دیگر نسخ می کنیم، الله بر آنچه می فرستد داناست. آن ها تورا مفتری می نامند اما اکثر آن ها نمی دانند، به آنها بگو که روح القدس آن هرا نازل کرده تامؤمنان را ثابت قدم سازد» نحل ۱۰۳ - ۱۰۲

دراسلام اصل بر این است که خدای یکتا، قادر متعادل و آفریننده جهان هستی است. هیچ چیز جز به اراده و خواست او به وجود نمی آید، ازبین نمی رود و یا تغییر نمی نماید. سرنوشت تمام افراد بشر در دفتر ازلی او ثبت شده و هرکس از آن متابعت می کند. قرآن کلام خداست که آن هم از ازل وجود داشته است. ولی وقتی که این اصل را با مفاد آیات ۱۰۶ از سوره بقره و ۱۰۳ و ۱۲۰ از سوره نحل مشترک یاد ح مطالعه می کنیم، تعارضی به وجود می اید و مسائل تازه ای را مطرح می کند. مگر خدای قادرمتعال دانای سرو الخفیات، درطول مدت میلیاردهاسال فرصت تجدیدنظر و تصحیح آیات قرانی را نداشته که در طول ۲۳ سال نبوت محمد،کراراً مجبور به نسخ دستورات صادره و تصمیم های قبلی خود گردیده است. تغییر تصمیم و بازگشت از عقیده نمی رخصوصیت بشر خاکی است که قادر به پیش بینی حوادث اینده نیست و مجبور می شود بر اساس پیش امدها، خط مشی و روش پیشین خودرا تعدیل نماید. انتساب این

خصلت انسانی به خدای آفریننده جهان هستی، تعارضی در آیات قرآنی به وجود می آورد که قابل توجیه به نظر نمی رسد و همین امر موجب بوجود آمدن مکاتب مختلف «قدیم و حادث» بودن قرآن گردیده است.

اگر موضوع را با بی طرفی کامل و بدون تعصبات دینی بررسی کنیم به این نتیجه ساده و عقلانی می رسیم که چون غالب آیات قرآنی بر اساس تجربیات شخصی و قضاوت های محمد تدوین گردیده و فقط ناظر به مورد خاصی بوده اند، گاه پیش آمدهای بعدی لزوم لغو و ابطال دستورات قبلی و صدور احکام جدیدی، که شامل مورد بیشتر و کلی تری باشند راپیش می آورد. دراین قبیل مواردمحمد با نسخ ایات قبلی و جانشین بودن آنها با آیات جدید، مشکلات جامعه نوپای اسلامی را حل می نمود. و برای آن که مؤمنین درالهی بودن آیات جدید شك و تردیدی نداشته باشند، با تأسی به روش معمول، این آیات را نیز ازطرف خداو برای رستگاری مسلمانان عرضه می کرد.

۱۵- زنان محمد وآیات سوره های احزاب و نور

از آنجا که زنان محمد در بوجود آمدن تعدادی از آیات قرآنی و احکام اسلامی نقش بزرگی داشته اند، بی مناسبت نیست فصلی از مبحث قرآن به زنان محمد اختصاص داده شود.

به تدریج که بر سن و عمر آدمی افزوده می شود، طبیعتا تغییرات فاحشی درجسم و در قوای دماغی و طرز تفکر انسان پدید می آید. انسان پنجاه ساله با زمانی که سنین جوانی را طی می کرده، تفاوت بسیار دارد. در اثر تجربیات و مطالعات، قوای دماغی به سوی تکامل سیر می کند. هیجان ها، شهوات و امیال جسمانی فروکش می نمایند. اشتیاق و کششی که شخص در سنین جوانی نسبت به جنس مخالف در وجود خود حس می کرد، تخفیف می یابد. ولی بنا به شواهد تاریخی و آنگونه که روایت می کنند، در وجود محمد، تناسب مستقیمی بین افزایش سنین عمر و افزون شدن کشش و علاقه جنسی به زنان، برقرار بوده و در این راه تا آن حد پیش رفته که خود او نیز از زیادت طلبی خواهش های نفسانی خود به ستوه آمده ودرآیه ۵۲ ازسوره احزاب خطاب به خود گفت:

«از این پس دیگر هیچ زنی برتو حلال نمی شود. نه این که با جفت های دیگر عوض کنی اگرچه از آن ها بسیار خوشت آمده باشد»

ولی برای آنکه کلیه درهارا بروی خودمسدودنکند وراه بازی باقی گذارد، در پایان آیه اضافه می نماید: «مگرآنکه ازکنیزکان مالک شوی».

محمد در سن ۲۳ سالگی بازنی که ۱۷ سال از او بزرگتر بود،ازدواج کرد. یکی ازشروط ازدواج این بود،که اداره امورمالی خدیجه کماکان در اختیار خود خدیجه باقی بماند و محمد اختیار و حق دخل و تصرف در آن هارا نداشته باشد. محمد از بیم آن که مبادا در پی جدائی از خدیجه، فقر و بینوائی دوران قبل از ازدواج تجدید گردد، تا هنگامی که خدیجه زنده بود نه او وفادار باقی ماند.

خدیجه دو پسر به نام های «قاسم و عبدالله» و چهار دختر به نام های «زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه» برای محمد آورد. از پسران محمد هیچگونه اطلاعی در دست نیست. شاید درکودکی درگذشته اند. زینب به همسری «ابوالعاص بن ربیع»، پسر خواهر خدیجه در آمد. رقیه و ام کلثوم، به پسران «ابولهب» شوهر کردند. ولی

پس از اين كه محمد دعوى نبوت كرد، پسران ابولهب زنان خودرا طلاق گفتند و عثمان هردو آن هارا، يكى پس ازفوت ديگرى،به زنى گرفت. فاطمه كه ازهمه كوچك تر و در زمان فوت محمدتنها فرزند زنده او بود، به على شوهر كرد. فاطمه نيز اندك زمانى پس ازوفات محمددرگذشت.

پس از فوت خديجه، محمد آزادي عمل بيشتري يافت وتازمان فوت، به نوشته «ابولفدا» ، بايست زن به عنوان زنان دائم يا موقت ازدواج كرد وهميشه تعدادي كنيز همخوابه نيز در اختيار خود داشت(۱). به علاوه عده اي اززنان مدينه نيز به قصد تقرب، خود را بلاعوض و بدون تشريفات نكاح در اختيار محمد مى گذاشتند. قرآن نيز به مسلمانان توصيه مى نمايد:

«با آنان كه خوش آيد شما باشند ازدواج كنيد. دو، سه و يا چهار» نساء ۳

پس از برگذارى ايام عزاى خديجه، محمد، «سوده» بيوه «سكران بن عمرة» را كه در مسلمانان مهاجر به حبشه بود، به زنى گرفت. چندى بعد عايشه دختر ابوبكر را خواستگارى كرد. منتهى چون عايشه بيش از هفت سال نداشت، او راعقد كردوتا موقعى كه عايشه به ۹ سالگى نرسيد، زفاف انجام نگرفت. محمد در آن موقع ۵۳ ساله بود. بعد از آن با «زينب دختر خزيمه» ازدواج كرد. پس از آن «ام سلمه دختر ابى اميه» رابه زنى گرفت وپس ازآن با «حفصه دختر عمر» و سپس با «زينب بنت جحش» ازدواج كرد.

زينب دختر جحش درعقد «زيدبن حارثه» پسرخوانده محمد بود. در باره اين ازدواج،محققين مى نويسند كه روزى محمد بديدن زيد رفت. زيد درخانه نبود و زينب از محمد استقبال كرد. زينب لباس نازكى در بر داشت كه تمامى زيبائيهاى اندام او را آشكار مى كرد. عشق اودردل محمدكارگر افتادو سه مرتبه گفت سبحان مقلب القلوب زينب آن را شنيد و آثار عشق را در چهره محمد به خوبى مشاهده كرد. وقتى زيد به خانه آمد،با غرور تمام واقعه و مشاهدات خودرا براى زيد تعريف كرد. زيد پيش محمد آمد و گفت كه حاضر است زينب را طلاق گويد تا محمد با او ازدواج كند. محمد به او گفت كه زن خودرا نگه دارد. ولى زيد كه تا پاى جان به محمد سرسپردگى داشت و ز

۱- پروفسوروات (Watt) دركتاب محمدومدينه تعدادزنانى كه محمدبا آنان روابط جنسى داشته مى وشش نفر مى نويسد.

گفته های زنش به علاقه شدید محمد به زینب پی برده بود، زینب را طلاق داد. محمد از گرفتن زینب ابا داشت. ولی دلش سخت به او مشغول بود و از فکر او غافل نمی شد. محمد از شایعاتی که ممکن بود بعد از ازدواج او با زینب بر سر زبان ها افتد بیمناک بود. زید، پسر خوانده او بود. اعراب محمد را پدر زید خطاب می کردند و زید را زید بن محمد می نامیدند. سنت عرب و تمامی مردمی که در سرزمین های فلسطین، شامات و روم زندگی می کردند براین بود که پسرخوانده به منزله پسر نسبی و حقیقی شخص محسوب می شد و دارای همان حقوق و امتیازاتی بود که فرزندان نسبی از آن برخوردار بودند. احکام ارث وضع ازدواج با عروس، که میان پدر و فرزندان و متعلقان یک خانواده جاری بود، فرزندخوانده را نیز دربر می گرفت.(۱) برای برطرف نمودن مشکلات ازدواج با زینب وجلوگیری از انتقادات و شایعات مخالفین، محمد به وضع آیات واحکام جدیدی در اسلام و تغییر کلیه سنن قدیمی عرب در این باره، مبادرت نمود. آیات ۴۰ از سوره احزاب:

«ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.»

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه رسول الله و آخرین پیغمبر است.

و آیه ۴ از همان سوره:

«ما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق»

---

۱ - روزی محمد به منظور تجارت به سوق عکاظ رفت. خدیجه زید بن حارثه را که برده ای زیرک وزرنگ بود برای محمد خریداری کرد. وقتی حارثة بن شراحیل الکلبی، از موضوع باخبر شد به مکه آمد تا پسرش را با خود ببرد. حارث نزد ابوطالب رفت و گفت ای ابوطالب پسرم به اسارت به مکه آورده شده و شنیده ام از غلامان برادرزاده ات می باشد. از تو می خواهم یا او را به من بفروشی و یا آزاد کنی و به من باز گردانی. ابوطالب موضوع را با محمد در میان گذاشت. محمد گفت زید را آزاد کردم هرکجا که می خواهد برود. حارثه وقتی فهمید که زید آزاد است دست پسرش را گرفت که با خود ببرد. زید از رفتن با پدر امتناع کرد و گفت با این که محمد مرا آزاد کرده است من از او جدا نخواهم شد. پدر زید به خشم آمد و فریاد کرد ای طائفه قریش شاهد باشید که من زید را از فرزندی خلع کردم. محمد نیز در مقابل حرف حارثه گفت ای طائفه قریش بدانید و شاهد باشید که از این پس زید پسر من است. من از او و او از من ارث خواهم برد

پسر خوانده های شما پسران شما نیستند. این حرفی است که شما می شنوید ولی خدا راست می گوید.» را برمردم خواند و بدین طریق،با لغو سنت دیرین عرب و بیرون راندن پسر خوانده از جرگه اعضای خانواده، مشکل ازدواج با همسر پسر خوانده از بین برداشته شد. این کار برای محمد آسان بود و سپس آیه ۳۷ از همان سوره

«وقتی که می گوئی تو به آن کس که خداوند نعمت داد و تو نیز به او نیکی کردی که زن خود را نگهدارد و از الله بترس، و پنهان می کنی در دل خود آنچه را که الله آشکارخواهد کرد. از مردم می ترسی و الله سزاوار تر است که از او بترسی. وقتی زیدحاجت خودرا ازاوبرآورده،وی را به تو دادیم تا برمؤمنان درگرفتن زن پسر خواندگان خویش در صورتی که حاجت خود را برآورده باشند، باکی و حرجی نباشد و فرمان خدا به جای آمده باشد.»

راه را برای ازدواج با زینب هموار کرد. مسلمین نیز بخواسته محمد و فرمان الهی گردن نهادند.

تا این زمان، زنان مسلمان، مانندسایر زنان عرب، بدون حجاب، آراسته و زینت شده در کوچه و بازار درمیان مردم آمدو شد می کردند. اصحاب محمد را نیز عادت براین بودکه سرزده وبدون دعوت قبلی به خانه محمدمی آمدند، ساعت ها می نشستند و پس از صرف غذا به بحث و گفتگو می پرداختند. زنان محمدنیزغالبادراین مباحثات مردانه شرکت می کردند. درشب عروسی محمد بازینب، زنان محمد نیز بدون حجاب در پذیرائی از میهمانان شرکت داشتند و سخنان نرم و خوش آیندی نیز رد و بدل می شد. این واقعه ازدیدمحمد پنهان نماند. حقیقت امر این بود،که به علت عشق شدیدمحمد به زینب، زید همسر خود را طلاق گفته بود تا محمد بتواند با او ازدواج کند. اگر عکس این واقعه اتفاق افتد، ویکی ازاصحاب موردِاحترام محمددلبسته یکی اززنان او گردد، چه باید کرد؟ (۱)

---

۱ - «طلحة بن عبدالله» به دوست خود می گفت چطور است که محمد زنان مارا به زوجیت می گیرد و ما نمی توانیم زنان او را بگیریم. بعد از مردن او البته چنین کاری را خواهم کرد.
ابن عباس می نویسد که روزی مردی بدیدن یکی از زنان محمد رفت. محمد او را از این کار سرزنش کرد و گفت که دیگر نباید چنین عملی از او سر بزند. مرد گفت که این زن دختر عموی او است. محمد گفت آن را می دانم ولی بعد از الله کسی از من غیورتر و حسودتر نیست. مرد غرغر کنان از خانه زن محمد دور شد و می گفت امروز مرا از سخن گفتن با دختر عمویم منع می کنی، پس از مرگت او را به زنی خواهم گرفت.

همین اندیشه و گفتگوهای شایع درمدینه درباره ازدواج های مکرر زنان جوان محمد، موجب پیدایش آیات واحکام جدیدی دراسلام شدند. حجاب برقرار گردید، مقررات جدیدی برای رفت وآمد صحابه به خانه محمد وضع شد. برای آن که هیچکس، حتی پس ازدرگذشت محمد، نتواند بازنان او ازدواج نماید. کلیـــه زنان محمد به لقب «ام المؤمنین» متصف شدند. سوره ۵۳ احزاب درباره ورود اصحاب به خانه محمد و گفتگو بازنان:

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه محمدرسول الله وارد نشوید مگر آن که قبلاًبه طعام دعوت شده باشید، بدون آن که منتظر غذا بمانید. وقتی که دعوت شدید، داخل شوید و وقتی که غذا خوردیدمتفرق شوید. برای گفتن حکایت نمانید. این اسباب زحمت پیغمبر است. او شرم می کند از شما، ولی الله از گفتن حق شرم ندارد. وقتی که از شما(ای زنان)سئوالی کردند ازپشت حجاب و چادرجواب گوئید این باعث پاکی قلب شما و همچنین قلوب مردان است و نباید که رسول خدارابرنجانید و نباید که بعد از فوت او هرگز بزنان او ازدواج کنید. همانا نزدخداوندگناه بزرگیست.»

آیه ۶ از سوره احزاب درباره لقب «ام المؤمنین»:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام »

پیغمبر از نفس های مؤمنین به خود آنها اولیتر است و زن های او مادران آنها و صاحبان رحم.

سوره ۵۹ احزاب در برقراری حجاب:

«ای پیغمبر به زنانت، دخترانت و زنان مؤمن بگو که چادرهایشان را بر خود بپوشانند این برای شناخته شدن آنها راحت تر است و رنجانیده نمی شوند.»

سوره ۳۲ احزاب درباره زنان خود محمد:

«ای زنان پیغمبر شما چون زنان دیگر نیستید اگر پرهیزکار باشید، پس در گفتارتان با دیگران نرمی نکنیـد تاکسی که در قلب او مرضی است بر شمـا طمع نکند.»

و آیه ۳۳ از همان سوره:

«درخانه های خود آرام گیرید و زینت های خودرا به مردان بیگانه نشان ندهید، همانگونه که در دوران جاهلیت و پیشین ظاهر می کردید.»

آیه ۳۰ از احزاب:

«ای زنان پیغمبر اگر از شما کار بدآشکاری سربزند عذاب شما دوچندان خواهد بود.»

آیه ۳۱ نور درباره برقراری حجاب برای عموم زنان:

«به زنانی که ایمان آورده اند بگو، چشم های خودرا نگه دارند و فرج های خودرا از آمیزش های ناپاک حفظ کنند و زینت های خودراجز آنچه هویدا است، آشکارنکنند. مقنعه خود را به جیب های خود بدوزند و پیرایه های خود را جز برای شوهران، پدران، پسر برادران و یا خواهران و یا زنان همکیش خود، بندگان و یا مردانی که پیرو او هستند و به زنان تمایلی ندارند و اطفالی که از عورت های زنان اطلاع ندارند، آشکار نسازند و برای نشان دادن زینت ها پاپکوبی نکنند.»

۱۶ - داستان افک و آیات سوره نور:

دربین اعراب رسم چنان بود، که هرگاه به سفرجنگی می رفتند یکی از همسران خود را به همراه می بردند تا درشب مصاف تنها نباشند. درسفری که محمد برای جنگ با قبیله بنی مصطلق می رفت، عایشه به همراه کاروان بود. پس از شکست قبیله بنی مصطلق و پایان جنگ، گفتگوی نا مطلوبی بین مهاجرین و انصار حاضر در سپاه درگرفت. محمد برای جلوگیری از توسعه نفاقی که بین افراد مسلمان در شرف وقوع بود، فرمان بازگشت صادر کرد تمام روز، تمام شب و قسمتی از روز بعد سپاه در حرکت بود. سپاهیان به طوری خسته و فرسوده شده بودند که به محض آن که روز دوم فرمان استراحت داده شد، همگی از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتند و گفتگوی غیردوستانه روز قبل به کلی از خاطره ها محو شد. عایشه که برای قضای حاجت به بیابان رفته بود، در مراجعت متوجه شد که گردنبند او مفقود شده است برای یافتن گردنبند به بیابان باز می گردد. در همین زمان فرمان حرکت سپاه صادر می شود شتربان به تصور این که عایشه از بیابان بازگشته و درهودج خود آرمیده است، با سواران حرکت می کند. و وقتی مسلمانان به مدینه می رسند، چنان سرگرم تقسیم غنائم بودند که هیچکس متوجه مفقود شدن عایشه نمی شود. هنگامی عایشه بازمی گردد و به محل اردوگاه می رسد، که مدتی از حرکت سپاه گذشته بود. در همان محل

می ماند تا کسان او به جستجوی او برگردند. چند ساعت بعد،جوان عربی به نام «صفوان بن المعطل» که عقب دار سپاه بود و معمولا با چند ساعت فاصله در عقب سپاه حرکت می کرد، از راه می رسد. صفوان از دیدن عایشه در وسط بیابان تعجب می کند و او را ترک شتر خود سوار می نماید و روز بعد در وسط روز و در مقابل چشم همه مردم، زن سوگلی محمد را به خانه او می رساند. محمد که سرگرم ازدواج با «جویریه» دختر رئیس قبیله بنی مصطلق بود، به گم شدن عایشه توجهی نداشت. ولی وقتی جاسوسان او گفتگوهای در گوشی را که در مدینه شایع شده بود به اطلاع و رساندند، یکه خورد. مفقودشدن گردن بند عایشه دربیابان، عقب ماندن عایشه از قافله و گذراندن شب دربیابان و ورود او درروز روشن سواربرترک جوان زیبا‌روی عرب، مطالبی بود که همه مردم مدینه در گوشی نجوا می کردند.

ظاهر امر، صحت شایعات را تأیید می کرد،ولی قرارمدارروابط قبلی بین عایشه و صفوان در هوای مدینه به وضوح به مشام می رسید. دراثرحسادت و غیرت، رفتار محمد با عایشه تغییر کرد و با او به سردی روبرو می شد. عایشه به بهانه بیماری، از محمد اجازه خواست تا برای مدتی به خانه مادر خود برود. محمد با این تقاضای عایشه موافقت کرد. عایشه یک ماه در منزل مادر خود ماند. در این مدت نجواها وگفتگوهای درگوشی، علنی شده بود. همه جا صحبت از عایشه و صفوان بود. خود عایشه نیز توسط زن یکی از مهاجرین از شایعاتی که درباره روابط او با صفوان دروسط بیابان، بر سر زبان ها بود، آگاه شد. محمدبا علی دراین باره مشورت کرد. علی گفت ای پیغمبر زن فراوان است او را طلاق بده(۱). طلاق عایشه به منزله، تأیید تمام شایعات و گناهکاری عایشه بود. این امر علاوه بر آن که ابوبکر و طرفداران و قبیله، او را برعلیه محمد بر می انگیخت، به حیثیت و آبروی اجتماعی محمد نیز لطمه جبران ناپذیری وارد می ساخت. محمدترجیح داد باخود عایشه مطلب را در میان گذارد و از او بخواهد اگر گناهی مرتکب شده است،توبه کند خداوندتوبه کنندگان را

---

۱ - همین پیشنهاد علی به محمد یکی از علل دشمنی بین عایشه و علی بود که بالاخره به جنگ جمل در دوران خلافت علی منتهی شد

عفو می نماید. عایشه که به شدت گریه می کرد گفت:

«به خدا هیچوقت توبه نمی کنم. خدا می داند که بی گناهم. اگر به آنچه مردم می گویند اقرار کنم، سخنی به خطا گفته ام و اگر انکار کنم مردم سخنم را باور نمی کنند.»

محمد که با دیدن اشک های زن سوگلی خود، به شدت تحت تأثیر احساسات قرار گرفته بود، برخاست و به مسجد آمد. بر روی منبر رفت و آیات ۱۱ و ۱۲ تا ۲ سوره نور را بر مردم خواند:

«آن گروه از شما که تهمت را به وجود آوردید، گمان مکنید برای شما بد است، بلکه برای شما خوب است هر یک از آن ها جزای گناهی را که مرتکب شده اند می بینند و آن کس که قسمت اعظم را مرتکب شده، عذابی بزرگ دارد.» نور ۱۲

«چرا وقتی شنیدید، نگفتید روا نیست که چنین چیزی بگوییم. خدایا تو پاکی و این تهمتی بزرگ است.» نور ۱۶

«خدا شما را اندرز می دهد که اگر ایمان دارید، هرگز این سخن را تکرار نکنید.» نور ۱۷

«آن ها که دوست دارند بدکاری درمیان مؤمنان شیوع یابد دردنیا و آخرت عذابی دردناک دارند.» نور ۱۹

و درباره مجازات کسانی که تهمت را وارد کردند گفت:

«آنان که به زنان پارسا تهمت می زنند و چهار شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه به آن ها بزنید و هیچوقت از آن ها شهادتی نپذیرید و آن ها فاسقانند.» نور ٤

و در اجرای مفاد این آیه، دستور داد تا سه نفری را که به عایشه تهمت زده و گفتگوهائی در شهر شایع کرده بودند، به هریک هشتاد تازیانه زدند و به این ترتیب به کلیه شایعات خاتمه داده شد. عایشه به خانه محمد بازگشت.

بعدها، محمد در صدد دلجوئی از کسانی که تازیانه خورده بودند برآمد و سعی کرد اثرات این واقعه را به کلی از خاطره ها محو کند.

۱۷ - داستان ماریه، تحریم همخوابگی محمد با او و آیات سوره تحریم

در پاسخ نامه ای که محمد به مقوقس فرمانروای مصر نوشته بود، مقوقس هدایای بسیار و دو کنیز به نام های «ماریه» و «سیرین»، برای محمد فرستاد محمد سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و ماریه را برای خود نگهداشت. محمد به ماریه علاقه شدیدی داشت. چون ماریه کنیز او بود و محمد نمی توانست شب معینی را به او اختصاص دهد، گهگاه در نیمه های شب به بهانه های مختلف از خانه زنان خود بیرون می آمد و در میان نخلستانی که اقامتگاه ماریه بود، بدیدن او می رفت.

روزی که نوبت «حفصه» دخترعمر بود، محمد به خانه حفصه رفت. حفصه برای انجام کاری به خانه مادر خود رفته بود. محمد کس به دنبال ماریه فرستاد و ماریه درمنزل حفصه پیش محمد آمد و مدتی با او بود. وقتی حفصه بازگشت،حس کرد که محمد درخانه تنها نیست. بیرون منزل ماند تا ماریه از منزل خارج شد. حفصه گریه کنان نزد محمد آمد و گفت:

«کسی را که پیش تو بود دیدم. به خدا تو به من توهین کردی که در منزل من با او گذراندی. اگر من از نظر تو خوار نبودم این چنین پاس نمی کردی.»

محمد در صدد دلجوئی از حفصه برآمد و قسم یاد کرد که از آن پس ماریه بر او حرام باشد. از حفصه نیز خواست که درباره این مطلب با سایر زنان محمد صحبتی نکند. ولی حسادت،حفصه را برانگیخت تاداستان را با عایشه درمیان گذارد. عایشه نیز روزی به کنایه به محمد فهماند که از جریان مطلع است. همین امر موجب پیدا شدن آیه ۳ از سوره تحریم در قرآن گردید.

«هنگامی که پیغمبر با بعضی از زنان خود سخنی محرمانه گفت و همین که دیگران را از آن خبرداد و الله پیغمبر را آگاه ساخت، قسمتی از آن را با زن خود گفت و ازقسمت دیگر چشم پوشید. و وقتی آن را به زن اطلاع داد گفت چه کسی آن را به تو خبر داد گفت دانای رازدان.»

چند روزی از این جریان گذشت. محمد از فکر ماریه غافل نمی شد. ولی قسمی که خورده بود مانع از آن بود که نیم شبی بدیدن ماریه برود. این مشکل نیز با آیات ۱ و۲ از سوره تحریم برطرف شد:

«یا ایها النبی لم تحرّم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك والله غفوررحیم»
ای پیغمبر چرا برای جلب رضایت زن های خود آنچه راکه خدا بر تو حلال کرده است بر خود حرام می کنی.»
«قدفرض الله لکم تحله ایمانکم و الله مولیکم و هو العلیم الحکیم »
همانا خداوند سوگندهای شمارا برشما حلال کرده و خدا صاحب اختیار و مولای شماست.

به دستور خدا، محمدسوگند خودرا فراموش کرد و دیدارهای نیم شبانه از ماریه ز کنیز السابق از سر گرفت. پس ازآن که ماریه فرزندپسری به نام ابراهیم برای محمد آورد، او نیز به جرگه زنان عقدی محمد در آمد و خانه ای مجاور مسجد و شبی به او اختصاص داده شد.

۱۸ - داستان منازعات خانوادگی محمد و ایات ۲۸ و ۲۹ از سوره احزاب

روزی محمد برای ادای نماز به مسجد نیامد. ابوبکر و عمر به خانه محمد رفتند و دیدند که محمد ساکت و غمگین، میان حفصه و عایشه نشسته است. عمر با خود گفت مطلبی بگویم تا محمد بخندد. گفت ای پیغمبر اگر زن من از من نفقه بخواهد او را پس گردنی می زنم. محمد گفت این دونفر دور من جمع شده اند و از من نفقه می خواهند. ابوبکر عایشه را کتك زد و عمر حفصه را تنبیه کرد، تا از محمد چنین تقاضائی نکنند و محمد نیز آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب را برآنان نازل کرد:
«ای پیغمبر به زنان خود بگو که اگر زندگی و پیرایه های آن را طالبید، پس بیائید تا به شما سرمایه دهم و شمارا رها کنم.»
«واگر الله و رسول الله رامی خواهید و دنیای آخرت را، پس الله برای نیکوکارانی از شما اجر بزرگی آماده کرده است.»
و به مسلمانان نیز توصیه نمود:
«هرقدر کوشش کنید، نمی توانید میان زنانتان به عدالت رفتار کنید، پس میل کامل نکنید و او را محبوس و معلق مگذارید.» نساء ۱۲۸

داستان زنانی که خودرا به رایگان در اختیار محمد می گذاردند و آیات ۴۹ و ۵۱ از سوره احزاب

درین چهار زنی که به طور رایگان خودرا تسلیم محمد می کردند و هیچ یکی از آنان مستلزم هیچیك از مشریعات ازدواج از قبیل حضور شهود و پرداخت کابین نبود، «ام شریك» از همه زیباتر بود. زیبائی او به حدی بود که حسادت عایشه را برانگیخت و به طعنه گفت:

«من دانم زنی که خود را به مردی به رایگان تقدیم کند چه ارزشی دارد؟»

ام شریك در جواب عایشه گفت: «ما چنین خواستیم و کردیم» و محمد نیز برای رسمیت دادن به عمل خود، آیه ۴۹ از سوره احزاب را بر عایشه و مسلمانان عرضه کرد و در آن از أمّ شریك به عنوان «امرأة المؤمنه» یاد کرد.

«ای پیغمبر ما حلال کردیم بر تو همسرانی را که اختیار کرده ای چه آنها که حقشان را داده ای و چه آنها که کنیز تو بوده اند و خدا آنها را به عنوان غنیمت نصیب تو کرده است و همچنین دختران عمو، دختران عمه، دختران دائی و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند همه را بر تو حلال کردیم و نیز زن مؤمنه ای که خودش را به پیامبر ببخشد و پیامبر هم بخواهد با او نکاح کند. و این نکاح بدون مهریه تنها برای تواست نه برای سایر مؤمنین.» احزاب ۴۹ (۱)

عایشه پس ازشنیدن این آیه بدون پرواگفت:

«ما ارى ربّك يسارع فى هواك»

«من بینم که خدایت در انجام خواهش های نفسانی تو تسریع می کند.»

محمد برای تأدیب عایشه و متذکر شدن این مطلب که، زنان حق مداخله و اظهار نظر در اعمال جنسی مردان ندارند، آیه ۵۱ احزاب را بر زنان خواند

۱- باید توجه داشت که دردین اسلام صیغه نکاح به صورت بخشش و هبه جائز نیست. این آیه به محوی مفهم شده است که این امر از امتیازات مخصوص محمد باشد و سایر مسلمانان از این موهبت الهی برخوردار نشوند.

«لازم نیست که در هم بستر شدن با زن های خود نوبت را رعایت کنی. هرکدام را که مایل بودی نزد خود بخوان و هرکدام را که نخواستی کنار بگذار. بر تو ایرادی نیست. ارادی و اختیار مطلق در ترک آن ها داری و برای آن ها نیز این ترتیب بهتر است.»

زنان محمد از ترس این که مبادا محمد آنان را طلاق گوید، نزد محمد آمدند و گفتند در باره ما چه تصمیمی داری. هرکاری که میل و اراده تو است انجام بده که ما تابع اراده تو هستیم. از آن به بعد نوبت برای عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب و ماریه به طور عادلانه و منظم رعایت می شد و شبهای نوبتی برای سوده، صفیه، جویریه، میمونه و ام حبیبه غالباً به تأخیر می افتاد.

فصل هفتم:

بهشت و دوزخ دراسلام

اعتقاد به بهشت و دوزخ و عذاب الهی در دنیای دیگر در ادیان ابراهیمی، ز مذهب زرتشت ریشه گرفته است. یهودی ها تا قبل از اسارت در بابل و سکونت در بین النهرین، از بهشت و دوزخ و زندگی پس از مرگ چیزی نمی دانستند. در اسفار پنج گانه،که قبل از اسارت یهود تدوین و تنظیم گردیده، مجازاتی که یهوه بندگان نافرمان خود را به آن تهدید می کند، از حدود محروم نمودن آنان از مزایای دنیائی، عمر کوتاه و یا اسارت به دست دشمنان،تجاوز نمی نماید. پاداش کسانی که از دستورات یهوه اطاعت کنند و فرائض دینی را به جای آورند و دربرابر هر گناهی که مرتکب شده اند به تناسب اهمیت گناه، قربانی سوختنی تقدیم خدا کنند، عمر دراز و آسایش در زندگی خواهد بود.یهوه، او و خاندانش راتا هزار نسل برکت خواهد داد.

«آنگاه باران های شمارا درموسم آن هاخواهم داد و زمین محصول خود را خواهد آورد. درختان صحرا میوه خودراخواهند داد و کوفتن خرمن شما تاچیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور تا کاشتن تخم. نان خودرا به سیری خواهید خورد و در زمین به امنیت سکونت خواهید کرد. به زمین سلامتی خواهم داد. به راحتی می خوابید و ترسانده نخواهد بود. حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت. شمشیر از میان شما گذر نخواهد کرد. دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد. برشما التفات خواهم نمود و شما را بارور خواهم کرد. غله کهنه پارینه را خواهیدخورد. عهد خود را با شما استوار می کنم. مسکن خودرا در میان شما برپا خواهم کرد. درمیان شماراه خواهم رفت. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من.» لاویان ۴/۱۲ - ۲۶

این بهشتی بود که یهوه قبل از اسارت قوم یهود به دست بابلی ها، به پرهیزکاران و یهوه پرستان وعده می داد. ولی پس از ان که قوم یهود با افکار و باورهای زرتشتیان در باره دنیای دیگر و زندگی پس از مرگ، روز رستاخیر، پل صراط، عذاب اخروی و بهشت و دوزخ آشنا شدند، این عقاید جسته گریخته در مکشفات انبیای پس ازتبعید راه پیدا کردند و از آنجا به دو دین دیگر، یعنی مسیح و اسلام رسوخ نمودند. در رساله مکاشفات «پطرس» که در کانن کیست پذیرفته نشد ولی دربین مسیحیان رواج کامل دارد، مفصلاً از بهشت و دوزخ به سبک زرتشتیان صحبت می کند. از جمله می نویسد:

«جهنم محلی است که در آنجاخون و کثافات و فضولات متعفن وجود دارد و گناه کاران تا گلو در آن فرو رفته اند. در سیاهچال های جهنم، کرم های کثیفی وجود دارند که مرتباً بربدن گناه کاران نیش می زنند. بر بدن های گناه کاران زنجیرهای تفته و سرخ چون آتش آویزان می کنند. برای آن که آن ها بیشتر احساس درد کنند، بربدن آن ها خراش هائی ایجاد می نماید و آنان را در دریائی از آتش فرو می برند.»

به نوشته پطرس، در بهشت چهار رودخانه وجود دارد که در یکی عسل، در دیگری شیر، در سومی شراب و در چهارمی روغن جاری است.

اقامت زرتشتیان در یمن و حجاز و بحرین،موجب شد که اسلام مستقیماً به منابع اصلی افسانه بهشتیان و دوزخیان دسترسی پیدا کند و بتواند داستانی مفصل تر از آنچه در دو دین موسی و عیسی درباره رستاخیر، بهشت و دوزخ، آمده است، در قرآن حکایت کند.

به عقیده مسلمانان،صراط پلی است که بر مَتْن دوزخ کشیده شده و به یکی از درهای بهشت منتهی می شود. گناهکاران و تکذیب کنندگان در موقع عبور از این پل به دود پراکنده و شراره های آتش کشیده می شوند، و از گرمی و حرارت نمی توانند به سایه ای پناه ببرند. شیخ صدوق قمی از اجله فقهای اسلامی،در کتاب «اعتقادات» در مرسلات ۲۹ تا ۳۰ می گوید: صراط حق است و ان پلی است که به دوزخ کشیده شده وعبورتمام خلایق از روی آن خواهد بود. و آیات ۷۲ و ۷۳ از سوره مریم و آیه ۷۴ از سوره مؤمنون:

«ازشما تنها کسانی وارد بهشت می شوند که بر حقانیت پروردگار حتم داشته باشند،کسانی را که پرهیزکار بوده اند می رهانیم و ظالمان را به زانو در می آوریم.»

عبور ازپل صراط و سقوط دردوزخ رااثبات می کند به عقیده شیخ صدوق قمی، کسانی که به وجودپل صراط دردنیای دیگر ایمان نمی آورند، ازدین خارج شدگانند.

به عقیده مسلمانان، «اعراف» فاصله بین بهشت و دوزخ است. در این محل کسانی که اعمال نیك و بد آنان برابر بوده، مقیم هستند بین بهشتیان و ساکنین اعراف، حجابی است و دربین ساکنین اعراف، کسانی هستند که بهشتیان آنان را می شناسند و به آنان می گویند:

«داخل بهشت نشویدو آنان خواهان آن هستند.» اعراف ٤٤

و ساکنین اعراف دربین دوزخیان عده ای آشنا می بینند و به آن ها می گویند:

«آیا جمع آوری مال برای شما کافی نبود. آیا شما مردمان متکبری در حیات خود نبودید؟» اعراف ٤٦

فرارسیدن رستاخیزدرقرآن به گونه های مختلف بیان شده است.آیه ٥٣ سوره یس،آغاز روزرابا«فریادناگهانی» می داند.آیه ٣٣ سوره عبس«فریادگوش کرکننده» و آیات ١٣ازسوره حاقه،٨ ازسوره مدثرو١٨ازسوره النبا،«دمیدن درصور» را نشان فرا رسیدن روزقیامت می گویند. ولی درتاریخ وقوع آن درقرآن اتفاق نظردیده نمی شود . درآیات ٤٧ ازسوره سجده،٦٣ احزاب و از١٨٧ازسوره اعراف می نویسد:

«هیچکس تاریخ وقوع آن را نمی داند وعلم آن نزدالله است» ولی آیه های یك ازسوره قمر ویك ازسوره النبا،،آن رانزدیك وناگهانی می داند.

بند وصف کامل رستاخیز، بهشت و دوزخ،پاداش پرهیزکاران و عذاب گناه کاران، از زبان قرآن. قرآن در ١٢٩٦ آیه در ٧٤ سوره در این باره سخن می گوید.

١ - رستاخیز:

«وقتی که آسمان شکافته شد. ستارگان فرو ریختند. دریاها منفجر شدند و گورها زیرورو گردیدند.» انفطار ٥ - ١

«زمانی که آفتاب درهم پیچیده شد وکوهها درنوردیده شدند » تکویر ٣ - ١

«روزی که زمین به سختی حرکت داده شد. بلندیها پست گردیدند و کوه ها ریز ریز شدند.» واقعه ٤- ١

«هنگامی که زمین کشیده شدوانچه دردرون زمین است بیرون آمدوخالی شد » انشقاق ٤ - ١

پس انگاه در صور دومرتبه دمیده می شود. در مرحله نخست،هرکه در اسمانها و زمین است،جز کسانی که اراده الله بر بیداری ان ها تعلق گرفته، بیهوش می شوند سپس بار دیگر در صور دمیده می شود.مردگان ازقبرها بر می خیزند همه می بینند و نظاره می کنند.» الزمر ٦٨

«روزی که درازای آن ٥٠ هزارسال است.» معارج ٤

«زمین به نورخدا روشن می شود. پیغمبران و شهدا می آیند. قران درمیانه قرارداده می شود تا به حق بین مردمان قضاوت شود،تابه انان ظلمی نشود.» الزمر ٦٩

«در میان صفوف ملائکه و ارواحی که جز به اذن خدا سخن نخواهند گفت.» النباء ٣٨

«خدای تو با فرشتگان در صفوف منظم می آیند.» الفجر ٢٣

«خدای تو نشسته بر عرشی که هشت فرشته آن را حمل می کنند.» الحاقه ١٧

«و هریک از فرشتگان دارای دو، سه و یا چهار جفت بال هستند و یا هرچه خدا بخواهد. و ملائکه پیرامون عرش خدا راگرفته و تسبیح پروردگارشان را می گویند.» الزمر ٧٥

«همه از راه دور او را می بینند ولی ما او را از نزدیک خواهیم دید.» معارج ٧ - ٦

«مردمان فوج فوج پیش می آیند و درهای آسمان گشوده می شود.» النباء ١٩ - ١٨

«در آن روز،هیچیک از مردمان را یارای صحبت نیست، بر دهان آنان مهری زده شده تنها زبان ها، دست ها و پاهای آنان صحبت می کند و به کاری که کرده اند شهادت می دهند.» نور ٢٤ - یاسین ٦٥

«گوش ها، دیدگان و پوست های مردمان بر علیه آن ها گواهی خواهند داد.» فصلت ١٩

«خداوند جنبنده ای را از زمین بیرون می آورد،تا بگوید که این مردمان ایات خداوند را تکذیب کردند.» النمل ٨٤

«در ان روزی است که انسان از برادر، مادر، پدر، زن، و فرزند خود می گریزد و هرکس در آن روز به خود مشغول است. بعضی از چهره ها خندان است و بعضی از چهره ها غبارآلود و سیاهی ان را فرا گرفته است.» عبس ٤٢ - ٣٣

«در روز رستاخیز کسی جویای دوست خود نمی شود. با آن که آن ها همدیگر را می بینند. گناهکار میل دارد،برای رهائی از عذاب، فرزندان، برادران و خویشان خودرا فدا کند.» معارج ۱٤ - ۸

«در آن روز، همه چیز معلوم می شود و از هیچکس چیزی پنهان نمی ماند.» الحاقه ۱۸

«درروز رستاخیز،ترازوهابرپا می شوندتا به هیچکس ستمی نشود.» انبیاء ٤۷

«هرکس که ترازوی او سنگین است،پس او رستگار است و هرکس که کپه ترازوی او سبک است،پس او زیانکار است.» مؤمنون ۱۰۳ - ۱۰٤

«نامه اعمال هرکس که درگردنش گذاشته شده بود، بیرون آورده می شود، و خداوند به او می گوید،بخوان نامه اعمالت را،امروز،روز رسیدگی به حساب تو است.» اسرا ۱۵ - ۱٤

«آنگاه نامه اعمال هریك گشوده می شود.» تکویر ۱۰

«نامه ای که توسط دو فرشته دست راست و دست چپ هر شخص نوشته شده.» ق ۱٦

«و انسان از دلیل احضار خود آگاه می شود.» تکویر ۱٤

«درآن روز مردمان بر سه صف تقسیم می شوند.» واقعه ٥

«یاران دست راست، یاران دست چپ و مقربین درگاه الهی.» واقعه ۱۱ - ۱۰

«آنان که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود می گویند،بگیرید و نامه مرا بخوانید و او در بهشت برین جای دارد.» الحاقه ۲۱ - ۱۹

«آنان که نامه اعمال آن ها را به پشت (دست چپ) آن ها داده می شود، پس به زودی هلاکت را در آتش جهنم خواهند چشید.» انشقاق ۱۲ - ۱۰

۲ - بهشت

«بوستان های عدن،که درآنجادستبندهای طلا زینت دستشان می کنند و پیراهن های سبز رحریر و استبرق می پوشند و بر بالش ها تکیه می زنند.» الکهف ۳۱

«عرض بهشت به اندازه عرض آسمان ها و زمین است.» آل عمران ۱۳۳

«در آن جا نهرهائی از آب، از شیر، از عسل مصفی و از شراب لذیذی که

سردرد نمی آورد جاری است.» محمد ۱۶

«بهشت،محل اقامت دائمی شایستگانی است که با پدران و جفت های خودشان وارد می شوند و ملائکه برآن ها از هردری در می آیند.» رعد ۲۳

«کسانی که از خدا ترسیدند، فوج فوج به طرف بهشت هدایت می شوند، چون به آنجا برسند درهای بهشت باز می شوند، خادمان و خازنان به آن ها می گویند،سلام برشما، پاک شدید، پس وارد شوید.» الزمر ۷۳

«از دیبای نازک و دیبای ستبر می پوشند.» الدخان ۵۳

«بر سریرهای بافته شده از زر و جواهر» واقعه ۱۵

«...و بر فرش هائی که آستر آن ها از دیبای استبرق است، تکیه می زنند.» الرحمن ۵٤

«... و در زیر درختان سدر بی خار و درختان موزه در هم پیچیده، با سایه های بلند و کشیده، و جویبارهای روان،می نشینند.» واقعه ۳۰ - ۲۷

«... و درکاسه ها و قدح هائی از نقره و بلور، از مخلوطی از کافور بهشتی و زنجبیل می نوشند و گرداگرد آنان،پسران نورس جاودانی که گوئی مرواریدند سفته اند، می گردند.» الزمر ۲۰ - ۱۶

«... وپیاله هائی از شراب جاری،که لذت زیادی دارد و سردرد نمی آورد،به آنان می دهند.» صافات ٤٤

«از میوه های بهشتی هر چه بخواهند.» طور ۲۲

«ازمیوه های نخل، انار و باغ های انگور.» الرحمن ۶۸

«ازگوشت پرندگان اشتها آور.» واقعه ۲۱

«... و آنان را جفت می کنیم با حوریان فراخ چشم.» طور ۲۰

«با حدقه های فراخ،که مثل شترمرغ مکنون هستند.» صافات ٤۷

«دختران نار پستان هم سن.» النباء ۳۳

«که گوئی یاقوت و مرواریدند.» الرحمن ۵۸

«حوریان پرده نشینی که هیچ انسان و یا جنی آن ها رالمس نکرده است.» الرحمن ۷٤

«... و ما آنان را آفریدیم و با کره ساختیم، شیفته شوهرهای هم سن.» واقعه ۳۶ - ۳٤

«انان که نیک بخت شدند در بهشت جاودان، مادام که آسمان ها و زمین باقی ست، می مانند.» هود ۱۱۱

«نه افتاب می بینند و نه سرمائی.» الدهر ۱۳

« هیچگونه تعب و رنجی به ان جائی رسد، و از بهشت بیرونشان نمی کنند »
لحجر ٤٥

«مزه مرگ را دگر باره نمی چشند و ازعذاب دوزخ برکنارند.» الدخان ٥٦

۳ - دوزخ

«جهنم چیست؟ نه باقی می گذاردو نه وا می گذارد. سیاه کننده پوست هاست. در آن نوزده فرشته وجود دارد.» مدثر ۳۱ - ۲۷

«برای گناهکاران جهنم جائی است که در آن،نه می میرند و نه زنده می مانند.»
طه ٧٤

«جهنم،وعده گاه گنهکاران، دارای هفت در است و هر دری مخصوص عده ای از ایشان است.» الحجر ٤٤ - ٤٣

« در حقیقت،خداوند برای ظالمان آتش جهنم را فراهم آورده که سراپرده آن بر یشان محاط خواهد شد و اگر استغاثه و طلب کمک نمایند،چیزی را که به عنوان فریادرس به دست آن ها خواهند داد، آبی است که هم چون فلز مذاب صورت هایشان را بریان می کند.» کهف ۲۸

«خداوند،بسیاری از جن ها و انسان ها را برای دوزخ آفرید.» اعراف ۱۷۸

« ... وآن کسانی که کفر آوردند و نامه اعمالشان به دست چپشان داده شد به سوی جهنم رانده می شوند، چون برسند، درهای جهنم گشوده می شود، و به آن ها می گویند از درهای جهنم وارد شوید و به طور جاودان در آنجا بمانید.» الزمر ۷۳ - ۷۱

«پس آن ها را می گیرند، به زنجیر می کشند.هنگامی که زنجیر درگردن آنان ست، پس به آب گرم کشیده می شوند و سپس در اتش انداخته می شوند »
المزمل ۷۳

«غذای انان جز چرک و جراحت نیست و این غذارافقط گناهکاران می خورند »
الحاقه ۳۷ - ۳٦

« ایشان که قبلا در ناز و نعمت بوده اند، در آتش سموم کشنده و آب جوشان و سایه هائی از دود که نه سرد است و نه مطبوع، خواهند بود. پس محروربدار درخت زقوم و از آن شکم های خود را پر کنید و ازآب جوشان بنوشید. این است میهمانی آنان در روز جزا.» الواقعه ۵۶ - ۴۱

«درخت زقوم در قعر جهنم می روید. شکوفه هاش مثل سرهای دیو ست. پس گنهکاران از آن می خورند و شکم های خود را پر می کند. پس از آن مخلوطی از آب گرم برای آنهاست. سپس به سوی جهنم باز می گردند.» صافات ٦٦ - ٦٢

«پس آتش برایشان است که در آن فریادهای سخت می کشند و ناله می کنند.» هود ۱۰۹

«... و درآن برای همیشه می مانندتاآسمانها و زمین باقی است.» هود ۱۱۰

«بر اندام آنان لباسی از آتش بریده می شود،بر روی آنان آب گرم می ریزند. تا تمام آنچه در شکم آن هاست و پوستشان، گداخته گردد و برای آن ها گرزهائی از آهن تهیه شده، و هرگاه اراده کنند از غم خارج شوند، دوباره باز گردانیده می شوند تا مزه آتش را بچشند.» حج ۲۲ - ۲۰

«... و آب گرمی که می نوشند، روده ها را پاره پاره می کند.» محمد ۱۷

«...و هرگاه پوست های آنان پخته شد، عوض می کنیم.» نساء ۵۹

«... و درهای آسمان بر روی آن ها باز نخواهد شد و به بهشت وارد نمی شوند تازمانی که شتراز سوراخ سوزن عبور کند.» اعراف ۳۸

«بعد خداوند به جهنم می گوید آیا پر شدی؟ و جهنم می گوید آیا باز هم هست؟» ق ۳۰

فصل هشتم:

دین اسلام پس ازدرگذشت محمد

در روز درگذشت محمد، ابوبکر و عمر شنیدند که انصار اجتماعی کرده و می خواهند جانشینی برای محمد برگزینند. چون این امر ممکن بود باعث نفاق بین مهاجرین و انصار و تفرقه مسلمانان و در نتیجه بی نصیب ماندن خود آنان از قدرت گردد، هر دو به سوی محل اجتماع حرکت کردند. هریك از انصار و مهاجرین در باره مفاخر دسته خود و قدم هائی که در راه پیشرفت اسلام برداشته بودند، مطالبی بیان می کرد و هریك خلافت را حق خود می دانست. ابو بکر پیشنهاد کرد، عمربن خطاب از مهاجرین و عبیدة بن جراح از انصار، به عنوان امیر و وزیر،برای اداره امور مسلمانان انتخاب شوند. ولی ناگهان عمر برخاست. دست ابوبکر را گرفت و گفت:

«مگر پیغمبر فرمان نداد تو با مسلمین نماز بگذاری. تو جانشین او هستی و ما با تو بیعت می کنیم، تا با بهترین کسی که محبوب پیغمبر بوده بیعت کرده باشیم.»

این سخنان در دل حاضران اثر کرد. مهاجرین و انصار هردو با ابوبکر بیعت کردند و او خلیفه اول مسلمین شد.

ابوبکر مدت دو سال خلافت کرد. در زمان موت، عمر را به جانشینی خود انتخاب نمود. در زمان حکومت این دو خلیفه که اعراب بر ایمان مذهبی خود پابرجا بودند و شوق شدید به قتل و غارت هنوز در سرشت و طبیعت آنان باقی و در اثر تعلیمات اسلامی این تمایلات به صورت جهاد در راه خدا در آمده بود، مسلمانه در تمام جهات حمله ور شدند و در اندك مدتی همسایگان متمدن خود را از پای در آوردند و حدود و نفوذ دین اسلام را تا سرحدات چین و هند درشرق و تمامی شمال افریقا در غرب

رساندند. در شمال،پس از فتح دمشق و شامات درمقابل قسطنطنیه متوقف شدند. در زمان حکومت خلفای بعدی، سردار سپاه مسلمانان به نام طارق به اسپانیا قدم نهاد. مسلمانان پس از فتح سراسر اسپانیا، به خاک فرانسه وارد شدند. ولی در نبردی که در پوتیه (Poitiée) درخاک فرانسه رخ داد، به سختی از شارل مارتل (Charles Martel) شکست خوردند و به اسپانیا عقب نشستند.

بعد از قتل عمر به دست ابولولو، مسلمانان عثمان را به خلافت برگزیدند. از وقایع مهم دوران خلافت او جمع آوری و تدوین قرآن بود. درسال ۶۵۸میلادی براثر عدم رضایت عمومی و طغیانی که اهالی مدینه نمودند، و حوادثی که پیش آمد، عثمان کشته شد. مردم به دور علی بن ابیطالب گرد آمدند،او را به خلافت برگزیدند. دوران کوتاه خلافت علی هم مصادف با جنگ های داخلی جمل و صفین و نهروان و پیدایش دسته خوارج و بالاخره قتل علی به دست یکی از افراد همین فرقه بود. بعد ازقتل علی،خلافت به دست قبیله بنی امیه رقیب دیرین بنی هاشم افتاد و به صورت سلطنت موروثی در آمد. مرکز سلطنت از کوفه که مقر خلافت علی بود، به دمشق منتقل شد.

درسال ۷۵۰م،عباسیان بر امویان شوریدند. دولت آن ها را منقرض نمودند و خود سلسله عباسیان را تشکیل دادند. مرکز خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد. تا حمله «هلاکوخان» مغول و کشته شدن «المعتصم بالله»، آخرین خلیفه عباسی به دست خان مغول، این سلسله در بغداد حکومت می کردند. ولی سال ها قبل از حمله مغول، دولت مرکزی اسلامی سلطه واقتدارسابق خود را از دست داده بود. حکام محلی در سراسر ممالک مسلمان نشین،کمتر از خلیفه بغداد اطاعت می کردند. در غالب نواحی خلیفه فقط به اطاعت لفظی از طرف حکام و ذکر نام او در خطبه ها،اکتفا می کرد.

در حدود یک قرن پس از درگذشت محمد، به تدریج، عقاید و فرق گوناگونی از درون دین اسلام به ظهور رسید. نخستین آثار این اختلاف و انشقاق در کار تدوین حدیث و روایات پیدا شد. حدیث عبارت است از نقل گفتار و یا اعمال و رفتار محمد توسط یکی از اصحاب و یا نزدیکان او که به تواتر نقل شده باشد و همگی حکایت از آداب و رسومی کنند که در صدر اسلام وجود داشته و محمد خود به آن عمل می کرده و یا آن که خلفای راشدین،براساس سنت محمدیه آن ها عمل می نموده اند.

چون نویسندگان و جمع آورندگان احادیث هریک دارای عقاید شخصی و فرقه

مذهبی خاصی بودند، احادیثی راجمع آوری ویا باتعبیراتی ابداع می کردند که در راه ثبت عقاید شخصی شان مفید می بود. به همین جهت پس ازمدت قلیلی تعارضات آشکاری دراحادیث مشاهده شد و تحقیق درباره صحت و سقم احادیث، مکتب مختلف مذهبی را بوجود اورد. هرفرقه بر اساس ان که حدیثی را صحیح و یا مردود بداند، قضاوت های دینی خود را پایه ریزی کرد.

البخاری، در حدود یک قرن و نیم پس از درگذشت محمد، از میان ششصدهزار حدیث تعداد ۷۲۹۵ حدیث را برگزید و در جامع الصحاح خود نقل نمود. از نظر مسلمانان این کتاب ازمهمترین کتب احادیث است. ولی کارجمع آوری احادیث به همین جاخاتمه نیافت و نویسندگان و محققین مذهبی، به خصوص طرفداران فرقه شیعه اثنی عشری، برای جمع آوری احادیث حرص و ولع خاص از خود نشان دادند و کوشش بسیار کردند. به طوری که دردوران علامه مجلسی، تعداد احادیث و روایات از یک میلیون هم تجاوز نمود.(۱)

سیره نویسان اسلامی عین روایات و احادیث رابه طوری که از زبان مردم شنیده بودند،نقل می کردند و هیچگونه اظهارنظرشخصی درباره صحت و سقم حدیث یا روایت نمی نمودند. به طوری که «ابوجعفر طبری» در مقدمه کتاب خود به نام «تاریخ طبری» می نویسد:

«کسی که در کتاب ما نظر می افکند، باید بداند که من هرچه در این جا یاد کرده ام و شرط نموده ام تا نگارنده آن باشم تنها برپایه اعتماد به اخبار و آثاری است که به من رسیده و من بازگو کننده آن ها هستم و همه را به راویانش نسبت می دهم نه بر اساس چیزهائی که باعقل و استنباط فکری فهمیده شده اند. پس هر خبری که در این کتاب از گذشتگان نقل کرده ایم، اگربه نظر خواننده امری ناشدنی آید، باید بداند که

---

۱ - متن و روایات منسوب به محمد، پیغمبر اسلام، در مجموعه هائی از احادیث گردآوری شده که مهم ترین ان ها عبارتند از جامع الصحاح محمدبن اسمعیل البخاری(۱۹۴ - ۲۵۶هـ)، مجموعه صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶ - ۲۶۱)، مجموعه صحاح سلیمان بن داود لغبری (۲۰۲ - ۲۷۵) جامع السنن احمد نسائی خراسانی متوفی به سال ۳۰۳ هجری و جامع السنن بن ماجه قزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ هـ) و مجموعه صحاح محمدبن عیسی ترمذی متوفی به سال ۲۷۹ هجری، الکافی تألیف کلینی

درباره آن از جانب ما خبری داده شده، بلکه خبر مزبور را برخی از ناقلان به ما رسانیده و ما نیز به همان گونه که خبر را دریافت کرده ایم، بازگو نموده ایم.»

جملات دیگری با همین مفهوم درمقدمه کتب سایرسیره نویسان و جمع آورندگان احادیث و حکایات مذهبی از قبیل مغازی واقدی، طبقات ابن سعد، تاریخ یعقوبی، اسباب النزول واحدی و اخبارالرضا ابن بابویه دیده می شود. ولی مطالب همین کتب، که نویسندگان آن ها هیچگونه مسئولیتی را درباره صحت و سقم روایات و احادیث به عهده نمی گیرند، ازمهم ترین منابع موثق و مآخذ معتبر کتب فقهی اسلامی محسوب می شوند و بسیاری از محققین و نویسندگان و فقهای اسلامی به آن ها استناد می کنند، حدیث و یا عباراتی را از این کتب گلچین، و برای اثبات فتوا و یا احکام و نوشته های خود به کار می برند.

کتبی که محققین اسلامی تاکنون نوشته اند، غالبا برای اثبات مطلب خاص مورد نظر بوده و نویسنده مبادی ومقدمات را آن چنان فراهم می آورده که رفته رفته و تاپایان کتاب، مقصودخود رادرذهن خواننده تلقین و جای گزین نماید. برای وصول به این هدف، به هرگونه حدیث و روایت و یا عبارتی که در راه تفهیم منظور او مفید بوده توسل می جسته و زحمت جستجو و کشف این مطلب که آیا حدیث و یا روایت موثق و یا مجعول است را به خود نمی داده. نویسندگان بعدی نیز به اعتبار شخصیت و مقام علمی نویسندگان قبلی، همان احادیث را باعنوان «مأخوذ از منبع موثق» رونویسی می کردند. به این ترتیب،هرحدیث مجعولی جای خودرا دربین سایر احادیث باز کرد، به نحوی که اگر درغالب احادیث دقت شود، برهان و عقل بر هیچیک از آنان صحه نمی گذارد.

فرق مختلف اسلامی

معتزله، یا نخستین فرقه ازادمنش اسلامی، طرفدار ایمان عقلی بودند و اعمال مسیحی را در صورتی درست می دانستند که عقل و منطق بر ان ها صحه گذارد. معتزله،مقررات دین اسلام را با فلسفه یونانیان درهم امیخته و معتقدات جدیدی براساس دلیل وعقل بنیان نهادند. معتزله،اصل باورهای خودرا براساس مکتب اختیار، آزادی بشر در انتخاب و فاعلیت اعمال خود، قرار دادند و مخالف این باور عمومی بودند که «خداوند هرکه راکه بخواهد هدایت می کند و هرکه راکه بخواهد به ضلالت می افکند.» وآن را ، مخالف اصل عدالت الهی می دانستند، و هرچه را که مخالف اصل عدالت الهی بود، باطل می پنداشتند. علاوه برآن، قدیم بودن قرآن را نیز قبول نداشتند و می گفتند که قرآن حادث و مخلوق است و خداوند در مواقع ضروری خلق و نازل می کرده است. معتزله،اصل قدیم و ازلی بودن قرآن را مغایر با اصل توحید و ازلی بودن خدا می دانستند. پیروان این فرقه قائل به ترجمه تحت اللفظی آیات قرآن و مجسم نمودن خداوند به این صورت که در عرش اعلی نشسته نیز، نبودند، و این نحو ترجمه را معادل با قائل شدن چشم و گوش برای بدن خداوند می دانستند. از فرقه معتزله پس از قرن چهارم هجری کمتر اثری دیده می شود.

بازوال مکتب معتزله، مکتب های دیگری در اسلام پیدا شدند که هنوز طرفداران بسیاری در کشورهای اسلامی دارند.

مکتب حنفی:

این مکتب در عراق، توسط شخصی به نام «ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی» (۸۰ - ۱۵۰ هجری) صاحب کتاب «الفقه الاکبر» پایه گذاری شد. ابوحنیفه اساس تعلیمات خود را بر قیاس و اجتهاد قرارداد. احکام قرآن را بر اساس این دو،تفسیر و تعبیر می کردوکمترتوجهی به احادیث داشت. ابوحنیفه احکام قرآن رامبنای کار خود قرارمی داد ولی چنانچه اجرای احکام قرانی درعمل مواجه بامشکلی می شد، به اصل قیاس واجتهادمتوسل می گردیدو فتوی می داد، هرچندکه احتمالا فتوای اومتفاوت با احکام قران می بود. مکتب قیاس و اجتهاد،خیلی زود در عراق و ترکیه شایع شد و پیروان این مکتب درکشورهای ایران و ترکیه و هندوستان و عراق به سر می برند

۲ - مکتب مالکی

این مکتب توسط « ابوعبدالله مالك بن انس» متولد مدینه (۹۵ - ۱۷۹)، صاحب کتاب «الموطاء»، پایه گذاری شد او مکتب خودرا بر پایه دو اصل حدیث و قران،تواماً بنیان نهاد. در صورتی که این دو منبع جوابگوی وضعیت مورد نظر نمی بود به اصل «اجماع» توسل می جست. درمسائل غامض، از اصل قیاس استفاده می کرد چنانچه بین دو اصل اجماع و قیاس تعارضی حاصل می شد، قاعده «نفع عام» را ملاك عمل قرار می داد. مسلمانان شمال افریقا (تونس و الجزایر و مراکش) پیرو این مکتب می باشند.

۳ - مکتب شافعی

این مکتب توسط «ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی» (۱٤٦ - ۲٤۰ هـ) صاحب کتاب «اصول فقه» پایه گذاری شد. این مکتب برای حدیث اهمیت بیشتری قائل است. در صورتی که بین احکام قرآن و حدیث تعارضی حاصل شود، اصل حدیث ارجحیت دارد. او بحث درباره اصول دین رابه کلی مردود و احادیث را مظهر تمدن اسلام و متناسب با اوضاع کشورهای اسلامی می داند. مسلمانان مصر و سوریه و عراق ازپیروان مکتب شافعی هستند.

٤ - مکتب حنبلی

این مکتب در بغداد توسط «احمدبن حنبل مروزی» (۱٦٤ - ۲٤۱ هـ)صاحب کتاب «المسندالامام احمد» پایه گذاری شد و از سه مکتب پیشین خشك تر و متعصب تر است این مکتب به نص صریح و ظاهر الفاظ قرآن و احادیث مستند است و هیچگونه تفسیری را جائز نمی داند. درحدود دویست سال پیش، نهضت وهابیه برای احیای مکتب حنبلی درعربستان سعودی پیدا شد و اکنون این مکتب در آن سرزمین، مذهب حاکم می باشد.

۵ - مکتب شیعه

این نهضت از بدو تاریخ اسلام و بلافاصله پس از درگذشت محمد آغاز شد پیروان این مکتب سه خلیفه اول را غاصبین خلافت می دانند و معتقدند که محمد

پسر عمو و داماد خود علی بن ابیطالب را در غدیر خم به جانشینی به جماعت حاضر معرفی نمود و او امیرالمؤمنین است. شیعیان حق امامت را امری الهی و فریضه ی اسلامی می پندارند. و روایتی از محمد:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» (۱) را دلیل حقانیت ادعای خود عرضه می نمایند. به همین مناسبت سه خلیفه اول را، به عنوان جانشینان برحق محمد نمی شناسند. بعد از علی دو فرزند او حسن و حسین را به ترتیب امامان دوم و سوم و علی بن الحسین را به عنوان امام چهارم قبول دارند. بعد از امام چهارم، شیعیان فرقه «زیدیه» که جمع کثیری از آنان در یمن زندگی می کنند، (۲) از سایر شیعیان جدا می شوند و «زید بن علی بن الحسین» را جانشین امام چهارم می دانند. ولی دو فرقه دیگر شیعه، به امامت «محمدالباقر» و پس از او به «جعفرالصادق» معتقدند. در این جا باز هم شیعیان به دو فرقه اسمعیلیه و اثنی عشری تقسیم می شوند.

شیعیان اسمعیلی، «اسمعیل» فرزند بزرگتر جعفرالصادق را به امامت قبول دارند و این مطلب که «چون اسمعیل مبادرت به شرب خمر کرد پدر او را از جانشینی خود عزل و فرزند دیگر خود «موسی الکاظم» را به جانشینی تعیین نمود» را تهمت محض می دانند و آن را انکار می کنند. چون اسمعیل پنج سال قبل از فوت پدر درگذشت، طرفداران او معتقدند که او از انظار غائب گشته و «امام منتظر» هم اوست که دوباره بازخواهد گشت. برای اثبات این موضوع آیاتی از قرآن به عنوان دلیل ارائه می نمایند و مطابق ذوق خود تفسیرهائی بر آن می نویسند.

اسمعیلیه به تشکیل جلسات سری و بنیانگذاری اصول خاصی مبادرت کردند و بدین طریق عده زیادی را به دور خود گرد آوردند و با حکام وقت به مخالفت برخاستند. گرچه در بدو امر موفقیتی نصیب آنان نگردید، ولی بالاخره توانستند خلافت فاطمیه را در شمال افریقا تأسیس کنند و مدت چند قرن بر مصر و لیبی و تونس و شامات حکومت

---

۱ - سنی‌ها این حدیث را که در کتاب یعقوبی ثبت شده قبول ندارند و با توسل به سیره ابن هشام و تاریخ طبری حدیث را به این نحو می خوانند. «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی»

۲- از قرن یازدهم هجری تا انقلاب اخیر یمن، این کشور توسط اولادان حسن بن علی به طریقه زیدیه اداره می شد

نمایند. هم چنین سلسله قرامطه رادرسواحل خلیج فارس بوجودآوردند که بر سرزمینی از یمن تا عراق حکومت و باکمال قدرت درمقابل خلفای عباسی ایستادگی می نمودند. قرمطه،درحمله حیرت انگیزی که درموسم حج به مکه نمودند، عده زیادی زحجاج را کشتند و حجرالاسود را از دیوار کعبه جدا ساختند و با خود بردند ومدت بیست سال نزد خود نگهداشتند تا وساطت المنصور ازسلاطین فاطمیه مصر ـ که خود از سر از پیروان فرقه اسمعیلیه بود. سنگ را به محل اول خود بازگرداندند.

یکی دیگر از فرق اسمعیلیه، فرقه ای بود که به دست حسن صباح در الموت قزوین پایه گذاری شد. پیروان این فرقه روش ترورهای پنهانی را متداول ساختند و هرکس مخالفتی با فرقه ابراز می داشت، به دست یکی از فدائیان به قتل می رسید، و در صورت گرفتار شدن، فدائی خودکشی می کرد. این فرقه در حادثه حمله مغول به ایران به کلی ازبین رفت،ولی شعباتی از آن ها در لبنان تا سال ها بعد باقی بود و رشیدالدین السنان معروف به شیخ الجبال، ازرهبران این فرقه درلبنان، درجنگ های صلیبی وحشتی دردل سرداران صلیبی انداخته بود.

امروزه بسیاری از پیروان این مکتب در زنگبار، پاکستان و هندوستان زندگی می کنند، و عده کثیری ازآنان،آقاخان محلاتی را به امامت قبول دارند. آقاخان مدعی بود که نسبش به آخرین امیر اسمعیلیه الموت می رسد. پیروان او،درروزتولد او، هم وزن بدن چاق و سنگینش،الماس به او هدیه دادند. این فرقه امروزه از دستورات کریم آقاخان، نواده آقاخان محلاتی پیروی می نماید و درناحیه کنزینگتون(Kensington) لندن پرستشگاهی برپا نموده اند.

شیعیان اثنی عشری یا دوازده امامی معتقدند که بعد از جعفرالصادق، امامت به فرزند دوم او موسی الکاظم و پس از او به ترتیب به علی الرضا، محمدتقی، علی النقی و حسن العسکری رسید و نفر دوازدهم به نام محمدبن الحسن ملقب به مهدی در سن ۵ سالگی از سرداب مسجد سامره و به قولی (ازسرداب منزل پدرش) از نظر مخفی شد(۱) و روزی برای برقراری عدالت در جهان بازخواهد گشت و تا پایان دنیا بر زمین حکمفرمائی خواهد کرد. به عقیده شیعیان اثنی عشری، المهدی در قید حیات

---

۱ - برای توضیح بیشتر دراین باره، به مبحث (بهائیگری) مراجعه شود.

است و مردم هر روز پس از ادای نماز، برای بازگشت هرچه زودتر او دعا و ثنا می کنند و در روز تولد او جشن مفصلی برپا می نمایند.

شیعیان معتقدند که ائمه، نور امامت را ازعلی ابن ابیطالب به ارث برده اند و تمامی آنان از دوصفت ممتاز:

۱ - طهارت و عصمت از خطا

۲ - علم لدنی ووقوف به کلیه علوم گذشته و آینده،برخوردارند.

شیعیان در آغاز همه جا و همیشه مورد شکنجه و تجاوز معتقدین به سایر مکاتب اسلامی بودند. و وقتی آزار و اذیت به نهایت می رسید، اجبارا و با استفاده از اصل تقیه، عقاید باطنی خودرا کتمان می کردند. شیعیان نسبت به باورهای دینی و عقاید به ائمه بسیارمتعصبند،واین تعصب درباره حسین بن علی، امام سوم بیش از سایر ائمه است

اصول دینی که شیعه به آن معتقد است، عبارتنداز،توحید، نبوت، امامت، عدالت و روز رستاخیزکه با اصول مورد قبول اهل تسنن اختلافاتی درمورد امامت و عدالت دارد.

پس از آن که صفویه مذهب شیعه اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام نمودند، شیعیان محل و مأوائی، برای تمرکز و اظهار صریح عقاید مذهبی خود پیدا کردند وامروزه درکشورهای ایران، پاکستان، لبنان و زنگبار متمرکز هستند.

در اثر فشار روزافزون ترقیخواهی و پیشرفت جوامع اسلامی، امروزه در غالب سرزمین های مسلمان نشین، قوانین اسلامی سلطه اجرائی خودرا از دست داده اند و قوانین مترقی امروزی جای قوانین مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل و پیش از آن را گرفته اند. آزادی عمل بیشتری به مردم این کشورها داده شده است. قوانین اسلامی مجازات مرتدین از دین را مرگ و جزای زناکاران را سنگسار کردن و حکم سارقین را قطع انگشتان دست و حد بسیاری از اعمال خلاف دیگر را شلاق زدن می داند. امروزه به دلائل متعدد بین المللی،از قبیل اعلامیه حقوق بشر و قراردادهای بین المللی، بسیاری از مجازات های اسلامی زیرسئوال و انتقاد شدید قرار گرفته و از مجموعه قوانین جاری کشورهای اسلامی حذف شده است با آن که قرآن صراحتا پرداخت بهره و ربخواری را

حرام می داند و به شدت منع کرده است، تقریباً کلیه بانکهای کشورهای اسلامی، تحت عناوین مختلف و تاجرمآبانه ریاکارانه، به مشتریان خود بهره با نرخ های بالا پرداخت می کنند.

اصرار بیش از حد برخی از کشورهای اسلامی بر تقویت هرچه بیشتر شریعت و شعائر اسلامی، متکی بر تقویت روح فرمانبرداری و اطاعت محض در یک یک اتباع کشور است. قوانین مذهبی دیکتاتوری، روح آزادمنشی و آزادیخواهی واقعی را سرکوب و خفه می کند. تنها در چنین محیط فشار و خفقان مذهبی است که فرمانروایان دیکتاتور می توانند در درون هر یک از افراد کشور خود نفوذ کنند و دستورات و اوامر خود را، به عنوان تفسیر و تعبیری از کلام خدا، به مرحله اجرا در آورند و اتحادی که دربین افراد کشور تحت لوای مذهب و دراثر تبلیغات مذهبی ایجاد می گردد، برای عملی کردن مقاصد سیاسی و اقتصادی خود بهره برداری نمایند.

بخش پنجم:

بهائیگری

یهودی ها در طول مدت اسارت خود در بابل، با افکار مذهبی زرتشتی آشنا شدند. چون دین یهود، با ظهور انبیای متعدد، در حال پریشانی و گسترش فکری بود، غالب افکار جدید دیگر ادیان و مذاهب را در معتقدات دینی خود جذب می کرد. از آن جمله عقیده به ظهور ناجی بود. بنا بر اعتقاد زرتشتیان، در پایان جهان و برای نجات عالم زرتشتی ها و پیروان ها، و به منظور از بین بردن اهریمن و برقراری حکومت اهورامزدا، منجی بشریت، به نام «سوشیانت» ظهور خواهد کرد.

پیشوایان قوم یهود که این افکار را مناسب وضع سیاسی خود و بهترین وسیله برای ایجاد بارقه، امید در دل یهودی های سرخورده تشخیص دادند، به نشر داستان ظهور مسیح و برقراری مجدد حکومت قدرتمند الهی اسرائیل و قلع و قمع دشمنان یهود پرداختند. انتشار این داستان و ایجاد امیدواری در دل قوم یهود، محیط را برای نزول عیسی به عنوان مسیح موعود، آماده نمود و موجب گرد آمدن سریع عده زیادی از یهودی ها به گرد عیسی شد. چون با مرگ زودرس عیسی، یهودی ها انتظارات خود را عملی ندیدند، به آمدن مسیح دیگری دل بستند. عیسوی ها نیز که خیلی زود مسیح خود را از دست داده بودند، بازگشت مجدد او سوار بر ابرها و برقراری حکومت خدا به دست او را، به عنوان رکن اساسی باورهای مذهبی خود پذیرفتند.

با ظهور اسلام و تسلط این آئین بر تمامی خاورمیانه، مصر و شمال افریقا، اندیشه ظهور ناجی نیز مانند بسیاری از افکار زرتشتیان و یهود، در اعتقادات مذهبی مسلمانان

وارد شد. مسلمانان معتقد شدند که شخصی به نام مهدی، از اعقاب محمدبن عبدالله پیغمبر مسلمانان، برای نجات دنیا از بدیها ظهور خواهد کرد. کیسانی ها دسته ای از مسلمانان بودند که به گرد محمد حنیفه فرزند علی بن ابیطالب جمع شدند و بر مروانیان قیام نمودند. وقتی که محمد حنیفه درگذشت، کیسانی ها مرگ او را باور نمی کردند و می گفتند که محمد در کوه رضوی، نزدیک مدینه، مخفی است و به زودی ظهور خواهد نمود. کیسانیان معتقد بودند که امامان چهار تن بیش نیستند: علی، حسن، حسین و محمد حنیفه. بدین ترتیب فکر ظهور سوشیانت زرتشتیان، در هیئت شخصیت دیگری به نام مهدی، در اسلام وارد شد. زیدبن علی نواده حسین، امام سوم شیعیان، در زمان بنی امیه به ادعای خلافت برخاست و به کوفه آمد. پیروان خاندان علی بن ابیطالب به دورش گرد آمدند و با نقل حدیث:

«ان مهدینا سیظهر فی الکوفه» (مهدی ما درکوفه ظهور خواهد کرد)، زید را مهدی موعود خواندند و با خلافت بنی امیه به ستیز برخاستند. خلیفه لشگری به سرکوبی آنان فرستاد و زید در نبرد کشته شد. ولی کلیه مهدی بر زید باقی ماند و امروزه شیعیان فرقه زیدیه در انتظار ظهور محمد زید می باشند.

وقتی «علویان» به مخالفت با بنی امیه برخاستند و «محمدبن عبدالله زکیه» نواده پسری «حسن بن علی» ادعای خلافت کرد، حدیث دیگری از محمدبن عبدالله ابداع شد که:

«اگر ازعمر جهان فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را دراز می گرداند تا مردی از خاندان من، که نامش با نام من ونام پدرش با نام پدر من یک سان است، برانگیزاند.»

وقتی بنی عباس به ادعای خلافت برخاستند، برای جلب حمایت شیعیان و به ویژه ایرانیان، حدیث دیگری ابداع شد:

«وقتی که پرچم های سیاه ازجانب خراسان ببینید، پس به ظهور مهدی مژده دهید.»

برای تحقق بخشیدن به این حدیث، ابومسلم را برای تجهیز قوا و حرکت پرچم های سیاه، به خراسان اعزام کردند. با پیدایش حدیث:

«ان القائم من ولد فاطمه» (ظهورکننده [مهدی] ازفرزندان فاطمه خواهدبود)، مهدیت در خاندان علی بن ابیطالب تثبیت شد و مهدی گری به شیعی گری پیوند

خورد. پس از فوت جعفربن محمد، معروف به الصادق، شیعیان در انتظر مهدی در خاندان او بودند. به طوری که درتواریخ آمده است،«حسن بن علی» معمف به «العسکری»، امام یازدهم شیعیان، در ۲۷ سالگی درگذشت. چون فرزندی نداشت و بیم پراکندگی و از هم گسستگی کامل شیعیان اثنی عشری می رفت، شیعیان شایع کردند که امام دارای فرزند پسری ۵ ساله است که در سرداب مخفی شده است. کوشش جعفربن علی برادر حسن، برای تفهیم این مطلب به مردم، که برادرش اصولا صاحب فرزندی نبرده، به جائی نرسید و او را کذاب لقب دادند.

یکی از شیعیان به نام «عثمان بن سعید» مدعی شد که امام پنهان است و او را به عنوان واسطه و «باب» میان شیعیان و خود تعیین نموده، تا سخنان مردم را به سمع امام برساندوپاسخ اورا به مردم بگوید. بدین ترتیب،عثمان سال ها به عنوان «باب» امام مقاصدخودرا برشیعیان تحمیل و ازآنان بهره برداری می کرد. پس ازمرگ او،پسرش «محمدبن عثمان» و پس از درگذشت او،«حسین بن روح» مسئولیت «باب» امام را به عهده داشتند. پس ازحسین بن روح، «محمدعلی سیمری» جانشین او شد. دراین دوره هفتادساله احادیث گوناگونی برای اثبات این مطلب،که مهدی موعود همان «محمدبن الحسن» غایب است،به وجود آمد. درباره زمان، چگونگی و محل ظهور مهدی نیز احادیث بسیاری ساخته شد. از جمله روایت می کند که:

«امام شامگاهان به مکه در خواهد آمد و نیم شب بالای صفا می رود و یاران خود را که ۳۱۳ نفر هستند،ازچهارگوشه جهان به سوی خود خواهدخواند و بامدادان شمشیر کشان به کشتن کفار خواهد پرداخت.»

بدین ترتیب اعتقاد به غیبت محمدبن الحسن، ملقب به مهدی و ظهور او در روز موعود،از اعتقادات بنیانی فرقه شیعه، اثنی عشری گردید.

محمدبن علی سیمری، به هنگام فوت جانشینی برای خود تعیین نکرد و گفت امام زمان از میان مردم رفت و دیگر «بابی» برای ارتباط با مردم و امام وجود نخواهد داشت.

گرچه با مرگ محمدبن سیمری دستگاه «باب» برچیده شد، ولی مسئله ظهور امام زمان و تطهیر دنیا به دست او،همچنان در دل شیعیان مشتعل و زنده ماند. شیعیان از بیم آزار و شکنجه سنّی ها،محبور به تقیه در باورهای مذهبی خود بودند و تظاهرات چندانی در مورد غیبت، ظهور و باب امام نمی کردند. این وضع چندین قرن

ادامه داشت تاآن که صفویه زمام امورایران را به دست گرفتند. چون ترکان عثمانی، که چشم طمع به آذربایجان و قفقاز دوخته بودند، سنّی مذهب بودند، صفویه برای تحریک حساسات مذهبی ایرانیان و تجهیز نیروی ملی برای مقابله با همسایه مقتدر خود، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور پذیرفتند. همین امر به تقویت و علنی شدن اعتقادات شیعیان و تظاهرات مذهبی دامن زد. اهل منبر ومنتفعین مذهبی برای بهره برداری های اقتصادی، هرچه در قوه تخیل داشتند عرضه نمودند و هر روز حدیث تازه ای در عفت و عصمت و طهارت و علم لدن و رابطه ائمه با عالم غیب ارائه می کردند و بر ارادت جماعت دلباخته و افسون شده، خاندان علی می افزودند. تولد هر یک از ائمه جزو اعیاد رسمی درآمد و وفات آنان روز عزای ملی شد. ولی هنوز از «باب» امام و رابط او در این دنیا خبری نبود.

با پیداشدن شیخ احمد احسائی و اصول جدیدی که در مسلک شیعه گری وضع نمود، مسئله شیعی گری و به دنبال آن «باب» امام زمان و امکان حلول روح درجسم انسان دیگری بر سر زبان ها افتاد. شیخ احمد احسائی که در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجاردرکربلا اقامت داشت، مردی تیزهوش، سخن رانی ورزیده ویکی ازمسلمانان معتقد به شیعه اثنی عشری بود. او مطالعات زیادی هم در فلسفه یونان داشت. با درهم آمیختن معتقدات شیعیان بافلسفه یونانیان، اصول جدیدی را درباورهای مذهبی شیعیان پایه گذاری کرد همین امر،موجب پیدایش فرقه شیخیه و سپس بابیگری، و نفاق بیشتر بین فرق مختلف اسلام گردید.

شیخ احمد احسائی با استفاده از فلسفه افلاطون و ارسطو درباره علل وجودی اشیاء در دنیا، گفت: علل اربعه خلقت جهان،امامان هستند آفریننده این جهان، روزی دهنده مردمان،گرداننده وهدایت کننده، امامانند. پروردگار عالم رشته کرهارا به دست آنان سپرده و بدن های ما نیز در اختیار آنان است. هرلحظه اراده نمایند و جسمی را آماده و مستعد ببینند، روح امام در آن بدن حلول خواهد کرد.

اصل دیگری که مورد تفسیر شیخ احمد قرار گرفت، رستاخیز و روز قیامت بود. شیخ می گفت: که انسان دارای دوجسم است،یکی جسمی که از عنصر اربعه، خاک، باد، آب و آتش ساخته شده و پس از مرگ تغییر شکل می دهد و به اصل خود بازمی گردد،وجسم دوم که جاودان و فناناپذیر است، و ازعناصر هورقلیائی بوجود امده ست در جهان دیگر،انسان به هیئت و شکل کنونی تجدید حیات نخواهد کرد. بلکه با

عنصر هورقلیائی خود، یعنی با موجودیتی سوای ترکیبات کنونی بدن، زنده خواهد شد و حساب پس خواهد داد.

شیخ با استفاده از عقاید فلاسفه یونان مبنی بر این که، جهان هستی مشتمل بر چهار قسمت مجزا، کره خاکی، کره بادی، کره آبی و کره آتشی است که به ترتیب بر روی یکدیگر قرار گرفته اند. معراج محمد را بدین ترتیب تفسیر می کرد که محمدبن عبدالله در عروج خود به عرش اعلا در قسمت کره خاکی، عنصر خاکی و در قسمت کره باد، عنصر بادی و در قسمت آب،عنصر آبی و در قسمت آتش، عنصر آتشی خود را رها کرد تا توانست از قسمت های مختلف آسمان عبور کند و به عرش اعلا برسد.

درباره امام زمان نیز شیخ احمد احسائی به ابداع و ابتکار جدیدی دست زد. چون اعتقاد به هزارسال زنده ماندن کسی از نظر عقل قابل قبول نیست، شیخ می گفت، صاحب الزمان که از دشمنان خود بیمناک بود به عالم هورقلیائی رفت و هرگاه جسمی را مستعد ببیند، در آن جسم حلول خواهد کرد. شیخ با پیش کشیدن داستان قدیمی «باب امام» در نوشته های خود، ادعا می کرد که خود او امامان را دیده و با آنان صحبت کرده است و خودرا «نایب خاص» و «باب» امام قلمداد می کرد.

شیخ احمد اصل «عدالت» راکه ازاصول پنجگانه مذهبی شیعیان است، وارد نمی دانست و آن را حذف کرد و گفت صفات الهی همه درعرض یکدیگرند برگزیدن و برتری دادن یکی از صفات بر صفات دیگر الهی و قبول آن به عنوان یکی از اصول دین، مورد ندارد.

بدین ترتیب شیخ با انتخاب شیوه «تأویل» یعنی تلفیق بعضی از آیات قرآنی با عقاید شخصی خود، بعضی از اصول معتقدات شیعیان را مردود شمرد و خود، اصول دیگری را جانشین آنها کرد که مورد قبول شیخیان است. اصولی که از اصول پنجگانه شیعیان باقی ماند عبارتند از،توحید، نبوت، امامت، و «رکن رابع»،که خود شیخ احمد احسائی بر سه اصل فوق افزوده است. رکن رابع،عبارتست از اعتقاد به وجود «شیعه ای کامل». منظور از شیعه کامل در فرقه شیخیه، حجت های خداوند بر خلق و واسطه های میان امام غائب و مردم می باشد شیعه ای کامل راه و چاه را به مردم نشان می دهد. مردم باید، در غیبت امام زمان، حجت های خود را بشناسند و از آنان پیروی کنند. چون امامان در قالب هور قلیائی زندگی روحانی دارند، از این رو ممکن است در قالب و جسم شیعه ای کامل ظاهر شوند. هرکس که به مقام شیعه ای

کمل برسد. قابلیت ولیاقت او را بپدامی کندکه جسمش جایگاه حلول روح حورقستنی امام زمان ومظهراودرجهان گردد.تامردم متوانند ازطریق او به امام زمان دسترسی پیدا کند.

شیخ احمد احسائی در سال ۱۲٤۲ هجری قمری در گذشت و پس ازاو شاگردش «سیدکاظم رشتی» جانشین شیخ شد و مدت هفده سال نهال خرافاتی را که شیخ احمد کاشته بود، آبیاری و تنومند کرد و پیروان خود را بالاطائلاتی ازنوع جدیدسرگرم نمود سیدکاظم براین جمله که «زمان پیدایش امام نزدیک است». غالباً تکیه وتکرار می کرد و به همین مناسبت در موقع مرگ کسی را به جانشینی تعیین ننمود.

در اثر تعلیمات سیدکاظم رشتی، مسئله باب امام و نزدیک بودن ظهور امام زمان، درجسم و روح تمام شاگردان او رسوخ کرده بودوهمه درانتظار وقوع چنین حادثه ای بودند. «ملاحسین بشرویه ای» مدت ٤٠ روز در مسجد کوفه معتکف شد و به عبادت پرداخت تا شاید مکاشفه ای دست دهد و به حضور امام یا باب امام دست یابد.

پس از مرگ سیدکاظم، شیخی ها به چند دسته تقسیم شدند. عده ای به گرد کریم خان، پسرابراهیم خان پسرعموی فتحعلیشاه، شاگرد سیدکاظم در کرمان جمع شدند. دسته ای نیزازحاج میرزا شفیع تبریزی، یکی دیگرازشاگردان سیدکاظم، پیروی نمودند. درهمین اوان یکی از شاگردان سیدکاظم،به نام «سیدعلی محمد شیرازی»مدعی شد که «باب» امام زمان است. ملاحسین بشرویه ای و شنزده نفردیگر از شاگردان سیدکاظم رشتی، که مقارن همین احوال به جستجوی امام زمان به شیراز آمده بودند، با سیدعلی محمد بیعت کردند و اولین گروه فرقه «بابی ها» را به نام گروه «حی» تشکیل دادند. در بین عده ای که دراولین مرحله به سیدعلی محمد شیرازی پیوستند، تنها یك نفر درجمع حاضرنبود و تاپایان عمر هم موفق بدیدار سیدعلی محمد نشد. ولی این امر مانع از آن نبود که تا آخرین لحظه حیات ازمبلغان و مدافعین سرسخت بابی باشدوجان خود را نیز در راه این اعتقاد از دست بدهد. این شخص،زنی به نام «فاطمه ملقب به ام سلمه»، دختر ملاصالح برغانی از علمای نام قزوین وصاحب درجه اجتهاد،بود. فاطمه غالباً در مکتب پدر و عموهای خود که از مجتهدین مشهور قزوین بودند، حاضر می شد و شوق و استعداد وافری در فراگیری علوم مذهبی ازخود نشان می داد. محبت به شیخیگری و معتقدات شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی گرایش پیدا کرد. سیدکاظم رشتی در مکاتبات خود با فاطمه، او را لقب «قرة العین»

داد. پس از مرگ سیدکاظم، قرة العین به کربلا رفت تا حوزه درسی او را دایر نماید و در عراق خود را تجلی از فاطمه زهرا،دختر محمد پیغمبر اسلام،می نامید. وقتی آوازه ظهور «باب» امام را در شیراز شنید، توسط ملاحسین بشرویه ای غیابی به پیروان سیدعلی محمد شیرازی پیوست. اندکی بعد، ترک خانه، همسر واطفال گفت و به همراه سایر بابیها به گرد ایران راه افتاد و به تبلیغ آئین جدید پرداخت. موقعی که سیدعلی محمد درماکو در زندان بود، درمکاتبات خود با قرّة العین،او را به لقب طاهره ملقب کرد.

سیدعلی محمد در روزهای نخست خود را باب امام می دانست همین نام بر روی پیروان او باقی ماند. ولی چندی نگذشت که دعوی امام زمانی کرد و خود را مهدی موعود خواند. چون در احادیث مربوط به ظهور امام زمان آمده است که در مراحل ظهور مهدی، درفش های سیاه از جانب خراسان حرکت خواهند کرد و خود امام نیز شامگاهان در مکه ظاهر خواهد شدوسحرگاه شمشیر کشان به قتل کفار خواهد پرداخت، سیدعلی محمد،برای تحقق بخشیدن به این احادیث و اثبات این مطلب که او مهدی موعود است، ملاحسین بشرویه ای را به خراسان فرستاد تا درفش های سیاه را در آن خطه به اهتزاز در آورد و خود نیز عازم مکه شد. از مسافرت سید به مکه و اعمالی که در آن شهر انجام داده است، هیچ مدرک و نوشته ای در دست نیست و شاید هم چنین سفری هیچگاه اتفاق نیفتاده است. آنچه مسلم است،به دستور والی فارس، سیدعلی محمد را از بوشهر به شیراز منتقل و درخانه والی زندانی کردند. جلسه ای از علمای طراز اول شیراز برای رسیدگی به دعاوی سیدعلی محمد تشکیل گردید. چون سید نتوانست در اثبات ادعای خود دلائل قانع کننده و صحیحی ارائه نماید، علما او را تکفیر نمودند و به دستور والی به چوب و فلک بستند و با روی سیاه در کوی و برزن شیراز گردانیدند او را وادار نمودند تا بر سر منبر از کرده خود توبه و اظهار پشیمانی نماید.

ظهور فرقه باب رامایددرحقیقت اثروحاصل اوضاع نگران کننده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مملکت درآن زمان دانست. دول بزرگ استعماری نیز برای بهره برداری هرچه بیشتر از اوضاع آشفته ایران، به این آشوب ها دامن می زدند. مذهب تنها راهی بود که توده مردم با توسل به آن می توانستند اعتراضات و انتقادات خودرا به گوش گردانندگان مملکت و دنیا برسانند.

نمایشاتی که توسط والی وعلمای دینی در شیراز داده شد، شهرت بسیاری برای سیدعلی محمد به بار آورد. عده کثیری به قصد زیارت امام عازم شیراز شدند بهترین موقعیت برای سید علی محمد فراهم آمده بود، تا با استفاده و بهره برداری از ساده لوحی مردم، تحول بزرگی در سراسر مملکت ایجاد کند. مردمی که قریب هزار سال شب و روز چشم به راه ظهور امام بودند و هر روز، درپایان هرنماز، صدبار از خدا درخواست می کردند که در فرستادن امام تعجیل نماید، کسانی که آرزو می کردند زمان ظهور امام زمان را دریابند و در رکاب او شمشیر بزنند و کشته شوند، اکنون به گوش خود می شنیدند که امام زمان در شیراز ظهور نموده است. تنها حادثه کوچکی لازم بود تا این موج عظیم احساسات درونی را به حرکت در آورد و انقلاب بزرگی نظیر انقلاب محمد در عربستان، در ایران ایجاد کند. سیدعلی محمد هم پایه و مرد چنین میدانی نبود. او فاقد تجربه کافی بود. درایت و موقع شناسی و روانکاری عمیق و هوشیارانه، لازم را نداشت تاازچنان موقعیت استثنائی، که ادعایش به وجود آورده بود، به درستی بهره برداری کند. فقدان اطلاعات مذهبی و بی مایگی علمی او، مردم را به تدریج از اطراف او پراکنده کرد. سیدعلی محمد در منزل خود تحت نظر و منزوی شد. معتمدالدوله، والی اصفهان، مخفیانه عده ای سوار برای آوردن سید به اصفهان، به شیراز فرستاد. سواران از بی نظمی شهر که دراثر شیوع وبا ایجاد شده بود، استفاده کردند و بدون برخورد با مانعی سید را به اصفهان بردند. سیدعلی محمد، علیرغم مخالفت های شدید علمای اصفهان، درخانه والی زندگی می کرد. ولی این دوره فراغت دیری نپائید. شش ماه بعدمعتمدالدوله درگذشت. برادر زاده اش جریان امر را به صدراعظم گزارش نمود. میرزاآقاسی هم سیدرا بدواً به ماکو تبعید و سپس اورا در قلعه چهریق نزدیک سرحدات ترکیه زندانی نمود.

تا این تاریخ سه سال از روزی که سیدعلی محمد شیرازی دعوی خود را علنی نموده بود، می گذشت و شهرت او در سراسر ایران پیچیده بود. ملاحسین بشرویه ای و سایر پیروان او به تبلیغ آئین جدید و دعوت مردم به شورش مشغول بودند. با پیوستن ملامحمدعلی قدوس،که ازعلماوصاحبنظران آن دوران بود،و قرّة العین دختر ملاصالح برغانی به جمع پیروان سید، نفوذ و شهرت اودربین مردم افزایش بسیاریافت صدراعظم برای روشن نمودن اذهان مردم ازحقیقت امروعلنی کردن دروغ وبی مایه گی سید، دستور داد درشتی در حضور ولیعهد - ناصرالدین میرزا - و علمای طراز

ون تبریز، سید را محاکمه و به دعاوی او رسیدگی نمایند. چون سید نتوانست در جلسه رسیدگی به سئوالات مجتهدین پاسخ قانع کننده ای بدهد، علما او را تکفیر کردند. سید توبه نامه ای نوشت و پس از چوبکاری مفصل او را به قلعه چهریق بازگرداندند، و تاسال ۱۲۶۶ در همان قلعه زندانی بود.

درطول این مدت بابیان درمازندران به سرکردگی ملاحسین بشرویه ای، در زنجان به سرکردگی ملامحمدعلی،ودرنیریز به سرکردگی میرزایحیی دارابی، اغتشاشاتی برپا نموده و تعداد زیادی از قوای دولتی و شورشیان کشته شدند. ناصرالدین شاه که بعد از فوت محمد شاه به تخت نشسته بود، با مشورت میرزاتقی خان امیر کبیر، به این نتیجه رسیدکه تاسیدزنده است، دامنه این اغتشاشات خاموش نخواهد گردید، و برعکس موجبات بهره برداری دول استعماری و مداخلات بیشتر آنان در امور ایران فراهم خواهد شد. لذا در صدد از بین بردن سیدعلی محمد بر آمد. پس از اخذ فتوی ازمجتهدین تبریز، که به منزله حکم اعدام سید بود، او را در سال ۱۲۶۶ هجری درحالی که بیش از۳۱ سال نداشت،تیرباران کردند.

اولین کتابی که سیدعلیمحمد نوشت تفسیری بر سوره کوثر به عربی بود و مدتی که در زندان چهریق به سر می برد، کتاب دیگری به نام «بیان»، به مخلوطی از فارسی و عربی تدوین کرد. این کتاب به منزله احکام اساسی بابی هاست. چون مطالب و نوشته های این کتاب حاکی از بیسوادی کامل و بی مایه گی نویسنده، حتی درفن املاء و انشای عوام بود، بهائیها کوشش نمودند تا تمام نسخ این کتاب را جمع آوری کرده و ازدسترس غیر بهائی هاکه به معایب آن استناد می کردند، دور نمایند.

بیان شامل ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۱۹ باب است که ۱۱ واحد آن توسط سیدعلی محمد در زندان نوشته شده و هشت واحد دیگر را میرزایحیی نوری یا «صبح ازل» تکمیل نمود. یا به عقیده بابی ها،هشت واحد دیگر،به صبح ازل نازل شد.

عدد ۱۹ از اعداد مبارک بابیان است. کسانی که برای اولین مرتبه به سیدعلی محمد ایمان آوردند و با او بیعت کردند، (یاران حی) هیجده نفر بودند که با خود سید نوزده نفر می شدند. سید کتاب خودرا به ۱۹ واحد و هر واحد به ۱۹ باب، هرسال را به ۱۹ ماه و هرماه را به ۱۹ روز،تقسیم نمود.پنج روز باقیمانده سال (روزهای کبیسه) را «ایام «بهاء»» نام گذاشت.

بابی ها تاریخ جدید را «تاریخ بدیع» می نامند. ایام روزه بابی ها در ۱۹ روز

آخر سال و پس از پنج روز کبیسه شروع می شود به طوری که روز نوروز یا روز اول فروردین، روز عید فطر است و آن را عید رضوان می نامند. مدت این عید ۱۹ روز است که روز اول مخصوص خود سید علی محمد و هریک از روزهای بعد، مخصوص یکی از اصحاب «حی» می باشد. پنج روز کبیسه قبل از شروع ایام روزه، مخصوص عیش و طرب و خوشگذرانی است. در ایام روزه، هر بابی موظف است ۱۹ آیه از کتاب «بیان» را تلاوت نماید و ۱۹ مرتبه بگوید: «الله الله ربی و لاشریک له احداً» هر بابی باید هر ۱۹ سال یکبار، کلیه اساس منزل خود را تجدید نماید.

چون سید علی محمد و جانشین او میرزاحسینعلی از هیچیک زبانهای دیگر اطلاعی نداشتند، دین اسلام را سرمشق آئین خود قرار دادند و کوشش نمودند در هر جهت در همان مسیر حرکت کنند. چون آیات قرآنی به عربی که زبان محمد بود تدوین شده بود، بر همین اصل، سیدعلیمحمدومیرزاحسینعلی نیز کتب «بیان» و «قدس» را به عربی نوشتند. نماز و روزه وحج و سایر احکام قرآن و حتی زیارتنامه های هم نظیر در کتب بابی ها و بهائی ها، به سبک و روش اسلام و به عربی تدوین یافت. «باب» احکام مربوط به ارث، حجاب بانوان، نجاسات، مطهرات، رباخواری، مرجعیت و بسیاری دیگر از احکام اسلام را دگرگون ساخت و احکام جدیدی بر پایه منسوخ بودن آنچه در قرآن منع شده بود، جانشین آنها کرد. گرچه قرآن سرمشق سیدعلیمحمد در نوشتن و تدوین «بیان» بوده، ولی سید درکتاب خود علاوه بر نسخ غالب احکام قرآن، تعلیم و تعلم و تدریس علوم و کتب مذهبی غیر از نوشته های خود را بر مؤمنین حرام کرد. به همین علت، بابی هاقرآن و جمیع کتب دینی و فقهی رامی سوزاندند و به خواندن «بیان» اکتفا می کردند. بعد هامیرزا حسینعلی این ممنوعیت را نسخ کرد و نوشت.

«خداوند شمارا از آنچه در«بیان» نازل شده که بایدهمه کتاب هارا نابود سازید، معاف فرمود و ما اکنون به شما اجازه می دهیم که آن علومی را که به حال شما مفید است بخوانید.»

در «بیان»، «باب»، مبداء ظهور همه چیز است نار و نور همیشه به دور کلام او می گردند، همان طور که محمد افضل بر موسی، و قرآن افضل بر تورات است، «بیان» نیز افضل برقرآن است.

«پس اف برمسلمین ومؤمنین که در انتظار قائم منتظر ازآل محمدند و هنگامی که او رادرخواب ببینند افتخارمی کنندولی او رابه دست خود درکوه (چهریق) زندانی

می گویند .

«بیان» مردم را از روز و ساعتی که سیدعلی محمد دعوی خود را علنی نموده ، به پذیرش آئین جدید دعوت می کند. هرکس از آن تاریخ از اطاعت از اوامر و سرپیچی کند و گفته های او را نپذیرد، محکوم به فسق و عصیان می داند و کسی که با او مخالفت کند، کافر و مهدورالدم می شناسد. هرکس دعوی او را بشنود و به او ایمان نیاورد ، تمام اموالش بر باب و اصحاب وی حلال و مصادره می شود .

بر اساس مفاد «بیان» ، نهایت ملاقات خداوند ملاقات «باب» است و مرگ، کنایه از فنا در لقاء «باب» . تمام موجودات به تکلم «باب» آفریده شده اند و هیچ ملکی مانند «باب» نیست. «باب» مبداء ظهور همه چیز است.

سیدعلی محمد در ابتدای دعوی خود توصیه می کرد که جسد او را پس از موت در یکی از حرمین یعنی مکه و یا مدینه، دفن کند و مردم برای زیارت مقبره او به آن محل بیایند. ولی بعدها از این تصمیم خود منصرف شد و شیراز را به عنوان آرامگاه خود برگزید و گفت: «هرگاه مردمقتدری در امت او پیدا شد، بیت الله الحرام را خراب کند و هرکس استطاعت داشته باشد، خانه محل تولد او، در شیراز را تعمیر و رنگ آمیزی کند و مردم آن خانه را زیارت نمایند ومناسک حج را در آنجا انجام دهند.» واحد ٤ باب ١٦

هرمردی که بر هرجماعتی وارد شود،باید بگوید «الله اکبر» و آن جماعت در پاسخ خواهند گفت «الله اعظم» ، اگر زن بابی وارد شود،باید بگوید «الله ابهی» و جماعت در پاسخ خواهند گفت، «الله اجمل»

سیدعلی محمد ازدواج را تنها منوط به رضایت طرفین کرد و رضایت اولیاء یا وکیل آن ها و هم چنین حضور شهود را معتبر و لازم ندانست. این حکم بعدها توسط میرزا حسینعلی نسخ شد و رضایت و اذن والدین بر شروط ازدواج اضافه گردید. ولی هردو آئین بابی و بهائی، پرداخت کابین را شرط لازم عقد ازدواج می دانند. باب،به زنان اجازه داد تا مانند حوریان بهشتی لباس حریر بپوشند، خود را بیارایند و به صورت حوریان از خانه های خود بیرون آیند و میان مردان وارد شوند و بدون حجاب بر صندلی ها بنشینند. به زنانی که شوهرانشان عقیم هستند، «اقتران با مرد دیگری اجازه داده شد ولی با اذن زوج،تا از ثمره از وجود ایشان ظاهر گردد.» واحد٨ باب ١٥

حرمت تنزیل وربا،خواری نیز،طبق احکام «بیان» ،ازبابی ها برداشته شد

«...دن فرمود خداوند نماز را در تبدیل که معمول است امروزه ... بیشان.»
واحد ۵ باب ۱۸

این حکم بعد ها ضمن بسیاری از احکام «بیان»، توسط بهاء ... ه در کتاب اشراقات تمیذ گردید.

باب، نماز مسلمانان را نیز تغییر داد و نماز دیگری برای بابیان برپاکرد. نماز جمعت را حرام دانست و تنها در مورد نماز میت، نماز جماعت را مجاز کرد. این حکم نیز بعدا توسط میرزاحسینعلی تایید شد.

در آئین باب، مطهرات عبارتند از: آتش، هوا، آب، خاک و «بیان». بدن هرمرد بابی طاهر و مطهر است. تحریم موسیقی و استفاده از ظروف طلا و نقره و نترشیدن موی صورت و بسیاری ازممنوعیت های اسلامی، درآئین «باب» برداشته شد. ولی حکم مربوط به ممنوعیت شرب مسکرات به قوت خود باقی ماند و ممنوعیت استعمال دخانیات و تریاک و مصرف داروهای طبی نیز بر آن اضافه شد.این احکام باب نیز، در صفحات ۱۷ و ۴۵ کتاب «اقدس»،مورد تایید بهاءالله قرار گرفت.

هیچکس مجاز نیست به اعمال و دستورات باب، ودرعیت او به دستورات من ... باب، ایرادی وارد کند و اعمال آن ها را مورد سئوال قرار دهد، بلکه باب و اصحاب باب هستند که می توانند به همه کس ایراد کنند. بابیهاءباید اموات خود رادرتابوت بلورین دفن کنندواگربلورممکن نباشد، ازسنگ صیقلی شده استفاده کنند ودریکی از انگشتان میت، انگشتری که اسم خداروی آن حک شده باشد،قراردهند.

سیدعلی محمد در «بیان» می نویسد: که بیان باید با مرکب قرمز استنساخ و تکثیر گردد. دین او تاسال ۲۰۳۱ هـ (به عدد حروف المستغاث به حساب جمل) باقی خواهد ماند. هرکس در خلال این مدت ادعای نبوت کرد و کتاب و آیات و احکامی رائه نمود، از او نپذیرید، واگر بعد ازاین مدت، «من یظهره الله» ظاهر شود و آیاتی بیاورد، پس معارضه ومخالفت با او روا نیست و به پیروان خود دستور می دهد که با شیشه های بلورین پر ازعطر نزد «من یظهره الله» بروند، سجده کند و بادست خود از شیشه بلورین رابه عنوان ارمغان «باب»، تقدیم کنند. ولی به طوری که بعدا گفته خواهد شد، هنوزمرکب «بیان» کاملاًخشک نشده بود که میرزاحسینعلی به دعوی «من یظهر الهی» برخاست، خود را امام زمان، پیغمبر وهم پایه خدا خواند و دین بهائیت را بر خرابه های بابیگری پایه گذاری کرد. به طوری که امروزه به ندرت سخن

و اثری از بابیگری در اذهان باقی مانده است.

سیدعلی محمد،یک سال قبل از کشته شدنش، جوان هیجده ساله ای از پیروان خود، به نام میرزایحیی نوری را با لقب «ازل» به جانشینی خود برگزید. میرزا یحیی از ترس مأمورین دولتی مخفی می زیست و هیچگاه در بین مردم ظاهر نمی شد. برادرش، میرزا حسینعلی ملقب به «بهاء»، که دو سال از او بزرگتر بود، به عنوان پیشکار او به تمشیت امور بابیان می پرداخت. پس از کشته شدن سیدعلی محمد شیرازی، بابی هادرصدد انتقام و قتل امام جمعه، امیر کبیر و ناصرالدین شاه برآمدند. دولت توانست شورش بابیان را درمازندران، زنجان و نیریز فرو نشاند. در سوء قصدی که به جان شاه شد، تیری که به شاه اصابت کرد،کاری نبود و او زنده ماند، ولی همین امرحکومت را بر انگیخت تا به سختی از بابیان انتقام گیرد و دست بکشتار آنان بزند. تعداد زیادی از پیروان سیدعلی محمدازجمله قرة العین کشته شدند. میرزا حسینعلی به زندان افتاد. میرزایحیی با لباس مبدل درویشان باعده ای ازبابیان مخفیانه از ایران گریختند و به بغداد که تحت تسلط ترکان عثمانی بود،رفتند. سفیر روس در ایران میرزاحسینعلی را تحت حمایت دولت روس قرار داد و از محاکمه و قتل وجلوگیری کردوبه همراه نماینده ای ازسفارت به بغداد نزد برادرش میرزایحیی فرستاد. در بغداد بین دو برادر،بر سر تفسیر گفته های باب و ظهور «من یظهره الله»،اختلاف افتاد. میرزا حسینعلی به سلیمانیه رفت و به جمع درویشان خانقاهی پیوست. پس از مدتی میرزایحیی نامه ای برای دلجوئی برادر نوشت و از او خواست به بغداد بر گردد. میرزاحسینعلی به بغداد بازگشت، ولی رنجش درونی هم چنان بین دوبرادر باقی بود.

چون بین بابیان و شیعیان مقیم عراق اختلافات شدیدی بروز نموده بود،دولت عثمانی از نظر امنیت منطقه، مصلحت چنان دید که بابیان را به اسلامبول کوچ دهد، سپس آنان را از اسلامبول به ادرنه شهر سرحدی ترکیه و یونان منتقل نمود. در این شهر رنجش دیرین دو برادر به دشمنی مبدل شد. میرزاحسینعلی،رسماً خود را «من یظهره الله»، که در کتاب «بیان» وعده، ظهوراودرسال ۲۰۳۱ داده شده بود، نامید و عده ای از بابیان را به سوی خود جلب نمود. با بابیانی که در ایران مانده بودند باب مکاتبه را باز کرد و به همه گفت که :

«آن کس که می بایست پدیدآید، منم. خود «باب»،یک مژده رسانی برای ظهور من بود و این که چندسالی ازل جانشین «باب» و پیشوای بابی ها نشان داده شد به این

جهت بود که افکار مردم به آن سوی معطوف گردد و من از گزند و آسیب احتمالی به دور باشم.»

در کتاب الواح،خطاب به عندلیب (یکی از پیروانش) می نویسد:

«ای عندلیب، کسی که پیش از من بود او را بزرگ کرد و او را به عنایت و رحمت من، که برتمام اشیاء پیشی دارد، و نور من، که عالم وجود را نورانی ساخته است، بشارت داده است.»

میرزایحیی نوری و عده ای از سران بابی ها،دعوی میرزا حسینعلی را باطل خواندند و دو برادر به متهم نمودن یکدیگر دست زدند. دامنه این اختلافات به درگیری بین پیروان هریک از دو برادر منجر شد. به ناچار،دولت عثمانی مداخله نمود و برحسب رأی دادگاه مقرر شد هریک از دو برادر با پیروان خود به گوشه ای دور از یکدیگر فرستاده شوند و در سربازخانه (قلعه بند) بمانند. میرزایحیی صبح ازل و پیروانش را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بهاء و اتباع او را به «عکا» در فلسطین اعزام نمودند. بدین ترتیب پیروان میرزا یحیی،که همان بابیان اصیل بودند،نام «ازلی» و معتقدین به میرزاحسینعلی،نام «بهائی» به خود گرفتند.

در عکا، میرزا حسینعلی خود را مسلمانی معتقد نشان می داد. در نماز جماعت،اقتدا به پیشنماز سنی محل می نمود و کلیه فرائض اسلامی را کاملا رعایت می کرد. ولی در برابر پیروان خود گاهی ازدرجه «من یظهره الله» نیز فراتر می رفت و به خود مقام الوهیت تفویض می کرد. در آغاز کتاب «اقدس»،که به منزله کتاب احکام بهائیان است، میرزاحسینعلی می نویسد:

«نخست چیزی که خداوند به بندگان خود واجب کرد، شناختن من است که از سوی وی وحی آورده ام و در آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدا بوده ام.»

«اگر ما در این جا به زبان ملکوت سخن بگوئیم، هرآینه می گوئیم، خدا این مکتب را پیش از خلقت آسمان ها و زمین آفریده است. و ما پیش از متصل شدن «ك» به رکن «ن» در آن داخل شدیم.» (۱)

---

۱ – اندیشه میرزاحسینعلی در این مورد اقتباسی از اعتقاد مسلمان ها براین اصل است که قرآن قدیم است، از ازل وجود داشته و آیات آن به تدریج توسط جبرئیل بر محمدبن عبدالله نازل شده است. در این جا، خود میرزاحسینعلی هم قدیم است.

در یکی از نامه های خود به ازلیان می نویسد:

«به تحقیق که خداوند مرا مبعوث فرمود و با آیات و بینات به سوی شما فرستاد. من آنچه در کتب و صحف خداوند پیش از شما آمده است و آنچه را که در «بیان» نازل گشته، قبول دارم. پروردگاه عزیز منان شما برای من گواه است. ای اهل «بیان»، قسم به خداوند، این همان اعظمی (منظورو اشاره به خود اوست) است که هر عظیم و اعظمی در پیشگاه او به سجده افتاده. اسم اعظم برتری پیدا مکرده است، مگر به عمت تعظیم دربرابر اودرهنگام ظهورات سلطنش، و فهوم عالب نگشته مگر برای ما در ساحتش.»

در نامه ای که برای کشیش قسطنطنیه فرستاده خودرا مسیح موعود می داند و می نویسد:

«بگو ای قوم، به تحقیق که روح دفعه دیگر آمدتا آنچه را که پیش از این گفته بود، تمام کند. ماگواهی می دهیم،که وقتی او به این عالم آمدبرجمیع ممکنات تجلی کرد، چشم هرکوری روشن شد و هرمسی از نزد آن مقتدر قدیر پاکیزه شد. پس بدین، آن کسی که به آسمان بالا رفت، به حق فرود آمد و به واسطه او نسیم های فضل برعالم عبور کرد و عالم به واسطه رجوع وظهور اومعطر گردید. پروردگار تو بر آنچه می گویم گواه است.»

به «فرانسوا ژوزف» امپراتور اتریش و مجارستان نوشت:

«ای پادشاه اتریش، مطلع نور احدیت درعکاست گذشتی و ازاو سئوال نکردی. حزن ها مارا فرا گرفت زیرا تو را دیدیم که برای اسم ما دور می زنی و ما را پیش روی خود نمی شناسی. چشم باز کن،تا این منظر کریم راببینی و کسی را که شب ها و روزها می خوانی، بشناسی و نور تابان را از این افق فروزان ببینی.»

درنامه دیگر خطاب به پادشاهان می نویسد:

«ای گروه پادشاهان،به تحقیق ناموس اکبر در منظر انور نازل شد. شما بنگرید، مالك به بهترین هیئت ظاهر شد و شما را به نفس مهیمن قیوم خود می خواند.»

میرزاحسینعلی نیز مانندسیدعلی محمد شیرازی،تصور می کرد که وحی خداوند تنها به زبان عربی نازل می گردد و با همین تصور،کتب خودرا به عربی می نوشت و با تقلید از آیات قرآنی. جملاتی همانند جملاتی که در پایان آیات قرآن دیده

می شود، از قبیل:

لو انتم تعلمون، انه لهو الغفورالکریم.

دراخر عبارات خود ذکر می کردوحتی عازودعا و زیارت نامه های خود رنیز به عربی می نوشت و وقتی عبارات ناصحیح و غلط او مورد اعتراض قرار می گرفت،می گفت:

« بن نوشته های مرا نباید با قواعد صرف و نحو بسنجید، بلکه باید قواعد صرف و نحو را با این نوشته ها بسنجید.»

ویا به عبارت روشن تر باید قواعد صرف و نحو زبان عرب را،بر اساس اغلاط انشائی او،تغییر داد.

به طوری که گفته شد مهم ترین نوشته «بهاء» که به منزله کتاب احکام بهائیان ست، «اقدس»نام دارد. در این کتاب، قسمتی از احکامی که در «بیان» آمده بوده لغو و مقررات جدیدی جانشین آن ها می گردد. در مورد تغییر احکام «بیان» می گوید:

«ما همه را خبر دادیم که آنچه در «بیان» نازل شده است با یک کلمه که از جانب توست، معادل نیست. به درستی که تو به هرچه که بخواهی توانائی. بندگان خود را از فیوضات دریای رحمت منع مکن. به درستی که تو صاحب فضلی.»

البته، در نظر میرزا حسینعلی نوری،دارای همان صفات دیکتاتوری است که در قرآن آمده. او، «مظهر یفعل مایشاء ویحکم مایرید است. درمورد آزادی بیان و عقیده می گوید:

«ما پاره ای از مردم را می بینیم که آزادی می خواهند وبدان افتخار می کنند. آنان در نادانی آشکارند. آزادی به فتنه ای منتهی می شود که آتش آن خاموش شدنی نیست. مطالع و مظاهر آزادی، حیوان است. برای انسان شایسته است که تحت قوانینی باشد. آزادی در پیروی از اوامر من است. اگر مردم به آنچه را که ما از آسمان وحی برای آن ها نازل کرده ایم پیروی کنند، هرآینه خودشان را درآزادی محض خواهند یافت.»

با ان که بهاء در نوشته های خود ممنوعیت مطالعه کتب مذهبی و فقهی مسیحی را بر می دارد و به بهائیان اجازه می دهد که آن علومی را که به حال انان مفید است بخوانند، ولی اضافه می نماید:

«کسی که آیه ای از آیات مرا بخواند برای او بهتر است تا آن که کتاب «اولین و آخرین (قرآن) را بخواند.»

در «اقدس» نماز بهائیان به ۹ رکعت در شبانه روز، صبحگاهان و شامگاه تقلیل داده شد که به سوی قبله خود، عکا ادا نماید. نماز و روزه از اول بلوغ بر هر بهائی واجب است و اگر در محلی آب برای وضو وجود نداشته باشد. کافی است که شخص بهائی پنج مرتبه بگوید «بسم الله الاطهر» آنگاه به نماز بایستند. نماز آیات و نماز جماعت در کیش بهائی، همانند آئین بابی، از عهده مؤمنین برداشته شده است. قمار و استعمال افیون بربهائیان حرام است. خداوند هر مردی را که استطاعت داشته باشد، به حج خانه خدا (محل دفن بهاء) امر فرموده است.

به عقیده میرزاحسینعلی، انسان از آب آفریده شده و به خاک باز می گردد و تمام اشیاء در اول رضوان در دریای طهارت فرو رفته اند و پاک می باشند و نجاستی در دنیا وجودندارد. او بندگان را به نظافت و شستن آنچه از غبار و چرک های خشکیده و تغییر یافته است، حکم کرده و می گوید:کسی که در لباس او چرکی دیده شود،دعای او بالا نمی رود. در مورد ازدواج می گوید:

به تحقیق نکاح بر شما واجب شد.برحذر باشید که از دو زن تجاوز نکنید کسی که به یک تن کنیز قناعت کند،خودش و او را راحت کرده است.»

نکته جالبی که در اقدس دیده می شود و در قرآن ذکری از آن به میان نیامده، نهی بهائیان از خرید و فروش کنیزان و غلامان است ولی البته نباید این مطلب را حمل بر ذکاوت و کاردانی میرزاحسینعلی کرد. بلکه این ممنوعیت، در اثر وجود قوانین بین المللی و حفظ و مراقبتی بود که نیروی قدرتمند دریائی انگلیس در اجرای آن مصر می داشت و مرتکبین را به سختی مجازات می کرد.

درسال ۱۳۱۲ هجری، نوری که عالم وجود را نورانی کرده بود، برای همیشه خاموش شد.میرزا حسینعلی نوری، جانشین خدا بر روی زمین، از دار دنیا رفت. قبل از فوت خود به علمای امتش نوشته بود:

« ای اهل انشاء، هرگاه کبوتر پرواز کند و به سوی اقصای اعلی توجه کند، شما درچیزی که در کتاب نشناخته اید، به شاخه منشعب از این اصل رجوع کنید »

علمای امت نیز برحسب وصیت میرزاحسینعلی نوری، به گرد پسر او «عبدالبهاء» جمع شدند و او را به زعامت برگزیدند. بهائیها میرزاحسینعلی بهاء را

«جمال اقدس ابهی» و«جل ذکره الاعلی» و پسرش را عبدالبهاء «غصن الله الاعظم» می نامند.

عبدالبهاء مدت سی سال رهبری بهائیان را به عهده داشت؛ دولت انگلیس، در قبال خدمات ارزنده ای که به دولت پادشاهی و امپراطوری انگلیس نمود، او را به لقب عالی جناب (سر Sir)(۱) مفتخر کرد. عبدالبهاء در سال ۱۳۴۰هجری وفات یافت و نواده دختری او به نام «شوقی افندی» به جانشینی او انتخاب شد. شوقی افندی کوشش بسیار در توسعه و استحکام بهائیت از خود بروز داد. چون فرزندی نداشت، برای تمشیت امور بهائیان تشکیلاتی به نام «بیت العدل» ایجاد کرد و با همکاری دوست امریکائی خود، «چارلز میسون ریمی» (Charles Mason Rimi)، نقشه وسیعی برای تقویت و انتشار دین بهاء طرح نمود. شوقی افندی در سفری که به همراه همسر کانادائی خود، «روحیه ماکسول»، به لندن کرد، در آن شهر وفات یافت. چارلز میسون ریمی، که ریاست بیت العدل را به عهده داشت، به ادعای جانشینی شوقی افندی ورهبری بهائیان جهان برخاست وخود را «شبان» بهائیها نامید. این امر مورد اعتراض «روحیه ماکسول» و عده ای از علمای امت بهائی قرار گرفت و گفتند ریمی امریکائی است و فارسی و عربی نمی داند تا قادر به تفسیر الواح عربی و فارسی باشد.

اخیرا شخص دیگری به نام جمشید معانی از اهالی اندونزی خود را «سماء الله» ورهبر بهائیان جهان می داند و ادعا می کند که در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ میلادی، به معراج رفته است.

فعلا امور روحانی و مذهبی بهائی ها در دست انجمن های محلی است که به صورت «محفل روحانی» در هر شهری تشکیل و اداره می شود. در جامعه بهائی، کشیش و آخوند مخصوص وجود ندارد و هر یک از پیروان بهاء مکلف به تبلیغ کیش بهائی می باشند.

بهائی هادرخارج از ایران، علاوه برعکا که مقدس ترین پرستشگاه بهائیان درآنجاست، دارای دومعبدبزرگ به نام «حضیرة القدس» می باشند. یکی درعشق آباد، واقع درترکمنستان شوروی سابق، که فعلا به موزه آن شهر تبدیل شده ودیگری در ساحل دریاچه میشیگان نزدیک شهرشیکاگودرآمریکا.

۱- فقط اتباع انگلیسی مجاز به قبول واستفاده ازلقب (Sir) می باشند

درسوائی که به تحریک یکی از آخوندهای شیعه در سال ۱۳۳۵ در تهران برپ شد، محفل بهائی ها در تهران ویران گردید و اکنون به صورت عمارت متروکه ی در مرکز شهر باقی است.

فرقه احمدیه

علاوه بر بهائیت در ایران، فرقه دیگری در هندوستان در اواخر قرن نوزدهم میلادی توسط شخصی به نام غلام احمد قادیانی، متوفی به سال ۱۹۰۸ میلادی،به وجود آمد. غلام احمد مدعی بود که او نه تنها مهدی موعود شیعیان است، بلکه تجسمی از ویشنو خدای هندوها، مسیح موعود عیسوی ها، سوشیانت زرتشتیان، مائی تریه (Maitereya) یا بودای هندو ها همه با هم است. ولی با تمام عناوینی که غلام احمد برای خود قائل بود، هیچگاه رابطه خود را بااسلام قطع نکرد و ادعای پیغمبری هم ننمود. بلکه او خود را از پیروان محمدبن عبدالله می دانست و عقیده داشت که جنگ مقدس نباید با زور و اسلحه انجام گیرد. بلکه باید از طریق استدلال و بحث صورت پذیرد. به همین مناسبت،اصل جهاد با اسلحه را که از اصول ثابت و مورد قبول تمام فرق اسلامی است، از آئین خود حذف کرد و طرفداران او نیز با تمام کوششی که در تبلیغ فرقه احمدیه می نمایند، مردمان صلح جوئی هستند.

این نهضت در شمال غربی هندوستان به وجود آمد و ریشه گرفت. فرقه ای از آن در قادیان و فرقه دیگر درلاهور به تبلیغ پرداختند و بیش از هرفرقه دیگر اسلامی داعیه تبلیغ دارند و عده زیادی را به اقصی نقاط جهان برای تبلیغ اعزام نموده اند. مرکز تبلیغاتی عمده، آنان در شهر واشنگتن. دی. سی است. در آن جا مسجدی با چاپخانه و دستگاه های انتشاراتی بزرگی برپا نموده اند.

بخش ششم:

پایان ونتیجه گیری

«آنچه من از خدا می توانم تصور کنم، همین عدم یقین به وجود یک نیروی عاقله بالاتر از خیال و وهم است که در دنیای بیرون از فهم بشر مشهود است.»

البرت اینشتین

انسان فطرتا حیوانی است تئوری ساز که بعد از هر رویدادی، تئوری خاصی برای توجیه آن حادثه ابداع می کند تا بر واقعیات منطبق نماید. بشر اولیه برای توجیه حوادث طبیعی و مخاطراتی که هر آن حیات اورا تهدید می کرد، در مغز ناپخته خود، وجود قدرت های مرموزی را پایه ریزی کرد و برای توجیه پدیده های طبیعی، به مدد قوه تخیل خود به اسطوره سازی پرداخت و افسانه ها به وجود آورد. برای حفاظت خود در برابرخطرات هم، دست توسل به جانب حامیان و نگهبانانی که تنها و فقط درمخیله و تصور او وجودخارجی داشتند، دراز نمود. بدین ترتیب تئوری وجود خدایان و سپس قدرمطلق را بنیان نهاد و باور کرد که با اجرای مناسک عبادی و پرستش این قوای مرموز، آنان نیز در دفع بلا و حل مشکلات، به او کمک خواهند کرد. اگر به هر یک از ادیان و مذاهب زنده که مورد قبول مردم جهان، حتی دانشمندان و روشنفکران است، به دقت نظر کنیم، می بینیم که معتقدین به این ادیان برای توجیه باورهای خود به اسطوره ها متوسل می گردند و اسطوره خمیرمایه اعتقاد آن هارا تشکیل می دهد.

در هیچیک از تئوری های دینی و مذهبی بشر اولیه، که پایه و اساس باورهای امروزی مارا تشکیل می دهد، انگیزه عقلانی و استدلال منطقی وجود نداشته، بلکه زعوامل اقتصادی وتنازع بقاسرچشمه می گرفته است. درسرتاسر قرون واعصاری که از عمر بشر می گذرد، عامل اقتصادی بر تمام افکار و اعمال بشر حاکم بوده است. شکم یکدیگر را می دریدند، گلوی برادران خود را می فشردند، تا وسائل تولید و نیروهای

اقتصادی انان را تصرف کنند. برای حفظ و نگهبانی این عوامل اقتصادی در برابر حوادث اسمانی، تئوری وجود خدایان را ابداع نمودند. ولی ماهیت قضیه، حتی با آفرینش تئوری خدایان نادیده و علیرغم رنگ امیزی های ظاهری معمول، هیچوقت تغییر نکرده است. عبارات ریبا و دلپسند، تبلیغات و تلقینات فراوان گوناگون که توسط مبلغین و متولیان ادیان و مذاهب مختلف به کار می رود، تنها لعابی ست که به دور هسته ی مرکزی - اقتصاد و روابط اقتصادی - پیچیده شده است،تا حقیقت مطلب را در نظر افراد کم سواد، ساده لوح و زود باور اجتماع، که بیشترین سنگینی بار تئوری وجود خدایان را تحمل می کنند، پوشیده بدارند،تسلط و حاکمیتی را که در ریشه های اقتصادی سرچشمه گرفته و در پوشش دین تا اعماق روح و درون طبقه پائین اجتماع تزریق شده است، برای همیشه نگه دارند.

تحقیق مختصری ماهیت اصلی قضیه را فاش می سازد و به خوبی نشان می دهد که در طول تاریخ، به موازات تحولی که در اثر اکتشافات علمی در وسائل تولید و مفهوم اقتصاد پدید می آمده، تئوری وجود خدایان نیز تغییر جهت می داده. کما اینکه خدایانی که بشر در اواخر دوره حجر جدیدوعصر شبانی می پرستیده،با خدایان ادوار بعدی متفاوت بودند.

در دوران اقوام ابتدائی که هنوز قوانین مدون وضوابطی برای تشکیل خانواده و روابط افراد با یکدیگر وجودنداشت، بشر موضوع مذهب را پیش کشید و نظامات بدوی قبیله ای را در قالب دین ریخت.این نظامات به تدریج بصورت قوانین مقدس آسمانی درآمدند و غیرقابل تغییر شدند. قصص و روایات قبیله ای با شاخ و برگ فراوان، به صورت داستان های حیرت انگیز برای اثبات وجود خدایان و میزان قدرت قوای غیبی، ساخته شد و در باورها و برداشت های دینی وارد شدند. مردم این اسطوره هارا به عنوان پله واقعیت مطلق و نشانه ای ازقدرت متعال پذیرفتند، مقدسش داشتند و خصوصیات و صفات فوق بشری به آن ها بخشیدند. گذشت زمان، این اسطوره ها را باخرافات درهم آمیخت. چون عامه مردم اسطوره هارا به عنوان حقایق آسمانی پذیرفته بودند، خرافات نیز صورت تعالیم مقدس خدائی به خود گرفتند.

پیدایش تئوری وجود خدایان در مغز بشر، به نوبه خود، باعث بوجودآمدن افرادی در قبایل مختلف شد که مدعی ارتباط دائم با قدرت مرموز متعال بودند. زودباوری و ساده لوحی عوام، موجب گسترش این اعتقادات مذهبی و تقویت مدعیان

ارتباط با خدایان شد. در اثر تلقین و عادت و وراثت، اعتقاد به وجود قدرت های متعدد در وجود بشر ریشه گرفت و تثبیت شد. خدایان به وسیله کسانی که خود را به عنوان رابط بین خدا و بشر معرفی می کردند، شکل و صورت گرفتند و صفات مرموز الهی به آنان نسبت داده شد. ساحران و کاهنان و مدعیان ارتباط با خدایان، برای جلب توجه مردم و بزرگ جلوه دادن عظمت کاری که انجام می دادند، اوراد و ادعیه مناسب حال و زمان تنظیم کردند و محل های ویژه ای را برای خواندن اوراد و اجرای مناسک عبادی و سوزاندن ادویه اختصاص دادند. بدین ترتیب، پایه های معابد بزرگتری از قبیل اورشلیم، مکه، پارس، امریتسار و غیره را پی ریزی کردند. در مواردی که علیرغم اوراد و ادعیه بسیار، توجه قوای غیبی جلب نمی شد و حاجت دردمندان برآورده نمی گردید، به تقدیم قربانی های حیوانی و حتی انسانی به پیشگاه قدرت های ماورء الطبیعه،مبادرت می کردند.

بدین ترتیب، دین،ازمجموعه ای ازسئوالات گوناگونی که بشر در باره چگونگی و غرض از آفرینش جهان هستی و پدیده های طبیعی طرح نموده بود و پاسخ هائی که متناسب با قوه درک خود برای آن ها یافته بود، بوجود آمد. چون در طرح سئوالات، طرز تفکر بشر مبنا و ملاک قضاوت ها قرار گرفته بود، لاجرم،پاسخ ها نیز با منطقی که مورد قبول مغز بشر بود، مطابقت پیدا می کرد و از محدوده قابلیت فکری بشر خارج نبود. به همین دلیل،اعمالی را که بشر در اسطوره های دینی به خدا نسبت می دهد، در حقیقت اعمالی هستند که اگر خود او خدا بود این چنین اعمالی را انجام می داد. (۱)خدایان زائیده ومخلوق کارگاه خداسازی بشر، دارای همان صفات و کمبود هائی هستند که در وجود من و شماست. آن ها نیز چون من و شما خشم می گیرند، ،انتقام می کشند، مکر می کنند، تهدیدمی نمایندووعده های غیرعملی میدهندو ،وما انتظارداریم دربرابر شان تعظیم وآنان راپرستش کنیم تاحس خودخواهی آنان ،رضا

---

۱ - گزنوفانس (xenophanes) فیلسوف قرن ششم قبل از میلاد یونانی می نویسد ،اگر اسب و گوسفند هم می خواستند برای خود خدائی فرض کنند، آن را به شکل خود می پنداشتند .

گردد. این روش انسان - خدائی که از ابتدای پیدایش تئوری وجود خدایان و اعتقدات دینی و مذهبی بوجود آمده، هنوز نیز درغالب نزدیک به تمام باورهای دینی بشر امروزی وجود دارد. در کتب آسمانی ادیان یهود و اسلام خداوند جبار، قهار، غیور،حسود، انتقام گیرنده و جنگجو است و همیشه از قدرت معجز اسای خود سخن می گوید تا پیروانش فرامین او را با ترس و لرز و بدون چون و چرا اجرا کنند. رهبران، پیشوایان و مبلغین مذهبی،که منافع اقتصادی و حیات دنیائی شان وابسته به سکون عقاید دینی و حفظ باورهای خرافی دیرین مردم است، در کتب و یا در گفتارهای تبلیغاتی خود بر روی منابر ودربلندگوها، آن چنان به وکالت ازطرف خدا صحبت می کنند، خواسته ها و صفات ذاتی اورابیان می دارند، ازعدالت، مکارم، معجزات او ووظایف بشر در برابر خداوند و بهشت و دوزخش دادسخن می دهند،که گوئی درشب قبل،در مجلس انسی در حضورخدا،خلوتی داشته اند.

مسلم است که چنین موجودی خدا نیست. بلکه بُتی است که برای تأمین منافع اقتصادی متولیان دین،و فریب و تحمیق اکثریت عوام هرملت، در کارگاه خداسازی بشر ساخته شده است.

هیچیک از افراد بشر در انتخاب دین و مذهبی که از آن پیروی می کند، اختیاری از خود نداشته است. اگر من یا شما خواننده عزیز، مسلمان، مسیحی ، یهودی و یا بودائی و... هستیم، این ادیان را به میل خود انتخاب نکرده ایم. دین ما جزئی از میراثی است که از والدین و اجداد ما به ما رسیده است. من و شما قبل از آن که مسلمان، مسیحی و یا یهودی باشیم، « بُت » پرستیم. اگر ما در خانواده دیگری به دنیا آمده بودیم و یا پدر و مادرمان از دین دیگری پیروی می کردند، من و شما نیز امروزه در برابر خدای دیگری غیر از خدای کنونی خود، سجده می کردیم و صفات عالی و برگزیده او را برمی شمردیم.

دومین عاملی که در پرورش عقاید دینی ما تأثیر داشته، جامعه و تلقینی است که آن جامعه در طول عمر ما، در ضمیر باطن ما معمول داشته است. جامعه قبل از تولد ما وجود داشته و بعد از مرگ ما نیز به حیات خود ادامه خواهد داد. جامعه زبان خودرا به ما می آموزد و افکار خود را،به عنوان راهی که ما باید در طول زندگی خود طی کنیم، به ما تلقین می نماید. ذهن و ضمیر انسان، به ویژه به هنگام طفولیت، آمادگی فراوانی برای قبول مطالب تلقینی دارد. تکرار قالب های مذهبی در طول

زمان، به صورت عادات ثانوی در ضمیر ناخودآگاه شخص جایگزین و به طوری تثبیت می گردد که هیچگونه منطق و استدلال عقلانی قادر به جا به جا کردن آن نمی‌شود. هدبود توده های مردم با توارث و عادت، دین خود را پیدا می کنند، نه با عقل و منطق و تحقیق. به همین دلیل است که در آستانه قرن بیست و یکم میلادی درجو مع مختلف بشری، و حتی در بین دانشمندان، به معتقدات و باورهائی برمی خوریم که عامل وراثت، پس از گذشت قرن ها از دوران جاهلیت، آنهارا کماکان درعصر بشر امروزی زنده نگهداشته است. بشر اولیه‌وقوع تمام حوادث و اتفاقات را در جهان، وابسته به اراده خدایان می دانست وقدرت های مافوق الطبیعه و نیروهای اسرار آمیز را عامل بوجود آمدن آن ها تصور می کرد. اگر شهری در اثر زلزله ویران می شد، تگرگ درشتی از آسمان می بارید و یا طوفان سختی شهر ساحلی را درهم می کوبید، همه را نشانه و آیتی ازمعجزات وخشم خدایان برای تنبیه گنه کاران می پنداشت، و این درست نحوه تفکری است که دربین پیروان غالب ادیان و مذاهب زنده امروزی مشاهده می شود. گذشت قرون و پیشرفت های علمی و تحولات فکری و مغزی بشر، نتوانسته است تغییر مهمی در این طرز تفکر به وجود بیاورد، اینان غافل از آنند که ما در دنیای علت و معلول زندگی می کنیم، نه در دنیای معجزات و خرافات.

اکثر کسانی که باورهای دینی را از پدران خود به ارث برده اند و گرفتاری های روزانه، وتأمین معاش فرصت مطالعه و تفحص را به آن ها نداده است، حاضر بشنیدن حرف منطقی و مستدلی که بطلان باورهای موروثی را به ثبوت برساند، نیستند. در مسائل دینی وتعصبات مذهبی، حتی دانشمندان نیز قوه استدلال خود را از دست می دهند.

تمام ادیان در بدو پیدایش، سعادت و تعالی، آرامش جسم و جان، وصول به سر حد کمال انسانی، آسایش دنیوی و اخروی را سرلوحه مرامنامه خود قرار داده اند. ولی عملا می بینیم که هیچیک از فرق مختلف دینی،در هیچ دوره ای از تاریخ، نه تنها گرهی از مشکلات بیشمار بشر را باز نکرده است، بلکه با تعمیق بیشتر مردم و تحمیل عقاید خرافی و موهومات، موجبات گمراهی و بدبختی و ناراحتی بیشتربشررا فراهم آورده وبا ایجاد دلخوشی به کلمات خیال انگیز و امیدهای واهی در دل انسان ها، مخصوص در درون طبقه فقیر و ساده لوح اجتماع، آنان را از هر گونه اتکاء به نفس و کوشش و فعالیت در راه بهبود زندگی اقتصادی خود بازداشته است. اگر شخص خود را

مسئول و پاسخگوی اعمال خود نماند، دیگر خداوند را در نتایج بد آن اعمال شریف و مقصر به حساب نخواهد آورد و در ترمیم خرابی ها و رفع نقائص زندگی شخص خواهد کوشید. در طول تاریخ، نه آتش جهنم و نه وعده های بهشتی، هیچیک نتوانسته است بشر را از اعمال جنایت آمیز باز دارد و در برابر صفات بد او سدی ایجاد کند. برعکس اگر نظری به جنگهای مذهبی بیندازیم و افرادی را که به نام دین کشته شده اند، فجایعی را که به تحریک پیشوایان و متولیان مذاهب مختلف، به دست مردم عامی و سرسپردگان و متعصبین مذهبی به وقوع پیوسته است، شمارش کنیم، و جنایاتی را که به نام خدا اتفاق افتاده به حساب آوریم، آن وقت تا حدودی به عمق مطلب، میزان حماقت بشر، و بلائی که خدایان ساخته ی دست بشر و مبلغین ادیان و مذاهب مختلف بر سر اولادان آدم آورده اند، پی خواهیم برد.

اعتقادات مذهبی که از پدر به پسر منتقل و در اثر تکرار و تلقین در ضمیر باطن و به صورت تعصب نقش بسته است، همیشه به عنوان وسیله ای برای اجرای مقاصد اجتماعی و اقتصادی پیشوایان و مبلغین مذهبی به کار گرفته شده است. بسیاری از کسانی که در اختلافات عقیدتی و دینی و برادر کشی های مذهبی شرکت می کنند، در حال عادی مردمان نیک نفس و معقولی هستند. آنچه این مردمان ساده لوح را به حیوانات درنده و آدمیان خونخوار تبدیل می کند، تحریک و تلقین پیشوایان مذهبی و به اصطلاح روحانیونی است که با استفاده از نقاط ضعف مردم و تعصبات مذهبی، آنان را به راهی که منافع اقتصادی و اجتماعی خودشان اقتضا می کند، سوق می دهند. قلم و زبان بزرگترین متفکرین و نویسندگان را برای انجام منظور خود به خدمت می گیرند تا در تحکیم مبانی مذهبی در مغزهای نپخته و علیل مردم بیسواد و عامی بکوشند و اسطوره ها را صورت حقیقت بخشند. آن ها را به مردم تزریق نمایند تا بر اطاعت و انقیاد درونی و قلبی آنان بیافزایند. برای نشان دادن عظمت کاری که انجام می دهند و تحمیق هرچه بیشتر مردم، دانشگاه های علوم دینی و الهیات برای تعمیم اسطوره ها و افسانه ها تأسیس می کنند و القاب پرطمطراق دهان پرکن مختلف به خود می بندند، تا هرگونه تردیدی را در صحت این افسانه های مذهبی از ذهن توده مردم محو کنند.

تا زمانی که مردم به حقیقت ادیان و مذاهب و باورهای افسانه ای خود پی نبرده و در نیافته اند که دین و مذهب و پیشوایان مذهبی، موجودیت و حیات خود را

مدیون اطاعت کورکورانه توام با حماقت و تعصب پیروان خود هستند. و تا روزی که مردم در صدد آزاد کردن خود از زیر بار استثمار دینی برنیامده اند، تحریکات و تبلیغات مذهبی به منظور بهره برداری های اقتصادی، به قوت و شدت خود باقی و طفیلی های اجتماعی،مقام والای کنونی خودرادارا خواهندبود

تمام پیروان ادیان و مذاهب مختلف جهان، حتی قبائل سیاه پوست که در جنگل های افریقا هنوز به حالت قبیله ای و انزوا به سر میبرند، عقاید مذهبی خود را وحی الهی می پندارند. مسلمانان، بنا برآیات قرآنی، عقیده دارند که هر دینی جز اسلام، در پیشگاه الهی مردود است و در دنیای دیگر خسران نصیب پیروان آن ادیان خواهد شد. یهودی ها و عیسوی ها نیز در باره دین خود عقاید مشابهی ابراز می کنند. یهودیهاءقوم یهود را قوم برگزیده، خدا می دانندوحاضر نیستند هیچ فردغیریهودی را در این منزلت عظمی شریک و سهیم کنند. مسیحی ها، تنها به عیسی، پسر خدا، معتقدند و می گویند: اوست که در روز جزادرباره امت ها قضاوت خواهدکرد هندوها و پیروان سایرادیان تصورمی کنندتنها آنچه باور آن هاست، حق و حقیقت است و دیگران را گمراه می دانند پیروان هریک از ادیان، در محدوده تصورات خود، به خدائی ممتاز و متمایز از خدایان سایر ادیان معتقدند وگروه خود را از این نظر برگزیده می پندارندوتوجهی به قضاوت های مشابه پیروان سایر مذاهب درباره معتقدات دینی خود ندارند. ولی در حقیقت امرهیچیک از این موجودات خدا نیست، بلکه بتهائی هستند که با صفات آدمی و اسامی گوناگون، در روح مردم تلقین و جایگزین شده اند.

پیروان ادیان ابراهیمی و فرق منشعب از این ادیان، خدای نادیده رامی پرستند. گرچه به ظاهر امر می بایستی، هرسه دین بزرگ دنیای ما دارای خدای واحدی باشند و از احکام و دستورات مشابهی پیروی کنند، ولی عملا و در حقیقت امر، شخصیت خدای نادیده نیز، بنا به موقعیت جغرافیائی، عوامل اقتصادی و ویژگیهای اخلاقی هریک از بنیانگذاران سه دین، یهود ، مسیح و اسلام، تغییر می نماید و دستورات متفاوت و متناقضی صادر می کند.

برای روشن شدن مطلب، به ذکر چند مورد از تناقضات موجود در احکام سه کتاب به اصطلاح آسمانی بسنده می کنم و تحقیق بیشتر را به خود خواننده وا می گذارم.

اقتصاد محدود قوم یهود، بیشتربه شبانی گله های گاو و گوسفند متکی بود و

برای سواری و مسافرت از خر استفاده می کردند. به همین جهت دستورات یهوه به قوم یهود، درباره قربانی هائی که بایدبه یهوه تقدیم گردد، منحصراً دراطراف گاووگوسفند و فاخته دور می زند و خوردن گوشت شتر، خرگوش و خوک را یهوه بر یهودی ها حرام کرده است.

سلام با توجه به سنت و اقتصاد جزیرة العرب، به گونه دیگری با ین مسئله روبرو می شود. شتر،محور اساسی اقتصاد کوچك عرب راتشکیل می داد. عرب ر پشت این حیوان برای بارکشی، سواری و جنگ استفاده می کرد. شیر شتر را می نوشید. با پشم شتر لباس و پوشش خیمه تهیه می کرد. فضولات شتر به مصرف سوخت می رسید و گوشت شتر خوراك شاهانه و عمده قبیله بود. برای هر سنی از سن شتر و هرحالتی از حالات این حیوان لغتی وضع و قصیده، غزلی سروده شده بود. مسلم بود که چنانچه اسلام،به پیروی از دستورات یهوه، محدودیتی در استفاده از این عامل بزرگ و اساسی اقتصاد صحرا وارد می کرد، کوچکترین امیدی به شکوفائی و نشر دین اسلام در سرزمین عرب وجود نداشت. محمد زیرك تر از آن بود که ین امر حیاتی دنیای عرب از دید او مخفی ماند. لذابنا به اقتضای اقتصاد محل، دستورات آسمانی تورات تعبیر کردید.آیاتی چند در وصف شتر آمد و ین حیوان عجیب لخلقه به منزله آیتی از قدرت الهی معرفی گردید. به مسلمانان دستور داده شد تاشتران را در راه الله قربانی کنند، از گوشت آن بخورند وبه سایر زائرین و حجاج نیز سهمی برای خوردن بدهند.

عیسی مردی سلیم النفس و صلح جو بود. مریدان و حواریون خود را از اعمال خشونت در برخورد با مخالفان و یا هنگام تبلیغات مذهبی برحذر می داشت و می گفت:

«شنیده اید که گفته اند چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لیکن من به شما می گویم با شریر مقاومت نکنید. بلکه هرکه بر رخساره راست تو سیلی زد دیگری رانیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواست باتو دعوا بکند و قبای تو را بگیرد، قبای خود را به او واگذار.» متی ۳۸ - ۵

خصوصیات ذاتی عرب با چنین پیغام صلح و مسالمتی، کاملا بیگانه بود و روشی را که عیسی در برخورد با مخالفان توصیه می کرد، به ذائقه عرب خوشایند

نبود. عرب مردی زود خشم و تند خو بود و به کوچکترین جسارت و یا توهینی،چون کوره، آتش گداخته می شد و داوری را به لبه تیز شمشیر واگذار می کرد. اگر قادر نبود فی المجلس حساب فیمابین را تصفیه نماید، آن جسارت را همیشه به خاطر داشت و تمام عمر در کمین انتقام می نشست. خود محمد نیز از این قاعده مستثنی نبود. او یک عرب کامل العیار با تمام خصوصیات نژادی خودبود. به همین مناسبت، دستوراتی را که اسلام در برخورد با مخالفان به مسلمانان می دهد، با دستورات انجیل اختلاف فاحش دارد و بیشتر متناسب باذوق و خصوصیات نژادی عرب است. اسلام انتقام گرفتن را مایه حیات و زندگی می داند. «بقره ۱۷۵» و آن را به مسلمانان توصیه می نماید. حتی قدمی بالاتر می نهد و در انتظار دریافت سیلی و به دست آوردن بهانه برای کشتن مخالفان دینی نمی نشیند. محمدبه پیروان خود در مدینه، اعم ازمهاجرین و انصار و یا کسانی که پس از هجرت به دین اسلام گرویده بودند، دستور می دهد که غیر مسلمانان و مخالفان را هر جا که یافتند بکشند. توبه ۹. و « با آنان آنقدر بجنگید تا فتنه ای در جهان باقی نماند و دین، دین الله باشد.» انفال ۴۰

درادیان مسیح و یهود هیچ گونه ممنوعیت و محدودیتی درباره شرب مسکرات برای عموم وجود ندارد. تنها کاهنان و رابی های یهود در مواقع اجرای مناسک عبادی از نوشیدن مشروبات الکلی منع شده اند. عیسی، پسر خدا درآخرین شب حیات خود، گیلاس شراب را نوشید وبقیه آن رابه حواریون نوشاند. یکی ازمعجزات بزرگ عیسی تبدیل کوزه های آب به بهترین شراب،برای میهمانان حاضر در عروسی بود.

در صدر اسلام نیز،به تبعیت از سنن دیرین محل و دستوراتی که در دو دین دیگر ابراهیمی وجود داشت، ممنوعیتی درشرب مسکرات برای مسلمانان وجود نداشت، ولی بیست سال پس از آغازدعوی نبوت محمد، حادثه ای موجب دگرگون شدن مقررات آسمانی در دین پیشین گردید. روزی در منزل یکی ازانصاردرمدینه، مجلس ضیافتی برپا بود. میهمانان ضمن صرف غذا، شراب بسیاری هم نوشیدند. پس از صرف ناهار هریک از حاضران به رجز خوانی و ذکر مفاخر شخصی و قبیله ای پرداخت. اندک اندک کار ازمناقشات لفظی به جامه درانی کشیده شد. عربی با استخوان شتر به صورت «سعدبن ابی وقاص» کوفت و بینی او را شکافت. خبر به محمد رسید. چون بیم آن می رفت که مستی ها و از خود بی خبری ها،موجب نفاق در آئین نوبنیاد اسلام و

تفرقه مسلمانان گردد. لذا از نظر سیاست زمان و برای پیشرفت دین، منع شرب مسکرات ضروری به نظر رسید، و مقررات مربوط به آن فی الفور به مسلمین ابلاغ شد «مائده ۹۲».

بدیهی است اگر آن مرد اعرابی به خشم نیامده بود و بینی سعد را مجروح و خونین نمی کرد، امروزه برای مسلمانان نیز ممنوعیت اساسی در مورد شرب مسکرات وجود نداشت.

عیسی مرد مجردی بود و شاید درطول عمر کوتاه خود هرگز با زنی هم آغوش نبوده است. در نظر عیسی، علت غائی ازدواج تشکیل خانواده پابرجا و تولید نسل است، نه دفع شهوت و رفع احتیاجات جنسی. به همین دلیل، دستوراتی که عیسی در این مورد صادر می کند درجهت جلوگیری از متلاشی شدن خانواده و بی سرپرست ماندن اطفال صغیر است. عیسی، ازدواج را به یک بار محدود و طلاق را ممنوع کرد و گفت:

«از ابتدای خلقت خداایشان را زن و مرد آفرید. ازآن جهت مردباید پدرو مادر خودرا ترک کرده به زن خویش بپیوندد و این دوتن یک تن خواهند بود. پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند. هرکس زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند بروی زنا کرده و اگر آن زن از شوهر جدا شود و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود.» مرقس ۱۳/ ۲ - ۱۰

«برای دستورات اساسی عیسی در مورد ازدواج و طلاق، با سنت عرب و روش خود محمدمغایرت کامل داشت. به همین علت، اسلام نمی توانست دستوری درجهت دستورات انجیل در مورد ازدواج و طلاق به پیروان خود ابلاغ نماید. برعکس، اسلام به مسلمانان اجازه داد حرمسرائی از زنان عقدی، متعه و کنیز برپا کنند. طلاق را به دست مرد سپرد و توصیه کرد چنانچه زنی نتواند رضایت کامل مرد را به جای آورد، پس از پرداخت کابینه‌او را طلاق گوید و دیگری را به عقد ازدواج خود در آورد و یا کنیزی را، بدون انجام مراسم زناشوئی و پرداخت مهریه، برای همخوابگی انتخاب کند

مهم تر و بالاتر از موارد فوق، اختلاف فاحشی است که در صفات و مختصات خود خدا و رابطه، خدای یکتای نادیده با پیروان هریک ازادیان سه گانه وجود دارد عیسی وجود خدا را امر مسلمی می دانست و هیچگاه در صدد برنیامد دلائلی بر

ثبت وجودخدا ارائه نماند. در نظر عیسی، خدا مانند پدری است که فرزندانی زشت و خوب روی خودهردو را دوست دارد. عیسی، برای مهربانی و بخشش «پدر» حد و مرزی قائل نبود و می گفت.

«محبت الهی در باره نیکان و بدان یکسان است و بشر هر قدر هم که گنهکار باشد و کفران نعمت کند، از عنایات الهی چیزی کسر نخواهد شد. گرچه ... پسر تمام وسائل زندگی مرفهی را که پدر برای او فراهم کرده به عیش و نوش تبه کرده باشد، ولی آن پدر بازهم او را دوست می دارد.»

عیسی هیچگاه پیروان خود را برای گناهی که مرتکب شده اند به عذاب الهی تهدید نکرد. در دین عیسی، «خدا عشق است و در عشق ترس و هراس وجود ندارد هرکه با محبت زندگی کند درخدا ساکن است و خدا در او.» نامه ۱ یوحنا

در ادیان یهود و اسلام، درباره محبت و عشق خداوند به بندگان،عبارتی دیده نمی شود. در هیچیک از آیات قرآنی و یا رسالات کتب مقدس یهود، کلمه ای حاکی از این که دستورات الهی برای سعادت و شکوفائی بشر و وصول به کمال انسانیت است، به چشم نمی خورد، بلکه برعکس، همه جا سخن از هراس از خدا و پیروی کورکورانه ازدستورات مستبدانه الهی است. یهوه،قوم یهود را به خاطر نجات آن قوم و نشان دادن عشق و محبت خود به بنی اسرائیل بر نگزید، بلکه این عمل را از آن جهت انجام داد تاقومی متعلق به خود داشته باشد،تا مطیع اوامر او باشد. یهوه، قوم یهودرا ازمصر بیرون آورد تا تنها او را پرستش کند و قوم او باشند و از او بترسند. یهوه قوم یهود را تهدید می کند که اگر از اوامر او سرپیچی کند و در برابر خدای دیگری سرتعظیم فرود آورند، محصولات زراعتی، گله و حشم آنان را نابود، خود و خاندان آنان را به بلایای گوناگون و اسارت به دست دشمنان گرفتار خواهد کرد.

اسلام نیز در جهت تورات گام می نهد و مؤمنین را از غضب الهی و آتش سوزان دوزخ می ترساند. قرآن، در چندین سوره ضمن بیان داستان گذشتگان، از انتقامی که الله از بندگان نافرمان خود گرفته است، با غرور و فخر یاد می کند. از نظر اسلام بشر تنها برای پرستش شبانه روزی خداوند و اجرای اوامر او آفریده شده است (۱) هراس و ترس از غضب خداوندی و عذاب دوزخ، معیار زهد و تقوای بشر در دو دین یهود و

---

۱ - و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون. الذاریات ۵۶

اسلام ست،نه عشق به خدا،این دو دین، خدا را قهار، جبار، مکار، انتقام گیرنده معرفی می نمایند و کرارا این مطلب را به مؤمنین یادآور می شوند وآنان را ازعذاب الهی می ترسانند.

بی تناقضات، گرچه به ظاهرکوچک و کم اهمیت به نظر می رسند، ولی در حقیقت معرف ومبین اختلافات بزرگی هستند که در سیستم اقتصادی، جتماعی، سنت ها و خصوصیات اخلاقی و نژادی دو ملت عرب و یهود و بنیانگذاران این ادیان، در زمان پایه ریزی دین، وجود داشته است و انعکاس این اختلافات ر دراحکام متناقض ادیان مزبورمی بینیم.

وقتی ما بپذیریم که تمدن، سیستم اقتصادی و اجتماعی، موقعیت جغرفیائی و باورهای هر ملتی عوامل مؤثر و تعیین کننده در بنیان گذاری هر دینی هستند، دیگر آسمانی و خدائی بودن ادیان به خودی خود زیر سئوال می رود و قوانین دینی آسمانی، صورت قوانین مدنی و نظامات اجتماعی که به دست بشر وضع شده، به خود می گیرند که به تبعیت ازدگرگونیهای اجتماعی و تغییر عوامل اقتصادی، آن قوانین نیز تغییر می کنند.

وقتی به کنه مطالب به دیده عقل نظر وتفکرکنیم، به گمراهی خود پی می بریم و می فهمیم که ما همه در مجموع کودکان فریب خورده ای هستیم،که عقل و شعور خود را در راه پذیرش موهومات و افسانه ها،قربانی کرده ایم. چشم و گوش بسته خود را تسلیم عقاید واهی و اسطوره های کهنه و قدیمی که اجدادما هزاران سال قبل بهم بافته اند، نموده ایم. تمام کتبی که به نام مقدس و الهی نامیده می شوند به دست ،افرادی امثال من و شما، با توجه به مقتضیات اقتصادی و اجتماعی زمان و مکان تنظیم گردیده و خدایانی که کتب آسمانی توراه و انجیل و قرآن به ماعرضه می کنند، همه خدایان مرده وفراموش شده، همه بت های مخلوق ومصنوع خودبشر هستند. پیشوایان و متولیان مذهبی که از شکوفائی عقل وبیداری قوه تفکرمردم وحشت دارندومنافع دینی و اقتصادی آنان را خطری جدی تهدید می کند، دربرابر ظهور اندیشه های نو، دیوار می کشند و مطالب خرافی دیرین و احکام بسته بندی شده پیش ساخته را،به عنوان حقیقت و واقعیت،به مردم عرضه و تلقین می نمایند. مردم زودباور و ساده لوح، که متأسفانه اکثریت مطلق هرجامعه را تشکیل می دهند، باورهای خود را براساس همین احکام قالبی، پایه ریزی کرده و می پذیرند که راه رستگاری و رفاه دنیائی و

احروی دربرستش این بت های حیالی است دراثر تکرارمداوم وبوارث. قدرت حلاقه و عقل در مردم می میرد. احکام مذهبی و افسانه ها،با روح و جسم انان چنان عجین و ممزوج می گردد که حتی از شنیدن کوچکترین عبارتی مخالف با عقاید موروثی، برافروخته می گردند و ناخودآگاه حس مخالفت لجوجانه و انتقام حونی درضمیرشان شعله ور می شود.

این به یك سلسله افكار پیش ساخته و اصولی كه درگذشته دور به اقتضای زمان و مكان وضع گردیده، موجب عقب ماندگی فكری ومحروم شدن از واقع بینی و دانش پژوهی بشر شده و او را به وادی تعصبات كوركورانه كشانده كه به نوبه خود باعث رودر روئی انسانها خشونت و كشت و كشتار و تخریب بی حساب گردیده است.

آنچه مسلم است، اگر ما هزاران بار از این افسانه ها بسازیم و هزاران كتاب مقدس بنویسیم، هیچگاه به عظمت و قدرت خداوند پی نخواهیم برد. هیچ كوزه ای قادر به شناخت صفات و خصوصیات كوزه گر خود نیست. ما وقتی می توانیم گوشه ای از جلال كبریائی و عظمت خداوندی را در وهم خود متصور كنیم،كه به كوچكی و حقارت خود در برابر جهان هستی پی ببریم.

در این جا ازخواننده، عزیز اجازه می خواهم، به اتفاق سفر كوتاهی به آسمان ها برویم و گوشه بسیار كوچكی از جهانی كه ما در آن زندگی می كنیم، تا آنجا كه عقل بسیار ناچیزما اجازه می دهد، ازدیدگاه علم درنظر خود مجسم سازیم.

منظومه شمسی كه كره زمین ما یكی از ستارگان كوچك آن محسوب می شود، در گوشه ای از كهكشان راه شیری واقع شده است. در این كهكشان بیش از دویست میلیارد ستاره وجود دارد. این كهكشان با چنین عظمتی در برابر سایر كهكشان ها بسیار كوچك است در كهكشان هائی كه دارای رشته كروی هستند، ستارگان نورانی وجود دارد كه هزار برابر خورشید ما پرتوافكنی می كند. خورشید ما، ۳۳۳٤۳۲ برابر كره زمین، و یكی از ستارگان هیدروژنی است. این قبیل ستارگان دارای ظاهر و حجمی بزرگ می باشد و هرچه تراكم گاز آن ها بیشتر باشد، قوه جاذبه مركزی آن ها بیشتر است. حرارت سطح خارجی خورشید ما، ٥۰۰۰ درجه سانتیگراد است ولی ستارگانی كه مثلا حجم آنها تا ده برابرخورشید است، ده برابر بیشتر ازخود نورافشانی می كند

کهکشان «اندرومده» که از سایر کهکشان ها به کهکشان راه شیری نزدیک تر ست، دارای صدها میلیون ستاره است که بزرگی خورشید ما نسبت به هریک از آن ها چون یک ستاره کوچك معمولی است. درسایر کهکشان هاستارگان نورانی وجود دارند که دو هزار میلیون بارازخورشید ما بزرگترند و سیاره های بزرگ دیگری نیز موجودند که هنوز دوران پیچیدان و انجماد شدید راطی می کنند. هریك ازسحاب های سفید یا پیچاپیچی که درآسمان دیده می شود، خوددنیائی بزرگ ازستارگان مستقلی است که ممکن است حجم آنها صدها برابر دنیای خورشیدی ما باشد. از این سحاب های پیچاپیچ که هریك منظومه های بزرگی را تشکیل می دهند، میلیون ها درفضا وجود دارند. سحابی « کراب» دارای قطری برابر ۳۰۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مایل است. شماره ستارگان جدیدی را که تاکنون رصدخانه «پالومر» امریکا کشف نموده است بر ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ بالغ می شود و تاکنون ۳۵۰ کهکشان علاوه بر کهکشان های شناخته شده، کشف نموده اند که هرکدام شامل ۵ تا ۲۰ کهکشان کوچکتر است. هرکدام از این کهکشان های کوچك دارای درحدود یکصد میلیارد ستاره هستند که اندازه هریك از آنها به طور متوسط با خورشید مابرابر است. فاصله این ستارگان بازمین، بین ۱۳۰ تا ۴۵۰ ملیون سال نوری (۱) است. دورترین ستاره ای که امواج رادیوئی آن به زمین می رسد، ده هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارد.

به موجب نظرات «مارتین ایل» ستاره شناس معروف رصدخانه کمبریج، و «لومتر» کشیش و دانشمند بزرگ بلژیکی، جهان در ده تا ۱۵میلیاردسال پیش، بر اثرانفجار بزرگی که قدرت آن خارج از تصور آدمی است، بوجود آمد و کهکشان ها به اعماق فضای لایتناهی ازهرطرف پرتاب شدند. نیمی از نیروی عظیمی که موجب انفجار شد، آن دوبرای پرتاب ستارگان به کار رفت. نیم دیگرروی هم انباشته وآماده برای انفجارهای بعدی می باشد. در جهان اولیه، تراکم درجه حرارت و انرژی به حدی بود که الکترون ها درلحظه تشکیل اتم ها ازمدارخود خارج می شدند. میلیون ها سال گذشت تادر اثر سرد شدن جهان هستی، پیدایش اتم های پایدار امکان پذیر شد. وقتی الکترون ها در

۱ - نور در هرثانیه سیصد هزار کیلومتر طی می نماید

سم هم پایدار شدند و نور توانست آزادانه از آن ها عبور کند. جهان ناگهان شفاف شد. ماده از پروتون ها و نوترون ها و الکترون ها بوجود آمد و حیات شکل گرفت.

براساس نظریه و فرمول اینشتین (E=MC2) انرژی در فضای تهی به ماده تبدیل گردید. تراکم انرژی در کوره های آتشین، انفجارهای متعدد را به دنبال آورد. وجود هلیوم، در سطح خورشید و در سایر ستارگان اصالت این نظریه را تایید می کند. پس از به وجود آمدن سیارات و سرد شدن ستارگان، طبیعت این فرصت را پیدا کرد تا آزمایش های شیمیائی را یکی پس از دیگری انجام دهد و پس از میلیاردها بار تجربه، نخستین ارگانیسم زنده را به وجود آورد. قوانین خاص و بسیار دقیقی برای گردش و نظم جهان پدیدار شدند. اگر انبساط جهان با ضریب یك در میلیون سریعتر بود، ماده که دارای سرعت کافی برای فرار از فشرده شدن بود، از مبداء خود پرتاب شده دور می شد و کهکشان ها به وجود نمی آمدند. اگر نیروی هسته ای، فقط چند در صد از آنچه وجود داشت، قوی تر بود، زندگی پدیدار نمی شد و افزایش نیروی هسته ای موجب آن می شد که تمام هیدروژن اولیه در اوائل پیدایش جهان به هلیوم تبدیل گردد و بدون هیدروژن درخشش و نورافکنی ستارگان امکان نداشت.

اگر چهار نیروی طبیعت یعنی نیروی جاذبه، دافعه، الکترومغناطیس و نیروی هسته ای، قوی تر و یا ضعیف تر از آنچه هست، می بود، حیات امکان وجود نداشت و خورشید به بلی نواختی که اکنون می سوزد، نمی سوخت.

براساس نظریه انبساط،اینشتین، ونظرات «الکساندرفریدمن» دانشمند روسی، در یك جهان باز و نامحدود، انبساط هرگز متوقف نمی شود. جهان عملی هنوز به سرحد انبساط خود نرسیده و کهکشان ها به دور شدن و فرار از یکدیگر ادامه می دهند. تجربیاتی که با توجه به قانون هبل (Hubble) به عمل آمده، صحت این نظریه را تایید می نماید. این قانون مبتنی بر این اصل است که انحراف نور ستارگان در دستگاه اسپکترو سکوپ (Spectro - Scope) (طیف نگار) به طرف قرمز، مؤید دور شدن ستارگان است و هر قدر ستارگان از یکدیگر دورتر شوند، قدرت گریز از مرکز آن ها بیشتر می شود. دستگاه های جدید، نه تنها فاصله ستارگان و حرکات کهکشان ها را محاسبه می نماید، بلکه موادتشکیله هرستاره را نیز تعیین می کند. طبق برآوردی که دانشمندان نموده اند، از هر ششصد میلیون ستاره در یکی از آن ها امکان وجود شرایط حیات و زندگی هست. بدین ترتیب در صدها میلیارد ستاره ممکن

... حیات به نوعی وجود داشته باشد.

با این محاسبات، بگفته این اندیشمند بزرگ که برای نخستین بار واقعیت دین اسلام را به فارسی زبانان نشان داد، زمین ما در برابر عظمت جهان هستی حتی از دانه خشخاشی در برابر تمامی آب های اقیانوس کبیر و اطلس هم کوچکتر است و بشر، در برابر این عظمت و بزرگی، حشره بسیار کوچک و ناچیزی است که تمامی مدت عمر او، در مقام مقایسه با عمر جهان، از یک لحظه، تنها یک لحظه هم کوتاه تر می باشد. مطالعه خلقت جهان هستی و نظم حاکم برآن، ما را به مبداء و اساسی راهنمائی می نماید که حتی تجسم شمائی از آن، خیلی بالاتر ازقابلیت فکری بشر است، چه رسد به آن که کسی به وکالت از طرف بر پا کنده، این دنیای بی پایان، مطالبی را نیز نقل کند و خود را منسوب به او بنماید.

پس از این سفر کوتاه علمی خارج از موضوع کتاب، اجازه فرمائید به زمین باز گردیم و با هم به پرسش های زیر پاسخ دهیم؛

آیا این قدرت متعال و خالق جهان هستی که بشر تنها گوشه بسیار کوچکی از عظمت و جلال و ساخته های او را می تواند درک کند و احتمالا بر روی صدها میلیارد ستاره دیگر نیز موجوداتی شبیه و یا به مراتب کامل تر و پیچیده تر از انسان خلق نموده ست، همان شئی است که کتب مقدس ادیان مختلف به ما معرفی می کنند؟

آیا این قدرت متعال، همان موجودی است که در گوشه ای از صحرای خشک فلسطین، به زمین نازل شد و به موسی گفت تا خانه ای از چوب آبنوس برای او بسازد، تادرآن جامنزل کند، برسردشمنان موسی سنگ باریدوبیادرگوشه دیگری ازهمان صحاری بی آب وعلف، به محمدگفت که چرادرهمخوابگی بامارية تأخیر می کند، به مسلمانان اجازه داد تا در شب های ماه رمضان نیز بازنان خود هم بستر شوند و یا در جنگ بدر از آسمان هفتم به زمین نازل شد و مردان قریش را با دست خود تیرباران کرد و کشت.؟

آیا ما آن چنان خالقی را که قسمت بسیارکوچکی ازعظمت و بزرگی مصنوعات او ذکر شد، با اداره کنندگان هتل های بزرگ چندستاره اشتباه می کنیم؟ وقتی که معتقد می شویم که به جبران چندمرتبه خم و راست شدن ما در دنیا، آفریننده جهان هستی در بهشت با کباب تیهو، میوه های آبدار و شراب ناب از ما پذیرائی خواهد کرد و در شب برای تکمیل پذیرائی، یکی از حوریان فراخ چشم باکره را به اتاق خواب هر

ست از ما روانه خواهد نمود؟

یا قبول ندارند که تمام هیاهوی دینی، دست دادن ها وداستان گفتن ها زائیده و مصنوع مغز کوچك خودآدمی است،که برای برتری جوئی و تسکین و ارضای حس‌ساب و تمنیات اقتصادی خود ابداع نموده است؟

آیه تصور نمی کنید که یهوه ، پدر، الله، و سایر خدایانی که مورد پرستش بشر امروزی هستند، همه و همه، مانندخدایان مرده وفراموش شده، ساخته و پرداخته کارگاه خداسازی بشر و مصنوع مغز کوچك او هستند؟

آیا با من همعقیده نیستید که وقت آن رسیده است که نسبت به باورهای موروثی خود درباره خدا تجدید نظر نمائیم و قبول کنیم که ما همه موجودات بسیار کوچك و ضعیفی هستیم که به حکم طبیعت،باید مدت کوتاه و محدودی بر روی این کره خاکی بهم زندگی کنیم و اگرما:

برتمام اسطوره هائی که به نام دین،ازپدران خود به ارث برده ایم و در اثر تلقین جامعه،در وجود ما جایگزین شده است،خط بطلان بکشیم،

کارگاه خداسازی را برای همیشه تعطیل کنیم،

تشخیص نیك و بد اعمال و روابط خود با دیگران رابر مبنای نوعدوستی و نیکی به خاطر نیکی،قراردهیم،

به جای خرافات و افسانه های دین و مذهب، عقل و منطق را به عنوان داور اعمال خود بپذیریم،

دنیای بهتری را بدون حقد و کینه و نفرت به همنوعان، که زائیده اختلافات دینی و مذهبی و آتش افروزی پیشوایان و متولیان ادیان است، به وجود خواهیم آورد؟

اجازه فرمائید از دنیای خیالی و دروغین دین ومذهب بیرون آئیم و به جهان واقعیات بازگردیم و راهی را انتخاب کنیم که در دوران کوتاه حیات، برای خود و دوستان و اقربا و جامعه مان و بالاخره برای دنیا و بشریت،فرد مفیدی باشیم.

پایان

خدایان مرده وفراموش شده

بخش اول دین در هندوستان

۱۲۳- ۵۸



بخش پنجم بانکری ۶۰۳-۶۲۱

بخش ششم پایان رنجیه ۹۲۲-۶۳۸



صفحه اول

و انسان خدا را آفرید

تألیف وتدوین دکتر الف - ب